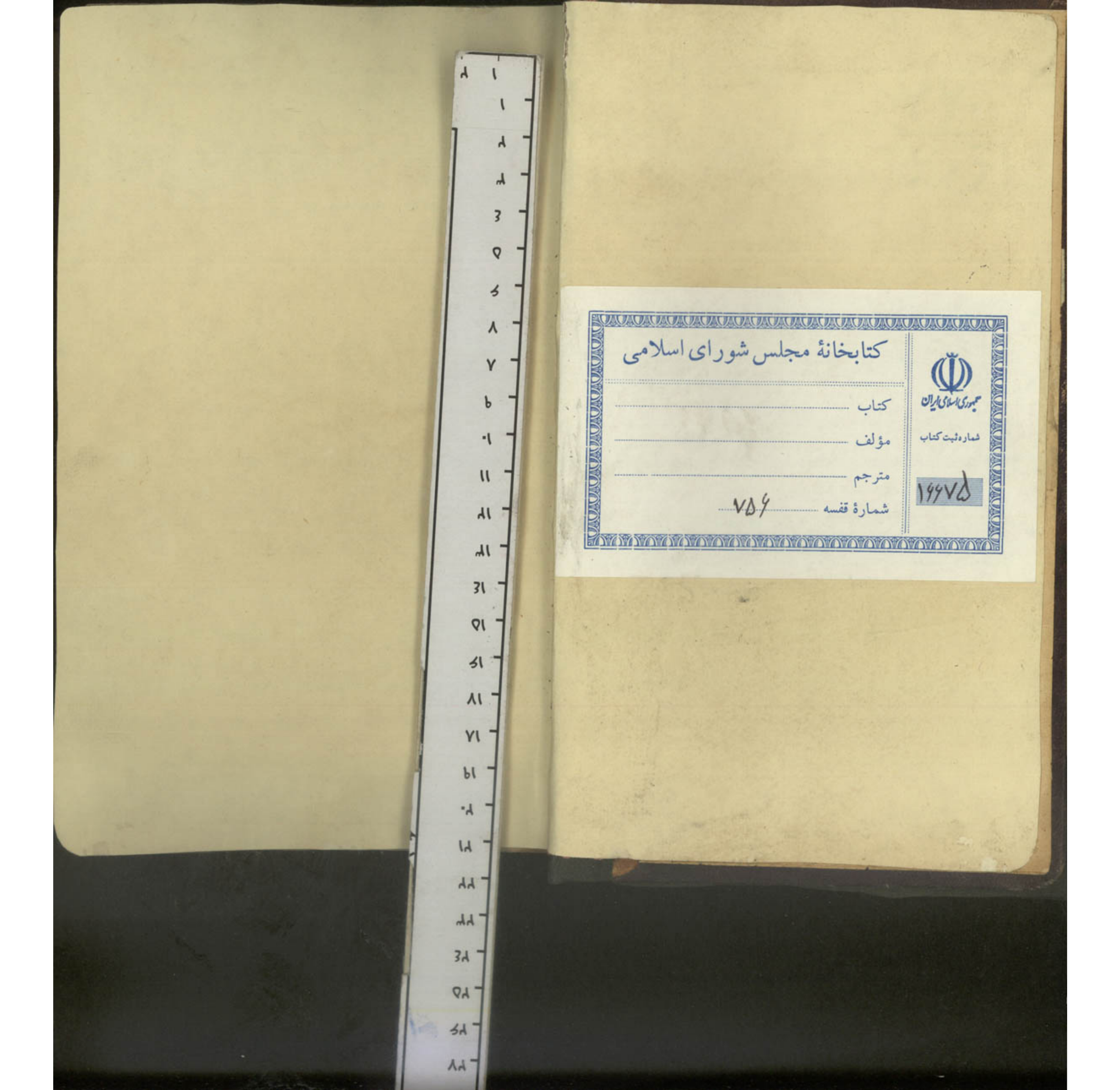
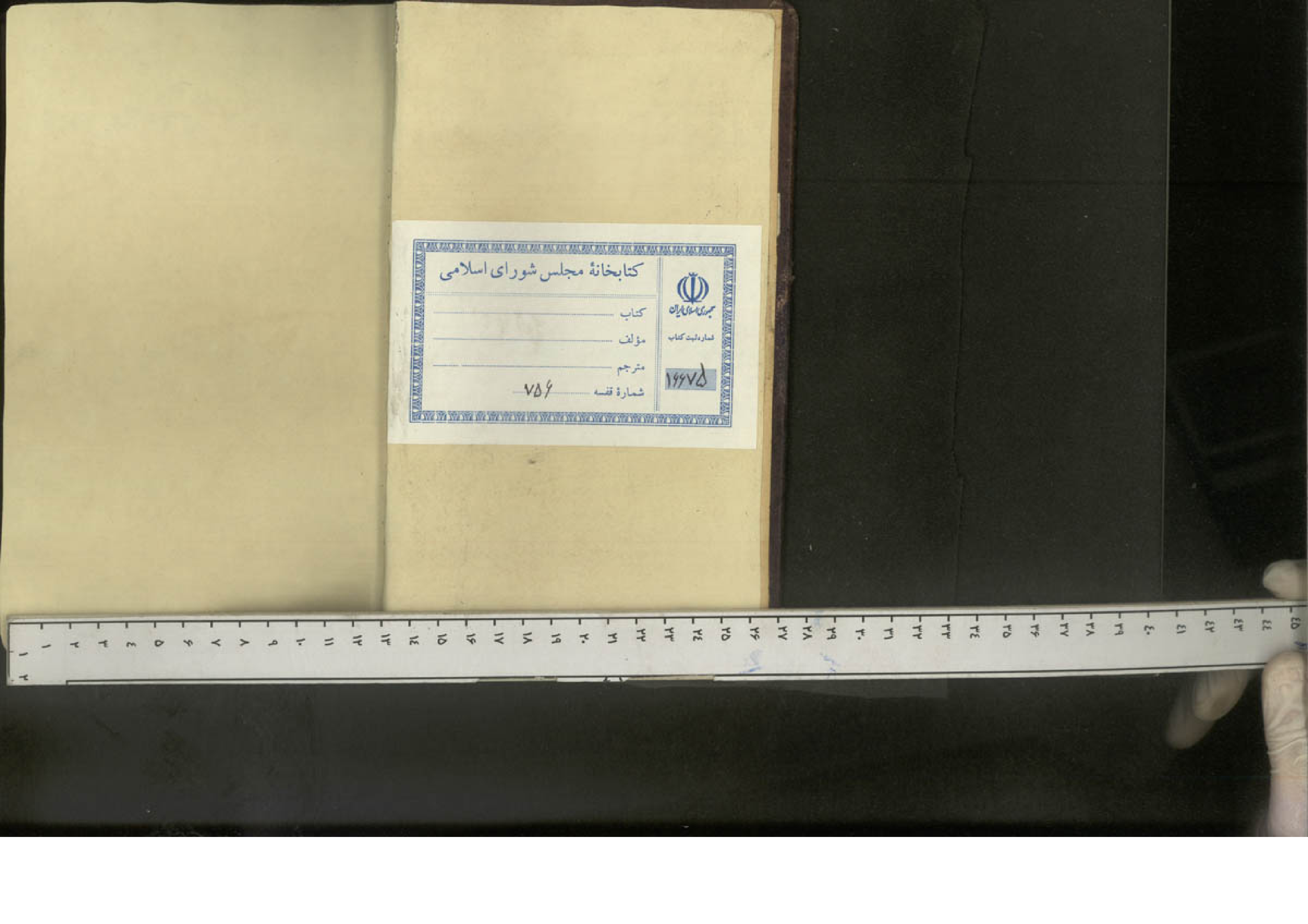
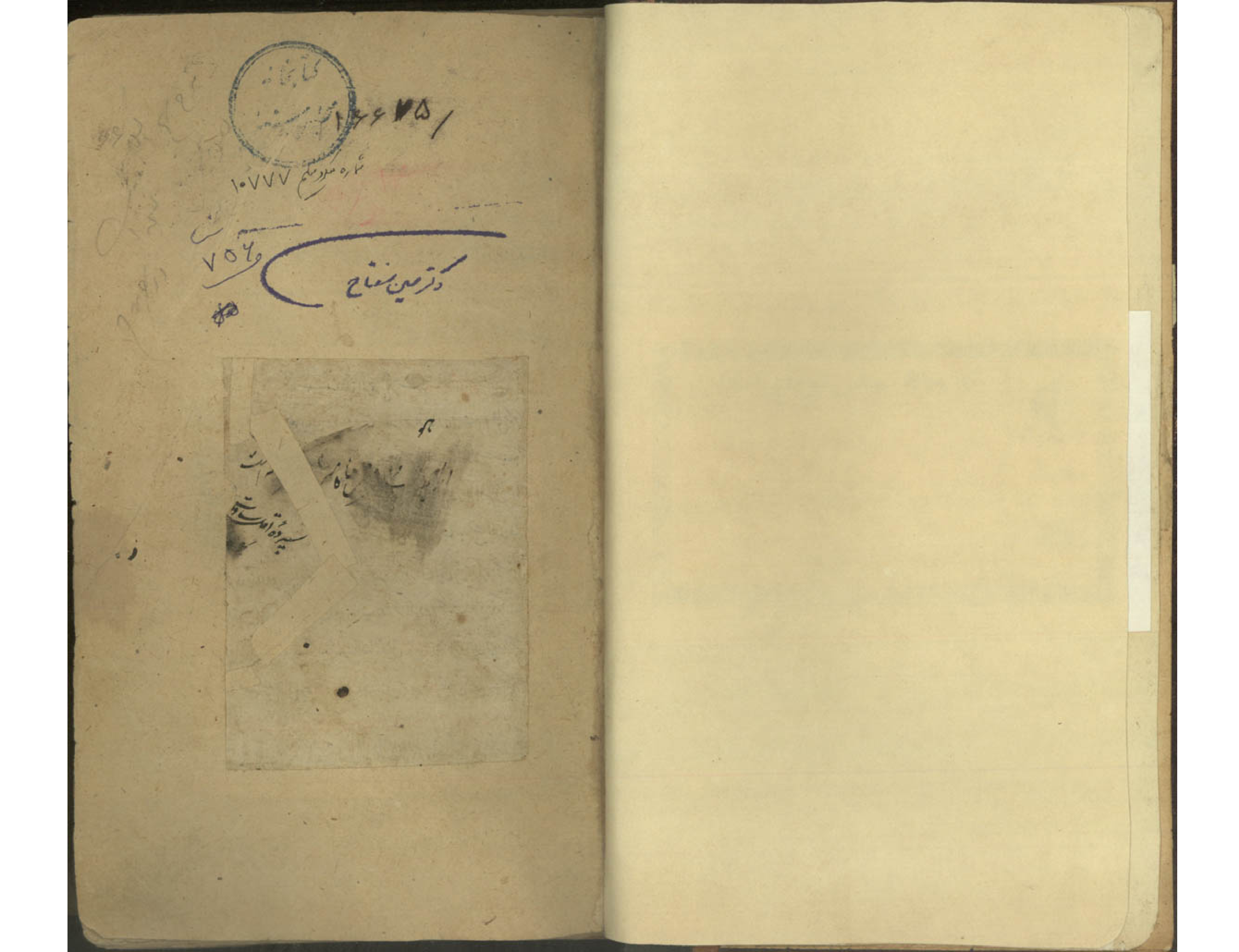




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۷۵۶
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۶۶۷۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۷۵۶
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۶۶۷۵


۱۲۶۷۵۱
۱۰۷۷۷
۷۵۶

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم رب یسّر وتمّم بالخیر

بعد از حمد خداوند جهان و درود بر پیغمبر آخر الزمان بنده علی موسوم
بحکیم صوفی را بجهت ذخیره روز معاد این سعادت دست داد که خطب
مکتوبات با برکات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را که با میران شهرها
خود و شهریاران اعدای خود نوشته و سید رضی الدین در کتاب نهج البلاغة
جمع کرده بفارسی زبان مترجم سازم تا تبصره برادران دین بلکه تذکره دوستان
روز یقین باشد و باین امیدوار ثواب روز جزا گردم و بجهت تیمّن و تبرک
افتتاح بخطبه اول کتاب کرده شد و بالله التوفیق رباعی یا رب چو ازین گروه با کرم
از خود رسته بحق تعالی برهم سیل [illegible] ما ازین جو برد تا من ز علی رب اعلی [illegible]

من خطبة له علیه السلام یذکر فیها ابتداء خلق السموات والارض

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعماءه العادّون

ولا یؤدّی حقّه المجتهدون الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا
یناله غوص الفطن الذی لیس لصفته حدّ محدود ولا نعت موجود
ولا اجل ممدود فطر الخلائق بقدرته ونشر الریاح برحمته
ووتّد بالصخور میدان ارضه اوّل الدین معرفته وکمال معرفته
التصدیق به وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص
له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف
وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه
فقد قرنه ومن قرنه فقد ثنّاه ومن ثنّاه فقد جزّأه ومن
جزّأه فقد جهله ومن جهله فقد اشار الیه ومن اشار الیه فقد
حدّه ومن حدّه فقد عدّه ومن قال فیم فقد ضمّنه ومن قال علام
فقد اخلی منه موجود لا عن عدم کائن لا عن حدث
مع کل شیء لا بمقارنة وغیر کل شیء لا بمزایلة فاعل لا بمعنی
الحرکات والآلة بصیر اذ لا منظور الیه من خلقه متوحّد
اذ لا سکن یستأنس به ولا یستوحش لفقده انشأ الخلق انشاءً
وابتدأه ابتداءً بلا رویّة اجالها ولا تجربة استفادها
ولا حرکة احدثها ولا همامة نفس اضطرب فیها اجال
الاشیاء لاوقاتها ولاءم بین مختلفاتها وغرّز غرائزها والزمها

ولا وقت معدود

وکمال التصدیق به توحیده

اشباحها عالما بها قبل ابتدائها محيطا بحدودها وانتهائها عارفا
بقرائنها واحنائها ثمّ انشأ سبحانه فتق الاجواء وشقّ الارجاء
وسكائك الهواء فاجرى فيها ماء متلاطما تيّاره متراكما
زخّاره حمله على متن الريح العاصفة والزعزع القاصفة فامرها
بردّه وسلّطها على شدّه وقرنها الى حدّه الهواء من تحتها
فتيق والماء من فوقها دفيق ثمّ انشأ سبحانه ريحا اعتقم
مهبّها وادام مربّها واعصف مجريها وابعد منشأها فامرها
بتصفيق الماء الزخّار واثارة موج البحار فمخضته
مخض السقاء وعصفت به عصفها بالفضاء تردّ اوّله على آخره
وساجيه على مائره حتّى عبّ عبابه ورمى بالزبد ركامه
فرفعه في هواء منفتق وجوّ منفهق فسوّى منه سبع سموات جعل سفليهنّ
موجا مكفوفا وعلياهنّ سقفا محفوظا وسمكا مرفوعا
بغير عمد يدعمها ولا دسار ينظمها ثمّ زيّنها بزينة
الكواكب وضياء الثواقب واجرى فيها سراجا مستطيرا
وقمرا منيرا في فلك دائر وسقف سائر ورقيم مائر ثمّ فتق ما بين
السموات العلى فملأهنّ اطوارا من ملائكته منهم سجود
لا يركعون وركوع لا ينتصبون وصافّون لا يتزايلون

ومسبحون

ومسبحون لا يسأمون لا يغشاهم نوم العيون ولا سهو
العقول ولا فترة الابدان ولا غفلة النسيان ومنهم امناء على وحيه
والسنة الى رسله مختلفون بقضائه وامره ومنهم الحفظة
لعباده والسدنة لابواب جنانه ومنهم الثابتة في الارضين
السفلى اقدامهم والمارقة من السماء العليا اعناقهم والخارجة
من الاقطار اركانهم والمناسبة لقوائم العرش اكتافهم
ناكسة دونه ابصارهم متلفّعون تحته باجنحتهم مضروبة
بينهم وبين من دونهم حجب العزّة واستار القدرة لا يتوهّمون
ربّهم بالتصوير ولا يجرون عليه صفات المصنوعين ولا يحدّونه
بالاماكن ولا يشيرون اليه بالنظائر این خطبه مشتملست بر مباحث
عظیمه ومسایل مهمه بترتیب طبیعی وابتدا بواجب الوجود کرده میفرماید

که سپاس بیحد مر خدای راست که نمیرسد بنهایت ثنای او جمیع گویندگان ونمیتواند
که احصای نماید او را شمارندگان و ادا نمی نمایند حق نعمت او را جد و جهد
کنندگان آن خدایی که در نمی یابد او را همتهای بلند و نمیرسد باو فهمهای غوطه
خورنده در بحر و آن خداوندی که نیست مر صفت او را نهایتی معین و نه نعتی
موجود و نه اجلی کشیده شده که منتهی شود بدان بیافرید مخلوقات را بالقدرت
کامله و پراکنده کرده بادها را برحمت خود و میخ زد بکوهها عرصه زمین را و ابتدا دین

شناخت او سبحانه است و تمامی شناخت او گرویدن است بوجود او و تمامی
یکتا شناختن او اخلاص است از برای او که آن زهد حقیقت حقیقت و تمامی
اخلاص برای او سلب صفات است از او بجهت آنکه حال هر دو صفت شاهد است
بآنکه آن غیر موصوفست و حال هر موصوف شاهد است بآنکه غیر صفتست و هر که
اثبات دویی کرد برای او پس مجزا ساخت او را و هر که مجزا ساخت او را
بتحقیق که جاهل است باو و هر که ندانست او را بوجوب وجود پس بتحقیق
که اشارت کرد باو و هر که اشارت کند باو پس حد و نهایت پیدا کرد برای او
و هر که حدی تعین نمود برای او پس بتحقیق که او را در شماری آورده و هر که گفت
که او در کجاست پس او را در ضمن محل در آورده و هر که گفت که او بر چیست پس البته
خالی گذاشت بعضی اماکن را از او هستیست که لاحق او عدم نشود موجودی است نه
از جانب نو پیدا شدن با همه چیز است نه بر وجه مقارنه و پیوستگی فاعل است
نه بمعنی حرکات و توسط آلات بیناست در وقتی که هیچ منظوری نبود از مخلوقات
و یگانه است در حینی که هیچ سکنی نبود که انس گیرد باو و نه کسی که وحشت پیدا کند
بعدم آن بیافرید اول مخلوقات را بیافریدنی تمام و ابتدا کرد بایجاد آن ابتدا کردنی
بر وجه اکمل بی فکر و بی تجربه که فایده گرفته باشد از آن و بی حرکتی که احداث
نموده باشد و بی اهتمام نفسی که مضطرب بود در آن و گردانید اشیای ذی اوقات
برای وقتهای آن یعنی مرتب ساخت آن اشیا را باوقات خود کشش دون ما قبل آن

ازوقتهای دیگر و بهم پیوسته میان ایشان عناصر مختلفه را و فرو برده طبایع
اشیا را در آن ماهیات و لازم ساخت آن طبایع را در اشخاص خود و عالم
بود بآنها پیش از ایجاد و احاطه کننده بود باقطار و نهایات آنها عارف بود بکرانها
که پیوسته اند بآنها و نواحی و جوانب آنها پس از آن بیافرید فضاها در هوا را
و شکافتن نواحی راهای وسعت او و گشادگیهای مکان خالی که میان آسمان و
زمینست پس روان ساخت در آن گشادگیها آبی که بازگردانیده یکدیگر بود
موجهای او بر هم نشسته بود امواجهای او برداشت آن آب را بر پشت باد جهنده
و جنبانیده محکم شکننده پس امر کرد آن باد را برد کردن و باز داشتن آن آب را
بر بالا و مسلط گردانید باد را بر محکم بستن آن آب و پیوسته ساخت از اینها
آن آب و هوا در زیر آن گشاده شده و آب از بالای آن ریخته شده و استاد
پس از آن بیافرید بادی را که مضبوط است جای وزیدن او و در بعضی روایات
اعقم آمده یعنی ساخت محل وزیدن او را عقیم از موانع حرکات و دایم گردانید
ملازمت آن باد را برای تحریک آب و محکم گردانید محل روان گردانیدن
او را و دور گردانید در مبدا نشو آن را بجنبشی که ممکن نیست وقوف بر آن پس
پس امر فرمود آن باد را بحرکت دادن آب برهم خورده از غایت غلیان و برانگیختن
موج دریاها را پس بجنبانید آن باد آب را مثل جنبانیدن ظرف آب را و سخت
روان شد باب مثل روان شدن آب در جای خالی در حالتی که باز میگردانید

اول او را بر آخر آن و ساکن از از بر حرکت کننده آن تا آنکه بلند بر آمد معظم آن آب
و انداخت کف را آب بر هم نشستن پس بلند کردانید باری تعالی آن کف را که
عبارتست از بخارات در هوا و در فضای فراخ و کشاده پس راست کرد پیچ
و غلل از آن بخارات هفت آسمان را پس میفرماید که گردانید آسمان و زمین را
که آن آسمان دنیاست موج ممنوع از سقوط آن بر زمین و زیرین او را گردانید
سقف نگاه داشته از استراق سمع و گردانید آسمان سابع را سقف بلند برافراشته
بی ستون و بی مسماری و ریسمانی که بهم آرد آن را پس از آن آراسته کردانید
سموات سبع را با آرایش ستارها و بروشنی کوکبهای جهنده که بنور خود سوراخ کننده
هوا اند و روان کرد در آن آسمانها چراغی منتشر که نور او انتشار یافته باطراف
و جاری ساخته ماه نور دهنده را در فلک گردنده و سقف سیر کننده و لوح جنبنده
پس فتق کرد و کشود آنچه میان آسمانهای بلند است پس بر ساخت آن طبقات
سموات را با نواع ملایکه متباینه در حالات بعضی از ایشان ساجد اند
که رکوع نمیکنند و راکعانند که از قیام و انتصاب بی بهره اند و طایفه دیگر صف زدگانند
که از صفوف زایل نمیشوند و بعضی دیگر تسبیح کنندگانند که از آن ملالت نمی یابند
و مانع عبادت ایشان نمیشود خواب کردن چشمها و نه سهو عقلها و نه سستی بدنها
و نه غفلت و فراموشی و بعضی از ایشان امینانند بر وحی الهی سبحانه و زبانهاند
بقضا و فرمان او و در بعضی از ایشان حافظان بندگانند و طایفه دیگر دربانند

در آوردن پیغام به پیغمبران و در دو جا نامها

برای بهشتیان و بعضی دیگر آنانند که ثابتست در زمینهای زیرین قدمهای
ایشان و بیرون رفته و گذشته است از آسمان برین گردنهای ایشان و خارج
شده از نواحی زمین ارکان و جوانب ایشان و موافق قایمهای عرش است
دوشهای ایشان و چشم افتاده است در زیر عرش دیدهای ایشان پیچیده شده اند
و در زیر عرش ببالهای خود و زده شده میان ایشان و میان فروتران آن
فرشتگان حجابهای عزت بادشاهی و بردهای قدرت الهی توهم نمیکنند
این فرشتگان پروردگار خود را بصورت در آوردن و اجرا نمیکنند با و صفات
مخلوقات را و حد و نهایت پیدا نمیکنند او را بمکانها و اشارت نمیکنند بجانب
او بنظایر و امثال او سبحانه مقدس است از این صفات **وَمِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ**
آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ
وَسَهْلِهَا وَعَذْبِهَا وَسَبِخِهَا تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَلَاطَهَا
بِالْبِلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ
وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلْصَلَتْ
لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ وَأَجَلٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ
إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا
وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَاقِ
وَالْمَشَامِّ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ

والأشباه المؤتلفة والأضداد المتعادية والأخلاط المتباينة
من الحر والبرد والبلة والجمود والمساءة والسرور واستأدى
الله سبحانه الملائكة وديعته لديهم وعهد وصيته إليهم في الإذعان
بالسجود له والخنوع لتكرمته فقال اسجدوا لآدم فسجدوا إلا
إبليس وقبيله اعترتهم الحمية وغلبت عليهم الشقوة وتعززوا
بخلقة النار واستوهنوا خلق الصلصال فأعطاه الله سبحانه
النظرة استحقاقا للسخطة واستتماما للبلية وإنجازا للعدة
فقال إنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم ثم أسكن سبحانه
آدم دارا أرغد فيها عيشته وآمن فيها محلته وحذره إبليس وعداوته
فاغتره عدوه نفاسة عليه بدار المقام ومرافقة الأبرار فباع
اليقين بشكه والعزيمة بوهنه واستبدل بالجذل وجلا وبالا
غترار ندما ثم بسط الله سبحانه له في توبته ولقاه كلمة رحمته
ووعده المرد إلى جنته فأهبطه إلى دار البلية وتناسل الذرية
واصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم
وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم لما بدل أكثر خلقه عهد الله
إليهم فجهلوا حقه واتخذوا الأنداد معه واجتالتهم الشياطين
عن معرفته واقتطعتهم عن عبادته و بعضی دیگر از این خطبه در بیان آفریدن

آدم میفرماید که بعد از آن جمع آورد حق سبحانه از زمین درشت و نرم و زمین
خشک گیاه رویانیده و زمین شوره ناروینده پاره خاک را و آمیخت آن
خاک را با آب رحمت جل ما روز تا خالص و پاکیزه شد و مخلوط ساخت آن را
برطوبت تا آنکه چسبان گشت پس خلق کرد از آن صورتی که صاحب طرفها بود
و بندها و عضوها و گشادهایی که آن صورت را قوام بدان بود و خشک ساخت
آن صورت را تا خشک در زد و چسبیده شد بیکدیگر و هموار و سخت کردانید
آن را تا گل خشک شد که آواز کند و آن را واگذاشت از برای وقت شمرده
شده و اجلی دانسته شد بعد از آن دمید در آن صورت روح خود را پس متمثل شد
آن صورت بانسانی که صاحب ذهنها است جولان میدهد و متحرک میسازد
آن را در فواد و در بعضی روایه فمثلت واقع شده بصیغه مجرد و بعضی راست
استاد آن صورت در حالتی که انسانی بود صاحب قوا مدرکه و صاحب فکرو
عضوها که خدمت میخواهد از او و آلاتی که میگرداند آن را در کارها چون دست
و با و شناختی که فرق میکند میان حق و باطل و میان ذوقها و مشامها
و میان رنگها و میان جنسها که آن مدرک نفس است در حالتی که آن انسان
مخلوط و آمیخته شده است باصل رنگهای گوناگون چون سرخی خون و سیاهی
مو و آمیخته شده است بطینه اشباهی که با هم الفت دارند و مخلوط شده از
بعضهای که دور اند از هم و بخلطها متباعده از گرمی و سردی و تری و خشکی

واز غم و شادی و طلب او امود حق سبحانه از فرزندان امانت خود را انبیاء
ایشان که نزد ایشان داشت و عهد وصیت خود را انبیا و ایشان بسجده پس
همه سجده کردند مگر ابلیس و قبیلهای او و سید اشد ایشان را حب کبر و عزت
و غالب شد بر ایشان بدبختی و تعظیم نمودند و بزرگ داشتند خود را بمخلوق شدن
باتش و ضعیف و خوار شمردند مخلوق صلصال را پس داد او را باری تعالی مهلت
برای مستحق شدن مر غضب را و برای تمام ساختن بلیه ازمایش بنی آدم و برای
راست ساختن وعده مهلت چه حق تعالی فرمود که بتحقیق تو از مهلت داده کانی
تا روزی که وقت دانسته شده است یعنی نفخه اول پس از ان ساکن کردانید
حضرت عزت آدم در سرای که خوش ساخت عیش او را در ان و ایمن ساخت در ان
محل و مقام او را از عروض خوف و بترسانید او را از ابلیس و دشمنی او پس غافل
و فریفته ساخت او را دشمن او بجهت حسد بردن او بسرای اقامت که جنت
و برفیق شدن و قرین بودن آدم بعیش پس فروخت یقین را بشک خود یعنی حال
خود را که در جنت یقین داشت از سرور و نعمت بدل کرد بشک و در نصیحت
ابلیس و بفروخت عزیمت را بضعف و سستی و بدل نمود فرح را بترس و خوف را
بندامت پس حق سبحانه بسط کرامت فرمود از برای آدم در توبه و آورد پیش
او و الهام کلمه رحمت خود را و وعده داد او را برجوع به بهشت خود پس فرو
فرستاد او را بسرای بلیه و محنت و بجانه زاینده شدن و فرزندان برگزید سبحانه

از فرزندان

از فرزندان او پیغمبران را و فرا گرفت بر انزال وحی عهد و پیمان ایشان را و بر تبلیغ
رسالت امانت ایشان را وقتی که تبدیل کردند بیشتر خلایق او پیمان خدا را
که بسوی ایشان بود و مراد عهد الست است پس جاهل و نادان شدند حق سبحانه
را و فرا گرفتند شریکان را با او و حیله کردند دیوان ایشان را و بریدند
ایشان را از پرستش او فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ
لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ
وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ
آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ
وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ وَلَمْ
يُخْلِ اللهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ
لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثْرَةُ
الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ
عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ وَمَضَتِ الدُّهُورُ وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ وَخَلَفَتِ
الْأَبْنَاءُ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ
وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُوذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ
وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ
مُشَبِّهٍ لِلهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ

لمحمّد صلى الله عليه وآله لقاءه ورضي له ما عنده واكرمه عن
دار الدنيا ورغب به عن مقارنة البلوى فقبضه اليه كريما وخلّف
فيكم ما خلّفت الانبياء في اممها اذ لم يتركوهم هملاً بغير
طريق واضح ولا علم قائم كتاب ربكم فيكم مبيّنا حلاله وحرامه وفرائضه
وفضائله وناسخه ومنسوخه ورخصه وعزائمه وخاصّه وعامّه
وعبره وامثاله ومرسله ومحدوده ومحكمه ومتشابهه
مفسّرا مجمله ومبيّنا غوامضه بين مأخوذ ميثاق علمه وموسّع على العباد في
جهله وبين مثبت في الكتاب فرضه معلوم في السنّة نسخه وواجب
في السنّة اخذه مرخّص في الكتاب تركه وبين واجب بوقته
وزائل في مستقبله ومباين بين محارمه من كبير اوعد عليه نيرانه
او صغير ارصد له غفرانه وبين مقبول في ادناه وموسّع في اقصاه

پس برانگیخت سبحانه درمیان ایشان فرستادگان خود را و پیاپی فرستاد بجانب
ایشان پیغمبران خود را تا طلب ادا کنند از ایشان عهد فطرت را و یاد دهند ایشان را
نعمت که فراموش کرده اند و حجت تمام کنند بر ایشان برسانیدن و برانگیزانند
برای ایشان دفینهای عقلها که آن جواهر فکرهاست و بنمایند ایشان را آیتهای
قدرت الهی که آن سقفیست که بر بالای سر ایشان برافراشته است و در زیر ایشان
از برای سکون و معیشتهای که زنده میدارد ایشان را و بیماریها که سر میکرد اند ایشان را

و مهادی که در زیر ایشان نهاده

وحوادث روزگار که پیاپی می آید بر ایشان و خالی نگذاشت حق سبحانه خلقان
خود را از پیغمبر مرسل یا کتابی فرو فرستاده یا برهانی لازم که آن امام زمانست
یا علامتی استوار قاطع و قاصر نمیساخت رسل را کمی عدد ایشان نسبت با ایشان
و نه بسیاری تکذیب کنندگان مر ایشان را رسولانی که هر سابق از ایشان نام
می نهاد از برای لاحق خود برین اسلوب و نظام تناسل شد قرنها و گذشت
دهرها و از پیش رفتند پدران و از پس آمدند پسران تا آنکه برانگیخت سبحانه
محمد بن عبد الله را که از برای روا کردن وعده خود بوجود او و در آن حالت فرا
گرفته شده بود به پیغمبران عهد و پیمان او و در حالتی که مشهور بود علامات او
نزد اهل کتاب و با کرامت بود محل ولادت او و نسبت با طهارت بود اصل او
از فساد و اهل زمین در آن روز چند اوند ملتهای متفرقه بودند و هوای پراکنده
و طریقهای کداره بود نشتت او میان تشبیه کننده حق بمخلوقات وی چون
یهود و نصاری یا میان عدول کنندگان در اسم او یا میان اشارت کننده بغیر او
چون معطله و دهریه که میگفتند طبع محیی است و دهر مهلک است پس هدایت
نمود ایشان را بگمراهی و برهانید ایشان را بجلالت و مرتبه آن حضرت از نادانی
بعد از آن برگزید از برای محمد صلی الله علیه وآله لقای مقام قرب خود را که قاب
قوسین از آن مجرهست و پسندید از برای او آن چیزی را که نزد دوست
بجنستی که هیچ چشم ندید و هیچ گوش نشنید پس اکرام نمود او را از دار دنیای

جماعتی که اشتغال میکردند از نام او
به برهان صفات الله و عزت
از عبادت نه غافل

یعنی وجه او را میل بجانب خود داد از پیوستن بمقام محنت و قبض نمود
او را بسوی درگاه خود پس گذشت در میان شما آنچه گذاشتند پیغمبران در میان
امتان خود زیرا که پیغمبران ترک نکردند امتان خود را در حالتی که واگذاشته
شده باشند بی راه روشن و بی علامت و نشانهٔ ثابت بلکه انبیا باز گذاشتند
در میان امم کتابی که روشن کننده بود حلال آن کتاب و حرام او و فریضهای او
و فضیلتهای او و نسخ کننده او مثل اقتلوا المشرکین و نسخ کرده شده او
مانند لکم دینکم ولی دین و رخصتهای او مانند من کان مریضا او علی سفر
و عزیمهای آن را مانند اطیعوا الله و خاص او را مانند یا ایها النبی و عام او را
مانند کتب علیکم القتال و عبرتهای او را مانند قصص که ان فی ذلک
لعبرة لمن یخشی و مثلهای آن را مانند مثلهم الحیوة الدنیا کماء انزلنا
من السماء و لفظ مرسل او که مقید بقیدی نبود مثل فتحریر رقبة یا فاغسلوا
وجوهکم و محدود آن را که مقید بقیدی باشد مثل ایدیکم الی المرافق و محکم او را
که محفوظ است از تشابه مانند والله بکل شیء علیم و متشابه آن را که
محل اشتباه باشد مانند ید الله فوق ایدیهم در حالتی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله تفسیر کننده بود مجمل او را و مشکلات او را مانند حمعسق و غیره این تفصیل
کتابیست که بیان کرده شده است دانستن آن و ظرف آن چیزیست که
توسیع کرده شده بر بندگان در جاهل بودن از ان و عدم وجوب علم بآن مانند

اما

حدیث ۴

آیات متشابهات و دیگر ظرف آن چیزیست که ثبت نموده شده است در ان کتاب
فرض آن و دانسته شده است از حضرت نسخ آن و دیگر ظرف آن چیزیست که واجبست
در سنت و حدیث واگرفتن آن و اذن داده شده است در ان کتاب ترک
نمودن آن چون توجه به بیت المقدس که در ابتدای اسلام ثابت بود پس منسوخ
شد و ظرف چیزی که واجبست نزد وقت خود و زایل است در زمان استقبال
خود مانند حج که وجوب آن تابع وقت معین نیست و در ان مذکور است حکمی که
ممتاز است میان محارم بشدت و ضعف چه وعید هست بر بعضی و غفران بر بعضی
دیگر و کبایر و صغایر چه بر کبایر بیم کرده است باتش سوزان و بر صغایر غفران
و مباح چیزی که مقبول است ادنای او و اقصای او مثل قرائت قصار و طوال که در
نماز جایز است کقوله تعالی ما تیسر من القرآن **منها فی صفة الحج**
وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرِدُونَهُ وُرُودَ
الْأَنْعَامِ وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً
لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً
أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ
وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي
مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ
لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً فَرَضَ حَجَّهُ وَأَوْجَبَ حَقَّهُ وَكَتَبَ

عَلَيْكُمْ وِفَادَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ
إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ در صفت حج و فرض
نموده بر ایشان خانه خود را آن خانه که گردانیده است آن را قبله خلقان
وارد می شوند بآن خانه همچو وارد شدن حیوانات باب و سخت می شتافتند
بسوی خانه چون شدت شوق کبوتران که در آن خانه ساکن اند نزد خروج
ایشان و گردانید آن خانه را حق سبحانه از برای فروتنی ایشان مر جلالت
و بزرگی خود را و تصدیق نمودن مر سلطنت او را و اختیار کرد و برگزید از میان
خلایق خود شنوندگان را که اجابت نمودند بسوی او و بایستادند بجای ایستادن
پیغمبران او و مانند شدند بملایکه که طواف کنندگانند بر گرد عرش جمع میکنند
حاجیان سودها را در مکان تجارت عبادت و می شتابند نزد وج کردن بمکان
وعده مغفرت و گردانید خانه را حق سبحانه از برای دین اسلام نشانه و از برای
پناه برندگان بدان موضع حرمی که واجب نمود حج آن را و واجب و لازم گردانید
حق آن را و فرض کرد و نهید بر شما آمدن بنزدیک آن بجهت یاری خواستن و
مر خدای راست بر مردمان قصد خانه کعبه هر که استطاعت داشته باشند بسوی آن خانه
از جهت راه که آن زاد و راحله است و قدرت بر رکوب و سعت وقت و هر که نکرد
بفریضه حج پس بدرستی که خدای بی نیاز است از همه عالمیان ومن خطبة له عليه
السلام بعد انصرافه من صفين أَحْمَدُهُ اسْتِتْمَامًا لِنِعْمَتِهِ وَاسْتِسْلَامًا

لِعِزَّتِهِ وَاسْتِعْصَامًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ وَأَسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ
إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَلَا يَئِلُ مَنْ عَادَاهُ وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ
فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وُزِنَ وَأَفْضَلُ مَا خُزِنَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
شَهَادَةً مُمْتَحَنًا إِخْلَاصُهَا مُعْتَقَدًا مُصَاصُهَا نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَدًا
مَا أَبْقَانَا وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ
وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ وَمَرْضَاةُ الرَّحْمٰنِ وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ وَأَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ
وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ
الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيرًا
بِالْآيَاتِ وَتَخْوِيفًا لِلْمَثُلَاتِ وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ
الدِّينِ وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ
وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ عُصِيَ
الرَّحْمٰنُ وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ وَخُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ
وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ وَعَفَتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا
الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ
أَعْلَامُهُ وَقَامَ لِوَاؤُهُ فِي فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَوَطِئَتْهُمْ
بِأَظْلَافِهَا وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ

جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دَارٍ وَشَرِّ جِيرَانٍ نَوْمُهُمْ سُهُودٌ وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ این بعضی از خطبهٔ آن حضرتست که بعد از بازگشتن او از صفین فرموده وان مبتی فرسخی کوفه است

ستایش پروردگار بر زبان می رانم از برای تمام گردانیدن نعمت او و از جهت فرمان برداری عزت و بزرگواری او و بجهت باز ایستادن از معصیت کردن در درگاه او و استعانت می خواهم از و از جهت احتیاج بسوی کفایت کار او چه بدرستی که گمراه نمیشود کسی راکه راه نموده او و نجات نمی یابد کسی که دشمنی نماید با و بدرستی که او سبحانه راجح ترین چیز است که سنجیده شود بمیزان عدل و فاضل ترین چیز است که مخزون کرده در گنجینهای نفوس قدسیه و می تواند بود که ضمیر راجع بحمد باشد یعنی حمد او ارجح و افضل است و گواهی میدهم که نیست معبودی جز خداوند مطلق در حالتی که متفرد است و شریکی ندارد شهادتی که آزموده شده است پاکیزگی او از شبهه اعتقاد و کرده شده باشد خاص و خالص که متمسک میشوم بآن شهادت و ذخیره میسازم از برای هولهای آنچه رسیده بما پس بتحقیق که آن شهادت ایمانست و گشاینده نیکوی کردن ملک منانست با خلقان و محل رضا و خشنودی خدای بخشاینده است و محل دور کردن شیطان رجیم است و گواهی میدهم آنکه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم بنده ستوده خداست و فرستاده او فرستاده او را بدینی مشهور و معروف و به نشانه که نقل کرده می شود از قرنی بقرنی

وکتابی که نوشته شده و بنور بالا رونده و درخشنده و بروشنی بغایت تابنده و بامری که بقهر آلهی شکافنده بنای مشکلاتست و از جهت حجت آوردن بمعجزات و از برای ترسانیدن مر عقوباتی را که واقع شد بر امم ماضیه و مردم در فتنهای اند که بریده شده در آن فتنها ریسمان دین و متحرک گشته از جای ستونهای یقین و مختلف شده اصل دین ایشان و متفرق گشته کار اسلام و تنگ شد محل بیرون آمدن ایشان از فتنها و کور شده است بر ایشان جای صدور هدایت پس راه راست بی نامست و کوری عام است عصیان کرده شده است رحمان بآن معنی که فرمان او را نمی برند و یاری داده شده است شیطان و فرو گذاشته شده است ایمان پس ویران شده ستونهای ایمان و ناشناخته شده از قلوب ایشان آثار آن و راه های آن و زایل گشته معظم راههای آن فرمان برداری کرده اند اهل زمان شیطان را پس سلوک کرده اند در طرق آن و وارد شده اند بر مواضع آشامیدن یعنی در چشمهای بیزه او آب گمراهی خورده اند و بامداد ایشان روان شده علمهای و نشانهای که بدان کشنده خلایق است باغلال و سلاسل و با ایشان قایم شده علم ضلالت و لگدکوب کرد ایشان را بسمهای خود در فتنه افتاده کانند در بهترین سرا که آن زمین شام است و بدترین همسایه اصحاب معویه را جز خواب این مردم بیخوابیست و سرمه ایشان اشکهاست بزمینی که دانای آن لجام

کرده شده است بلجام خواری وجاهل آن اکرام نموده شده است بانواع
حرمت **خطبة له صلوات الله علیه** وبعنی آل النبی صلی الله
علیه وآله هم موضع سره ولجاء امره وعیبة علمه وموئل حکمه
وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحناء ظهره واذ
هب ارتعاد فرائصه **خطبه دیگر است در نعوت کمالات پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم** ایشان محل اسرار الهی اند وپناه امر اویند
وموضع نهان علم اویند ومرجع حکمهای اویند ومخزنهای کتب اویند
وکوههای دین اویند که آن را از تزلزل نگاه میدارند بایشان راست
داشته کجی پشت نبی خود را که ضعیف بود در بدایت اسلام وبواسطه ایشان
برده است لرزیدن گوشت پارهای میان پهلو وشانه حضرت این کنایت
از بردن خوف از آن حضرت **ومنها فی صفة الخوارج** زرعوا الفجور
وسقوه الغرور وحصدوا الثبور لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه وآله من
هذه الامة احد ولا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا
هم اساس الدین وعماد الیقین الیهم یفیء الغالی وبهم یلحق
التالی ولهم خصائص حق الولایة وفیهم الوصیة والوراثة
الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله **در صفت خوارج** کاشته
اند خوارج نافرمانی خدا را در دلهای خود وآب داده اند بغفلت ودرویده اند

هلاکت

هلاکت دنیا وآخرت را قیاس کرده نمیشود بآل محمد صلی الله علیه وسلم ازین امت
هیچ یک را برابر کرده نمیشود بایشان آنکس که جاری شده نعمتهای ایشان برو
همیشه اصل دین اند وستون یقین اند بسوی ایشان باز می گردند غلوکنندگان ودر
گذرندگان از صراط مستقیم وبایشان ملحق میشوند واپس افتادگان وتفریط وتقصیر
کنندگان ومر ایشان راست خاصهای حق امامت که آن علوم است وخلعت
خلافت ودر میان ایشان در آیهست وصیت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ومیراث گرفتن ازو این هنگام وقت آنست که راجع شود حق خلافت
باهلش وزمان آنست که منتقل شود رتبه امامت بمحل نقلش واین اماست که
منصب خلافت ازوی بغیر حق خلع نموده اند **من خطبة المعروفة
بالشقشقیة** اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی
منها محل القطب من الرحا ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت
دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء
او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر
ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی
هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجا اری تراثی
نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی عمر بعده ثم تمثل بقول
الاعشی شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا

بیناهو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لاخر بعد وفاته لشد ما تشطرا
ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها
ویکثر العثار والاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان
اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط
وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی طول المدة وشدة المحنة
حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیالله ویا
للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن
الی هذه النظائر لکنی اسففت اذا سفوا وطرت اذ طاروا فصغی
رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن الی ان قام ثالث
القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله
خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه
عمله وکبت به بطنته فما راعنی الا والناس الی کعرف الضبع
ینثالون علی من کل جانب حتی لقد وطئ الحسنان وشق عطفای
مجتمعین حولی کربیضة الغنم فلما نهضت بالامر نکثت طائفة
ومرقت اخری وفسق اخرون کانهم لم یسمعوا کلام الله سبحانه
یقول تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها ووعوها

ولکن حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها اما والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقیام الحجة بوجود الناصر
وما اخذ الله تعالی علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم
ولا سغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت اخرها
بکاس اولها ولالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز

فارسی خطبهٔ شقشقیه یعنی آگاه باش بخدا سوگند که پوشید فلان خلافت را
چون پوشیدن پیراهن و حال آنکه میدانست که محل من از خلافت همچو محل قطب
از سنگ آسیا بزیر می آید از من سیل و بلند نمیشود بسوی من طایر پس فرو گذاشتم
و در نوردیدم از آن پهلو را و در ایستادم بفکر کردن در امر خود میان آنکه حمله کنم
بدست بریده یا صبر کنم بر ظلمت و تاریکی کوری که به پیری میرسد دران بزرگ سال
و به پیری میرسد دران خورد سال و تعب میکشد دران مؤمن تا میرسد به پروردگار
خود پس دیدم که صبر کردن بر دست من الیق است شکیبائی کردم در حالتی که
در چشم من خاشاک بود و در گلوی من استخوان چه میدیدم که میراث مرا غارت
یافته اند تا آنکه بگذشت اول براه خود پس نزدیک کرد این خلافت را بفلان
بعد از خود بسوی حضرت چه دور است میان این دو روز که یکی بر پشت
شتر از بیخ و روزی که در نعمت حیان بودم پس ای عجب وقتی که در حیات خود
خلافت را بر خود ثقیل میدانست تا آنکه هنگام وفات عقد بست خلافت را

مثل زده بقول شاعر که گفته

که گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم

بدیگری و هر آینه سخت شد گرفتن هر دو پستان خلافت را و دو دوشنده بر گرفتند
آن خلافت را در طبیعت خشن که غلیظ میشود بر جراحتی که از ان حاصل میشد
درشت میشود مس کردن آن و بسیار می بود بسر در آمدن او و در مسایل دینیه
و عذر گفتن او از ان و صاحب آن طبیعت غلیظ چون سوار ناقه سرکشی است
که اگر بکشد مهار آن ناقه را تا سر بالا کند بشکافد بینی او را و اگر رها کند بیفتد
بر روی در مهالک پس قسم بخدا که مبتلا شدند مردمان بانداختن خود را از طریق
مستقیم و مختلف الحال شدن پس صبر کردم بر درازی روزگار و سختی اندوه
تا هنگامی که در گذشت عمر براه خود و در محل مردن گردانید خلافت را در جماعتی
که گمان بود که من یکی از ایشانم در مرتبه ای خداوند بفریاد من رس و مر این
مشورت را نظر کن که چگونه عارض شد شکست مردمان در رتبه من با اول ایشان
و تردد نمودند که آیا با من برابر است در رتبه یا نه تا بمرتبه که گردیدم مقارن داشته
بامثال این طایفه لیکن من بطریق مدارا نزدیک شدم بزمین در طیران وقتی که
ایشان نزدیک شدند بزمین و طیران کردم وقتی که طیران کردند پس میل کرد
از ایشان مردی از جهت حسد خود و میل نمود مردی دیگر از جهت دامادی او بعثمان
بلشتی قبیح و نشتی قبیح تا آنکه برخاست سیوم قوم در حالتی که باد کننده بود دو زیر بغل
خود را که میان موضع سرگین علف اوست و برخواستند با او بنو امیه که خویشان
وی بودند می خوردند بجمیع دهان مال خدا را بخوشی مانند خوردن شتر بهمه دهان

علف بهار را تا آنکه تاب بازداد بر وی ریسمان تابیده او و بکشتن شتاب نمود بر او
عمل قبیح او و بسر در آورد او را کثرت اکل و شرب او پس نترسانید مرا بعد از
قتل عثمان مگر اقبال کردن مردم بجانب من مانند یال کفتار که در غایت غلظت
و دوستیت پیاپی در می آمدند بر من از هر جانب تا بمرتبه که در ان بیعت پایمال
شدند حسن و حسین و شکافته شد ردای من از زد کشیدن ایشان در حالتی که مجتمع
بودند گرد اگرد من مانند گله گوسفند پس چون برخواستم با آن امر شکستند گروهی
بیعت را و برگذشتند جماعتی دیگر از طریقه شریعت و فاسق شدند طایفه دیگر و خارج
شدند از حق گویا که ایشان نشنوده بودند کلام خدا را که میفرماید که آن سرای آخرت را
گردانیده ایم از برای آنانی که نخواهند بلندی و سرکشی در زمین و فساد
نمایند و خاتمت کار از برای پرهیز کاران است بلی سوگند بخدا که بیقین شنیده
اند و حفظ کرده اند و لیکن زینت داده شده است دنیا در چشمهای ایشان
و بتعجب آورده است ایشان را زینت دنیا فانی پس آگاه باش ای طالب حق
بحق خدای که خلق نموده است دانه را و شکافته است میان آن را و آفریده است
انسان را که اگر نمی بود حاضر شدن حاضران مر برای مبایعه و قیام حجت
بر من بوجود یاری دهنده است در طلب حق و عهدی که فرا گرفته است حق سبحانه
بر عالمان که قرار ندهند بایکدیگر مگر که راضی نشوند بهم بر امتلای ستمکار از سیر
بر آمدن او از ظلم و نه بر گرسنگی ستم رسیده از دست ظلم کننده هر آینه می انداختم

ریسمان خلافت را بر کوهان آن وهر آینه آب میدادم آخر خلافت را بجام اول
آن یعنی بدستور ایام گذشته میگذاشتم وو امی گذاشتم امت را در ضلالت
وهر آینه یافته اید شما دنیای خود را نزد من بی رغبت تر از عطسه بز یا از حیفه آن
على اختلاف التفسيرين وقالوا وقام اليه رجل من اهل السواد عند
بلوغه عليه السلام الى هذا الموضع من خطبته فناوله كتابا
فاقبل ينظر فيه فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس يا امير المؤمنين
لو اطردت مقالتك من حيث افضيت فقال هيهات يا ابن عباس
تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فوالله ما اسفت
على كلام قط كاسفي على ذلك الكلام ان لا يكون امير المؤمنين ع
بلغ منه حيث اراد راویان گویند که برخاست نزد آنحضرت مردی از
اهل عراق نزد رسیدن او باین موضع از خطبه خود و او نوشته او را پس بدو روی
آورد و نظر میکرد بسوی آن چون فارغ شد از خواندن گفت ابن عباس او را
که اگر جاری میشد گفتار تو از آنجا که گذاشته بودی هر آینه نیکو می بود پس آنحضرت
فرمود چه دور است ازان زمان نسبت باین زمان ای پسر عباس بلکه آن
از مقوله شقشقه شتر بود که از دهن بیرون می آمد بعد ازان قرار گرفت
بحال خود بدانکه شقشقه چیزیست مانند شش که در حالت مستی از شتر بیرون
می آید پس ابن عباس گفت بخدا سوگند که اندوهگین نشده ام بر هیچ کلامی هرگز

چنان

چنان اندوهگین شدن من برین کلام که نبود امیر المومنین که برسد از آنجا
که اراده کرده بود ومن خطبة له عليه السلام بنا اهتديتم
في الظلماء وتسنمتم العلياء وبنا انفجرتم عن السرار وقر سمع من
لا يسمع الواعية كيف يراعي النبأة من اصمته الصيحة
ربط جنان لم يفارقه الخفقان ما زلت انتظر بكم
عواقب الغدر واتوسمكم بحلية المغترين سترني عنكم جلباب
الدين وبصرنيكم صدق النية اقمت لكم على سنن الحق في جواد
المضلة حيث تلتقون ولا دليل وتحتفرون ولا تميهون
اليوم انطق لكم العجماء ذات البيان عزب راي امرئ تخلف عني ما شككت
في الحق مذ اريته لم يوجس موسى خيفة على نفسه اشفق من غلبة
الجهال ودول الضلال اليوم تواقفنا على سبيل الحق والباطل من
وثق بماء لم يظمأ بعضی از خطبه آنحضرت که خطاب میکند بطلحه و توابع
او میفرماید بسبب ما هدایت یافتید با نور دین وقتی که در ظلمات کفر
گرفتار بودید وبواسطه ما سوار شدید بر کوهان بلند یقین وبسبب ما بیرون
آمدید از تیرگی کفر وبنور اسلام شدید و سرار کشب آخر ماه است که تاریکست
حسرفه
وگران باد شنوائی که فهم نکرد صاحب آن بگوش نگاه دارنده چگونه مراعات
آواز نرم کند که آن خواندن منت کسی را که کر ساخته باشد صیحه یعنی بر ولوله خونده یا

وثابت وبا سکینه باد دلی که جدا شد از او طپیدن از ترس خدا ومحتمل است
که مراد طلحه باشد یعنی سخت وغلیظ باد دلی که مفارقت نکرد از وی تزلزل بسبب
عدم ثبات دین همیشه بودم که انتظار میکشیدم بشما عاقبت های خیانت را
یعنی منتظر نقض بیعت شما بودم وبفراست می یافتم که متصف بزینت
فریفته شدگان بباطل پوشانید مرا از شما ان وپنهان کرد مرتبه مرا در نظر شما
برده دین من وبینا گردانید مرا بر حال شما راستی نیت من وایستادم برای شما
بر طریق حق ودر جادهای گمراه کننده در محلی که مجتمع شده بودند در ظلمت
جهالت وهیچ دلیلی نداشتند وچاه میکندند وبرون نمی آوردید آب از ان
چاه یعنی نتیجه مطلوب که آب حیوه است از قعر فکر بیرون نمی آوردید امروز گویا کردم
از برای شما حیوان بی زبان را خداوند کلام فصیح یعنی هر کسی که صمت از بی
زبانان بلسان حال خبر دهنده است بر حقیقت حال من غایب از خود اندیشه
مردی که تخلف کرده است از من شک نکرده ام در حق از ان وقت که نموده شد
امر حق نیافت موسی کلیم ع خوفی بر هلاکت نفس خود که سخت تر بوده باشد
از خوف غلبگی جاهلان ودولتهای گمراهان امروز ایستاده ایم ما وشما بر راه
حق وباطل کسی که وثوق واعتماد داشته باشد باب تشنه نماند مراد آنست
که اگر واثق شوید بقول من از خوف عطش وهلاکت ایمن آید ومن کلام له ع
ومن كلام له عليه السلام لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله

وخاطبه العباس وابو سفيان بن حرب في ان يبايعا له بالخلافة
ايها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة وعرجوا عن طريق
المنافرة وضعوا تيجان المفاخرة افلح من نهض بجناح او استسلم
فاراح هذا ماء آجن ولقمة يغص بها آكلها ومجتني الثمرة لغير وقت
ايناعها كالزارع بغير ارضه فان اقل يقولوا حرص على الملك
وان اسكت يقولوا جزع من الموت هيهات بعد اللتيا والتي
والله لابن ابي طالب آنس بالموت من الطفل بثدي امه بل اندمجت
على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشية
في الطوي البعيدة واین از جمله کلام آنحضرت که فرمود در حینی که قبض
کرده شد روح حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که ای مردمان بشکافید موجهای
فتنها را که در تلاطم است بکشتیهای رستگاری از فتنه که آن مصابرت
ومیل نمایید از طریق مخالفت وبنهید از سر تاجهای تکبر وسرکشی را الفلاح
رسید ورستگار شد هر که برخواست ببال اعوان وانصار یا گردن نهاد
ودر گوشه منزوی شد پس آنکس راحت یافت که مانند آب گندیده ایست ولقمه ایست
که گلو گرفته است خورنده ان را چیننده میوه در غیر وقت رسیدن ان مانند
کسیست که زراعت کننده باشد در غیر زمین خود پس اگر میگویم که رغبت دارم
میگویند حریص است بر امارت واگر خاموش میشوم درین امر میگویند که ترسید

مرگ و از مقاتله چه دور است چه دور جزع من از موت بعد از تعاقب
شدائد و سختیهای آن و این بخدا سوگند که هر آینه پسر ابی طالب انس گیرنده است
بمرگ از انس طفل شیرخواره به پستان مادر خود پس تاخیر من از امر خلافت
نه از بیتهاست بلکه سبب آنست که پیچیده شده ام بر علم مخزون خود که اظهار
نمی توانم کرد که اگر اظهار کنم هر آینه مضطرب شوید مانند لرزیدن ریسمان دلو
دور دراز ومن کلام له علیه السلام لا اشیر علیه بان لا یتبع
طلحة والزبیر ولا یرصد لهما والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم
حتی یصل الیها طالبها ویختلها راصدها ولکنی اضرب بالمقبل
الی الحق المدبر عنه وبالسامع المطیع العاصی المریب ابدا حتی یأتی
علی یومی فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستأثرا علی منذ قبض الله
نبیه حتی یوم الناس هذا واز جمله کلام آنحضرت که فرموده در وقتی که اشارت
کرده شد باو بانکه نرود در پی طلحه و زبیر که نقض بیعت نموده گریخته بودند که
آنکس امام حسین بوده و مهیا نسازد از برای ایشان مقاتله را پس حضرت
فرمود که بخدا سوگند که نباشم من همچو کفتار که میخوابد بر درازی مدت زدن صیاد
دست خود را بر سنگ تا آنکه برسد باو طلب کننده او و فریب دهد او را انتظار
کشنده او ولیکن میزنم بقوت و توفیق الهی برو نهاده بحق کسی را که نسبت
کرداننده از حق و بمدد شنونده فرمان بردار کنه کاران شک آرنده را در جمیع حالات

تا آنکه

تا آنکه بیاید بمن روز اجل من پس بخدا سوگند که همیشه دفع کرده شده ام از حق
خود و قرار داده ام تنها ایستاده ام بر کار خود معینی و ناصری نبود و از آن زمان که قبض
نمود حق تعالی روح پیغمبر خود را تا این روزگار ومن خطبة له علیه السلام
اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا واتخذهم له اشراکا فباض
وفرخ فی صدورهم ودب ودرج فی حجورهم فنظر باعینهم
ونطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل وزین لهم الخطل فعل من
قد شرکه الشیطان فی سلطانه ونطق بالباطل علی لسانه بعضی در خطبه
آنحضرت فرا گرفته اند کافران را معتمد و فرا گرفته شیطان ایشان را از برای
خود شریکها در معنی لغت پس تخم شقاوت نهاده است و جوجه بر آورده از آن
در سینهای ایشان و نرم رفته و از آن آهستگی رفتار رفتن نموده تا قوی شده
در کنارهای ایشان چون فرزند پس می بیند بچشمهای ایشان و گویا می شود
بزبانهای ایشان پس سوار کرده ایشان را بر لغزیدن اقدام و می آراید
از برای ایشان قول تباه را همچو کردن کسی که شریک ساخته باشد او را شیطان
در تسلط و همچو فعل کسی که گویا باشد بامر باطل بر زبان او عوض که چنان شده اند
که گویا یکی شده اند و اتحاد میان شیطان و ایشان هست ومن کلام
له علیه السلام یعنی به الزبیر فی حال اقتضت ذلک یزعم
انه قد بایع بیده ولم یبایع بقلبه فقد اقر بالبیعة وادعی

الولیجة قلبات علیها بامر یعرف والا فلیدخل فیما خرج منه

ازجمله کلام آنحضرت ارادهٔ نموده اند بان زبیر را در حالی که اقتضا میکرد

دعوی میکند زبیر که بیعت نموده بدست خود و بیعت نکرده بدل خود پس تحقیق

که اقرار کرده است به بیعت خود و دعوی کرده پنهان داشتن خلاف ان در

باطن پس باید که بیارد بران دعوی چیزی را که شناخته شود و اگر بران حجت

نیارد پس باید که در آید در ان دعوی یعنی که بیرون رفته از ان یعنی اطاعت

نماید ومن کلام له علیه السلام وقد اوعدوا وابرقوا وَمَعَ

هذین الامرین الفشل ولسنا نرعد حتی نوقع ولا نسیل حتی نمطر

درین کلمات میفرماید که مانند رعد در تهدید و مثل برق در بیم دادن می جهند

وبا این هر دو حال ایشان ترس است و نیستیم ما که تهدید سازیم تا آنکه واقع کردانیم

وروان نمیکردانیم سیل را تا باران نبارانیم یعنی گفتار ما مقارن کردار ما ست

ومن خطبة له علیه السلام الا وان الشیطان قد جمع حزبه

واستجلب خیله ورجله وان معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی

ولا لبس علی وایم الله لافرطن لهم حوضا انا ماتحه لا یصدرون

عنه ولا یعودون الیه این خطبه مشتمل است بر سه اصل آگاه باش

که شیطان جمع کرده است گروه خود را از برای اضلال و کشیده است سواران

وپیادگان خود را در وسوسه و بیقین که بینائی من در یافت حق باشت

انا مانحه ... یعنی از کار به تهدید ... جون خایف گشتند ...

... لفظ ایم ... اصل ایمن ... جمع یمین ... بعضی گفته اند ... برای قسم ...

نبوشانیده ام بر نفس خود حق را بصورت باطل و بوشانیده نشده است

بر من باطل و بخدا سوگند که هر آینه پر کنم از برای ایشان حوض حرب در پای لشکری

که همه ایشان را در ان غرق کردانم باز نگردند از ان حوض آنها که آمده باشند

وباز نگردند بسوی آن آنها که رسیده باشند ومن کلام له علیه السلام

لابنه محمد بن الحنفیة لما اعطاه الرایة یوم الجمل تزول

الجبال ولا تزل عض علی ناجذک اعر الله جمجمتک تد فی

الارض قدمک ارم ببصرک اقصی القوم وغض بصرک

واعلم ان النصر من عند الله وازجمله کلام آنحضرت که فرموده مر پسر خود را

محمد بن حنیفه در وقتی که داد اورا علم در روز حرب جمل و اورا از رسوم

حرب صاحب وقوف کردانید فرمود که زایل میشوند کوهها و تو زایل مشو

یعنی اگر بر تقدیری که کوه زایل شود تو باید بثبات قدم باشی و بنه

دندان خود را و بعاریت بده بخدای تعالی کاسه سر خود را و میخ ساز در

زمین قدم خود را و بینداز چشم خود را بر نهایت قوم و بدان بدرستی

که نصرت و فتح از نزد حق سبحانه و تعالی است ومن کلام له علیه

السلام لما اظفره الله باصحاب الجمل وقد قال له بعض اصحابه

وددت ان اخی فلانا کان شاهدنا لیری ما نصرک الله علی

اعدائک فقال له اهوی اخیک معنا قال نعم قال فقد شهدنا

... بر دندان ... قدم ... یعنی ... بدن ... در جنگ ...

وَاللهِ وَلَقَدْ شَهِدَنَا فِي عَسْكَرِنَا هٰذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ
سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ وازکلام ایشانست
در وقتی که فتح جنگ جمل شد بعضی از اصحاب گفت بودی که دوست داشتم
که برادر من فلان حاضر می بود با ما درین جنگ تا میدید آن چیزی را که نصرت
داده است خدای تعالی بان بر دشمنان تو پس فرمود که ایا میل و محبت برادر تو
باماست گفت بلی یا علی فرمود که پس بحقیق که حاضر است با ما و بخدا سوگند که البته
حاضر اند با ما درین لشکر با جماعت محبان ما که در پشتهای پدر رانند و در رحمهای
مادرانند و زود باشد که بیرون اورد ایشان را زمان مانند بیرون امدن
خون از بینی و قوت گیرد بسبب وجود ایشان ایمان ومن کلام له
عليه السلام في ذم البصرة واهلها كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَ
الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ
شِقَاقٌ وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ
بِذَنْبِهِ وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَأَنِّي
بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ
فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا ؛ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى
وَايْمُ اللهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ
سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ ؛ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي

لُجَّةِ بَحْرٍ ازکلام ایشانست در مذمت بصره روایت کرده اند که چون حضرت
از جنگ جمل و فتح بصره فارغ شده منادی فرمود که بعد از سه روز دیگر اهل بصره
بنماز جمعه حاضر شوند چون حاضر شدند بعد از سپاس الهی و درود بر حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم و امرزش برای مومنان فرمود که ای
اهل بصره بودید شما لشکر زنی و بودید شما تابعان بهیمه اواز کرد پس شما اجابت
کردید انرا و پی کرده شد جمل در معرکه پس گریختید خوهای شما حقیر است و پیمان
شما خلاف و شکستن عهد و کیش شما نفاق است و اب شما شور است
اقامت کننده در میان شما در گرو است بگناه خویش و رحلت کننده از شما
دریافته شده است برحمت از پروردگار خویش و گویا من نظر میکنم بشما که فرا
گرفته است ان را آب بمرتبه که دیده نمیشود مگر کنگرهای آن مسجد همچو سینه کشتی در دریا
و بتحقیق که فرو فرستاد حق سبحانه بر بصره عذاب را از بالای آن و از زیر آن و غرق
گردانید کسی که در میان ان بود در روایت دیگر امده که قسم بذات خدا که هر اینه
غرق کرده شود این شهر شما تا انکه گویا من نظر میکنم بمسجدهای آن شهر همچو سینه
کشتی بر روی دریا یا شتر مرغ بر سینه خفته در دریا و در روایت دیگر امده
که همچون سینه مرغ در میان دریا و در اخبار آمده است که بعد از این اخبار دو بار
بصره غرق شد یکی در زمان القادر بالله و یکی در عهد القایم بامر الله تا غایتی که
غرفهای مسجد میمنود ومن کلام له علیه السلام في مثل ذلك

مراد عایشه است [illegible] بودند

أرضكم قريبة من الله بعيدة من السماء خفّت عقولكم وسفهت حلومكم فأنتم غرض لنابل وأكلة لآكل وفريسة لصائل

و از کلام آنحضرت که فرمود در مثل همین موضع زمین شما نزدیکست باب و دورست از آسمان خفیفست و سبک عقلهای شما و سفیهست حلمهای شما پس شما بواسطه نقص عقل نشانه اید از برای هر تیر انداز و طعمه اید از برای هر خورنده و شکارید از برای هر حمله آرنده

ومن كلامه والله لو وجدته قد تزوّج به النساء وملك به الإماء لرددته فإنّ في العدل سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه أضيق

بعضی از کلام آنحضرت در چیزی که رد فرمود آن را بر مسلمانان در زمان خلافت خود از قطاع عثمان مراد قطعهای زمین و عقار و ضیاعست که حضرت عثمان در زمان خود بر مردم مسلمان بخشش کرده بود [illegible] بخدا سوگند اگر بیابم آن مال را که تزویج کرده باشند بان زنان را و مالک شده باشند بان کنیزکان را هر آینه رد کنم آن را بر مالک خود پس بدرستی که در عدل وسعت و فراخیست و هر که تنگ آید بر او عدالت پس جور برو تنگ ترست

ومن خطبة له عليه السلام لمّا بويع بالمدينة

ذمّتي بما أقول رهينة وأنا به زعيم إنّ من صرّحت له العبر عمّا بين يديه من المثلات حجزه التقوى عن تقحّم الشبهات ألا وإنّ بليّتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيّه والذي بعثه بالحقّ

لتبلبلنّ بلبلة ولتغربلنّ غربلة ولتساطنّ سوط القدر حتى يعود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم وليسبقنّ سابقون كانوا قصّروا وليقصّرنّ سبّاقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ولقد نبّئت بهذا المقام وهذا اليوم ألا وإنّ الخطايا خيل شمس حمل عليها أهلها وخلعت لجمها فتقحّمت بهم في النار ألا وإنّ التقوى مطايا ذلل حمل عليها أهلها وأعطوا أزمّتها فأوردتهم الجنّة حقّ وباطل ولكلّ أهل فلئن أمر الباطل لقديما فعل ولئن قلّ الحقّ لربّما ولعلّ والله نصره ولعلّ ما أدبر شيء فأقبل

و از جمله خطبه آنحضرت که فرمود در وقتی که بیعت نمودند مردمان با او در مدینه عهد و پیمان من بصحت آنچه میگویم در گروست و من بآن کفیل و ضامنم بدرستی که کسی که ظاهر شد از برای او عبرتها از آنچه در پیش گذشت از عقوبات منع کرد او را پرهیزکاری از انداختن نفس خود را بی تامل در شبهها یعنی در چیزهای که مشابه حق اند و آگاه باشید که بتحقیق که بلیه شما عود نموده بر وفق حالت و صفت آن در آن روزی که برانگیخت حق سبحانه پیغمبر خود را و بحق آنکسی که برانگیخت پیغمبر خود را براستی که هرآینه آمیخته شود درهم آمیختنی سخت والبته بیخته میشود بغربال بیختنی سخت و بتحقیق که برهم زده می شود در آن ایام همچند

برهم زدن آنچه در دیگست از طعام تا باز گردد پست ترین شما بر بلند ترین شما
و بلند ترین شما بر پست ترین شما و پیشی گیرند پیش افتاده کانی که بودند باز
پس مانده و هر آینه باز پس مانند پیش گیرند کانی که بودند پیش افتاده و بخدا
سوگند که پنهان نداشتم هیچ کلمه حق را که از پیغمبر شنیده بودم و دروغ نگفتم
هیچ دروغی و بتحقیق که خبر داده اند مرا باین مقام و باین روز بدانید و آگاه
باشید که گناهان اسپانی اند سرکش که سوار کرده شده باشند بران خداوندان
آن و برکنده شده باشند لجامهای ایشان پس انداخته باشند سواران
خود را در مهالک آتش و بدانید که بتحقیق پرهیزکاری مثل شترانی اند که مرکبهای
رام باشند که سوار کرده باشند بران صاحبان او را و داده باشند بدستهای
ایشان مهارهای ایشان را پس برسانند سواران خود را در بهشت و در این است
راست و در اهیت نارست و مر هر یکی را اهلیت پس اگر بسیار شده است باطل
هر آینه در قدیم الزمان کرده است آن را اهل آن و اگر کم شده است حق درین
زمان بسا که بسیار شود و امید است که چنین باشد و بسا که پس کرده است
چیزی پس روا آرد یعنی بسا حقی که عود نماید مراد آنست که کثرت باطل و قلت
حق بدیع نیست درین زمان زیرا که در زمان پیشتر نیز بسیار بوده باطل و کم
بوده حق و در زمان صاحب الزمان آنچه حق است بظهور خواهد آمد و آنچه
باطل است محو خواهد شد و من هذه الخطبة شُغِلَ مَنِ الجَنَّةُ

وَالنّارُ أَمامَهُ ساعٍ سَريعٌ نَجا وَطالِبٌ بَطيءٌ رَجا وَمُقَصِّرٌ فِي النّارِ
اليَمينُ وَالشِّمالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّريقُ الوُسْطى هِيَ الجادَّةُ عَلَيْها باقي
الكِتابِ وَآثارُ النُّبُوَّةِ وَمِنْها مَنْفَذُ السُّنَّةِ وَإِلَيْها مَصيرُ
العاقِبَةِ هَلَكَ مَنِ ادَّعى وَخابَ مَنِ افْتَرى مَنْ أَبْدى صَفْحَتَهُ
لِلْحَقِّ هَلَكَ عِنْدَ جَهَلَةِ النّاسِ وَكَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَلّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ
لا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوى سِنْخُ أَصْلٍ وَلا يَظْمَأُ عَلَيْهِ زَرْعُ قَوْمٍ
فَاسْتَتِروا بِبُيوتِكُمْ وَأَصْلِحوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرائِكُمْ
وَلا يَحْمَدْ حامِدٌ إِلّا رَبَّهُ وَلا يَلُمْ لائِمٌ إِلّا نَفْسَهُ و از جمله این
خطبه است که مشغول باید شد بامور اخرویه از غیران آنکسی که بهشت
و دوزخ در پیش اوست وسعی نماینده و شتابنده باعمال نیکو نجات یافته
است و طلب کننده فعل خیر که کاهلست دران طلب امیدوار است
بمغفرت و تقصیر کننده در دوزخ فرود آمده است بدوزخ و جانب راست
و جانب چپ راه است که انحراف است از راه مستقیم و محل گمراهی است و راه
میانه آن جاده درست است بمطلوب و بر مقتضای آنست باقی مانده کتاب
قرآن و بران طریقه است اخبار پیغمبر و از او است مخرج سنت مطهره و بسوی
اوست بازگشت عاقبت خلق هلاک شد کسی که دعوی غیر حق کرده و نومید
شد کسی که افترا کرد و دروغ گفت و کسی که ظاهر گرداند روی خود را از برای

حق در مقابله باطل هلاک شد نزد مردمان و کافیست مرد را نادانی آنکه نشناسد
قدر خود را و هلاک نمیشود بر راه پرهیزکاری رسوخ اصلی و تشنگی نمیرد زراعت
هیچ گروهی پس پنهان شوید در خانهای خویش و خود نمائی نکنید و اصلاح کنید
در میان مردمان و توبه در پس شماست و باید که حمد نکند حمد کننده مگر پروردگار
خود را و ملامت نکند هیچ ملامت کننده مگر نفس خود را **ومن کلام له**
علیه السلام فی صفة من یتصدی للحکم بین الامة ولیس لذلک
باهل ان ابغض الخلائق الی الله تعالی رجلان رجل وکله الله الی نفسه
فهو جائر عن قصد السبیل مشغوف بکلام بدعة ودعاء ضلالة فهو
فتنة لمن کان قبله مضل لمن اقتدی به فی حیاته وبعد وفاته حمال
خطایا غیره رهن بخطیئته ورجل قمش جهلا موضع فی جهال الامة
عاد فی اغباش الفتنة عم بما فی عقد الهدنة قد سماه اشباه
الناس عالما ولیس به بکر فاستکثر من جمع ما قل منه خیر مما
کثر حتی اذا ارتوی من آجن واکتنز من غیر طائل جلس بین الناس
قاضیا ضامنا لتخلیص ما التبس علی غیره فان نزلت به احدی
المبهمات هیأ لها حشوا رثا من رایه ثم قطع به فهو من لبس
الشبهات فی مثل نسج العنکبوت لا یدری اصاب ام اخطا ان
اصاب خاف ان یکون قد اخطا وان اخطا رجا ان یکون

لغ

افتتن به ضال عن
هدی من کا

قد اصاب

قد اصاب جاهل خباط جهالات عاش رکاب عشوات لم یعض
علی العلم بضرس قاطع یذری الروایات اذراء الریح الهشیم لا ملیء
والله باصدار ما ورد علیه لا یحسب العلم فی شیء مما انکره
ولا یری ان من وراء ما بلغ منه مذهبا لغیره وان اظلم علیه امر
اکتتم به لما یعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدماء
وتعج منه المواریث الی الله من معشر یعیشون جهالا ویموتون
ضلالا لیس فیهم سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق
تلاوته ولا سلعة انفق بیعا ولا اغلی ثمنا من الکتاب اذا حرف
عن مواضعه ولا عندهم انکر من المعروف ولا اعرف
من المنکر **وخطبه دیگر است در صفت کسی که متصدی بود برای حکم کردن**
و بنشیند در میان امت میفرماید که بتحقیق که دشمن ترین خلقان بسوی خدای تعالی
دو مرد اند یکی از ان هر دو مرد ویست که باز گذاشته باشد حق سبحانه او را بنفس خود
پس او جائر انحراف جوینده از میانه راه راست بمیان دل او رسانیده شده
سخنان بدعت و جهالت و در بعضی روایت مشغوف بعین مهمله واقع شده
مشتق از شغف بمعنی سوختن دل یعنی سوخته شده است دل او باین
کلام بدعت و بخواندن مردم بگمراهی پس او هر دو فتنه و بلاست مران کسی را که
در فتنه و بلا افتد و بواسطه او گمراه است از راه راست و کسی بوده است

قبل از او متصف بصفت امامت ونفس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
وگمراه کننده است هر کسی که اقتدا نماید باو در زندگانی او وبعد از موت او بردارنده
است بار گناهان غیر خود را ودر گرو است بگناه خود گرفتار است بکار تباه خود
که جمع کرده نادانی را وشتابیده است در میان جاهلان امت با بجمعی که اشرف
مردم نیست سعی کننده است در ظلمتهای فتنه وکوردلی است انچه در عقد
صلح است تحقیق که نام نهاده اند اورا اشباه ناس استکثار نموده از جمع کرده
شده که قلت آن بهتر است از کثرت او تا انکه چون سیراب کردید از آب متعفن
وپر شد از مسایل بی فایده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کننده است
میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص کردانیدن انچه پوشیده است
حل آن بر غیر او پس اگر فرود اید بوی احدی از قضایا مشکل آماده سازد از برای ان
قضایای بهمه سخنان بی فایده ضعیف پس او از پوشیدکی آن شبهها افتاده است
در مثل نسج عنکبوت نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاق بصواب
رسیده دران می ترسد که خطا کرده باشد دران واگر بخطا حکم کرده امید
می دارد که صواب گفته باشد دران نادانیست بسیار خبط کننده در میان جاهلان
یا لبسیا لبسر در اینده باختلاف نسختین رونده در ظلمات جهل بدیده ضعیف
سوار شترها که بپیش راه خود نه بیند نگزیده بر علم ودانش بدندان برنده می افکند
روایات را بی وقوف نه مانند افکندن بادکیاه خشک شده شکسته را انچه

سوکند

سوکند که نادر نیست بباز کردانیدن انچه وارد شده است بر او از مسایل
بحساب نمیکرد علم را در چیزی از انچه انکار دارد آن را ونمی بیند آن مردا از وراء
انچه رسیده است آن مذهبی مر غیر آن واگر تاریک وپوشیده شود برو کاری
بپوشاند آن کار را بجهت انکه میداند از جهل نفس خود فریاد میکند بزبان حال
هوا از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده ومی نالد از دست ستم او میراثهای
مباحه بسوی خدای تعالی شکایت می کنم از گروهی که می زیند در حالتی که
جاهلانند ومی میرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کالایی که
کاسدتر باشد از کتاب یعنی قرآن خوانده شود چنانچه حق خواندن است
ونیست بیع متاعی رایج تر از روی فروختن ونه گران تر از روی بها از کلام
خدا هرگاه که تحریف وتغیر داده شود بمشتهیات طبع خودشان ونیست نزد ایشان
زشت تر از معروف ونه نیکوتر از منکر بجهت انکه موافق مآرب ایشانست

وَمِن كلامٍ لهُ علیهِ السّلام فی ذمّ اختلافِ العُلماء فی الفُتیا

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا
بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ
قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ
فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَإِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ
وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ بِالاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ

هُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى
إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ
دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلى الله عليه وسلم عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللّٰهُ
سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَفِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ
شَيْءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ
سُبْحَانَهُ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً
وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقَضِي
غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ وبعضی از کلام ایشانست
در مذمت عالمان در فتوا میفرماید که وارد میگردد بر یکی از احکام قضیه
مشکله در حکمی از حکمها پس حکم میکند در ان مسئله برای خود بعد از ان وارد
می شود ذات همان قضیه بر غیر ان حکم پس حکم میکند آن حاکم ثانی در ان قضیه
بخلاف قول حاکم اول بعد از ان جمع میشوند حکم کنندگان با آن احکام نزد
پیشوای خود پس درست میدهد بصواب همه رایهای مخالف آن اصحاب را و
حال انکه خدای ایشان یکیست و پیغمبر ایشان یکیست و کتاب ایشان یکیست
آیا فرموده است حق سبحانه ایشان را باختلاف پس فرمان برده اند یا نهی کرده است
ایشان را از ان اختلاف پس نافرمانی کرده اند یا فرو فرستاده دینی را که ناتمام است
پس یاری خواسته با ایشان بر تمام کردانیدن یا بودند ایشان شریک

حق تعالی در گفتار تا مر ایشان را باشد که قایل شوند با آن مقالات و بر خدا
باشد که راضی شود بان مقال یا فرو فرستاده دینی را که تمام است پس تقصیر کرده رسول
او از رسانیدن آن و خدا سبحانه میفرماید که تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ
چیز در هیچ باب و در ان کتابست بیان هر چیز و یاد کرده است در جایی که بدرستی
که این کتاب تصدیق کننده است بعضی از ان مر بعضی را و گفته بدرستی که اختلافی
در و نیست و باز فرموده که اگر بودی از نزد غیر خدا هر اینه یافتندی در و
اختلاف بسیار و بدرستی که قرآن ظاهر او حسن است و معجب و باطن او عمیق است
با آخر نمی رسد عجایبهای او و بنهایت نمی آید غرایب او و زایل نمیشود شبهاتی ظلمانی
مگر با و ومن کلام له علیه السلام قاله للاشعث بن قیس وهو
عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ فَمَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْءٌ اعْتَرَضَهُ
الْأَشْعَثُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ فَخَفَضَ إِلَيْهِ
بَصَرَهُ ثُمَّ قَالَ وَمَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللّٰهِ
وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكُ بْنُ حَائِكٍ مُنَافِقُ بْنُ كَافِرٍ وَاللّٰهِ لَقَدْ أَسَرَكَ
الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ
وَلَا حَسَبُكَ وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ
لَحَرِيٌّ أَنْ يَمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ که گفته است اشعث
بن قیس در حالتی که بر بالای منبر کوفه بود پس گذشت در بعضی سخنان وی

چیزی اعتراض کرد بآن چیز اشعث و گفت ای امیر مومنان این کلمه که فرمودی
بر تست نه از برای تو پس آنحضرت فرود آورد چشم خود را و فرمود که چه دانا
گردانید ترا از معانی با آنچه بر من مضر است نه نافع بر تو باد لعنت خدای
و دوری از رحمت او و لعنت جمیع لعنت کنندگان تو جولاهی پسر جولاهی منافق
بخدا سوگند که اسیر نمود ترا اهل کفر یکبار و اهل اسلام یکبار دیگر پس نجات
نداد ترا از افتادن در بند مال تو و نه حسب تو و بدرستی که مردی که راه نمونی
کند بر قوم خود شمشیر بران را و براند بسوی ایشان هلاک را هر آینه سزاوار
باشند که دشمن دارد او را نزدیکتر او که قوم او بند و ایمن نباباشد دورتر از د

ومن خطبة له علیه السلام فانکم لو عاینتم ما قد عاین من
قد مات منکم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم و لکن محجوب
عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب و لقد بصرتم ان ابصرتم
و اسمعتم ان سمعتم و هدیتم ان اهتدیتم بحق اقول لکم لقد
جاهرتکم العبر و زجرتم بما فیه مزدجر و ما یبلغ عن الله بعد رسل
السماء الا البشر درخطبه غافلان بصره را از مرگ خبر میدهد بدرستی
که اگر ببینید باعیان آن چیزی را که بمعاینه می بینند کسی که مرد از شما هر آینه بجزع
در آیید و زاری نمایید از صعوبت اهوال و در بعضی روایت هلتم واقعست
یعنی سخت بی صبری کنید و بشنوید سخن حق را و فرمان بردار شوید و لیکن پنهان

کرده شده است از شما آنچه معاینه دیده اید آن را و نزدیکست افکنده شدن حجاب
بدنی و بتحقیق که نموده می شود و بینا می گردید اگر ببینید بنظر عبرت و شنوانیده
شوید اگر بشنوید از اخبار قرآن و راه نموده شوید براه راست اگر براه راست
روید یعنی براه ائمه معصومین براستی می گویم شما را که هر آینه آشکارا و آواز
بلند داد شما را عبرتها و اعتبار نمودن معصیتها و زجر کرد و باز داشته شدید بر السنه
رسل با آنچه در و بود و زجر و منع و پیغام نظر رساند از جانب حق سبحانه بعد از
رسولان آسمان مگر جنس آدمیان از پیغمبران پس معذرتی نیست شما را در تخلف
از دعوت ومن خطبة له علیه السلام فان الغایة امامکم
و ان وراءکم الساعة تحدوکم تخففوا تلحقوا فانما ینتظر باولکم
آخرکم و اقول هذا الکلام لو وزن بعد کلام الله سبحانه و کلام رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بکل کلام لمال به و رجح درین خطبه تهدید میفرماید
می فرماید که ای غافلان بدرستی که غایت یعنی بهشت و دوزخ در پیش شماست
و بدرستی که در عقب شماست قیامت میراند شما را سبک شوید تا لاحق شوید بمطلوب
پس بتحقیق که انتظار کشیده و حبس داشته شده اند بلاحق شدن پیشینیان
شما و پس ماندگان شما تجره وصف انتظار استعارهست از برای کمال مطلوب
آلهی از جمیع خلقان که آن وصول ایشانست بساحل قرب چه نظر غایت
بر بدایتست که جمیع خلقان بمنزل سابقان رسند سید رضی گفته که این کلام ا

اگر برابر کنند بعد از کلام الهی و رسول عربی بر کلامی راجح آید ومن خطبة
له علیه السلام عند ذکر اصحاب الجمل الا وان الشیطان
قد ذمر حزبه واستجلب جلبه لیعود الی اوطانه ویرجع الباطل
الی نصابه والله ما انکروا علی منکرا ولا جعلوا بینی وبینهم
نصفا وانهم لیطلبون حقا هم ترکوه ودما هم سفکوه فلئن
کنت شریکهم فیه فان لهم لنصیبهم منه وان کانوا ولوه دونی فما
التبعة الا عندهم وان اعظم حجتهم لعلی انفسهم یرتضعون
اما قد فطمت ویحیون بدعة قد امیتت یا خیبة الداعی من دعا
والی ما اجیب وانی لراض بحجة الله علیهم وعلمه فیهم فان ابوا اعطیتهم
حد السیف وکفی به شافیا من الباطل وناصرا للحق ومن العجب
بعثهم الی ان ابرز للطعان وان اصبر للجلاد هبلتهم الهبول
لقد کنت وما اهدد بالحرب ولا ارهب بالضرب وانی علی یقین
من ربی وغیر شبهة من دینی درین خطبه مذمت میکند جماعتی را
که نسبت خون عثمان بدو میدادند مثل طلحه و زبیر و اظهار شجاعت خود و
تخویف معاویه می نماید که آگاه باشید بدرستی که شیطان برانگیخت گروه خود را
و کشید جماعت مردمان خود را تا باز گرداند ستم را بجایهای خود و راجع سازد
باطل را با اصل خود بخدا سوگند که انکار نکرده اند بر من فعل منکری را و نگفته اند

که من بآن راضی بوده ام و نگردانیده اند میان من و خود انصاف و عدل را
و بدرستی که هر آینه طلب میکنند حقی را که خود ترک کرده اند آنرا و خونی را
که خود ریخته اند پس اگر می بودم من شریک ایشان در خون پس بتحقیق که
مر ایشان راست نصیب از آن خون و اگر بودند که مباشر شدند آن خون را بدون
من پس نیست عقوبت باز خواست آن مگر نزد ایشان و بدرستی که بزرگترین حجت
ایشان بر نفسهای ایشانست شیر میخواهند از مادری که از شیر ایشان باز گرفته
ایشان را و زنده میکنند بدعتی را که میرانیده شده است ای قوم تعجب
کنید از نومیدی کسی که خواننده است مردمان را بجنگ من و اجابت
کرده و طلبنده شده مارا و بدرستی که من راضی ام بحجت خدا بر ایشان و علم خدای
تعالی در ایشان آن جمع بدهم بایشان تیزی شمشیر بران و کافیست آن شمشیر
در حالتی که شفا دهنده حقست از اهل باطل و یاری دهنده از برای حق و از
جمله امور عجیبه است فرستادن ایشان بسوی من آنکه بیرون آیم از برای
شمشیر کشیدن و حال آنکه فرزند شدند مادران ایشان گریه کنان
و هر آینه بودم من در قتال در حالتی که تهدید کرده نشده ام از مقاتله
و گریخته نشده ام بضرب شمشیر زننده و بدرستی که من بر یقینم از پروردگار
خویش و غیر مشتبه ام از دین خویش ومن خطبة له علیه السلام
اما بعد فان الامر ینزل من السماء الی الارض کقطر المطر الی کل نفس

بما قسم لها من زيادة او نقصان فاذا راى احدكم لاخيه غفيرة
في اهل او مال او نفس فلا تكونن له فتنة فان المرء المسلم ما لم
يغش دناءة تظهر فيخشع لها اذا ذكرت ويغرى بها لئام الناس
كان كالفالج الياسر الذي ينتظر اول فوزة من قداحه توجب
له المغنم ويرفع عنه بها المغرم وكذلك المرء المسلم البريء
من الخيانة ينتظر احدى الحسنيين اما داعي الله فما عند الله خير له
واما رزق الله فاذا هو ذو اهل ومال ومعه دينه وحسبه ان المال
والبنين حرث الدنيا والعمل الصالح حرث الآخرة وقد يجمعهما
الله لاقوام فاحذروا من الله ما حذركم من نفسه واخشوا
خشية ليست بتعذير واعملوا في غير رياء ولا سمعة فانه
من يعمل لغير الله يكله الله الى من عمل له نسأل الله منازل
الشهداء ومعايشة السعداء ومرافقة الانبياء ايها الناس
انه لا يستغني الرجل وان كان ذا مال عن عترته ودفاعهم
عنه بايديهم والسنتهم وهم اعظم الناس حيطة من ورائه
والمهم لشعثه واعطفهم عليه عند نازلة ان نزلت
به ولسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خير له من المال
يورثه غيره منها لا يعدلن احدكم عن القرابة يرى

بها الخصاصة ان يسدها بالذي لا يزيده ان امسكه ولا ينقصه
ان اهلكه ومن يقبض يده عن عشيرته فانما تقبض عنهم منه
يد واحدة وتقبض منهم عنه ايد كثيرة ومن تلن حاشيته
يستدم من قومه المودة وما احسن المعنى الذي اراده عليه
السلام بقوله ومن يقبض يده عن عشيرته الى تمام الكلام فان
الممسك خيره عن عشيرته انما يمسك نفع يد واحدة فاذا
احتاج الى نصرتهم واضطر الى مرافدتهم قعدوا عن نصره
وتثاقلوا عن صوته فمنع ترافد الايدي الكثيرة وتناهض
الاقدام الجمة مدار این خطبه بر تادیب فقرات اما بعد از خدا و رسول
صلی الله علیه و آله وسلم پس بدرستی که امر الهی نازل میشود از آسمان بزمین
مانند قطره های باران بسوی هر نفسی آنچه قسمت یافته از زیاده و نقصان
پس هرگاه که ببیند یکی از شما مر برادر خود را زیادتی و افزونی در اهل یا مال
پس باید که در فتنه نیفتد از حسد با غیران پس بدرستی که مرد مسلمان مادام
نباید بر سر دنائتی که ظاهر شود دنائت از وچون یاد کرده شود آن دنائت
و آرزومند شوند بجانب او مردمان ناکس یا آنکه مراد این باشد که حریص کرده
شوند مردمان در فعل مثل او یعنی مردمانی که مثل او باشند از دنائت مذکوره
باشد همچو فیروزی یابنده قمار بازنده که انتظار کشد اول بردن را از تیرهای

قارو حب میکرداند آن بردن از برای او غم را و رفع کرده می شود از وبال

بردن غم هم چنین است یعنی مثل فالج یاسر است مرد مسلمانی که برای باشد

از خیانت انتظار میکند از جانب خدا یکی از این دو خوبی را یا خواننده خدا را

یعنی ملک الموت را که میخواند او را بسوی کرم و رحمت خدا در آخرت پس

آنچه نزد خدای تعالی است از انواع لطف بهتر است مر او را و یا روزی

خدا را پس آن هنگام او خداوند اهل و مال میشود در حالتی که با اوست

دین و حسب او بی خوف و بدرستی که مال و ولد این سرای فانی اند و کار شایسته

برای آن سرا است و باقی می ماند و گاه هست که جمع میکند این هر دو را حق

از برای گروهی که متصف باشند بصفت توکل پس حذر کنید از خدا و بترسید از آنچه

حذر فرموده شما را از ذات خود و بترسید از خدای تعالی ترسیدنی که نباشد

در وا ظهار عذر دروغ و عمل صالح کنید در غیر ریا و نشنوانیده بمردم پس

بدرستی که هر که عمل میکند از برای غیر خدا باز میگذارد آن را خدای تعالی بآن

که عمل کرده اند برای او و می خواهم از خدای تعالی منزلهای شهیدان و

زندگانی سعیدان در رفاقت پیغمبران را ای گروه مردمان بدرستی که بی نیاز

نمی شود مرد و اگرچه باشد خداوند مال از عشیرت و قبیله خود و از دفع کردن

ایشان مکروه از و بدستهای خود و زبانهای خود و ایشان بزرگترین مردمان

از روی احتیاط و حفظ رعایا و از پس او حافظ مال اویند و جمع کننده

ترین مردمانند مر کارهای پریشان او را و مهربان ترین ایشانند بر و نزد

فرود آمدن بلا اگر فرود آید باو و زبان صدق و ذکر خیر را اگر داننده است

خدای تعالی از برای مرد در میان مردمان بهتر از برای او از مالی که میراث داده

باشند آن را بغیر خود منها و باید که میل نکند و عدول ننماید از خویش در حالتی که ببیند

که با و رسیده است بی چیزی که به بیند و از و جمال نماید بر معیشت اگر امساک کند

و کم نمی سازد او را اگر هلاک کند او را و هر که قبض کند و نگه دارد از خویشان

خود پس بدرستی که قبض نموده و تنگ گرفته می شود از جانب او بخویشان

یکدست و قبض نموده میشود از جانب ایشان از او دستهای بسیار و کسی

که نرم باشد جانب او یعنی شفقت داشته باشد باقارب طلب دوام کند

برای خود از جانب خویشان خود دوستی را ومن خطبة له علیه السلام

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ

وَلَا إِيهَانٍ فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ وَفِرُّوا إِلَى اللهِ مِنَ اللهِ وَامْضُوا فِي

الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلًا

إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا در این خطبه اظهار میکند ثبات قدم خود را

در محاربه و تحریص مردم بطاعت میفرماید که قسم بزندگانی من که نیست بر من

از قتال با کسی که مخالف حق است و بسر در می آید در راه ضلالت هیچ

مداهنه و سستی نمودنی پس بترسید از خدا ای بندگان خدا و بگریزید بسوی

رحمت او ز غضب او و برو ید در ان راهی که روشن ساخته است آن را
از برای شما و قیام نماید بانچه بازبسته است آن را بشناسید علی بن ابی طالب
ضامن و کفیل است مر رستکاری شما را در آخرت اگر داده نشوید در دنیا که
کدام فراغت نفس است **من خطبة له اُخری علیه السلام** وَقَدْ
تَوَاتَرَتِ الْاَخْبَارُ عَلَیْهِ بِاسْتِیلَاءِ اَصْحَابِ مُعٰوِیَةَ عَلَی الْبِلَادِ
وَقَدِمَ عَلَیْهِ عَامِلَاهُ عَلَی الْیَمَنِ وَهُمَا عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَسَعِیدُ
ابْنُ نِمْرَانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَیْهِمَا بُسْرُ بْنُ اَبِی اَرْطَاةَ فَقَامَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَی
الْمِنْبَرِ ضَجِرًا بِتَثَاقُلِ اَصْحَابِهِ عَنِ الْجِهَادِ وَمُخَالَفَتِهِمْ لَهُ فِی الرَّاْیِ فَقَالَ
ع مَا هِیَ اِلَّا الْکُوفَةُ اَقْبِضُهَا وَاَبْسُطُهَا اِنْ لَمْ تَکُونِی اِلَّا
اَنْتِ تَهُبُّ اَعَاصِیرُکِ فَقَبَّحَکِ اللّٰهُ وَتَمَثَّلَ لَعَمْرُ اَبِیکَ الْخَیْرِ یَا عَمْرُو
اِنَّنِی عَلَی وَضَرٍ مِنْ ذَا الْاِنَاءِ قَلِیلُ ثُمَّ قَالَ اُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدِ اطَّلَعَ
الْیَمَنَ وَاِنِّی وَاللّٰهِ لَاَظُنُّ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَیُدَالُونَ مِنْکُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ
عَلٰی بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِکُمْ عَنْ حَقِّکُمْ وَبِمَعْصِیَتِکُمْ اِمَامَکُمْ فِی الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ
اِمَامَهُمْ فِی الْبَاطِلِ وَبِاَدَائِهِمُ الْاَمَانَةَ اِلٰی صَاحِبِهِمْ وَخِیَانَتِکُمْ وَبِصَلَاحِهِمْ فِی بِلَادِهِمْ
وَفَسَادِکُمْ فَلَوِ ائْتَمَنْتُ اَحَدَکُمْ عَلٰی قَعْبٍ لَخَشِیتُ اَنْ یَذْهَبَ
بِعِلَاقَتِهِ **اَللّٰهُمَّ** اِنِّی قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِی وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِی
فَاَبْدِلْنِی بِهِمْ خَیْرًا مِنْهُمْ وَاَبْدِلْهُمْ بِی شَرًّا مِنِّی **اللّهم**

مِثْ قُلُوبَهُمْ کَمَا یُمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ اَمَا وَاللّٰهِ لَوَدِدْتُ اَنَّ لِی بِکُمْ
اَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِی فِرَاسِ بْنِ غَنْمٍ **شعر** هُنَالِکَ لَوْ دَعَوْتَ اَتَاکَ مِنْهُمْ
فَوَارِسُ مِثْلُ اَرْمِیَةِ الْحَمِیمِ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ قُلْتُ فَالْاَرْمِیَةُ
جَمْعُ رَمِیٍّ وَهُوَ السَّحَابُ وَالْحَمِیمُ هٰهُنَا وَقْتُ الصَّیْفِ وَاِنَّمَا خَصَّ
الشَّاعِرُ سَحَابَ الصَّیْفِ بِالذِّکْرِ لِاَنَّهُ اَشَدُّ جُفُولًا وَاَسْرَعُ خُفُوفًا
لِاَنَّهُ لَا مَاءَ فِیهِ وَاِنَّمَا یَکُونُ السَّحَابُ ثَقِیلَ السَّیْرِ لِامْتِلَائِهِ
بِالْمَاءِ وَذٰلِکَ لَا یَکُونُ فِی الْاَکْثَرِ اِلَّا فِی زَمَانِ الشِّتَاءِ وَاِنَّمَا اَرَادَ
الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسُّرْعَةِ اِذَا دُعُوا وَالْاِغَاثَةِ اِذَا اسْتُغِیثُوا
وَالدَّلِیلُ عَلٰی ذٰلِکَ قَوْلُهُ هُنَالِکَ لَوْ دَعَوْتَ اَتَاکَ مِنْهُمْ الْبَیْتَ
واز جمله خطبه آنحضرت که فرمود در حالتی که بتواتر رسید بر او علاخبار غالب
شدن اصحاب معاویه بر دیار و آمدن بران حضرت دو عامل او که حاکم بود
بر شهر یمن هنگامی که غالب شده بود بر ایشان بسر ابی ارطاة بن برخواست
و متوجه منبر شد و بر بالای آن بر آمد در حالتی که تنگ دل بود بسبب اصحاب
از جهاد و تعلل نمودن و مخالفت کردن ایشان مرا و را در تدبیر نیست مرو مرا
بلده مگر کوفه در حالتی که میگیرم آن را و رها میکنم آن را و اگر نباشی ای کوفه
مگر که باشی ساز لشکر من در حالتی که وزد بادهای تو پس زشت گرداناد ترا
خدای تعالی که سوگند می خورم بزندگانی پدر تو که بهتر مردمانست ای عمرو بحقیق

کہ من واقع شده ام بر جرک وجربی اندکی که باقی مانده است ازین ظرف طعام
وخبر داده اند مرا که بسر ابن ابی ارطا دیده ور شده در سیده بدیار یمن وبخدا
سوکند که من هر اینه کمان می برم ان قوم راکه زود باشند که دولت وتسلط
داده شوند از قبل شما یعنی دولت شما کرد انیده شود بجانب ایشان
بسبب متفرق شدن شما از حق خود وبواسطه نافرمانی شما امام خود را در امر حق
وبجهت فرمان برداری ایشان پیشوای خود را در کار باطل وبرسانیدن امانت
را بصاحب خود ووفا نمودن ایشان بان وبخیانت کردن شما وبصلاح ایشان
در شهرهای خود وبفساد شما در بلاد وبواسطه خروج از طاعت امام خود پس اگر امین
کردانم یکی از شما را بر قدحی چوبین هر اینه میترسم که ببرد آن را باد و بار خدایا من
بدرستی که ملول شدم از ایشان وملول شدند ایشان از من وسیر شدم از ایشان
وسیر شدند ایشان از من پس بدل کن برای من ایشان را به بهتر از ایشان وبدل کن
برای ایشان بکسی که صاحب شر باشند از من بار خدایا بکداز ترس وعذاب
دلهای ایشان را چنانکه کداخته میشود نمک در اب ای کوفیان آگاه باشید بخدا
سوکند که هر اینه دوست دارم آنکه باشند بعوض شما هزار سوار از فرزندان فراس
بن غنم که اگر بخوانی ایشان را واواز دهی اید بسوی تو از ایشان سواران مثل ابرهای
تابستانی تمت پس فرود امد از منبر سید رضی کوید ارمیه جمع رمی است
وآن بمعنی ابر است وحمیم وقت صیف واز تابستان سخت ترات از روی شما

سواران

زدکی زیرا که بیشتر اب باران در ان ابر **ومن خطبة له علیه السلام**
ان الله بعث محمدا صلی الله علیه وآله نذیرا للعالمین وامینا علی التنزیل
وانتم معشر العرب علی شر دین وفی شر دار منیخون بین حجارة
خشن وحیات صم تشربون الکدر وتاکلون الجشب و
تسفکون دماءکم وتقطعون ارحامکم الاصنام فیکم منصوبة
والاثام بکم معصوبة فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی
فضننت بهم عن الموت فاغضیت علی القذی وشربت علی
الشجی وصبرت علی اخذ الکظم وعلی امر من طعم العلقم
این خطبه ایست که فرمود پیش از رفتن بنهروان بدرستی که خدای تعالی
برانگیخت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی که بیم کننده بود برای عالمیان
وامین بود بنزول وحی ودران حال شما ای کروه عرب بدترین کیشی بودید
ودر بدترین سرای اقامت کرده بودید میان سنگهای درشت ومارهای کر
می نشستید اب تیره را ومیخوردید طعام غلیظ ومی ریختید خونهای یکدیگر را
وقطع میکردید خویشان خود را بتان در میان شما بان نصب کرده بود برای
پرستش وکناهان بشما بسته شده بود پس همین معدوم حضرت بصلاح امد کار
شما **ومنها** بعضی دیگر ازین خطبه بیان حال خود میکند ومیفرماید پس
نظر کردم در تدبیر خود پس آن زمان نبود مرا یاری دهنده مکر اهل بیت من

ومنحو انیده بود که هم صم یعنی صیمم بود
ترجیع صم است یعنی ماریا
با صلابت

بس بکل ورزیدم بایشان از مرگ و بپوشانیدم بایشان دیده خود را یعنی
حال خود را باوجود که بودم بر چیزی که آزار میدید از و دیده من و آشامیدم
زهراب ستم مخالفان را در حینی که بودم بر غصه که گلوی من گرفته بود
و صبر کردم بر فرا گرفتن اندوه و بر چیزی که تلختر بود از طعم علقم **منها**
ولم يبايع حتى شرط ان يؤتيه على البيعة ثمنا فلا ظفرت
يد المبايع وخزيت امانة المبتاع فخذوا للحرب اهبتها واعدوا
لها عدتها فقد شب لظاها وعلا سناها **ومنها** وبعضی دیگر از
خطبه در ذکر عمرو عاص است بدنیای دنی و بیعت نکرد با معاویه تا شرط کرد که
بدهد بها بمی که آن حکومت مصر است پس فیروزی مباد دست بیعت کننده و
خوار و رسوا باد عهد مشتری که معاویه است پس فرا گیرید از برای جنگ
آلات و سلاح را و مهیا سازید ساز و براق آن را و تحقیق که افروخته شد
آتش حرب و بلند شد اشتعال آن و بشعار خود گیرید صبر و شکیبائی را که آن
احزم است **ومن خطبة له عليه السلام** اما بعد فان
الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه وهو لباس
التقوى ودرع الله الحصينة وجنته الوثيقة فمن تركه البسه
الله ثوب الذل وشملة البلاء وديث بالصغار والقماءة وضرب
على قلبه بالاسداد وادیل الحق منه بتضييع الجهاد وسيم الخسف

ومنع النصف الا واني قد دعوتكم الى قتال هؤلاء القوم ليلا
ونهارا وسرا وعلانا وقلت لكم اغزوهم قبل ان يغزوكم فوالله
ما غزي قوم قط في عقر دارهم الا ذلوا فتواكلتم وتخاذلتم
حتى شنت عليكم الغارات وملكت عليكم الاوطان هذا اخو
غامد قد وردت خيله الانبار وقد قتل حسان بن حسان البكري
وازال خيلكم عن مسالحها ولقد بلغني ان الرجل منهم كان
يدخل على المرأة المسلمة والاخرى المعاهدة فينتزع حجلها
وقلبها وقلائدها ورعاثها ما تمتنع منه الا بالاسترجاع والاسترحام ثم
انصرفوا وافرين ما نال رجلا منهم كلم ولا اريق لهم دم فلو ان
امرأ مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان
عندي به جديرا فيا عجبا عجبا والله يميت القلب ويجلب
الهم من اجتماع هؤلاء على باطلهم وتفرقكم عن حقكم
فقبحا لكم وترحا حين صرتم غرضا يرمى يغار عليكم ولا تغيرون
وتغزون ولا تغزون ويعصى الله وترضون فاذا امرتكم بالسير
اليهم في ايام الحر قلتم هذه حمارة القيظ امهلنا ينسلخ عنا الحر
واذا امرتكم بالسير اليهم في ايام الشتاء قلتم هذه صبارة القر
امهلنا ينسلخ عنا البرد كل هذا فرارا من الحر والقر

فاذا کنتم من الحر والبرد تفرون فانتم والله من السیف
افر یا اشباه الرجال ولا رجال حلوم الاطفال وعقول ربات الحجال
لوددت انی لم ارکم ولم اعرفکم معرفة والله جرت ندما
واعقبت سدما قاتلکم الله لقد ملأتم قلبی قیحا وشحنتم
صدری غیظا وجرعتمونی نغب التهمام انفاسا وافسدتم
علی رایی بالعصیان والخذلان حتی قالت قریش ان ابن ابی طالب رجل
شجاع ولکن لا علم له بالحرب لله ابوهم وهل احد منهم اشد
لها مراسا واقدم فیها مقاما منی لقد نهضت فیها وما بلغت
العشرین وها انا ذا قد ذرفت علی الستین ولکنه لا رای
لمن لا یطاع **این خطبه دیگرست در تعریف شجاعت** اما بعد از حمد
الهی وستایش نبوی پس بتحقیق که جهاد دریست از درهای بهشت فتح کرده است
از برای دوستان خاصه خود وان پوشش پرهیزکاری وزره خداست
وسپر محکم از ضرر هرکه ترک کند جهت رغبت بگردانیدن ازان بپوشاند
اورا خدای تعالی جامه خواری وشامل شود اورا بلا وخوار گردانیده شود
بحقارت وذلت وزده شود بر دل او بذهاب عقل وبیخردی وگردانیده
شود حق ازو ومغلوب عدو گردد بسبب ضایع ساختن کارزار وبتکلف
وعنف داده شود بذلت وباز داشته شود بعدالت آگاه باشید بتحقیق

وعنف

که خوانده‌ام

که خوانده‌ام شما را بجنگ این قوم یعنی معویه روز وشب ودر نهان وآشکارا
وگفتم مر شما را که غزا کنید با ایشان پیش ازانکه غزا کنند با شما پس بخدا
سوگند که غزا کرده نشدند هیچ قومی هرگز در میان خانه ایشان مگر آنکه ذلیل
وخوار شدند پس باز گذاشتید شما با یکدیگر کار خود را وفرو گذاشت کردید یکدیگر را
در سخنی تا آنکه پراگنده کرده شده بر سر شما غارتها وملک کرده شده وطنها
متسلط بر شما یعنی گرفته شد مسکنها از شما باشید این مرد یعنی معویه
که برادر عابد است وبتحقیق که وارد شده بود بر شما لشکریان عابد در موضع
انبار وبتحقیق که بقتل آورده بود حسان بن حسان بکری را وزایل کرده
بود سواران شما را از مسالح خود وبتحقیق که رسیده بمن آنکه مردی از ان قبیله
داخل شده بود بر زن مسلمان وبر دیگری که ذمیه بود پس بر میکند خلخال
ودست برنجنهای زن را وگردن بندها وگوشوارها آن را باز نمی ایستاده
آن زن ازان مرد وآن مرد دست ازو نکشیده مگر بفریاد کردن مگر پس
بعد از غارت کردن زن باز گشتند ونرسید بهیچ مردی از ایشان
جراحتی در هیچ عضوی وریخته نشده اورا خونی پس اگر مردی مسلمان بمیرد
از پس این ظلم از روی غم نباشد بمردن ملامت کرده شده بلکه هست آن
مرد نزد من بمردن سزاوار پس ای گروه من تعجب کنید تعجبی بخدا که می میراند
دل را ومیکشد اندوه را از اجتماع آن گروه بر راه باطل خود بر تفرقه شما از حق

یعنی بحق خدای که متصفست باین صفت که تعجب نمایند درین هر دو امر غریب پس شکست
باد روی شما و حزن و اندوه باد شما را هنگامی که گشتید هدف تیر تیر انداخته
شده یعنی هدف تیر خصم غارت میکنند بر شما و غارت نمیکنید شما و غزا کرده
می شوید یعنی با شما غزا میکنند و شما غزا نمیکنید و نافرمانی کرده میشود
خدا یعنی نافرمانی خدا میکنید و شما راضی میشوید پس هرگاه که امر کردم شما را
برفتن بسوی دشمنان در روزهای گرما گفتید که گرما بس سخت است مهلت ده
ما را تا سبک شود از ما گرما و هر محل که فرمودم شما را بسیر نمودن در وقت
زمستان گفتند این شده سرمات مهلت ده ما را تا سرما برطرف شود
همه این عذرها از برای گریختن است از گرما و سرما پس چون بود شما که از گرما
و سرما می گریختند پس بخدا سوگند که از شمشیر اعدا گریزان تر بودید ای جماعت
مانند مردان بحیثیت ظاهر و نیستید مردان فکرهای مشوش شما مانند خوابهای
پریشان اطفالست و عقلهای صاحبان حجلهاست یعنی زنان و هر آینه
دوست داشتم آنکه نمیدیدم شما را و نمی شناختم شما را شناختنی بخدا سوگند
که کشیده شده است بندامت و در عقب در آورده است غم و حزنی که ساخ
شده از ان ندامت هلاک سازد شما را خدا که هر آینه پر کردید دل مرا از ریم
و پر ساختید سینه مرا بخشم و جرعه دادید مرا جرعهای الم در حالتی که آن جرعه
دادن نفسی بعد نفسی بود و فاسد ساختید بر من رای مرا بعصیان تا آنکه

و عقلها

گفت قریش بدرستی که پسر ابی طالب مرد دلیر است ولیکن دانشی نیست
مر او را در جنگ خدا نگهدار باد پدران ایشان را آیا هیچ یک از ایشان
سخت تر است مر حرب را از روی علاج و مقدم تر است در ان حرب از روی
استادن از من هر آینه برخواستم در معارک در حالتی که نرسیده بودم
به بیست سال و اکنون که من افزون گشته ام بر شصت سال ولیکن هیچ رای
نمی باشد مر کسی را که طاعت او نکنند **ومن خطبة له علیه السلام**
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ وَآذَنَتْ بِوَدَاعٍ وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ
أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدًا السِّبَاقُ
وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ أَفَلَا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ
أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ
أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَنَفَعَهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضْرُرْهُ
أَجَلُهُ وَمَنْ قَصَّرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ
وَضَرَّهُ أَجَلُهُ أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ
أَلَا وَإِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا أَلَا وَإِنَّهُ
مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَمَنْ لَمْ يَسْتَقِمْ بِهِ الْهُدَى
يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ
وَإِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ تَزَوَّدُوا

في الدنيا من الدنيا تحرزون به انفسكم غدا   واقول انه لو كان
كلام ياخذ بالاعناق الى الزهد في الدنيا ويضطر الى الاخرة
لكان هذا الكلام وكفى به قاطعا لعلائق الامال وقادحا زناد الا
تعاظ والازدجار ومن اعجبه قوله ع وان المضمار اليوم وغدا
السباق والسبقة الجنة والغاية النار فان فيه مع فخامة
اللفظ وعظم قدر المعنى وصادق التمثيل وواقع التشبيه سرا عجيبا
ومعنى لطيفا وهو قوله ع والسبقة الجنة والغاية النار فخالف
بين اللفظين لاختلاف المعنيين ولم يقل والسبقة النار كما
قال والسبقة الجنة لان الاستباق انما يكون الى امر محبوب
وغرض مطلوب وهذه صفة الجنة وليس هذا المعنى موجودا
في النار نعوذ بالله منها فلم يجز ان يقول والسبقة النار بل
قال والغاية النار لان الغاية قد ينتهي اليها من لا يسره الا
نتها ومن يسره ذلك فصلح ان يعبر بها عن الامرين معا فهي
في هذا الموضع كالمصير والمال قال الله سبحانه وتعالى قل تمتعوا
فان مصيركم الى النار ولا يجوز في هذا المعنى ان يقال فان
سبقتكم الى النار فتامل ذلك فباطنه عجيب وغوره بعيد
وكذلك اكثر كلامه ومن خطبة تنفير مى نمايد مردم را از دنيا و ترغيب

بعقبا

بعقبا بعد از حمد خدا و صلوات بر محمد مصطفى صلى الله عليه و اله وسلم پس
محقق که دنیا رو گردانید و پشت داده و اعلام کرده بتغیرات خود بوداع
و بتحقیق که اخرت رو اورده است و مشرف شده بظهور و اطلاع بدانید
و اگاه باشید که امروز که زمان مدت عمر است وقت ریاضت نفس است و فردا که
روز قیامت است پیش جستن است بثواب و بیش بردن اهل آن سرا بهشت جاوید
و منتهای کار اهل این سرا اتش سوزان آیا هست هیچ توبه کننده از گناهان
خود پیش از رسانیدن مرگ و آیا هست هیچ عمل کننده برای فایده نفس
خود پیش از روز شدت و سختی او اگاه باشید براستی که شما هستید در روزگار
امید و ارزوی که از عقب او مرگ است پس هر که عمل کند در ایام امل خود پیش
از حاضر شدن اجل او پس سود دارد او را عمل او و ضرر نرساند او را اجل
او و هر که تقصیر کند در روزهای امل خود پیش از رسانیدن اجل او و اگاه باشید
پس عمل کنید در زمان رغبت کردن همچنانکه عمل میکنید در زمان ترس
و بدانید براستی که من ندیدم نعمتی را همچو بهشت که خواب کند طالب او و نه
همچو اتش نقمتی که بخسبد گریزنده او و بدانید بتحقیق که کسی که سود نرساند
او را حق و راستی زیان رساند او را باطل و ناراستی و هر که [illegible] او را براه
راست هدایت بکشد او را گمراهی بچاه هلاکت اگاه باشید و براستی که
شما امر کرده شده اید برفتن بجانب خدا و راه نموده شده اید بتوشه بردن

بس توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزکاریست و بپرهیزید که ترسناک ترین
چیزی که می ترسم بر شما پیروی هواست و آرزوی نفس امّاره و توشه بردارید
در دنیا از دنیا آنچه توانید نگاهداشتن بدان نفسهای خود را فردای قیامت
از عذاب و چون سفر کردن در دنیا آسان تر است از سفر کردن از دنیا
بس توشه برداشتن از برای سفر کردن از دنیا بطریق اولی باشد سید
رضی گفته که اگر کلامی باشد که بگیرد گردنهای گردن کشان را و بکشاند بجانب
زهد و مضطر سازد این کلام است **ومن خطبة له عليه السلام**

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي
الصُّمَّ الصِّلَابَ وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الْأَعْدَاءَ تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ
كَيْتَ وَكَيْتَ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حِيدِي حَيَادِ مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ
دَعَاكُمْ وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ دِفَاعَ
ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ وَلَا يُدْرَكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ أَيَّ
دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ
مَنْ غَرَرْتُمُوهُ وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ وَمَنْ رَمَى بِكُمْ
رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي
نَصْرِكُمْ وَلَا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ مَا بَالُكُمْ مَا دَوَاؤُكُمْ مَا طِبُّكُمْ الْقَوْمُ
رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ أَقَوْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ

درین خطبه تنبیه است بر آنچه در دین قبیح است ای مردمان که مجتمع است
بدنهای شما و متفرق آرزوهای شما گفتار شما سست می سازد سنگهای سخت را
و افعال شما بطمع می اندازد دشمنان را میگوئید در مجلسهای چنین
و چنان بس چون می آید وقت مقاتله می گوئید که دور شو ای جنگ دور شو
و گریز و ارجمند نشد دعوت آنکس که بخواند شما را و آسایش نیافت دل
آنکس که کشید رنج شما را عذرهای شما عذرهای باطل اند که سبب آن گمراهی ها
شماست از راه حق مدافعه می نمائید در وعده محاربه همچو مدافعه کردن قرض داری
که بسیار دراز کننده وعده باشد باز نمیدارد ستم را کسی که عاجز است
و ترسناک و دریافته نمیشود حق مگر بجد و جهد کدام سرا بعد از سرای شما
که اسلام است مانع میشوید یعنی هرگاه که دار اسلام را از اعدا منع نکنید پس از
کدام دار ایشان را منع خواهید نمود و با کدام امام بعد از من مقاتله میکنید
بخدا سوگند که فریب داده کسیست که فریب داده اید او را و کسی که فایز میشود
بسبب شما فایز نشود بسهمی که نومیدتر باشد از سهام قمار و کسی که اندازد از
شما بجانب دشمنان پس بتحقیق که تیر انداخته بر تیر شکسته بی پیکان را یعنی
همچنانکه این تیر دور نمیشود از کمان شما نیز دور نمیشوید از اوطان و قسم
بذات خدا که گردیده ام بمرتبه که باور نمیدارم گفتار شما را و طمع نکنم در یاری دادن
شما و بیم نکنم دشمن را بمعاونت شما چیست حال شما و چیست دوای کار شما

وجهت علاج شما گروهی که با شما در رعیه بنزدد ارند یعنی معویه مردمانند
مثل شما می گویند گفتارهای بی اعتقاد با بی علم با خلاف نسخ وغفلت میورزند
از تدابیر غفلت بدون ورع **تبصره** بدانکه قید ورع بواسطه انست که بر صاحب
ورع گاهست که غفلت عارض میشود از مصالح دنیویه واین محمود است
ومذموم نیست واین طایفه اند که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم اشارت کرده
بایشان که اکثر اهل الجنة البله چه ایشان سلیم الصدر اند از اهتمام بدنیا
ومن كلام له عليه السلام في معنى قتل عثمان لَوْ اَمَرْتُ
بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا اَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا غَيْرَ اَنَّ مَنْ نَصَرَهُ
لَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يَقُولَ خَذَلَهُ مَنْ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَمَنْ خَذَلَهُ لَا
يَسْتَطِيعُ اَنْ يَقُولَ نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَاَنَا جَامِعٌ لَكُمْ اَمْرَهُ
اِسْتَاْثَرَ فَاَسَاءَ الْاَثَرَةَ وَجَزِعْتُمْ فَاَسَاْتُمُ الْجَزَعَ وَلِلّٰهِ حُكْمٌ
وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَاْثِرِ وَالْجَازِعِ **این کلام از جملهٔ کلام آن عالی حضرت در معنی
قتل عثمان** میفرماید که اگر امر کرده شده ام بکشتن همچنانکه اعتقاد دشمنانست
هرآینه بوده ام قاتل لیکن من امر او نه بوده ام پس قاتل نباشم یا اگر نهی
کرده ام از ان کشتن هرآینه بوده ام ناصر ومعین او ولیکن ناهی او نه بوده ام
پس ناصر نبوده باشم الا انست که کسی که یاری داد او را از دشمنی توانائی
ندارد که گوید فرو گذاشت او را کسی که من که می بهترم از و وکسی که فرو گذا[شت]

او را دوست دشمن استطاعت ندارد که بگوید یاری داد او را کسی که بهتراست
از من ومن جمع کننده ام از برای شما کار عثمان را یعنی بیان کننده ام بی
استحقاق برگزید جمعی را پس بد کرد آن برگزیدن را وبی صبری کردید شما پس
بد کردید ناشکیبائی را ومر خدای را حکمیت که واقع است در حق پنهان کننده
کارهای بی مشورت ودر حق مردم ناشکیبا یعنی آنچه کردید از خطا وثواب
حکم آن بر خداست و فردا در خور آن جزا خواهد داد **ومن كلام له عليه السلام**
لَمَّا اَنْفَذَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ اِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ وُقُوعِ الْحَرْبِ يَوْمَ الْجَمَلِ
لِيَسْتَفِيئَهُ اِلَى طَاعَتِهِ قَالَ لَهُ لَا تَلْقَيَنَّ طَلْحَةَ فَاِنَّكَ اِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ
كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ هُوَ الذَّلُولُ
وَلٰكِنِ الْقَ الزُّبَيْرَ فَاِنَّهُ اَلْيَنُ عَرِيكَةً فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ
عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَاَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا   وَهُوَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوَّلُ مَنْ سُمِعَتْ مِنْهُ هٰذِهِ الْكَلِمَةُ اَعْنِي فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا
این بعضی از کلام آن عالی مقام است که فرستاد عبد الله عباس را
بسوی زبیر پیش از واقع شدن جنگ روز جمل تا باز گرداند او را بسوی
فرمان خود فرمود ملاقات مکن با طلحه البته پس بدرستی که اگر تو ملاقات
کنی با وی او را میبجوی گاو عاصی که پیچیده باشد سر وشاخ خود را و سوار شود
بر راه سرکش ومیگوید که این رام است ولیکن ملاقات کن بزبیر پس تحقیق که

او نرم تر است از روی طبعیت پس بگو مر او را که می گوید ترا البسر خاله تو که نشناختی
تو حقیقت مرا در حجاز و ناشناختی کرد با من در عراق پس چه در گذرانید
ترا از بیعت من از انچه ظاهر شد ترا تبصره روایت است از امام بحق جعفر
صادق ع که از پدر خود نقل نموده که از ابن عباس پرسیدم که زبیر چه جواب
داد گفت من میخواهم انچه او می خواهد یعنی ملک و دنیا بی بنیاد ومن خطبة
له علیه السلام ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر عنود وزمن
شدید یعد فیه المحسن مسیئا ویزداد الظالم فیه عتوا
لا ننتفع بما علمنا ولا نسأل عما جهلنا ولا نتخوف قارعة
حتی تحل بنا فالناس علی اربعة اصناف منهم من لا یمنعه
الفساد فی الارض الا مهانة نفسه وکلالة حده ونضیض وفره
ومنهم المصلت لسیفه والمعلن بشره والمجلب بخیله ورجله
قد اشرط نفسه واوبق دینه لحطام ینتهزه او مقنب یقوده
او منبر یفرعه ولبئس المتجر ان تری الدنیا لنفسک ثمنا ومما
لک عند الله عوضا ومنهم من یطلب الدنیا بعمل الآخرة
ولا یطلب الآخرة بعمل الدنیا قد طامن من شخصه وقارب
من خطوه وشمر من ثوبه وزخرف من نفسه للامانة و
اتخذ ستر الله ذریعة الی المعصیة ومنهم من اقعده

عن طلب الملک ضئولة نفسه وانقطاع سببه فقصرته الحال
علی حاله فتحلی باسم القناعة وتزین بلباس اهل الزهادة
ولیس من ذلک فی مراح ولا مغدی وبقی رجال غض ابصارهم
ذکر المرجع واراق دموعهم خوف المحشر فهم بین شرید
ناد وخائف مقموع وساکت مکعوم وداع مخلص وثکلان
موجع قد اخملتهم التقیة وشملتهم الذلة فهم فی بحر اجاج
افواههم ضامزة وقلوبهم قرحة قد وعظوا حتی ملوا
وقهروا حتی ذلوا وقتلوا حتی قلوا فلتکن الدنیا اصغر
فی اعینکم من حثالة القرظ وقراضة الجلم واتعظوا بمن کان
قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم وارفضوها ذمیمة
فانها قد رفضت من کان اشغف بها منکم درین خطبه بیان میکند
احوال مردمان زمان را و شکایت از ایشان میفرماید بدرستی که بامداد
کردیم در روزگار بغایت ستیزنده و زمانه بسیار سخت جفاکار و در بعضی
روایت زمن کنود واقع شده یعنی در زمان سپاس دار که شمرده می شود
در و نیکوکار بدکار و زیاده میکند ستمکار سرکشی را فایده نمیگیریم بانچه
دانسته ایم و نمی پرسیم از انچه ندانسته ایم و نمی ترسیم از کارهای خطرناک
کوبنده دلها تا انکه فرود آید ان خطر با پس مردمانی که درین زمانند بر چهار صنفند

و هم قسمت است که مردم یا مرید دنیا اند یا آخرت اول یا قادرند
بران یا نه دوم یا بحیله طلب ان
میکنند یا نه اول یا طالب ملک اند یا مال دون
آن منه

کسیست که باز نمی دارد او را از فتنه و فساد در زمین مگر خواری نفس و عدم تسلط
او و کندی تیز آلت او و بعضی بلادة فهم یا کمی مال و ثروت او و بعضی دیگر که
قادر باشند بر تحصیل دنیا کسیست که از قهر و ظلم بر کشیده است شمشیر خود را
و آشکار کننده است شر خود را و کشیده است سوار و پیاده خود را از برای نصرت
خود بتحقیق که نصب نموده است و نشانه کرده نفس خود را از برای شرارت یعنی
معروف شده بظلم و فساد و تباه ساخته دین خود را از برای متاع دنیا یا
از برای سوارانی که بکشند ایشان را از برای معاونت یا از برای منبر
که بر آید بر او از جهت تفوق و هر آینه بد تجارتست آن که ببینی آن دنیا را
از برای نفس خود بها و از آنچه مر تراست نزد حق تعالی از نعیم عوض و بعضی
دیگر از ایشان که طالب غیر قادرند و بجمله مرتبه طلب میکنند دنیا را آنکسیست
که طلب کند دنیا را بواسطه عمل آخرت بطریق ریا و طلب نکنند آخرت را
بعمل دنیا پس این شخصی که پست کرده تن خود را در خضوع و نزدیک نهاده گام خود را
بجهت خضوع و برچیده دامن خود را برای طاعت و بیاراسته نفس خود را
برای امانت و فرا گرفته راه خدا را وسیله معصیت و بعضی دیگر از آن
اربعه کسیست که نشانده باشد او را از طلب پادشاهی حقارت نفس او و قلت
لشکر او پس کوتاه ساخته است او را حال قدر او و بر حالتی که اراده نموده
از رفعت پس آراسته خود را باسم قناعت و مزین شده بلباس زهادت

از اهل

از اهل زهاد در محل شب و نه در محل روز پس باقی ماندند مردانی که فرو خوابانیده
اند دیده های خود را از متاع دنیا و یاد میکنند محل بازگشت خود را و ریخته
اشکهای ایشان از ترس روز حشر پس مردمانی که باین صفات موصوفند در حل
شده اند در میان رانده شده رمنده در میان ترسنده و خاموش
شونده و ممنوع شده از کلام و خواهنده باخلاص بندگان را براه حق و فریاد
کننده بسبب فقدان معاونان و رنجور و دردناک از ظالمان بتحقیق
که افکنده است ایشان را بگونه خمول پرهیز از خوف ستمکاران و گرد
در آمده ایشان را خواری دهنهای ایشان خاموش است از سخن غیر مستحسن
و دلهای ایشان ریش است از خوف او سبحانه بتحقیق که وعظ فرموده اند مردم
تا بمرتبه که ملول شده اند مقهور و رانده شده اند تا آنکه ذلیل گشته در میان
ایشان و کشته شده اند تا آنکه کم شده اند درین جهان پس باید که باشد
دنیا خوارتر در چشمهای شما از آنچه ساقط است از مقراض و پند گیرید
بآنکسانی که بودند پیش از شما پیش از آنکه پند گیرند بشما آن کسانی که بعد از
شما پیدا شوند و بگذارید متاع دنیا را پیش از آنکه جدا شوید و بگذارید متاع
دنیا از آن پس بتحقیق که دنیا ترک کرده است و واگذاشته کسی را که حریص
تر بود بدنیا از شما **ومن خطبة له علیه السلام عند مسیره
لقتال اهل البصرة** قال عبد الله بن العباس دخلت علی امیر

یعنی بسبب جماعت بواسطه انکار منکر
خود را از میان اهل دنیا بیرون
کشیده اند

المؤمنين بذي قار وهو يخصف النعل فقال لي ما قيمة هذه
النعل فقلت لا قيمة لها فقال والله لهي احب الي من امرتكم
الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا ثم خرج عليه السلام
فخطب الناس فقال ان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وآله وسلم
وآله وليس احد يقرء كتابا ولا يدعي نبوة فساق الناس حتى
بوأهم محلتهم وبلغهم منجاتهم فاستقامت قناتهم واطمأنت
صفاتهم اما والله ان كنت لفي ساقتها حتى تولت بحذافيرها
ما عجزت ولا جبنت وان مسيري هذا لمثلها فلانقبن الباطل
حتى يخرج الحق من جنبه ما لي ولقريش والله لقد قاتلتهم
كافرين ولاقاتلنهم مفتونين واني لصاحبهم بالامس
كما انا صاحبهم اليوم و از جمله خطبه آنحضرت است که فرمود در نزد رفتن
او بجانب اهل بصره گفت عبد الله بن عباس که داخل شدم بر امیر المؤمنین ع
در موضع ذی قار و آن جاییست نزدیک بصره که آب آن بسیار است
و آنحضرت میدوخت نعلین خود را پس گفت مرا که چیست قیمت این نعل پس
گفتم قیمتی نیست او را فرمود بخدا سوگند هر آینه این نعلین دوست
ترست بسوی من از امارت من در میان شما مگر آنکه اقامت نمایم حقی را
یا برطرف سازم باطلی را بعد از آن بیرون آمد آنحضرت از آن موضع پس

خطبه خواند و فرمود که بدرستی که خدای سبحانه برانگیخت محمد را صلی الله علیه وسلم
در حالتی که نبود هیچ یک از عرب که بخواند کتاب را و دعوی پیغمبری نه هیچکس
از ایشان پیغمبری را پس راند حضرت مردمان را تا آنکه جای داد ایشان را
در منزلت خود که آن فطرت اسلام است و رسانید ایشان را بموضع نجات
و مستقیم شد دولت و انتظام امور ایشان و آرام گرفت سنگ
همواره ایشان بخدا سوگند که اگرچه بودم در میان رانندگان لشکر خصم تا آنکه
پشت میدادند جمیع لشکر عاجز نشدم و ترسناک نگشتم و بدرستی که این سیر
من درین جنگ مثل آن حالت سابقه است که بودم بر آن پس هر آینه
می‌شکافتم باطل را تا آنکه بیرون آید حق از پهلوی باطل و چیست مرا و قریش
و منشاء معانده ایشان با من چه چیز است بخدا که مقاتله کردم با ایشان در
حالتی که کافر بودند و حال مقاتله می کنم با ایشان در حالتی که در فتنه افتاده اند
و بدرستی که من مصاحب ایشان بودم در حرب دی روز که روز طغیان
ایشان بود همچنین مصاحب ایشانم در حرب امروز بجهة عصیان و طغیان
ایشان ومن خطبة له عليه السلام في استنفار الناس
الى اهل الشام اف لكم لقد سئمت عتابكم أرضيتم بالحياة
الدنيا من الآخرة عوضا وبالذل من العز خلفا اذا دعوتكم
الى جهاد عدوكم دارت اعينكم كأنكم من الموت

في غمرة ومن الذهول في سكرة يرتج عليكم حوادي فتعمهون
وكأن قلوبكم مألوسة فأنتم لا تعقلون ما أنتم لي بثقة
سجيس الليالي ما أنتم بركن يمال بكم ولا زوافر عز يفتقر إليكم
ما أنتم إلا كإبل ضل رعاتها فكلما جمعت من جانب انتشرت
من آخر لبئس لعمر الله سعر نار الحرب أنتم تكادون ولا تكيدون
وتنتقص أطرافكم فلا تمتعضون لا ينام عنكم وأنتم في غفلة
ساهون غلب والله المتخاذلون وايم الله إني لأظن بكم أن لو حمس
الوغى واستحر الموت لانفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج الرأس
والله إن امرأ يمكن عدوه من نفسه يعرق لحمه ويهشم
عظمه ويفري جلده لعظيم عجزه ضعيف ما ضمت عليه
جوانح صدره أنت فكن ذاك إن شئت فأما أنا فوالله دون
أن أعطي ذلك ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام وتطيح
السواعد والأقدام ويفعل الله بعد ذلك ما يشاء أيها الناس
إن لي عليكم حقا ولكم علي حق فأما حقكم فالنصيحة لكم
وتوفير فيئكم عليكم وتعليمكم كيلا تجهلوا وتأديبكم كيما
تعلموا وأما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة والنصيحة في المشهد
والمغيب والإجابة حين أدعوكم والطاعة حين آمركم

واین خطبه ایست که فرموده اند در استنفار و در طلب خروج

مردمان بمی به اهل شام لفظ اُف از برای دلتنگی و گرانی چیزی اطلاق میکنند
یعنی اندوه و پریشانی باد شما را بحق که ملول شدم از عتاب شما آیا راضی شدید
بزندگانی دنیا که عوض خشنودی حیوة عقبی باو شد و رضا داده اید بخواری که از عزت
بدل باشد هرگاه خواندم شما را بمحاربه دشمنان گردید چشمهای شما که گویا شما
از شدۀ مرگ در گرداب سخت افتاده اید و از غفلت فرو رفته اید در بیهوشی
مرگ بسته میشود بر شما خطاب کردن پس متحیر میشوید در سخن کردن و گویا که
دلهای شما مجنونست پس شما عقل ندارید و نیستید از برای من معتمد جمیع
مدت شبها، و نیستید شما رکنی اصلی که میل نموده شود بشما در دفع اعادی
و نیستید یاری دهندگان عزت که محتاج شوند بشما نیستید شما مگر شتران
که گم شده باشند راعیان ایشان پس هرگاه که جمع کرده شوند از کناری
پراکنده شوند از کنار دیگر قسم ببقای خدای که بد ریاهای آتش حرب اید
شما در مکر و کید می افتید دیگر و کید نمیکنید و نقصان می پذیرد اطراف
و جوانب شما پس خشم نمیگیرید از بی غیرتی خواب کرده نمیشود از شما یعنی
دشمنان خواب نمیکنند از قصد شما و شما در خواب غفلت میر اید
مغلوب شدند بخدا سوگند فروگذارندگان حرب با دشمنان و سوگند
بخدا و بدرستی که گمان می برم بشما انکه اگر سخت باشد کارزار جنگ و گرم گردد

موکه موک جدا شوید از پسر ابی طالب علیه السلام همچو جدا شدن سر از جسد قسم
بذات خداوند پدرستی که مردی که متمکن سازد و قدرت دهد دشمن خود را از نفس
خود یعنی او را بر نفس خود مستولی سازد و بخستی که نگذارد اصلا گوشت او را
و بشکند استخوان او را و قطع کند جلد و پوست او را هر آینه بزرگ باشد ناتوانی
او در دفع اعدا ضعیف دست باشد آن چیزی که فراهم آورده شده است
بر آن چیز جوانب سینه او پس تو باش مثل آن عاجز کاهل اگر خواهی که متصف
باشی باین صفات رذیله پس اما من بحق خدا که نزد این حال که میدهم به دشمن
تمکین را زدنیست بمشرفی که ببرد از زد کاسه سر او تباه شود از و ساعدها و قدمها
و میکند خدای تعالی بعد ازین حال آنچه میخواهد ای مردمان بدرستی که مرا بر شما
حقیست و مر شما راست بر من حقی اما حق شما بر من پس آن نصیحت کردن منست
شما را و تمام گردانیدن غنیمت شما بر شما و تعلیم دادن شما را از کتاب و سنت
و متادب ساختن شما را تا عالم شوید و بان عمل نمائید و اما حق من بر شما پس
وفا نمودنست به بیعت و نصیحت در حضور و غیبت و اجابت کردن در هنگامی که بخوانم
شما را و فرمان برداری در زمانی که فرمایم شما را ومن خطبة له علیه السلام
بعد الحکم الحمد لله وان اتی الدهر بالخطب الفادح والحدث الجلیل
واشهد ان لا اله الا الله لیس معه اله غیره وان محمدا عبده
ورسوله اما بعد فان معصیة الناصح الشفیق العالم المجرب

تودث

تودث الحسرة وتعقب الندامة وقد کنت امرتکم فی هذه
الحکومة امری ونخلت لکم مخزون رأیی لو کان یطاع لقصیر
امر فابیتم علی اباء المخالفین الجفاة والمنابذین العصاة
حتی ارتاب الناصح بنصحه وضن الزند بقدحه فکنت
وایاکم کما قال اخو هوازن شعر امرتکم امری بمنعرج اللوی
فلم تستبینوا الرشد الا ضحی الغد یعنی دیگر از خطبهای امام است
که ایراد نموده بعد از حاکم ساختن مردمان عمرو عاص و ابو موسی اشعری را
در امر خلافت و آن اختیار کردن آن مردم معاویه را سپاس مر خدای را و
اگر چه در آورده باشد زمانه کار بزرگی را که عاجز کننده دلیران باشد و اگر چه
پدید آورده باشد حادثه عظیم را و گواهی می دهم که هیچ معبودی نیست
سزاوار پرستش بجز خدای و یقین می دانم که محمد بن عبد الله بنده برگزیده او
است اما پس از سپاس آفریدگار و صلوات بر رسول او صلی الله علیه وسلم پس بدرستی
که فرمان نبردن نصیحت کننده مهربان دانای تجربه کننده پیدا میکند
حسرت را و از پی در پی می آرد ندامت را و بتحقیق که بودم که فرمودم شما را
درین حکومت بامر خود و بیختم از برای فایده شما آنچه در گنجینه ضمیر من بود
از خلاصی فکر اگر می بود که فرمان برده میشد مر قصیر را امری پس سر باز زدید
بر من و مطاوعت من نکردید همچو سر باز زدن خلاف کنندگان جفا کار و شکنندگان

عهدها که عصیان نمایند تا آنکه بسنگ افتاد و پند دهنده و بخیل ورزید آتش
زنه به بیرون دادن آتش خود را پس بودم من در نصیحت کردن و شما در عدم
قبول چنانکه گفته برادر هوازن در شعر فرمودم شما را بامر خود مراد است
که شما را نصیحت کردم در منزل منعرج اللوی پس ندانستید فایده نصیحت مرا مگر در
وقت چاشت روز دیگر که در دریای خون در خور گرفتار شدید ومن خطبة
له علیه السلام فی تخویف النهر فانا نذیر لکم ان تصبحوا صرعی
باثناء هذا النهر وباهضام هذا الغائط علی غیر بینة من ربکم
ولا سلطان مبین معکم قد طوحت بکم الدار واحتبلکم المقدار
وقد کنت نهیتکم عن هذه الحکومة فابیتم علی اباء المخالفین
المنابذین حتی صرفت رای الی هواکم وانتم معاشر اخفاء الهام
سفهاء الاحلام ولم آت لا ابا لکم بجرا ولا اردت بکم ضرا
و این خطبه در تخویف اهل نهروان میفرماید پس بدرستی که
من بیم کننده ام شما را ای اهل طغیان آنکه در صباح درآیید افتاده و جان
داده در میان این جوی و در زمینهای هموار این گودال کشته در حالتی
که هیچ بینه و حجتی نباشد شما را از جانب پروردگار خود و برهانی روشن و درستی
که متحیر ساخت شما را در دار دنیا یا بدار کوفه و درفع گردانید شما را در حباله
دوام مقدار و فی [illegible] زبون شما [illegible] که بودم که نهی کردم شما را از این

حکومت

حکومت که حکمین است پس ابا کردید بر من چون ابا کردن مخالفان تا آنکه گردانیدم
رای خود را مایل بهوا و آرزوی شما که مالک را باز گردانیدم و شما طایفه اید
سبک سر سفیهان شوریده عقل که پدر مباد شما را خواری بی پدری لازم
شما باد و نیاوردم من بشما حادثه و بلیه و دشواری و نخواستم بشما چیزی
از ضرر بلکه شما را خواستم نگهدارم از شر ومن کلام له علیه السلام
یجری مجری الخطبة فقمت بالامر حین فشلوا وتطلعت
حین تعتعوا ومضیت بنور الله حین وقفوا وکنت اخفضهم
صوتا واعلاهم فوتا فطرت بعنانها واستبددت برهانها
کالجبل لا تحرکه القواصف ولا تزیله العواصف لم یکن لاحد
فی مهمز ولا لقائل فی مغمز الذلیل عندی عزیز حتی اخذ
الحق له والقوی عندی ضعیف حتی اخذ الحق منه رضینا عن الله
قضاءه وسلمنا لله امره اترانی اکذب علی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم والله لانا اول من صدقه فلا اکون اول
من کذب علیه فنظرت فی امری فاذا طاعتی قد سبقت
بیعتی واذا المیثاق فی عنقی یعنی در این ذکر کرده حال خود را
از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تا آخر زمان
خلافت پس برخواستم بامر خدا هنگامی که از ترس شدند بیدل مردمان

ومطلع شدم وقتی که سر فرو بردند در گریبان عجز وکذاشتم بنور الهی
درعلوم درحینی که ایستادند متردد و بودم من بسبب نرو نزم ایشان
از روی اواز و بلند تر ایشان از روی سبق بردن بدرجات عالی پس
پرواز کردم بدوال لجام فضایل یا خلافت و به تنهای قیام نمودم بر وی
او مسیحو ثبات کوه که بجنبانند اورا بادها شکسته وزایل نکنند اورا بادهای
سخت جنبنده نبود مر هیچ یک را در شان من مذهب کردن بعیب و نه هیچ
گوینده را در حق من جای غیبت بگفتار خوار نزد من عزیز بود تا میکرفتم
حق اورا از ستمکار و قوی نزد من ضعیف بود تا انکه اخذ میکردم حق ضعیف
را ازاو راضی و خشنود دیم از خدای تعالی حکم او را و کردن نهادیم مر خدای را
فرموده او را ایا گمان می بریدمرا که دروغ گویم بر پیغمبر خدا هر اینه من اول کسی
ام که تصدیق نموده ام او را پس نباشم اول کسی که دروغ بست پس نظر کردم در
کار خود پس انگاه فرمان بردن من امر پیغمبر از ترک قتال پیشی گرفته بود بر بیعت
من با این گروه وانگاه پیمان در گردن من بود از برای غیر من یعنی در زمه
من بود پیمان ترک کارزار با منی لفان در اول کار یا مرادانست که واجب
بود بر ایشان طاعت من پیش از انکه بیعت من در اینجا وجوب طاعت
من بنص پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ثابت بود و بعد از مدتی که مست و سیال
بود مبایعت مردمان با من حاصل شد والحال پیمان در گردن منست

ومن خطبة له عليه السلام وانما سميت الشبهة شبهة لانها
تشبه الحق فاما اولياء الله فضياؤهم فيها اليقين ودليلهم
سمت الهدى واما اعداء الله فدعاؤهم الضلال ودليلهم
العمى فلا ينجو من الموت من خافه ولا يعطى البقاء من احبه
خطبه دیگرست در وجه تسمیه شبهه میفرماید بدرستی که نام نهادم شده
شبه شبهه زیرا که شبهه شبیهست بحق در ماده وصوره پس اما دوستان خدا پس
روشنای ایشان در ان شبهه یقین ست وراه نمای ایشان قصد راه
راستست بنور ایمان واما دشمنان خدا پس خوندن ایشان گمراهیست
ودلیل ایشان کوریست از دیدن راه حق پس رستگاری نیافت از مرگ
وخلاص نشد کسی که ترسید از ان وداده نشد بقا کسی که دوست داشت ان را
بلکه مال هر دو اجلست ومن خطبة له عليه السلام منيت بمن لا يطيع
اذا امرت اذا دعوت لا ابا لكم ما تنتظرون بنصركم ربكم
اما دين يجمعكم ولا حمية تحمشكم اقوم فيكم مستصرخا واناديكم
متغوثا فلا تسمعون لي قولا ولا تطيعون لي امرا حتى تكشف
الامور عن عواقب المساءة فما يدرك بكم ثار ولا يبلغ بكم
مرام دعوتكم الى نصر اخوانكم فجرجرتم جرجرة الجمل الاسر
وتثاقلتم تثاقل النضو الادبر ثم خرج الي منكم جنيد متذائب

ضعيف كانّما يساقون الى الموت وهم ينظرون قوله عليه السلام
متذائب اى مضطرب من قولهم تذائب الريح اى اضطرب هبو
بها ومنه سمّي الذئب لاضطراب مشيته هو يعني مبتلا شدم و
درفتنه افتادم بانكسي كه فرمان نمي برد امر مرا در قتال با اهل ضلال و اجابت
نمي نمايد قول مرا در جدال هر گاه كه مي خوانم او را ابان بدر مباد شما را نجه انتظار
مي كشيد بياري دادن پروردگار خود در وجه اهمال ميكنيد درين امر آيا نيست
شما را ديني كه جمع كند شما را و متفق سازد و نيست غيرتي كه بخشم آرد شما را ايستاده ام
درميان شما فرياد خواهنده در مددكاري دفع دشمن و مي خوانم شما را بفرياد رسي
پس ستمع نميشويد براي من گفتار را يعني قول مرا نمي شنويد و اطاعت نمي
كنيد براي من فرمان را تا آنكه پيدا شود كارهاي دشوار از عاقبتهاي بدي پس
دريافته نمي شود با غايت شما كينه جوئي و رسيده نمي شود بفعل نمي آيد مطلوبي
خواندم شما را بياري دادن برادران پس آواز كرديد در حنجره چون آواز
واكرديدن شتري كه در ناف داشته باشد و ناله كردن از آن الم و گراني
نموديد در كارزار چون گراني شتر لاغر پشت ريش در رفتار پس بيرون آيد بسوي
من از جانب شما لشكري كه مضطرب بود در قول ذما توان گويند كه آنها سعد
كس بودند گويا رانده ميشدند بزجر بسوي مرگ در حالتي كه نظر ميكنند بسوي
مرگ ومن كلام له عليه السلام في معني الخوارج لما سمع قولهم

لا حكم الا لله قال كلمة حق يراد بها باطل نعم انه لا حكم الا لله
ولكن هؤلاء يقولون لا امرة وانه لا بد للناس من امير
بر او فاجر يعمل في امرته المؤمن ويستمتع فيها الكافر ويبلغ الله
فيها الاجل ويجمع به الفيء ويقاتل به العدو وتأمن به
السبل ويؤخذ به للضعيف من القوي حتى يستريح بر ويستراح
من فاجر وفي رواية اخرى انه ع قال لما سمع تحكيمهم
حكم الله انتظر فيكم وقال اما الامرة البرة فيعمل فيها التقي
واما الامرة الفاجرة فيتمتع فيها الشقي الى ان تنقطع مدته
وتدركه منيته اين خطبه در معني خوارج است وقتي كه شنيدند
گفتار ايشان را كه لا حكم الا بالله يعني هيچ حكم نيست مگر مر خداي را فرمود كه
اين سخن حق است كه اراده نموده شده بآن امر باطل را يعني غرض اعدا از گفتن اين نيست
بلكه اختلاف شما و تفرق شماست بلي بدرستي كه هيچ حكمي نيست مگر خداي را
وليكن ايشان ميگويند نيست هيچ امارتي و حكومتي درميان عباد و حال آنكه
ناچار است مردمان را از اميري نيكوكار كه متمتع گردد و برخورداري يابد بلذات
فانيه آن فاجر و كافر برساند خداي تعالي در امارت آن امير مردمان را بمنتهاي
زمان وجمع كرده شود بواسطه آن امير مال غنيمت و مقاتله كرده شود بواسطه
او حقها از براي ضعيف از ذي شوكت تا آسوده شود نيكوكار و راحت يافته شود

از شر بدکار و در روایتی دیگر آمده که آنحضرت وقتی که شنید تحکیم خارجیان را
فرمود انتظار می کشم حکم خدا را در باب شما و فرمود که اما امارت نیکو پس عمل
میکند در آن پرهیزکار و اما امارت بد پس تمتع می یابد در آن بدبخت
تا آنکه منقطع شود مدت او و دریابد او را مرگ بی امان ومن خطبه
له علیه السلام انّ الوفاء توأم الصدق ولا اعلم جنّة اوقی
منه وما یغدر من علم کیف المرجع ولقد اصبحنا فی زمان اتّخذ
اکثر اهله الغدر کیسا ونسبهم اهل الجهل فیه الی حسن الحیلة
ما لهم قاتلهم الله قد یری الحوّل القلّب وجه الحیلة ودونها
مانع من امر الله ونهیه فیدعها رأی عین بعد القدرة علیها وینتهز
فرصتها من لا حریجة له فی الدین درین خطبه مدح وفا داد
ومذمت غدر مینماید میفرماید بدرستی که وفا نمودن بعهد همزاد
راستی و درستیست و نمیدانم هیچ سپری که نگاه دارنده تر باشد از وفا و غدر نمی
کند وعهد نمیشکند کسی که داند که چگونه است بازگشت بخدا و هر آینه داخل شدیم
در زمانی که فرا گرفته اند بیشتر اهل زمان بیوفایی را کیاست و زیرکی و نسبت
داده اند اهل جهل درین روزگار غداری را به نیکویی حیله گری دور گرداناد
خدای تعالی انسان را از رحمت خود بدرستی که می بیند مردی که کثیر التحول است
و وافر القلب در استنباط رای صالح ظاهر حیله را و نزد آن حیله مانعیست

از امر خدا و نهی او پس می گذارد آن حیله را و در حال دیدن آن بچشم بعد از
قدرت او بر آن بجهت خوف از عذاب الهی و غنیمت می شمارد و مجال آن
حیله را و مبادرت می نمایند با آنکسی را که از گناه هیچ پرهیزی نیست در دین
ومن خطبه له علیه السلام ایّها النّاس انّ اخوف ما اخاف
علیکم اثنتان اتّباع الهوی وطول الامل فامّا اتّباع الهوی فیصدّ
عن الحقّ وامّا طول الامل فینسی الآخرة الا وانّ الدّنیا قد ولّت
حذّاء ولم یبق منها الّا صبابة کصبابة الاناء اصطبّها صابّها
الا وانّ الآخرة قد اقبلت ولکلّ منهما بنون فکونوا من ابناء
الآخرة ولا تکونوا من ابناء الدّنیا فانّ کلّ ولد سیلحق بابیه
یوم القیامة وانّ الیوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل
درین خطبه تنفر مینماید مردمان را از اتباع هوی وطول امل میفرماید
بدرستی که ترسناک ترین چیزی که می ترسم بر شما از عقوبت آن دو چیز است
پیروی هوای نفس و طول امل اما پیروی نفس پس باز میدارد بنده را از راه
حق و اما درازی امید پس فراموش میکند آخرت را آگاه باش که دنیا
فانی رو گرداننده است در حالتی که شتابانست و در روایتی جذا بجیم واقع
شده بمعنی قطع یعنی در حینی که بریده شده است از انواع پس باقی نماند
از دنیا مگر بقیه همچو بقیه آب در ظرف که ریخته باشند آن را ریزنده آن و بدانکه

اخرت رو آورده است و مر هر یکی را از دنیا و اخرت پسرانست پس باشید
از پسران آن جهان و مباشید از پسران این جهان پس بدرستی که امروز روز
کردارست و روز شمار نیست و فردا روز شمارست و روز کردار نیست

ومن کلام له علیه السلام وقد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معویه جریر بن عبد الله البجلی
انّ استعدادی لحرب اهل الشام وجریرٌ
عندهم اغلاقٌ للشام وصرفٌ لاهله عن خیرٍ ان ارادوه ولکن
قد وقّتُّ لجریرٍ وقتاً لا یقیم بعده الّا مخدوعاً او عاصیاً والرّای
مع الاناة فارودوا ولا اکره لکم الاعداد ولقد ضربت
انف هذا الامر وعینه وقلّبت ظهره وبطنه فلم ار لی الّا
القتال او الکفر بما انزل علی محمّد صلی الله علیه وآله وسلم انّه
قد کان علی الامّة والٍ احدث احداثاً واوجد النّاس مقالاً
فقالوا ثمّ نقموا فغیّروا **واز جمله کلام آن حضرتست که فرموده در وقتی
که اشارت کردند بمهیا شدن از برای حرب اهل شام بعد از فرستادن
آنحضرت جریر بن عبد الله بجلی را بسوی معاویه** اما بعد بدرستی که مهیا
شدن من از برای جنگ اهل شام و حال آنکه جریر نزد ایشانست در بستن
شام است و باز گردانیدن اهل آن از قبول طاعت اگر اراده کرده باشند

قبول بیعت را یعنی ایشان منکر اند ولیکن من تعین کرده ام از برای جریر
وقتی که نمی ایستد بعد از آن وقت مگر در حالتی که فریب خورده باشد
یا در حینی که نافرمان باشد از آنچه با آن مامور شده و فکر صایب با تانی و
آهستگی است و مکروه نمی شمارم مر شما را مهیا ساختن اسباب حرب پس مهیا
و آهستگی کار کنید و بتحقیق زده ام بینی این کار را و چشم او را و واگردانیده ام
پشت و شکم او را پس ندیدم از برای خود مگر محاربه نمودن یا کافر شدن
بانچه فرستاده شده بر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق
که بود در امت والی و حاکمی که بدید آورد کارهای بی موقع را و موجود ساخت
از برای مردمان قول پس قایل شدند بآن احداث بعد از آن انکار نمودند
پس تغییر دادند کار او را و تبدیل اوردند او را با این والی و از جمله احداث
او که منشا آن شد که مردم متغیر شدند والی ساختن جمعی بود از خویشان
بی دیانت خود را چون ولید بن عقبه که شراب خورد و بر محراب قی کرد و حکم
بن ابی العاص که پیغمبر او را از مدینه رانده بود باز آورد و مبلغ چهار صد هزار
دینار طلا داد و عبد الله مسعود را چندان زد که پهلوی او شکست و فوت
شد و مصحف را سوخت و عمار یاسر را زد و ابوذر را از مدینه اخراج کرد
ومن کلام له علیه السلام لمّا هرب مصقلة بن هبیرة الشیبانی
الی معویه لعنه الله وکان قد ابتاع سبی بنی ناجیة من عامل

مراد عثمان بن عفان است لعنه

أمير المؤمنين واعتقهم فلمّا طالبه بالمال خاس به وهرب إلى
الشام فقال عم قبّح الله مصقلة فعل فعل السادة وفرّ فرار
العبيد فما أنطق مادحه حتى أسكته ولا صدّق واصفه حتى
بكّته ولو أقام لأخذنا ميسوره وانتظرنا بماله وفوره

از کلام حضرت در شان مصقلهٔ که عامل وی بود و در وقتی که بگریخت
مصقلة بن هبیره شیبانی بسوی معویه ومنشأ فرار وی آن بود که پانصد
نفر از اسیران مرتد شده را بپانصد هزار درم طلا از معقل ملازم حضرت عم
خرید و ازاد کرد و چون درکوفه بنزد حضرت رسید دویست هزار درم بوی رسانید
و از ادای باقی عاجز ماند گفت یا علی چه شود که این باقی را بمن بخشی که مال
من وفا نمیکند بادای او حضرت عم فرموده که مراد بن اموال نصیبی هست
جز آن از مسلمانانست مصقله گفت پس مرا مهلت ده پس بجانب شام گریخت
بمعاویه پس آن را اکرام بسیار کرد چون خبر رفتن او و بشام بامیر رسید امر
نمود تا خانه او را خراب کردند در مدینه پس فرمود دور کرداناد خدا مصقله را
از رحمت خود کرد کردار بزرگان و بگریخت همچو گریختن بندگان پس گویا نکرد
مدح گوینده خود را تا انکه ساکت ساخت او را و تصدیق نکرد وصف
کننده خود را تا انکه خاموش کرداینداو را بان کار و اگر اقامت می نمود می
گریختیم آنچه می گرفتیم از و آنچه مقدور او بود و انتظار میکشیدیم بمال وافر و

ان را روایت واقع شده که مصقله بعد ازین حال پشیمان شد بسیار و درین
باب قصیده گفته که یک بیت از او اینست شعر وفارقت خیر الناس
بعد محمّدٍ ولمالٍ قليلٍ لا محالة ذاهبٍ یعنی مفارقت کردم از بهترین
مردمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جهت مالی اندک که البته فانی میشود

ومن خطبة له عليه السلام الحمد لله غير مقنوط من رحمته
ولا مخلوٍّ من نعمته ولا مأيوسٍ من مغفرته ولا مستنكفٍ
عن عبادته الذي لا تبرح منه رحمةٌ ولا تفقد له نعمةٌ والدنيا
دارٌ مُنيَ لها الفناء ولأهلها منها الجلاء وهي حلوةٌ خضرةٌ
قد عجلت للطالب والتبست بقلب الناظر فارتحلوا منها بأحسن
ما بحضرتكم من الزاد ولا تسألوا فيها فوق الكفاف ولا تطلبوا منها
أكثر من البلاغ درین خطبه ذکر الهی می نماید می فرماید که شکر و رحمت
مر خدای راست در حالی که نومید کرده نشده است از رحمت خود یعنی هیچ یکی
از بندگان نومید نیستند از رحمت او و خالی کرده نشده است از مغفرت
خود و ننگ داشته نشده نیست هیچ کس از عبادت خود باین معنی که هیچ ننگ
دارنده نیست از پرستش او ان خدای که زایل نمیشود و از و هیچ رحمتی
و نایاب نمی شود از او هیچ نعمتی و دنیا سرائیست که تقدیر کرده شده است
از برای او و فنا از برای اهل او و از ان بیرون رفتن رنج و غنا و این دنیا

نزهتست در مذاق وسبز وخرم در نظر اهل افاق وتحقیق که شتابنده است
مرجوینده را وآمیخته شده است محبت ان بذل نظر کننده ان بر حلت
نمایید از دو نیکوترین انچه نزد شماست از توشه وسوال بکنید در و بالا تر
از انچه کفاف باشد شما را از ان وطلب بکنید بیشتر از انچه برسد باعانت
مدت حیوة عند عزمه على المسير الى الشام اَللّٰهُمَّ اِنّي اَعُوذُ بِكَ
مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَاٰبَةِ الْمُنْقَلَبِ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ
وَالْوَلَدِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْحَافِظُ فِي الْحَضَرِ وَاَنْتَ
الْخَلِيفَةُ فِي الْاَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِاَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ
مُسْتَصْحَبًا وَالْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا وابتدا هذا الكلام
مَرْوِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى اللّٰه عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ قَفَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِاَبْلَغِ كَلَامٍ وَتَمَّمَهُ بِاَحْسَنِ تَمَامٍ مِنْ قَوْلِهِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ
اِلَى آخِرِ الْفَصْلِ وازجمله کلام ان باعث نظام است که فرموده
نزد قصد کردن برفتن شام بجانب میفرماید بار خدایا بدرستی که من تباه
میکیرم بتو از مشقت وسختی این سفر واز غم واندوه بازگشت بر خطر
واز بدی نگاه کردن در نفس خود واهل وعیال وفرزندان بار خدایا توئی
همراه در سفر وتوئی قایم مقام در محافظت اهل در حضر وجمع نمیکند
مصاحبت وخلافت را غیر تو زیرا که کسی که خلیفه ساخته باشند اورا

بعد از خود نمی باشد همراه داشته شده وکسی که مصاحب گرفته باشند اورا
نمی باشد خلیفه که منسوب باشند در حضر این کلام اشارتست بتنزیه او سبحانه
از جهت جسمیت به اجتماع ضدین در جسم واحد محالست سید رضی فرموده
که ابتدای این کلام مروی از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه واله وسلم است وبتحقیق
که در عقب این کلام در آورده است به بلیغ ترین کلامی از گفتار که تحمیمات
تا آخر ومن كلام له في ذكر الكوفة كَاَنِّي بِكِ يَا كُوفَةُ
تُمَدِّينَ مَدَّ الْاَدِيمِ الْعُكَاظِيِّ تُعْرَكِينَ بِالنَّوَازِلِ وَتُرْكَبِينَ
بِالزَّلَازِلِ وَاِنِّي لَاَعْلَمُ اَنَّهُ مَا اَرَادَ بِكِ جَبَّارٌ سُوءًا اِلَّا ابْتَلَاهُ
اللّٰهُ بِشَاغِلٍ وَرَمَاهُ بِقَاتِلٍ وازجمله کلام انحضرتست در ذکر کوفه
وخراب شدن میفرماید که گویا من حاضرم بتو ومشاهده می کنم ترا ای
کوفه در ان حال که کشیده شوی همچو کشیدن چرم عکاظی ومالیده شوی بسبب
فرود آمدن حادثهای مانند مالیدن ادیم بد باعث وسوار کرده شوی
بزلزله وبدرستی که من میدانم انکه اراده نمیکند بتو هیچ ستمکاری مضرتی
مگر که مبتلا سازد اورا خدای تعالی ببلای ودردی که بدان مشغول شود
وبیندازد خدای تعالی اورا بدست قاتلی تا اورا مقتول سازد تبصره
در روایت واقع شده که بیشتر بلایی که واقع شد در اسلام میداد
ان از کوفه نازل شده واز جمله کردن کشتن زیاد بن ابیه بود که مردم را

در مسجد کوفه بر سب حضرت امیر کردو باین عمل مشغول بودند که ناگاه ملازم
آن بیاید که امیر درین حال مفلوج شد و بمرد و پسر او عبد الله بسبب آن
عمل بعلت جذام بجهنم رفت و در شکم حجاج مار و کژدمها پیدا شدند و
بمرد باین علت **ومن خطبة له عليه السلام عند المسير الى الشام**
الحمد لله كلما وقب ليل وغسق والحمد لله كلما لاح نجم و
خفق والحمد لله غير مفقود الانعام ولا مكافا الافضال اما
بعد فقد بعثت مقدمتي وامرتهم بلزوم هذا الملطاط حتى ياتيهم
امري وقد رايت ان اقطع هذه النطفة الى شرذمة منكم موطنين
اكناف دجلة فانهضهم معكم الى عدوكم واجعلهم من امداد
القوة لكم ؛ يعني بالملطاط هاهنا السمت الذي امرهم بلزومه
وهو شاطئ الفرات ويقال ذلك ايضا لشاطئ البحر واصله
ما استوى من الارض ويعني بالنطفة ماء الفرات وهو من غريب
العبارات وعجيبها **این خطبه از جمله خطبه آنحضرت است نزد رفتن بشام**
در بیست و پنجم شهر شوال سنه سبع وثلثین از هجرت فرمود که سپاس مر خدا را است
در هر وقتی که در آمد شب در و نهاد بتاریکی و شکر مر پروردگاری را است
که در هر محلی که بدید آمد ستاره در غروب افتاد و حمد بلا حد معبودی را سزا است
که مجمع جمیع صفات کمال است در آن حال که نایاب نیست نعمت داده او

جزا داده و برابر کرده منت عطا دادن او را پس بتحقیق که بر انگیختم و فرستادم
پیش رو لشکر خود را یعنی زیاد بن نضر و شریح بن هانی با دوازده هزار سوار
و امر کردم ایشان را بلازم شدن در کنار فرات که مکث نمایند تا آنکه بیاید
فرمان من و بتحقیق که دیدم و مصلحت دانستم آنکه از خود قطع کنم و بدهم تمام
این آب فرات را بگروهی اندک از شما در حالتی که جای گیرنده و مقیم شونده در
کنارهای دجله پس بر پای کنم ایشان را با شما و متوجه سازم همه شما را بجانب
دشمن و گردانم ایشان را از مددهای قوت شما **تبصره** گویند آن جماعت اندک
اهل مداین بودند که آنحضرت از کوفه بعد این توجه نمود ایشان را نصیحت کرد
که در حوالی فرات متوطن باشند و لفظ ملطاط درین خطبه سمت آن است
که امر کردم بلزوم آن و کنار شط را نیز میگویند و اصل او ما استوی من الارض است
و اراده کرده بلفظ نطفه آب فرات را و این از غرایب عبارات است
ومن خطبة له عليه السلام والتحيات الحمد لله الذي
بطن خفيات الامور ودلت عليه اعلام الظهور وامتنع على
عين البصير فلا قلب من لم يره ينكره ولا عين من اثبته تبصره
سبق في العلو فلا شيء اعلى منه وقرب في الدنو فلا شيء اقرب منه
فلا استعلاؤه باعده عن شيء من خلقه ولا قربه ساواهم
في المكان به ولم يطلع العقول على تحديد صفته ولم يحجبها

عن واجب معرفته فهو الذی تشهد له اعلام الوجود علی اقرار
قلب ذی الجحود تعالی الله عما یقول المشبهون به والجاحدون له
علواً کبیراً حمد معبودی راست که دانا ده است در باطن امور پنهانی
ودلالت کرد بر وجود علامات ظاهره وممتنع است رویت او بر چشم بینا
پس نه چشم کسی که ندیده باشد او را انکار ذات او می نماید ونه دل کسی که وجود او
اثبات کرده ادراک می تواند کرد وپیشی گرفته است در بلندی که هیچ چیز در علو
مرتبه بلندتر از وی نیست ونزدیکست از ذات در نزدیکی باین وجه که علم او
محیط است بذرات پس نیست هیچ چیز نزدیکتر از او بمکونات پس نه بلندی او
دور می گرداند او را از چیزی ونه نزدیکی او مساوی ایشان گشت در مکانی
که با او باشند دیده ور نگردانید عقلها را بنهایت صفت خود محجوب نساخت
وممنوع نگردانید عقلها را از وجوب شناخت خود پس او آنکسیست که گواهی
میدهند از برای او نشانهای وجود بر اقرار کردن دل صاحب جحود بلند است
حق سبحانه از آنچه میگویند تشبیه کنندگان با او وانکار کنندگان وجود او
بلندی بزرگ یعنی برتر است از اقوال باطل مشبهان واعتقادات
فاسده جاحدان ومن خطبة له علیه السلام انما بدء وقوع
الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب
الله ویتولی علیها رجال رجالا علی غیر دین الله فلو ان الباطل

خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین ولو ان الحق خلص من
لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین ولکن یؤخذ من
هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشیطان
علی اولیائه وینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی درین
خطبه ذکر میفرماید شبهات را که باعث اعتقادات فاسده مردم است
میفرماید جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنها هواهای ایست که پیروی
کرده میشود وحکمهاست که از خود پیدا کرده شود ومخالف کرده می شود
دران احکام کتاب خدا را وحاکم می گردانند بران رایهای باطل مردان
مردانی را بر غیر دین خدای تعالی پس اگر باطل خالص میشود از مزاج حق پنهان
نمی ماند باطل بر طالبان واگر حق خالص می بود از آمیختگی باطل بریده میشد
از وی زبانهای ستیزه نمایندگان ولیکن فرا گرفته می شود ازین که حق است
قبضه وازانکه باطل است قبضه پس آمیخته می شوند بیکدیگر پس اینجا یعنی
نزد امتزاج حق با باطل مستولی میشود شیطان بر دوستان خود ونصیبه نیست
که نجات می یابند از خطر این شکها آنکسانی که پیشی گرفته است از برای
ایشان از جانب خدای تعالی حالت نیکو که آن عنایت الهی است ومن
کلام له علیه السلام لما غلب اصحاب معویة اصحابه
علی شریعة الفرات بصفین ومنعوهم عن الماء

قد استطعموكم القتال فاقروا على مذلة وتاخير محلة او رووا
السيوف من الدماء ترووا من الماء فالموت في حيوتكم مقهورين
والحيوة في موتكم قاهرين الا وان معوية قاد لمة من الغواة
وعمس عليهم الخبر حتى جعلوا نحورهم اغراض المنية این از جمله کلام
آنحضرتست در وقتی که غالب شدند اصحاب معویه بر اصحاب آنحضرت
بر محل وارد شدن بر آب فرات و منع کردند اصحاب را از آب میفرماید بتحقیق
که اصحاب معویه در میخواهند از شما طعام کارزار را یعنی طلب میکنند از شما
آنکه مقاتل طعمه ایشان باشند پس قرار دهید یا اقرار کنید بر خواری و بر باز
پس انداختن منزلت یا سیراب سازید شمشیرها را از خونهای انجماعت
تا سیراب شوید از آب رحمت خدای تعالی پس مرگ در زندگی شماست در حالی
که مقهور شوید از اعدا و زندگی در مرگ شماست در ان وقت که قاهر باشید
و بدانید که معویه کشیده است بجرب اندکی را از گمراهان و پوشانیده است
بر ایشان نیکویی را تا آنکه گردانیده اند گلو سینهای خود را نشانهای سهام
موت از طعن و ضرب ومن خطبة له اخری قد تقدم مختارها
بروایة ونذکرها هنا بروایة اخری لتغایر الروایتین وهي
الا وان الدنیا قد تصرمت واذنت بانقضاء وتنکر معروفها
وادبرت حذاء فهي تحفز بالفناء سکانها وتحدو بالموت

جیرانها وقد امر منها ما کان حلوا وکدر منها ما کان صفوا
فلم یبق منها الا سملة کسملة الاداوة وجرعة کجرعة
المقلة لو تمززها الصدیان لم ینقع فازمعوا عباد الله الرحیل
عن هذه الدار المقدور علی اهلها الزوال ولا یغلبنکم فیها
الامل ولا یطولن علیکم الامد فوالله لو حننتم حنین الوله
العجال ودعوتم بهدیل الحمام وجارتم جوار متبتلی الرهبان
وخرجتم الی الله من الاموال والاولاد التماس القربة
الیه في ارتفاع درجة عنده او غفران سیئة احصتها کتبه
وحفظتها رسله لکان قلیلا فیما ارجو لکم من ثوابه واخاف
علیکم من عقابه وتالله لو انماثت قلوبکم انمیاثا وسالت
عیونکم من رغبة الیه ورهبة منه دما ثم عمرتم في الدنیا
ما الدنیا باقیة ما جزت اعمالکم ولو لم تبقوا شیئا من جهدکم
انعمه علیکم العظام وهداه ایاکم للایمان ومنها في ذکر
یوم النحر وصفة الاضحیة ومن تمام الاضحیة استشراف
اذنها وسلامة عینها فاذا سلمت الاذن والعین سلمت
الاضحیة وتمت ولو کانت عضباء القرن تجر رجلها الی المنسک
این خطبه در تحقیر دنیاست و ترغیب بعقبا و گذشتن

برگزیده شده است از این خطبه و یاد میکنیم بروایت دیگر از جهت مغایرت
میفرماید بدان بدرستی که دنیا روی آورده بانقطاع و اعلام کرده است
بزوال و ناشناس شده است شناسایی او و پشت کرده از روی سرعت
پس این دنیا میراند ساکنان خود را بسوی مرگ و میراند بمرگ همسایهای
خود را بسوی دار بقا و بتحقیق که تلخ گشت از دنیا آنچه بود شیرین و کدر و تیره
شد از او آنچه بود صافی پس باقی نماند از او مگر بقیه مانند بقیه آب در مطهره
و مقدار یک آشامیدن مثل مقدار آشامیدن که مقله اخذ کند و مقله
بفتح میم و سکون قاف سنگ ریزه ایست که بآن قسمت آب کنند با قلت
آبی که ترسازد و هر کس گلوی خود را اگر بمکد آن جرعه را تشنه نفشاند تشنگی را پس
عزیمت را ثابت کردانید ای بندگان خدا بر رحلت کردن از این سرا که مقدر
شده بر اهل او زوال و باید که غالب نشود شما را در آرزوی نفس و باید که دراز
نشود بر شما درین سرا غایت حیوة یعنی باید که دل ننهید بر دوری اجل پس سوگند
بحق خدا اگر ناله کنید شما در طاعات مثل ناله کردن شتران حیران سرگردان
که گم کرده باشند بچه خود را و بخوانید خدا را بنوحه حزین مثل نوحه کبوتران و آواز
بلند کردن بتضرع مثل تضرع کردن زاهدان نصاری و بیرون آیید بسوی
خدا از محبت مال و فرزندان بجهت درخواستن تقرب بحضرت منان در بلند
شدن درجه نزد او و با امرزیدن گناهی که شمرده باشند آن را نامهای او یعنی

نامهای

نامهای که در و مکتوبست اعمال و نگاه داشته اند آن را فرشتگان او هر آینه باشد
این جمله اندک در آنچه امید میدارم برای شما از ثواب دادن او سبحانه و در آنچه
می ترسم از برای شما از عذاب کردن او تعالی و سوگند بخدا که اگر گداخته شود
دلهای شما گداختنی از ترس الهی و روان شد چشمهای شما بجهت رغبت بثواب
او و ترس از عقاب او بخونهای دمادم پس از آن عمر داده شوید در دنیا مادام که
که دنیا باقی باشد جزا و مکافات نباشد عملهای شما را و اگرچه باقی نگذارید چیزی را
از سعی خود بنعمتهای عظیمه او سبحانه که انعام کرده بر شما یعنی اگر تا انقراض
دنیا بعمل صالح مشغول باشید برابری نکند بنعمتهای الهی و بعضی از این خطبه
واقع شده در ذکر روز عید قربان میفرماید که از تمامی گوسفند قربانی است
درازی گوش آن یعنی قطع نکرده باشند پس هرگاه که سالم باشد گوش و چشم
آن گوسفند بسلامت باشد آن قربان و بمرتبه تمامیت رسیده باشد و
اگرچه باشد آن گوسفند شکسته که میکشد پای خود را بسبب لنگی بسوی رفتن
بموضع عبادت **ومن کلام له صلوات الله علیه** فَتَدَاكُّوا عَلَيَّ
تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ يَوْمَ وُرُودِهَا قَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا وَخُلِعَتْ
مَثَانِيهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِيَّ أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ وَقَدْ
قَلَّبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ حَتَّى مَنَعَنِي النَّوْمَ فَمَا وَجَدْتُنِي
يَسَعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوِ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

فكانت معالجة القتال أهون علي من معالجة العقاب وموتات
الدنيا أهون علي من موتات الآخرة اين خطبه اشارتست بعضى
اصحاب صفين در حينى كه آنحضرت ايشان را منع فرموده و سبب منع دو چيز
بود يكى آنكه توجه بيشتر كنند بقتال چه طبيعت انسانى مجبولست بآنكه هرچند اورا
از امرى منع كنند شوق آن و طلب آن بيشتر ميشود دوم آنكه شايد كه ايشان
اطاعت نمايند و مسلمانان سالم مانند از جدال اصحاب بواسطه منع قتال
گمان بردند كه او مكر مرگ را مكروه مى شمارد يا در وجوب قتال جنگ دارد
پس يكبار توجه نمودند بآنحضرت و هجوم كردند و استدعا حرب كردند چنانكه
ميفرمايد پس كوفتند يكديگر را بر من چون كوفتن شتران تشنه يكديگر را در روز
وارد شدن ايشان بر آب در حالتى كه واگذاشته باشند ايشان را ساربانان
ايشان و پراكنده شده باشند ريسمانهاى زانوى ايشان تا آنكه گمان بردم
كه ايشان كشنده منند در آن انبوهى يا آنكه بعضى از ايشان كشنده
بعضى ديگرند نزد من و بتحقيق كه منقلب ساختم امر كارزار را پشت آن را و شكم
آن را تا آنكه بفكر اين امر باز داشت مرا از خواب كردن پس نيافتم خود را كه
وسعت داشته باشم مگر امرى كه كارزار را نمودن يا انكار نمودن بآنچه
آورده است از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم پس باشد علاج
جنگ نمودن آسانتر بر من از علاج كردن عقاب و مرگهاى دنيا آسانتر است

برمن

بر من از مرگهاى عقبى يعنى دوام عقوبات مكره چه سختى اين سر آيد و سختى
آن هميشه بپايد و در ترك قتال مخالفت خدا و رسول صلى الله عليه وآله وسلم
ومن كلام له عليه السلام وقد استبطأ اصحابه اذنه
لهم في القتال بصفين اما قولكم أكل ذلك كراهية الموت
فوالله ما أبالي دخلت الى الموت او خرج الموت الي واما قولكم شكا
في اهل الشام فوالله ما دفعت الحرب يوما الا وانا اطمع ان تلحق
بي طائفة فتهتدي بي وتعشو الى ضوئي وذلك احب الي من ان
اقتلها على ضلالها وان كانت تبوء بآثامها اين از جمله كلام
امير المومنين است كه فرمود در حالتى كه دير شمردند اصحاب او دستورى دادن
او ايشان را در كارزار در صفين اما گفتار شما اى اصحاب كه آيا همه اينها از تعلل
و منع از قتال بجهت مكروه داشتن مرگست و فنا پس قسم بذات خدا كه هيچ باك
ندارم در داخل شوم بسوى مرگ يا بيرون آيد مرگ بسوى من و اما گفتار شما كه تاخير
كارزار بجهت شك منست در قتال اهل شام پس سوگند بخدا كه دفع نكردم حرب را
يك روز مگر در حالتى كه من طمع داشتم كه لاحق شود بمن طايفه پس مهتدى و رستگار
شوند باقتدا كردن ايشان بمن و استدلال كنند ببصر ضعيف بسوى روشنى
راه من و اين بهتر است بسوى من از آنكه بكشم آن گروه را بر گمراهى ايشان
و اگرچه هستند آن قوم كه بازمى گردند بگناهان خود در آن جهان ومن كلام له

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله نَقْتُلُ آبَائَنَا وَاَبْنَائَنَا وَاِخْوانَنَا
وَاَعْمَامَنَا مَا نَزِيدُنَا ذَلِكَ اِلَّا اِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ
وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْاَلَمِ وَجِدًّا عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ
مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ
اَنْفُسَهُمَا اَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَاسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا
مِنَّا فَلَمَّا رَاَى اللهُ صِدْقَنَا اَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَاَنْزَلَ عَلَيْنَا
النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْاِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَبَوِّئًا اَوْطَانَهُ وَلَعَمْرِي
لَوْ كُنَّا نَاْتِي مَا اَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْاِيمَانِ
عُودٌ وَاَيْمُ اللهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَمًا مصدر ساخت این کلام

به بیان رسوخ صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در جهاد با کافران
پیغمبر مایند و هر آینه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکشتیم
پدران خود را و پسران خود را و برادران و عمهای خود را و زیاده نمیساخت
ما را آن کشتن مگر ایمان و گردن نهادن بفرمان حضرت ملک منان و
گذشتن براه راست و شکیبائی نمودن بر سوزش الم و جهد کردن در مجاهده
دشمن و هر آینه بود در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مردی از ما و مردی
دیگر از دشمن ما حمله می آوردند بر یکدیگر چون حمله آوردن دو نر با قوت می ربودند
نفس یکدیگر را تا ظاهر شود که کدام یک از این دو می چشانند و می آشامد بهمراه

خود

بهمراه خود جام مرگ را پس یکبار نوبت گردش دولت ما را بود از ما یعنی
گاهی غالب بودیم و گاهی مضطرب چون بدر و احد پس چون که دید حق
سبحانه صدق ما را فرود آورد بر دشمن ما و گرد انیدن را و فرود آورد بر ما
نصرت را تا آنکه قرار گرفت دین اسلام در حالتی که افکنده پیش گردن را یعنی سینه
خود چون شتر آرام گیرنده و جای گیرنده بود در مکانهای خود و این مستعار است
از برای دلهای مومنان و بلاد ایشان یعنی جای گرفته بود اسلام در
دلهای مومنان و شهرهای ایشان و سوگند بزندگانی من که اگر می بودیم در آن
زمان که می آمدیم آنچه شما می آمدید بآن در جنگ بر پای نمی شد از برای دین
ستونی و سبز نمی شد از برای ایمان هیچ شاخ درختی و بحق خدا سوگند
که هر آینه میدوشید از آن حالت بتقصیر خون را بعوض شیر خالص و در می
آورید در عقب آن حالت پشیمانی را تشبیه فرموده افعال ایشان را با حتلاب
بجهت مناسبت آن ناقه که برسد به پستان او آفتی بسبب واقع شدن
تقصیر از جانب صاحب آن ومن كلام له عليه السلام لاصحابه

اَمَا اِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ
يَاْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ وَاِنَّهُ
سَيَاْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرَائَةِ مِنِّي فَاَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَاِنَّهُ لِي
زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ وَاَمَّا الْبَرَائَةُ فَلَا تَتَبَرَّئُوا مِنِّي فَاِنِّي وُلِدْتُ

دشمن ما و باری دیگر
دشمن ما را بود از ما

عَلَى الفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ اِلَى الاِيمَانِ وَالهِجْرَةِ و از کلام بلاغت فرجام آن
که ایراد فرموده از برای اصحاب خود مراد اهل کوفه است بدانید که زود باشد
که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلوی برآمده شکم که خورد انچه
یابد و جوید انچه نیابد مراد معویه است پس بکشید او را و هرگز نمیکشید او را اشعاد
بدانید که زود باشد که امر کند شما را بدشنام دادن شما مرا با تواه و بری
شدن شما از من باکراه پس اما سب کردن پس سب کنید مرا از زبان چه آن
سب مرا باکی نیست از آن و شما را نجات است و اما بیزاری پس بری مشوید
از من باعتقاد و بدرستی که من مولود شده ام بر فطرت اسلام و پیشی گرفته ام
با ایمان و هجرت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و این اشارت است
بانکه ابوین او مومن بودند و من کلامه صلی الله علیه و آله للخوارج
اَصَابَکُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِیَ مِنْکُمْ آبِرٌ اَبَعْدَ اِیمَانِی بِاللهِ وَجِهَادِی مَعَ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَشْهَدُ عَلَى نَفْسِی بِالْکُفْرِ لَقَدْ ضَلَلْتُ اِذاً
وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ فَاُوبُوا شَرَّ مَآبٍ وَارْجِعُوا عَلَى اَثَرِ الْاَعْقَابِ
اَمَا اِنَّکُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِی ذُلّاً شَامِلاً وَسَیْفاً قَاطِعاً وَاَثَرَةً
یَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِیکُمْ سُنَّةً قَوْلُهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَلَا بَقِیَ
مِنْکُمْ آبِرٌ یُرْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ اَوْجُهٍ اَحَدُهَا اَنْ یَکُونَ کَمَا ذَکَرْنَاهُ
بِالرَّاءِ مِنْ قَوْلِهِمْ آبِرٌ لِلَّذِی یَأْبُرُ النَّخْلَ اَیْ یُصْلِحُهُ وَیُرْوَى آثِرٌ وَهُوَ

الذی

الَّذِی یَأْثُرُ الْحَدِیثَ اَیْ یَحْکِیهِ وَیَرْوِیهِ وَهُوَ اَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدِی
کَاَنَّهُ قَالَ وَلَا بَقِیَ مِنْکُمْ مُخْبِرٌ وَیُرْوَى آبِزٌ بِالزَّاءِ الْمُعْجَمَةِ
وَهُوَ الْوَاثِبُ الْهَالِکُ اَیْضاً و من کلامه که سخن کرد بآن خارجیان
وقتی که بودند گفتند که چون راضی شدیم بتحکیم لغزیدیم و خطا کردیم
پس بازگشتیم و از آن توبه نمودیم تو نیز توبه کن تا اطاعت تو کنیم فرمود
برساد بشما باد سختی که سنگ ریزه اندازد و باقی نماند از شما مصلح کار
سازد در بعضی نسخهای منقوط یعنی هلاک باد از شما خبر دهنده و در بعضی
دیگر با موحده و زاء معجمه وارد شده یعنی نابود باد از شما جهنده و دونده آیا
پس از ایمان آوردن من بحضرت پروردگار و غزا کردن در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گواهی دهم بر نفس خود بکافر شدن و هر آینه
گمراه باشم این هنگام که گواهی بر کفر خود دهم و نباشم از راه یافتگان پس باز
گردید از بدترین جای بازگشت بسوی حق و رجوع کنید بر اثرهای خود مراد آنست
که انجا بیرون شده اید یعنی از کفری که بر خاطر شما گذشته است باز گردید و
بدانید که زود باشد که ملاقات کنید بعد از من بخواری فراوان و شمشیر
بران و بچیزی برگزیده که فرا گیرند از آن ستمکاران در میان شما طریقه را
که عمل کنید بدان و این بشارتست یعنی و عنایی که مخالفان بعد از زمان آن
امام میگرفتند از ایشان و قال علیه السلام لما عزم علی حرب الخوارج

وقيل له ان القوم قد عبروا جسر النهروان مصارعهم دون النطفة
والله لا يفلت منهم عشرة ولا يهلك منكم عشرة ويعني بالنطفة
ماء النهر وهي افصح كناية عن الماء وان كان كثيرا جما وقد
اشرنا الى ذلك فيما تقدم عند مضي ما اشبهه وگفت امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه در وقتی که عزم نمود بمحاربه با خارجیان وگفتند مر آنحضرت را
که خارجیان عبور کرده اند بر پل نهروان فرمود که موضع افتادن و هلاک شدن
ایشان نزد آب نهروانست بخدا سوگند که نمیرهد از ان خوارج ده نفر و هلاک
نمیشوند از شما ده مرد و آنچنان بود که آنحضرت فرموده بود زیرا که بعد از
حرب نه کسی از خارجیان خلاص شدند و نه کس از مومنان بعالم بقا شتافتند
سید رضی الدین فرموده که اراده نموده آنحضرت بلفظ نطفه آب نهروان
را و نطفه فصیح ترین لفظهاست از روی کنایت چنانچه در پیش گذشت
وقال عليه السلام لما قتل الخوارج فقيل له يا امير المؤمنين
هلك القوم باجمعهم فقال عليه السلام كلا والله انهم نطف
في اصلاب الرجال وقرارات النساء كلما نجم منهم قرن قطع
حتى يكون آخرهم لصوصا سلابين فرمود آنحضرت در وقتی که قتل
نمود خوارج را پس گفتند او را که ای امیر مومنان هلاک شدند این قوم همه
ایشان گفت نیست چنین بخدا سوگند که بدرستی که ایشان نطفهای اند

در پشتهای مردان و در رحمهای زنان هرگاه که برآید از ایشان شاخی بریده
شود بحکم الهی تا آنکه باشند آخر ایشان دزدان رباینده گان وقال علیه
السلام فيهم لا تقتلوا الخوارج بعدي فليس من طلب الحق فاخطأه
كمن طلب الباطل فادركه يعني معوية واصحابه فرمود حضرت
امیر عم در شان خارجیان بی تدبیر که مکشید خوارج را بعد از من پس نیست
کسی که طلب کند حق را پس خطا کند در ان همچو کسی که طلب کند باطل را
پس دریابد آن را سید رضی گفته که اراده نموده است حضرت معویه را با
اصحاب یعنی حال خوارج بهتر است از معویه زیرا که ایشان طلب حق
میکنند بالذات پس خطا میکنند در ان بالعرض و معویه طلب باطل میکند
بالذات و آن را در می یابد پس میان ایشان تفاوت بسیار باشد و حضرت
نهی فرموده قتل ایشان را بعد از خود با وجود آنکه مرتکب قتل ایشان بود
زیرا که ایشان فساد میکردند و صلحا را بقتل می آوردند مثل عبد الله بن
خباب که او را کشتند و نهی بر قتل ایشان بر تقدیر آنست که فساد نکنند ومن
كلام له عليه السلام لما خوف من الغيلة وان علي من
الله جنة حصينة فاذا جاء يومي انفرجت عني واسلمتني فحينئذ
لا يطيش السهم ولا يبرأ الكلم واز کلام آن عالی مقام است
در وقتی که ترسانیدند او را از کشتن ابن ملجم فجاءة و اصحاب آن ملعون را

کرفته قصد کشتن وی کردند فرمود که بگذارید او را که اگر ناکشته قصاص نتوان کرد
وفرمود بدرستی که بر منست از جانب خدا سپری محکم که آن بقای اجل است تا روز
رحلت پس هرگاه که بیاید روز اجل من وا شود از من آن سپر و باز گذارد مرا بدست
مرگ پس آن هنگام نه زود دیر موت و خوش نشود از جراحت ومن خطبة
له صلوات علیه والسلام ألا وإن الدنيا دار لا يسلم منها إلا
فيها ولا ينجى بشيء كان لها بل ينجى بشيء كان لله ابتلى
الناس بها فتنة فما أخذوه منها لها أخرجوا منه وحوسبوا عليه
وما أخذوه منها لغيرها قدموا عليه وأقاموا فيه وإنها عند
ذوي العقول كفيء الظل بينا تراه سابغا حتى قلص وزائدا حتى نقص
درین خطبه ترهیب میفرماید مردم را از عذاب اخروی و تنفیر از متاع دنیا و
تحریص در افعال عقبی میگوید بدانید که دنیا سراییست که بسلامت نمی ماند
از عذاب آخرت مگر که مکنند در وا اعمال صالحه و رستگاری حاصل نمی شود
بچیزی که باشد از برای دنیا چون ریا بلکه نجات حاصل میشود بچیزی که باشد
از برای خدا و مبتلا شدند مردمان بدنیا از روی آزمایش پس آنچه گرفتند آن را از دنیا
از برای حصول لذات آن بیرون کرده میشوند از آن بحسرت و حساب کرده می
شوند بر آن در قیامت و آنچه گرفته اند از دنیا از برای غیر دنیا می آیند بر وی یعنی
بر ثمره آن و می ایستند در او مخلد و بدانکه دنیا نزد خداوند عقلا همچو سایه است

که در سرعت زوال است در میان آنکه می بینی آن سایه را تمام تا آنکه ناگاه بکمی شتافت
و رجعت از پیش نظر و میان آنکه ملاحظه میکنی او را زاید تا آنکه فی الحال نقصان
یافت یعنی تا کسی اسباب دنیا را فزونی چند بر می باید جید ومن خطبة
له علیه السلام فاتقوا الله عباد الله وبادروا آجالكم بأعمالكم
وابتاعوا ما يبقى لكم بما يزول عنكم وترحلوا فقد جد بكم و
استعدوا للموت فقد أظلكم وكونوا قوما صيح بهم فانتبهوا
وعلموا أن الدنيا ليست لكم بدار فاستبدلوا فإن الله لم يخلقكم
عبثا ولم يترككم سدى وما بين أحدكم وبين الجنة
أو النار إلا الموت أن ينزل به وإن غاية تنقصها اللحظة
وتهدمها الساعة لجديرة بقصر المدة وإن غائبا يحدوه الجديدان
الليل والنهار لحري بسرعة الأوبة وإن قادما يقدم بالفوز
أو الشقوة لمستحق لأفضل العدة فتزودوا في الدنيا ما تحرزون
به نفوسكم غدا فاتقى عبد ربه نصح نفسه قدم توبته
غلب شهوته فإن أجله مستور عنه وأمله خادع له و
الشيطان موكل به يزين له المعصية ليركبها ويمنيه
التوبة ليسوفها حتى تهجم عليه منيته أغفل ما يكون عنها
فيا لها حسرة على كل ذي غفلة أن يكون عمره عليه حجة

وَاِنَّ تُودِيَةً اَبَاأَمَدٍ اِلَى شِقْوَةٍ نَسْأَلُ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ اَنْ يَجْعَلَنَا وَاِيَّاكُمْ
مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَلَا تُقَصِّرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ وَلَا
تَحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ **این خطبه نیز جاری مجرای**
قطعه مذکوراست میفرماید بترسید از خدای بندگان خدا و بشتابید در عملهای
خود بعملهای خود و بخرید از چیزی که باقی می ماند از ذخیره عقبی برای خود بانچه زایل میشود
از شما و رحلت نمایید بسوی درگاه خدا پس بتحقیق که سعی نموده شده است
بشما در بریدن منازل یعنی شما را بسرعت میکشند و آماده شوید از برای موت
پس بتحقیق که سایه انداخته است مرگ بر شما و باشید گروهی که آواز عظیم
تاراج بایشان رسیده باشد پس متنبه شده باشند و دانسته باشند که دنیا نیست
مر ایشان را جای قرار پس بدل کرده باشند این جهان فانی را بسرای جاودانی
پس بدرستی که خدای تعالی نیافرید شما را عبث و فرو نگذاشته است شما را
معطل و نیست میان یکی از شما و میان بهشت و دوزخ مگر مرگ که فرود آید باو
و بدرستی که غایتی یعنی اجلی که کم میگردانند آن را گذشتن و ویران می سازد
بنای آن را ساعت مردن هر آینه سزاوار است آن غایت بکوتاهی مدت
و بدرستی که غایبی که میرانند او را نوآینده کان که آن شب و روز است
هر آینه سزاوار است بسرعت بازگشت بدار قرار و بدرستی که آینده که می آید
بسوی آخرت مراد بان آنست یعنی آدمی که میرسد بسرای عقبی با رستگاری

بالسعادت

یا بشقاوت و گرفتاری هر آینه سزاوار است مر بهترین سازراه پس توشه بگیرید
در دنیا از برای بیرون رفتن از دنیا آن قدر که نگاه دارید بان نفسهای خود را
فردا پس متقی شد بنده برای پروردگار خود که نصیحت کرد نفس خود را تعجیل
نمود بتوبه خود و مقدم داشت توبه خود را بر زمانی که در آن مقبول نباشد توبه غالب
شد بر شهوت خود پس بدرستی که اجل او پنهانست از او و آرزوی او فریبنده
اوست و شیطان موکل و مسلط باوست که می آراید برای او عصیان را تا سوار
شود بران و آرزومند میسازد او را بتوبه تا تاخیر اندازد آن را تا هجوم
کند مرگ او بر او در حالتی که غافلترین چیزیست بمرگ وای حسرت بر غافلان
جز بزرگست ندامت بر ایشان و صاحب حسرت بر آنکه باشد عمر او بر او حجت در قیامت
و بآنکه برساند او را روزگار به بدبختی در منتهای از حق سبحانه انکه بگردانند ما را و شما را
از آن کسی که شاد نگردانند او را هیچ نعمتی و کوتاه نسازد او را از اطاعت
و فرود نیاید باو پس از مرگ هیچ حسرت و ندامت و هیچ اندوه و محنت **و من**
خطبة له صلوات الله عليه والسلام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ
لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونَ اَوَّلًا قَبْلَ اَنْ يَكُونَ آخِرًا وَيَكُونَ ظَاهِرًا
قَبْلَ اَنْ يَكُونَ بَاطِنًا كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَاحِدَةِ غَيْرَهُ قَلِيلٌ وَكُلُّ
عَزِيزٍ غَيْرَهُ ذَلِيلٌ وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَهُ ضَعِيفٌ وَكُلُّ مَالِكٍ
غَيْرَهُ مَمْلُوكٌ وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرَهُ مُتَعَلِّمٌ وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرَهُ

يقل ذل ويعجز وكل سميع غيره يصم عن لطيف الاصوات ويصمه
كبيرها ويذهب عنه ما بعد منها وكل بصير غيره يعمى عن خفي
الالوان ولطيف الاجسام وكل ظاهر غيره غير باطن
وكل باطن غيره غير ظاهر لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان
ولا تخوف من عواقب زمان ولا استعانة على ند مثاور ولا
شريك مكاثر ولا ضد منافر ولكن خلائق مربوبون وعباد
داخرون لم يحلل في الاشياء فيقال هو فيها كائن ولم ينأ عنها
فيقال هو منها بائن لم يؤده خلق ما ابتدأ ولا تدبير ما ذرأ ولا
وقف به عجز عما خلق ولا ولجت عليه شبهة فيما قضى وقدر
بل قضاء متقن وعلم محكم وامر مبرم المأمول مع النقم المرهوب
مع النعم **این خطبه در ذکر صفات الهی است** میفرماید سپاس مر معبودی را
سزاست که در ازل پیشی نگرفته است مر اورا حالی بر حالی تا باشد اول پیش
از انکه باشد اخر و تا باشد ظاهر پیش از انکه باشد باطن و هر نامیده شده
بوحدت در حالتی که غیر اوست متصف بقلت است بخلاف او سبحانه و
هر عزیزی غیر او ذلیل است و خوار و هر توانای غیر او ضعیفست و هر مالکی غیر
او مملوکست و هر عالم غیر او اموزنده است و هر قادر غیر او ناتوانست در
بعض امور و عاجز در بعضی و هر شنونده غیر او کراست از اوازهای نرم آهسته

و کر میگرداند غیر او را از اوازهای بزرگ و میرود از تمیز او انچه دورست
از آوازها یعنی نمیشنود و هر بصیر غیر او کور است از رنگهای پنهان
چون رنگ در ظلمت و از جسمهای لطیف و هر ظاهر غیر او غیر باطن است
و هر باطن غیر او غیر ظاهرست نیافرید انچه افریدرا بجهت تقویت سلطنت
و نه بجهت ترسیدن از عاقبتهای زمانه و نه بواسطه یاری خواستن بر دفع همتایی
برجهنده از برای منازعه و نه بر دفع شریک غلبه کننده در معارضه و بر دفع
ضدی که منافرت کننده باشد در غلبگی ولیکن انچه افرید خلقانی اند که تربیت یافته
او [?] در هم شده اند و بندگان اند خوار شدگان یعنی مسخر امرند حلول
نکرده در چیزها تا گفته شود که او در انها حاصل است و دور نشده است
از اشیا تا گویند که وی تعالی از انها جداست مانده نگردانیده او را افریدن
انچه ابتدا کرده است در انجا و نه تدبیر حال انچه افریده و باز نداشته او را
ناتوانی از انچه اورده پدید و در نیامده بر او شبهه در انچه حکم فرموده و اندازه
نمود بلکه حکم او محکم و حکمت استوار و دانشست بنهایت پایدار و امریست
مستحکم امیدوارند بندگان بکرم پروردگار بتوبه و استغفار با وجود قهر او
بر اشرار و ترسکارند با وجود نعمت دادن بسیار این اشارتست بتنزه
او سبحانه از احوال بشریه **ومن كلام له عليه السلام** وقال في
بعض ايام صفين معاشر المسلمين استشعروا الخشية وتجلببوا

انباء

السکینة وعضّوا علی النواجذ فانّه انبی للسیوف عن الهام
واکملوا اللّأمة وقلقلوا السیوف فی اغمادها قبل سلّها والحظوا
الخزر شزرا واطعنوا الشّزر ونافحوا بالظّبی وصلوا السّیوف بالخطی
واعلموا انّکم بعین الله ومع ابن عمّ رسول الله صلی الله علیه وآله
فعاودوا الکرّ واستحیوا من الفرّ فانّه عار فی الاعقاب
ونار یوم الحساب وطیبوا عن انفسکم نفسا وامشوا الی الموت
مشیا سجحا وعلیکم بهذا السّواد الاعظم والرّواق المطنّب فاضربوا
ثبجه فانّ الشّیطان کامن فی کسره قد قدّم للوثبة یدا واخّر
للنّکوص رجلا فصمدا صمدا حتّی ینجلی لکم عمود الحقّ وانتم الا
علون والله معکم ولن یترکم اعمالکم این کلام رفعت نظام
در بیان آداب و رسوم حرب که گفته است باصحاب خود در بعضی
از روزهای صفین در ماه صفر سنه هفتم از سال هجرت ای جماعت مسلمانان
بپوشش خود گردانید ترس کردگار را و بپوشید جامه آرام تا جبن حاصل
نشود و بفشارید دندان را بر دندانهای آخرین پس بدرستی که عض نواجذ
دورکننده تر است شمشیر اعدا را از سر و کامل گردانید زره را یعنی
آلتهای دیگر از خود و بجنبانید شمشیرها را در غلافهای خود پیش از کشیدن
آنها تا در وقت حاجت آسان باشد برکشیدن و بنگرید بگوشه چشم و غضبناک

تاکرم

تا گرم شوید در حرب و بزنید نیزه را بچپ و راست و دفع کنید خصم را
با طراق شمشیرها و برسانید شمشیرها را بدشمن بگام نهادن و پیش آمدن
و دست دراز کشیدن در وقت قصاره شمشیر و بدانید که شما هستید بنظر
خدا حاضر و ناظر شماست که هستید با پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پس بازگردانید تکرار حمله را یعنی مکرر حمله کنید و شرم دارید از فرار پس
بدرستی که فرار عار است در میان اولاد و تبار و آتش دوزخ است
در روز شمار و خوش باشد از رفتن شخصهای شما از روی نفس یعنی باید
که نفس شما خوشحال باشد از مفارقت نمودن روحهای شما و بروید بسوی مرگ
رفتن سهل و آسان بر شماست حمله آوردن باین سیاهی که بزرگتر است
از باقی سپاهی مراد جماعت اهل شام اند و باین قبه دراز طناب مراد خیمه است

معویه

پس بزنید میان و رواق را پس بدرستی که شیطان پنهان است در جانب
آن خیمه بتحقیق که پیش آورده است از برای جستن دستی را و پس کشیده است
از برای بازگشتن پای را پس قصد کنید بدشمنان خود قصد کردنی بمردی
تا ظاهر شود مر شما را ستون حق در حالتی که شما بلند ترانید یعنی غالبان
و خدا با شماست و ضایع نکند خدای ثواب کردارهای شما را ومن کلام
له علیه السلام فی معنی الانصار قالوا لمّا انتهت الی امیر المؤمنین
عم انباء السّقیفة بعد وفات الرّسول صلّی الله علیه وآله قال ما قالت

الانصار قالوا قالت منا امیر ومنکم امیر قال علیه السلام فهلا
احتججتم علیهم بان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصی
بان یحسن الی محسنهم ویتجاوز عن مسیئهم قالوا وما فی هذا من الحجة
علیهم فقال علیه السلام لو کانت الامارة فیهم لم تکن الوصیة بهم ثم
قال علیه السلام فماذا قالت قریش قالوا احتجت بانها شجرة
الرسول صلی الله علیه وآله فقال علیه السلام احتجوا بالشجرة
واضاعوا الثمرات واز جمله کلام ایشانست که فرموده در انجه مدعای
انصار بود گفتند چون رسید بامیر المومنین علیه السلام خبرهای سقیفه بنی ساعده پس
از رحلت رسالت وسقیفه بنی ساعده صفه بود که جمع شدند در و انصار
و داعیه داشتند که سعد بن عباده را خلیفه کنند ابو بکر و عمر علیه [illegible] خبر یافتند
بانجا شتافتند مناظره کردند ایشان گفتند ما سزاوارتریم بامارت و اگر
قبول ندارید امیری از ما باشد و امیری از شما عمر علیه [illegible] گفت که دو شمشیر
در یک غلاف نشاید و عرب اطاعت نکنند بعد از ان بشیر بن سعد خزرجی
حسد برد بر سعد بن عباده و مدحت قریش نمود تقویت ایشان کرده
روی بابکر صدیق آورد و با عمر و ابو عبیده بدست ابی بکر بیعت کرد چون
این خبر بانحضرت رسید فرمود که چه گفتند انصار گفتند که اصحاب چنین گفتند
که از ما امیری باشد و از شما امیری پس حجت نیاوردید بر ایشان بانکه

زموده

رسول

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وصیت فرموده بانکه نیکوی کنند
به نیکوکار ایشان و درگذرند از بدکردار ایشان گفتند که چگونه باشد درین
گفتار حجت بر انصار حضرت فرمود که اگر حق امارت درباره ایشان می بود
باین وجه که با نیکان ایشان احسان کنند و از بدان درگذرند بعد از ان
فرمود که پس چه گفتند قریش گفتند حجت آوردند بانکه ایشان شجره رسول
خدا اند پس فرمود که حجت آوردند بشجره و ضایع کردند ثمره او را این کلام
در صورت احتجاج انحضرتست بر قریش بمثل انچه احتجاج آوردند بان بر
انصار و نقض حجت ایشانست که قریش اگر حق بودند بان امر از انصار بجهت
انکه شجره رسول بودند پس ما اولی بخلافت و امارتیم زیرا که ما ثمره ان شجره ایم
و ثمره غرض شجره است لیکن ملزوم حجت پس لازم باطل باشد ومن
کلام له علیه السلام لما قلد محمد بن ابی بکر مصر فملکت
علیه وقتل وقد اردت تولیة مصر هاشم بن عتبة ولو
ولیته ایاها لما خلی لهم العرصة ولا انهزهم الفرصة
بلا ذم لمحمد بن ابی بکر فلقد کان الی حبیبا وکان لی ربیبا
واز جمله کلام ایشانست که فرموده در وقتی که در ذمت محمد بن ابی بکر
کرد فرمان دهی مصر را پس هلاک شده و مقتول رحمت خدای بر او باد
چون خبر قتل او بامیر رسید اثر اندوه بسیار در رخسار انحضرت ظاهر شد

فرمود که محمد پسر نور رسیده بود و حیله اعدا را مبتلا گشت و بتحقیق که می خواستم
حکومت مصر را بهاشم بن عتبه دهم و اگر میکردانیدم هاشم را در مصر هر آینه
خالی نمیکردانید از برای دشمنان عرصه میدان را و با ایشان فرصت
نمیداد و اگر محمد در مصر با لشکر ثبات می ورزید لشکر ما نیز با ایشان می
رسید و مدح کردن هاشم را بدون مذمت کردن محمد است بتحقیق
که بود محمد بسوی من دوست مخلص و بود مرا پسر زن زیرا که مادر او اسماء
بنت عمیس بود که در اول حلیله جعفر بن ابی طالب بود و بعد از شهادت
او ابو بکر با او متزوج شد محمد از او متولد شد و چون ابو بکر بدار الجزا رفت
بشرف زفاف امیر المومنین مشرف شد و فرمودی محمد ابنی من ظهر ابی بکر
یعنی محمد پسر منست از پشت ابی بکر و من کلام له علیه السلام
فی ذم اصحابه کم اداریکم کما تداری البکار العمدة والثیاب
المتداعیة کلما حیصت من جانب تهتکت من جانب
آخر کلما اطل علیکم منسر من مناسر اهل الشام اغلق
کل رجل منکم بابه وانجحر انجحار الضبة فی جحرها والضبع فی
وجارها الذلیل والله من نصرتموه ومن رمی بکم فقد رمی
بافوق ناصل انکم والله لکثیر فی الباحات قلیل تحت الرایات
وانی لعالم بما یصلحکم ویقیم اودکم ولکنی والله لا اری

اصلاحکم

اصلاحکم بافساد نفسی اضرع الله خدودکم واتعس جدودکم
لا تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل ولا تبطلون الباطل کابطالکم
الحق تا این کلام از آن عالی مقام است که فرموده در خدمت اصحاب خود
که چند مدارا کنم با شما چنانکه مدارا کنند با شتران جوان که کوفتگی باشد
کوهان ایشان بسبب گرانی بار و بواسطه گریزند از بار کشیدن و همچنانکه
مدارا کنند بجامهای کهنه که پی در پی دریده شود بمرتبه که هر بار که دوخته شود
از جانبی دریده شود از جانب دیگر اما هر بار که مشرف شود بر شما لشکری
از لشکرهای اهل شام می بندد هر مردی از شما در خانه خود را از ترس و در آید
در سوراخ همچو در رفتن سوسمار در سوراخ خود و همچو در آمدن کفتار در خانه
خود بخدا سوگند که ذلیل است آنکسی که یاری دهید او را شما و کسی که تیر
اندازد بسبب شما بطرف دشمن پس بتحقیق که می اندازد تیر سوفار شکسته
بی پیکان بخدا سوگند که هر آینه شما بسیارید در عرصه خانها و اندکید در زیر
علمها و من دانا ام بچیزی که باصلاح آرد شما را و درست کرداند کجی شما را
ولیکن من بخدا سوگند که نمی بینم اصلاح شما را بفساد آوردن کار خود را
در عقبی خوار کرداناد خدای تعالی رخسارهای شما را و بروی در افکناد
و هلاک کرداناد نصیبهای شما را از بزرگی و توانگری نمی شناسید حق کامل
را همچو شناختن شما باطل را و باطل نمیکردانید باطل را همچو باطل کردانیدن شما حق را

جه اصلاح ایشان بتهدید و عقوبت بود
چنانکه عادت ملوک ستمکار است و هر چند
جهاد در پیش امام عادل واجبست شرعا
اما جایز نیست که عقوبت ترک او واجب
قتل باشد و منع [illegible] که معلوم
الحصر تا بوده باشد که اگر بقتل عقوبت کند
[illegible] و نه جون سید است
که [illegible] لایق اصلاح بیند نزد عارفان
الجانب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

وقال علیه السلام فی سحرة الیوم الذی ضرب فیه ملکتنی
عینی وانا جالس فسنح لی رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت
یا رسول الله ماذا لقیت من امتک من الاود واللدد فقال
ادع علیهم فقلت ابدلنی الله بهم خیرا لی منهم وابدلهم بی شرا
لهم منی ویعنی بالاود الاعوجاج وباللدد الخصام
وهذا من افصح الکلام فرموده آنحضرت در سحر آن روزی که
ضربت یافت در او مالک شدم را چشم یعنی غلبه شد خواب بر من در حالتی
که من نشسته بودم پس ظاهر شد بمن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس
گفتم یا رسول خدا بچه رسیدم از دست امت تو از کجی و نارستی و از شدت
عداوت پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت که ای علی دعا بد کن
بر ایشان پس من گفتم که بدل کرداناد مرا خدای تعالی با ایشان بهتری از
برای من از ایشان و بدل دهاد ایشان را بمن کسی را که بد باشد از برای
ایشان بجای من دعای را آنحضرت مستجاب شد و حجاج پیدا شد و قصه
او مشهور است فیطلب

ومن کلام له علیه السلام فی ذم اهل العراق

اما بعد یا اهل العراق فانما انتم کالمرأة الحامل
حملت فلما اتمت املصت ومات قیمها وطال تأیمها
وورثها ابعدها اما والله ما اتیتکم

احیاء ۱۳

اختیارا ولکن جئت الیکم سوقا ولقد بلغنی انکم تقولون
یکذب قاتلکم الله فعلی من اکذب اعلی الله فانا اول من آمن
به ام علی نبیه فانا اول من صدقه کلا والله ولکنها
لهجة غبتم عنها ولم تکونوا من اهلها ویل امه کیلا
بغیر ثمن لو کان له وعاء ولتعلمن نبأه بعد حین

واز کلام آن عالی مقام است که فرموده در مذمت اهل عراق بسبب

خدعه ایشان برفع مصاحف و ترک محاربه نمودن اما پس از ستایش الهی
و نعت حضرت رسالت پناهی ای اهل عراق جز این نیست که دستان
شما در محاربه همچو آن زن آبستن است که بار گیرد پس چون تمام کرد ایام حمل را
بیندازد بچه را و بمیرد شوهر او که قایم است بامر او و دراز کشد بی شوهر بودن
آن زن پس بمیرد و میراث برد از آن زن دورتر آن زن نه فرزند
و نه شوهر فرجه تمثیل ایشان با زن بان صفت حالات ایشان است
بحال آن مرات پس استعداد ایشان بحرب تمام شبیه است بحمل مرات
و مشارفت ایشان بر ظفر مانند است باتمام ولد چه مالک اشتر مشرف
بود بر دمشق و نزدیک شد که داخل شود در آن بدون حرب و معویه
خدعه نمود برفع مصاحف و متنازع شدن اصحاب برجوع از حرب بعد
از ظفر مشابه است باملاص و رجوع ایشان ازبران آنحضرت وتلوق

ایشان مانند است بموت زوج مراة که مستلزم عجز آن مراة است واخذ
مال ایشان از بلاد وغلبه اعدا بر ایشان شبیه است بمیراث البعد البعد از ان
میفرماید که آگاه باشید وبخدا سوگند که نیامدم بسوی شما ای اهل عراق کوفه
از روی اختیار ولیکن آمدم بجهت شما بجهت راندن ودفع کردن خبری
که حادث شده بود در میان شما وان امتناع شما بود از بیعت کردن بمن
وبعضی گفته اند که مذمت وملامت اهل مدینه باعث شد آنحضرت را بر اجابت
کوفه جهة تکذیب آنحضرت میکردند میفرماید بتحقیق که رسید بمن آنکه شما میگویید از
نفاق که زبان بدروغ میگشاید وخبر از رسول خدا نقل میکند دور گرداناد
شما را خدای تعالی از خیر ورحمت خود پس من بر که دروغ می بندم آیا بر خدا افترا
میکنم ومن اول کسی ام که ایمان آورده باو ویا بر پیغمبر کذب میگویم ومن اول
کسی ام که تصدیق کردم او را نه چنین است که شما میگویید بحق خدا ولیکن
این سخنان که اخبار میکنم قولی صحیح است غایب بوده اید شما از ان ودر حینی
که من آن را از پیغمبر فرا گرفتم ونبوده اید شما از اهل آن سخنان مادر بمرگ شما
نشیند کیل میکنم ومی پیمایم از برای شما علم وهدایت را پیمودنی بی بها وعوض
واگر باشد در میان شما کسی که مر او را باشد ظرف علم هر آینه بدانید خبر آن کلمات را
یعنی صدق آن را که آن روز قیامت یا بعد از رحلت من که مبتلا شوید بعد ازین
تقبل وبجواری ومن خطبة له عليه السلام علم الناس

فيها

فيها الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم اللهم داحي
المدحوات وداعم المسموكات وجابل القلوب على فطرتها
شقيها وسعيدها اجعل شرائف صلواتك ونوامي بركاتك
على محمد عبدك ورسولك الخاتم لما سبق والفاتح لما انغلق
والمعلن الحق بالحق والدافع جيشات الاباطيل والدامغ صولات
الاضاليل كما حمل فاضطلع قائما بامرك مستوفزا في
مرضاتك غير ناكل عن قدم ولا واه في عزم واعيا لوحيك
حافظا لعهدك ماضيا على نفاذ امرك حتى اورى قبس
القابس واضاء الطريق للخابط وهديت به القلوب
بعد خوضات الفتن واقام موضحات الاعلام ونيرات
الاحكام فهو امينك المامون وخازن علمك المخزون
وشهيدك يوم الدين وبعيثك بالحق ورسولك الى الخلق
اللهم افسح له مفسحا في ظلك واجزه مضاعفات الخير
من فضلك اللهم اعل على بناء البانين بناءه واكرم
لديك منزله واتمم له نوره واجزه من ابتعاثك له
مقبول الشهادة مرضي المقالة ذا منطق عدل وخطة
فصل اللهم اجمع بيننا وبينه في برد العيش وقرار النعمة

وَمُنَى الشَّهَوَاتِ وَاَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ وَرَخَاءِ الدَّعَةِ وَمُنْتَهَى الطُّمَاْ
نِيْنَةِ وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ **واین خطبه از جمله خطبه آنحضرت که فرموده**
مردمان را بدو و فرستادن پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم باین وجه که ای
خداوندی گستراننده گسترده های بحکمت بالغه و ای نگهدارنده بر داشتها
بستون قدرت تامه و ای آفریننده دلها بطریق آفرینش آن از تیهو خیر و شر
و دلهای بدبخت و نیکبخت که بگردان شریفترین درودهای خود را و بلندترین
برکتهای خود را بر محمد بن عبد الله که بنده برگزیده تست و فرستاده بزرگوار تو
که ختم کننده آنچیزیست که از پیش گذشته از نور وحی و رساله و گشاده
آنچه بسته شده بود از دین و آشکار کننده حق بحق که معجزاتست و دفع
کننده جوشهای و غلبهای باطلها و شکننده صولتهای گمراهان صلوات و رحمت
بر آنحضرت صلواتی که مانند آنچیزی باشند که بار کرده شده بود بر او مراد حمل
رسالت یعنی صلواتی که مشابه برسالتی که برداشت آن را پس قوت
نمود بر کشیدن ان بار رسالت در حالتی که استاده بود بفرمان تو و مستعجل بود
در آنچه خشنودی تو در ان بود بازگردنده نبود از پیش افتادن و سستی
نمودن در ادا امر تو و سست نبود در عزیمت نگاهدارنده بود وحی ترا حفظ
کننده بود مر پیمان ترا گذرنده بود بر روان شدن فرمان تو بجذب کردن
دلهای مردمان تا آنکه برافروخت شعله آتش نور دهنده را و روشن ساخت

راه شرع

راه شرع را از برای خبط کننده در جهالت و راه نموده شدند بسبب برکت
ان ضیا دلهای عباد پس از شروع نمودن انها در فتنها و برپای کرد علمهای
راه نماینده و حکمهای روشنی دهنده پس او امین تست بامانت آن طریق
که امر فرموده رساننده بی زیادتی و نقصان و خزینه دار علم مخزون تست
و گواه تست بر امتان و بر انگیخته تست بطریق حق و فرستاده تست بسوی
خلقان بارخدایا گشاده گردان از برای آنحضرت جای فراخ و سایه گیرنده
خود و باد دهش ده او را زیادتهای نیکوتر از فزونی رحمت خود بارخدایا
بلند گردان دین او را بر سایر ادیان و گرامی دار نزد بارگاه خود جای
نزول او را و تمام گردان از برای او نور دین او را و پاداش ده او را از برای برانگیختن
نور او را که پذیرفته باشد گواهی او و پسندیده باشد گفتار او در حالتی که او خداوند
نطق راستست و صاحب کار جدا کننده است میان حق و باطل بارخدایا
جمع کن میان ما و میان او در خوشی زندگانی و در ثبات نعمت جاودانی
و مطلوبهای آرزوهای و هوسهای لذتهای سرمدی و در کشادگی راحت
و آسایش و در پایان آرام گرفتن و بلذات معارف حق تعالی و انس گرفتن
علمای اعلا و در تحفهای کرامت که باعث قربتست **ومن کلام له**
علیه السلام لمروان ابن الحکم بالبصرة قِیْلَ اُخِذَ
مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ اَسِيْرًا يَوْمَ الْجَمَلِ فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ

إلى أميرِ المؤمنين عليه السلام وكلّماه فخلّى سبيلَه فقالا له
يبايعك يا أمير المؤمنين فقال أَوَلم يبايعني بعد قتل عثمان لا حاجة
لي في بيعتِهِ إنّها كفٌّ يهوديّةٌ لو بايعني بيده لغدرَ بسَبّته
أما إنّ له إمرةً كلعقةِ الكلبِ أنفَه وهو أبو الأكبش
الأربعة وستلقى الأمّة منه ومن وَلدِه يوماً أحمر **واز كلام**
ايشانست كه فرمود از براى مروان بن حكم در بصره راويان كويند كه چون
مروان بن حكم را اسير در روز حرب جمل پس درخواست كرد با امام حسن
وحسين عليه السلام كه توجه فرمايند بسوى امير المومنين پس سخن كفتند
در خلاص ان بى اخلاص تا واكذارد راه او را پس كفتند انحضرت را كه
بيعت ميكند مروان با تو اى امير مومنان پس انحضرت فرمود آيا بيعت
نكرد با من بعد از كشته شدن عثمان نيست هيچ حاجت مرا در بيعت كردن
او بدرستى كه بيعت آن دست يهودى است اكر بيعت با من كند بدست خود هر اينه
غدر كند و نشكند بد بر خود يعنى بيعت آن حكم باد كنده او و در رو در رعت
نقص بدان بدرستى كه مر او را باشد امارتى نجابت كوتاه مانند ليسيدن
سك بينى خود را و او پدر چهار رئيس پر تلبيس بود و زود باشد كه برسند اين امت
از جانب مروان و پسران او بمرك سرخ كه ان قتل است و انواع شدت
واحوال بنى اميه مشهور است **ومن كلام له عليه السلام**

در تواريخ امده كه مدت ايام امارت مروان چهار ماه و ده روز بوده

لمّا عزموا على بيعة عثمن لقد علمتم أنّي أحقّ بها من غيري ووالله
لأسلمنّ ما سلمت أمور المسلمين ولم يكن فيها جورٌ إلّا عليّ
خاصّةً التماساً لأجر ذلك وفضلِه وزهداً فيما تنافستموه
من زخرفه وزبرجه **واز كلام ان امام است** كه فرموده در باب
بيعت نمودن اصحاب بعثمان كه هر اينه دانسته ايد شما كه بدرستى كه من اولى ترم
بامر خلافت از كسى كه غير من باشد بفرموده رسول صلى الله عليه واله وسلم
وامر حق وقسم بذات خدا كه مى سپارم امر خلافت را برغبت خود ومناقشه
درين ندارم مادام كه بسلامت باشند كارهاى مسلمانان از فتنه و منت
در خلافت ستمى مكر بر من تنها و اين تسليم امر خلافت بشما از جهت التماس من
است مر ثواب اين را و افزونى اجر ان را از حق سبحانه و از جهت
رغبت كردانيدن در انچه رغبت نموده ايد شما در ان از زينت و نقش
و آرايش ان **ومن كلام له عليه السلام** لمّا بلغه اتّهام
بني اميّة له بالمشاركة في دم عثمان أَوَلم ينه أميّة علمها بي عن
قرفي أَوَما وزعَ الجهّالَ سابقتي عن تهمتي ولَما وعظهم الله
به أبلغ من لساني أنا حجيج المارقين وخصيم المرتابين
على كتاب الله تُعرض الأمثال وبما في الصدور تُجازى العباد
واز كلام امام است كه فرموده در حينى كه رسيد بوى متهم داشتن بنى اميه

أَوَلم

آنحضرت را بشریک شدن او در خون عثمان میفرماید آیا باز نداشت نهی من
را علم ایشان باطوار من از متهم داشتن مرا درین امر و آیا منع نکرد جاهلان را
سبقت من در ایمان از متهم ساختن مرا آنچه بندد او ایشان را خدای
تعالی بان بلیغ تر است از بیان زبان من و آن آیت که ان بعض الظن
اثم و دیگر فرموده ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا
فقد احتمل بهتانا واثما مبینا یعنی هر که کسب کند گناه صغیره یا
کبیره را پس تهمت نهد بان گناه بیگناهی را پس بدرستی که برداشت دروغی را
که بان متحیر میشوند بی گناهان و دیگر حاصل شد گناهی ظاهر و هویدا را و من
حجت آرنده ام بر بیرون روندگان از دین و خصومت کننده ام در شک
کنندگان در اسلام بر کتاب خدا پس اگر آیتی از کتاب الله دلالت کند
بر انکه قاتل او منم پس شما را رسد که بان حکم کنید و بدانچه در شبهات از اعتقاد
جزا داده میشوند بندگان **من خطبة له علیه السلام**
رحم الله عبدا سمع حکما فوعی ودعی الی رشاد فدنا واخذ
بحجزة هاد فنجا راقب ربه وخاف ذنبه قدم خالصا وعمل
صالحا اکتسب مذخورا واجتنب محذورا رمی غرضا واحرز
عوضا کابر هواه وکذب مناه جعل الصبر مطیة نجاته
والتقوی عدة وفاته رکب الطریقة الغراء ولزم المحجة

البیضاء

البیضاء اغتنم المهل وبادر الاجل وتزود من العمل
درین خطبه تعداد صفات نیکو میکند میفرماید که رحمت کناد خدای بر
بنده که بشنود حکمی را پس در گوش گیرد و خوانده شود بچیزی که راه نمای او باشد
پس نزدیک آید و بگیرد کمرگاه راه نمای را پس نجات یابد و مراقب باشد پروردگار
خود را یعنی نگهدارنده فرمان او بود و بترسد از گناه خود و پیش فرستد کرداری
را که پاکیزه باشد از شایبه ریا و عملی کند شایسته و کسب کند آنچه ذخیره باید
کرد و اجتناب نماید از آنچه از و حذر باید کرد و بیندازد غرض دنیوی را از نظر
اعتبار و جمع کند عوض متاع دنیا را که آن متاع عقبی است و مکابره و دشمنی
کند با هوای نفس و بدروغ دارد آرزوی خود را از رسیدن با آمال و بگرداند شکیبایی را
بارکش رستگاری خویش و سازد پرهیزکاری را ساز راه و برگ مرگ خویش
سوار شود بر طریقه روشن که راه شریعت و ملازم شود راه روشن سفید را
که طریق طریقت و غنیمت شمارد ایام مهلت را و بشتابد به نیکوی پیش
از مدت ممات و توشه برگیرد از کردار شایسته از برای آخرت **ومن کلام
له صلوات الله علیه** ان بنی امیة لیفوقونني تراث
محمد صلی الله علیه وآله تفویقا والله لئن بقیت لهم لانفضنهم
نفض اللحام الوذام التربة ویروی التراب الوذمة وهو علی
القلب قوله لیفوقونني ای یعطونني من المال قلیلا قلیلا

كفواق الناقة وهو الحلبة الواحدة من لبنها والوذام جمع وذمة
وهي الحزة من الكبد او الكرش تقع في التراب فتنفض درین کلام
شکایت میکند از بنی امیه و توعید میکند ایشان را گفته است این
کلام را هنگامی که بازگرده فرستاده بسوی آنحضرت سعید بن عاص که او حاکم بود
از جانب عثمان چیزی را از غنیمت دار الحرب میفرماید بدرستی که بنی امیه
ستمکار میدهند اندک اندک بمن میراث محمد را صلی الله علیه وآله اندک
دادنی مثل شیر دادن بچه شتر را اندک زمان درمیان دو دوشیدن تا قهرا
تا آرام شود از برای دوشیدن بحق خدا اگر باقی مانم از برای آن قوم هر آینه
بیفشانم ایشان را همچو افشاندن قصاب پاره جگر یا شکنبه خاک آلوده را
این استعاره است از برای دور گردانیدن ایشان را از امر خلافت تبصره
روایت کرده اند التراب الوذمة بجای الوذام التربة واین معنی بقلبت
جانج بر طبع سلیم ظاهر است وسید رضی میفرماید که لیفوقوننی باین معنیست
که میدهند مال مرا بمن اندک اندک مانند فواق شتر باده و فواق بکسر و ضم است
وذمه پاره از شکنبه است که بر خاک باشد ومن كلمات كان يدعو
بها عليه السلام اللهم اغفر لي ما انت اعلم به مني فان
عدت فعد لي بالمغفرة اللهم اغفر لي ما وأيت من نفسي
ولم تجد له وفاء عندي اللهم اغفر لي ما تقربت اليك

ثم خالفه قلبي اللهم اغفر لي رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ
وشهوات الجنان وهفوات اللسان این از جمله کلام آنحضرت است
در مناجات بار خدایا بیامرز از برای من آنچیزی را که تو داناتری از من پس
اگر من بازگردم بمنهیات پس تو بازگرد از برای من بآمرزیدن از سیئات
خدایا بیامرز از برای من آنچه وعده کرده ام از نفس خود که بکنم آن را برای
تو ونیافتی مر او را وفا بآن نزد من خداوندا بیامرز از برای من آنچیزی را
که نزدیکی جستم بآن بسوی تو از ان اعمال پس مخالفت کرد آن را دل من
بقصد غیر آن از افعال مثل ریا بار خدایا بیامرز برای من اشارتهای گوشهای
چشم بیدبهای و بیهودهای گفتارها وآرزوهای دل ولغزشهای زبان از
حق تبصره مخفی نیست که آنحضرت معصوم بوده از جمیع معاصی بلکه غرض ازین
دعا تعلیم کیفیت استغفار است عباد را یا آنکه بر سبیل هضم نفس وتواضع است
یا آنکه تنبیه باشد بر آنکه ترک اولی گناه است نسبت بمعصومان اگرچه در امور مباح
باشد ومن كلام له عليه السلام لبعض اصحابه لما عزم
على المسير الى الخوارج فقال له يا امير المؤمنين ان سرت في هذا الوقت
خشيت ان لا تظفر بمرادك من طريق علم النجوم فقال عليه
السلام اتزعم انك تهدي الى الساعة التي من سار فيها
صرف عنه السوء وتخوف الساعة التي من سار فيها حاق به

الضُّرَّ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهٰذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَاسْتَغْنَى عَنِ الْاِسْتِعَانَةِ
بِاللّٰهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ وَيَنْبَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ
أَنْ يُولِيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ
الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ وَأَمِنَ الضُّرَّ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّاسِ
فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ
بَحْرٍ فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكَهَانَةِ الْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ وَالْكَاهِنُ
كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللّٰهِ
واز کلام آن بلاغت نظام است که فرموده است آن را از برای بعضی
اصحاب خود یعنی عفیف بن قیس که برادر اشعث بود و دعوی علم نجوم میکرد
در وقتی که قصد نمود بر رفتن بسوی حرب خارجیان پس گفت مر آنحضرت را
بعضی از اصحاب که ای امیر مومنان اگر سیر کنی درین وقت می ترسم که مو
فیروزی نیابی از طریق علم نجوم پس فرمود که آیا گمان می بری که راه می نمائی بساعتی
که کسی سفر کند در ان بگردد از و بدی و می ترسانی از ساعتی که هر که سیر کند
در ان احاطه کند باو ضرر و نیابد ظفر پس هر که تصدیق کند ترا باین سخنان
پس بتحقیق که تکذیب نمود قرآن را و بی نیاز شده آنکس از یاری جوستن بخدا
در رسیدن بامر محبوب و در دفع مکروه و سزاوار است در گفتار تو مر کسی را
که عمل کننده است بفرموده تو آنکه والی گرداند ترا بحمد یعنی ترا خداوند حمد

[illegible]

جمع حق تعالی ... که فرموده که هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر و لتعلموا عدد السنین والحساب منه

داند نه پروردگار خود را زیرا که تو بگمان خود راه نموده او را بساعتی که رسیده
در ان بمنفعت و ایمن گشته از ضرر بعد از ان آنحضرت توجه نمود بمردم پس
فرمود که ای جماعت مردمان برحذر باشید از اموختن علم نجوم مگر انقدر که
منتدی به باشند یعنی انقدر که راه یابند باو در بیابان یا در دریا پس
بدرستی که معرفت علم نجوم داعی است بغیب گویی و منجم همچو کسیست که بخبرات
از جن و کاهن همچو سحر کننده است و سحر کننده همچو کافر است و کافر در آتش
دوزخ است پس منجم در آتش دوزخ باشد پس فرمود که سیر کنید در سفر بر نام
خدای تعالی و ظفر و نصرت از او طلبید تبصره آورده اند که آنحضرت در همان
ساعت متوجه خوارج شد و بر ایشان مظفر گردید بدانکه بعضی از نفوس
که قوت دارند بر مطلع شدن بامور مستقبله اگر مجذوب از جانب الهی اند
انبیا و اولیا اند که صاحب کرامات و معجزات اند و اگر ناقص اند مجذوب نیستند
از جانب خدا بلکه طالب غیر این مرتبه اند همچو تکهن و غیره پس آن نفوس
کهنه و سحره و اهل تنجیم اند و فرق میان کاهن و منجم آنست که کاهن مخبر
مغیبات است از مصاحبت جن بخلاف منجم و فرق میان کاهن و ساحر آنست
که ساحر ضرر و نفع مانند تفریق میانه زوجین و غیر میرسانند بخلاف کاهن
و شر ساحر زیاده از کاهن است و کافر مثل آنست از ساحر با کثرت
بعد او از رحمت الهی پس فساد و اضلال مشترک باشد میانه اصناف اربعه

الا انست که مقوله تبشکیکست در میان مردم و این دو بیت منقولست
از آنکه که توکل علی الرحمن ان کنت مؤمنا یقینا • ودع عن نحوس
الطوالع فان الذی قد قدر الله واقع • وما لم یقدره فلیس بواقع

ومن کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل
فی ذم النساء معاشر الناس ان النساء نواقص الایمان نواقص
الحظوظ نواقص العقول فاما نقصان ایمانهن فقعودهن
عن الصلوات والصیام فی ایام حیضهن واما نقصان عقولهن
فشهادة امرأتین کشهادة الرجل الواحد واما نقصان حظوظهن
فمواریثهن علی الانصاف من مواریث الرجال فاتقوا شرار
النساء وکونوا من خیارهن علی حذر ولا تطیعوهن فی
المعروف حتی لا یطمعن فی المنکر و این کلام آن عالی مقام است
که فرمود بعد از فارغ شدن از جنگ جمل در مذمت زنان چه عایشه باعث
شد و جمعی بسیار کشته شدند میفرمایند ای گروه مردم بدانید که بدرستی که زنان
ناقصانند در ایمان و ناقص اند در نصیبها و نقص دارند در عقلها اما نقص
ایمان ایشان پس نشستن ایشانست از نماز و روزه در روزهای حیض
ایشان و اما نقصان عقلهای ایشان پس گواهی دادن دو زن همچو گواهی
یک مردست بواسطه بسیاری نسیان ایشان که از کثرت رطوبت حاصل

در قران عزیز آمده که فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون
من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری یعنی پس
اگر دو گواه نباشند مردان یکمرد و دو زن گواه شوند از آنکسانی که پسندیده
باشند از گواهان تا چون فراموش کند یکی از آن دو چیزی را که بر آن گواه بود
پس یاد دهد یکی از ایشان دیگری را و اما ناقص بودن نصیبهای ایشان
پس میراثهای ایشان بر نصف است از میراث مردان یعنی مردی را مثل
نصیب دو زن است در ارث پس بترسید از بدترین زنان و باشید
از بهترین ایشان بر حذر و فرمان مبرید ایشان را در کارهای شایسته
تا بطمع نیفتند در کارهای ناشایسته و میل ننمایند بجانب افراط و لهذا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که شاوروهن وخالفوهن
یعنی مشورت بکنید با زنان و آنچه مخالف رای ایشان است عمل نمایید

ومن کلام له علیه السلام ایها الناس الزهادة قصر
الامل والشکر عند النعم والورع عند المحارم فان عزب
ذلک عنکم فلا یغلب الحرام صبرکم ولا تنسوا عند النعم
شکرکم فقد اعذر الله الیکم بحجج مسفرة ظاهرة وکتب
بارزة العذر واضحة این از جمله کلام آن حضرتست در ترغیب
بورع فرموده ای جماعت مردمان زاهد بودن و ترک دنیا کردن امیدست

از لذتهای و شکر کردن است بر نعمتها و پرهیزکاریست از حرامها پس اگر دور شود
این امور از شما یعنی دشوار باشد اجتماع آنها بر شما باید که غالب نشود حرام بر
صبر شما یعنی شکیبایی و رزیدن از محارم و فراموش نکنید نزد نعمتها شکرگذاری
خود را پس بتحقیق که آشکارا کرد حق تعالی عذری درست را بسوی شما بحجتهای
روشن نمایان که معجز اند و کتابهای که عذر آن ظاهر است ومن کلام
له علیه السلام فی صفة الدنیا ما اصف من دار اولها
عناء وآخرها فناء حلالها حساب وحرامها عقاب من استغنی
فیها فتن ومن افتقر فیها حزن ومن ساعاها فاتته ومن قعد عنها
واتته ومن ابصر بها بصرته ومن ابصر الیها اعمته قال السید
رضی الله عنه واذا تامل المتامل قوله علیه السلام ومن ابصر بها
بصرته وجد تحته من المعنی العجیب والغرض البعید ما لا تبلغ
غایته ولا یدرک غوره لا سیما اذا قرن الیه قوله ومن ابصر
الیها اعمته فانه یجد الفرق بین ابصر بها وابصر الیها واضحا
نیرا وعجیبا باهرا ۹ این از جمله کلام ایشانست در بی اعتباری دنیا
میفرمایند که چه وصف کنم سرای را که اول آن عنا و رنج است و آخر آن فنا
و فوات حلال دنیا را حسابست و در حرام او عقابست هر که توانگر شد
در او در فتنه افتاد و مبتلا شد و هر که درویش شد در او اندوهناک شد و هر که

نشناخت بدنیا فوت شد سرمایه آن از و بفوت مرگ و هر که متقاعد شد از آن
و تحصیل آن نکرد آمد بطرف او و مساعدت نمود و هر که گردانید دنیا را سبب
هدایت و محل استبصار خود نمود با و راه راست و هر که نظر کند بسوی زر و زیور
آن کور ساخت چشم بصیرت او را تبصره سید رضی گفته که هرگاه نظر کند
نظر کننده در باطن این کلام می باید معنی عجب و مقصود غریب که نمیرسند
بغایت آن و در یافته نمی شود نهایت آن و متامل فرق می باید میان لفظ
ابصر بها و ابصر الیها فرق روشن ومن کلام له علیه السلام
فی الخطبة وهی من الخطب وتسمی الغراء الحمد لله الذی علا
بحوله ودنا بطوله مانح کل غنیمة وفضل وکاشف کل عظیمة
وازل احمده علی عواطف کرمه وسوابغ نعمه واومن به اولا
بادیا واستهدیه قریبا هادیا واستعینه قاهرا قادرا واتوکل
علیه کافیا ناصرا واشهد ان محمدا صلی الله علیه وآله عبده
ورسوله لانفاذ امره وانهاء عذره وتقدیم نذره ضرب
لکم الامثال ووقت لکم الآجال والبسکم الریاش وارفغ
لکم المعاش واحاط بکم الاحصاء وارصد لکم الجزاء وآثرکم
بالنعم السوابغ والرفد الروافغ وانذرکم بالحجج البوالغ فاحصا
کم عددا ووظف لکم مددا فی قرار خبرة ودار عبرة

[illegible]ون فيها ومحاسبون عليها فان الدنيا رنق مشربها
ردغ مشرعها يونق منظرها ويوبق مخبرها غرور حائل
وضوء آفل وظل زائل وسناد مائل حتى اذا آنس نافرها
واطمان ناكرها قمصت بارجلها وقنصت باحبلها واقصدت
باسهمها واعلقت المرء اوهاق المنية قائدة له الى ضنك
المضجع ووحشة المرجع ومعاينة المحل وثواب العمل وكذلك
الخلف بعقب السلف لا تقلع المنية اختراما ولا يرعوى
الباقون اجتراما يحتذون مثالا ويمضون ارسالا الى غاية
الانتهاء وصيور الفناء حتى اذا تصرمت الامور وتقضت الدهور
وازف النشور اخرجهم الله من ضرائح القبور واوكار الطيور
واوجرة السباع ومطارح المهالك سراعا الى امره مهطعين
الى معاده رعيلا صموتا قياما صفوفا ينفذهم البصر ويسمعهم
الداعي عليهم لبوس الاستكانة وضرع الاستسلام والذلة
قد ضلت الحيل وانقطع الامل وهوت الافئدة كاظمة
وخشعت الاصوات مهينمة والجم العرق وعظم الشفق
وحفز القلق وارعدت الاسماع لزبرة الداعي الى فصل الخطاب
ومقايضة الجزاء ونكال العقاب ونوال الثواب عباد مخلوقون

اقتدارا

[illegible]ا ومربوبون اقتسارا ومقبوضون احتضارا ومضمنون
اجداثا وكائنون رفاتا ومبعوثون افرادا ومدينون
جزاء ومميزون حسابا قد امهلوا في طلب المخرج وهدوا
سبيل المنهج وعمروا مهل المستعتب وكشفت عنهم سدف
الريب وخلوا لمضمار الجياد وروية الارتياد واناة
المقتبس المرتاد في مدة الاجل ومضطرب المهل فيا لها امثالا
صائبة ومواعظ شافية لو صادفت قلوبا زاكية واسماعا
واعية وآراء عازمة والبابا حازمة فاتقوا الله تقية من
سمع فخشع واقترف فاعترف ووجل فعمل وحاذر فبادر
وايقن فاحسن وعبر فاعتبر وحذر فازدجر واجاب فاناب
وراجع فتاب واقتدى فاحتذى واري فراى فاسرع طالبا
ونجا هاربا فافاد ذخيرة واطاب سريرة وعمر معادا و
استظهر زادا ليوم رحيله ووجه سبيله وحال حاجته وموطن
فاقته وقدم امامه لدار مقامه فاتقوا الله عباد الله
جهة ما خلقكم له واحذروا منه كنه ما حذركم من
نفسه واستحقوا منه ما اعد لكم بالتنجز لصدق ميعاده
والحذر من هول معاده واز خطب عجیب اوست و نام نهاده شده

است بخطبۀ غرا میفرماید سپاس مر معبودی را که بلند است بقدرت وقوت خود ونزدیکست بفضل وافاضۀ خود عطا کننده هر غنیمت ونعمت وبرنده وزایل سازنده هر بلیۀ عظیم وشدتهۀ ذمیمه است حمد میکنم او را بر مهربانیهای عطای او وفرا رسیدنهای نعمتهای او بهمه خلقان وایمان می آرم باو سبحانه درحالتی که اول بار ابتدا کننده ام بایمان وهی تواند بود که باین معنی باشد که ایمان می آرم بخدا درحالتی که او اولیست واخریست در رد نعلقان خود وطلب هدایت می کنم ازو وطلب معونت میکنم ازو درحالتی که او غالبست وتوانا وتوکل میکنم برو وگواهی می دهم بانکه محمد بن عبد الله بنده برگزیده او است فرستاده او بجمیع خلقان فرستاده است او را ابر ایشان برای روان کردن فرمان خود واعلام نمودن نصیحت خود وپیش داشتن ترسانیدن خود تا خلایق پیش از لقای آخرت روی آورند برسیدن او ووصیت میکنم شما را ای بندگان خدا بپرهیزکاری خدا انخدای که بیان کرد از برای شما وقت اجلها وپوشانید شما را لباسهای فاخر وفراخ کرد است برای شما زندگانی دنیا را واحاطه کرد بعمل شما شمردن را وآماده ساخت از برای شما جزای عمل را وبرگزید شما را بنعمتهای تمام وعطاهای بهم وا رسیده وبیم کرد شما را بحجتهای رسنده بسر حد کمال پس شمرد شما را از روی شمار یعنی هیچ کس از شمار دایره علم خارج نیست واندازه کرد از برای شما مدتهای اعمار در جای مساکن شدن

شما را ودرکستنها تعیین فرمود از برای شما

از برای آزمایش وسرای عبرت کردن شما از تموده شده باید در سرای فانی وحساب کرده شده باید بر خیر وشر دنیا در دار باقی پس بدرستی که دنیا تیره آب محل آب خوردن آن چه آن مکدر است منقلب مصایب وهموم وخاک آلوده است جای آب خوردن آن چه مزلق اقدام عقولست بطرف افراط وتفریط خوش می آید در نظر غافلان نظرگاه آن وهلاک میسازد محل آزمایش آن نزد التذاذ بزینت آن فریبنده است نیست شونده وروشنائی است فرورونده وسایه است زوال پذیرنده وتکیه گاهیست بزوال میل نماینده تا هرگاه که انس گیرد کسی که نفرت کننده آن باشد ورام گیرد کسی که ناشناس آن باشد وترک آن نماید بدیده بصیرت برجهد بپاهای خود وبیندازد او را بزمین وبگیرد کند بدامهای مکر خود او را وبرساند بتیرهای خود او را وبیاویزد مرو را کمندهای مرگ درحالتی که گشنده باشد او را بتنگی فراش خوابگاه که آن قبر است وبسوی وحشت جای بازگشت وبمشاهده کردن جای مجازات وپاداش کردار وهمچنین است حال پس آینده که می آید در عقب پیش آمده رحلت نماینده نمی بازمی ایستد مرگ از بریدن جانها ونه منزجر می شوند باقی ماندگان از گناه کردن اقتدا میکنند بر مثال گذشتگان ومیگذرند ربی وربی تا بنهایت منتهی که موت وعاقبت فنا وفوت تا انکه چون بریده شود کارها وبسر آید روزگارها ونزدیک شود زنده شدن وبرانگیخته شدن مردمان بیرون آرد ایشان را خدای تعالی

از میانهای قبرها و از آشیانهای مرغها و مواضع درنده‌ها محل افتادن و هلاک
شدن آنها در حالتی که شتابان باشند بسوی امر افزاینده کار و رانندگان بعث
بمعاد کرده کار رجوع شوندگان خاموش شدگان ایستادگان در صف ایندگان
و نفوذ می کند در ایشان بصر و می بیند ایشان را و می شنوانند بایشان خوانندگان
خواندن خود را بایشان باشند لباس فروتنی و زاری شکستگی و خواری
بتحقیق که گم شده باشد حیلهای دنیا و در آن روز و بریده باشد آرزو و افتاده
باشند دلهای در مذلت در حالتی که ساکن باشند از عذاب و ترسان باشند
آوازها از غلبه ترس و رسیده باشد عرق بموضع لجام یعنی دهان و بزرگ
باشد ترس از عقوبت گناهان و بجنبد اضطراب دلها و بلرزه در آمده باشد
گوشهای ایشان از جهت بزجر خواندن خواننده ایشان را بسوی خطابی که
جدا کننده باشد میان حق و باطل و بعوض دادن جزا بانچه کرده باشند و متنوع
گردانیدن عقوبت و عطا کردن باصناف ثواب ایشان بندگانی اند آفریده
شده از روی توانائی و پرورده شده از روی وجوبی تهیا و قبض کرده
شده در وقت احتضار و نهاده شده اند در درون قبر و گردیده اند ریزه ریزه
و برانگیخته شده اند تنها و جزا داده شده اند جزا دادنی بحسب اعمال
و جدا کرده شده اند یعنی حساب کرده شده اند حساب کردنی و بتحقیق که در دنیا
وا گذاشته شده اند در طلب بیرون آمدن از ظلمات جهل بانوار حق و راه

نموده

نموده شده اند بجانب راه راست و مهلت داده شده اند در زندگانی بجهت
مهلت دادن کسی که طلب کننده باشد خشنودی را از خدا بتوبه و عبادت
و زایل گردانیده شده است از ایشان تاریکیهای شک و وا گذاشته
شده اند در دنیا از برای ریاضت فرمودن نفوس سرکش چون ریاضت
فرمودن و لاغر گردانیدن میان اسپان از برای تک دوانیدن
در میدان مسابقه و از برای اندیشه نمودن در جست و جوی اعمال صالحه
و از برای تانی نمودن فراگیرنده نور الهی تحصیل سعادات در مدت زندگانی
و در محل مهلت اضطراب بندگان بجمع کردن اسباب آن جهان پس ای قوم
متعجب کنید از این پندها از روی دوستانهای رسنده بسر حد فایده گیرنده
و از روی نصایح شفا دهنده و اگر واخورد دلهای پاکیزه از کدورت و گوشهای
نصیحت نگاهدارنده و باندیشه عزم کننده و عقلهای جزم شونده و استوار
پس بترسید از خدا همچو ترسیدن کسی که شنید پند را پس فروتنی نمود و کسب
گناه کرد پس روی باعتراف آورد بترسید پس عمل شایسته کرد و حذر کرد پس سبقت
نمود بتوبه و یقین کرد پس نیکو کرد عمل او و پند یافت پس به پند پذیرفتن شتافت
و ترسانیده شد از گناه منزجر گردید و اجابت نمود دعوت را پس باز گردید از
معصیت و اقتدا کرد پس تابع امور ایشان شد و نموده شد بوی دین پس
بین دید و به دیده یقین پس بشتافت در حالتی که جوینده بود و رستگار شد در حالتی

که گریزان بود از ان ورطات مهلکه پس فایده گرفت ذخیره را از برای روز
جزا و خویش کردانید درون خود را و عمارت کرد بازگشت را و نیت قوی کرد
توشه بر داشتن برای روز رحلت و برای وجه راه خود و حال احتیاج خود و
موضع درو بستن خود و فرستاد پیش از خود توشه طاعات را از برای سرای
دایمی پس پرهیز کنید از خدای بندگان خدا باعتبار جهت آن چرا آفریده شما را
از برای معرفت و قصد کنید بمعارف تقوی خود جهت عبادت را و بترسید
از او بنهایت انچه ترسانید شما را از نفس خود و در استحقاق پیدا کنید از او آنچه را
که مهیا ساخته از برای شما بطلب حاجت روا کردن مر راستی وعده او را بحذر
نمودن از هول معاد او **منها** جعل لكم اسماعا لتعي ما عناها وابصارا
لتجلو عن عشاها واشلاء جامعة لاعضائها ملائمة لاحنائها
في تركيب صورها ومدد عمرها بابدان قائمة بارفاقها وقلوب
رائدة لارزاقها في مجللات نعمه وموجبات مننه وحواجز عافيته
وقدر لكم اعمارا سترها عنكم وخلف لكم عبرا من اثار الماضين
قبلكم من مستمتع خلاقهم ومستفسح خناقهم ارهقتهم
المنايا دون الامال وشذبهم عنها تخرم الاجال لم يمهدوا في
سلامة الابدان ولم يعتبروا في انف الاوان فهل ينتظر
اهل بضاضة الشباب الا حواني الهرم واهل غضارة الصحة

مستفسح

الا

الا نوازل السقم واهل مدة البقاء الا اونة الفناء مع قرب
الزيال وازوف الانتقال وعلز القلق والم المضض وغصص الجرض
وتلفت الاستغاثة بنصرة الحفدة والاقرباء والاعزة والقرناء
فهل دفعت الاقارب او نفعت النواحب وقد غودر في محلة
الاموات رهينا وفي ضيق المضجع وحيدا قد هتكت الهوام
جلدته وابلت النواهك جدته وعفت العواصف اثاره
ومحا الحدثان معالمه وصارت الاجساد شحبة بعد بضتها
والعظام نخرة بعد قوتها والارواح مرتهنة بثقل اعبائها
موقنة بغيب انبائها لا تستزاد من صالح عملها ولا
تستعتب من سيئ زللها اولستم ابناء القوم والاباء واخوانهم
والاقرباء تحتذون امثلتهم وتركبون قدتهم وتطئون
جادتهم فالقلوب قاسية عن حظها لاهية عن رشدها
سالكة في غير مضمارها كان المعني سواها وكان الرشد
في احراز دنياها واعلموا ان مجازكم على الصراط ومزالق
دحضه واهاويل زلله وتارات اهواله فاتقوا الله تقية
ذي لب شغل التفكر قلبه وانصب الخوف بدنه واسهر
التهجد غرار نومه واظما الرجاء هواجر يومه وظلف

الزهد شهواته وأوجف الذكر بلسانه وقدّم الخوف لأمانه
وتنكّب المخالج عن وضح السبيل وسلك أقصد المسالك إلى النهج
المطلوب ولم تفتله فاتلات الغرور ولم تعم عليه مشتبهات
الأمور ظافراً بفرحة البشرى وراحة النعمى في أنعم نومه
وآمن يومه قد عبر معبر العاجلة حميداً وقدّم زاد الآجلة
سعيداً وبادر من وجل وأكمش في مهل ورغب في طلب
وذهب عن هرب وراقب في يومه غده ونظر قدماً أمامه
فكفى بالجنة ثواباً ونوالاً وكفى بالنار عقاباً ووبالاً و
كفى بالله منتقماً ونصيراً وكفى بالكتاب حجيجاً وخصيماً أوصيكم
بتقوى الله الذي أعذر بما أنذر واحتج بما نهج وحذّركم
عدوّاً نفذ في الصدور خفياً ونفث في الآذان نجياً فأضلّ و
أردى ووعد فمنّى وزيّن سيّئات الجرائم وهوّن موبقات
العظائم حتى إذا استدرج قرينته واستغلق رهينته أنكر
ما زيّن واستعظم ما هوّن وحذّر ما أمّن **بعضی دیگر از این خطبه**
دربیان خلق ابدان میفرماید که گرداند حق سبحانه از برای شما گوشها
را تا آنکه دریابد آنچه بکار آید ایشان را و گرداند چشمها را از برای آنکه روشن
شوند بنور معرفت از شب کوری که حاصل شده باشد از تاریکی جهالت

وجلا

وجلا یابد دیدها و گرداند جسدها را که فراهم آورده اند اعضای خود را موافقند باطراف
برجوانب خود در ترکیب صورتهای آن و در مدتهای عمر آن با بدنهای که قایم
اند بمنافع خود و دلهایی یعنی عقلهای که طلب کننده اند مر رزقهای خود را
در کارهای بزرگ گرداننده در عطاهای که واجب گرداننده نعمتهای اویند
و در موانع عافیت او که مانع انواع اسقام اند و اندازه کرد از برای شما عمرها
که پوشانیده اجال اعمار را از شما تا باطل نشود نظام دنیا و واپس انداخت
از برای شما عبرتها تا درو نگرید از اثرهای گذشتگان پیش از شما از جای
برخورداری یافتن از نصیب خودشان و از جای فراخی ریسمان ایشان
که از برای خنق و گلو گرفتن ایشان معدات استعاره کرده لفظ مستفسح
را از برای مدت حیوت و خناق را از برای اجل تشبیها بآنکه ایشان را
مرگها بی رسیدن بآرزوها و متفرق ساخت ایشان را از آرزوها بریده شدن
اجلها نگسترانیدند علمهای شایسته را در سلامتی بدنها و عبرت نگرفتند در اول
زمان پس انتظار نمیکشند اهل قوت و امتلاء جوانی مگر دوتا شدنهای
پیری و ناتوانی و منتظر نیستند اهل نیکویی صحت مگر فرود آمدن بیماری
و انتظار نمی کشند اهل مدت بقا مگر زمانهای فنا و نیستی را با وجود نزدیکی
مفارقت و قرب نقل بسرای اخرت و لرزه اضطراب و درد سوزش
و بسیار بگلو ماندن آب دهان از اندوه و واپس نگریستن برای فریادرس

خواستن بیاری دادن اعوان و خویشان و عزیزان و هم سران پس آیا.
دفع کردند خویشان این بلاها را ازو یا فایده داد گریه گریه کنان باواز بلند
در حالتی که رنگ کرده شد در محلت مردگان در گرد افتاده بگیاه و در تنگی
خوابگاه بی غمخوار و بتحقیق که دریدند گزندگان پوست تن اورا و کهنه ساختند
لاغر کنندگان بدن نو اورا و محو کنند بادهای سخت جنبنده آثار اورا
و میت گردانند حادثهای دوران جای نشان اورا و بگردد جسدها
متغیر و هلاک پس از تازگی بدنها و استخوانهای پوسیده بعد از توانایی
آنها و روحها گرو کرده شده ببارهای گران کشتان خود در حالتی که یقین
کننده باشند باخبار غایب خود و افزون خواسته نشوند از عمل شایسته
خودشان و خشنودی خواسته نشوند از بدی خطای خودشان آیا نیستند
پسران قوم خود و پدران ایشان و برادران قوم و خویشان اندازه
میکیرند بر مثلهای آن گذشتگان و سوار میشوند بر طریقه ایشان
و گام می نهند در میان راه ایشان پس دلها سخت شدند از قبول نمودن
بهره که سود مند بود غافلند از طلب هدایت خود و سلوک کننده اند در غیر
میدان خود که شریعت گویا خواسته شد بصالح غیر از آن دلهاست
و گویا که راه راست در گرد آوردن متاع دنیاست و بدانید ای مردمان
اگر محل گذشتن شما بر پل صراط است و بر مواضع لغزنده و بر خوفهای لغزیدن

[illegible] المعتبین

اگ

اگر و بر تکرار هولهای آن مرتبه بعد آخری کاپس نرسید از خدا بجو ترسیدن صاحب
عقل که مشغول ساخته باشند اندیشه آخرت دل اورا و در رنج انداخته باشد
ترسیدن بدن اورا و بیدار گردانیده باشد عبادت شب اندک خواب کردن
اورا و تشنه ساخته امیدواری ثواب روزه داشتن در نیم روزهای بغایت
گرم اورا و منع کرده ترک دنیا مشتهیات اورا و سبقت نموده ذکر الهی بزبان
او و پیش داشته ترس خدا را از برای امان خود و یکسو شد از اندیشهها که
باز دارد اورا از راه روش و سلوک کرد از راههای که اولی اند بقصد
کردن بسوی راستی که مطلوبست و باز نداشته اورا بازگردانندهای غرور
و پوشیده نشد بر وی شبهای کارهای در حالتی که فیروز است بشادی بشارت
دادن در آسوده ترین خواب او و ایمن ترین روز ثواب او بتحقیق که
گذشته از گذرگاه دنیا در حالتی که ستوده شده است در اعمال و پیش فرستاده
توشه را برای آخرت در حالتی که خالصست و نشاسیئات و شتافت بعمل
نیکو و سرعت ورزیده بگریز در روز زمان مهلت و رغبت نموده در طلب
رضای پروردگار و ترسید از معاصی از جهت گریختن از خوف و چشم
داشته در روز دنیای خود فردای آخرت را در نظر انداخته پیش از رفتن
باخرت در آنچه می آید از پیش او و بس بس است بهشت از روی ثواب
نعمتها و کافیست آتش دوزخ از روی عقاب و مصیبت و بس است خدا

نیک

انتقام کشنده و یاری دهنده و کافیست خدا حجت آرنده و خصومت کننده
وصیت می کنم شما را به پرهیزکاری از خدا آن خدایی که اظهار عذر کرد و با دانش
عمل را با نجح هم کرد خلایق را بدان از انواع عقوبات و حجت آورد بر ایشان با نجح
روشن کرد از دلایل و ترسانید شما را از دشمنی که روان شد در سینهای در نهانی
که پنهانست از نظر و دمید در گوشها در آن حال که راز گوینده است پس بی
گمراه کرد و بهلاک آورد او را و وعده داد و پس آرزومند گردانید او را با میدهای
بی بنیاد و زشتیها را راست در نظر او و بهای جرمها را و آسان کرد در دیده اعتبار
او گناهان بزرگ تا آنکه اندک اندک نزدیک گردانیده همنشین خود را که
رهین اوست باعتبار احاطه معاصی بآن انکار کرد آنچیزی را که آراسته بود
در نظر او و بزرگ شمرد آن چیزی را که آسان کرده بود بر او و ترسانید آن
چیزی را که ایمن کرده بود او را بآن منها في صفت خلق الانسان
أَمْ هٰذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَشُغُفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً
دِهَاقاً وَعَلَقَةً مُحَاقاً وَجَنِيناً وَرَاضِعاً وَوَلِيداً وَيَافِعاً ثُمَّ مَنَحَهُ
قَلْباً حَافِظاً وَلِسَاناً لَافِظاً وَبَصَراً لَاحِظاً لِيَفْهَمَ مُعْتَبِراً وَ
يُقَصِّرَ مُزْدَجِراً حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ وَاسْتَوَى مِثَالُهُ نَفَرَ
مُسْتَكْبِراً وَخَبَطَ سَادِراً مَاتِحاً فِي غَرْبِ هَوَاهُ كَادِحاً سَعْياً
لِدُنْيَاهُ فِي لَذَّاتِ طَرَبِهِ وَبَدَوَاتِ أَرَبِهِ ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ

رَزِيَّةً وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً مَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيراً وَعَاشَ فِي
هَفْوَتِهِ يَسِيراً لَمْ يُفِدْ عِوَضاً وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضاً دَهِمَتْهُ
فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي غُبَّرِ جِمَاحِهِ وَسَنَنِ مِرَاحِهِ فَظَلَّ سَادِراً
وَبَاتَ سَاهِراً فِي غَمَرَاتِ الْآلَامِ وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَ
بَيْنَ أَخٍ شَقِيقٍ وَوَالِدٍ شَفِيقٍ وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعاً وَلَادِمَةٍ
لِلصَّدْرِ قَلَقاً وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهِيَةٍ وَغَمْرَةٍ
كَارِبَةٍ وَأَنَّةٍ مُوجِعَةٍ وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ وَسَوْقَةٍ
مُتْعِبَةٍ ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِساً وَجُذِبَ مُنْقَاداً
سَلِساً ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيعَ وَصَبٍ وَنِضْوَ سَقَمٍ تَحْمِلُهُ
حَفَدَةُ الْوِلْدَانِ وَحَشَدَةُ الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ وَمُنْقَطَعِ
زَوْرَتِهِ حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ أُقْعِدَ فِي
حُفْرَتِهِ نَجِيّاً لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ وَعَثْرَةِ الِامْتِحَانِ وَأَعْظَمُ
مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةً نُزُلُ الْحَمِيمِ وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ وَفَوْرَاتُ السَّعِيرِ
لَا فَتْرَةٌ مُرِيحَةٌ وَلَا دَعَةٌ مُزِيحَةٌ وَلَا قُوَّةٌ حَاجِزَةٌ
وَلَا مَوْتَةٌ بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ وَعَذَابِ السَّاعَاتِ إِنَّا بِاللَّهِ
عَائِذُونَ عِبَادَ اللَّهِ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا وَعُلِّمُوا فَفَهِمُوا وَأُنْظِرُوا
فَلَهَوْا وَسَلِمُوا فَنَسُوا أُمْهِلُوا طَوِيلاً وَمُنِحُوا جَمِيلاً

سقام

ناجزةٌ ولا سنةٌ مسليةٌ

وحذروا اليما ووعدوا جسيما احذروا الذنوب المورطة
والعيوب المسخطة اولي الابصار والاسماع والعافية و
المتاع هل من مناص او خلاص او معاذ او ملاذ او فرار او
محار ام لا فانى تؤفكون ام اين تصرفون ام بماذا تغترون
وانما حظ احدكم من الارض ذات الطول والعرض قيد
قده متعفرا على خده الآن عباد الله والخناق مهمل و
الروح مرسل في فينة الارشاد وراحة الاجساد ومهل
البقية وانف المشية وانظار التوبة وانفساح الحوبة قبل
الضنك والمضيق والروع والزهوق وقبل قدوم الغائب
المنتظر واخذة العزيز المقتدر وفي الخبر انه لما خطب
بهذه الخطبة اقشعرت لها الجلود وبكت العيون ورجفت
القلوب ومن الناس من يسمي هذه الخطبة الغراء **بعضی دیگر
ازین خطبه میفرماید آیا نظر نمی کند بانواع** مخلوقات او یا بآدمی که بیافرید
او را در تاریکیهای رحمها که آن ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت شکم
و در غلافهای پردهای دل در حالتی که بود نطفه ریخته و برشده در جسم و
خون بسته گشته و بچه در شکم و طفل شیرخواره و از شیر بازگرفته و رسیده
پس ازان عطا فرمود او را دل حفظ کننده و زبان گوینده و دیده نگرنده

حظ

تا فهم کند در حالتی که عبرت گیرنده باشد و باز ایستد از گناه در ان حال که زجر
کننده باشد نفس خود را تا انکه چون قایم شد اعتدال او و راست شد مثال
او ارمید از حق در حالتی که گردن کش بود از طاعت الهی و خبط کرد در ان
حالت که بازی کننده بود در ملاهی و آب کشنده بود در دلو بزرگ هوا
و هوس رنج کشنده از برای دنیای خود در لذتهای خوشی خویش و در
خاطر درآمدهای حاجت پس گمان نمی دارد مصیبتی را که برسد باو و نمی ترسد
از محذوری که رخ نماید باو پس مرد در فتنه روزگار در حالتی که غافل بود و
زیست در لغزیدن خود از طریق شریعت در اندک زمانی فایده نگرفت
عوضی را در دنیا قضا نکرد فرض شده را هجوم کرد برو ناگاه اندوههای دردهای
مرگ در بقایای زمان شتافتن در پی هوای خود و در طریقه نشاط پس
گشت متحیر و افکار و شب گذرانید بیدار در سختیهای دردها و در شب
آیندهای المها و بیماریها در میان برادری که پاره الیست از جان و پدر
مهربان و خوانند بکلمه وای بجهت جزع و زننده سینه بجهت اضطراب
در حالتی که ان مرد در سختی جان کندن است مشغول شونده بخود در گردابی
که باشد دردناک است و نالهای درد آرنده و در گشتن باضطراب
آورنده و راندن رنجاننده و چون که مرد آن مرد پیچیده شد در کفن
در حالتی که نومید است و کشیده شد چنین که گردن نهاده است آسان

و دزم پس ازان انداخته شد بر چوبهای نعش همچو شتر مرده در استقار که فربه است
و همچو شتر لاغر از بیماری برده اند او را فرزندان کشته شده و برادران جمع
شده و بسرای غربت و جای قطع دوری او تا آنکه چون بازگردد کسی که رونده
است از پی جنازه و رجوع نماید شخص که تاسف خورنده است بران مرد
نشانیده شود در قبر در حالتی که راز گوینده باشد از جهت حیرانی سوال بحث
لغزیدن او و در آزمایش و بزرگتر آن چیزی که آنجاست از روی بلا حاضر
و پیش کشی آب گرم جوشانست و در آوردن او را در آتش سوزان و جوشهای
آتش افروخته نیست آنجا نشستنی از عذاب و نه آرامیدنی و نه قوتی که مانع
باشد و نه مرگی که حاضر شود تا برهد ازین وبال و نه خوابی اندک که اندوه برنده
باشد در میان انواع مرگها باشد و عذاب ساعات بدرستی که ما بخدا تعالی
پناه گیرنده ایم ای بندگان خدای آیا آن کسانی که عمر داده شده بودند پس
زیستند بناز و نعمت و آموزانیده شدند پس فهم کردند و مهلت داده
شدند پس غفلت ورزیدند و سالم گردانیده شدند از آفات پس فراموشی
اختیار کردند مهلت داده شدند در زمان دراز و عطا داده شدند نیکو
و ترسانیده شدند بعذابی دردناک و وعده داده شدند بنعمتهای بزرگ
حذر کنید از گناهی که راننده آنست صاحب خود را در هلاکت و از عیبهای
خشم آرنده ای صاحبان دیدههای بینا و گوشهای شنوا و ای خداوندان تن

عاقبت آیا هیچ گریزی هست از امر خدا آیا هیچ خلاصی هست از عقوبت او
یا هیچ قرارگاهی یا جای بازگشت یا نیست و این ظاهر است که نیست
فانی تؤفکون پس چگونه بازگردانیده می شوند از فرمان خدا یا بکجا صرف
کرده می شوید یا بچه چیز فریفته میگردید و جز این نیست که بهره یابد یکی از شما
از زمین که خداوند درازی و پهناست مقدار قامت او در حالتی که
خاک آلوده بر رخسار خود در قبر این هنگام ای بندگان خدا که زمان حیات است
و حال آنکه چیزی که بآن اخذ کرده اعناق نفوس را یعنی موت واگذاشته
شده است در ساعت رشدها یعنی در ساعتی که باعث رستگاری است
و بروایتی ارتیاد است بمعنی طلب حق یعنی در ساعت طلب کردن حق
و در راحت بدنها و در مهلت دادن بقیه عمرها و در اول زمان اراده
و اختیار و در مهلت دادن توبه و در گشادگی حاجت پیش از زمان
کوتاه و جای تنگ و قبل از ترس و رفتن جان از بدن و پیش از آمدن
غایب انتظار برنده یعنی موت و پیش از گرفتن خدای غالب و توانا
در خبر وارد شده که چون آنحضرت بگو انداین خطبه را بر مردمان بگریه درآمدند
چشمها و بلرزه درآمدند پوستها و مضطرب و متحرک شد دلها ومن کلام
له صلی الله علیه فی ذکر عمرو بن العاص عجباً لابن النابغة
یزعم لاهل الشام ان فی دعابة وانی امرء تلعابة اعافس

در روح فرستاده شده است

وَآمادِنَ لَقَدْ قالَ باطِلاً وَنَطَقَ آثِماً اَما وَاللّهِ وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكِذْبُ
اِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ وَيَسْأَلُ
فَيُلْحِفُ وَيَخُونُ الْعَهْدَ وَيَقْطَعُ الْاِلَّ فَاِذا كانَ عِنْدَ الْحَرْبِ
فَاَيُّ زاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ ما لَمْ يَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَها فَاِذا
كانَ ذلِكَ كانَ اَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ اَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَّتَهُ
اَما وَاللّهِ اِنّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَاِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ
قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيانُ الْآخِرَةِ اِنَّهُ لَمْ يُبايِعْ مُعٰوِيَةَ حَتّى
شَرَطَ لَهُ اَنْ يُؤْتِيَهُ آتِيَّةً وَيَرْضَخَ لَهُ عَلى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً

و از کلام آن حضرت که ایراد نموده در یاد کردن اقوال قبیحه عمرو بن عاص

عجب دارم عجب داشتنی مر پسر نابغه را که می گوید با اهل شام که بدرستی که در من
مزاحی من مردی ام بسیار بازی کننده و لعب پیشه مزاح میکنم و می کوشم
در بازی بتحقیق که آن کج اندیشه گفته است باطل و گویا شده است
در حالتی که کننده گناه است آگاه باش که بدترین گفتار دروغ است و بدرستی
که پسر نابغه قایل می شود پس دروغ میگوید و وعده میدهد پس خلاف میکند
و سوال میکنند از و پس بخل می نماید در جواب و خود سوال میکند پس
بالحاح در می آید و خیانت میکند عهدی را که کرده و قطع میکند پیوند خویشی
را پس هر گاه واقع شد در حرب پس کدام نهی کننده و امر نماینده است

اوما دام

او ما دام که شروع نکرده اند شمشیرها در محل شروع خود مراد آنست که پیش از
شروع در حرب اصلا تدبیر نیست او را پس چون یافت شد وقت کار زمودن
شمشیرها است بزرگترین کید او آن که بدهد بمردمان دبر خود را تا بواسطه آن
فعل شنیع خلاص شود از مرگ آگاه باش بخدا سوگند که هر آینه باز می دارد
مرا از لعب یاد مرگ و هر آینه باز می دارد این نابغه را از گفتار حق فراموشی
آخرت بدرستی که او مبایعه نکرد با معویه تا آنکه شرط کرد معویه با او که برساند
باو عطیه یسیر و بخشد مر او را بر ترک دین رشوة حقیر گوینده آن حکومت ده روزه
ملک مصر بود من خطبة له عليه السلام وَاَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا
اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ الْاَوَّلُ لا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ لا غايَةَ
لَهُ لا تَقَعُ الْاَوْهامُ لَهُ عَلى صِفَةٍ وَلا تَعْقِدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلى كَيْفِيَّةٍ
وَلا تَنالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ وَلا تُحِيطُ بِهِ الْاَبْصارُ وَالْقُلُوبُ

درین خطبه اشارت میفرماید بفردیت و تنزیه او سبحانه از ادراک
اوهام گواهی می دهم که نیست معبودی بسزا جز از خدا که یگانه است اولیست
که نیست هیچ چیز پیش از و و آخریست که نیست مر او را نهایت و غایت
وابسته نمی شوند دلها از و بر کیفیتی و نمیرسد باو جزء جزء ساختن و احاطه
نمیکنند باو بصرها و دلها پس پند پذیرید ای بندگان خدا بعبرتهای فایده
رسان و اعتبار گیرید با آیتهای با بهره و منزجر شوید به بیم کردن های

رسنده بیابان و فایده کیرید بیاد داون مذکران و پند دادکان پس کویا
که او بحقیقت بشما چنکالهای مرک چون انشام و بریده شده از شما آرزوهای
آرزوی بناکام و رسیده بشما یکبار کارهای شنیع دشوار و راندن ستهید بسوی
در آمدن جای که در آیند در وی پس هر تنی با اوست راننده و کواهی دهنده راننده
که میراند او را بمحشر و کواهی که کواهی میدهد بکردار او سند و **منها فی
صفة الجنة** درجات متفاضلات و منازل متفاوتات
لا ینقطع نعیمها ولا یظعن مقیمها ولا یهرم خالدها ولا ییاس
ساکنها **بعضی دیگر ازین خطبه در صفت بهشت** میفرماید درجات بهشت افزونست
بر بعضی دیگر بر حسب افعال و منزلهاییست مختلف بریده نمیشود نعمتهای بهشت
و کوچ نمیکند کسی که اقامت کننده است در او و پیر نمیشود جاوید مانده او و نومید
نمیشود ساکن او بمحنت در کام زحمت **ومن خطبة له صلوات الله**
قد علم السرائر وخبر الضمائر له الاحاطة بکل شیء والقوة
علی کل شیء فلیعمل العامل منکم فی ایام مهله قبل ارهاق اجله
وفی فراغه قبل اوان شغله وفی متنفسه قبل ان یؤخذ بکظمه
ولیمهد لنفسه وقدمه ولیتزود من دار ظعنه لدار اقامته
فالله الله ایها الناس فیما استحفظکم من کتابه واستودعکم
من حقوقه فان الله سبحانه لم یخلقکم عبثا ولم یترککم

سدى ولم يدعكم في جهالة ولا عمى قد سمى آثاركم وعلم اعمالكم
وكتب آجالكم وانزل عليكم الكتاب تبيانا وعمر فيكم نبيه
ازمانا حتى اكمل له ولكم فيما انزل من كتابه الذي رضي
لنفسه وانهى اليكم على لسانه محابه من الاعمال ومكارهه
ونواهيه واوامره فالقى اليكم المعذرة واتخذ عليكم
الحجة وقدم اليكم بالوعيد وانذركم بين يدي عذاب شديد
فاستدركوا بقية ايامكم واصبروا لها انفسكم فانها
قليل في كثير الايام التي تكون منكم فيها الغفلة والتشاغل
عن الموعظة ولا ترخصوا لانفسكم فتذهب بكم الرخص مذاهب
الظلمة ولا تداهنوا فيهجم بكم الادهان على المعصية عباد الله
ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه وان اغشهم لنفسه
اعصاهم لربه والمغبون من غبن نفسه والمغبوط من سلم
له دينه والسعيد من وعظ بغيره والشقي من انخدع لهواه
وغروره واعلموا ان يسير الرياء شرك ومجالسة اهل الهوى
منساة للايمان ومحضرة للشيطان جانبوا الكذب فانه مجانب
للايمان الصادق على شفا منجاة وكرامة والكاذب
على شرف مهواة ومهانة ولا تحاسدوا فان الحسد ياكل

الایمانَ کَما تأکُلُ النّارُ الحَطَبَ وَلا تَباغَضوا فَاِنَّها الحالِقَةُ
وَاعلَموا اَنَّ الاَمَلَ یُسهِی العَقلَ وَیُنسِی الذِّکرَ فَاَکذِبوا الاَمَلَ
فَاِنَّهُ غُرورٌ وَصاحِبُهُ مَغرورٌ این خطبه در بیان صفات کمال الهی است
میفرماید بدرستی که خدا دانا است بنهانیها واگاه است بر ضمیرها مر او راست
وا رسیدن بهمه چیز و او راست غلبه بر هر چیز وقدرة بر هر چیز پس باید که عمل کننده
عمل کننده از شما در روزهای مهلت خود که ایام دنیاست پیش از رسیدن
لحوق اجل او و در زمان فراغت و حضور او پیش از زمان مشغولی او بااهوال
قبور و در زمان امکان نفس زدن او پیش از انکه گرفته شود راه نفس او و باید
که بگستراند بساط اطاعت را از برای نفس خود از برای استواری قدم خود بر
صراط و باید که توشه برگیرد از سرای رحلت خود از برای سرای اقامت خود پس
پس بترسید از معبود بسزای بندگان خدا در انچه خواسته است یاد گرفتن
شما از کتاب او و در انچه امانت نهاده در پیش شما از حقوق خود یعنی برعایت
آن نمایند نگاهی پس بدرستی که خدای تعالی نیافریده است شما را بعبث
و فرو نگذاشته است شما را مهمل و معطل و نگذاشته است شما را در نادانی
و کوری و بتحقیق که نام کرده افعال و آثار شما را بخیر و شر و دانسته کردارهای
شما را و نوشته اجلهای شما را و فرو فرستاده بر شما کتاب را از جهت بیان
کردن و روشن نمودن و زندگانی داده در میان شما پیغمبر خود را در زمانی

چند تا انکه کامل ساخت از برای او و از برای شما دین مبین خود را در انچه فرو
فرستاده در کتاب انچیزی را که پسندید از برای ذات خود و رسانید بسوی
شما بر زبان پیغمبر خود دوست داشته خود از کردارها و مکروههای خود را از کارهایی
و نهیهای خود را از سیئات و فرموده های خود را از حسنات پس پیش آورده
بسوی شما و اعلام کرده با درپیش اعمال را او و فرو گرفته بر شما حجت را و پیش داشته
ترس دهیم او و ترساننده شما را بسوی عذاب سخت پس دریابید بقیه روزگار
خود را و باز دارید در وقت بقیه ایام خود نفسهای خود را از ناشایست پس
بدرستی که آن بقیه ایام اندکست در میان روزگار بسیاری که می باشد
از شما در آن روزگار غفلت و دست باز داشتن از موعظه و رخصت دهید
نفسهای خود را بمشتهیات پس می برد شما را آن رخصتها در راههای ستمکاران
و نرمی نماید با فاسقان یا با نفس پس می آورد ان نرمیهای بر عصیان نمودن
ای بندگان خدا بدرستی که نصیحت کننده ترین مردمان مر نفس اماره را فرمان
برنده ترین ایشانست مر پروردگار خود را و بتحقیق که خیانت کننده ترین
ایشان مر نفس خود را عاصی ترین ایشانست مر خدای خود را و زیانکار کسیست
که زیان سازد نفس خود را در فعلی که موجب عقوبت باشد و سود مند آنکسیست
که بسلامت باشد مر او را دین او و نیکبخت آنکسیست که پند گیرد بحال غیر
خود و بدبخت آنکسیست که فریب خورد بهوا و غرور خود و بدانید ای بندگان

خدا انکه اندکی از ریا شرکت و همنشین اهل هوا محل فراموش ایمان و جای
حاضر شدن شیطانست و دور شوید از دروغ پس بتحقیق که دروغ بر یک
جانب است مر ایمان را یعنی میان کذب و ایمان مباینت است راست کوی
که بر کنار ره نجاتست و دروغ کوی بر کوشه هوس و خواری و بر یکدیگر حسد مبرید
پس بدرستی که حسد میخورد ایمان را همچنانکه می خورد اتش هیزم را و دشمنی
مکنید پس بدرستی که عداوت برنده حسناتست و بدانید انکه امید و آرزو
فراموش می کرداند ذکر خدا را پس دروغ دارید آرزو را بدرستی که او غرورست
و صاحب او از خدا غافل **ومن خطبة له صلوات الله عليه**

عِبَادَ اللهِ اِنَّ مِنْ اَحَبِّ عِبَادِ اللهِ اِلَيْهِ عَبْداً اَعَانَهُ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ
فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ
وَاَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَهَوَّنَ
الشَّدِيدَ نَظَرَ فَاَبْصَرَ وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ وَارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ
فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلاً وَسَلَكَ سَبِيلاً جَدَداً
قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ اِلَّا هَمّاً وَاحِداً
انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَمُشَارَكَةِ اَهْلِ الْهَوَى وَصَارَ مِنْ
مَفَاتِيحِ اَبْوَابِ الْهُدَى وَمَغَالِيقِ اَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ اَبْصَرَ طَرِيقَهُ
وَسَلَكَ سَبِيلَهُ وَعَرَفَ مَنَارَهُ وَقَطَعَ غِمَارَهُ وَاسْتَمْسَكَ

من العرى

مِنَ الْعُرَى بِاَوْثَقِهَا وَمِنَ الْحِبَالِ بِاَمْتَنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ
ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي اَرْفَعِ الْاُمُورِ مِنْ
اِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ اِلَى اَصْلِهِ مِصْبَاحُ
ظُلُمَاتٍ كَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ
دَلِيلُ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فَيُفْهِمُ وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ
فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَاَوْتَادِ اَرْضِهِ قَدْ اَلْزَمَ
نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ اَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ
وَيَعْمَلُ بِهِ لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً اِلَّا اَمَّهَا وَلَا مَظِنَّةً اِلَّا قَصَدَهَا
قَدْ اَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَاِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ
حَلَّ ثَقَلُهُ وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ
لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَاَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَنَصَبَ
لِلنَّاسِ اَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ
الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى اَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ مِنَ
الْعَظَائِمِ وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ يَقُولُ اَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ
وَفِيهَا وَقَعَ وَيَقُولُ اَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَةُ
صُورَةُ اِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى
فَيَتَّبِعَهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْاَحْيَاءِ فَاَيْنَ

تذهبون وانی تؤفکون والاعلام قائمة والآیات واضحة و
المنار منصوبة فاین یتاه بکم بل کیف تعمهون وبینکم
عترة نبیکم وهم ازمة الحق والسنة الصدق فانزلوهم
باحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهیم العطاش ایها الناس
خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه وآله انه یموت من
مات منا ولیس بمیت ویبلی من بلی منا ولیس ببال فلا تقولوا
بما لا تعرفون فان اکثر الحق فیما تنکرون واعذروا من لا
حجة لکم علیه وانا هو الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر
واترک فیکم الثقل الاصغر ورکزت فیکم رایة الایمان
ووقفتکم علی حدود الحلال والحرام والبستکم العافیة من
عدلی وافرشتکم المعروف من قولی وفعلی واریتکم کرائم
الاخلاق من نفسی فلا تستعملوا الرای فیما لا یدرک قعره
البصر ولا تتغلغل الیه الفکر این خطبه مشتمل است بر دو فصل
اول در صفت متقیان دوم در کسی که عالم نباشد وخود را عالم داند سیم
در یاد کردن غایت دولت بنی امیة میفرماید ای بندگان خدای بدرستی
که دوست ترین بندگان بسوی او بنده ایست که یاری داد او را خدای تعالی
بر نفس او پس او شعار خود کردانیده اندوه را و سرپوش خود کردانید ترس را

پس روشن شد چراغ هدایت در دل او و آماده کردانید مهمانی که آن عمل شایسته
است از برای روزی که فرود آید باو پس نزدیک کردانید بر نفس خود دور را
که آن احوال آخرت است و آسان کردانید کار سخت را که آن تحصیل مرتبه
رفیع است یا آسان کردانید شدائد آخرت را و فکر کرد پس بدیده عبرت
اعتبار پس مشاهده کرد بچشم عقل و یاد کرد خدا را و معاد خود را پس بسیار کرد
اعمال صالحه را و سیراب شد از آب خوش شیرین که آن کمالات نفسانیه است
و آسان کردانیده شده است مر او را جایهای فرود آمدن او برای ما معین
که آن علوم است پس آشامید آب را اول بار یعنی سبقت نمود بر اخذ کمالات
از مظان آن و سلوک کرد براه راست و هموار که آن راه خداست پس
بتحقیق که برکند پیراهنهای آرزوها و خالی شد از همه غمها مگر یک غم که تنها است
باو و هیچ غمی دیگر با او نیست پس بیرون آمد از صفت کوردلی و از شریک بودن
او با اهل هوا و غلط و کردید از کلیدهای درهای هدایت که آن فضایل است
و از اقفال بستن درهای هلاکت که آن رذایل است بتحقیق که دید راه صواب
خود را و سلوک نمود براه ایمان خود و بشناخت نشان هدایت خود را و قطع
کرد و برید از خود آنچه فرو رفته بود در آن از مشتبهات و چنگ زد از بندها
محکم ترین آنها و از ریسمانهای محکم استوارترین آنها پس او از یقین بی گمان
بر مثال نور آفتاب است در تابندگی و بدرستی که برپای داشت نفس خود را از برای

اطاعت حق در بلندترین کارها از باز گردانیدن جواب هر وارد کرده شده
سوال بر او و باز گردانیدن هر فرع از فروع علم با اصل خودش چراغ تاریکیهای
جهلست کشف کننده اشتباهاتست که ملتبس اند بر بعضی از مسایل دقیقه کلید
پوشیده هاست دفع کننده تحیرهاست از قضایای مشکله راهی بیابانها از جهت
هدایت میگوید پس میفهماند و خاموش می شود پس سالم می ماند بتحقیق که خدای
تعالی خالص گردانید او را از برای خود پس او از ارکانهای دین اوست
و از میخهای زمین اوست بتحقیق که لازم گردانیده بر خود عدل را پس هست اول
عدل او نفی هوا و دور کردن آرزو از نفس خود وصف میکند امر حق را و عمل
کند بآن ترک نمیکند کار نیک را فایده مگر که آهنگ میکند بآن و نمیگذارد
جای گمان خیر را مگر که قصد میکند آن را بتحقیق که دست داده قدرت پیدا
کرد کتاب از مهارش یعنی زمام معانی کتاب ربانی بدست افتد او اوست
پس او کشنده کتابست بطریق الهی و پیشوای اوست در همه مسایل بار فرود
میگیرد هر جا که فرو میگیرد کتاب الهی بار معانی خود را و فرود میآید هر جا که هست
نزول او و مخفی نیست که این همه اوصاف آنحضرتست بعد ازین احوال مخالفان
میفرماید که و شخصی دیگر که مقابل شخص مذکور است بتحقیق که نام نهاده است
خود را دانا و حال آنکه دانا نیست پس فرا گرفته است نادانیها در جهل مرکب
خود را از نادانان و اخذ نموده گمراهیها را از گمراهان و برپای کرده از برای مردم

دامهای جهل را از ریسمانهای فریب و از گفتار دروغ و بتحقیق که حمل کرده
کتاب الهی را بر اندیشهای باطل خود و میل داده حق را بر آرزوهای باطل
خود ایمن می گرداند مردم را از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ
را می گوید که باز می ایستم نزد شبهها و حال آنکه در آنها افتاده می گوید که گوشه
می گیرم از بدعتها و حال آنکه در میان آن بدعتها خواب کرده پس شکل او مانند
شکل آدمی است و دل او دل حیوانست نمیشناسد باب هدایت را تا پیروی
کند آن را و نه باب کوردلی را تا باز ایستد از آن پس این شخص مرده زندگانست
پس کجا میروید ای مردمان و از کجا باز میگردید و حال آنکه نشانهای هدایت
قایم اند و علامات روشن اند و منارهای بلند منصوبست و برپاست پس بکجا حیران
و سرگردان گردانیده میشوید بلکه چگونه متحیر میشوید و حال آنکه در میان
شما اند اهل بیت پیغمبر شما و ایشان زمامهای حق اند که مردم را بطریق حق
میکشند و زبانهای صدق اند یعنی ترجمان وحی اند پس فرود آرید ایشان را
به نیکوترین منزلهای قرآن و وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشنه
باب فرات ای گروه مردمان فرا گیرید روایت را از خاتم پیغمبران بدرستی
که میمیرد کسی که مرد از ما و حال آنکه نیست مرده حقیقی بلکه زنده است و نمی پوسد اگر
پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده پس قایل مشوید بآنچه نمیشناسید
زیرا که بیشتر حق در آنچیزیست که انکار میکنید و معذور دارید کسی را که حجتی نیست

شما را برو و منم آن شخص بسیار نصیحت کننده آیا عمل نکردم در میان شما بیار گران
بزرگتر که قرآنست و آیا وا نگذاشتم در میان شما بار گران کوچک تر که عترت
سید البشر است و مذکور ساختم در میان شما علم ایمان و نشانه اسلام را و واقف
گردانیدم شما را بر حدود و مسایل حلال و حرام و پوشانیدم بشما لباس عافیت
را از عدالت خود و گسترانیدم از برای شما امر معروف را از گفتار و کردار خود
و جلوه دادم بشما خلقهای شایسته از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد
نهایت آن را بچشم بصیرت و در نمی آید بسوی اندیشهای فکرت تبصره
این نهی است از استبداد برای ضعیف و استعمال آن در مسایل الهی و امر معاد
بدون تعلم گرفتن از آن مرشد زمان و خلیفه آخر الزمان ومنها حتی یظن
الظان ان الدنیا معقولة علی بنی امیة تمنحهم درها و توردهم
صفوها ولا یرفع عن هذه الامة سوطها ولا سیفها وکذب
الظان لذلک بل هی مجة من لذیذ العیش یتطعمونها
برهة ثم یلفظونها جملة در این فصل خبر میدهد از آنچه واقع شود
بعد دولت بنی امیه میفرماید تا بمرتبه که گمان برد گمان برنده که دنیا محبوس است
بر بنی امیه دایما میدهد بایشان خیر خود را در همه حال و فرود می آرد آنها را بر آب
زلال خود و برداشته نمی شود از این امت تازیانه دنیا و نه شمشیر دنیا مراد قتل
نمودن ایشانست مردمان را درین سرا و دروغ گفت گمان برنده آن بدلم دولت

ایشان بلکه دولت ایشان مثل پرانداختن آب است بیکبار از دهن از سر
لذت زندگانی بخشند این جهان را و اندکی از زمان پس بیندازند آن را
چون بیرون انداختن لقمه از دهان ومن خطبة له صلوات الله علیه
اما بعد فان الله سبحانه لم یقصم جباری دهر قط الا بعد
تمهیل ورخاء ولم یجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل
وبلاء وفی دون ما استقبلتم من خطب واستدبرتم من خطب
معتبر وما کل ذی قلب بلبیب ولا کل ذی سمع بسمیع
ولا کل ذی ناظر ببصیر فیا عجبا ومالی لا اعجب من خطاء
هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر
نبی ولا یقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغیب ولا یعفون
عن عیب یعملون فی الشبهات ویسیرون فی الشهوات
المعروف فیهم ما عرفوا والمنکر عندهم ما انکروا مفزعهم
فی المعضلات الی انفسهم وتعویلهم فی المبهمات علی آرائهم
کان کل امرئ منهم امام نفسه قد اخذ منها فیما یری
بعری ثقات واسباب محکمات درین خطبه توبیخ میفرماید بسبب
اختلاف ایشان در دین اسلام اما بعد از حمد الهی و نعت رسالت پناهی
پس بتحقیق که حق سبحانه نشکست گردن کشان روزگار را هرگز بعادت ربانی

مگر بعد از مهلت دادن و باصلاح نیاورد استخوان شکسته هیچ یکی را از امتهای
پیغمبران مگر بعد از سختی و تنگی و گرفتاری و در نزد آنچه روآورده اید شما بان از
تنگی احوال و آنچه پشت کرده اید از کار بزرگ محل اعتبار است و نیست هر خداوند
دل عاقل و دانا و نه هر صاحب گوش شنوا و نه هر خداوند بینایی بینا پس ای
عجب و چیست مرا که تعجب نکنم از خطای این فرقها با اختلاف حجتهای ایشان
در دین نمیروند در پی نشان پیغمبر خود و اقتدا نمیکنند بعمل وصی نبی خود و نمیگروند
بغیب گران ایمان بخدا است و عفت نمیورزند از عیب عمل میکنند در شبهها
و میروند در پی شهوتها معروف در میان ایشان آنچیزیست که خود شناخته اند
بمیل طبیعت و منکر نزد ایشان آنچیزیست که خود نشناخته اند پناه گرفتن
ایشان در مشکلات بسوی نفسهای ایشانست نه بستن تغییر و اعتماد
کردن ایشان در کارها بر اندیشهای خود نفسانست گویا هر مردی از ایشان
پیشوای نفس خود است در امور دین و تحقیق که فرا گرفته از نفس خود در چیزی
که میبیند به بندهای استوار و سببهای محکم چون نصوص کردگار یعنی الحکم نماید
از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میداند ومن خطبة له علیه
السلام أرسله على حين فترة من الرسل وطول هجعة
من الأمم واعتزام من الفتن وانتشار من الأمور
وتلظ من الحروب والدنيا كاسفة النور ظاهرة

الغرور على حين اصفرار من ورقها وإياس من ثمرها و
اغورار من مائها قد درست أعلام الهدى وظهرت أعلام
الردى فهي متجهمة لأهلها عابسة في وجه طالبها ثمرها الفتنة
وطعامها الجيفة وشعارها الخوف ودثارها السيف
فاعتبروا عباد الله واذكروا تيك التي آباؤكم وإخوانكم
بها مرتهنون وعليها محاسبون ولعمري ما تقادمت بكم
ولا بهم العهود ولا خلت فيما بينكم وبينهم الأحقاب
والقرون وما أنتم اليوم من يوم كنتم في أصلابهم ببعيد
والله ما أسمعكم الرسول صلى الله عليه شيئا إلا وها أنا ذا مسمعكموه
وما أسماعكم اليوم بدون أسماعكم بالأمس ولا شقت
لهم الأبصار ولا جعلت لهم الأفئدة في ذلك الأوان
إلا وقد أعطيتم مثلها في هذا الزمان ووالله ما بصرتم
بعدهم شيئا جهلوه ولا أصفيتم به وحرموه ولقد
نزلت بكم البلية جائلا خطامها رخوا بطانها فلا يغرنكم
ما أصبح فيه أهل الغرور فإنما هو ظل ممدود إلى أجل
معدود این خطبه در شکر نعمت الهیست که آن نعمت رسالت پیغمبر
فرستاد حق سبحانه آخر الزمان را در هنگامی که خالی بود از پیغمبران و روفت

درازی خواب کردن و غفلت از فستان ماضیه و در محل آهنگ کردن از فتنها
و در بعضی روایات اعتزام برای مبالات بمعنی کثرت یعنی در وقت بسیاری
فتنه و وقت منتشر شدن از کارها و در حالت زبانه زدن و برافروخته
شدن از کارزارها و در حالتی که دنیا زرد و پوشیده نور روحی بود ظاهر بود در
و در وقت زرد شدن برگ دنیا و نومیدی از فواید میوهای او و در فرو رفتن
آب دنیا و بتحقیق که محو شده بود نشانهای هدایت و ظاهر شده بود نشانهای
غوایت پس دنیا ناخوش بود مر اهل خود را ترش روی بود در روی طالبان
خود و میوه او فتنه بود و طعام او پلید و پوشش او ترس بود از دشمنان و
لباس او بیرونی او شمشیر بران پس عبرت گیرید ای بندگان خدا و یاد کنید
این کارهای که پدران شما و برادران شما در گرو ند بآن از اعمال منکره و بران
حساب کرده میشوند و سوگند بزندگانی من که دیر نشده است شما و نه بایشان
عهدها و زمانها و نگذشته در انچه میان شماست و میان ایشان روزگارها
و نیستید شما امروز از روزی که بودید در پشتهای ایشان دور و دراز
و بخدا سوگند که نشنوانید شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را
مگر که من شنوانیده ام آن را بشما و نیست گوشهای شما امروز کم از گوشهای
ایشان دی روز پس تفاوتی نباشد در اسماع و نشگافته شد از برای ایشان
دیدها و گردانیده شده از برای ایشان دلها در ان زمان مگر که داده شد شما

مثل آن در بین زمانه و سوگند بخدا که نمودن نشد بشما بعد از ایشان چیزی که ندانسته
باشند ایشان آن را و برگزیده نشدید بچیزی در حالتی که محروم بوده باشند
پدران شما از ان پس آن را غنیمت دانید و تحقیق که فرود آمده بشما بلاها
در حالتی که جولان کننده است مهاران بلاهاست و بی ثبات است تنگ ان
که نزدیکست که ببندد از دو سوار خود را پس باید که مغرور نسازد شما را انچه صبح کرده اند
در وی اهل غرور پس خراب نیست که آن سایه کشیده شده تا مدت بشمرده شده
سنجون با نواع قصور و فتور را ور ده اند که آن لمبه اشارت بدولت بنی امیه
است و شاید عام باشد **ومن خطبة له علیه السلام** المعروف
مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقُ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِماً دَائِماً إِذْ
لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَلَا حُجُبٌ ذَاتُ إِرْتَاجٍ وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ وَلَا بَحْرٌ
سَاجٍ وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ وَلَا فَجٌّ ذُو اعْوِجَاجٍ وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا
خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ وَإِلَهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ
كُلَّ بَعِيدٍ قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ وَعَدَدَ
أَنْفَاسِهِمْ وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ
وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَا
بِهِمُ الْغَايَاتُ هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ
نِقْمَتِهِ قَاهِرُ مَنْ عَازَّهُ وَمُدَمِّرُ مَنْ شَاقَّهُ وَمُذِلُّ مَنْ نَاوَاهُ
وَغَالِبُ مَنْ عَادَاهُ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ
وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ عِبَادَ اللهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَتَنَفَّسُوا
قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ
لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ
غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ **این خطبه در بیان صفت الله است** میفرماید
ذاتی که شناخته شده است بی حس بصر آفریننده ایست بی اندیشه نمودن
و فکر کردن آنکسی که همیشه قایم است بعلم و تدبیر دایم بالذات است در وقتی
که موجود نبود هیچ آسمانی که صاحب برجهای بلند است و نه حجابهائی که خداوند
درهای بسته است و نه شب و نه دریای آرمیده و نه کوه خداوند راههای گشاده
و نه راه فراخ که خداوند کجی است و نه زمینی که خداوند گستر گیست و قرار و نه
آفریده شده که خداوند قوت است آن ذات آفریننده خلایق است بی ماده و نه
و وارث ایشانست که همه فانی شوند و بوی گذارند و معبود و آفریننده کانست
و روزی دهنده ایشانست و آفتاب و ماهتاب رونده اند در رضای الهی
می پوشانند هر نوی را و نزدیک می گردانند هر دوری را که موقت بجنش کرده روان

خلایق را و شمرده شده و آثار و علامات ایشان را و کردارهای ایشان را
و نفس زدنهای ایشان را و بشمار آورده خیانت چشمهای ایشان را و آنچه
پنهان میکنند سینهای ایشان از آنچه در دل گیرند از قصد و قرارگاه محل
و دیعت ایشان را از رحمهای مادران و پشتهای پدران تا آنکه بنهایت
می رسد بایشان غایتها یعنی همه دانا ست او آن خداوندیست که سختست
عقوبت او بر دشمنان او در گشادگی رحمت او و گشاده شده است رحمت او
از برای دوستان او در سختی عقوبت او یعنی او مستجمع رحمت واسع است
و عقوبت شدیده قهر کننده کسیست که غلبگی جوید بر او و بر دوستان او و هلاک
کننده کسیست که نزاع کند با او و محبان او و خوار کننده کسیست که دشمنی کند
با و بنافرمانی و غلبه کننده بر کسی که عداوت ورزد با و و هر که توکل کرد بر او کفایت
کرد کار او را به بهتر وجهی و هر که درخواست از و داد او را آنچه بهتر وجهی و کسی که
قرض داد بوی ادا کرد آن را باضعاف و هر که شکر نعمت او گذارد جزا اعطا
نمود بالاف ای بندگان خدا بسنجید نفسهای خود را بآنچه میکنند از نیک و بد
پیش از آنکه سنجیده شوید و حساب کنید نفسهای خود را بآنچه میکنید پیش
از آنکه حساب کنند شما را و نفس زنید و فرصت غنیمت شمرید پیش از تنگی
گرفتن گلو و منقاد شوید پیش از آنکه رانند شما را بعنف و درشتی و بدانید
آنکسی که یاری داده نشد یعنی خدا یاری نداد او را تا آنکه باشد مر او را

ازان نفس پند دهنده وزجر کننده منیست مر اورا از غیر نفس او منع کننده و نه
پند دهنده از ملامتی یعنی متمکن نیست بموعظه غیر از خود آن نفس ومن خطبة
له عليه السلام وهي تعرف بخطبة الاشباح وهي من
جلايل الخطب روى مسعدة بن صدقة عن الصادق جعفر
بن محمد عليه السلام وانه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام
بهذه الخطبة على منبر الكوفة وذلك ان رجلا اتاه فقال له يا
امير المؤمنين صف لنا ربنا لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب
ونادى الصلوة جامعة فاجتمع الناس حتى غص المسجد باهله فصعد
المنبر وهو مغضب متغير اللون فحمد الله سبحانه وتعالى وصلى
على النبي صلى الله عليه وآله ثم قال الحمد لله الذي لا يفره المنع
ولا يكديه الاعطاء والجود اذ كل معط منتقص سواه وكل
مانع مذموم ما خلاه وهو المنان بفوايد النعم وعوايد المزيد
والقسم عياله الخلايق ضمن ارزاقهم وقدر اقواتهم ونهج
سبيل الراغبين اليه والطالبين ما لديه وليس بما سئل باجود
منه بما لم يسأل الاول الذي لم يكن له قبل فيكون شيء قبله
والاخر الذي ليس له بعد فيكون شيء بعده والرادع اناسي
الابصار عن ان تناله او تدركه ما اختلف عليه دهر

فيختلف

فيختلف منه الحال ولا كان في مكان فيجوز عليه الانتقال
ولو وهب ما تنفست عنه معادن الجبال وضحكت عنه اصداف
البحار من فلز اللجين والعقيان ونثارة الدر وحصيد المرجان
ما اثر ذلك في جوده ولا انفد سعة ما عنده ولكان عنده
من ذخاير الانعام ما لا تنفده مطالب الانام لانه الجواد
الذي لا يغيضه سؤال السائلين ولا يبخله الحاح الملحين
فانظر ايها السائل فما دلك القرآن عليه من صفته فائتم
به واستضئ بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه مما ليس
في الكتاب عليك فرضه ولا في سنة النبي صلى الله عليه وآله
وايمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك
منتهى حق الله عليك واعلم ان الراسخين في العلم هم الذين
اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الاقرار
بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله تعالى
اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمى تركهم
التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقتصر على
ذلك ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك
فتكون من الهالكين هو القادر الذي اذا ارتمت الاوهام لتدرك

مُنقطع قُدرته وحاول الفكر المبرّأ من خطر الوساوس ان
تقع عليه في عميقات غيوب ملكوته وتولّهت القلوب
اليه لتجري في كيفية صفاته وغمضت مداخل العقول في
حيث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته ردعها وهي تجوب
مهاوي سُدف الغيوب متخلّصةً اليه سبحانه فرجعت اذ
جُبهت معترفةً بانه لا يُنال بجور الاعتساف كُنه معرفته
ولا تخطر ببال اولي الرّويات خاطرةٌ من تقدير جلال عزّته
الّذي ابتدع الخلق على غير مثالٍ امتثله ولا مقدارٍ احتذى
عليه من خالقٍ معبودٍ كان قبله وأرانا من ملكوت قدرته
وعجائب ما نطقت به آثار حكمته واعتراف الحاجة من
الخلق الى ان يقيمها بمساك قوّته ما دلّنا باضطرار قيام
الحجّة له على معرفته وظهرت في البدائع الّتي احدثها آثار
صنعته واعلام حكمته فصار كلّ ما خلق حجّةً له و
دليلاً عليه وان كان خلقاً صامتاً فحجّته بالتدبير ناطقةٌ
ودلالته على المبدع قائمةٌ فاشهد انّ من شبّهك بتباين
اعضاء خلقك وتلاحم حقاق مفاصلهم المحتجبة لتدبير
حكمتك لم يعقد غيب ضميره على معرفتك ولم يباشر قلبه

اليقين بانّه لا ندّ لك وكانّه لم يسمع تبرّء التّابعين من
المتبوعين اذ يقولون تالله ان كنّا لفي ضلالٍ مبينٍ اذ نسوّيكم
بربّ العالمين كذب العادلون بك اذ شبّهوك باصنامهم ونحلوك
حلية المخلوقين باوهامهم وجزّؤوك تجزئة المجسّمات
المجسّمات بخواطرهم وقدّروك على الخلقة المختلفة القوى
بقرائح عقولهم فاشهد انّ من ساواك بشيءٍ من خلقك
فقد عدل بك والعادل بك كافرٌ بما تنزّلت به محكمات
آياتك ونطقت عنه شواهد حجج بيّناتك وانّك انت الله
الّذي لم تتناه في العقول فتكون في مهبّ فكرها مكيّفاً ولا في
رويّات خواطرها محدوداً مصرّفاً و از جمله خطب آنحضرت كه
موسومست بخطبه اشباح و وجه تسميه آنست كه اشباح بمعنى اشخاص است
واين مشتمل بر آنست و ديگر شبح بمعنى طول نيز آمده است روايت كرده مسعدة
بن صدقه از صادق عليه السلام كه آنحضرت فرمود كه اين خطبه بر منبر مسجد كوفه
خواند امير المؤمنين عليه السلام واين در حالتى بود كه مردى آمد و گفت يا امير وصف
كن براى ما پروردگار ما را تا زياده كنيم براى او دوستى را و سبب آن را علم
سازيم بشناخت او پس غضب كرد آنحضرت بر او و خشمناك شد و ندا فرمود
مردمان را بنماز تا جمع شونده باشيد پس مجتمع شدند مردمان تا آنكه پر شد

مسجد پس بر بالای منبر رفت در حالتی که غضبناک بود و تغیر پیدا کرد رنگ او
از آن گفتار پس زبان بحمد بگشاد و درود بر نبی صلی الله علیه واله وسلم
فرستاد و فرمود سپاس خدای را که وافر نمی گرداند مال او را منع کردن و بریده
نمی سازد مال او را دادن و بخشیدن زیرا که هر دهنده کم کرده شده است
مال او بغیر او سبحانه و هر منع کننده عطا مذموم است غیر از او و اوست نعمت
دهنده بسیار عطا بنعمتهای با فایده و زیادتی نعمتهای عایده بعباد و رسیدنهای
مقرر را از برای ایشان عیال اویند همه خلقان ضامن شد روزیهای
ایشان و تقدیر فرموده قوتهای ایشان را و راست نموده راغبان را بسوی
بارگاه خود و راه طالبان را با آنچه نزد اوست و نیست آن ذات جواد
با آنچه درخواسته شده باشد بخشنده تر از آن با آنچه درخواسته نشده او اولیست
که نیست او را قبل تا باشد چیزی پیش از او و آخریست که نیست او را بعد
تا باشد چیزی پس از او و باز دارنده است مردمکهای دیده ها را از آنکه برسند
بآن ذات یا دریابند او را مختلف نشده است بر او روزگارها تا مختلف شود
از او حال و نبوده است در مکانی تا روا باشد بر او انتقال و اگر بخشد آنچه
دانسته است از او معدنهای کوهها و خندیده است از او صدفهای
دریاها از آنکه برسته طلا و نقره و پاشیده در و دروده مرجان اثر نکند
آن همه در جود واجب الوجود و تمام نسازد گشادگیها آنچه نزد اوست

از نعم

از نعم نامحدود و هر آینه هست نزد او از ذخیرهای نعمتها آنچه بپایان نمی رساند
او را مطلوبهای خلایق زیرا که او بخشنده ایست که کم نمیکند عطای او را درخواست
درخواهندگان و بخیل نمی سازد او را الحاح و مبالغه کردن مبالغه کنندگان پس
نظر کن ای سایل از صفات پروردگار پس آنچه رسانید ترا قرآن بآن راه نمود از صفت
او پس کار بند اقتدا کن بآن و طلب روشنایی کن بنور هدایت او و آنچه تکلیف
کرده ترا شیطان بدانستن آن را از آنچه نیست در قرآن بر تو فرض آن و نیست
در سنت پیغمبر خدا و نه در روش امامان راه نما علامت و نشانه آن پس واگذار
دانستن آن را بخدای تعالی پس بدرستی که آنچه در کتابست جای نهایت
حق خداوند است بر تو و بدانکه جماعتی که راسخ اند در دانش آنانی اند که بی نیاز
ساخته است حق تعالی ایشان را از در آمدن بسختی در ابوابی که زده شده
است نزد پوشیده کیهایی یعنی آنچه عقل ایشان بآن نمیرسد تجاوز نمی نمایند
و اقرار کردن ایشان بهمه آنچه نیست که ندانسته اند تفسیر آن را از غیبی
که پوشیده است پس مدح فرموده حق سبحانه معترف شدن ایشان را
بعجز از فرا گرفتن آنچه احاطه نکرده اند بآن از روی دانش نام نهاده است و اگذاشتن
ایشان فرو رفتن را در چیزی که تکلیف نکرده با ایشان بحث کردن از حقیقت
آن رسوخ و استواری پس اقتصار کن ای سایل بر آن قدر که معقول عقل
تست و تقدیر مکن بزرگی حق را بمقدار عقل خودت که اگر چنانکه عظمة الهی

را بر قدر عقل خود تقدیر کنی پس باشی از هالکین و گمراهان او توانا هیبت که هرگاه
انداخته وهمها تا دریابد نهایت توانایی او و طلب کند فکری که مبرا باشد از خطر
وسوسهای شیطانی آنکه واقع شود بر آن ذات در رسوایی غیبها پادشاهی
او و واله شوند دلها در رسند بنهایت اشتیاق بسوی ذات او تا جاری
شوند در چگونگی صفتهای او و تنگ فرو روند در مواضع در آمدن عقلها
در جای که نمی رسند بان صفتها تا برسند بدانستن ذات او رد کند
و باز دارد از آن ذات عقول و اوهام را از معرفت بکنه خود و حال آنکه عقول قطع کنند
مواضع هلاک تاریکیهای غیوب را در حالتی که رهیده باشند از غیر و نزدیک
جویند بسوی و سبحانه پس رجوع نمایند وقتی که باز داشته شوند با کراه در حالتی
که اعتراف کننده باشند بآنکه رسیده نمیشود به تند جولان در میدان جلال عزت
حقیقت شناخت او و در نمی آید بدل خداوندان فکر در آمده و از اندازه کردن
بزرگی عزت او آن معبودی که از نو پدید آورده خلق را بی سبق نمونه که امتثال
کرده باشد بآن و مثل آن آفریده باشد و نه مقداری که بیرون آن کرده باشد
از آفریننده که معبود خلایق بوده باشد قبل از او یعنی قبل از دو خالقی نبوده که
خلق اشیا نموده باشد و او سبحانه بر طریق آن آفریده باشد خلایق را و نمود
ما را از پادشاهی قدرت خود از عجایب آنچه گویاست بآن نشانهای حکمت
او و از اعتراف نمودن بحاجت و معترف شدن باحتیاج از جانب خلقان

بسوی آنکه بپای دارنده آن بی اسباب را بنگهداشت قوت خود اینچیزی را که راه نموده
ما را بمضطر شدن قیام حجت که مر او راست بر شناخت خود یعنی چون راه نمود ما را
بر معرفت خود باین آثار لازم شد حجت بالضرورت و این جهت که دلالت
عقلیه شاهد است بر حاجت محدث بمحدث و ظاهر شد در چیزهای بدیع که پدید آورده
آن را نشانهای صنعت او و علامتهای حکمت او پس گردید هر چه آفریده برهان
قاطع بر خداوندی او را و دلیلی ساطع بر وجوب وجود او و اگر چه باشد آنچه آفریده
خلقی عاجز از نطق پس حجت حق با حجت آن خلق صامت بتدبیر حکمت او گویاست
و راهنمونی او بر وجود صانع بر پاست و گواهی میدهیم آنکه کسی که تشبیه کرد ترا
باعضای متباینه خلق او و بندهای بهم پیوسته انسان که پوشیده شده است
بتدبیر حکمت و دانش تو نبست فکر باطن خود را بر شناخت ذات تو و مباشر نشد
بدل او یقین بآنکه هیچ همتایی نیست مر ترا و گویا آن مشتبه نشنیده است
بری شدن تابعان از متبوعان وقتی که گویند در آن سرا بخدا سوگند که هرآینه
بودیم ما در گمراهی هویدا در وقتی که برابر میکردیم شما را با پروردگار عالمیان
دروغ گفتند برابر کنندگان بتو وقتی که تشبیه کردند ترا به بتان خود و دادند
بتو نسبت صفت آفریده شدگان بوهمهای خود و اجزا پدید کردند ترا همچو
تجزیه کردن مجسمات بخاطرهای خود بهیکلی که مختلف قوتهای او
بعقلهای جامده خود که تابع اوهام اند پس گواهی میدهیم که هر که مساوی ساخت

ترا بچیزی از مخلوق تو پس تحقیق که برابر کرد آن را بتو و نبات کننده عدیل از برای تو
کافر است بان چیزی که فرود آمده بان اینهای محکم تو و باج گو بیاشند ده
وزان چیز کو امان حجتهای روشن تو و بدرستی که تو معبود بشر الی الجبال
معبودی که پایان ندارد درعقلها پس باشی تو در محل ورزیدن انتهای
آن عقول بکیف بکیفیتی درخیال و نه در اندیشه‌های خواطرهای آن عقلها نهایت
یافته ذکر کرده شده از حالی بحالی منها قدر ما خلق فاحکم
تقدیره ودبره فالطف تدبیره ووجهه لوجهته
فلم یتعد حدود منزلته ولم یقصر دون الانتهاء الی غایته
ولم یستصعب اذ امر بالمضی علی ارادته وکیف وانما صدرت
الامور عن مشیته المنشیء اصناف الاشیاء بلا رویة
فکر آل الیها ولا قریحة غریزة اضمر علیها ولا تجربة افادها
من حوادث الدهور ولا شریک اعانه علی ابتداع عجائب
الامور فتم خلقه واذعن لطاعته واجاب الی دعوته
ولم یعترض دونه ریث المبطیء ولا اناة المتلکئ فاقام من
الاشیاء اودها ونهج حدودها ولاءم بقدرته بین من
متضادها ووصل اسباب قرائنها وفرقها اجناسا مختلفات
فی الحدود والاقدار والغرائز والهیئات بدایا خلائق احکم

عقول

صنعها وفطرها علی ما اراد وابتدعها بعضی دیگر از این خطبه است
که میفرماید تقدیر کرد هر چیز را که افرید پس محکم کرد اینده اندازه ان را بر وفق
حکمت و تدبیر کرد آن را پس لطف کرد در تدبیر ان و روی داد او را بسوی
جهتی که آن را از برای آن افرید پس در نگذشت از حد و خود و قاصر نشد بی
رسیدن بنهایت خود و دشوار نیامد انچه افرید در حینی که مامور شد بگذشتن
بر وفق اراده خود و چگونه اید دشوار و حال انکه صادر شده است همه کارها
از مشیت وخواست او بی اندیشه و فکر که راجع شود بان اشیا و بی قوت
طبع و فکری که در دل گرفته باشد بران چیزها و بی تجربه که فایده گرفته ان را
از حادثهای روزگار و بی شریکی که یاری داده باشد او را بر نو افریدن
امور عجیبه پس تمام شد مخلوق او سبحانه و گردن نهاده بفرمان برداری او
و اجابت کرد بسوی خواندن او و پیش نیامد نزد او و دیر کردن دیر کننده
و دیر سستی فرا پس مانده پس راست کرد از چیزها کجی آنها را و روشن کرد راه
راست چیزها را با نهایات ان و جمع کرد بتوانای خود میان اضداد ان اشیا
و متصل ساخت اسباب پیوستگیهای موجودات را و پراکنده ساخت
آن را جنسهای گوناگون در نهایات و مقادیر و در خویها و هیاتها عجایب مخلوقات
را و استوار کرد اینده صنعت آنها را چنانچه لایق دید و افرید بر وجهی که اراده کرد
و از نو پدید اورد بر طریق بالغه خود ومنها فی صفة السماء ونظم بلا

[...] رهوات فرجها ولاحم صدوع انفراجها ووشج بينها وبين
ازواجها وذلل للهابطين بامره والصاعدين باعمال خلقه
حزونة معراجها ونادها بعد اذ هي دخان فالتحمت
عرى اشراجها وفتق بعد الارتتاق صوامت ابوابها ففتقناها
واقام رصدا من الشهب الثواقب على نقابها وامسكها من ان
تمور في خرق الهواء بايده وامرها ان تقف مستسلمة
لامره وجعل شمسها آية مبصرة لنهارها وقمرها آية
ممحوة من ليلها واجراهما في مناقل مجراهما وقدر مسير
هما في مدارج درجهما ليميز بين الليل والنهار بهما وليعلم
عدد السنين والحساب بمقاديرهما ثم علق في جوها فلكها
وناط بها زينتها من خفيات دراريها ومصابيح كواكبها
ورمى مسترقي السمع بثواقب شهبها واجراها على اذلال
تسخيرها من ثبات ثابتها ومسير سايرها وهبوطها
وصعودها ونحوسها وسعودها و بعضی دیگر از خطبه اشباح در
صفت آسمانست و نظم آن فرمود بر لفظی مناسب بی آویختن فرجها
منشعب و راه گشاده آن را و بهم آورد شکافهای گشادگی آن را و درهم
آورد و پیوست میان آنها و میان زوجها و قرینهای آنها که نفوس فلکی اند

با ملکی و درهم ساخت برای فرود آیندگان بامر او سبحانه و از برای بالا روندگان
باعمال بندگان دشواری زدبانهای آسمانها را و ندا کرد آسمانها را و بخواند بعد
از آنکه بود دخان پس بهم آمد بندهای ریسمانها او گشود بعد از بهم پیوستن آن
درهای استوار آن را برای فرود آمدن رحمت بر بندگان و بر پای کرد دیده بانها
از شهابها و ستارهای درخشان بر راههای آسمان تا نگذارند که شیطان
استماع نماید و نگاه داشت آسمانها را از آنکه بیاید و برود در شکاف هوا و حالتی
که گردن نهاده باشند مر فرمان او را و گردانید آفتاب آسمان را نشانه نمایان
برای روز آن و گردانید ماه را علامتی مایل بتاریکی برای شب آن و جاری
گردانید آفتاب و ماه را در مواضع انتقال و تقدیر کرد رفتار ایشان را
در راههای درجهای ایشان تا تمیز کند میان شب و روز باین هر دو کوکب
و تا دانسته شود عدد سالها و شمار ماهها بمقدار حرکات این هر دو و پس از آن
در آویخت در فضای آسمان جسم مستدیر او را و آویخت بآن آرایش
او را از ستارگان پنهان که نور دهنده اند و انداخت بجماعتی که دزدیده
فرود آرندگان گوش اند ستارهای درخشنده سوراخ کننده و روان ساخت
ستارگان را بر طریق انقیاد و مذلت تسخیر از ثابت بودن ثابت آنها که حرکت
نمیکنند و رفتار رونده آنها و از هبوط و انتقاص آن و از صعود و ازدیاد آن
و [...]ود و نحس آن مراد از سعود کواکب آنست که اتصالات ایشان اسباب

صلاح عالم باشد ونحوس آنکه اتصالات آن منشأ فساد عالم گردد جلت عظمته

ومنها في صفة الملائكة ثم خلق سبحانه لإسكان سمواته

وعمارة الصفيح الأعلى من ملكوته خلقاً بديعاً من ملائكته

وملأ بهم فروج فجاجها وحشا بهم فتوق أجوائها وبين فجوات

تلك الفروج زجل المسبحين منهم في حظائر القدس وسترات

الحجب وسرادقات المجد ووراء ذلك الرجيج الذي تستك

منه الأسماع سبحات نور تردع الأبصار عن بلوغها فتقف

خاسئة على حدودها أنشأهم على صور مختلفات وأقدار

متفاوتات أولي أجنحة تسبح جلال عزته لا ينتحلون ما ظهر

في الخلق من صنعه ولا يدعون أنهم يخلقون شيئاً معه مما

انفرد به بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره

يعملون جعلهم فيما هنالك أهل الأمانة على وحيه وحملهم

إلى المرسلين ودائع أمره ونهيه وعصمهم من ريب الشبهات

فما منهم زائغ عن سبيل مرضاته وأمدهم بفوائد المعونة

وأشعر قلوبهم تواضع إخبات السكينة وفتح لهم أبواباً ذللاً

إلى تماجيده ونصب لهم مناراً واضحة على أعلام توحيده

لم تثقلهم موصرات الآثام ولم ترتحلهم عقب الليالي

والأيام ولم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة إيمانهم ولم تعترك

الظنون على معاقد يقينهم ولا قدحت قادحة الإحن فيما بينهم

ولا سلبتهم الحيرة ما لاق من معرفته بضمائرهم وسكن

من عظمته وهيبة جلالته في أثناء صدورهم ولم تطمع

فيهم الوساوس فتقترع برينها على فكرهم منهم من هو في

خلق الغمام الدلح وفي عظم الجبال الشمخ وفي قترة الظلام

الأيهم ومنهم من قد خرقت أقدامهم تخوم الأرض السفلى

فهي كرايات بيض قد نفذت في مخارق الهواء وتحتها ريح

هفافة تحبسها على حيث انتهت من الحدود المتناهية

قد استفرغتهم أشغال عبادته ووسلت حقائق الإيمان

بينهم وبين معرفته وقطعهم الإيقان به إلى الوله إليه

ولم تجاوز رغباتهم ما عنده إلى ما عند غيره قد ذاقوا حلاوة

معرفته وشربوا بالكأس الروية من محبته وتمكنت من

سويداء قلوبهم وشيجة خيفته فحنوا بطول الطاعة اعتدال

ظهورهم ولم ينفد طول الرغبة إليه مادة تضرعهم

ولا أطلق عنهم عظيم الزلفة ربق خشوعهم ولم يتولهم

الإعجاب فيستكثروا ما سلف منهم ولا تركت لهم استكانة

الاجلال نصيبا في تعظيم حسناتهم ولم تجر الفترات فيهم
على طول دؤوبهم ولم تغض رغباتهم فيخالفوا عن رجاء
ربهم ولم تجف لطول المناجاة اسلات السنتهم ولا ملكتهم
الاشغال فتنقطع بهمس الخبر اليه اصواتهم ولا تختلف
في مقاوم الطاعة مناكبهم ولم يثنوا الى راحة التقصير
في امره رقابهم ولا تعدو على عزيمة جدهم بلادة
الغفلات ولا تنتضل في هممهم خدائع الشهوات قد اتخذوا
ذا العرش ذخيرة ليوم فاقتهم ويمّموه عند انقطاع الخلق
الى المخلوقين برغبتهم لا يقطعون امد غاية عبادته
ولا يرجع بهم الاستهتار بلزوم طاعته الا الى مواد من
قلوبهم غير منقطعة من رجائه ومخافته لم تنقطع
اسباب الشفقة منهم فينوا في جدهم ولم تأسرهم
الاطماع فيؤثروا وشيك السعي على اجتهادهم ولم
يستعظموا ما مضى من اعمالهم ولو استعظموا ذلك
لنسخ الرجاء منهم شفقات وجلهم ولم يختلفوا في ربهم
باستحواذ الشيطان عليهم ولم يفرقهم سوء التقاطع
ولا تولاهم غل التحاسد ولا تشعبتهم مصارف

الريب

الريب ولا اقتسمتهم اخياف الهمم فهم اسراء ايمان ولم
يفكهم من ربقته زيغ ولا عدول ولا ونا ولا فتور
وليس في اطباق السموات موضع اهاب الا وعليه ملك
ساجد او ساع حافد يزدادون على طول الطاعة بربهم
علما وتزداد عزة ربهم في قلوبهم عظما و بعضی دیگر از این
خطبه در صفت ملایکه است ع بعد از خلق اسمان بیافرید از برای کار
اسمانهای خود و عمارت کردن صفحه بس بلند تر که عرش است از بادشاهی
خود افریدنی عجب را از فرشتگان خود و پر ساخت بایشان فرجهای گشاده
کنده آسمان را و اگنده کرد بایشان فرجهای راه گشاده او را و میان
وسعتهای این فرجها است او از تسبیح کنندگان از ایشان در حرمهای
قدس جلالت و پردهای حجاب عظمت و سراپردهای عزت و در پس این سرا
دفات زلزله و اضطرابی که کر میشود از ان گوشهای مخلوقات و انوار تابان
نوری که باز میدارد دیدها را ملایکه را از رسیدن بان پس می ایستد ذلیل
و متحیر بر نهایات خود آفرید حضرت بیچون ایشان را بر صورتهای گوناگون
و اندازهای متفاوت در مراتب قرب و خداوندان بالها دو دو و سه سه
و باکی یاد میکند عزت او را و نسبت نمیدهند بخود انچه نمایانست در او از آفرینش
از صنع قدرت او و دعوی نمیکنند انکه ایشان می آفرینند چیزی را با آفریدگار

از آنچه یگانه است او سبحانه با فریدن آن بلکه ایشان بندگانند گرامی کرده
شده پیشی نمیگیرند او را بگفتار و ایشان بفرمان او عمل میکنند و گردانید
ایشان را در آنجا که هستند اهل امانت بر وحی او و محتمل ساخت ایشان را
بسوی پیغمبران بامانات اوامر و نواهی خود و نگاه داشت ایشان را از شک
کردن در شبهها پس نیست از ایشان میل کننده از راه خشنودی خدای تعالی
و مدد داد ایشان را بفایده های یاری دادن و شعار دلهای ایشان ساخت
فروتنی و وقار و گشود از برای ایشان درهای آسانی و نرمی بسوی وصف
کردن او به بزرگیهای او برپای کرد از برای ایشان نشانهای روشن
از برپای بر نشانهای توحید او و گران نکرد ایشان را گران سازنده های
گناهها و بار ننهاد بر ایشان یعنی ثقیل نساخت پشت ایشان را از ادای
اطاعت در آیندهای شبها و روزها و نینداخت شکها با اندیشهای فاسده
ایمان ایشان را و از جوهی نکرده اند ظنها و گمانها بر مواضع عقد یقین
ایشان و بر نفروخته بر افروزندگیها در آنچه میان ایشانست از تفاوت
مراتب یعنی حقد و حسد در میان ایشان مفقود است و نربوده از ایشان
حیرت چیزی را که ملاقی شده از معرفت او بضمیرهای ایشان در آرام
گرفته عظمت او و هیبت او در میان دلهای ایشان و طمع نکرده در ایشان
وسوسهها تا حمل آرد بغلبکی آن بر فکرهای ایشان و بعضی از فرشتگان آنانند

کرقرار

که قرار گرفته اند در میانهای ابر مخلوق شده گران بارند بباران و ایشان
موکل اند بران و در کوههای بزرگ بلند و در سیاهی تاریکی که راه یافته فرو رفته
در آن و بعضی دیگر از ایشان آنانند که دریده است قدمهای ایشان پایان
زمین را پس آن قدمها چو علمهای سفید اند که فرو رفته باشند در مواضع
خرق هوا و نگاه دارنده آن و در زیر آن قدمها بادیست که ساکنست و آرمیده
که باز داشته است آن قدمها را بحکم الهی بر جای که منتهی شده آن قدمها از
جوانب بنهایت رسیده و بتحقیق که در خواسته فارغ شدن ایشان را از
ما سوی شغلهای عبادت او سبحانه و وسیله جسته است حقیقتهای ایمان
میان ایشان و میان معرفت یزدان و بریده است ایشان را اذعان بخدا
از رغبت بما سوی و مایل ساخته ایشان را بسوی چیزی که بجانب او جل جلاله
و در نگذشته رغبتهای ایشان از آن چیزی که نزد اوست بسوی آنچیزی
که نزد غیر اوست و بتحقیق که چشیده اند شیرینی شناخته او را و آشامیده اند
بجام سیراب کننده از شراب محبت او و جای گیر شده از ته دلهای ایشان
و اصل رگهای خشیت ایشان و ترس او پس دو تا کرده اند بدرازی طاعت راستی پشتها
خود را و تمام نکرده درازی رغبت بسوی حضرت عزت ماده تضرع ایشان را
و رها نکرده است از گردنهای ایشان بزرگی قرب ایشان بخدا ریسمان گردن
فروتنی ایشان را و غالب نشده ایشان را خود پسندی تا بسیار شمرند آنچه

از بس که گذشته از طاعت خود و نگذاشته از برای ایشان خوری که حاصل شده باشد
ایشان را از عمر بزرگ دانستن حسنات ایشان را و روان نشده سستیها کا
در ایشان بدرازی کوشش در کردار ایشان و کم نگشته رغبتهای ایشان
که ان اشراق ایشانست بکمالات تا مخالفت نمایند از امید پروردگار خود
و خشک نگشته بجهت درازی راز و نیاز اطراف زبانهای ایشان و مالک
نشده ایشان را شغلهای عبادات تا منقطع شود بسبب زمزمه دعاهای او از
ایشان و مختلف نشده در مواضع سبق طاعت دوشهای ایشان زیرا که برو
نمی روند از صف و ملتفت نساخته اند بسوی اسایش تقصیر و فترمودده عالم
جبر گردنهای خود را غالب نمیشود بتقهر بردل نشان ایشان بر جهد کردن بی‌خبری
غفلتها و تیر نمی اندازند در همتهای ایشان فریب دهندگان شهوات
و بتحقیق گرفته اند خداوند عرش را ذخیره روز حاجت خود و قصد کرده
اند او را نزد بریده شدن خلق بسوی مخلوقات در التماس حاجت برغبت
خود قطع نمیکنند بپایان غایت عبادت او را و باز نمیگرداند ایشان را حرص
بلزوم طاعت و ملتبس شدن بفرمان برداری او مگر بسوی ماده‌های موده
از دلهای ایشان که بریده نمیشوند از آن مواد از امیدواری باو و از خوف بسوی
او و بریده نگشته سببهای ترسکاری از ایشان تا سست نشوند در جهد کردن
خود را در طاعت و اسیر نکرده ایشان را طمعهای فاسده دنیه هوی تا اختیار

نمایند سعی فریب و کوشش نزدیک را در کسب آن بر کوشش خود در تحصیل سعادت
دایمی و بزرگ نمیشمرند آنچه گذشته از عملهای ایشان و اگر بزرگ شمرند اعمال
خود را هر آینه زایل کرده اند امیدواری که از جانب ایشانست بثواب ترسهای
ایشان از پروردگار و اختلاف نکرده اند در اثبات پروردگار خود بجهت
غالب شدن شیطان بر ایشان و متفرق نساخته ایشان را بدی بریدن از
یکدیگر و مالک نکرده است ایشان را خیانت حسد بردن بر یکدیگر و پراکنده
نساخته ایشان را مواضع صرف شک و گمان و منقسم نکرده است ایشان را
اختلاف همتها پس ایشان گرفتار ان ایمان‌اند و جدا نمیکنند ایشان را از
ربقه ایمان میل نمودن از حق و نه بدر رفتن از نهج صدق و نه سستی در عبادت
و نه کاهلی در طاعت و نیست در طبقهای آسمان جایی که بر سر موی مگر بر او است
فرشته سجده کننده یا سعی نماینده شتاب کننده در خدمت و زیاده می
گردانند بدرازی فرمان برداری پروردگار دانش او را و افزون میگرداند بزرگی
پروردگار ایشان در دلهای ایشان بزرگی و عظمت صانع مکونات را بنوع
زیادتی معرفت **ومنها في صفة الارض ودحوها على الماء**

وكبس الارض على مور امواج مستفحلة ولجج بحار زاخرة تلتطم
اواذي امواجها وتصطفق متقاذفات اثباجها وترغو زبدا
كالفحول عند هياجها فخضع جماح الماء المتلاطم لثقل

ودل

حملها وسكن هيج ارتمائه اذ وطئته بكلكلها وذل مستخذيا
اذ تمعكت عليه بكواهلها فاصبح بعد اصطخاب امواجه ساجيا
مقهورا وفي حكمة الذل منقادا اسيرا وسكنت الارض مدحوة
في لجة تياره وردت من نخوة بأوه واعتلائه وشموخ انفه
وسمو غلوائه وكعمته على كظة جريته فهمد بعد
نزقاته ولبد بعد زيفان وثباته فلما سكن هيج الماء من تحت
اكنافها فجر ينابيع العيون من عرانين انوفها وفرقها
في سهوب بيدها واخاديدها وعدل حركاتها بالراسيات
من جلاميدها وذوات الشناخيب الشم من صياخيدها
فسكنت من الميدان برسوب الجبال في قطع اديمها وتغلغلها
متسربة في جوبات خياشيمها وركوبها اعناق سهول
الارضين وجراثيمها وفسح بين الجو وبينها واعد الهواء
متنسما لساكنها واخرج اليها اهلها على تمام مرافقها
ثم لم يدع جرز الارض التي تقصر مياه العيون عن روابيها
ولا تجد جداول الانهار ذريعة الى بلوغها حتى انشأ لها
ناشئة سحاب تحيي مواتها وتستخرج نباتها الف
غمامها بعد افتراق لمعه وتباين قزعه حتى اذا تمخضت

لجة

لجة المزن فيه والتمع برقه في كففه ولم ينم وميضه في كنهور
ربابه ومتراكم سحابه ارسله سحا متداركا قد اسف
هيدبه تمريه الجنوب درر اهاضيبه ودفع شآبيبه
فلما القت السحاب برك بوانيها وبعاع ما استقلت به ومتراكم
من العبء المحمول عليها اخرج به من هوامد الارض النبات
ومن زعر الجبال الاعشاب فهي تبهج بزينة رياضها
وتزدهي بما البسته من ريط ازاهيرها وحلية ما سمطت
به من ناضر انوارها وجعل ذلك بلاغا للانام ورزقا
للانعام وخرق الفجاج في آفاقها واقام المنار للسالكين
على جواد طرقها فلما مهد ارضه وانفذ امره اختار آدم
عليه السلام خيرة من خلقه وجعله اول جبلته واسكنه
جنته وارغد فيها اكله واوعز اليه فيما نهاه عنه
واعلمه ان في الاقدام عليه التعرض لمعصيته والمخاطرة
بمنزلته فاقدم على ما نهاه عنه موافاة لسابق علمه
فاهبطه بعد التوبة ليعمر ارضه بنسله وليقيم الحجة
به على عباده ولم يخلهم بعد ان قبضه مما يؤكد عليهم
حجة ربوبيته ويصل بينهم وبين معرفته بل تعاهد

هم بالحج على ألسن الخيرة من أنبيائه ومتحملي ودائع رسالاته
قرنا فقرنا حتى تمت بنبينا محمد صلى الله عليه وآله حجته وبلغ
المقطع عذره ونذره وقدر الأرزاق فكثرها وقللها وقسمها
على الضيق والسعة فعدل فيها ليبتلي من أراد بميسورها ومعسورها
وليختبر بذلك الشكر والصبر من غنيها وفقيرها ثم قرن
بسعتها عقابيل فاقتها وبسلامتها طوارق آفاتها وبفرج
أفراحها غصص أتراحها وخلق الآجال فأطالها وقصرها
وقدمها وأخرها ووصل بالموت أسبابها وجعله
خالجا لأشطانها وقاطعا لمرائر أقرانها عالم السر من
ضمائر المضمرين ونجوى المتخافتين وخواطر رجم الظنون
وعقد عزمات اليقين ومسارق إيماض الجفون
وما ضمنته أكنان القلوب وغيابات الغيوب وما أصغت
لاستراقه مصائخ الأسماع ومصائف الذر ومشاتي الهوام
ورجع الحنين من المولهات وهمس الأقدام ومنفسح الثمرة
من ولائج غلف الأكمام ومنقمع الوحوش من غيران
الجبال وأوديتها ومختبأ البعوض بين سوق الأشجار وألحيتها
ومغرز الأوراق من الأفنان ومحط الأمشاج من مسارب

الأصلاب وناشئة الغيوم ومتلاحمها ودرور قطر السحاب
ومتراكمها وما تسفي الأعاصير بذيولها وتعفو الأمطار
بسيولها وعوم نبات الأرض في كثبان الرمال ومستقر
ذوات الأجنحة بذرى شناخيب الجبال وتغريد ذوات
المنطق في دياجير الأوكار وما أوعبته الأصداف وحضنت
عليه أمواج البحار وما غشيته سدفة ليل أو ذر عليه
شارق نهار وما اعتقبت عليه أطباق الدياجير وسبحات
النور وأثر كل خطوة وحس كل حركة ورجع كل
كلمة وتحريك كل شفة ومثقال كل ذرة وهماهم
نفس هامة وما عليها من ثمر شجرة أو ساقط ورقة أو قرارة
نطفة أو نقاعة دم ومضغة أو ناشئة خلق وسلالة لم يلحقه
في ذلك كلفة ولا اعترضته في حفظ ما ابتدع من خلقه
عارضة ولا اعتورته في تنفيذ الأمور وتدابير
المخلوقين ملالة ولا فترة بل نفذهم علمه وأحصاهم
عدده ووسعهم عدله وغمرهم فضله مع تقصيرهم
عن كنه ما هو أهله من حمد وشكر وعبادته
والثناء في مجال مرضاته اللهم أنت أهل الوصف الجميل

مضغة

والتعداد الكثير ان تؤمل فخير مأمول وان ترج فاكرم مرجو
اللهم وقد بسطت لي فيما لا امدح به غيرك ولا اثني به
على احد سواك ولا اوجهه الى معادن الخيبة ومواضع
الريبة وعدلت بلساني عن مدائح الآدميين والثناء على
المخلوقين المربوبين اللهم ولكل مثن على من اثنى عليه
مثوبة من جزاء او عارفة من عطاء وقد رجوتك
دليلا على ذخائر الرحمة وكنوز المغفرة اللهم وهذا
مقام من افردك بالتوحيد الذي هو لك ولم ير مستحقا
لهذه المحامد والممادح غيرك وبي فاقة اليك لا يجبر
مسكنتها الا فضلك ولا ينعش من خلتها الا منك
وجودك فهب لنا في هذا المقام رضاك واغننا عن مد الايدي
الى سواك انك على كل شيء قدير **بعضى از اين خطبه در صفت
زمين است** و گسترانيدن آن بر روی آب فرو برد حضرت عزت زمين
را بر بالای امدن موجها صولت ارنده بر مثال هيجان فحل بر ماده
و بر روی آب بسيار دريا پرشيده برانده در حالتی که ميزدند موجهای بزرگ
آن دريا بعضی بر بعضی بشدت دفع و بهم ميکوفتند دفع کنندهای موجهای
بزرگ و بلند و بر روی آب می انداختند آن موجها کف را همچو فحلها که بر مادها

منه طاب ثراه

جهند نزد هيجان و اضطراب ايشان يا همچو شتران بزرگ در جنگ اند
با يکديگر در حالت مستی پس فرو نشست گرداب سرکشنده طاغی شونده موج
زننده، رد کننده يکديگر از جهت گرانی بار زمين و ساکن شد هيجان و دفعه
آن و شدت امواج آن وقتی که در لو رديد زمين آن آب را بسينه خود و
ذليل شد آب در حالتی که خاضع و فروتن بود چونکه غلطيد زمين بر وی مانند
غلطيدن حيوان در خاک بدوشهای خود پس گرديد آب بعد از غلبه
موجهای او ساکن و آرميده ذليل و خوار و در حلقه آهنين لجام مذلت
گردن نهاده و گرفتار و ساکن شد زمين در حالتی که گسترانيده بود در ميان
موج بزرگ نخار آب و بازگردانيده آب را از طوف کبر و بلندی آن و از
بلندی بينی او بواسطه خودبينی و تکبر کردن گشتن و از بلندی از حد درگذشتن
آن بسبب کبر و منی و ببست آب را بر پری روان شدن آن پس آرميد
و فرو نشست بعد از خفت کردن آن و جنبيد زمين بعد از تبختر کردن
بر جستنها و اضطراب نمودن پس چون آرميده شد هيجان آب در زير
اطراف زمين و حمل کرد حق سبحانه کوههای بلند در غايت علو را بر دوشهای
نشانهای زمين روان گردانيده چشمهای بر آب جوشنده را از بالای
بينيهای زمين و پراکنده ساخت آن چشمها را در بيابانها و کشاده در گذرگاههای
آن و تعديل فرمود حرکتهای زمين را بکوههای استوار از سنگهای سخت

آن و بکوههای که خداوند آن سرهای بلندند از سختهای سنگهای کبار آن
پس ساکن شد زمین از جنبیدن بجهت در ته فرو رفتن کوهها در قطعهها
سطح زمین و بواسطه در آمدن کوهها در عمقهای زمین در ان حال که در آمده
اند خانهای اندرون بیتهای زمین یعنی در حالتی که فرو رفته اند در ته زمین
و بجهت سوار شدن آن کوهها بر گردنهای زمینهای هموار و بر بلندیهای
آن یعنی کوههای گران که در ته زمین در آمده اند مانند میخ و اورا قرار
میدهند از اضطراب باز میدارند ثقل سواری که ناقه ناهموار را هموار میسازد
و رام میگرداند او را بسواری و فراخ کرد میان هوا و میان زمین را و آماده
ساخت هوا را جای نفس زدن از برای ساکنان زمین و بیرون آورد
حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت بالغه بسوی زمین اهل آن را انواع حیوانات
بر تمامیه منافع آن پس از ان ترک نکرد خدای تعالی زمین بی گیاه را که فاقد
باشد آبهای چشمها از بلندیهای آن زمین و نرسد آن بسبب بلندی آن
و نیابد رودخانهای زمین و سیلها رسیدن بدان زمین این منقلی است
بلم بدیع یعنی حق سبحانه ترک نکرد آن زمین را که آب باو نمیرسد تا انکه نصیبها
خبر اند از برای آن ابر ظاهر شده زنده کرد انرا مرده او را و طلب کند
بیرون آوردن گیاه او را و ترکیب کرد و الفت داد ابر آن زمین را برای
باریدن باران بعد از جدا شدن بارهای درخشان آن ابر پر آب و جدا شدن

بارهای

بارهای پراکنده آن سحاب تا انکه چون جنبان شد و متحرک گشته معظم ابرهای سفید
در ان ابر و درخشان شد برق آن در میان ابرهای کشیده و مستدیر خواب
نکرد یعنی ساکن نشده پنهان نگشت روشنی ان برق در میان ابر سفید
بزرگ آن و در هم افتاده ابر کشیده آن و فرستاد آن ابر را در حالتی که ازبرا نشنده
البته بحقیقت که نزدیک شد بزمین ابری که بواسطه ثقل مایل است
بسفل بیرون می آورد باد جنوب از ابر ریزان بارانهای دفعه دفعه او که
لب بارند و فراوان و دفع میکند از او بارانهای ریخته شدها او با شدت
دفعات چه باد جنوب حار رطبست بحرارت گشاینده مسامات است و
برطوبت فزاینده بارانهای در صحاری و معمورات پس چون افکند ابر سینه
را که قریب باضلاع است چون شتر گران بار که سینه خود را بزمین نهد این
استعارات از برای ثقل ابر از باران و افکند گرانی چیزی که باستقلال بردارنده
است او را از بار گرانی که حمل کرده شده است بیرون آورد حضرت اله بآن
آب از مواضع بی گیاه زمین گیاه روییده را و از کوههای بی علف و گیاههای
تر و تازه را پس آن زمین بعد ازین حال بهجت میکند بآرایش مرغزارهای
خود و تفاخر میکند بآنچه پوشانیده شده باو از چادرهای شکوفههای نورسیده
و زیور آنچه آراسته شده بان و در بعض روایت نشین منقوط وارد شده است
بمعنی خلطت یعنی از زینت آنچه مخلوط و آمیخته شده است بآن از شکوفهها

تازه آن و گردانید حق سبحانه و تعالی این را که رویانیده از زمین رسانیدن از
برای عالمیان و روزی از برای جانداران و شکافت راههای گشاده را
در اطراف زمین و بپای کرد نشانهای بیابان از برای روندگان بر میانهای
راههای زمین چون کوههای الوان پس چون گسترانید حضرت رب العالمین
زمین را و روان ساخت امر خود را اختیار کرد آدم علیه السلام را بجهت
برگزیدن او را از میان خلقان خود گردانید او را اول آفرینش نوع انسان
و ساکن گردانید او را در بهشت خود و گشاده ساخت در آنجا خورش او را و مه
اشارت کرد بوی در آنچه نهی کرد او را و اعلام کرد او را که در اقدام نمودن بر آن
فعل منهی پیش آمدنست بمعصیت و در خطر افگندنست و ضایع ساختن مرتبت
پس اقدام کرد آدم علیه السلام از آنچه نهی کرده بود آن را از وجهت موافق
آمدن آن اقدام بعلم سابق او که آن علم او سبحانه بود با آنکه ترک اولی از آدم
علیه السلام بوجود آید و این دلیل است بر آنکه علم تابع معلوم است و بودن
شیء تابع شیء دیگر مستلزم آن نیست که او از آن شیء باشد و چون از آدم
علیه السلام ترک اولی بفعل آمد پس فرود آورد او را بزمین پس از ثابت تا
عمارت دهد زمین خود را بنسل آدم علیه السلام تا بپای دارد حجت خالقیت
خود را بسبب او بر بندگان خود و خالی نگذاشت ایشان را پس از آن قبض فرمود
روح آدم علیه السلام را از آنچه تاکید کند بر ایشان حجت پروردگار خود را و

بپیوند کند

و بپیوند کند میان ایشان و میان شناخت خود بلکه عهد کرد با ایشان بحجتها
بر زبانهای برگزیدگان از پیغمبران خود و بردارندگان امانتهای پیغامهای
خود قرنی بعد از قرنی تا آنکه تمام شد به پیغمبر ما که محمد بن عبد الله است
صلی الله علیه و آله و سلم حجت بالغه او و رسید بپایان عذر او و بجهت
و بیم کردن او و مبطلان و تقدیر کرد روزیها را پس بسیار گردانید آن را
بر بعضی و کم گردانید آن را بر بعضی دیگر و قسمت کرد روزیها را بر تنگی و فراخی پس
عدل فرمود در آن قسمت تا صورت آزمایش کند کسی که اراده فرمود
آسانی روزی او را و دشواری آن و تا امتحان نماید بدان شکر و صبر را
از توانگر و درویش آن پس از آن مقارن ساخت بفراخی ارزاق عطایا
فقر و فاقه آن و پیوسته گردانید بسلامت و صحت آن آفتهای درهم زننده
بگشادگیهای در فرجهای آن غصه اندوههای آن و غمهای گلوگیر آن و آفریده
اجلها را و مدتهای عمرها را پس حد ساخت آن اجلها را و کوتاه
گردانید آن را و تقدیم فرمود آن را و تاخیر نمود آن را و بپیوند کرد بمرگ
سببهای اجال را چون آفات و امراض و قتال و گردانید مرگ را
کشنده ریسمانهای اجال و برنده ریسمانهای محکم تافته اجال خدای تعالی
داننده راز است از ضمیرها که در دل پنهان کنند کافران و از سر راز
گویندگان در پنهان و از خاطرهای اندوخته شده از ظن و گمان و از آنچه

منعقد میشود در نفس از غمیتها و ملتیتا یقین واز مواضع دزدیدن نگریستن
پلکهای دیده مردمان واز انچه در بر گرفته است ان را پوششهای دلها
از امور پنهانی واز انچه گوش فرا داشته است از برای دزدیدن آن
موضع سوراخهای گوش نشنوندگان ومواقع تابستان موران وجابها
زمستان جنبندگان وگزندگان واز بازگردانیدن آواز بانگ وناله که
صادر شود از زبان جدا کرده از فرزندان واز او از نهان قدمها واز جای
گشوده شدن میوه از مداخل غلافهای که دران میوه مخلوق میشود واز جای
مکس از خویش راند خوش از غارهای کوهها و رودخانهای آن واز مواضع
پنهان شدن تیشها میان ساقهای درختان وپوستهای آن واز جای
بر رستن برگها واز شاخها واز مکان فرود امدن نطفهای امیخته گوناگون
از مواضع روان شدن آن از صلبها واز بر امدن ابرها وبیم پیوسته
آنها از ریزان شدن قطرهای ابر باران وبهم بر نشسته ابرهای پر آب واز انچه
می پاشند گردبادها بدامنهای خود از تراب واز انچه محو می کنند بارانها
بسیلهای خود واز فرو رفتن وسیر کردن حشرات زمین در جوف پشتهای
ریگستانها واز قرارگاه خداوندان بالها به بلندیهای سرهای کوههای
واز باز گردانیدن آواز صاحبان نطق از مرغان در تاریکهای آشیانها
واز انچه در ظرف کرده اندان را صدفها از لولو و مرجان واز انچه حضانت

[illegible]

ودا یکی کرده بران موجهای دریاها واز انچه پوشیده است آنرا تاریکی شب
یا بر امده بران روشنی دهنده روز واز انچه محجوب است بران تعاقب
ظلمتهای مستور ومنظان روشنی نور واز نشانه هر گام واز دریافتن
هر حس جسمی از اجسام واز جواب باز دادن از هر کلمه در مطلب واز حرکت
دادن هر لب واز قرارگاه هر آفریده واز مقدار هر مورچه خورد واز اوازهای
پنهانی هر نفسی هست در زنده وقصد کننده بمطلوب خود واز انچه بر زمین است
از میوه درختی از درختان یا ورقی افتاده از ان یا قرار گرفتن نطفه
از نطفهای حیوان در ارحام مادران یا گوخون یعنی کو رحم که در دخون
مجتمع میشود وخون بسته یا مخلوق نمایان شده وآفریده گشته خداست
از مشقت ایشان نرسیده بذات آفریدگار درین چیزها که آفریده وپیدا کرده
رنجی ومشقتی پیش نیامده او را در نگاه داشت انچه نو پیدا کرده از آفریدهای
خود پیش آمده از فتور قوت واحاطه نکرده او را در روان کردن امرها در
تدبیرها خلقها ملالتی وکدورتی ونه ضعفی ونه سستی بلکه نافذ شده وجاری
گشته در ایشان دانش بنهایت وبی شمار در آورده ایشان را شمردن
دو فرا رسیده بایشان عدالت ودادگستری او وپوشیده گناهان ایشان
را فضل بی منتهای او با وجود تقصیر کردن ایشان از بپایان رسانیدن
چیزی که او سبحانه سزاوار آنست بارخدایا توئی سزاوار وصف نیکوئی تمام

ونطفه حیوانات که برون کشیده شده

و ناشایسته شماره نمودن ستایش و ثنای بسیار اگر امیدوار باشند بتو پس تو
بهترین امید داشته شدهایی اگر رجا از تو خواهند پس تو گرامی ترین رجا
داده شده کانی بار خدایا و بتحقیق که گسترانیده ز برای من زبان را در آنچه
مدح نکنم بآن غیر ترا و ثنا نخواهم بدان بر هیچ یک بجز ترا و متوجه نکردم زبانرا
بسوی معدنهای نومیدی و محلهای شک و گمان و باز داشته زبان مرا از
مدحهای آدمیان و ثنا گفتن بر آفریده شدگان که پرورده نعم تو اند بار
خدایا و هر ثنا کننده را بر آنکس که ثنا گفت بر او مثوبتی هست از پاداش آنکه
یا نیکوی از بخشش دادن و بحقیق که امید وارم بتو در آن حال که تو رهنمای باشی
بر ذخیرهای بخشش و گنجهای آمرزش بار خدایا این نوع ثنا گفتن مقام و
منصب کسیست که متفرد دانست ترا بیگانگی که آن خاص است مر ترا و ندید
کسی را که استحقاق داشته باشد این ستایشها و ثناها را بغیر از ذات
بزرگوار تو و حاصلست مرا حاجتی بسوی جناب تو که جبر و تلافی نمیکند مسکنت
و ذلت آن حاجت را مگر فضل و احسان تو و بر نمیدارد فقر و فاقه
آن احتیاج را مگر عطا و بخشش تو پس ببخش ما را درین مقام و مرتبه
خوشنودی خود را بی نیاز گردان ما را از کشیدن دستهای غیر تو بدرستی
که تو بر آنچه می خواهی توانای **ومن كلام له عليه السلام** لَمَّا اُرِيدَ
عَلَى الْبَيْعَةِ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِي فَاِنَّا

مستقبلون

اَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَاَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَاِنَّ الْآفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَاعْلَمُوا
اِنِّي اِنْ اَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَلَمْ اُصْغِ اِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ
وَعَتْبِ الْعَاتِبِ وَاِنْ تَرَكْتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ
وَاَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ اَمْرَكُمْ وَاَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ
مِنِّي اَمِيرًا **و از جمله کلام بلاغت نظام** آن امام انام علیه الصلوت
والسلام این است که فرموده در وقتی که در خواسته شد از او بر بیعت نمودن
بعد از کشته شدن عثمان بگذارید مرا و از ین امر مرا معاف دارید و طلب
کنید بغیر مرا درین کار پس بدرستی که پیش آینده ایم بکاری که مر او را وجهها
و رنگهای متنوع که نمی ایستند و صبر نمی کنند مر آن کار را دلها و ثابت
نمی شود بر و عقلها و بدرستی که اطراف عالم ابر ستم گرفته است و راه روشن
شریعت گردیده است بنکارت و جهالت و بدانید ای مردمان اگر من
اجابت کنم شما را در بیعت کردن شما سوار شوم بر شما آنچه دانم در کار شریعت
یعنی مرتکب شریعت غرا شوم و بر آن هیچ که علم دارم بآن عمل کنم و گوش نمی
کنم بسوی گفتار گوینده و سرزنش سرزنش کننده و اگر بگذارید مرا درین
امر مرا معذور دارید پس من باشم همچو یکی از شما و شاید که من شنواتر باشم
و فرمان بردارتر از شما مر کسی را که والی سازید شما او را بباشد با و امر و نواهی

غرض از این گفتار زدیاد رغبت مردمان در انقیاد و دل نهادن ایشان بر امر جهاد و غیر آن یا آنکه مراد این باشد که چون اول بر حق نایستادید و کار دین با بجا گذاشتید الحال نیز بر دستور سابق خواهید نمود و نقض بیعت خواهید کرد منه

وعامل باشد بشریعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم ومن از
برای شما در حالتی که وزیر باشم ومعین بهتر است شما را از من در حالتی که امیر
باشم زیرا که در حالت اماره متحمل شمایم بر مکروهات طبایع از مصابرت در
حروب ووقایع وتسویه عطایا در میان شما ومنع از مخالفت شرایع ودر حالت
وزارت ومعاونت واجب نیست بر من مگر نصیحت وموعظه والزام عمل ونزع
خلل وامر معروف ونهی منکر واجب بقدر آنچه مقدور باشد **ومن خطبة**
له علیه السلام اما بعد ایها الناس فانا فقأت عین الفتنة
ولم یکن لیجترئ علیها احد غیری بعد ان ماج غیهبها
واشتد کلبها فاسئلونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده
لا تسئلونی عن شیء فیما بینکم وبین الساعة ولا عن فئة ت
تضل مائة وتهتدی مائة الا انبأتکم بناعقها وقائدها
وسائقها ومناخ رکابها ومحط رحالها ومن یقتل من اهلها
قتلا ویموت منهم موتا ولو قد فقدتمونی ونزلت کرائه
الامور وحوازب الخطوب لاطرق کثیر من السائلین و
فشل کثیر من المسئولین وذلک اذا قلصت حربکم وشمرت
عن ساق وکانت الدنیا علیکم ضیقا تستطیلون ایام البلاء
علیکم حتی یفتح الله لبقیة الابرار منکم ان الفتن اذا اقبلت

شبهت

شبهت واذا ادبرت نبهت ینکرن مقبلات ویعرفن مدبرات
یحمن حوم الریاح یصبن بلدا ویخطئن بلدا الا ان اخوف
الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیة فانها فتنة عمیاء
مظلمة عمت خطتها وخصت بلیتها واصاب البلاء من
ابصر فیها واخطأ البلاء من عمی عنها وایم الله لتجدن بنی
امیة لکم ارباب سوء بعدی کالناب الضروس تعذم بفیها
وتخبط بیدها وتزبن برجلها وتمنع درها لا یزالون بکم
حتی لا یترکوا منکم الا نافعا لهم او غیر ضائر ولا یزال بلاؤ
هم حتی لا یکون انتصار العبد من ربه والصاحب من
مستصحبه ترد علیکم فتنتهم شوهاء مخشیة وقطعا جاهلیة
لیس فیها منار هدی ولا علم یری نحن اهل البیت منها
بمنجاة ولسنا فیها بدعاة ثم یفرجها الله عنکم کتفریج
الادیم بمن یسومهم خسفا ویسوقهم عنفا ویسقیهم
بکأس مصبرة لا یعطیهم الا السیف ولا یحلسهم الا الخوف
فعند ذلک تود قریش بالدنیا وما فیها لو یروننی مقاما
واحدا ولو قدر جزر جزور لاقبل منهم ما اطلب الیوم
بعضه فلا یعطوننیه **درین خطبه اشارت میفرماید** بفتنه اهل

احدکم منهم الا مثل انتصار

[illegible]

بصره وصفین ودیگران ومیگوید اما بس از حمد وثنا الهی وسلام وصلوات بر حضرت
رسالت پناهی علیه والصلوات مالاتتناهی ای گروه مردمان پس بدرستی
که من برکندم چشم فتنه را که آن فتنه اهل بصره است ودیگران از صفین ونهروان
ونبود که جرأت کند بر دفع آن فتنه دیگری از من بعد از آنکه مضطرب شد تاریکی
آن فتنه که آن پنهان بود در اذهان مردمان وسخت شد شره وبدخویی فتنه
در میان اهل زمان پس بپرسید از من مشکلات وقضایا را پیش از آنکه
نیابید مرا پس بحق آن خداوندی که نفس من در قبضه قدرت اوست نپرسید
مرا از چیزی در آنچه میان شماست ومیان قیامت ونه از گروهی که راه نماید
صد کس را وجماعتی که گمراه سازند صد کس دیگر را مراد کثرت است نه عدد معین
مگر که خبر دهم شما را بخواننده آن وکشنده آن وراننده آن ومحل فرود آمدن شتران
بارکبران ایشان وجای فرو گرفتن بارهای ایشان وآنکه کشته می شود از اهل
ایشان کشته شدنی وآنکه میمیرد از ایشان مردنی واگر نیابید مرا وفرود آید بشما
امور کریهه وناخوش آینده وکارهای عظیمه هر اینه فرو سر در پیش افکنند بسیاری
از سایلان وبدول شوند بسیاری از سوال کرده شدگان واز اطراف
سایلین وفشل مسولین وقتیکه در هم پیچید ودر هم کشیده شود حرب
شما وبگیرد بجد جامه خود را از ساق یعنی مهیا شود در سرعت آمدن وبجد شود
در فرود آمدن وباشد دنیا بر شما تنگ بواسطه شده شدن فتنه در حالتی که دراز

شود وبسیار مکث نمایند در روزها بلا که واقع شده باشند بر شما تا آنکه
فتح کند خدای تعالی از برای بقیه نیکوکاران از شما وبدرستی که فتنها چون
رو آورند بمردمان مانند سازند شبهها را بحق در اذهان وچون پشت کنند
برافشان بیاگاهند ایشان را از فتنه خودشان شناخته نمی شوند آن فتنها
در حالتی که پیش آینده اند وشناخته می شوند در حینی که پشت کننده اند
ودوران میکنند ومی گردند فتنها وفسادها مثل گردیدن بادها می رسند
بشهری ودر میگذرند از شهری بدرستی که ترسناکترین فتنها نزد من
بر شما فتنه بنی امیه است بجهت شدة طول مدت آن وانهدام قواعد دین
بسبب آن پس بدرستی که آن فتنه فتنه ایست کور وتاریک که اهتدای
نیست در او بر جاده شرع مثل اعمی در طریق خود تاریک کند عالم بر اهل دنیا
عام است حال وکار آن وخاص است بلیت آن بخواص اهل تقوی وایمان و
رسیدن بلا بکسی که نگاه کرد بچشم بصیرت در آن فتنه وبلیت وخطا کرد یعنی
درگذشت از کسی که کور گشت از فتنه بودن آن وسوگند بخدا هر اینه
می یابید شما بنی امیه را از برای خود خداوندان بدی بعد از رفتن من مثل
ناقه گزنده نزد دوشیدن که گزد دوشنده را بدندان وفرو کوبد دستهای
خود را بر سر او ولگد زند بپای خود ومنع کردن شیر خود را از صاحب وخداوند
خود وهمیشه باشند با شما بازرو ایذا تا آنکه ترک نکنند ونگذارند از شما مگر

باشد قتل حسین وخراب کردن بیت الله ...عنه

از ایشان ه

فایده دهنده از برای خود یا غیر ضرر رساننده بایشان و همیشه باشند بلا و فتنه
ایشان با شما اگر نباشند دادستاندن یکی از شما مگر مثل دادستاندن بنده
از خداوند خود مثل دادستاندن همراه تابع از کسی که با خود داشته باشد او را
و متبوع او باشد وارد بر شما فتنه ایشان در حالتی که باشند آن فتنه زشت
منظر در نظر عقل و شرع ترسیده شده از و و مثل قطعهای سواران جاهلیه
که دائم بحرب و غارت مشتغل باشند و در میان آن فتنها علامت هدایت
و راه نمای و نه علمی در رایتی که دیده شود از برای عدالت مراد امام عادل است
و ما که اهل بیت رسولیم صلی الله علیه وآله وسلم از آنیم آن فتنه رستگاریم و
نیستیم در آن فتنه خواننده بمثل آن پس از آن بگشاید خدای تعالی و دور
از شما بلا را و فتنه بنی امیه را مثل شکافتن و جدا کردن پوست بدست کسی
که بچشاند بایشان خواری و براند ایشان را بدرشتی و آب دهد ایشان را بساغری که او
صبر فرسوده شده است ندهد بایشان مگر شمشیر خون آشام و هیچ پلاس نپوشاند
بایشان مگر پلاس ترس و بیم پس نزد آن واقعه دوست داشته باشند قریش در
مقابله دنیا و آنچه در اوست که ببینند مرا در یک محلی و مکانی یعنی دنیا
و ما فیها را بدهند و بعوض آن ببینند در یک مکانی و اگرچه آن زمان دیدن
بقدر کشتن قربانی باشد تا قبول کنم از ایشان آنچه طلب میکنم امروز از ایشان
پاره از و پس نمیدهند بمن آن را و در روایت آمده که مروان بن محمد که آخر

[illegible]

ملوک

ملوک بنی امیه بود در روز محاربه گفت در وقتی که دید عبد الله بن محمد بن علی بن
عبد الله بن عباس را در صف لشکر خراسان که ای کاشکی علی بن عبد الله در
تحت این رایات بودی بدل این جوان و این قصه مشهور و معروفست ومن
خطبة له علیه السلام فَتَبَارَکَ الَّذِی لَا یَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَلَا
یَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ الْأَوَّلُ الَّذِی لَا غَایَةَ لَهُ فَیَنْتَهِیَ وَلَا آخِرَ
لَهُ فَیَنْقَضِیَ این خطبه در ذکر ازلیه و سرمدیه واجب الوجود است و اشارت
پیغمبران و امامان پس بزرگ و برتر است معبود بحق آن معبودی که نمیرسد باو همتهای
بعیده و در نمی یابد او را تیزی دریافتن فطنتهای زکیه اولی که هیچ پایانی نیست
او را تا بنهایت رسد و هیچ آخری نیست او را تا نهایت کند و بیان این اسلوب
در خطب سابق تحت ذکر پذیرفت منها فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِی أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ
وَأَقَرَّهُمْ فِی خَیْرِ مُسْتَقَرٍّ تَنَاسَخَتْهُمْ کَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ
الْأَرْحَامِ کُلَّمَا مَضَى سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِینِ اللَّهِ خَلَفٌ حَتَّى أَفْضَتْ
کَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ
الْمَعَادِنِ مَنْبِتًا وَأَعَزِّ الْأَرُومَاتِ مَغْرِسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِی صَدَعَ مِنْهَا
أَنْبِیَاءَهُ وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ عِتْرَتُهُ خَیْرُ الْعِتَرِ وَأُسْرَتُهُ
خَیْرُ الْأُسَرِ وَشَجَرَتُهُ خَیْرُ الشَّجَرِ نَبَتَتْ فِی حَرَمٍ وَبَسَقَتْ فِی کَرَمٍ
لَهَا فُرُوعٌ طِوَالٌ وَثَمَرٌ لَا یُنَالُ فَهُوَ إِمَامُ مَنِ اتَّقَى وَبَصِیرَةُ

مَن اهتَدَى سِراجٌ لَمَعَ ضَوؤُهُ وَشِهابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَزَنْدٌ بَرَقَ
لَمعُهُ سِيرَتُهُ القَصدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشدُ وَكَلامُهُ الفَصلُ
وَحُكمُهُ العَدلُ اَرسَلَهُ عَلَى حِينِ فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَهَفوَةٍ
عَنِ العَمَلِ وَغَباوَةٍ مِنَ الاُمَمِ اِعمَلُوا رَحِمَكُمُ اللهُ عَلَى اَعلامٍ
بَيِّنَةٍ فَالطَّرِيقُ نَهجٌ يَدعُو اِلَى دارِ السَّلامِ وَاَنتُم فِي دارِ مُستَعتَبٍ
عَلَى مَهَلٍ وَفَراغٍ وَالصُّحُفُ مَنشُورَةٌ وَالاَقلامُ جارِيَةٌ وَالاَبدانُ
صَحِيحَةٌ وَالاَلسُنُ مُطلَقَةٌ وَالتَّوبَةُ مَسمُوعَةٌ وَالاَعمالُ مَقبُولَةٌ

بعضی دیگر از این خطبه است پس بامانت نهاد حق سبحانه پیغمبران و امامان را در
فاضلترین موضع امانت که اصلاب آباء کرام ایشانست و قرار داد ایشان را
و ساکن گردانید در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات ایشانست نقل
گردانید ایشان را پشتهای بزرگوار پدران برحمهای پاک کرده شده های مادران
هر بار که گذشت بجوار پروردگار سلفی بایستاد از ایشان باقامت دین او بدیگر
خلقی تا آنکه رسید کرامت حضرت عزت که منصب نبوتست بمحمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون آورد آنحضرت را از بهترین معدنها
از روی رویدن که آن طینت طیب نبوتست و عزیزترین اصلها از روی
نشاندن که آن ماده اباکیره است که منشعب رسالتست از درختی که شکافته
است و هویدا کرده از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن

درخت

سعادت بخت امینان خود را عترت آنحضرت و ذریت او بهترین عترتهاست
و قوم او بهترین قومهای امم انبیا اند و شجره آنحضرت بهترین شجرهاست رسته
است شجره هاشم در حرم محترم و دراز کشیده است و برآمده در حدیقه
مجد و کرم مر آن شجره است شاخهای دراز بلند که حضرت خیر البشر است
دائما اتقی غیرهم و آن شجره را هست میوه که دست هیچ کس بدامن آن نرسید
پس آنحضرت پیشوای کسیست که رست تقوی دارد و بینائی دل کسیست که راه راست
بپذیرد چراغیست که درخشانست روشنائی و ستاره درخشانیست که
علم کشیده است نور او بمرتبه که شعاع آن از ثری و ثریا در گذشته و آتش
زبانه ایست که بارقه لمعان او از افق هدایت جهیده روش آنحضرت میانه روی
است از افراط و تفریط و سنت او راه نماینده خلقانست و کلام او جدا
کننده حق است از باطل و حکم او بر قانون عدل کامل است بفرستاد او را حق
سبحانه بر زمان منقطع شده رسل پیغمبران و فروش عاملان از عمل و وقوع جهالت
از ایشان عمل کنید ای بندگان خدا که رحمت کند بر شما خدا عملی که واقع شود بر
طریقه نشانهای روشن هویدا که آن ائمه هادی اند پس راه حق راه راستست
و روشن که مرحله اند شما را بسرای سلامت یعنی جنت و حال آنکه شما در سرای
هستید که ممکن است که طلب کرده شود در و معتبی که آن عبارتست از رجوع
کردن بحق یا آنکه ممکن است که در و طلب عتبی کنند از خدای تعالی که آن رضا

اعمالها نوشته کرده شده

وعفوات ازو سبحانه بر مهلت زمان و فراغتی در حالتی که نامهای اعمال
نشر کرده شده است و قلمهای کرام الکاتبین روانست در نوشتن خیر و شر
و بدنهای صحیح اند و زبانهای فصیح و روانند و توبه شنوده شده است پس
وقت را غنیمت شمرید و فرصت را از دست مگذارید ومن خطبة له
علیه السلام بعثه والناس ضلال فی حیرة وحاطبون فی فتنة
قد استهوتهم الاهواء واستزلتهم الکبریاء واستخفتهم
الجاهلیة الجهلاء حیاری فی زلزال من الامر وبلاء من الجهل
فبالغ صلی الله علیه فی النصیحة ومضی علی الطریقة ودعا الی الحکمة
والموعظة الحسنة این خطبه در بیان زهوق باطل است. بعثه حق کرد آن

میفرماید

وجود با وجود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم برانگیخت حضرت عزت
حضرت رسالت را صلوات الله علیه وحال آنکه مردمان گمراه بودند در سرگردانی
و خبط کننده بودند و در می آمدند در فتنه و بلا تحقیق که از راه برده بود ایشان
را آرزوهای ولغزانیده بود ایشان را تکبر و بزرگی و بی ارام کرده بود ایشانرا
جاهلیتی که در جهالت و نادانی بود در حالتی که حیران بودند در مضطرب
و متزلزل بودن در کار خود و در غم و غصه و بدی احوال از نادانی پس مبالغه
نمود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نصیحت کردن و گذشت
بر طریقه حضرت عزت و خواند مردمان را بحکمت که برهان قاطع است و موعظه

که دلیل

که دلیل قناعت تا ایشان را از عقاب بکفر بساحل اسلام کشند ومن اخری
الحمد لله الاول فلا شیء قبله والآخر فلا شیء بعده والظاهر
فلا شیء فوقه والباطن فلا شیء دونه واز جمله خطبهای دیگر است
که ایراد نموده در ذکر صفات کمال ذو الجلال شکر و سپاس معبودی را سزاست
که اول بی بدایت پس نیست هیچ چیزی پیش از وی و آخر بی نهایت پس هیچ
چیزی نیست بعد از وی و پیداست یعنی عالی و غالب پس نیست چیزی بالای
او در ظهور و علو و پنهانست یعنی عالم است بخفیات امور با اعتبار رب
اشیاست بخفیات پس نیست چیزی که نزدیکتر باشد از وی باشیا ومنها
فی ذکر الرسول صلی الله علیه وآله مستقره خیر مستقر
ومنبته اشرف منبت فی معادن الکرامة ومماهد السلامة
قد صرفت نحوه افئدة الابرار وثنیت الیه ازمة الابصار
دفن به الله الضغائن واطفأ به النوائر الف به اخوانا و
فرق به اقرانا اعز به الذلة واذل به العزة کلامه
بیان وصمته لسان وبعضی از این خطبه در ذکر نعت حضرت رسالت
قرارگاه او که مکه مبارکست بهترین قرارگاه است زیرا که ام قری است
و محل بیت الله الحرام و موضع رستن اوست یعنی مدینه طیبه که مدفن اوست
شریفترین منبت است و این هر دو موضع در معدنهای کرامت و بزرگواری

اندر برا که محل عبادت اند و مواضع کسترانیدن امنیت و سلامتی از عقوبت
بحق کردانیده شده است بجانب او دلهای نیکوکاران و میل داده شده
بسوی او مسارهای بصرهای اهل بصیرت دفن کرد و برطرف ساخت خدای
تعالی بوجود شریف وی کینهای دیرینه را و فرو میرانید بسبب ذات لطیف
وی آتشهای عداوت را و سینهای پر کینه الفت داد بواسطه او میان
برادران اهل ایمان و پراکنده ساخت بسبب وی همسران مشرکان را عزیز
کردانید بوت او خواری دین اسلام را و خوار کردانید بعلو او عزت کافران
کلام او بیان شرایع است و احکام و خاموشی او دال بر مناجات انام چه
سکوت آنحضرت در بعضی مواضع همچو نصرات زیرا که اگر مشاهده میفرمود
امری را و انکار نمی نمود دال بود بر حسن آن **ومن كلام له عليه
السلام** ولئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه وهو له
بالمرصاد على مجاز طريقه وموضع الشجا من مساغ ريقه
اما والذي نفسي بيده ليظهرن هؤلاء القوم عليكم ليس
لانهم اولى بالحق منكم ولكن لاسراعهم الى باطل صاحبهم
وابطائكم عن حقي ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعيتي استنفرتكم للجهاد فلم تنفروا
واسمعتكم فلم تسمعوا ودعوتكم سرا وجهرا فلم تستجيبوا و

ونصحت لكم فلم تقبلوا اشهود كغياب وعبيد كارباب اتلوا
اتلوا عليكم الحكم فتنفرون منها واعظكم بالموعظة البالغة فتتفرقون
عنها واحثكم على جهاد اهل البغي فما اتي على اخر قولي حتى
اراكم متفرقين ايادي سبا ترجعون الى مجالسكم وتتخادعون
عن مواعظكم اقومكم غدوة وترجعون الي عشية كظهر
الحنية عجز المقوم واعضل المقوم ايها الشاهدة ابدانهم
الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلى بهم امراؤهم
صاحبكم يطيع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام يعصي الله
وهم يطيعونه لوددت والله ان معوية صارفني بكم صرف
الدينار بالدرهم فاخذ مني عشرة منكم واعطاني رجلا
منهم يا اهل الكوفة منيت بكم بثلث واثنتين صم ذوو اسماع
وبكم ذوو كلام وعمي ذوو ابصار لا احرار صدق عند اللقاء ولا
اخوان ثقة عند البلاء تربت ايديكم يا اشباه الابل غاب
عنها رعاتها كلما جمعت من جانب تفرقت من آخر والله لكأني
بكم فيما اخال لو حمس الوغا وحمي الضراب قد انفرجتم عن ابن ابي طالب
انفراج المرأة عن قبلها واني لعلى البينة من ربي ومنهاج من نبيي
واني لعلى الطريق الواضح القطه لقطا انظروا اهل بيت نبيكم د

فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم فی ردی فان لبدوا فالبدوا وان نهضوا فانهضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتاخروا عنهم فتهلکوا لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه فما اری احدا منکم یشبههم لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا وقد باتوا سجدا وقیاما یراوحون بین جباههم وخدودهم ویقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کان بین اعینهم رکب المعزی من طول سجودهم اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبل جیوبهم ومادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفا من العقاب ورجاء للثواب

این کلام در ذکر ظلم ظالمانست و مکافات ایشان بران میفرماید و اگر مهلت دهد خدای تعالی ستمکاری را پس هرگز فوت نمیکند گرفتن او را و حق تعالی مر ستمکار را انکه بالنست بر محل گذشتن راه او و بموضع غصها در گلوگیر از جای فرو بردن اب دهان اگاه باش بحق آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر اینه غالب میشوند این گروه یعنی اهل شام بر شما و نیست آن غلبه بجهت انکه ایشان سزاوارترند بحق از شما و لیکن این غلبه بجهت شتافتن ایشانست بسوی باطل صاحب خودشان که معویه است و دیر جنبانیدن شما از حق من و بتحقیق که در صبح در آمدند امتان در حالتی که میترسند

از ستم والیان و من در صبح در آمدم در حالتی که میترسم از ستم رعیت خود رمانیدم شما را برای بیرون رفتن بکارزار پس بیرون نرفتید و امر مرا کار نشنید و شنوانیدم شما را فواید پس گوش نکردید فرمان مرا و دعوت کردم شما را نهان و آشکارا پس اجابت نکردید مرا بکارزار و نصیحت کردم شما را پس نپذیرفتید و قبول نکردید حاضران شما مثل غایبانند در عدم فایده خطاب و غلامان همچو خواجگانند در نافرمانی در هر باب می خوانم بر شما حکمتهای پر فایده پس میرمید ازان و پند میدهم شما را بموعظه رسنده بسر حد نفع پس پراکنده می شوید ازان و ترغیب میکنم شما را بر کارزار اهل طغیان و عدوان پس اتیان نمی نمایم بر آخر گفتار خود تا آنکه می بینم شما را متفرق و پراکنده از مجلس مانند تفرق اولاد سبا در بلاد باز میگردید بمجلسهای خود بغفلت و فریب میدهید یکدیگر را از موعظه خود راست میگردانم شما را در بامداد چون چوب تیر شسته و باز میگردید بسوی من در شبانگاه همچو پشت کمان کج شده عاجز شد راست سازنده و مشکل شد راست شده کج باز شده ای آنکه حاضرست بدنهای ایشان غایب و ناپیداست از ایشان عقلهای ایشان مختلف و ناموافق است فکرهای ایشان در بلا و فتنه اند بسبب ایشان امیران ایشان صاحب شما فرمان میبرد خدا را و شما نافرمانی میکنید او را و صاحب اهل شام یعنی معویه غاو به عصیان میورزد

ایادی سبا دو کلمه اند که از اول در حکم یک کلمه واحد گردانیده اند همچو معدیکرب و سبا قبیله اند از اولاد سبا بن یشجب و قصه تفرقه این فرقه مشهور است و ضرب المثل است منه

بخدا او ایشان اطاعت می‌نمایند او را و همانا دوست دارم بخدا سوگند آنکه
معویه معامله کند با من در شما مثل صرف دینار بدرهم که دینار بده درم است
پس بگیرد از من ده مرد را از شما و بدهد بمن یکی را از ایشان ای اهل کوفه
به بلا افکنده شده‌ام از شما بسه خصلت که هست در شما و بدو خصلت که
نیست ایمن اصلا آن سه که موجود است در شما اینست که هستید کران خداوندان
گوشها و گنگانید خداوندان گفتار کورانید صاحبان چشمها چه امر حق را
نمی‌شنوید و نمیگویید و نمی‌بینید و بان منتفع نمی‌شوید و آن دو که مفقود است
از شما اینست که نیستید از آزادگان در صدق و راستی نزد ملاقات کارزار
بلکه در بند بندگی انحراف و نا راستی گرفتارید و نیستید برادران حقیقی در
اعتماد و توکل کردن و ثابت قدم بودن و استوار شدن نزد بلا و دزد ازخاک
آلوده بود دستهای شما ای مانند شتران که غایب باشند از ایشان شتربانان
و هر بار که جمع کرده شوند از جانبی پراکنده شوند از جانب دیگر بخدا سوگند
که گویا من شما را در آنچه می‌پندارم اینست که اگر سخت شود معرکه محاربه و گرم
گردد هنگامه مضاربه وا شوید از پسر ابی طالب مثل وا شدن زن از امرش
خود براستی که من بر بینه و حجتی‌ام از جانب پروردگار خود و براه راستم
از پیغمبر خود براستی که من براه روشنم میروم بان راه رفتنی به بصیرت و دانائی
و نظر کنید باهل بیت پیغمبر پس ملازمت کنید جهت ایشان را و پیروی کنید اثر

ایشان را و در عقب ایشان روید پس هرگز بیرون نمیکنند شما را از هدایت
و راه راست و هرگز باز نمیگردانند شما را در چاه هلاکت پس اگر باز ایستند
از طلب امر پس باز ایستید شما نیز و اگر برخیزند بطلب آن کار پس شما
نیز برخیزید به تبعیت و معاونت ایشان نشوید در آن امر و پیشی مگیرید بر
ایشان پس گمراه شوید و سرگردان و وا پس نمانید از ایشان پس هلاک
شوید بعصیان همانا دیدم اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله وسلم
بدیده ظاهر و باطن پس نمی‌بینم یکی از شما را که مانند باشید با ایشان همانا
بودند اصحاب پیغمبر گرد آلود می‌شدند در صباح ژولیده موی غبار آلود بکثرت
طاعت و عبادت و ترک نمودن زینت دنیویه تحقیق که شب میگذرانیدند
سجده کنندگان و ایستادگان در صف عبادت اقدام می‌نمودند بنوبت
میان پیشانیهای خود و میان رخسارهای خود یعنی در شب گاهی پیشانی
و گاهی رخسار بر زمین می‌نهادند و گاهی می‌ایستادند بر مثال اخگر از
یاد کردن معاد خود گویا که در میان چشمهای ایشان زانوهای گوسفندانست
که بسته است (پینه) از درازی سجود ایشان چون مذکور میشد خدای تعالی
ریزان میکرد باب چشمهای ایشان تا آنکه تر می‌شد گریبانهای ایشان
از اشک چشم و بجنبش در می‌آمدند همچنانکه درخت در روز باد سخت
بسبب ترسکاری از عذاب و امیدواری از برای ثواب

جنبدم

وبنابه سور عتيم

وَاللّٰهِ لَا يَزَالُونَ **ومن كلام له عليه السلام** وَاللّٰهِ لَا يَزَالُونَ
حَتّٰى لَا يَدَعُوا لِلّٰهِ مُحَرَّمًا اِلَّا اسْتَحَلُّوهُ وَلَا عَقْدًا اِلَّا حَلُّوهُ وَحَتّٰى
لَا يَبْقٰى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ اِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَنَبَا بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ
حَتّٰى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ وَبَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ
وَحَتّٰى تَكُونَ نُصْرَةُ اَحَدِكُمْ مِنْ اَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ
مِنْ سَيِّدِهِ اِذَا شَهِدَ اَطَاعَهُ وَاِذَا غَابَ اغْتَابَهُ وَحَتّٰى
يَكُونَ اَعْظَمَكُمْ فِيهَا غَنَاءً اَحْسَنُكُمْ بِاللّٰهِ ظَنًّا فَاِنْ اَتَاكُمُ اللّٰهُ
بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا وَاِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا فَاِنَّ الْعَاقِبَةَ
لِلْمُتَّقِينَ **درين كلام اشارت ميفرمايد بافعال قبيح** بنى اميه و افراط
ظلم ان گروه باغيه وميگويد كه بخدا سوگند كه هميشه بنى اميه ستمكار تا انكه نگذارند
از براى كردگار حرام كرده را مگر كه حلال شمرند ان را و ترك نكنند عقدى را از
عقود دين مگر كه بگشايند جور وجفا وتا انكه باقى نماند خانه از خشت وكلوخ و نه خيمه
از پشم مگر كه در ايد درو ظلم وستم ايشان ودور گردد بر ان اهل وايشان
مضطرب ومتزلزل سازد ان را بدى رعايت ايشان وتا انكه برخيزند دو
شخص گريه كننده وگريه كنند وزارى نمايند يكى گريه كننده از براى دين
خود يعنى از جهت خوف فناى دين خود وگريه كننده ديگر گريه كنند از
براى دنياى خود يعنى از جهت بيرون رفتن اسباب دنيا از دست او

وتا اگر باشند يارى دادن از شما از براى يكى از ايشان همچو يارى كردن بنده
از براى مولى خود باين وجه كه هرگاه حاضر باشند نزد خواجه خود فرمان برد
اورا وهرگاه كه غايب گردد ازو غيبت نمايد اورا وتا انكه باشد بزرگترين شما
در شدت ايشان از روى كفايت وبرات نيكوترين شما بخدا از روى
گمان چه نيكوى گمان بخدا موجب دورى است از ستمكاران پس اگر بيارد
خداى تعالى عافيت ورستگارى را پس قبول نماييد واگر مبتلا شويد ببلا
پس صبر وشكيبائى پيش اريد پس بدرستى كه عاقبت كار مر متقيان وپرهيزگاران
در دنيا واخرت **ومن خطبة له عليه السلام** نَحْمَدُهُ عَلٰى
مَا كَانَ وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ اَمْرِنَا عَلٰى مَا يَكُونُ وَنَسْاَلُهُ الْمُعَافَاةَ
فِي الْاَدْيَانِ كَمَا نَسْاَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْاَبْدَانِ اُوصِيكُمْ عِبَادَ
اللّٰهِ بِالرَّفْضِ لِهٰذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَاِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا وَالْمُبْلِيَةِ
لِاَجْسَامِكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا فَاِنَّمَا مَثَلُكُمْ
وَمَثَلُهَا كَسَفْرٍ سَلَكُوا سَبِيلًا فَكَاَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ وَاَمُّوا عَلَمًا
فَكَاَنَّهُمْ بَلَغُوهُ وَكَمْ عَسَى الْمُجْرِي اِلَى الْغَايَةِ اَنْ يَجْرِيَ
اِلَيْهَا حَتّٰى يَبْلُغَهَا وَمَا عَسٰى اَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ
وَطَالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي الدُّنْيَا حَتّٰى يُفَارِقَهَا فَلَا تَنَافَسُوا
فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا وَلَا تَجْزَعُوا

بالرفض

مِن ضَرّائِها وَبُؤسِها فَاِنَّ عِزَّها وَفَخرَها اِلَى انقِطاعٍ وَزِينَتَها
وَنَعِيمَها اِلَى زَوالٍ وَضَرّائِها وَبُؤسِها اِلَى نَفادٍ وَكُلُّ مُدَّةٍ
فِيها اِلَى انتِهاءٍ وَكُلُّ حَيٍّ فِيها اِلَى فَناءٍ اَوَلَيسَ لَكُم عِبَرٌ فِي
آثارِ الاَوَّلِينَ وَفِي آبائِكُمُ الماضِينَ مِنكُم تَبصِرَةٌ وَمُعتَبَرٌ
اِن كُنتُم تَعقِلُونَ اَوَلَم تَرَوا اِلَى الماضِينَ مِنكُم لا يَرجِعُونَ
وَاِلَى الخَلَفِ الباقِي لا يَبقَونَ اَوَلَستُم تَرَونَ اَهلَ الدُّنيا
يُمسُونَ وَيُصبِحُونَ عَلَى اَحوالٍ شَتَّى فَمَيِّتٌ يُبكَى وَآخَرُ
يُعَزَّى وَصَرِيعٌ مُبتَلَى وَعائِدٌ يَعُودُ وَآخَرُ بِنَفسِهِ يَجُودُ وَطالِبٌ لِ
الدُّنيا وَالمَوتُ يَطلُبُهُ وَغافِلٌ لَيسَ بِمَغفُولٍ عَنهُ وَعَلَى
اَثَرِ الماضِي ما يَمضِي الباقِي اَلا فَاذكُرُوا هادِمَ اللَّذّاتِ
وَمُنَغِّصَ الشَّهَواتِ وَقاطِعَ الاُمنِياتِ عِندَ المُساوَرَةِ لِلاَ
عمالِ القَبِيحَةِ وَاستَعِينُوا اللّٰهَ عَلَى اَداءِ واجِبِ حَقِّهِ وَما لا
يُحصَى مِن اَعدادِ نِعَمِهِ وَاِحسانِهِ این خطبه در بیان تزهید
مردمانست از زخارف دنیا و تبیین بی اعتباری آن حمد می کویم ما خدای را
بر آنچه واقع شده از نعمای او و یاری می خواهم از خدای تعالی از کار خود بر آنچه
واقع می شود در استقبال و در می خواهم از رستکاری را در دینها همچنانکه
می خواهم رستکاری در بدنها وصیت میکنم شما را ای بندگان خدا بگذاشتن

میفرماید

دنیای را باید ار که ترک کننده شماست بناچار و اگرچه دوست ندارید بزرگ
او را با خشنبار و پوشاننده است مر جسدهای شما را و اگرچه دوست باشید نوی
و تازگی آن را پس جز این نیست که دوستان شما و دوستان دنیا همچو [illegible]
همچو مسافرانیست که روند براهی پس گویا که ایشان بریده اند آن راه و قصد
کنند نشانه آن راهی پس گویا ایشان رسیده اند بانجا استفهام است از برای
تحقیر آنچه مر جویست از بقای دنیا یعنی ایا نشاید روان کشته بسوی مطلب
و غایه اگر جاری شود بسوی آن غایت تا اگر برسد بان این نیز استفهام است
از برای تحقیر طلب بقا یعنی آیا نشاید اگر یافت شود بقا کسی را که مر او راست
روزی که در نگذرد از آن روز و طلب کننده نرم شتابنده که او را همی
میراند او را در دنیا تا از بانه رنج و عنا تا مفارقت می کند از آن پس رغبت
مکنید در عزت و در حمندی دنیا و فخر کردن با آن و شگفت می نمایید
و خوشحال مشوید با رایش دنیا و نعمت وی تا او و جزع مکنید از دشواری
و سختیهای آن پس بدرستی که عزت دنیا و فخر آن منتهی میشود بانقطاع
و آرایش و نعمت آن می کشد بزوال و فنا و دشواری آن و سختی آن
منجر میشود بسوی نیست شدن و هر مدتی که در دنیاست میکشد بانتها
و هر زنده که در دنیاست باز میگردد بفنا آیا نیست مر شما را در آثار پیشینیان
و در پدران شما که در گذشته اند بینایی و محل عبرت گرفتن اگر هستید که تعقل

کنید در امور دنیا آیا نمی بینید به دیده بصیرت بسوی گذشتگان بسوی از شما
که باز می گردند و بسوی پس گذشته باقی مانده که باقی نمی مانند آیا نمی بینید
شما که می بینید اهل دنیا را که شبانگاه میکنند و بامداد می نمایند بر حالهایی
پراگنده پس یکی مرده است که میگریند بر او و دیگری پرسش می نمایند
او را و دیگری افتاده است بانواع بلا گرفتار و کسی که دیگر پرسنده بیمار
که میرد و بعیادت او و دیگر بنفس خود جان میدهد و یکی جوینده دنیا است و حال
آنکه مرگ می جوید او را و دیگری بیخبر است از خدا و بیخبر نیستند از او و اصلا
و بر عقب گذشته است گذشتن آنچه باقیست آگاه باشید پس یاد کنید
ویران کننده و بشکنند لذتهای که مرگست و ناخوش سازنده شهوتها و قطع
کننده آرزوها نزد برجستن برای کردارهای زشت و اعمال ناشایست
و یاری خواهید از خدای تعالی بر اداری کردن حق واجب او و در آنچه شمرده
نمیشود از شمارهای نعمتهای بی پایان و نیکوی کردن او **ومن اخری**
الحمد لله الناشر فی الخلق فضله والباسط فیهم بالجود یده
نحمده فی جمیع اموره ونستعینه علی رعایة حقوقه
ونشهد ان لا اله غیره وان محمدا عبده ورسوله ارسله
بامره صادعا وبذکره ناطقا فادی امینا ومضی رشیدا
وخلف فینا رایة الحق من تقدمها مرق ومن تخلف عنها

زهق

زهق ومن لزمها لحق دلیلها مکیث الکلام بطیء القیام
سریع اذا قام فاذا انتم النتم له رقابکم واشرتم الیه باصابعکم
جاءه الموت فذهب به فلبثتم بعده ما شاء الله حتی یطلع
الله لکم من یجمعکم ویضم نشرکم فلا تطمعوا فی غیر مقبل [فلا تطعنوا فی عین مقبل]
ولا تیاسوا من مدبر فان المدبر عسی ان تزل احدی قائمتیه
وتثبت الاخری فترجعا حتی تثبتا جمیعا الا ان مثل آل محمد
صلی الله علیه وآله کمثل نجوم السماء اذا خوی نجم طلع نجم
فکانکم قد تکاملت من الله فیکم الصنائع واراکم ما کنتم
تاملون **وازجمله خطبه دیگر است که وارد شده در تعداد نعم الهی**
و اصناف الطاف پادشاهی ستایش و سپاس مر خدا راست که پراکنده [میفرماید]
کننده است در میان خلقان فضل و اکرام خود را و گستراننده است
در میان ایشان بجود و بخشش ید نعمت خود را حمد میگویم او را در همه امرهای
او و یاری میخواهم از او بر رعایت کردن حقهای او و گواهی میدهم
آنکه نیست هیچ معبودی سزا بجز او و آنکه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
بنده شایسته و فرستاده اوست فرستاد او را بر همه مردمان در حالتی که بامر او
شکافنده بود بیضه شرک و عصات مشرکان را و بذکر او قطع کننده
عقاید باطله اهل کفر و طغیان و در روایت ناطق است یعنی بذکر او گوینده بود

نه برای خود پس کذارد حق رسالت را در ان حال که امین بود بر تبلیغ
مامور به و کذشت در ان حال که رهنمای موحدان بود و او پس کذاشت در میان
ما نشانه حق را که کتاب و سنت و امامت ائمه اتقیا علیهم السلام است کسی که پیش رود از ان
نشانه یعنی افراط نماید در ان بجهید از دین و هیچ جهیدن تیر از کمان و کسی که
واپس ایستد از ان یعنی تفریط کند در ان هلاک شود بیقین و کسی
که ملازم ان نشانه شد مراد نفس نفیس خود انحضرت است که هادی امور ما است
بمعانی و کتاب و سنت رسید بسعادت دلیل ان که ان خلیفه زمین است این
ملازم ثانی نماینده است در کلام تا بدی ابد اندیشه که اصلح باشد در میان
امام و دیر قیام است بمبارزت تا وقت ظهور بر وجه مصلحت ان شتابان
باشند شتابانست چون ضرورت بکار اسلام پس چون شما رزم سازید برای
ان ملازم کردنهای خود را با طاعت و بشارت کنید بوی انکشتان خود بجهت
یقین و تعظیم و تشهیر او و بیاید با و موت و شتابد بسوی او فوت پس
ببرد او را او ظاهر سازد خدای تعالی از برای شما کسی یعنی امامی را که جمع
کند شما را و بهم ارد پراکندگی شما را از وضع و تشریف مراد امام منتظر
موعود است که قائم آل محمد است علیه الصلوة والسلام پس طمع مکنید
در اقبال کننده و در امارت که اختیار کرده باشد طاعت کردگار را و جلو
ومی نشاید که مراد بغیر مقبل کسی باشد که منحرف شود از دین باز نکاب منکر و باطل

در میان شتابس ورنکنید
بعد ازاو انقیاد او که خود
خدای تعالی مصلحت انکه
برا ورده

است یعنی جایز نیست طمع کردن در امارت این مبطل جنکجو در زمان حجت
مخالفان و مرو ازجز دیکر است بعضی پس طعن مکنید و دفع منمائید در ذات کسی
که اقبال نماید و باشد از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و اهل این کار و شرایط
اخلال نمایند پس تابع او باشید و مساعدت او نمائید و نومید منشوید از بیعت
کننده بر خلافت با وجود اهلیت پس بدرستی که این بیعت کننده
شاید که بلغزد یکی از دو قایمه او و بعضی شرایط او که ان وجود ناصر است
خلل پذیر شود و ثابت باشد قایمه دیکر بوجود بعضی شرایط پس رجوع
نمایند هر دو قایمه تا ثابت شوند همه و جمیع شرایط ان بکمال کیرد و اهلیت
وجود پذیرد بدانکه مثل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مانند و مثل ستارهای
اسمان اند هر کاه که بیفتد از برای غروب اختری طلوع نماید اختری از برای
هدایت مردمان پس کویا تمام شده از جانب حق سبحانه و تعالی در شما و نموده
بشما چیزی را که بود بدامید و در این تنبیه است بر اعتقاد منان بر بندکان
بوجود امام منتظر که بعد از ظهور باصلاح ارد احوال ایشان را و نعمت الکبری را
بر ایشان تمام کرده اند **وَمِن خُطبَةٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ وَهِیَ مِن خُطبَةٍ
اَلَّتِی تَشتَمِلُ عَلَی ذِکرِ المَلاحِمِ** اَلحَمدُ لِلّٰهِ الاَوَّلِ قَبلَ کُلِّ
اَوَّلٍ وَالاٰخِرِ بَعدَ کُلِّ آخِرٍ بِاَوَّلِیَّتِهِ وَجَبَ اَن لا اَوَّلَ لَهُ وَبِآخِرِیَّتِهِ
وَجَبَ اَن لا آخِرَ لَهُ وَاَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ شَهادَةً یُوافِقُ

منها التی لا یغلان والقلب اللسان أیها الناس لا یجرمنکم شقاقی
ولا یستهوینکم عصیانی ولا تتراموا بالأبصار عند ما تسمعونه
منی فوالذی فلق الحبة وبرأ النسمة إن الذی أنبئکم به عن النبی الأمی
صلی الله علیه وآله ما کذب ولا جهل السامع لکأنی أنظر إلی
ضلیل قد نعق فی الشام وفحص برایاته فی ضواحی کوفان فإذا
فغرت فاغرته واشتدت شکیمته وثقلت فی الأرض
وطأته عضت الفتنة أبناءها بأنیابها وماجت الحرب بأمواجها
وبدا من الأیام کلوحها ومن اللیالی کدوحها فإذا أینع
زرعه وقام علی ینعه وهدرت شقاشقه وبرقت
بوارقه عقدت رایات الفتن المعضلة وأقبلن کاللیل
المظلم والبحر الملتطم هذا وکم یخرق الکوفة من قاصف
ویمر علیها من عاصف وعن قلیل تلتف القرون بالقرون ویحصد القائم
ویحطم المحصود **و از جمله خطبه دیگر است** که مشتمل و جامع است بر یاد
کردن واقعهای عظیمه و حادثهای کبیره میفرماید سبحانه و تعالی اولیست پیش از هر
اول و آخریست پس از هر آخری باولیت او واجب گشته که نباشد هیچ اول
مر او را بآخریت او لازم شود که نباشد هیچ آخری مر او را و گواهی
میدهم انکه نیست معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر ذات واجب الوجود بالذات

گواهی که موافق باشد درون نهان با آشکارا و دل با زبان ای مردمان باید
که باعث نشود شما را نزاع کردن و خلاف نمودن با من و مایل نگرداند شما را
نافرمانی کردن و میفکند از بد دیدها و ببیکدیگر بجهت استماع آنچه
بشنوید از من پس سوگند بحق آنکسی که شکافت دانه را و آفرید صورت را
بدرستی که آنچه خبر میدهم شما را از جانب پیغمبر که برگزیده است جز دروغ
نگفته است رساننده آن خبر یعنی پیغمبر و نادان نیست شنونده آن مراد
نفس نفیس خودش است هر آینه گویا که نگرم بکسی که بغایت گمراه است که بانگ
کند در شام مردمان را و بجهت دعوت کند بعلمهای ناصواب در نواحی
ظاهر کوفه بجهت غارت اهل اسلام پس هرگاه که گشوده شود دهان او و سخت
شود دهنه لجام او فرجام او و گران شود در زمین گام نهادن او بگزد فتنه
و آشوب پسر خود را یعنی مردمان زمانه را بدندانهای ناب خود و موج زند
جنگ بموجهای خود ظاهر و نمایان شود از روزگار بسیاری عبوس او و هویدا
گردد از شبها خراشیدن و رنج ساختن پس چون برسد زراعت او که
از تخم باطل کاشته بود و بایستد بر ساق خود وقوف بید آکند درخت بد عمل او
و آواز دهد چیزهای که مانند شقشق از دهن شتر بیرون می آید در حال مستی و درخشان
شود ابرهای برق دهنده و بسته شود علمهای فتنههای شدیده و روآورند
آن فتنهها مانند شب تار و تنگ و دریای مواج زخار عاقبت کار آن خواهد بود

وبساکه بدرد کوه را و ازهم بپاشد باد سخت شکننده بسیار آورنده و بکنده
بر کوه باد تند جهنده و از پس اندک زمان جمع شوند و تمامه باو نهاده در دیده
شود ایستاده رسیده و شکسته شود خود گروه در دیده ما بسته زر اعتنا
ازپا در آمده خود و مرده شوند و بدار الجزا رسند ومن اخرى تجرى
هذا المجرى وذلك يوم يجمع الله فيه الاولين والاخرين لنقاش
الحساب وجزاء الاعمال خضوعا قياما قد الجمهم العرق ورجفت
بهم الارض فاحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا ولنفسه
متسعا وبعضی از خطبه آنحضرت که جاری شده است در موضع خطبه منبر
دور و مذکور است اهوال و ترسیدن آن روز و ترس است که جمع کند حق سبحانه
و تعالی در و خلایق اولین و آخرین را از برای دور و دور از کشیدن حساب و شمار
و پاداش دادن کردار در حالتی که همه فروتن باشند و ایستاده در مقام عجز
و شکستگی و بیچارگی بحق که رسیده باشد ایشان را عرق بدهان مثل لجام
لجام در دهن حیوان و بلرزد بعضی بواسطه صعوبت و شدت حالت ایشان
و صد زمین پس نیکوترین ایشان از روی حال کسیست که بیابد از برای ثبات
هر دو قدم جایی و از برای نفس کشادگی و فضایی ومن کلام له علیه السلام
فتن كقطع الليل المظلم لا تقوم لها قائمة ولا ترد لها راية
تأتيكم مزمومة مرحولة يحفزها قائدها ويجهدها

دا کهلها

راكبها اهلها قوم شديد كلبهم قليل سلبهم يجاهدهم في الله
قوم اذلة عند المتكبرين في الارض مجهولون وفي السماء
معروفون فويل لك يا بصرة عند ذلك من جيش من نقم
الله لا رهج له ولا حس وسيبتلى اهلك بالموت الاحمر والجوع
الاغبر در بن فصل اندازمی کند مردمان را بآنچه واقع شود بعد
از انواع فتن مثل فتنه صاحب زنگبار که در بصره حادث شد و غیر ذلک
و میگوید که فتنهایی همچو پارهای از شب تار از شده کارزار و عدم اهتدا
دران روزگار که برنخیزد از برای دفع آن فتنه ایستاده و باز نگرداند مران
فتنهها را علم باری دهنده و بیاید بشما در حالتی که مهار کرده شده باشد
بالان بر نهاده که بعنف آماده شده دفع کند آن فتنها را کشنده آنها و جهد
کردن و سرعت نماید در رفتار سوار آنها اهل آن فتنه که زنگیان اند گروهی
باشند که سخت باشد حرص ایشان اندک باشد ثیاب و سلاح و اسبان
ایشان جهاد کنند با ایشان در راه خدا گروهی از مخلصان که خوار باشند
نزد متکبران و گردن کشان در زمین شناخته نشده باشند و در آسمان
معروف و مشهور باشند پس وای مر ترا اهل بصره نزد نزول آن بلا از لشکر
که پدید آیند از خشم خدای از برای عاصیان هیچ غباری نباشد مران
لشکرها را و هیچ حسی و آوازی نباشد مران عسکر را زیرا که ایشان را خیل

وتغفوه نباشد وزود باشد که مبتلا شوند اهل توانی بصره بمرگ سرخ که قتال است
وبمرگ سنگی غبار آلوده گران تیره شدن خسارست ومتغیر شدن واز حال خود
بگشتن **ومن خطبة له علیه السلام** انظروا الی الدنیا نظر
الزاهدین فیها الصادفین عنها فانها والله عما
قلیل تزیل الثاوی الساکن وتفجع المترف الآمن لا تولی
منها فادبر ولا یدری ما هو آت منها فینتظر سرورها
مشوب بالحزن وجلد الرجال فیها الی الضعف والوهن
فلا تغرنکم کثرة ما یعجبکم فیها لقلة ما یصحبکم منها
رحم الله امرأ تفکر فاعتبر واعتبر فابصر فکأن ما هو
کائن من الدنیا عن قلیل لم یکن وکأن ما هو کائن
من الدنیا الآخرة عما قلیل لم یزل وکل معدود
منقض وکل متوقع آت وکل آت قریب دان
این خطبه را مصدر ساخته است بتزهید مردمان از دنیا برین وجه
که نظر کنید بجانب دنیا بسوی تارکان در او وبچو نظر معرضان ازان پس بدرستی
که دنیا بحق خدا از بس اندک وقتی زایل میسازد مقیم آرام گرفته را واندوه
ناک میسازد منعم ایمن را باز نمیگردد آنچه رو گردان شد ازان پس پشت
کرد چنانچه باز نیابد و دانسته نمیشود آنچیزی که آینده است ازان تا منتظر

داشته شود شادی آن آمیخته است باندوه وقوت مردان در و منسوبست
بفتور وسستی پس باید که تغرید شما را بسیاری آنچه تعجب می آرد شما را در آن
از جهت قلت آنچه همراه می باشد شما را از دنیا مثل کفن رحمت کناد خدا بران
مرد تفکر کند در امور دنیا پس عبرت گیرد وبا ندبه در پی حق رود بالکلیه
تارک دنیا شود پس بصر بصیرت مدرک حق شود پس گویا آنچه واقعست
از دنیا از بس اندک وقت نبوده است وگویا آنچه واقع می شود از امور آخرت
از بس اندک وقتی زوال پذیر نشده است بلکه موجود است وهر شمرده شده
منتهی است وبسر آمده در آخر کار وهر انتظار کشیده شده آینده است
بناچار وهر آینده نزدیکست البته بجهت سرعت انقضای روزگار **منها**
علیه السلام العالم من عرف قدره وکفی بالمرء جهلا
ان لا یعرف قدره وان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا
وکله الله الی نفسه جائرا عن قصد السبیل سائرا بغیر
دلیل ان دعی الی حرث الدنیا عمل او الی حرث الآخرة
کسل کأن ما عمل له واجب علیه وکأن ما ونی فیه ساقط
عنه **بعضی دیگر ازین خطبه است** دانا کسیست که شناخت قدر و مرتبت
خود را و بس است مر او را از روی جهل اگر نشناسد قدر خود را و بدرستی که
دشمن ترین مردمان بسوی خدا هر آینه بنده ایست که بازگذارد او را خدای تعالی

تنبیه [illegible] زهد وجود حال وجود در نیا ابعد ازان
وحال عدم احوال آخرت بعد از وجود ازان
وتنبیه نموده برین معنی که بعضی از اهل [illegible]
نموده است از [illegible] اول [illegible]
اوا [illegible] منه

بسوی

تن نفس خود کس در حالتی که میل کننده باشد از میانه راه حق بسوی هوای
نفس سیر کننده باشد بی راهنمای اگر خوانده شود بکشت دنیا و کسب آن بکند
آن را و بآن عمل مشغول شود و اگر خوانده شود بکشت عقبا و عمل آن گویا آنچه
عمل کرد از برای خود از امور دنیوی واجب و لازم است بر او و گویا آنچه
سست شد و کاهلی نمود در آن از امور اخروی افتاده است از او و غیر
محتاج الیه اوست **منها علیه السلام** وَذٰلِكَ زَمَانٌ لَا یَنْجُو فِیهِ
إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٍ إِنْ شَهِدَ لَمْ یُعْرَفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ یُفْتَقَدْ
أُولٰئِكَ مَصَابِیحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السُّرَى لَیْسُوا بِالْمَسَایِیحِ وَلَا الْمَذَایِیعِ
الْبُذُرِ أُولٰئِكَ یَفْتَحُ لَهُمُ اللّٰهُ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَیَكْشِفُ عَنْهُمْ
ضَرَّاءَ نِقْمَتِهِ أَیُّهَا النَّاسُ سَیَأْتِي عَلَیْكُمْ زَمَانٌ یُكْفَأُ
فِیهِ الْإِسْلَامُ كَمَا یُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِیهِ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللّٰهَ
قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ یَجُورَ عَلَیْكُمْ وَلَمْ یُعِذْكُمْ مِنْ أَنْ یَبْتَلِیَكُمْ
وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآیَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِینَ
دیگر از این خطبه در بیان احوال بنی امیه است و سایر مخالفان و آن آ
که آن زمان یعنی زمان بنی امیه و آنچه بعد از ایشان واقع شود از زمان اهل
عدوان و طغیان زمانیست که نجات نیابد در آن مگر مومن کم شر بی نام اگر حاضر
باشد در مجلس نشناسد او را و اگر غایب باشد نجویند او را آن گروه مومنان چ

چراغهای

چراغهای طریق مستقیم اند و نشانهای شب رفتن در راه قویم نیستند
بسیار گردندگان در میان مردمان بسخن چینی و فساد و نه فاش سازندهای
شرهای و عیبهای عباد و نه سفیهان بی بنیاد این جماعت میگشاید
خدای تعالی از برای ایشان درهای رحمت خود را و میبرد از ایشان سختی خشم
خود را ای گروه مردمان زود باشد که بیاید بر شما زمانی که سرنگون
کرده شود در او اسلام و همچنانکه سرنگون کرده میشود ظرف با آنچه در وست
تا ریخته شود ای جماعت آدمیان بدرستی که خدای تعالی در پناه گرفت
شما را نگاه داشت از آنکه جور و ستم نماید بر شما و در پناه نگرفت شما را از آنکه
بیازماید شما را و حال آنکه گفته است او سبحانه که بلند است از هر گوینده بدرستی
که در آن ابتلا نشانهاست از برای عاقلان و اگر چه هستیم ما از مایش کنندگان
ایشان بشداید و ابتلای این جهان **قال اول السید رضی** اما قوله علیه
السلام كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٍ فَإِنَّمَا أَرَادَ بِهِ الْخَامِلَ الذِّكْرِ
الْقَلِیلَ الشَّرِّ وَالْمَسَایِیحُ جَمْعُ مِسْیَاحٍ وَهُوَ الَّذِي یَسِیحُ بَیْنَ
النَّاسِ بِالْفَسَادِ وَالنَّمَائِمِ وَالْمَذَایِیعُ جَمْعُ مِذْیَاعٍ وَهُوَ الَّذِي
إِذَا سَمِعَ لِغَیْرِهِ بِفَاحِشَةٍ أَذَاعَهَا وَنَوَّهَ بِهَا وَالْبُذُرُ جَمْعُ
بَذُورٍ وَهُوَ الَّذِي یَكْثُرُ سَفَهُهُ وَیَلْغُو مَنْطِقُهُ **سید رضی گفته اما گفتار**
امیر المومنین علیه افضل صلوات المصلین که [illegible] که اراده فرموده

کم نام گم گشته و لفظ مسابح که در قول آنحضرت واقع شده جمع مسباح
و او آن کسیست که در میان مردمان تنها بهر کارها و سخن چینیها و بدایع
کار ایراد نموده جمع مذیاعست و آن شخصیست که چون بشنید از برای غیر خود
خبری بد و ناشایست فاش سازد و آن را باواز بلند گرداند بهان و بذر که
درین خطبه مذکور شده جمع بذور است و او آن کسیست که بسیار باشد
سفاهت و سبکی او و بیهوده باشد گفتار او **و من خطبة له عليه السلام**
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ
مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا فَقَاتَلَ بِمَنْ
أَطَاعَهُ مَنْ عَصَاهُ يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ
أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ يَحْسِرُ الْحَسِيرُ وَيَقِفُ الْكَسِيرُ فَيُقِيمُ عَلَيْهِ
حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتَهُ إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ حَتَّى أَرَاهُمْ مَنْجَاتَهُمْ
وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ
وَايْمُ اللّٰهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا
وَاسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبُنْتُ وَلَا خُنْتُ
وَلَا وَهَنْتُ وَايْمُ اللّٰهِ لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ
خَاصِرَتِهِ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هٰذِهِ
الْخُطْبَةِ إِلَّا أَنَّنِي وَجَدْتُهَا فِي هٰذِهِ الرِّوَايَةِ عَلَى خِلَافِ مَا سَبَقَ

من

مِنْ زِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ فَأَوْجَبَتِ الْحَالُ إِثْبَاتَهَا ثَانِيَةً **این خطبه در ذکر لطف**
حضرت مصطفی بر بندگان بارسال پیغمبر آخر الزمان بر ایشان تحقیق که اثبات

[illegible]

کرده شد این خطبه بخلاف این روایت بعضی روایت دیگر با خلاف
الفاظ در سلک تحریر در آمده اما پس از حمد خدا و صلوات بر حضرت سید الانبیا
صلی الله علیه و سلم پس بدرستی که معبودی سزا که پاکست از همه الایش فرستاد
برانگیخت حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه بجانب عباد در حالتی که نبود هیچ
یک از عرب که خواند کتاب آسمانی را و نه که دعوی کند پیغمبری را و نه وحی و نه
خطابی را از جانب خدا پس مقاتله کرد و کارزار کرد بمعاونت و امداد کسانی
که فرمان برداری کردند او را با کسانی که نافرمانی کردند با وی میراند مردمان را
بجانب رستگاری که دین اسلام است و پیشی میگرفت بر ایشان بر ساعت
موت که نازل شود بر ایشان در آن حال که حسرت میخورد و مانده شده ناتوان
و می‌ایستاد شکسته پریشان بی‌ثبات قدم بود به پند و زجر بران درمانده
درماند و علاج شکسته تا آنکه میرسانید هر یک را از ایشان بمقصد خودشان
مگر هالک خاسر بی سامان که هیچ خیر در وی نبود و پند و زجر فایده نمیداد او را
تا آنکه نمود بایشان جای نجاتشان و جای داد ایشان را در مقام خودشان
پس دایر شد آسیای بایر ایشان پس راست شد نیزه ایشان که کج شده بود
از حوادث دوران و اضلال شیطان و سوگند بخدا اگر بودم من از دنباله آن

لشکر و میر اندوم من ایشان را بزجر تا انکه باز گشتند ان لشکریان تمام ایشان از کریز
خود بمنزل نجات که اسلام است و منتظم شدند در موضع کشیدن خود نشان ضعیف
نکردیدم و نترسیدم و خیانت نکردم و سستی ننمودم و سوگند بخدا که هر اینکه فرو شکافم باطل
را تا انکه بیرون می‌ارم حق را از تهیگاه باطل سید رضی الدین میگوید که تحقیق که از پیش
گذشت انچه اختیار کرده شده بود ازین خطبه مگر انکه من یافتم این خطبه را در بعض
روایات بر خلاف انچه گذشت از زیادتی و کمی در عبارت پس واجب کرد بیان
حال ثابت کردانیدن و در حیز تحریر در اوردن این خطبه را بار دوم **ومن خطبة
له عليه السلام** حتى بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله وسلم شهيدا
وبشيرا ونذيرا خير البرية طفلا وانجبها كهلا اطهر المطهرين
شيمة واجود المستمطرين ديمة فما احلولت لكم الدنيا في لذتها
ولا تمكنتم من رضاع اخلافها الا من بعد ما صادفتموها جائلا
خطامها قلقا وضينها قد صار حرامها عند اقوام بمنزلة السدر
المخضود وحلالها بعيدا غير موجود وصادفتموها والله ظلا
ممدودا الى اجل معدود فالارض لكم شاغرة وايديكم
فيها مبسوطة وايدي القادة عنكم مكفوفة وسيوفكم
عليهم مسلطة وسيوفهم عنكم مقبوضة الا ان لكل
دم ثائرا ولكل حق طالبا وان الثائر في دمائنا كالحاكم

في حق نفسه وهو الله الذي لا يعجزه من طلب ولا يفوته من هرب
فاقسم بالله يا بني امية عما قليل لتعرفنها في ايدي غيركم
وفي دار عدوكم الا ان ابصر الابصار ما نفذ في الخير طرفه الا
ان اسمع الاسماع ما وعى التذكير وقبله ايها الناس استصبحوا
من شعلة مصباح واعظ متعظ وامتاحوا من صفو عين قد روقت
من الكدر عباد الله لا تركنوا الى جهالتكم ولا تنقادوا
لاهوائكم فان النازل بهذا المنزل نازل بشفا جرف هار ينقل
الردى على ظهره من موضع الى موضع لرأي يحدثه بعد رأي
يريد ان يلصق ما لا يلتصق ويقرب ما لا يتقارب فالله الله
ان تشكوا الى من لا يشكي شجوكم ومن ينقض برأيه ما قد
ابرم لكم انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه الابلاغ
في الموعظة والاجتهاد في النصيحة والاحياء للسنة واقامة
الحدود على مستحقيها واصدار السهمان على اهلها فبادروا العلم
من قبل تصويح نبته ومن قبل ان تشغلوا بانفسكم عن
مستثار العلم من عند اهله وانهوا عن المنكر وتناهوا
عنه فانما امرتم بالنهي بعد التناهي **این غایت خطبه ایست که
اظهار کند در وی بدی حال عرب را در زمان جاهلیت تا انکه حق سبحانه**

و تعالی محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که کوتاه بود بر انسان بود بشارت
دهنده مطیعان و بیم کننده عاصیان بهترین خلایق بود در زمان طفولیت
و گرامی‌ترین ایشان در حالت کهولت پاکیزه‌ترین پاک کرده شدگان از روی
خلق عظیم و بخشنده‌ترین جماعتی که باران عطا از ایشان خواسته باشند بارانی که
از روی رحمت بی ترس و بیم پس شیرین گشته دنیا از برای شما در لذت وجوه
مطالب آن و متمکن گشته بد از شیر خوردن پستانهای دنیا مگر بعد از آنکه
یافتند دنیا را در حالتی که در جولان بود مهار و ولت آن مضطرب و متزلزل
تنگ پالان نکبت آن بحقی که گردیده بود حرام دنیا در زمان جاهلیت نزد گروهی
اکثر از بمنزله کنار بی خار و حلال دنیا دور بود و معدوم و یافتند دنیا را بخدا
سوگند سایه کشیده تا وقت شمرده شده پس زمین از برای شما خالیست
از مدبر و منصرف و در تحت تصرف غیر شما نیست و دستهای شما در زمین
گسترده شده و دستهای کشنده از شما ممنوع باز داشته شده است و شمشیرهای
شما بر ایشان مسلط و غالبست و شمشیرهای ایشان از شما باز گرفته است بدرستی
که مر هر خون معصومی را خون خواهی است و مر هر حقی را جویایی است و بدرستی
که طلب کننده قصاص در خونهای ما همچو حکم کننده است در حق نفس خود و آن
طالب قادر بر معبودیست که عاجز نمی‌کند او را کسی که او بسته طلب کرد او و فوت
نمی‌شود از او کسی که گریخت از او پس سوگند می‌خورم بخدای ای پسران امیه که از پس

اندک

اندک وقتی که بشناسید دولت دنیا را در دستهای غیر شما و در خانه دشمن
شما بدرستی که بیناترین دیده‌ها آنست که نفوذ کند در امر خوب نظر او و بصر
او آگاه باشید که شنواترین گوشها آنست که نگاه دارد پند و نصیحت را
و بپذیرد آن را ای گروه مردمان چراغ قبول نصیحت را بر افروزید از
شعله چراغ پند دهنده پندگیرنده و بکشید دلو آب معرفت را از چشمه صافی زلال
که صافی گردانیده شده است از تیرگی شوائب شبهات باطل ای بندگان
خدا میل مکنید بسوی نادانی خود منقاد و مطیع مشوید مر آرزوهای نفسانیه
خود را پس بحقیقت که فرود آمده بان منزل فرود آمده است بکناره رودخانه سیل
برده افتاده که نقل می‌کند هلاکت را بر پشت خود از محلی بمحلی دیگر از آن نیز
سبب هلاکت بعض منتقل القای می‌شود که منشاء هلاکت و باعث عقوبت
بجهت اندیشه فاسده که بدید می‌آورد آن را بعد از اندیشه که بچسباند آنچیزی
را که بهم نمی‌چسبد و نزدیک گرداند چیزی را که بهم نزدیک نمی‌آید پس بترسید
از خدای تعالی از آن که شکایت کنید بکسی که زایل نکرد اندوه شکایت
شما را و بکسی که نشکند بعقل فاسد خود آنچه استوار کرده شده است از
برای فایده شما بدرستی که نیست بر امام مگر آنچه باز کرده شده است
بر او از امر پروردگار او مگر رسانیدن در نصیحت کردن است و زنده کردن
مر سنت نبوی را و بپای داشتن حدود و مستحقانست و باز گردانیدن نصیبها

براهل انت پس مشغول گردید بعلم و موقوف مشو از خشک شدن گیاه و خرمن را اگر
مشغول کرده اند شما را نفسهای خود از بیرون آوردن دفینه از نزد اهل
علم و ایقان و نهی کنید از کار زشت و باز ایستید از ان پس جز این نیست
که مامور شده اید بنهی کردن بعد از باز ایستادن از ان ومن خطبة
له علیه السلام اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی شَرَعَ الاِسلامَ فَسَهَّلَ شَرائِعَهُ
لِمَن وَرَدَهُ وَاَعَزَّ اَرکانَهُ عَلی مَن غالَبَهُ فَجَعَلَهُ اَمناً لِمَن عَلِقَهُ
وَسِلماً لِمَن دَخَلَهُ وَبُرهاناً لِمَن تَکَلَّمَ بِهِ وَنُوراً لِمَنِ استَضاءَ بِهِ
وَشاهِداً لِمَن خاصَمَ بِهِ
فَهماً لِمَن عَقَلَ وَلُبّاً لِمَن تَدَبَّرَ وَآیَةً لِمَن تَوَسَّمَ وَتَبصِرَةً لِمَن عَزَمَ
وَعِبرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ وَنَجاةً لِمَن صَدَّقَ وَثِقَةً لِمَن تَوَکَّلَ وَراحَةً
لِمَن فَوَّضَ وَجُنَّةً لِمَن صَبَرَ فَهُوَ اَبلَجُ المَناهِجِ وَاَوضَحُ الوَلائِجِ مُشرِفُ
المَنارِ مُشرِقُ الجَوادِّ مُضیءُ المَصابیحِ کَریمُ المِضمارِ رَفیعُ الغایَةِ
جامِعُ الحَلبَةِ مُتَنافِسُ السُّبقَةِ شَریفُ الفُرسانِ التَّصدیقُ
مِنهاجُهُ وَالصّالِحاتُ مَنارُهُ وَالمَوتُ غایَتُهُ وَالدُّنیا مِضمارُهُ
وَالقِیامَةُ حَلبَتُهُ وَالجَنَّةُ سُبقَتُهُ درین خطبه بیان مدح و تعریف
اسلام را و بیان شکر الهی و حمد و ثنا مرکسی را می اورد که باین طریق حمد و سپاس
معبودی را سزاست که پدید آورد و هویدا کرد این دین اسلام را پس آسان کرد
راههای اسلام را از برای کسی که وارد شد بران و غالب گردانید

ارکان

رکنهای اسلام بر کسی که غلبگی جست بر وی از پی آن پس گردانید اسلام را ایمنی
از عذاب و نکال از برای کسی که او چنگ زد بان و صلح و آشتی از برای کسی
که در آمد در ان و حجتی و دلیلی روشن برای کسی که تکلم کرد بان و بود گواه
از برای کسی که مخاصمت کرد و نور مرکسی راست که باو روشنی جست و فهم
از برای کسی که تعقل کرد و عقل و خرد مرکسی را که تدبر کرد و در وی
و فیروزی و رستگاری مرکسی را که تصدیق کرد بان و اعتماد مرکسی را که
خود را بحق باز گذاشت و راحت و آسایش مرکسی را که تفویض کرد کار خود را بخدا
و سپر مرکسی راست که صبر کرد در بلا پس اسلام روشن ترین راههاست
و واضح ترین درآمدهای باطنها و سرهاست مرکسی را که تدبیر کند در احکام آن بلند
نشانه آن که اعمال صالحه اند تا بیابند راههای او و روشن و درخشان
چراغهای آن و کریم است میدان وسیع آن بلند است نهایت آن جمع گشته است
دوندگان و اسبانی را که مسابقه می‌نمایند و منتهی می‌گردند بسوی
قرب بارگاه ربوبیت رغبت کرده شده است سبقت و پیشی او یعنی
سواران را غبت مسابقه اند در میدان او بزرگوار اند سواران آن
گرویدن بخدا و انبیا راه دین و بروز جزا راه راست اسلام است و عملهای
شایسته علامت و نشانه اسلام اند و مرگ نهایت اوست و دنیا میدان
سابقت اوست و روز قیامت مکان اسبان سابق اوست و بهشت جایزه

تدبر نمود و علامت و نشانه از
برای کسی که بفراست دریافت چیزی
در اسلام و بینا گردانید مرکسی

کرفتن او منها فی ذکر النبی صلی الله علیه واله وسلم

حتی اوری قبس القابس وانار علما لحابس فهو

امینك المامون وشهیدك یوم الدین وبعیثك نعمة

ورسولك بالحق رحمة اللهم اقسم له مقسما فی

عدلك واجزه مضعفات الخیر من فضلك اللهم اعل

علی بناء البانین بناءه واکرم لدیك نزله وشرف

عندك منزله واته الوسیلة واعطه السناء والفضیلة

واحشرنا فی زمرته غیر خزایا ولا نادمین ولا ناکبین

ولا ناکثین ولا ضالین ولا مضلین ولا مفتونین وقد

مضی هذا الکلام فیما تقدم الا انا کررناه هاهنا

لما فی الروایتین من الاختلاف یعنی و کرده این خطبه در ذکر پیغمبر

ما است صلی الله علیه واله وسلم این غایت فصلت که در مدح فرموده

حضرت رسالت را که بیشتر بجهاد و اجتهاد سعی نماید اجتهاد منیر موده در تبیین

دین و هدایت می نمود خلقان را بنور یقین تا بمرتبه که برافروخت شعله انوار

دین مبین را از برای اقتباس کننده و اقتباس نور کننده مراد قلوب مومنان

و روشن گردانید نشانه را که آن دلیل هدایت بسوی جنان از برای

کسی که ایستاده باشد در وادی حیرت پس حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم

امین

امین تست در روی زمین یعنی بر آن نهجی که تو او را بآن امر فرموده و گواه

او معتمد تست در روز قیامت بر ایشان و برانگیخته تست از روی نعمت

بر جمیع عالمیان و رسول تست بحق از روی رحمت بار خدایا بخش کن از برای

او بهره وافر از عدل کامل خودت و پاداش ده او را بزیادتهای بهتر

خوبتر از فضل شامل خودت بار خدایا بلند گردان بر بناهای بنا کنندگان

بنای او را و گرامی دار نزد خودت ماحضر مهمانی او را و بلند گردان در حضرت

خودت منزل جاودان او را و بده او را استعداد تمام از برای کمال مرتبه

او یا درجه عالیه از درجات جنان و عطا کن او را رفعت و افزونی و

حشر کن ما را در میان گروه او از مومنان و صالحان در حالتی که رسوا

و خوار نباشیم نزد خلقان و نه پشیمان و نه شکنندگان عهد و پیمان و نه

گمراهان و نه گمراه کنندگان و نه در فتنه افتادگان و تحقیق که گذشت

این کلام در آن خطبه که از پیش رفت الا آنست که ما مکرر گردانیدیم درین

مقام از جهت آنکه درین هر دو روایت از اختلاف الفاظ و عبارت

منها فی خطاب اصحابه صلی الله علیه وقد بلغتم من

کرامة الله لکم منزلة تکرم بها اماؤکم وتوصل بها

جیرانکم ویعظمکم من لا فضل لکم علیه ولا ید لکم

عنده ویهابکم من لا یخاف لکم سطوة ولا لکم

عَلَيهِ اَمرَهُ وَقَد تَرَونَ عُهُودَ اللهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَغضَبُونَ
وَاَنتُم لِنَقضِ ذِمَمِ آبائِكُم تَأنَفُونَ وَكَانَت اُمُورُ اللهِ
عَلَيكُم تَرِدُ وَعَنكُم تَصدُرُ وَاِلَيكُم تَرجِعُ فَمَكَّنتُمُ
الظَّلَمَةَ مِن مَنزِلَتِكُم وَاَلقَيتُم اِلَيهِم اَزِمَّتَكُم وَاَسلَمتُم
اُمُورَ اللهِ فِي اَيدِيهِم يَعمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ
فِي الشَّهَوَاتِ وَايمُ اللهِ لَو فَرَّقُوكُم تَحتَ كُلِّ كَوكَبٍ
لَجَمَعَكُمُ اللهُ لِشَرِّ يَومٍ لَهُم و بعضی دیگر ازین خطبه مذکوره در خطاب
آنحضرت باصحاب خود و بتحقیق که رسید بشما از نوازش حضرت عزت منزلتی
که گرامی میدارند بسبب منزلت پرستاران شما را و بپیوند میکنند بسبب آن
همسایگان شما و تعظیم میکنند شما را که هیچ فضیلتی نیست مر شما را بر وی بحسب
و نسب و هیچ نعمتی و حقی نیست مر شما را نزد او و می ترسد از شما کسی که نمیرسد
از شما از روی گرفتن بقهر و غلبه و نه مر شما راست برو حکومت و امارت
و بتحقیق که می بینید شما عهدهای خدای تعالی شکسته و از هم گسسته
پس در غضب نمیشوید و روی بخشم نمی آرید و حال آنکه شما از برای شکستن
عهدهای پدران خود ننگ می دارید پس لازمست بر شما بطریق اولی
ننگ داشتن از نقض عهد خدای و بود امرهای خدای تعالی
که بر شما ورود می یافت و از شما بر تو صدور بر آن می یافت و بسوی

شما راجع میشد پس جای دادید ستمکاران را یعنی بنی امیه را بمحل نزول خود
و بیفکندید بسوی ایشان مهارهای خود را و سپردید کارهای خدا را
در دستهای ایشان عمل میکنند بشبهای باطله و میروند در شهوتهای
نفسانیه و بخدا سوگند اگر پراگنده کنند شما را در زیر هر اختری هر آینه
جمع کند شما را خدای تعالی از برای بدی روزی از برای ایشان
این کلام وعید بنی امیه است یا وعد اصحاب و در بیان انقلاب
شدن بر بنی امیه نزد انتهای دولت آن گروه تأمل و من خطبة
له علیه السلام فی بعض ایام صفین وَقَد رَاَيتُ جَوْ
لَتَكُم وَانحِيَازَكُم عَن صُفُوفِكُم تَحُوزُكُمُ الجُفَاةُ الطَّغَامُ
وَاَعرَابُ اَهلِ الشَّامِ وَاَنتُم لَهَامِيمُ العَرَبِ وَيَآفِيخُ الشَّرَفِ
وَالاَنفُ المُقَدَّمُ وَالسَّنَامُ الاَعظَمُ وَلَقَد شَفَى وَحَاوِحَ
صَدرِي اَن رَاَيتُكُم بِاَخَرَةٍ تَحُوزُونَهُم كَمَا حَازُوكُم
وَتُزِيلُونَهُم عَن مَوَاقِفِهِم كَمَا اَزَالُوكُم حَسّاً بِالنِّصَالِ
وَشَجراً بِالرِّمَاحِ تَركَبُ اُولَاهُم اُخرَاهُم كَالاِبِلِ الهِيمِ
المَطرُودَةِ تُرمَى عَن حِيَاضِهَا وَتُذَادُ عَن مَوَارِدِهَا
از جمله خطبه آنحضرت که فرموده در بعضی از روزهای صفین در مذمت
عساکر خود بواسطه عدم استقامت ایشان در معرکه محاربه مغیر باید و تحقیق

گردیدم جولان کردن شمارا وکشتن شمارا وکشتن شما از صفهای خود جمع
می کردند ومیراندند شمارا جفا کنندگانی که اراذل مردمانند وعربهای بادیه
نشین اهل شام وحال آنکه شما جوانمردان عربید وبلندیهای دماغ
شرف وادب وبینی پیش دارنده شده وکوهان بزرگ وبتحقیق که شفای
بابد اوازهای سینه من که بواسطه تالم از من صدور می یابد از آنک
ببینم شمارا در آخر کار که جمع کنید وبرانید ایشان را از موضع خود همچنانکه
راندند ایشان شمارا از اماکن خود وزایل کردانیدند ایشان را از محلهای
ایستادن ایشان بقتال همچنانکه دور کردند شمارا از موضع جدال از روی
قطع کردن وبریدن ایشان را بشمشیرها وطعن کردن وزدن به تیرها
که برهم نشینند عقبیان بر پیشیان همچو شتران تشنه رانده شده که از آب خسته
شوند از حوضهای خود ودور کرده شوند بشتاب از مواضع ورود برآب

ومن خطبة له عليه السلام وهي من خطب الملاحم

الحمد لله المتجلي لخلقه بخلقه والظاهر لقلوبهم بحجته خلق
الخلق من غير روية إذ كانت الرويات لا تليق إلا بذوي
الضمائر وليس بذي ضمير في نفسه خرق علمه باطن غيب
السترات وأحاط بغموض عقائد السريرات واین خطبه از خطبها
که مذکور است در حوادث روزگار وفتنهای خونخوار میفرماید

شکر وسپاس مر خدای راست که پیدا وهویداست از برای مخلوق خود بسبب
آفریدن آن ونمایانست از برای دلهای بندگان بدلیل روشن خود آفرید
مخلوقات را بقدرت بالغه بی فکری واندیشه زیرا که فکرها واندیشها لایق
نیست مگر بصاحبان اندیشها ونیست او سبحانه خداوند فکر در نفس خود
دریده دانش او باطن آنچه غایبست از امور محجوبه وسایر پوشیدگیها واحاطه
کرده ورسیده به پنهانی عقیدهای غیر ظاهره منها في ذكر النبي
صلى الله عليه وسلم اختاره من شجرة الأنبياء
ومشكاة الضياء وذؤابة العلياء وسرة البطحاء ومصابيح
الظلمة وينابيع الحكمة بعضی دیگر ازین خطبه در ذکر اوصاف
حضرت رسالت برگزید حضرت عزت آنحضرت را از شجره طیبه پیغمبران ع
واز چراغدان روشنی واز گیسوهای مکان شرف واز ناف زمین بطحاء و
از چراغهای تاریکی کفر واز چشمهای حکمت منها طبيب دوار بطبه
قد أحكم مراهمه وأحمى مواسمه يضع من ذلك حيث
الحاجة إليه من قلوب عمي وآذان صم وألسنة بكم متتبع
بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة لم يستضيئوا بأضواء
الحكمة ولم يقدحوا بزناد العلوم الثاقبة فهم في
ذلك كالأنعام السائمة والصخور القاسية قد انجابت

لفظ ذؤابه عبارتست از آنچه آویخته از موی وغیر آن وچون انبیا متدلی
وآویخته شده اند از مقام عز وشرف که آن عبارت از قدسیست از آنجهت استعاره
فرموده ذؤابه را برای ایشان منه

السرائر لأهل البصائر وضحت محجة الحق لخابطها واسفرت
الساعة عن وجهها وظهرت العلامة لمتوسمها ما لي اراكم
اشباحا بلا ارواح وارواحا بلا اشباح ونساكا بلا صلاح
وتجارا بلا ارباح وايقاظا نوما وشهودا غيبا وناظرة عمياء
وسامعة صماء وناطقة بكماء راية ضلالة قد قامت على قطبها
وتفرقت بشعبها تكيلكم بصاعها وتخبطكم بباعها قائدها
خارج عن الملة قائم على الضلة فلا يبقى منكم يومئذ الا
ثفالة كثفالة القدر او نفاضة كنفاضة العكم تعرككم عرك الأديم
وتدوسكم دوس الحصيد وتستخلص المؤمن من بينكم
استخلاص الطير الحبة البطينة من بين هزيل الحب اين تذهب
بكم المذاهب وتتيه بكم الغياهب وتخدعكم الكواذب
ومن اين تؤتون وانى تؤفكون ولكل اجل كتاب ولكل
غيبة اياب فاستمعوا من ربانيكم واحضروه قلوبكم
واستيقظوا ان هتف بكم وليصدق رائد اهله وليجمع
شمله وليحضر ذهنه فلقد فلق لكم الامر فلق الخرزة
وقرفه قرف الصمغة فعند ذلك اخذ الباطل ماخذه
وركب الجاهل الجهل مراكبه وعظمت الطاغية وقلت

الداعية

الداعية وصال الدهر صيال السبع العقور وهدر فنيق الباطل
بعد كظوم وتواخى الناس على الفجور وتهاجروا على الدين
وتحابوا على الكذب وتباغضوا على الصدق فاذا كان
ذلك كان الولد غيظا والمطر قيظا وكان اهل ذلك
الزمان ذئابا وسلاطينه سباعا واوساطه اكالا
وفقراؤه امواتا وغار الصدق وفاض الكذب واستعملت
المودة باللسان وتشاجر الناس بالقلوب وصار الفسوق
نسبا والعفاف عجبا ولبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا

میفرماید طبیب حاذق که گردنده است بطب خود درمیان خلایق بحقیقت
که استوار ساخته مرهمهای خود را و گرم کرده آلتهای
داغ را می‌نهد آن طبیب حاذق هر یک را از دوا که معدّات از برای
دفع مرض بجای که احتیاج واقع میشود بآن از دلهای کور و از گوشهای کر
و از زبانهای گنگ در پی رونده است بدوای خود در محلهای بی‌خبری
و جایهای سرگردانی روشنی نجسته‌اند ایشان بروشنیهای حکمت
و عرفان و آتش نیفروخته‌اند بآتش زنهای علمهای درخشان پس ایشان
در آن ظلمت و غفلت مانند چارپایان چراکننده‌اند و مثل سنگهای سخت
و تحقیق که آشکار شده است و نمایان گشته پوشیده‌ها از برای اهل دیدهای بابصیرت

وروشن شده بمیان راه حق از برای ضبط کننده گمراه وپیدا گشته ساعت قیامت
ونمایان شده از وجه خود نزد اهل عرفان وظاهر شده علامت ساعت از برای
دریابنده آن نوراست چپ مرا که می بینم شما را کالبدهای بی روحها بی وجانها
بی جسمها وعبادت کنندگان بی صلاحیت ومردم نمای وتجارت کنندگان
بی فواید وبیداران بحکم سرخواب کنندگان وحاضران بابدان غایبان
بعقول وبینایان ببصر کوران ببصیرت وشنوندگان بگوش کران بقبول
موعظه وگویایان بمقال لال باحوال این علامت علامت گمراهیست وبتحقیق
که قایم شده است این بردار خود وپراکنده شده است از علامت شاخهای
خود کیل کند شما را رایت بنی امیه بصاع خود وزود کوبد شما را بقهر آن کلیم خود
چون ناقه رمیده باعتساف کشنده آن را بنیرو فتست از دایره دین وملت
ایستاده است بر محل ضلالت پس باقی نماند از شما در آن روز مگر دردی در بن
مانده بی اعتبار چون دردی در پس مانده دیگ طعام در آخر کار یا مثل خورده
ریزه توشه اسفار بمالد شما را آن رایت مثل مالیدن جرم وبکوبد شما را مانند
کوفتن گشت درویده در خرمن وبرگزیند مومن را از میان شما از برای انداختن
در بلا وخطر مثل برگزیدن مرغ دانه فربه را از میان دانه لاغر بلکه می برد شما را از روشنیها
باطل ومتحیر می سازد شما را ظلمتهای جهالت وفریب میدهد شما را آمال کاذبه
وزندگی آورده می شوید وگی بازگردانیده می شوید ومر هر اجلی را از آجال کتابیست

وهر چیزی که غایب وپنهان بازگشتنی است پس بشنوید نصیحت را از عالم ربانی
خود وحاضر کنید بسوی او دلهای خود را از جهت استماع ونصیحت وبیدار شوید
از خواب وغفلت اگر او را زد وبجد شما را مشغول شدن بطاعت وعبادت
ومی باید که راست گوید مرشد قوم باهل خود آنچه بشنود از عالم ربانی ومی باید که
جمع کند آن را بد در حضور امام منقطع الطاعه تفرقه وپراکندگی خاطر را که ساخته شده
باشد از ممر تعلقات دنیا وحاضر سازد ذهن وزیرکی خود را تا علوم وحکمت
ونصیحت را که ای اخذ نماید پس بدرستیکه شکافته است از برای شما کار دین را
مثل شکافتن مهره او وباز کرد آن امر را بالکلیه چون بازکردن موضع
از درخت پس زد آن حال فرا گرفت باطل موضع فرا گرفتن خود را وسوار شد
جهل بر مرکبهای خود وبزرگ شدند از حد درگذشتگان از جاده مستقیم وکم شدند
رعایت کنندگان شرع قویم وحمله آورد روزگار مانند حمله آوردن درنده گزنده
وآواز داد شتر نر باطل بعد از شکوه وخاموش شدن آن ودوست برادری
گرفتند مردمان بر فعل ناشایست شرع ودور شدند از یکدیگر بر دین منبع دوستی
نمودند با یکدیگر بر دروغ ودشمنی کردند با هم بر درستی در امور پس چون باشد
حال بر این منوال باشند فرزندان سبب خشم پدران وباشند بارانها در گرمای
تابستان وبسیار شوند لئیمان بسیار شدنی وکم شوند کریمان کم شدنی وباشند
مردمان روزگار گرگان وپادشاهان آن زمان درندگان ومردمان میانه آن

زمان طمعهای ستمکاران و درویشان انسان مردگان و نقصان پذیرد راستی
و بسیار شود دروغ و نادرستی و استعمال کرده شود دوستی بزبان و خلاف
کنند مردمان بدل با دران آوان و بگردد فسقها نسب و وصل انسان و پاک
دامنی عجب و شگفت انسان و پوشیده شود اسلام لباس بازگونه همچو پوشیدن
پوستین در حالی که باشند واگردانیده شده یعنی پشت او بروی کرده شده
و این کنایت است از تقلب احوال و تغیر ان و لبس نفاق و استعمال اسلام بخلاف
فرموده خالق العرش و وضع معروف بجای منکر و منکر در مقام معروف ومن
خطبة له عليه السلام كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ
بِهِ غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ
وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ
وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ
فَتُخْبِرَ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ
لِوَحْشَةٍ وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَلَا
يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَلَا يَزِيدُ
فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَلَا
يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ
وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَأَنْتَ

المنتهى

الْمُنْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ لَا مَنْجَا مِنْكَ بِيَدِكَ
نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ
مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَمَا أَهْوَلَ
مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ
وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ این خطبه در ذکر
صفات کمال الهیت هر چیز فروتنی کننده است برای حضرت عزت او و هر چیز
در وجود قایمست بجناب احدیت او و ارجمندی هر خوار و حقیر بسبب انقلاب دوران
او توانگری هر درویش بی خانمانست و توانایی هر عاجز ناتوان و جاه و پناه
محل و فریاد خواستن هر ستم رسیده از دست ظالمان هرکه سخن کرد شنود او سخن
گفتار را و هرکه خاموش شد دانست اسرار او را و بر اوست هرکه زیست بروست
روزی او و هرکه مرد بسوی اوست جای بازگشت او نمی بینند ترا چشمها تا خبر
دهند از تو بلکه بودی تو پیش از وصف کنندگان از آفریدگان تو نیافریده
خلق را از جهت ترس و تنهایی خود و عمل نخواسته از ایشان بجهت فایده که بازگردد
بجناب تو و پیشی نمیکرد بتو کسی که طلب نموده تو او را و نرمیده از تو کسی
که گرفته تو او را و کم نمیکند پادشاهی ترا کسی که نافرمانی کند ترا و زیاده نمی
سازد در ملک تو کسی که فرمان برد ترا و باز نمیگرداند فرمان ترا کسی که ناخشنود
باشد بحکم تو و بی نیاز نمی شود از تو کسی که رو گرداند از فرمان تو هر نهانی نزد تو

میسرا بوده

انکسار رسد و هر غایبی نزد تو حاضر و هویدا است توئی دایم که هیچ غایتی و نهایتی
نیست ترا و توئی موضع نهایت آرزوها که هیچ گریزگاهی نیست ایشان را از تو
اصلا توئی وعده گاه همه که هیچ جای رستگاری نیست مگر بسوی تو بدست
قدرت تست موی پیشانی هر جنبنده از حیوانات و بسوی تست بازگشت هر کدام
از مخلوقات منزهی پس منزهی ترا از هر نقصانی تنزیه کردنی چه بزرگست آنچه می
بینیم از آفریدگان تو و چه کوچکست عظیم تو در جنب توانائی تو و چه هولناکست
آنچه مشاهده می کنیم از پادشاهی تو و چه حقیر و خوار است این مرئی در جنب آنچه
غایبست از ما از سلطنت نامتناهی تو و وفور رسیده نعمتهای تو در دنیا و چه صغیر
و کوچکست این نعمتهای در جنب نعمتهای باقیه عقبی منها مِنْ مَلَائِكَةٍ
أَسْكَنْتَهُمْ سَمٰوَاتِكَ وَرَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ
بِكَ وَأَخْوَفُهُمْ لَكَ وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ وَلَمْ يُضَمَّنُوا
الْأَرْحَامَ وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَلَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ
وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ
فِيكَ وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ لَوْ عَايَنُوا
كُنْهَ مَا خَفِيَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ وَلَزَرَوْا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلَمْ يُطِيعُوكَ
حَقَّ طَاعَتِكَ سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ

مخلوق

خَلَقْتَ دَارًا وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا
وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا وَثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا
يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَّبْتَ رَغِبُوا وَلَا إِلَى
مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا
بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْشَى
بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَيَسْمَعُ
بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتِ
الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي
يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ
أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللّٰهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ
وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُوذِينَ عَلَى الْغِرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَلَا رَجْعَةَ
كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا
مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ
فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمُ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
وَحَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ
فِيهِمْ وُلُوجًا فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ
أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ

وبقاء من لبه يفكر فيم أفنى عمره وفيم أذهب دهره و
يتذكر أموالا جمعها أغمض في مطالبها وأخذها من
مصرحاتها ومشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها وأشرف
على فراقها تبقى لمن وراءه ينعمون فيها ويتمتعون بها فيكون
المهنا لغيره والعبء على ظهره والمرء قد غلقت رهونه
بها فهو يعض يده ندامة على ما أصحر له عند الموت
من أمره ويزهد فيما كان يرغب فيه أيام عمره ويتمنى
ان الذي كان يغبطه بها ويحسده عليها قد حازها دونه
فلم يزل الموت يبالغ في جسده حتى خالط سمعه
فصار بين أهله لا ينطق بلسانه ولا يسمع بسمعه يردد
طرفه بالنظر في وجوههم يرى حركات ألسنتهم ولا يسمع
رجع كلامهم ثم ازداد الموت التياطا به فقبض بصره كما
قبض سمعه وخرجت الروح من جسده فصار جيفة
بين أهله قد أوحشوا من جانبه وتباعدوا من قربه
لا يسعد باكيا ولا يجيب داعيا ثم حملوه إلى مخط في الأرض
فأسلموه فيه إلى عمله وانقطعوا عن زورته حتى إذا بلغ
الكتاب أجله والأمر مقاديره وألحق آخر الخلق بأوله

وجاء

وجاء من أمر الله ما يريده من تجديد خلقه أماد السماء
وفطرها وأرج الأرض وأرجفها وقلع جبالها ونسفها
ودك بعضها [بعضاً] من هيبة جلالته ومخوف سطوته وأخرج
من فيها فجدّدهم بعد إخلاقهم وجمعهم بعد تفرقهم
ثم ميزهم لما يريده من مسألتهم عن الأعمال وخبايا
الأفعال وجعلهم فريقين أنعم على هؤلاء وانتقم من
هؤلاء فأما أهل الطاعة فأثابهم بجواره وخلدهم
في داره حيث لا يظعن النزال ولا يتغير بهم الحال ولا
تنوبهم الأفزاع ولا تنالهم الأسقام ولا تعرض لهم
الأخطار ولا تشخصهم الأسفار وأما أهل المعصية
فأنزلهم شر دار وغل الأيدي إلى الأعناق وقرن النواصي
بالأقدام وألبسهم سرابيل القطران ومقطعات النيران
في عذاب قد اشتد حره وباب قد أطبق على أهله في
نار لها كلب ولجب ولهب ساطع وقصيف هائل لا
يظعن مقيمها ولا يفادى أسيرها ولا تفصم كبولها
لا مدة للدار فتفنى ولا أجل للقوم فيقضى بعضی ذکر
ازین خطبه در صفت وشکاف واحوال بندگان درین جهان وآنجهان

مقرر مانده بعضی از فرشتگان از آن قبیل اند که ساکن گردانیده انسان را
در آسمانهای خود و برداشته ایشان را از زمین که محل کثافت ایشان
دانا ترین آفریدهای تو اند بدانکه تو دور نشسته تر از حلائق اند مر ترا و نزدیکتر
مخلوقانند ساکن نشده اند در قسمتهای پدران و نهاده نشده اند در رحمهای
مادران و آفریده نشده اند از آب نطفه که خوار است و بی مقدار و پراکنده
نساخته ایشان را حادثه مرگ در روزگار و بدرستی که ایشان بر مکان رفیع خود
نزد درگاه تو و برجمع آرزوهای مستجمع خود اند در نشان تو بر بسیاری طاعت خود
از برای روزگار تو و بر کمی غفلت خود اند از امر واجب الاذعان تو اگر معاینه
دیدندی پایان آنچه پنهانست بر ایشان از معرفت تو هر آینه حقیر شمردندی
عملهای خود را در جنب عظمت تو و هر آینه عیب کردندی نفسهای خود در
تقصیر طاعت خود و هر آینه شناختندی آنکه ایشان نپرستیده اند ترا چنانکه
سزاوار پرستش تست و فرمان نبرده اند ترا چنانکه حق فرمان برداری
منزه میدانم ترا از هر چه نه لائق است بکبریای تو منزه و پرستش در آن
حال که آفریننده مخلوقاتی و خدای مکونانی بغیر تو خالق کائناتی باعتبار
حسن بلای خود یا معبود مکوناتی باعتبار نیکوئی آزمایش خود بر خلقان و هم
تواند بود که متعلق باشد بقوله خلقت دارا یعنی باعتبار حسن بلای خود آفریده
سرائی را که آن دار السلام است و مهیا ساخته در آن سرا از برای مهمانان

از بارگاه تو و بر جمع آرزوهای مجتمعه خودند مترلة و مرتبه منبع خودند

معانی را از مکان آشامیدن و محل طعام خوردن و زنان عنبر خوار آن
پاکیزه منظر و خادمان عنبر ولدان پری پیکر و نغز فنهای درکمال رفعت
و جویهای در عین لطافت و زراعتها در غایت طراوت و میوها در نهایت
نزاکت بعد از آن فرستادی خواننده را که آن حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم که می خواند مردمان را بآن سرا پس نه آن دعوت
کننده را اجابت نمودند و نه در آنچه رغبت دادی در آن راغب بودند
و نه بسوی آنچه آرزومند گردانیدی بآن آرزومند شدند روی آوردند
بر مردار دنیای غدار بحدی که رسوا شدند بخوردن آن مردار و آشتی کردند
باکید گر در دوستی جیفه بی مقدار و هر که دوست دارد دوالا چیزی شد از دنیای بی اعتبار
کور ساخت عشق آنچیز باغطیه جهل دیده او را از دیدن عیب و بیمار گردانید
دل او را از ادراک آنچه لائق است و سزاوار پس او نظر میکند و می نگرد بدیده
بیمار و میشنود بگوش غیر شنوا از چیزی که فایده مند آید یکبار تحقیق که دریده
در آکنده گردانیده شهوتهای دنیویه عقل او را در تحصیل امور مستحسنه فانیه
و میرانیده است دنیای دنی دل او را و واله و شیدا ساخت محبت دنیا نفس
او را پس آن طالب دنیا و واله بنده دنیاست و بنده کسی که در دست
اوست چیزی از متاع هر جا که گردید دنیا گردید بسوی او و هر جا که روآورد
دنیا روی نهاد بر آن منزجر نمی شود از خدا بزجر نماینده و بند نمی گیرد از حق سبحانه

به بند و بهنده و حال انکه می بینند گرفتاران را که ایستاده اند بر فریب دنیا جایی که
نیست فسخ و ذوب آن و هیچ بازگشتنی از ان که چگونه فرود آید بایشان انچه
بودند جاهل از ان و آمد بایشان از فراق دنیا انچه بودند ایمن از ان بعضی آمدند
بر انچه بودند که وعده داده میشدند از احوال انجهان پس وصف کرده نشده است
انچه فرود آمد بر ایشان بعضی در تحیر وصف بهم گشتند الحزنی که نازل شد بر ایشان
از شدهٔ موت و عقوبات و آمد بعد از فوت جمع شد بر ایشان سختی و بیخودی
مرگ و پشیمانی فوت ساز و برگ پس سست شد از سکرات موت بدنهای ایشان
و متغیر شد از جهت آن رنگهای ایشان پس افزون شد مرگ از ایشان از روی
در آمدن پس جدایی واقع شد میان هر یک از ایشان در میان گویایی
او بلد رسیتی که او در میان اهل خود می نگرد بدیده خود و می شنود بگوش خود با وجود
انکه هست بر صحت عقل خود و باقی بودن ادراک خود تفکر میکند که در چه چیز
فانی کرد عمر خود را و بچه گذرانید روزگار زندگانی خود را و بیاد می آورد مالهای
که جمع کرده است ان را و آسان فرو گرفته است ان را در مواضع طلب آن و اخذ
نموده انرا از جایهای که واضح و روشن کرده شده بود حلیت آن از جایهای
شبهه ناک ان و بتحقیق که لازم شد او را تبعه های عواقب جمع ان اموال
و مطلع شد بر فراق آن اموال که باقی ماند از برای آنان که از پس مردن او
باشند و تمتع کنند ان را و تمتع گیرند بان پس باشد ان مال که بی مشقت

حاصل شد

حاصل شده باشد از برای غیر او و بار گران که وزر و وبال است بر پشت
او و ان مرو بسته شود گروهای او بان اموال بجهتی که خلاصی او از وبال
آن متعذر باشد پس گزد دست خود را بدندان از روی پشیمانی بر انچه
ظاهر شد او را نزد مرگ از امر او که ان خسران و حرمان است و زنگ
رغبت کند در انچه بود که رغبت می نمود در ان در روزهای عمر خود و آرزو کند
که کاشکی او نکسی می بود که میخواست خوشی حال او را و در ان اموال
و حسد می برد باو آن منازل در ان وقت که جمع کرده بود آن اموال را
در حضور او و بعضی در ان وقت محسود حسد بر حاسد برد پس همیشه مرگ
مبالغه کند در بدان او تا انکه آمیخته شود بگوش او و قوت سامعه او را اسیر
پس گردد در میان اهل خود بحیثیتی که سخن نکند بزبان خود و نشنود بگوش
شنوای خود گرداند چشم خود را نگاه کردن در روبهای ایشان بیند
حرکتهای زبانهای ایشان را و نشنوید تردید سخن و جواب باز دادن
ایشان را پس از ان زیاده شود مرگ از روی چسبیدن باو پس مرده
پس اخذ کند به نیچه دیده او را همچنانکه قبض نمود گوش شنیده او را و بیرون
رود روح از تن او پس گردد مرداری در میان اهل و عیال خود در مانده
شوند اهل او از اطراف او و دوری جویند از نزدیکی او موافقت
نکنند گوینده را و اجابت نکند خواننده را پس بردارند او را و ببرند

اورا و بیاورند بسوی محفظ در زمین و بسپارند او را در ان لحد بعمل خود پس
اندوهگین و غمگین و بریده شوند از زیارت کردن او تا محلی که برسد مدت
مکث معینه از برای وجود خلایق درین جهان بنهایت خود و برسد کار
باندازهای خود و لاحق گردانیده شود اخر مر مان باول ایشان و بیاید
از امر خدای تعالی فرمان او و انچه اراده کرده باشد ان را از نو پدید
اوردن خلقان خود و بجنبش در اورد اسمان را و بشکافد ان را و حرکت
دهد زمین را و بجنباند او را و برکند کوههای زمین را و بکوبد بعضی از ان
خیال بر بعضی از خوف جلالت و عظمت خود و ترس غالبت و قهارت
خود و بپردازد او را هر کس که باشد در بطن زمین پس تجدید کند و نو پدید
کند ایشان را بعد از کهنه گردانیدن ایشان و جمع کند ایشان را بعد
از متفرق ساختن اجزای ایشان بعد از ان تمیز فرماید ایشان را از
برای انچه اراده نموده باشد از سوال کردن بر ایشان از عملها و کردارها
و از پوشیدهای فعلها و کردهای ایشان را دو فرقه انعام فرماید برین
فریقی که سزاوار رحمان باشند و انتقام کشد از گروه دیگر که لایق نیران
باشند بعد از ان اهل صلاح و فرمان را پس پاداش دهد ایشان را بجوار
رحمت خود و جاوید گرداند ایشان را در سرای خود جایی که کوچ نکنند
فرود اینده کان و متغیر نشود و متبدل نگردد با ایشان حال در ان مکان

و نرسد ایشان را ترسها و درنیابد ایشان را بیماریها و پیش نیاید ایشان را
خطرهای و رنجهای بجای نوشتند ایشان را سفرها و اما اهل عصیان و
طغیان را فرود آورد ایشان را در بدترین سرای و ببندد دستهای ایشان را
بگردنها و پیوسته گرداند مویهای پیشانی ایشان را بقدمهای ایشان و بپوشاند در
ایشان پیراهنهای قطران و جامههای اتش سوزان در عذابی و نکالی که
سخت باشد گرمی ان و در میان دری که بهم اورده باشند ان در را بر اهل
ان در اتشی که باشد او را شراره و حرص و خروش و غلبه اصوات و زبانه
بلند شونده و او را سخت هول اورنده کوچ نکنند اقامت کننده در ان اتش سوزان
و فدیه ندهد گرفتاران اتش و شکسته نشود قیدهای اتش مدتی و نهایتی نباشد
مر ان سزا را تا فانی شود و غایتی معین نباشد مر ان قوم را تا بسر اید و از ان
عذاب برهند **منها فی ذکر النبی صلی الله علیه واله وسلم**
قد حقّر الدنیا و صغّرها و اهوَنَ بها و هوّنها و علم انّ الله زواها
عنه اختیارا و بسطها لغیره احتقارا فاعرض عن الدنیا
بقلبه و امات ذکرها من نفسه و احبّ ان تغیب زینتها
عن عینه لکیلا یتّخذ منها ریاشا و یرجو فیها مقاما بلّغ عن
ربّه معذرا و نصح لامّته منذرا و دعا الی الجنّة مبشّرا
نحن شجرة النبوّة و محطّ الرسالة و مختلف الملائکة

وَمَعادِنُ العِلْمِ وَيَنابِيعُ الحِكَمِ ناصِرُنا وَمُبْغِضُنا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ

ومحبنا ينتظر الرحمة وعدونا صح

معنی دیگر از ان خطبه در صفت حضرت رسالت علیه وآله الصلوة والتحیة

پیغمبری که حقیر داشت حضرت سیغمبر دنیا را و کوچک شمرد ان را و آسان کرد

یعنی سهل انگاشت ان را و دوالنست بعلم الیقین انکه خدای تعالی دور

داشته تعلقات دنیا را و بگردانید او را از و از جهت برگزیدن او بجانب

انحضرت را و کوچک کردانید ان را از برای غیر او از جهت خوار داشتن او

غیر را پس روی کردانید از دنیای دنی بدل خود و میرانید یاد دنیا را از

دیده بصیرت ~~خود~~ نفس خود و دوست داشت انکه غایب شود زینت

دنیا از دیده بصیرت تا فرا نگیرد از زینت ان لباس تجمل و ارایش را و امید

ندارد در ان مقام کردن و اسایش نمودن و برسانید از جانب پروردگار

خود بخلقان پیغام را در حالتی که عذر درست ارنده بود با متان و نصیحت

فرمود امتان خود را در حینی که بیم کننده بود ایشان را و خواند خلایق را

بیهشت در حالتی که بشارت دهنده بود و ماکه اهل بیتیم درخت نبوتیم و موضع

فرود امدن پیغام الهی و محل امد شد فرشتگان بارگاه پادشاهی و معدنهای

علم و عرفان و چشمهای حکمت بی پایان یاری دهنده ما و دوست بکجهت ما

چشم میدارد رحمتهای الهی را و خصم ما و دشمن دارنده ما انتظار میکشد

قهر نامتناهی را و من خطبة له علیه السلام

اِنَّ اَفْضَلَ ما تَوَسَّلَ بِهِ المُتَوَسِّلُونَ اِلَى اللهِ سُبْحانَهُ الاِیمانُ

بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالجِهادُ فِی سَبِیلِهِ فَاِنَّهُ ذِرْوَةُ الاِسْلامِ

وَکَلِمَةُ الاِخْلاصِ فَاِنَّها الفِطْرَةُ وَاِقامُ الصَّلوٰةِ فَاِنَّها

المِلَّةُ وَاِیتاءُ الزَّکوٰةِ فَاِنَّها فَرِیضَةٌ واجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ

رَمَضانَ فَاِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ العِقابِ وَحَجُّ البَیْتِ وَاعْتِمارُهُ

فَاِنَّهُما یَنْفِیانِ الفَقْرَ وَیَرْحَضانِ الذَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَاِنَّها

مَثْراةٌ فِی المالِ وَمَنْسَاَةٌ فِی الاَجَلِ وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَاِنَّها

تُکَفِّرُ الخَطِیئَةَ وَصَدَقَةُ العَلانِیَةِ فَاِنَّها تَدْفَعُ مِیتَةَ السُّوءِ

وَصَنائِعُ المَعْرُوفِ فَاِنَّها تَقِی مَصارِعَ الهَوانِ اَفِیضُوا فِی ذِکْرِ اللهِ

فَاِنَّهُ اَحْسَنُ الذِّکْرِ وَارْغَبُوا فِیما وَعَدَ المُتَّقِینَ فَاِنَّ

وَعْدَهُ اَصْدَقُ الوَعْدِ وَاقْتَدُوا بِهَدْیِ نَبِیِّکُمْ فَاِنَّهُ اَفْضَلُ

الهَدْیِ وَاسْتَنُّوا بِسُنَّةِ نَبِیِّکُمْ فَاِنَّها اَهْدَى السُّنَنِ وَتَعَلَّمُوا

القُرْآنَ فَاِنَّهُ رَبِیعُ القُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَاِنَّهُ شِفاءُ

الصُّدُورِ وَاَحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَاِنَّهُ اَنْفَعُ القَصَصِ فَاِنَّ العالِمَ

العامِلَ بِغَیْرِ عِلْمِهِ کَالجاهِلِ الحائِرِ الَّذِی لا یَسْتَفِیقُ مِنْ

جَهْلِهِ بَلِ الحُجَّةُ عَلَیْهِ اَعْظَمُ وَالحَسْرَةُ لَهُ اَلْزَمُ وَهُوَ عِنْدَ

اللهِ اَلْوَمُ این خطبه در ذکر شرف ایمانست و تعداد اصول و قواعد ان

بدرستی که فاضلترین چیزی که نزدیکی جویند بآن نزدیکی جویندگان بسوی
خدای که پاکست از جمیع عیوب و نقصان تصدیق است بوحدانیت او
و اذعان نمودن به پیغمبر او و فاضلترین اشیا که متوصل شوند بآن برحمت
الهی جهادست پس بدرستی که جهاد بلندی اسلام است و دیگر کلمهٔ اخلاص
است پس بدرستی که آن کلمه طیب فطرت خداست و دیگر بپای داشتن
نمازست پس بدرستی که اقامت صلوة ملتست و دیگر دادن زکوة
است پس بتحقیق که زکوة فریضهٔ واجبست و دیگر روزه ماه رمضانست
پس بتحقیق که روزه شهر رمضان سپریست از عذاب و دیگر حج خانه خداست
و عمره بجا آوردن بآن پس بدرستی که حج و عمره نفی میکنند و برطرف میسازند
فقر و فاقه را و میشویند گناه را و دیگر وصلت نمودن با خویشان و پیوستن
ایشانست پس بتحقیق که صلهٔ رحم محل بسیاری مال و موضع تاخیرست
در اجل و دیگر صدقه دادن است در پنهان پس بتحقیق که صدقهٔ سر می پوشاند
گناهان را و دیگر صدقه دادنست در آشکارا پس بیقین که صدقهٔ علانیه
دفع میکند مردن بد را چون سوختن و غرق شدن و دیگر کردن کارهای
نیکست پس بدرستی که آن کارها نگاه میدارند او را از مواضع افتادن
در بدی و خواری شروع کنید و در روید در ذکر خدای تعالی پس بدرستی
که ذکر خدا بهترین ذکرهاست و رغبت نمایید در آنچه وعده فرموده پرهیزکاران

که انجالست پس بتحقیق که وعده سبحانه راست ترین وعدهاست و پیروی
کنید سیرت پیغمبر خود را پس بیقین که آن سیرت بهترین سیرتهاست و سنت
سنید بسنت او پس بدرستی که آن سنت آن راه نماینده ترین سنتهاست
و بیاموزید قرآن را پس بتحقیق که قرآن بهترین کلام است و نیکو فهم کنید
پس بدرستی که قرآن بهار مرغزار دلهای مومنانست و شفا طلبید
بنور قرآن پس بتحقیق که آن شفای سینه های بیمارانست از امراض
جهل و نیکو کنید خواندن قرآن را پس بیقین که قرآن نافع ترین قصه هاست
از روی عبرت و بدرستی که دانا عمل کننده بغیر علم خود همچو نادان متحیرست
که بهوش نیاید از جهل و نادانی خود بلکه حجت بر او در روز قیامت بزرگترست
از حجت بر جاهل و ندامت و پشیمانی عالم عامل بغیر علم لازم ترست
و او نزد خدای تعالی ملامت کرده شده ترست چه داشته قوت جرأت
خود را در مخالفت و انقطاع عذر در آن حالت **ومن خطبة له**
عليه السلام أمّا بعدُ فإنّي أُحذّرُكم الدُّنيا فإنّها حُلوةٌ
خَضِرةٌ حُفَّت بالشَّهوات وتَحبَّبت بالعاجِلة وراقَت بالقَليل
وتَحلَّت بالآمال وتزيَّنت بالغُرور لا تدومُ حَبْرتُها ولا
تُؤمَنُ فَجعتُها غرّارةٌ ضرّارةٌ حائلةٌ زائلةٌ نافِدةٌ بائِدةٌ
أكّالةٌ غوّالةٌ لا تعدُو إذا تناهَت إلى أُمنيّةِ أهلِ الرَّغبةِ

فيها والرضى أن تكون بها كما قال الله تعالى كماء أنزلناه من السماء
فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيما تذروه الرياح و
كان الله على كل شيء مقتدرا لم يكن امرء منها في
حبرة إلا أعقبته بعدها عبرة ولم يلق من سرائها
بطنا إلا منحته من ضرائها ظهرا ولم تطله فيها ديمة رخاء
إلا هتنت عليه مزنة بلاء وحري إذا أصبحت له منتصرة
أن تمسي له متنكرة وإن جانب منها اعذوذب واحلولى
أمر منها جانب فأوبى لا ينال امرء من غضارتها رغبا إلا
أرهقته من نوائبها تعبا ولا يمسي منها في جناح أمن إلا
أصبح على قوادم خوف غرارة غرور ما فيها فانية فان من عليها لا خير
في شيء من أزوادها إلا التقوى من أقل منها استكثر مما
يؤمنه ومن استكثر منها استكثر مما يوبقه وزال عما قليل عنه كم
من واثق بها قد فجعته وذي طمأنينة إليها قد صرعته
وذي أبهة قد جعلته حقيرا وذي نخوة قد ردته
ذليلا سلطانها دول وعيشها رنق وعذبها أجاج وحلوها
صبر وغذاؤها سمام وأسبابها رمام حيها بعرض موت
وصحيحها بعرض سقم ملكها مسلوب وعزيزها مغلوب

عرارة

وموفورها

وموفورها منكوب وجارها محروب ألستم في مساكن من كان
قبلكم أطول أعمارا وأبقى آثارا وأبعد آمالا وأعد عديدا
وأكثف جنودا تعبدوا للدنيا أي تعبد وآثروها أي إيثار
ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلغ ولا ظهر قاطع فهل بلغكم
أن الدنيا سخت لهم نفسا بفدية أو أعانتهم بمعونة
أو أحسنت لهم صحبة بل أرهقتهم بالقوادح وأوهقتهم
بالقوارع وضعضعتهم بالنوائب وعفرتهم للمناخر ووطئتهم
بالمناسم وأعانت عليهم ريب المنون فقد رأيتم تنكرها
لمن دان لها وآثرها وأخلد إليها حتى ظعنوا عنها لفراق
الأبد هل زودتهم إلا السغب أو أحلتهم إلا الضنك
أو نورت لهم إلا الظلمة أو أعقبتهم إلا الندامة فهذه
تؤثرون أم إليها تطمئنون أم عليها تحرصون فبئست
الدار لمن لم يتهمها ولم يكن فيها على وجل منها فاعلموا
وأنتم تعلمون بأنكم تاركوها وظاعنون عنها واتعظوا
فيها بالذين قالوا من أشد منا قوة حملوا إلى قبورهم
فلا يدعون ركبانا وأنزلوا الأجداث فلا يدعون
ضيفانا وجعل لهم من الصفيح أجنان ومن التراب

أَكْفَانٌ وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ
دَاعِيًا وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا وَلَا يُبَالُونَ مَنْدَبَةً إِنْ جِيدُوا
لَمْ يَفْرَحُوا وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا جَمِيعٌ وَهُمْ آحَادٌ وَجِيرَةٌ
وَهُمْ أَبْعَادٌ مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَقَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ
حُلَمَاءُ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ وَجُهَلَاءُ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ
لَا يُخْشَى فَجْعُهُمْ وَلَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ
الْأَرْضِ بَطْنًا وَبِالسَّعَةِ ضِيقًا وَبِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً
فَجَاؤُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا حُفَاةً عُرَاةً قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا
بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ كَمَا قَالَ
سُبْحَانَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ **این خطبه در ذم دنیاست و تنفیر خلایق ازان کرم الله**

اما پس از حمد خدا و درود بر سید انبیا صلی الله علیه واله وسلم پس بدرستی
که من میترسانم شما را از دنیای غدار بی محصل که دنیا شیرین است در ذائقه
سبز است در باصره احاطه کرده دو اگرفته شده است دنیا بآرزوهای گذر
و دوستی نموده با اهل خود بمتاعهای عاجل زوال پذیر و شگفت آمده
بزیورهای اندک و متحلی و آراسته گشته بامیدهای بی بنیاد و دوارایش یافته
بزیب جهالت و فساد دنیا با بد سرور و فسادهای آن و ایمن نشاید بود از الام

و دوران فریبنده است مضرت رساننده مانعیت عیب کننده براستادها
هلاک کننده خورنده است بفریب اخذ کننده تجاوز نمیکند و در حین گذرد در وقتی
که منتهی شد در مید بسوی آرزوی اهل رغبت در ان و اهل خشنودی بان
از انکه باشند همچنانکه فرموده حق سبحانه و تعالی که مثل دنیا چون رسید بامانی
اهل خود منتها ذره‌ای نشود از مثلی که حق سبحانه ایراد نموده در کلام بزرگوار خود
بعنی مثل دنیا در سرعت انتقال همچو گیاه رسته است از آبی که فرود فرستادیم
آن را از آسمان یا از ابر پس آمیخته شد با آب گیاه زمین و قوت گرفت
و خشنودیهای خود بکمال رسانید و زمین سبز و تازه و خرم شد پس بامداد
کرد بعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا و خشک گشته و درهم شکسته
بمثابه که از خشکی و شکستگی پراکنده میگردانند آن را بادها و از بیخ برمیکند
و بهر طرف می برد و هست خدای تعالی بر همه چیز از افنا و ابقا توانا و قدرت
هیچ مردی که از متاع دنیا در سرور و شادی باشد مگر که در پی در آورد او را
بعد از ان شادی گریه و زاری و نرسید کسی از آسانی دنیا بشکلی
مگر که داد او را از دشواری خود پشتی بطن کنایت از اقبال نعمت
و دولت و پشت عبارت از ادبار و بازگشت و روی آوردن نکبت و
نرفتاخت کسی را در دنیا باران نرم آسانی و خوشحالی مگر که روان شد
بر او باران بزرگ قطره بلیت و خواری و سزاوار است که چون بامداد او کند

از برای او ستاننده اگر شب انگاه کند از برای او متغیر شده ناخوش
شمرنده واگر باشد جانبی از دنیا بسیار خوش و شیرین تلخ کرده جانبی دیگر
پس مریض شود بمرض مهلک نرسید هیچ مردی را خوشی عیش دنیا رغبتی
در ادنی مگر که در رسانید باو از حوادث و مصایب خود برنجی و غمی و شبانگاه
نکرد دنیا در بال امنیتی و اسایشی مگر که صبح کرد بر پرهای درا ز ترسی و بلیتی
دنیا بسیار فریب دهنده است فریبت انچه در دست از حطام فنا یابنده
است و زوال پذیرنده فانی است انکسی که بر روست از انام هیچ چیزی نیست
در چیزی از توشهای دنیا مگر پرهیزکاری که ان خیر الزاد است و تقوی کسی که اندک
متصرف شود از توشهای دنیا و لذات بسیار خواهد از چیزی که ایمن گرداند
او را از اعمال صالحان و کسی که بسیار خواهد از و از لذات بسیار خواهد از
چیزی که هلاک ارد او را از شهوات در زوال باید از پس اندک فقیر
از اوقات و بسا اعتماد کننده بدنیا که دردمند ساخت او را و بسا ارام گیرنده
بدنیا که بر خاک فنا انداخت او را و بسا صاحب بزرگی که گردانید او را همیشه ا
و بی اعتبار و بسا خداوند تکبر که باز گردانید او را خوار سلطنت و پادشاهی ا
دوران گردنده است و زندگانی ان مکدر است و تیره و اب شیرین ان
تلخ است و بی مزه و شیرین ان تلخ گشت و طعام ان زهرهای منجر بهلاکت
و ریسمانهای مواصلت ان پوسیده است و از هم ریخته و زنده ان مبتلی

امده است

امده است و تندرست ان ~~بمرض امده است~~ بمرگ و تندرست ان بمرض امده ا
به بیماری و در بعضی روایات بعض منقوط واقع شده است یعنی صحیحان
بوته تیر بیماریست ملک دنیا ربوده شده است زیرا که بی اعتبار است
و غالب ان مغلوب گشته از جهت انکه ناپایدار است و مالداران نکبت رسیده
اند در نهایت حال و همسایه او ربوده شده است از مال ایا هستید شما در
مسکنهای کسانی که بودند پیش از شما و درازتر از روی عمرها و پاینده تر از روی
اثرها و نشانهای دیار و دورتر از روی امیدهای بیشمار و اماده تر از روی
شمار و انبوه تر از روی لشکر بسیار پرستیدند از برای دنیا پرستیدنی
و برگزیدند دنیا را برگزیدنی پس بعد از ان کوچ کردند از دنیا بی توشه رساننده
بمنزل و بی مرکبی قطع کننده مراحل پس ایا رسید شما را که دنیا سخاوت
ورزید از برای اهل سلف نفسی را بعذیه دادن و دوا خریدن یا یاری
داد ایشان را یاری دادنی یا احسان کرد ایشان را از روی همراهی
بلکه در رسانید ایشان را با مور شدیده و سست گردانید ایشان را
بمصیبتهای شدیده کوبنده و جنبانید و بحرکت در اورد ایشان را
بحادثهای و بخاک مالید رخساره ایشان را بسوراخهای کوشها و لگد
کوب کرد ایشان را بدستها و پایها و یاری داد بر ایشان گردش دوران
یعنی دنیا یاری حوادث دوران نمود تا باتفاق یکدیگر فانی ساختند

ایشان را پس محقق که دیدید شما تغیر و ناشناسی دنیا را مر کسی را که نزدیکی
ورزید بسوی او و برگزید او را و چسبید باو تا وقتی که کوچ کردند از دنیا
بفراق ابدی که دیگر باز گشت نباشد ایشان را آیا توشه داد ایشان را
مگر گرسنگی یا فرود آورد ایشان را مگر جای تنگ یا روشن کرد ایشان
ایشان را مگر تاریکی که آن کسب جهل است و نادانی یا از پی در آورد ایشان را
مگر پشیمانی آیا پس این دنیای بی اعتبار اختیار میکنید یا بسوی آن آرام میگیرید
یا بر او حریصید و امیدوارید پس بد سرایست دنیا از برای کسی که متهم
ندارد او را و دل بند در او نباشد در وی بترسید از خطر او پس عمل کنید
و حال آنکه شما میدانید باینکه ترک کننده دنیائید و کوچ کننده اید از آن و پند گیرید
در آن باینکه گفتند که کیست سخت تر از ما از روی برداشته شدند بسوی

توانایی

قبرهای خود پس خوانده نشوند سواران و فرود آورده شدند در قبور
پس خوانده نشدند مهمانان و گردانیده شد از برای ایشان از سنگ
قبرها و از خاک کفنها و از استخوان پوسیده همسایها پس ایشان
همسایگانند اجابت نمیکنند خواننده را و باز نمیدارند ستم را و اصلا باک
نمیدارند از نوحه کردن اگر داده شدند باران شکر نکنند فرحان و شادان
و اگر رسیده شدند بقحط و تنگی نمیشوند نومید آن جمع کرده شده اند و حال
آنکه زیارت یکدیگر نمیکنند و خویشانند و حال آنکه خود را خویش نمیشمارند دیدار

در حالتی که رفته است کینهای ایشان و نادان شد بغضهای ایشان که چیزها نمیکنند
در آن حال که مرده است حقدها و حسدهای ایشان نرسیده نمیشود در رو
خوردن ایشان بعضی از ذره و و رانده خود نمی ترسند و امید داشته نمیشود
دفع کردن ایشان یعنی از دفع و طرد خود باک ندارند بدل کرده اند بجای
زمین در دن را و بفراخی تنگی را و باشنا غریبی را و بنور تاریکی را پس آمدند
بزمین همچنانکه مفارقت کرده بودند از آن اول بار کقوله تعالی منها خلقنا
کم و منها نعیدکم و منها نخرجکم در حالی که پا برهنگان و تن
برهنگان بودند و محل است که معنی چنان باشد که آمدند بدنیا از شکم مادران
سر و پای برهنه پس از دنیا این چنین مفارقت کردند بتحقیق که
کوچ نمودند از دنیا با کردارهای خود بسوی زندگانی دائمی و سرای باقی
چنانکه فرموده است سبحانه که در آغاز آفریدیم خلقان را اعاده کنیم ایشان
را دوم بار این وعده ایست لازم و متحتم بر ما بدرستی که ما کنندگانیم و
قادر بر آن اعاده ایم ومن خطبة له عليه السلام ذكر
فيها ملك الموت وتوفيه الانفس هل تحس به اذا دخل
منزلا ام هل تراه اذا توفى احدا بل كيف يتوفى الجنين
في بطن امه ايلج عليه من بعض جوارحها ام الروح اجابته
باذن ربها ام هو ساكن معه في احشائها كيف يصف

بصف الهه من يعجز عن صفة مخلوق مثله و بعضی دیگر از خطبه
الکریمه که یاد کرده است دران احوال ملک الموت را که آن فرشته ایست
موکل بقبض ارواح و فرا گرفتن او روحها را میفرماید آیا در می یابی او را هرگاه
که در میجه آید بمنزلی یا یا می بینی او را هرگاه که فرا میگیرد روح یکی را از مردم
بلکه چگونه قبض کند روح بچه را در شکم مادر خود پس آیا در می آید برو در
بعضی از اجزای مادر او یا آنکه جان بچه اجابت میکند او را باذن پروردگار
او یا آنکه ملک الموت ساکنست با آن بچه در آلات اندرون مادر و چگونه
وصف میکند معبود او را آنکسی که عاجز است و مضطر از وصف مخلوقی که
مثل اوست در امکان و احتیاج باو و ذکر این خطبه در معرض تنزیه واجب
الوجود است از ادراک عقول بشریه وجه استدلال آنست که انسان عاجز
از وصف مخلوقی که مثل اوست که آن ملک الموتست و از معرفت کیفیت
تصرف او در قبض نفوس انسانیه و هر که اینچنین باشد پس عجز او بیشتر باشد
در صفت خالق او ومن خطبة له عليه السلام وأحذركم
الدُّنيا فإنها منزل قُلعة وليست بدار نُجعة قد تزيّنت
بغرورها وغرّت بزينتها دار هانت على ربها فخلط حلالها
بحرامها وخيرها بشرها وحياتها بموتها وحلوها بمرّها لم يصف
ها الله لأوليائه ولم يضن بها على أعدائه خيرها زهيد

وشرّها عتيد وجمعها ينفد وملكها يسلب وعامرها يخرب
فما خير دار تنقض نقض البناء وعمر يفنى فيها فناء الزاد ومدّة
تنقطع انقطاع السير فاجعلوا ما افترض الله عليكم من
طلبكم واسألوه من أداء حقّه ما سألكم وأسمعوا دعوة
الموت آذانكم قبل أن يُدعى بكم إنّ الزاهدين في الدنيا
تبكي قلوبهم وإن ضحكوا ويشتدّ حزنهم وإن فرحوا ويكثر
مقتهم أنفسهم وإن اغتبطوا بما رُزقوا قد غاب عن
قلوبكم ذكر الآجال وحضرتكم كواذب الآمال فصارت
الدنيا أملك بكم من الآخرة والعاجلة وإنما أنتم
إخوان على دين الله ما فرّق بينكم إلا خبث السرائر
وسوء الضمائر فلا توازرون ولا تناصحون ولا تباذلون
ولا توادّون ما بالكم تفرحون باليسير من الدنيا
تدركونه ولا يحزنكم الكثير من الآخرة تحرمونه
ويقلقكم اليسير من الدنيا يفوتكم حتى يتبيّن ذلك
في وجوهكم وقلّة صبركم عمّا زُوي منها عنكم كأنها
دار مقامكم وكأنّ متاعها باقٍ
عليكم وما يمنع أحدكم أن يستقبل أخاه بما يخاف

مِنْ غِيبَةِ الْاَخِ مَخَافَةَ اَنْ يَسْتَقْبِلَ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ
عَلَى رَفْضِ الْاٰجِلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ وَصَارَ دِينُ اَحَدِكُمْ لُعْقَةً
عَلَى لِسَانِهِ صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ وَاَحْرَزَ رِضَا سَيِّدِهِ

این خطبه نیز در مذمت دنیاست و تنفیر مردمان از امتعه آن میفرماید
و میترسانم و تنفیر می نمایم شما را از دنیا پس بدرستی که دنیا منزل برکندنیست
و نیست سرای که طلب آب و گیاه کنند بتحقیق که آراسته شده است
بفریب خود و فریب داده است بآرایش خود این سرا پست که خوار است
بر او خداوند کارش پس بهم آمیخته است حلال آن بحرامش و مخلوط است
آنچه خیر است بشرش و زندگانی آن بمرگش و شیرینی آن بتلخش حقانی نه
فرموده است خدای تعالی و اقامت ننموده دنیا را از برای دوستان
خود و امساک نکرده و بخلی ننموده آن را بر دشمنان خود خیر دنیا اندکست
بی رغبت و شر آن مهیا و حاضر است و گرد آورنده دنیا فانی یابد و بادشاهی
آن ربوده می شود و بنی یابد و آبادان آن خراب میشود پس چه باید نیکی
دنیای که تنگ میشود چون شکسته شدن بنای بی اعتبار و چه عمر بیست
که فانی میشود چون فانی شدن توشه اسفار و چیست نیکی روزگاری که منقطع
می شود چون انقطاع رفتار بگردانید آنچه فرض کرد خدای تعالی بر شما از
جمله مطلوب خود در دنیا یعنی طلب اعانت کنید از او آنچه درخواست

وصف ۲

ازشما

از شما از رسانیدن حق او با و توفیق دهد شما را و اعانت فرماید در آن
کار روشن شنوید دعوت مرگ را بگوشهای خود پیش از آنکه بیاد کردن بسیار پیش از آنکه
بخوانند شما را بدار القرار بدرستی که بی رغبتان دنیا میگریند دلهای
ایشان از خوف روز باز پسین و اگرچه خندانند بحسب ظاهر و سخت
اندوه ایشان و اگرچه شاد انند و فرحان بر روی ناظر و بسیار است
دشمنی ایشان با نفس خود شان و اگرچه آرزو برده شده باشند یعنی اگرچه
آرزو برند بر نیکوی حال ایشان بآنچه روزی داده شده باشند یعنی اگرچه
آرزو می برند بر نیکویی حال ایشان بآنچه روزی داده شده اند درین جهان بتحقیق
که غایب شده از دلهای شما یاد کردن اجلها و نمایان است و حاضر گشته
شما را آرزوها کاذبه در روزگار و دنیا برنده تر و گذرنده تر است شما را
از سرای عقبی و جز این نیست که شما برادران یکدیگرید بر دین خدای تعالی
بحکم اِنَّ الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ نبند ... در میان شما مگر پاکی سرها و بصی
نمیکنند یکدیگر را بشفقت و نمیبخشند با یکدیگر را بیکدیگر از روی محبت
و دوستی تمی ورزید با یکدیگر در راه حضرت عزت چیست مر شما را که شاد
میشوید باندکی از دنیا که در می یابید آن را و بیخ و غنا زنید و همین میکردانید
شما را بسیاری از ثواب عقبی که محروم میگردید از آن و نا امید میشوید
بآن و بی آرام میکند شما را اندکی از طعام متاع بر دنیای دنی هنگامی

تفرقه ۳

که فوت میشود از شما تا انکه ظاهر میشود از ان در بشره روهای شما و در کمی شکیبای شما از انچه کم شده است از دنیا از شما گویا دنیا سرای اقامت شماست و گویا برخوردار ی دنیا همیشه ثابت بر شما و باز نمیدارد یکی از شما را که روا ورد ببرادر خود با نچه می ترسد که بوی عاید شود از عیب او مگر ترس انکه پیش اید او را ایچنان کفتار در برابر دوستی خالص مپوشید بلکه بکر بزرگ ثواب ان سرا که با هیئت و دوستی متاع این سرا که فانیست دکر بعده دین یکی از شما بیکبار لیسیده شود بر زبان و مسکنه در ترک دین و اعمال کار کسی را که فارغ شده باشد از کردار خود و فراهم اورده باشد و استوار کرده خشنودی مولای خود **ومن خطبة له عليه السلام**

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشكر نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه ونستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به السراع الى ما نهيت عنه ونستغفره مما احاط به علمه واحصاه كتابه علم غير قاصر وكتاب غير مغادر ونؤمن به ايمان من عاين الغيوب ووقف على الموعود ايمانا نفى اخلاصه الشرك ويقينه الشك ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله شهادتين تصعد

(حاشیه: یعنی فضیح نکند کسی را از اظهار عیب برادر بکه عیب او ... را ... برادر بکه حرف ... تعداد کند و ... بلکه ... شود ... عتاب ...)

الا النوال

ان القول وترفعان العمل لا يخف ميزان توضعان فيه ولا يثقل ميزان ترفعان منه اوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد وبها المعاد زاد مبلغ ومعاد منجح دعا اليها اسمع داع ووعاها خير واع فاسمع داعيها وفاز واعيها عباد الله ان تقوى الله حمت اولياء الله محارمه والزمت قلوبهم مخافته حتى اسهرت لياليهم واظمات هواجرهم فاخذوا الراحة بالنصب والري بالظماء واستقربوا الاجل فبادروا العمل وكذبوا الامل فلاحظوا الاجل ثم ان الدنيا دار فناء وعناء وغير وعبر فمن الفناء ان الدهر موتر قوسه لا تخطى سهامه ولا تؤسى جراحه يرمي الحي بالموت والصحيح بالسقم والناجي بالعطب آكل لا يشبع وشارب لا ينقع ومن العناء ان المرء يجمع ما لا ياكل ويبني ما لا يسكن ثم يخرج الى الله لا مالا حمل ولا بناء نقل ومن غيرها انك ترى المرحوم مغبوطا والمغبوط مرحوما ليس ذلك الا نعيما زل وبؤسا نزل ومن عبرها ان المرء يشرف على امله فيقتطعه حضور اجله فلا امل يدرك ولا مؤمل يترك

فسبحان الله ما أغرّ سرورها وأظمأ ريّها وأضحى فيئها لا جاء
يردّ ولا ماض يرتدّ فسبحان الله ما أقرب الحيّ من الميّت
للحاقه به وأبعد الميّت من الحيّ لانقطاعه عنه إنّه ليس
شيء بشرّ من الشرّ إلّا عقابه وليس شيء بخير من الخير
إلّا ثوابه وكلّ شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه
وكلّ شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه فليكفكم
من العيان السماع ومن الغيب الخبر واعلموا أنّ ما نقص من
الدنيا فكم من منقوص وزاد في الآخرة خير ممّا نقص من
الآخرة وزاد في الدنيا فكم من منقوص رابح ومزيد خاسر
إنّ الذي أمرتم به أوسع من الذي نهيتم عنه وما أحلّ
لكم أكثر ممّا حرّم عليكم فذروا ما قلّ لما كثر وا
ما ضاق لما اتّسع قد تكفّل لكم بالرزق وأمرتم
بالعمل فلا يكوننّ من المضمون لكم طلبه أولى بكم
من المفروض عليكم عمله مع أنّه والله لقد اعترض
الشكّ ودخل اليقين حتّى كأنّ الذي ضمن لكم
قد فرض عليكم وكأنّ الذي فرض عليكم قد وضع
عنكم فبادروا العمل وخافوا بغتة الأجل فإنّه

لا يرجى من رجعة العمر ما يرجى من رجعة الرزق ما فات
اليوم من الرزق رجي غدًا زيادته وما فات أمس من العمر
لم يرج اليوم رجعته الرجاء مع الجائي واليأس مع الماضي
فاتّقوا الله حقّ تقاته ولا تموتنّ إلّا وأنتم مسلمون

مدار این خطبه بر رغبت دادن کاست تقوی و پرهیزکاری و تزهید
ایشان از زینت جهانی و تحریص ایشان بامور آخرت عقبی مقرر باشد

شکر و سپاس مر خدای راست که وصل کننده است و پیوند دهنده حمد را
بنعمتهای فراوان زیرا که افاضه میفرماید نعمتها را بر حمد کنندگان و زیاده میگرداند
ثواب را برایشان و پیوند کننده است نعمتها را بشکر حمد میکنیم و شکر
بجا می آوریم بر نعمتهای او بهمچنانکه سپاس و ستایش میکنیم او را بر بلاهای او و یاری
میخواهیم از او برین نفسهای کاهل و بر حرکت از آنچه مامور شده بآن
و شتابنده بسوی آنچه منهی گشته از آن و آمرزش میخواهیم از او از آنچه
احاطه کرده و در رسیده باو دانش او و نبشته در آورده آن را کتاب او
دانشی که نیست کوتاه و کتابی که غیر متروکست از صغایر و کبایر و ایمان
می آریم باو مانند ایمان کسی که ببیند غیبها را بالعین الیقین و وقف کند
بر چیزی که وعده داده شده است از احوال یوم الدین ایمانی که نیست
گرداند اخلاص آن شرک را از دلها و زایل گرداند یقین آن شک را

در انچیزهای که وجهت اعتقاد بانها دکواهم وکواهی میدهم که نیست معبودی
که سزاوار پرستش باشند مگر خدا که یکتاییست که انباز نیست او را وکواهی
میدهم که محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله وسلم بنده پسندیده وپیغمبر
برگزیده دوست کواهیم بوحدانیت الهی وکواهی میدهم برسالت
محمد عربی صلی الله علیه واله وسلم وکواهی دادنی که این هردو کواهی بالای
برند کفتار او دفع میکنند کردار را بمحل قبول حضرت کردکار وسبک میشود
ترازوی اعمال بندگان که نهان شده باشد این شهادتین دران وگران
نمیکردد میزان اعمال که بردرشته نشوند انها از ان وصیت میکنم
شمارا ای بندگان خدا به پرهیزگاری ان پرهیزگاری که بان حاصل میشود
توشه راه اخرت وبان است بازگشتن بسوی حضرت عزت ان توشه اسب
که رساننده است بمقصود وپناهیست رهاننده از عذاب روز موعود خوانند
بان تقوی شنواننده ترین خواننده که سید المرسلین است صلی الله علیه
واله وسلم ونگاهدارنست تقوی را بهترین نگاهدارنده پس شنوانید خوانند
ان دو فرزی یافت نگاهدارنده ان ای بندگان خدای بدرستی که
پرهیزگاری ورستکاری از خدای تعالی باز می دارد دوستان خدارا
از موضع حرام او ولازم میگردانند دلهای ایشان را بترس وبیم او تا انکه
بیدار میکردانند ان ترس شبها ایشان را بعبادت پروردگار وتشنه میسازد

روزهای گرم ایشان را بجهت خوف آن ویکار پس فرا میگیرند اسایش اخرت
را برنج کشیدن وسیرابی شراب طهور را بتشنگی روزه داشتن ونزدیک
می شمرند اجل را پس شتابانیدند بکردار ودروغ میدارند ارزوهای دنیای
غدار را پس ملاحظه می کنند اجل خود را پس بدرستی که دنیا سرای فنا
شدنست ورنج کشیدن ومحل تغیر واعتبار گرفتن پس از جمله فنا دنیا
که روزگار برزه کرده کمان جفای خود را وخطا نمیکند تیرهای بلای او ودوا
کرده نمیشود جراحتهای ادمی اندر روز زنده را بمرگ وتندرست را به بیماری
ورستگار را بهلاکت وگرفتار ر خورنده البته که سیری ندارد وا…
اشامنده البته که روی بسیرابی نمی ارد واز جمله رنج وعنا دنیا است
انکه مرد جمع میکند چیزی را که نمیخورد وبنا میکند مسکنی را که ساکن نمیشود
دران پس بیرون می رود بسوی خدا نه مالی برداشته ونه بنای که
نقل کرده بلکه همه را بجای خود وا گذاشته واز جمله تغیر دنیاست انکه قومی
می بینی فقیر عاجز را که هر کس را بر حال تباه او رحم اید غبطه برده بغیر بدل
شد فقر وفاقه او بغنا وثروت وغبطه برده فقیر وعاجز ومبتلی بر
فاقه بغیبت ان حال که توانگری خواری بذیرفته وسختی فرود امده و
در جای کرفته واز جمله عبرت وانتقال دنیاست انکه مرد نزدیک
می شود بر ارزوی خود پس جدا میکند حاضر شدن اجل او پس نه ارزو

دریافت میشود و در ان حال و نه امید او را میکذارند او را در ان
محال پس سبحان الله چه چیزی عجیب و غریب است خوب کردانیده شادی
دنیا را دلتنه ساخت سرابی آن را و چه امری عجب جاشت کردانیده
سایه ان را نه آمده باز کردانیده می شود و نه کذشته بر کذشته میشود
پس سبحان الله چه چیز غریب نزدیک کردانیده زنده را از مرده بجهت
رسیدن او باو بسرعت و چه دور کردانیده مرده را از زنده بجهت برید
شدن مرده از زنده و بدرستی که نیست چیزی بدتر از شر دنیا از
جنس شر مگر عذاب و نکال خدا و نیست چیزی بهتر از خیر دنیا از جنس خیر
مگر ثواب حق تعالی و هر چیزی از متاع دنیا دیدن ان بزرکتر است
از شنیدن آن پس باید که کافی باشد شما را از امور اخروی شنیدن
صفات آن پس باشد شما را از غایب بودن از احوال خبر دادن بانکه
ممکن نیست که اطلاع بر حقیقت انها در این سرا مگر نبی که آن احوال براو
منکشف باو لیکن کم قابل کشف است و بدانید که آنچه کم شده است
از دنیا از اقسام عبادت چون زکوة و لاغری اعضا در طاعت و آنچه
زیاده شده است از ثواب آخرت بهتر است از آنچه ناقص شده از
عقبی و زیاده کشته در دنیا پس بسا از کم شده که سودمند است و بسا
از زیاده که زیان زده است و بدرستی که آنچه مامور شده اید شما از اینکه

واصلا تبرید حرارة ان نکنند مراد اینجا راحت و نیات ... سوزان ... منه

داوالس

زیرا که اعمال سلف همه اند واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام مکروه نیز مرغوب عنه و مباح مرغوب الیه منه

فراخ تر است از انچه نهی کرده شده اید از ان و انچه حلال کردانیده
شده است از برای شما بیشتر است از انچه حرام کرده است بر شما پس
ترک کنید انچه اندکست از برای انچه بسیار است و انچه تنگ از برای
انچه کشاده است ضمان کرده شده است از برای شما که روزیست
تا روز اجل چه مامور شده اند بعمل پس باید که نباشد انچه ضمان کرده شده
از برای شما که روزیست طلب کردن او اولی بشما از انچه فرض کرده شده
بر شما عمل آن با وجود این حال بحق خدا که هر اینه اند است شما را شک
در ضمان روزی و مدخل شده است یقین در فرض عبادت رب العالمین
تا بمرتبه که کویا انچه ضمان کرده شده است از برای شما فرض کرده شده
است بر شما و کویا انچه مفروض است بر شما از اعمال اند خسته اند از کردن
شما در همه حال پس شتابید و سبقت کیرید بکردار پسندیده و بترسید از
ناکاه رسیدن اجل جان رباینده پس بدرستی که امید نیست از باز
کشتن عمر کذران انچه امید است از باز کشتن روزی بفضل یزدان و انچه
فوت شده امروز از روزی امید است فردا از فزونی ان و انچه
فوت کشته دی روز از زندکانی امید نیست امروز باز کشتن آن و در امید
داری با آینده است که روزی فرداست و نومیدی با زمان کذشته است
که آن کذشتن عمل است پس بترسید از خدا انچنانکه سزاوار پرهیزکاری

وترسکار است ومجرد الادر حالتی که باشید مسلمان وگردن نهاده بحکم
ملک منان ومن خطبة له عليه السلام في الاستسقا
اللهم قد انصاحت جبالنا واغبرت ارضنا وهامت
دوابنا وتحيرت في مرابضها وعجت عجيج الثكالى على اولادها
وملت التردد في مراتعها والحنين الى مواردها اللهم ارحم انين
الآنة وحنين الحانة اللهم فارحم حيرتها في مذاهبها
وانينها في موالجها اللهم خرجنا اليك حين اعتكرت
علينا حدابير السنين واخلفتنا مخايل الجود فكنت الرجا
للمبتئس والبلاغ للملتمس ندعوك حين قنط الانام ومنع
الغمام وهلك السوام الا تؤاخذنا باعمالنا ولا تاخذنا
بذنوبنا وانشر علينا رحمتك بالسحاب المنبعق والربيع
المغدق والنبات المونق سحا وابلا تحيي به ما قد مات
وترد به ما قد فات اللهم سقيا منك محيية مروية
تامة عامة طيبة مباركة هنيئة مريئة مريعة
زاكيا نبتها ثامرا فرعها ناضرا ورقها تنعش بها الضعيف
من عبادك وتحيي بها الميت من بلادك اللهم سقيا منك
تعشب بها نجادنا وتجري بها وهادنا ويخصب بها جنابنا

وتقبل بها ثمارنا وتعيش بها مواشينا وتندى بها اقاصينا
وتستعين بها ضواحينا من بركاتك الواسعة وعطاياك
الجزيلة على بريتك المرسلة ووحشك المهملة
وانزل علينا سماء مخضلة مدرارا هاطلة يدافع الودق
منها الودق ويحفز القطر منها القطر غير خلب برقها ولا
جهام عارضها ولا قزع ربابها ولا شفان ذهابها
حتى يخصب لامراعها المجدبون ويحيى ببركتها
المسنتون فانك تنزل الغيث من بعد ما قنطوا وتنشر
رحمتك وانت الولي الحميد اقول تفسير ما في هذه الخطبة
من الغريب قوله انصاحت جبالنا اي تشققت
من المحول يقال ايضا انصاح الثوب اذا انشق ويقال ايضا
انصاح النبت وصاح وصوح اذا جف ويبس وقوله هامت
دوابنا اي عطشت والهيام العطش وقوله حدابير السنين
جمع حدبار وهي الناقة التي انضاها السير فشبه
بها السنة التي فشا فيها الجدب وقال ذو الرمة حدابير
ما تنفك الا مناخة على الخسف او نرمي بها بلدا
قفرا وقوله ولا قزع ربابها القزع القطع الصغار المتفرقة

مِنَ السَّحَابِ قَوْلُهُ وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا أَيْ تَقْدِيرُهُ وَلَا ذَاتِ
شَفَّانٍ ذِهَابُهَا الشَّفَّانُ الرِّيحُ الْبَارِدَةُ وَالذِّهَابُ
الْأَمْطَارُ اللَّيِّنَةُ فَحَذَفَ ذَاتِ لِعِلْمِ السَّامِعِ وَالذِّهَابُ
جَمْعُ ذِهْبَةٍ بِالْكَسْرِ این خطبه وارد شده است در باران خواستن
بار خدایا شکافته شد از خشکی کوه‌های ما و گرد آلوده شد زمین ما بسیار تشنه
شد چهارپایان ما و سرگردان شدند در جاهای خوابیدن خود و ناله بلند
کشیدند همچو ناله کردن زنان بچه‌مرده بر فرزندان خود و ملول گشته و تنگ‌دل
شدند بتردد کردن در چراگاههای خود آرزومند شدند بسوی موضع
فرود آمدن بر آب خود بار خدایا پس رحم کن بر ناله‌های ناله‌کنندگان
در آرزومندی آرزومند شوندگان و فغان از حسرت آن بار خدایا
پس رحم کن بر سرگشتگی ایشان در موضع رفتن ایشان و رحمت فرمای
بر ناله ایشان در جاهای در آمدن ایشان بار خدایا بیرون آمده ایم بسوی
تو در حینی که مخلوط شدند و در آمیخت بر ما شتران لاغر قحط سال و وعده خلاف
کردی بر ما ابرهای که امید و اگربار آن آنها پس هستی تو امید داشته شده
مراد و مسکین را و رسانیدن بمطلوب مر التماس کننده حزین را میخواهیم ترا
و در میخواهیم از تو هنگامی که نومید شدند مردمان و ممنوع شد از باریدن
ابرهای آسمان و هلاک شدند چرندگان آنکه نگیری ما را بکردارهای ما و اخذ نکنی

ما را بگناهان ما و پراکنده کن بر ما رحمت بی‌نهایت خود چه باران سخت
ریزان و بهار بسیار رویانیدن گیاه عجب آرنده خلقان در آن حال که بسیار
ریختن باران فراوان که زنده سازی بآن آنچه مرده و باز گردانیده
بآن آنچه فوت گشته بار خدایا آب ده ما را آب دادنی از جانب خود
که زنده‌ساز زنده‌یابنده باشد آن سقا زمین مرده را و سیراب کرده شده
تمام شده بهره وارسیده خوش آینده برکت کرده شده گوارنده بسیار
حاصل آرنده نمو کننده گیاه آن میوه دارنده شاخ آن سر و تازه
برگ آن که بر دارد بآن گیاه و قوت دهی عاجز و ذلیل را از بندگان
خود و زنده سازی بآن مرده را از شهرهای خود بار خدایا آب ده ما را
آب دادنی از نزد خود که پر گیاه شود بآن آب زمین بلندها
ما و روان شود بسبب آن زمینهای نشیب ما که آن نهرهاست و فراخ
سالی ورا بسبب آن جوانب و اطراف ما و بر آورد بحیثی نمو کند
و بسیار شود بآن میوه‌های ما و زندگانی کنند بآن چهارپایان ما و نمناک
گردند بآن جاهایی که دورند از ما و یاری خواهند بآن زمینها بلندهای ما از
برکتهای خودت که بهره وارسیده است و بخششهای خودت است
بر خلقانت که محتاج اند و درویش بی‌نوا مانده و حیوانات وحشی خودت
که فرو گذاشته شده اند و فرو فرست بر ما باران تر کننده بارنده بسیار ریزان

که بسیار شده

که دفع کند باران بزرگ قطره ازان بزرگ قطره، و دیگری از غایت
شتاب و از جای بر انگیزاند و دفع کند قطره ها را از ان قطرهای دیگر را
از نهایت سرعت در حالتی که بی باران نباشد برق درخشان او و بار
بی آب نباشد ابر پهن شده او در کناره آسمان و نباشد بارهای کوچک
ابر سفید و نه خداوند بادهای خشک نرم باران او و چه چیز نمی باشد در
مثل این باران تا آنکه فراخ سالی یابند بجهت بسیاری گیاههای
آن قحط یافتگان و زنده کرده شود به برکت و میمنت آن سختی رسیدگان
قحط یافتگان پس بدرستی که تو فرو میفرستی باران را از پس آنکه
نومید میشوند خلقان و پراکنده میسازی رحمت خود را بر عالمیان
و تو ئی ناصر مومنان و تو ئی ستوده شده بصفات کمال اقول این تفسیر
قبیل آن چه چیزیست که درین خطبه و فقرات از نعتهای غریبه و کلمات
مغلقه حضرت فرموده که انصاحت جبالنا اینمعنی دارد که شکافته
شد کوههای ما از خشکی سال قحط میگویند اهل عرب انصاح الثوب
در وقتی که شکافته شد جامه و نیز میگویند که انصاح النبت و صاح و صوح
در وقتی که خشک شود گیاه و بر حد پوست رسد و قول آنحضرت که لهمت
دوابنا اینمعنی است که تشنه شدند چارپایان و بهائم بمعنی تشنگی
بسیار است حدابیر که واقع است در قول آنحضرت که حدابیر السنین جمع حد

بارست و آن شتر ماده ایست که لاغر ساخته باشد او را کثرت رفتار و
تشبیه فرموده است و مانند ساخته بناقه لاغر سالی را که قاحش شده
باشد در و قحط و تنگی و گفته است ذو الرمه که شاعری بود از نقاب
عرب یعنی ایشان شترانی که لاغر شده از سیر که از هم جدا میشوند
مگر در خوابگاه بر حالت گرسنگی یا انداخته میشوند در شهری که خالی
از آب و گیاه، و قول آنحضرت که ولا قزع ربابها قزع پارهای کوچک ابر که
از ابر واکنده فرموده که ولا شفان ذهابها پس تقدیر چنین است
یعنی تقدیر ذات که مصاف باشد شفان و شفان بمعنی باد خنک است
و ذهاب بمعنی بارانهای نرم است پس حذف کرد آنحضرت مصاف را که لفظ
ذات است که علامت شونده آن کلام با آن مصاف و ذهاب
جمع ذهبت بکسر ذال جمع و من خطبة له علیه السلام أرسله
داعیاً إلی الحق وشاهداً علی الخلق فبلّغ رسالات ربّه غیر
وانٍ ولا مقصّر وجاهد فی الله أعداءه غیر واهنٍ ولا معذّر
إمامُ من اتّقی وبصرُ من اهتدی منها ولو تعلمون ما أعلم ممّا
طُوی عنکم غیبه إذاً لخرجتم إلی الصعدات تبکون
علی أعمالکم وتلتدمون علی أنفسکم ولترکتم أموالکم
لا حارس لها ولا خالف علیها ولهمّت کلَّ امرئٍ منکم

وامن

نفسه لا یلتفت الی غیرها ولکنکم نسیتم ما ذکرتم وامنتم
ما حذرتم فتاه عنکم رایکم وتشتت علیکم امرکم
لوددت ان الله فرق بینی وبینکم والحقنی بمن هو احق بی منکم
قوم والله میامین الرای مراجیح الحلم مقاویل بالحق
متاریک للبغی مضوا قدما علی الطریقة واوجفوا علی المحجة
فظفروا بالعقبی الدائمة والکرامة الباردة اما والله
لیسلطن علیکم غلام ثقیف الذیال المیال یاکل خضرتکم
ویذیب شحمتکم ایه ابا وذحة قال السید الرضی الوذحة
الخنفساء ویومی بهذا القول الی الحجاج وله مع الوذحة حدیث
لیس هذا موضع ذکره مراد این خطبه بنعت خاتم پیغمبرانست
و بر تخویف مردمان بعقوبت آن جهان میفرماید فرستاد حضرت عزت
حضرت رسالت را صلی الله علیه واله وسلم در حالتی که خواننده مردمان بود
براه راست و گواه بر اطاعت و عصیان آنها که او پس رسانید باینها
پیغامهای پروردگار خود را در ان حال که سستی ننمود او درین پیغام رسانیدن
و تقصیر کننده نبود در تبلیغ احکام حضرت عزت و جهاد کرد در راه خدا با دشمنان
او در حالتی که سست نشد و تقصیر عذر نیاورد در محاربه نمودن با ایشان
او پیشوای کسیست که پرهیزکاری کرد و بینای کسیست که روی براه راست آورد

شما و اگر بدانید ای مردمان آنچه من میدانم از چیزی که در نورد دیده شده
از شما غیب آن بیرون روید بسوی اطراف و جوانب عالم در حالتی
که گریه کنید بر عملهای خبیثه و کردارهای نامرضیه خود و بزنید بر نفسهای خود
و یعنی دستها بر سر و روی و سینه خود زنید و هر آینه واگذارید مالهای
خود را در حالتی که هیچ نگهبانی نباشد مران را و هیچ خلیفه و جانشینی
نباشد بران و هر آینه غمگین سازد هر مردی را از شما نفس او که اصلا
التفات نکند بغیر خود ولیکن شما فراموش کردید چیزی را که پند داده
شدید بآن از آیات الهی و ایمن گشتید از آنچه ترسانیده شده بد
پس حیران و سرگشته شد از شما اندیشه شما و پراکنده گردید بر شما
کار شایسته شما و هر آینه دوست دارم آنکه خدای تعالی جدائی افکند
میان من و میان شما و در رسانید مرا بکسانی که سزاوارتر بودند
بمن از شما ایشان قومی بودند که بخدا سوگند خداوندان رایهای
میمون مراجح و مواضع رجال علم سخن گویندگان براستی ترک
کنندگان ستم گذشتند در حالتی که پیش آمده بودند و شتافته بودند
بر جت پیضا پس فیروزی یافتند بعقبی که دار بقاست و بکرامت
حسنه و نعمت جیده بدانید بخدا سوگند که البته مسلط شود بر شما پسر
ثقیف یعنی پسری که از قبیله بنی ثقیف باشد مراد حجاج بن یوسف است

مراد احجاج بحضرة ... بود عنه

کر کشنده باشند جامه را بر زمین مسل کننده از دین و ایمان اجزاء ده بیزه
شماره و بگذار و به شمار حدیث و ذو جرکن گفته است سید رضی الله
و ذو جحل باده است و این قول اشارت فرموده بال بیوی حجاج
و هر حجاج را با جعل باده سخت که میت اینجای ذکر کردن آن ومن
کلام له علیه السلام فلا اموالَ بذلتموها للذی
رزقها و لا انفسَ خاطرتم بها للذی خلقها تکرمون
بالله علی عباده و لا تکرمون الله فی عباده فاعتبروا
بنزولکم منازلَ من کان قبلکم و انقطاعکم
عن افضل اخوانکم درین کلام مذمت اصحاب میفرماید بر کفران
نعمت و سستی میفرماید که ای اصحاب خدای تعالی اموال دنیا را بشما
داده پس هیچ مالهای دنیا را بذل نکردید برای کسی که روزی شما کرده اند
آن را و هیچ جانها در مخاطره مهلکه نیفکندید برای کسی که آفرید آنها را
و کرامی و بزرگوار شدید بسبب دین حق تعالی بر جمیع بندگان و بزرگ
و گرامی نمیدارید خدا را در میان بندگان پس عبرت گیرید بفرود آمدن
شما بمنزلهای کسانی که بودند پیش از شما و بریده شدید از اصل برادران
خود که دنیاست ومن کلام له علیه السلام انتم
الانصار علی الحق و الاخوان فی الدین و الجنن یوم الباس

و البطانة دون الناس بکم اضرب المدبر و ارجو طاعة
المقبل فاعینونی بمناصحة خلیة من الغش سلیمة من
الریب فو الله انی لاولی الناس بالناس درین کلام امیر میفرماید
اصحاب را یاری دهنده گانید بر راه راست و یقین و برادران یکدیگرید
در دین و سپرهایید و اصل خوب در روز سختی و خاصه میدید نزد مردمان
بعد و شما میزنم آنکه پشت کرده اند از ایمان و امید میدارم از شما طاعت
رو آورنده را پس یاری دهید مرا نصیحت کردنی که خالیست از شائبه نقص
و عیب و درسته از شک و ریب پس بخدا سوگند که بدرستی که من بهترین
مردمانم بخیر خواهی مردمان ومن کلام له علیه السلام
و قد جمع الناس و حضهم علی القتال فسکتوا ملیا فقال
ما بالکم امخرسون انتم فقال قوم منهم یا امیر المؤمنین
ان سرت سرنا معک فقال علیه السلام ما بالکم لا سددتم
لرشد و لا هدیتم لقصد افی مثل هذا ینبغی لی ان اخرج
انما یخرج فی مثل هذا رجل ممن ارضاه من شجعانکم
و ذوی باسکم و لا ینبغی لی ان ادع الجند و المصر و بیت
المال و جبایة الارض و القضاء بین المسلمین و النظر فی حقوق
المطالبین ثم اخرج فی کتیبة اتبع اخری اتقلقل

تَكَلْكُلَ القِدْحِ فِي الجَفِيرِ الفَارِغِ وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ
عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَاضْطَرَبَ
ثِفَالُهَا هَذَا لَعَمْرُ اللهِ الرَّأْيُ السُّوءُ وَاللهِ لَوْلاَ رَجَائِي الشَّهَادَةَ
عِنْدَ لِقَاءِ العَدُوِّ لَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي
ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلاَ أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ
طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ لاَ غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِ
كُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الوَاضِحِ
الَّتِي لاَ يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلاَّ هَالِكٌ مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الجَنَّةِ
وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ واز جمله کلام آنحضرتست که فرموده در حینی
که جمع کرده بود مردمان را تحریص و ترغیب میفرمود ایشان را بر جهاد پس
ایشان ساکت شدند زمانی دراز و کسی جواب نداد پس فرمود که چه میشود
شما را آیا گنگ ساخته اند یا لال پس گفتند بعضی از ایشان ای امیر مومنان
و پیشوای متقیان اگر سیر میکنی سیر میکنیم با تو پس فرمود که چه میشود شما را ثابت
درست کرده نشده اید و موفق نشده اید از برای راه راست و بر راه نموده
نشده اید بمیانه و طریق مستقیم آیا در مانند این کار سزاوار است
که بیرون روم بکارزار جز این نیست که بیرون می رود در مانند این غزا
مردی که از آنکسی باشد که بپسندم اورا از دلیران شما و خداوندان توش

الشهادة ه

ایا شاره

و شدت شما در هیجا و سزاوار هست که ترک کنم و بگذارم لشکر را و شهرها را
و خراج گرفتن زمین مرا و حکم کردن را در میان اهل اسلام و نظر کردن
در حقهای طلب کنندگان از تمام بعد ازان بیرون آیم در لشکری
که از پی در آیم لشکر دیگر را در جنبش تمام همچو جنبش نمودن تیری بی پر در جعبه
فراخ و جز این نیست که من قطب آسیا ام که میگردد آن بر من و من
در جای خود استوارم پس هنگامی که جدا شوم ازان متحیر و سرگردان شود
مدار آن آسیا و سنگ مضطرب گردد بوست ان که بحق نگاهدارنده
دمشق است این خروج عساکر ضعیفه قلیله در حالی که گذاشتن مصالح مذکوره
قسم ببقای الهی که فکری بد و اندیشه کج است بخدا سوگند اگر نبودی امیدواری
بشهید شدن نزد رسیدن من بدشمن اگر مقدر باشد از برای من
ملاقات دشمن هرآینه نزدیک میگردانیدم رکاب خود را بجهت ارتحال
پس میرفتم و مفارقت می نمودم از شما و طلب نمیکردم شما را بهیچ حال
مادام که اختلاف دارند جانب جنوب و جانب شمال یعنی طلب شما
نمیکردم در حالتی که باشید طعن نمایندگان عیب در آیندگان
برگردیدگان از قواعد امان ترسندگان هیچ نفع نیست در بسیاری
دشمنان با وجود کمی اجتماع دلهای شما هرآینه حامل و باعث شدم
شما را براه روشنی که هلاک نمیشود بر آن مگر هلاک شونده گمراه کسی

که استقامت ورزید بر آن طریق پس رسید بهشت وکسی که لغزید از آن راه پس افتاد بسوی آتش سوزان وگرفتار در دست مالکان ومن کلام له علیه السلام تالله لقد علمت تبلیغ الرسالات واتمام العدات وتمام الکلمات وعندنا اهل البیت ابواب الحکم وضیاء الامر والا ان شرایع الدین واحدة وسبله قاصدة من اخذ بها لحق وغنم ومن وقف عنها ضل وندم اعمل لیوم تذخر له الذخائر وتبلی فیه السرائر ومن لا ینفعه حاضر لبه فعازبه عنه اعجز وغائبه اعوز واتقوا نارا حرها شدید وقعرها بعید وحلیتها حدید الا وان اللسان الصالح یجعله الله للمرء فی الناس خیر له من المال یورثه من لا یحمده درین کلام اظهار علوم کثیره وفضیلت خود میکند بخدا سوگند که من دانسته ام رسانیدن حضرت رسالت پیغام الهی را برانام وتمام کردن آنحضرت وعدهای ملک علام را وتمام حکمها را

حکمها

ونزد ماست که اهل بیت حضرت رسالت ایم بابهای حکم وروشنی حکم دین خدا وبدانید که قوانین دین متین وقواعد راه مبین یکیست وراه دین میانه راه است هر که فرا گرفت راههای دین را رسید بمقصد وغنیمت یافت وهر که باز ایستاد از آن گمراه شد بحیرت پس

عمل

عمل کنید از برای روزی که ذخیره کرده میشود از برای آن روز ذخیرها وبظهور می آید در آن روز احوال نیات کسی که فایده ندهد او را عقل او که حاضر است نزد او در زمان حیات عقل او که غایبست ازو در وقت ممات عاجزتر است از رسیدن بفوائد وعقل پنهان او نایابتر است نظر بحصول مقاصد وبترسید ای بندگان خدا از آتشی که گرمی او سخت وتک او دور است وزیور او آهن است وشراب آن زرد آبست چون زهر هلاهل بدان بدرستی که زبان شایسته که بگرداند آن را خدای تعالی از برای مرد در میان مردمان بذکر جمیل بهتر است مر او را از مال که میراث بود آن را کسی که ستایش نکند او را ومن کلام له علیه السلام وقد قام رجل من اصحابه فقال نهیتنا عن الحکومة ثم امرتنا بها فما ندری ای الامرین ارشد قال فصفق احدی یدیه علی الاخری ثم قال هذا جزاء من ترک العقدة اما والله لو انی امرتکم بما امرتکم به حملتکم علی المکروه الذی یجعل الله فیه خیرا فان استقمتم هدیتکم وان اعوججتم قومتکم وان ابیتم تدارکتکم لکانت الوثقی ولکن بمن والی من ارید ان اداوی

حدیث ... حکم ومنار عا... [illegible]

بكم وانتم دائي كناقش الشوكة بالشوكة وهو يعلم ان
ضلعها معها اللهم قد ملت اطباء هذا الداء الدوي
وكلت النزعة باشطان الركي اين القوم
الذين دعوا الى الاسلام فقبلوه وقرؤا القرآن
فاحكموه وهيجوا الى الجهاد فولهوا وله اللقاح الى اولادها
وسلبوا السيوف اغمادها واخذوا باطراف الارض
زحفا زحفا وصفا صفا بعض هلك وبعض نجا لا يبشرون
بالاحياء ولا يعزون عن القتلى مره العيون من البكاء
خمص البطون من الصيام ذبل الشفاه من الدعاء صفر
الالوان من السهر على وجوههم غبرة الخاشعين
اولئك اخواني الذاهبون فحق لنا ان نظمأ اليهم
ونعض الايدي على فراقهم ان الشيطان يسني لكم
طرقه ويريد ان يحل دينكم عقدة عقدة ويعطيكم
بالجماعة الفرقة وبالفرقة الفتنة فاصدفوا عن
نزغاته ونفثاته واقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم
واعقلوها على انفسكم آورده اند که آنحضرت ع گفت فرمود
اصحاب خود را از حکومت در حینی که اهل شام مطالب آن کردند

پس چون غالب شدند اکثر اهل شام بر حکومت و مبالغه از حد در گذرانیدند
و اصحاب آنحضرت نیز در صدد الحاح در آمدند رجوع فرمود از آن نهی
و امر نمود بحکومت و درین حال برخواست بسوی او مردی از اصحاب او
پس گفت بازداشتی ما را از حکومت حکمین در وقت طلب اهل شام
پس از آن امر کردی ما را بآن کار پس نمیدانیم ما که کدام ازین هر دو کار
بهتر است پس برهم زد آنحضرت هر دو دست مبارک خود را
دیگر پس فرمود که این گفتار شما جزای کیست که ترک کند سبب گفتار
حیله آنکه استوار ساخته از برای لشکر خود که آن باعث بودن است
بر محاربه آگاه باشید بخدا سوگند اگر من وقتی که امر کردم شما را بانچه فرمودم
شما را بآن از محاربه حمل می کردم شما را بر فعلی که مکروه نفس شما بود تعیین
محاربه با اعدا آنچنان نکردهی که میگردانید خدای تعالی در وی خیر را که آن
ظفر است و سلامتی و عافیت پس اگر استقامت می ورزیدید درین
امر هدایت می کردم شما را و راه راست بشما می نمودم و اگر کجی می نمودید
راست می ساختم شما را بجد و تعزیر و قتل و غیر آن و اگر سرباز میزدید
بدست می آوردم شما را در زمان هر آینه می بود آن کار محکم و استوار
ولیکن بامداد و معاونت که میکردم آن کار را و التجا بکه می بردم در گشایش
کار را می خواهم که مداوا کنم بمعاونت شما و حال آنکه شما درد منید همچو

بیرون آرند خار از تن بمعاونت خار و حال آنکه آن بیرون آرنده خار
بکار میسد اند که میل آن خار بجانب آن است بار خدایا ملول شدند طبیبان
این درد سخت جانگاه و کلال یافتند کشندگان آب بریسمان چاه
کجا اند آن گروهی که خوانده شوند به اسلام پس قبول کردند آن را باخلاص
تمام و خواندند قرآن را پس محکم گردانیدند عمل کردن را بموجب آن و
برانگیخته شدند بجهاد پس مشوق کرده شدند مثل شتران شیر دهنده
را از اولاد بسبب سوار شدن ایشان بر آنها در وقت محاربه کفار و
فجار و در ربودند شمشیرها را از غلافها و گرفتند اطراف زمین را جماعت جماعت
و صفی بعد از صفی بعضی هلاک شدند و گروهی نجات یافتند مژده داده
نمیشوند از اصحاب ممات بنجات جستگان بودند از گریه چشمها و لاغر شکمها
از روزه داشتن بسیار پژمرده لبان از بسیاری دعا زرد رنگان
از غایت بیداری بر روی ایشان نشسته بود غبارهای فروتنان
این گروه برادران منند که روندگان اند براه خدا پس سزاوار است
ما را که تشنه شویم بسوی آب زلال وصال ایشان و بگزیم دستهای
خود را بسوزش فراق جمال ایشان و بدرستی که شیطان نیکو می کرداند
از برای شما راههای ضلال خود را و می خواهد که بگشاید از دین شما گره
بعد از گرهی و بدهد شما را بعوض جمعیت جدایی را و بواسطه وقت

باهل جهوه و تعزیه کرده نمیشوند ها

فتنه و درسوای را پس روی بگردانید از وسوسه و فساد او و از دمیدنهای
او و وساوس خود را در نفس شما و اقبال نمایید بقبول کردن نصیحت
از کسی که بهدیه فرستاد نصیحت را بشما و حبس کنید و ببندید
آن نصیحت را بر نفسهای خود و بپذیرید آن را برای نجات دنیا و آخرت
مقرر است که عدم اتصاف بنصایح ناصح بی غرض موجب تحسر است و ندامت

ومن كلام له عليه السلام للخوارج الى معسكرهم
وهم مقيمون على انكار الحكومة فقال عليه السلام
اكلكم قد شهد معنا صفين فقالوا منا من شهد ومنا
من لم يشهدها قال فامتازوا فرقتين فليكن من شهد
صفين فرقة ومن لم يشهدها فرقة حتى اكلمهم كلا
بكلامه ونادى الناس فقال امسكوا عن الكلام وانصتوا
لقولي واقبلوا بافئدتكم الي فمن نشدناه شهادة
فليقل بعلمه فيها ثم كلمهم بكلام طويل من جملته
ان قال الم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة
وغيلة ومكرا وخديعة اخواننا واهل دعوتنا
استقالونا واستراحوا الى كتاب الله سبحانه فالراي
القبول منهم والتنفيس عنهم فقلت لكم هذا امر ظاهره

الكلم

إِيمَانٌ وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ
فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ وَعَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ
بِنَوَاجِذِكُمْ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقٍ نَعَقَ إِنْ أُجِيبَ
أَضَلَّ وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله
عليه وآله وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ بَيْنَ الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ
وَالْقَرَابَاتِ فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً
وَمُضِيّاً عَلَى الْحَقِّ وَتَسْلِيماً لِلْأَمْرِ وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ
وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى
مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْاعْوِجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ
فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللهُ بِهَا شَعَثَنَا وَنَتَدَانَى
بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغِبْنَا فِيهَا وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهُ

واز کلام بلاغت نظام آنحضرت علیه الصلوة والسلام که گفته است
آن را بخوارجیان در حالتی که بیرون رفته بود بسوی لشکر ایشان و ایشان
ایستاده بودند بر ناپسندیدن حکومت از آنحضرت پس فرمود که آیا همه شما
هم حاضر بودید با ما در صفین پس گفتند که بعضی از ما آنکسانی اند که حاضر
بودند و بعضی دیگر از ما که حاضر نبودند فرمود آنحضرت پس جدا شوید
از یکدیگر بدو فرقه یعنی دو فرقه شوید پس باید که باشند کسانی که حاضر بودند

در معرکه صفین بیک گروه و جماعتی که حاضر نبودند دران معرکه بیک گروه دیگر
تا سخن کنم با هر یکی از شما بکلامی که مقتضای عقل او باشد و ندا کرد
مردمان را پس باز ایستید از سخن کردن و خاموش شوید از برای
شنیدن قول من و متوجه سازید دلهای خود را پس هر کرا بخواهیم ما او را
بگواهی پس باید که قایل شود بدو زبان گفت باید بعلم و دانش خود دران شهادت
بعد از آن سخن کرد با ایشان بکلامی دراز که از جمله آن اینست که گفت
آیا نگفتید شما نزد بر داشتن ایشان مصحفها را از روی حیله گری و تباه
کاری و مکاری که ایشان برادران مایند در اسلام و خوانندگان ما اند
در ضیافت طلب فسخ بیعت کردند و در رحمت جسته اند بسوی کتاب خدا
پس رای صواب قبول کردن رغبت که صادر شده است از ایشان و عزم
وا بردن و بر طرف ساختن پریشانی از ایشانست پس گفتم شما را این رفع
مصاحف کاریست که ظاهر آن ایمانست و باز گشتن بحق و کار
مبین و اندرون آن ظلمت و کین و اول آن رحمت و بخشایش از شما
با ایشان و نهایتش که آن ظهور حیله ایشانست بر شما ندامت است پس بایستید
بر کار خود که کار زار است با دشمنان و لازم شوید طریقه روش خود را
و بگزید بر کار زار اهل فساد بدندانهای پیش یعنی دندان را محکم بنهید
بر دندان و التفات مکنید بسوی بانگ کننده که فریاد کند مثل بانگ حیوان

واگر اجابت کرده شود ان داعی گمراه گرداند مجیب خود را واگر ترک
کرده شود خوار گردد و بی اعتبار و هر اینه بودیم ما با حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله وسلم در حالتی که کشتن ویرا بودیم میان پدران و پسران
وبرادران وخویشان در اول اسلام بجهت شرک وطغیان پس
زیاده نکردیم ما بر هر بلیتی ومحنتی که میرسید ما را ازهم کارزار مگر ایمان را
بخدا ورسول ... وگذشتن براه درست ودستوار وگردن نهادن مر
از برای فرمان پروردگار وشکیبایی نمودن بر سوزش جراحتهای بسیار
ولیکن ما اکنون مقاتله می کنیم بر ان طریق ... که از ان حالت
منتقل شده ایم بانیکه کارزار کنیم با برادران خود در اسلام بر انچه داخل
شده است در اسلام از گمراهی ودر اوردن کجی ومانند شدن حق
بباطل پس چون طمع کردیم در خصلتی ... که جمع کند خدای تعالی
بان خصلت پراکندگی ما را ونزدیک شویم بیکدیگر بسبب ان خصلت
بباقی ماندن الفت واجتماع بر طریق شریعت در انچه میان ماست رغبت
کنیم دران خصلت وباز ایستیم از انچه غیر ان صفت ومن
کلام له علیه السلام وَاَيُّ امْرِءٍ مِنْكُمْ اَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ
رَبَاطَةَ جَاْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَرَاٰى مِنْ اَحَدٍ مِنْ اِخْوَانِهِ
فَشَلًا فَلْيَذُبَّ عَنْ اَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فُضِّلَ بِهَا

عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ اِنَّ الْمَوْتَ
طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ اِنَّ اَكْرَمَ
الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَاَلْفُ
ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ اَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ
واز کلام امیر المومنین است علیه افضل صلوات المصلین که فرموده مر اصحاب
خود را در وقت جنگ اید او هر مردی از شما که احساس کند ودریابد از
نفس خود ثبات قلب بی ارام نزد رسیدن بدشمن وببیند یکی از برادران
خود بد دلی وترس را پس باید که دفع نماید از برادر خود بمرتبه شجاعت
خود ان شجاعتی که تفضیل کرده شده است بان بر برادر خود چنانچه
دفع میکند از نفس خود پس اگر خواستی خدای تعالی هر اینه میگردانید
او را در شجاعت مانند او بدرستی که مرگ طلب کننده ایست شتابان
فوت نمیکند ان را کسی که متوطن است در مکان وعاجز نمیگرداند ان را
شخصی که گریزنده است از ان بدرستیکه گرامی ترین مرگ کشته شدن است
بحق انکسی که جان پسر ابی طالب بید قدرت اوست که هر اینه
هزار ضرب شمشیر خوردن اسان تر است از مردن بر بستر ومن کلام
له علیه السلام وَكَاَنِّي اَنْظُرُ اِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ
الضِّبَابِ لَا تَاْخُذُونَ حَقًّا وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْمًا قَدْ خُلِّيتُمْ

والطريق فالنجاة للمقتحم والهلكة للمتلوم و بعضی دیگر از کلام
وگویا من نظر میکنم بسوی شما که آواز می کنند در ازدحام نمودن بهم
و فرار هیچو آواز پوستهای سوسمار که بر هم خورند در رفتار فرا میگیرید
حقی را بجهت رضای پروردگار و منع نمیکنید ستمی را از ستمکار بتحقیق
که رها کرده شده اید با طریق آخرت پس رستگاری مرکسی راست
که افکنده است خود را در آن راه و این کنایت است از جهاد با کافران گمراه
و هلاکت مرکسی راست که باز ایستاده است از آن راه و این کنایت است از
ترک جهاد با معاندان نامه سیاه ومن كلام له عليه السلام
في حث أصحابه على القتال فقدموا الدارع وأخروا الحاسر
وعضوا على الأضراس فإنه أنبى للسيوف عن الهام والتووا
في أطراف الرماح فإنه أمور للأسنة وغضوا الأبصار
فإنه أربط للجأش وأسكن للقلوب وأميتوا الأصوات
فإنه أطرد للفشل ورايتكم فلا تميلوها ولا تخلوها
ولا تجعلوها إلا بأيدي شجعانكم والمانعين الذمار
منكم فإن الصابرين على نزول الحقائق هم الذين يحفون
براياتهم ويكتنفونها حفافيها ووراءها وأمامها
لا يتأخرون عنها فيسلموها ولا يتقدمون عليها فيفر

فيفردوها أجزأ امرؤ قرنه وآسى أخاه بنفسه ولم يكل
قرنه إلى أخيه فيجتمع عليه قرنه وقرن أخيه وايم الله
لئن فررتم من سيف العاجلة لا تسلموا من سيف الآخرة
أنتم لهاميم العرب والسنام الأعظم إن في الفرار موجدة
الله والذل اللازم والعار الباقي وإن الفار لغير مزيد
في عمره ولا محجوز بينه وبين يومه من رائح إلى الله كا
الظمآن يرد الماء الجنة تحت أطراف العوالي اليوم تبلى
الأخبار اللهم فإن ردوا الحق فافضض جماعتهم وشتت
كلمتهم وأبسلهم بخطاياهم إنهم لن يزولوا عن مواقفهم
دون طعن دراك يخرج منه النسيم وضرب يفلق الهام
ويطيح العظام ويندر السواعد والأقدام وحتى يرموا
بالمناسر تتبعها المناسر ويرجموا بالكتائب تقفوها
الحلائب وحتى يجر ببلادهم الخميس يتلوه الخميس
وحتى تدعق الخيول في نواحر أرضهم وبأعنان مساربهم
ومسارحهم قال السيد الدعق الدق أي تدق الخيول أرضهم
بحوافرها ونواحر أرضهم متقابلاتها يقال منازل
بني فلان تتناحر أي تتقابل و بعضی دیگر از این

کلام میمنت انجام که ادا فرموده بر تحریض اصحاب خود و تعلیم ایشان مقرر دار
پس پیش دارید زره دار را و در پس دارید بی زره را و بگزید بر دندانها
یعنی دندان را بر دندان بفشارید پس بدرستی که آن ثابت قدم بودن
بازدارنده تر است شمشیرها را از فرق دلیران و پیچیده شوید در
طرفهای نیزه‌ها یعنی توجه نمایید بطرفی که نیزه را میراند
پس بتحقیق که آن پیچیده حرکت کننده تر و نفوذ کننده تر است نیزه‌ها
را در ابدان و فرو خوابانید دیدها را پس بدرستی که چشم فرو خوابانیدن
موجب زیادتی ثبات دل بی آرام است و ساکن کننده تر است مر دلها را
از اضطراب و فرو میرانید آوازها را پس بدرستی که آن دور راننده تر است
بد دلی را در حرب و ملاحظه کنید علم خود را پس میل مدهید و از موضع خود
زایل مگردانید آنرا و خالی مگذارید آن را و مگردانید آن را یعنی رایت
کسی مدهید مگر بدستهای دلیران شما و دیگر مدهید علم را بجماعتی که بازدارندگان
بی عزتی را از شما در روز هیجا پس بدرستی که صبر نمایندگان بر فرود آمدن
امور شدید ایشان آنانند که گرد در می گیرند علمهای خود و احاطه
میکنند ایشان را از دو جانب آن و از پس آن و از پیش آن یعنی
جمیع جوانب آن را محافظت میکنند و پس نمیروند از آن علم پس تسلیم
کنندگان را با عدو و پیش نمی‌روند بر آن تا تنها بگذارند آن را و کفایت

میکنند

میکنند و امداد می نمایند مرد کار همسر خود را در کارزار و مواسات میکند
و مواسات می نماید برادر خود را بنفس خود در دفع کردن خصم از و
و فرو نمیگذارد همسر خود را که خصم او است به برادر خود تا جمع آید بر او
همسر او و همسر دیگر از برادر او و بر او ظفر یابند و بخدا سوگند
اگر بگریزید شما از شمشیر این زمان بسلامت نمایید از شمشیر زمانی
که آید بعد از این زمان شما اشرف عرب اید و کوهانهای بزرگتر ارباب
ادب بدرستی که در گریختن از جنگ غضب کردگار است و لزوم مذلت
و خواری در میان اهل و تبار و منشأ عاری که باقی ماند در روزگار
و بدرستی که گریزنده زیاده کننده نیست در عمر و زندگانی خود نیست
بازدارنده میان خود و میان روز رفتن خود از این دنیای فانی
کیست رونده و شتابنده بدرگاه الله که در شوق و شغف همچو تشنه
باشد که وارد شود بر آب بهشت در زیر جوانب نیزه‌های بلند مقدار
امروز آشکار میشود خبرهای درون اهل محاربه از جبن و شجاعت
بار خدایا پس اگر رد کنند کلام حق را و قول صواب را پس پراکنده
گردان جماعت ایشان را و متفرق گردان سخنان باطل ایشان را و
دستگیر مگذار و هلاک ساز ایشان را بگناهان خودشان ایشان
هرگز زایل نمیشوند از موضع وقوف خود که آن فتنه است و فساد

بی زدن نیزه که دریابنده باشد ایشان را که بیرون آید از وی باد که
روح است و بی ضربتی که تنگافد کاسه سر اهل غاد را و هلاک سازد
استخوانها را و بیندازد بازوها را و قطع کند قدمها را تا اندراخت
شوند بلنگرهای که مقدمه لشکری دیگری باشند که در پی در آید لشکر
دیگر که مقدمه عساکر دیگر باشند و اندرخته شوند بلنگرهای گران که در
عقب آنها باشند شتر سواران یا اسبان جمع کرده شده از برای
سیاق تا انکه کشیده شود شهرهای ایشان سپاهی که در عقب آن باشند
سپاه دیگر تا انکه بکوبید اسپها سمهای خود در دور حوز زمین و اقاصی
بلاد ایشان و بنواحی مراعی و چراگاههای ایشان و بمواضع گذر دشمن
و جایهای زرع ایشان سید رضی الدین فرموده که دعوت بمعنی کوفتن است
بکوبند اسپها بسمهای حوز زمین ایشان را و نواحی ارض زمینها میت
که برابر یکدیگر باشند میگویند که منزلهای و زندان فلان کس بیکدیگر متناوح است
یعنی متقابل اند و برابر **ومن کلام له علیه السلام
فی معنی الخوارج لما انکروا التحکیم الرجال و یذم فیه
اصحابه فقال علیه السلام** انا لم نحکّم الرجال وانما حکّمنا
القرآن وهذا القرآن انما هو خط مسطور بین الدفتین
لا ینطق بلسان ولا بد له من ترجمان وانما ینطق عنه

الرجال ولما دعانا القوم الی ان نحکّم بیننا القرآن لم نکن
الفریق المتولّی عن کتاب الله سبحانه وقال تعالی فان
تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله والرسول فردّه
قال الله ان نحکم بکتابه وردّه الی الرسول ان نأخذ
بسنّته فاذا حُکم بالصدق فی کتاب الله فنحن احق
الناس به وان حُکم بسنّته فنحن اولاهم به واما قولکم
لم جعلت بینک وبینهم اجلا فی التحکیم فانما فعلت
ذلک لیتبیّن الجاهل ویتثبّت العالم ولعل الله ان یصلح
فی هذه الهدنة امر هذه الامة ولا یؤخذ بالضامها
فتعجل عن تبیّن الحق وتنقاد لاول الغی وان افضل
الناس عند الله من کان العمل بالحق احب الیه وان نقصه
وکرثه من الباطل وان جرّ الیه فائدة وزاده فأین
یُتاه بکم ومن این اُتیتم استعدّوا للمسیر الی قوم حیاری
عن الحق لا یبصرونه وموزعین بالجور لا یعدلون
به جفاة عن الکتاب نکب عن الطریق ما انتم بوثیقة
یُعلق بها ولا زوافر عز یعتصم الیها لبئس حشّاش نار الحرب
انتم اف لکم لقد لقیت منکم برحا یوما انادیکم ویوما

الی

اُنَاجِیکُمْ فَلَا اَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النِّدَاءِ وَ لَا اِخْوَانُ ثِقَةٍ
عِنْدَ النَّجَاءِ و بعضی دیگر از کلام آنحضرتست که واقع شده در تعییر
خارجیان بتعییر و رد اعتراض و شبهه که طاری شده بود ایشان را
در وقتی که انکار کردند و نپسندیدند حکم ساختن مردان را و مذمت
فرموده آنحضرت درین کلام اصحاب خود را و تقریر شبهه خوارج اینست
که ایشان بطریق اعتراض و الزام آنحضرت را گفتند که راضی گشتی بتحکیم
رجال و چون آنحضرت را گفتند که راضی گشتی بتحکیم عمرو عاص و موسی اشعری
و عهد فرمودی بران و هر که راضی باشد بامری و عهد بران نماید پس نیست
او را که نقض آن عهد نماید و حکم کند بتحلیم رجال و چون آنحضرت این شبهه را
استماع فرمود اول منع صغرای این شبهه نمود پس فرمود که بدرستی که ما حاکم
نگردانیده بودیم مردمان را و جز این نیست که حاکم گردانیده بودیم قران را
و این قران جز این که خطیست نوشته شده میان هر دو طرف جلد گویا نیست
بزبان و ناچارست او را از مترجم و مبینی که منطوق او را بیان کنند
و گویا نمیشوند از قران مگر مردان و چون خواندند ما را گروه معویه غادر
باینکه حاکم گردانیم در میان خود قران را نبودیم ما گروه برگشته از کتاب خدای
تعالی و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که پس اگر نزاع کنید در چیزی
از امور دنیویه و اخرویه پس رد کنید او را بسوی خدا و پیغمبر او پس رد کردن

منازع به بخداست که حکم کنیم بکتاب او و رد نمودن آن به پیغمبرست
که فرا گیریم سنت و طریقه او را پس چون حکم کرده شود در کتاب خدا براستی
پس ما سزاوارتر بن مردمانیم بدان و اگر حکم کرده شود بطریقه پیغمبر پس ما
اولی مردمانیم بعمل کردن بدان و اما گفتن شما چرا گردانیدی میان خود
و میان ایشان مدتی را در تحکیم پس جز این نیست که کردم آن را تا بدانند
نادان طریق حق قدیم را و استوار گردد دانا بر صراط مستقیم و شاید که
حق سبحانه اصلاح نماید درین صلح کار این امت را و گرفته نشوند بمجاری
نفس خود پس شتابنده نشوند از درنستن حق و گردن نهاده نشوند مر اول
گمراهی را و بدرستی که فاضلترین مردمان نزد خدای تعالی آنکسیست
که او را عمل کردن بحق دوست تر باشد بسوی او و اگرچه نقصان داد
رساند و رنجه و بکلفت کرده اند او را عمل کردن بباطل و غیر حق و اگرچه بکشند
بسوی منفعت و فایده و زیاده کرده اند او را اموالی و منالی پس از کجا سرگردان شده
راه یافته بشما و از کجا آمده شده اید مهیا و آماده نشوید ای اصحاب
از برای رفتن بکارزار گروهی که حیران و سرگردان اند از راه که نمی‌بینند
حق را در هیچ باب و حریص گردانیده شده اند بظلم و ستم که عدل نکنند
از آن اصلا و دور رانده اند از فهم مقاصد کتاب بسیار عدول نمایندگان
از راه صواب میباشند شما چیزی استوار که در او دست زنند بآن تا ایمن شوند از شدائد

روزکار رونه رعوان ونه انصار وعشیرت عزیز وغالب که حمایت ورزند

بان در مکابدات شرار ودیعه برافروزندهای آتش حرب شما اندوهی

دولت نکی بادو شمارا همراهیه رسیدم از شما بسختی واندوه در روزی که می

خواهم شمارا از برای نصرت دین خدا وروزی که راز میکفتم با شما بنصیحت

ومشورت در کار اعدا پس نیستید شما آزادمردانی که صفت صدق

داشته باشید نزد خواندن براه نجات ونیستید برادرانی که اعتماد کنند

برایشان نزد راز کفتن در نهان چه کارهای نشافتنی اسرار است

وعدم قبول نصیحت ورا کجا نافع است درین جهان وآن جهان و من

کلام له علیه السلام لمّا عوتب على التسوية في العطاء من غير تفضيل اولي السابقات والشرف

قال أتأمرونّي أن أطلب النصر بالجور فيمن وليت

عليه والله لا أطور به ما سمر سمير وما أمّ نجم في السماء

نجماً لو كان المال لي لسوّيت بينهم فكيف وإنّما المال مال

لهم ثمّ قال عليه السلام ألا وإنّ إعطاء المال في

غير حقّه تبذير وإسراف وهو يرفع صاحبه في الدنيا

ويضعه في الآخرة ويكرمه في الناس ويهينه عند الله

ولم يضع امرؤ ماله في غير حقّه وعند غير أهله

الّا حرمه الله شكرهم وكان لغيره ودّهم فإن زلّت

به النعل يوماً فاحتاج إلى معونتهم فشرّ خدين وألأم

خليل **در وقتی که سرزنش کردند آنحضرت را م برکردانیدن**

مردمان را چون شده بیکدیگر در عطا دادن عطیه وتخصیص بعضی اعطای

عطیه علی السویه بی افزونی دادن خداوندان سبقت در عقل وحسب

وصاحبان بزرکی در مزیه فضل ونسب پس فرمود بعد از استماع کلام

عتاب آمیز آیا امر میکنید مرا آنکه طلب کنم یاری شمارا بجور وستم

وبا فراط وتفریط در قسمت آنکه والی کردانیده اند مرا بر او بخدا سوکند

که نزدیک نشوم بان کار مادام که افسانه کوید روزکار ما دام که قصد

کند ستاره در آسمان ستاره دیکر را در رفتار یعنی هرکز در هیچ

حال صادر نشود از من این کار واکر بودی آن مال از من هراینه برابری

رعایت میکردم در میان ایشان پس چکونه باشد ترک سویت

درحالی که آن مال بنده مال خداست که داده بایشان بعد از آن فرمود که

بدانکه دادن مال خدا در غیر حق خود یعنی در غیر مصرف خود بی اندازه

خرج کردنست واز حد درکذشتن ان المبذّرين كانوا اخوان

الشياطين طبق وقوله تعالى ولا تسرفوا إنّه لا يحبّ

المسرفين فی بعد از ان در مذمت تبذیر در آمده میفرماید تبذیر بر می دارد

یعنی عطاها بهر ادول سویه بود و حال آنکه سویت

سنت حضرت رسالت پناه بود آورده‌اند که بعضی

مدعیان خلافت بعد از حضرت رسالت سویت را

ترک نمودند تا زمان خلافت خود [illegible]

[illegible]

خداوند خود را دشمن میگردانند او را در دنیای دنی و عقوبت میسازد او را
در سرای باقی و مکرم و معزز میگردانند او را در میان مردمان و خوار
میسازد او را نزد خدای متعال و نیست هیچ مردی مال خود را در غیر مصرف
آن و نزد غیر کسانی که اهلیت آن داشته باشند مگر که باز داشته او را خدای
تعالی از شکرگذاری و یاد داشتن دادن ایشان او را و باشند مر غیر معطی
را دوستی غیر مستحقین یعنی ایشان غیر او را دوست دارند نه او را
پس اگر بلغزد او را پای در روزی از روزهای دوران پس محتاج شود مر
بیاری دادن ایشان پس بدترین دوست و رفیق باشند و سرزنش کننده
ترین صدیق **ومن كلام له عليه السلام ايضا للخوارج**

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي قَدْ أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ
فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم
بِضَلَالِي وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَائِي وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِي
سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبَرَاءَةِ
وَالسُّقْمِ وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ وَقَدْ عَلِمْتُمْ
أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه رَجَمَ الزَّانِيَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ وَوَرَّثَهُ
أَهْلَهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ وَقَطَعَ
السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ

الْفَيْءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه
وآله بِذُنُوبِهِمْ وَأَقَامَ حَقَّ اللهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ
مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ ثُمَّ أَنْتُمْ
شِرَارُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَضَرَبَ
بِهِ تِيهَهُ وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ
إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ
وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ وَالْزَمُوا
السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ
فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ
الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ
تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ
وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَإِحْيَاؤُهُ الِاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ
وَإِمَاتَتُهُ الِافْتِرَاقُ عَنْهُ فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمُ اتَّبَعْنَا
هُمْ وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا فَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ
بُجْرًا وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ وَلَا لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ
إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا
أَلَّا يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ فَتَاهَا عَنْهُ وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ

وكان الجور هواهما فمضيا عليه وقد سبق استثناؤنا عليهما
في الحكومة بالعدل والصمد للحق سوء رأيهما وجور حكمهما

زعم خوارج آن بود که امیر المومنین علیه السلام در تحکیم خطا کرد و مخطی
کافر است و بقتل میرسانیدند هر کسی را که مخالف ایشان بود آنحضرت
درین کلام مبینت الزام فساد رای ایشان را بیان می نماید میگوید
که ای خارجیان بی ایمان پس اگر باز نمی ایستید از زعم‌تان مگر بجهت
آنکه گمان می برید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام پس چرا گمراه میدانید
همه امت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بگمراهی من و میگیرید ایشان را
بخطا و خبط من و تکفیر میکنید ایشان را بگناهان من شمشیرهای شما بر دوشهای
شماست می نهید آنرا در جایهای خوش شده و بیمار [illegible] تمیز نمی کنید
شمشیر را بر که میرسد از جانی و غیر او و مرا آمیزید گناه کار را بکسی که
گناه نکرده و بتحقیق دانسته‌اید شما که پیغمبر سنگسار کرد زناکار را پس نماز گذارد
بر او و داد میراث او را باهل او و بقتل آورد کشنده را بقصاص
و میراث داد میراث او را باهل او و برید دست دزد را و تازیانه زد
بر زناکننده غیر متزوج پس قسمت کرد بر مقطوع و محدود از مال غنیمت
و نکاح کرد انده ایشان زنان مسلمه را پس گرفت آن گناهکاران را
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بگناهان ایشان و بپای داشت در

حق خدا را

حق خدا را در شان ایشان و منع نمی فرمود ایشان را نصیب ایشان را
از اسلام و بیرون نکرد اسمهای ایشان را از میان اهل اسلام
بجهت گناه پس شمای زمره جهلا بدترین مردمانید و بدترین کسی
که بیندازد او را شیطان بموضع اندر حیل خود و ببرد او را بیابان
گمراهی و حیرانی خود زود باشد که هلاک شوند در شان من دو گروه
یکی دوست از حد درگذرنده در دوستی که ببرد او را آن دوستی مفرط
بسوی غیر حق و قسم دوم از صنفین دشمنی است که تقصیر کنند در دست (؟)
در محبت که ببرد او را آن دشمنی بسوی غیر حق چون خارجیان و ناصبیان
و مخالفان که او را بران وجه که خدا و رسول خدا گفته‌اند و غیر را برو تفضیل
کنند و بهترین مردمان در حق من از روی حال و مال جماعت میانه اند
که بری اند از اعتقاد ما فوق غایت و از عداوت و مخالفت و قایل اند
بعصمت و امامت او بلا فاصله و افضلیت او بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بر سایر امت پس لازم شوید این جماعت
میانه رو را و ملازم شوید سواد اعظم را که آن طایفه محقه اند که چنگ
در زده اند بعروة الوثقی پس بدرستی که دست غایت و معونت خدا
برین جماعت است و بر حذر باشید از تنهایی و دوری از اهل ایمان پس بدرستی
که شخص رمنده از مردمان آماده است از برای دعوی شیطان چنانکه

تنها مانده از گوسفندان مقرّ است از برای شکار گرگ بی شبهه و گمان و بدانید
ای اهل ایمان هر که بخواند مردمان را باین شعار خارجیان که آن مفارقتست
از جماعت محقه و ترک کتاب بدعت فاسده پس بکشید او را واگرچه باشد در
زیر دستار من و جز این نیست که حکم ساخته شدند آن دو حاکم از میان
مسلمانان تا زنده سازند چیزی را که زنده ساخته است آن را قرآن
از هدایت و بمیرانند آن چیزی را که میرانیده آن را قرآن از بدعت
و ضلالت و زنده گردانیدن قرآن اتفاق نمودنست بران و عمل کردن
بمضمون آن و میرانیدن آن جدا شدنست ازان و عمل نکردن بسوق آن
پس اگر بکشند ما را بسوی ایشان مضمون قرآن پیروی کنیم ایشان را و اگر
بکشند ایشان را بجانب ما پیروی کنند ما را پس نداوم شما مضمون
این کلام را یعنی حوادث عظیمه و شرور کبیره بر شما نازل نه گردانیدم و فریب
نداوم شما را از کار شما و بپوشانیدم کار را بر شما در منع کردن از نبرد
با اهل طغیان و عدوان آن و بدرستی که جمع شد اندیشه کرده شما بر اختیار
کردن دو مرد فا گرفتیم پیمان را بر این دو مرد که در نگذرند از احکام
قرآن پس بتحیر و سرگردان شدند ازان و بگذاشتند راه حق را و
بپوشانیدند آن را و حال آنکه بینا بودند بحق و بود عدوان در گذشتن
از راه امر یزدان از روی نفس ایشان پس بگذشتند بر هوای نفس

خود یعنی تابع آرزوی نفس خود شدند و حال آنکه سابق شده بود
جدا کردن ما بر ایشان در حکم کردن بعدل و داوری از برای حق
و درستی بدی اندیشه ایشان را و عدم قبول آن و از حد در گذشتن
حکم ایشان را از امر یزدان یعنی استثنا کرده بودیم در اول حال که آنکه
حکم ایشان معتبر نخواهد بود و حکم بجور از کسی اعتبار نخواهد داشت **و من کلام
له علیه السلام** وهو مما کان یخبر به عن الملاحم بالبصرة
یا احنف کانّی به وقد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار ولا
لجب ولا قعقعة لجم ولا حمحمة خیل یثیرون الارض
باقدامهم کانها اقدام النعام ؛ یومی بذلک الی صاحب
الزنج ثم قال علیه السلام ویل لسکککم العامرة
والدور المزخرفة التی لها اجنحة کاجنحة النسور و
خراطیم کخراطیم الفیلة من اولئک الذین لا یندب قتیلهم
ولا یفقد غائبهم انا کاب الدنیا لوجهها وقادرها
بقدرها وناظرها بعینها **واز جمله کلام آن حضرت** این کلام که
وارد شده در آنچه خبر میدهد بان از وقایع عظیمه و فتن شدیده که
واقع شده در شهر بصره باین طریق که یا احنف و این نام مردیست
از اصحاب آن حضرت گویا من نظر میکنم بان شخص در حالتی که سیر کند

بلنگری که نباشند مران را کروبی ونه آوازهای ونه اوز لگامهای
ونه آواز اسبها زیراکه صاحب اسب وصلاح نباشند بشوراننده
زمین را لقدمهای خود گویا قدمهای ایشان قدمهای شترمرغهاست
اشارت میفرماید آنحضرت باین کلام که خداوند زنگیان بعد از آن زمره
گروهی در آن زمان مرمحلتهای شمارا ابادان شود مرسرهای ایشان دوزانه
در رسته که مران را بالها باشد مانند بالهای کرکسان واین کنایت
از کنگرهای آن ودهن خرتهای مانند خرطومهای فیلان واین اشارت
بناودانهای آن از گروهان آن زمان کسانی باشند که گریسته نشوند
بر مقتولان ایشان وتجسس نموده نشوند غایبان ایشان من افکنده
ونیام بر دوش یعنی ملتفت کننده بسوی نفس واندازه کننده
دنیا ایم بقدر ومنزلت آن درجشمهای ارباب اعتبار ونظرکننده
اوم بدیده آن منها یومی الی الاتراک کأنّی أراهم قومًا
كَأنّ وُجُوهَهُمُ المَجَانّ المُطَرّقَة يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَالدِّيبَاجَ
وَيَعْتَقِبُونَ الخَيْلَ العِتَاقَ وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلٍ
حَتَّى يَمْشِيَ المَجْرُوحُ عَلَى المَقْتُولِ وَيَكُونَ المُفْلِتُ أَقَلَّ
مِنَ المَأْسُورِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيتَ
يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عِلْمَ الغَيْبِ فَضَحِكَ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ

نخشش

از جهه عدم ... بسبب ... بود ... باریشان حفه

كلبيًّا يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي
عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَّدَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ
إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ
تَمُوتُ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَقَبِيحٍ
أَوْ جَمِيلٍ وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَمَنْ يَكُونُ
لِلنَّارِ حَطَبًا أَوْ فِي الجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا فَهَذَا عِلْمُ الغَيْبِ
الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِيَّهُ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَّمَنِيهِ وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي
وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي بعضی دیگر از این کلام که اشارت میفرماید
بملاحم وفتن بسوی وصف ترکان گویا من می‌بینم گروهی از مردمان را
گویا رویهای ایشان سپرهاییست پوست دوخته بران در استدراه
واتساع وغلظت می‌پوشند جامهای خوب از ابریشمین ودیبا ومی‌بندند
اسبانی عجیب ورغایب زیبا نجیبها باشند دران محل سخت شدن کشتن
وکارزار تا آنکه رود مرد جراحت دار بر مرد کشته شده افتاده ذلیل وخوار
وباشند باهل فرار کمتر از اسیر وگرفتار پس گفتند مر آنحضرت را بعضی
از اصحاب مبارک او که هرآینه داده شده ای امیر مومنان وسرور متقیان

دانستی که غایت تبسم فرمود آنحضرت و گفت مر آن مرد را و آن
مرد از قبیلهٔ کلب بود ای منسوب به بنی کلب نیست آن علم علم غیبی
و جز این نیست که آن آموختنی است از خداوند علم غیبی که علم غیب
علم بوقت قیامت است و آنچه در حیز تعداد در آورده حق سبحانه و تعالی بگفتار
خود در کلام بزرگوار یعنی بدرستی که نزد خدای است دانش وقت قیامت
و وقتی که فرو میفرستد باران را و میداند او سبحانه آنچه در رحمهای
مادران است از ذکور و اناث و نمیداند هیچ شخصی که چه چیز خواهد کرد
فردا و نمیداند هیچکس که بکدام زمین می میرد بدرستی که خدای تعالی داناست
و آگاه پس او میداند سبحانه آنچه در رحمهاست از نر یا ماده و زشت یا خوب
و بخشنده یا بخل کننده و بدبخت بدکردار یا نیکبخت نیکوکار و آنکه باشد
در آتش و هیزم آن و آنکه باشد در بهشت مر پیغمبران را همراه پس اینست
علم غیبی که نمیداند آنرا هیچ کس مگر حضرت الله و آن علمی که غیر از اینست
پس علمیست که تعلیم داده حق سبحانه پیغمبر بلند قدر خود را صلی الله علیه
و آله و سلم پس تعلیم داده است آنحضرت مرا و دعا فرموده است
از برای من که نگهدارد آن علم را سینهٔ من و با هم آمد بر آن علم پهلوهای
من و آن را در میان خود جای دهد و من کلام له علیه السلام
فی ذکر المکاییل والموازین عباد الله إنکم

از رسول صلعم و غیر این نیست ۲

وما تأملون من هذه الدنیا أثویاء مؤجلون ومدینون
مقتضون أجل منقوص وعمل محفوظ فرب دائب مضیع
ورب کادح خاسر قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر
فیه إلا إدبارا والشر إلا إقبالا والشیطان فی هلاک الناس
إلا طمعا فهذا أوان قویت عدته وعمت مکیدته
وأمکنت فریسته اضرب بطرفک حیث شئت من الناس
فهل تبصر إلا فقیرا یکابد فقرا أو غنیا بدل نعمة الله
کفرا أو بخیلا اتخذ البخل بحق الله وفرا أو متمردا
کأن بأذنه عن سمع المواعظ وقرا أین خیارکم
وصلحاؤکم وأین أحرارکم وسمحاؤکم وأین المتورعون
فی مکاسبهم والمتنزهون فی مذاهبهم ألیس قد ظعنوا
جمیعا عن هذه الدنیا الدنیة والعاجلة المنغصة وهل
خلفتم إلا فی حثالة لا تلتقی بذمهم الشفتان
استصغارا لقدرهم وذهابا عن ذکرهم فإنا لله
وإنا إلیه راجعون ظهر الفساد فلا منکر مغیر ولا زاجر
مزدجر أفبهذا تریدون أن تجاوروا الله فی دار قدسه
وتکونوا أعز أولیائه عنده هیهات لا یخدع

اجل م

اللّٰهَ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا يُنَالُ مَرْضَاتُهُ اِلَّا بِطَاعَتِهِ لَعَنَ اللّٰهُ
الْاٰمِرِيْنَ بِالْمَعْرُوْفِ التَّارِكِيْنَ لَهُ وَالنَّاهِيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
الْعَامِلِيْنَ بِهِ و از جمله خطبهای آنحضرت فرموده این خطبه است که واقع شد
در یادکردن پیمانها و ترازوها ای بندگان خدا بترسید که شما و آنچه
امید میدارید بآن ازین جهان میهمانید مهلت داده شده تا مدت
معیّن و وام دارانید تقاضا کرده شده با دای آن مدت عمر شما
علّتیست نقصان پذیرفته و عمل شما علّتیست نگه داشته شده پس بسا
جهد کننده شتابنده در عمل که ضایع کننده آن علت با نواع خلل و بسا
رنج کشنده که زیان کارست و آن عمل بتحقیق که در آمده اید شما در روزگاری
که زیاده میشود نیکویی در ان مگر پشت کردن بران و افزون نمیگردد
بدی در ان مگر به پیش آمدن بسوی آن و نمی افزاید شیطان در هلاک
مردمان مگر آرزوی طمع کردن در اغوا و اضلال ایشان پس این زمانیست
که قوی شده است شمار شیطان و فرا رسیده است کید و مکر او بجمیع
مردمان و دوست داده است صید او روان ساز نظر خود را بهر جه
که خواهی از مردمان پس نمی بینی مگر درویش را که میکشد رنج درویشی
را در جمیع زمان یا توانگری را که بدل کرده نعمت خدا را بکفران
یا ممسکی را که فرا گرفته است بخل و امساک را بحق خدا در مال بسیار

بعض

بعینه در حق الله بخل ورزیده و بفقر افتاده و یا گردن کشی را
گویا بگوش او از شنیدن پندها کری و کرانیست کجا اند بهتران
شما و شایستگان شما و کجا اند مردان شما و جوانمردان شما و کجا اند
پرهیزکاران در مواضع کسب خود و کجا اند دور شوندگان از
شبهها در محلهای رفتن خود آیا نیست که رحلت کرده اند همه ایشان از
دنیای پست و بی قدر و منزلت و شتابنده ناخوش و آیا نگذاشته
نشده اید مگر در گروهی که نمیرسید بمذمت کردن ایشان هردو لبهای
مردمان بجهت خورد شمردن قدر ایشان و دور شدن از ذکر جز
ایشان پس بترسید که ما از آن خداوندیم و محقق که بسوی حکم او در آن
سرا باز گردندگانیم ظاهر و نمایان شد فساد پس نیست هیچ انکار نماینده
تغییر نماینده و نه منع کننده باز ایستاده آیا پس بسبب این حال میخواهید
که همسایگی کنید با خدا در سرای پاکیزه او که بهشت عدنست و باشید
عزیزترین دوستان او نزد او سبحانه چه دور است این که میخواهید
فریب داده نمیشود خدای تعالی از بهشت خود بغیر حیله و فریب
بهشت عنبر سرشت از او و نمیتوان گرفت و رسیده نمیشود بخشنودی او
مگر بفرمان برداری او لعنت کناد و دور گرداناد حق سبحانه
امر کنندگان بمعروف که ترک کنندگان باشند آن را و نهی نمایندگان از

فعل منکر که عمل کنندگان باشند بان ومن کلام له لابی ذر

رحمه الله لَمَّا أُخْرِجَ إِلَى الرَّبَذَةِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ

لِلّٰهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ

وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ

وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ

وَأَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَدًا وَالْأَكْثَرُ

حُسَّدًا وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا رَتْقًا عَلَى

عَبْدٍ ثُمَّ اتَّقَى اللّٰهَ لَجَعَلَ اللّٰهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا لَا يُؤْنِسَنَّكَ

إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ

لَأَحَبُّوكَ وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ وازکلام آنحضرت که

فرموده مر ابی ذر غفاری را که رحمت کناد خدای تعالی در حینی که اخراج کردند

اورا بسوی ربذه بدرستی که تو خشمگین شدی از برای رضای خدای

تعالی پس امیدوار باش بکسی که خشمگین شدی از برای او یعنی

حضرت او دیگر کار بدرستی که مردمان ترسیدند از تو بر دنیا خود و

ترسیدی تو بر دین خود پس واگذار در دستهای ایشان آنچه

ترسیدند از تو بران و بگریز از ایشان بانچه ترسیدی از ایشان

بران پس چه محتاج اند ایشان بسوی منع کردن تو ایشان را از منکرات

وچه بی نیازی

و چه بی نیازی تو از آنچه منع کرده اند ترا از متاع دنیای با آفات

وزود باشد که بدانی تو که کیستند سود مند فردای قیامت و کیستند

بیشتر در حینی که حاسد باشند و اگر آسمانها و زمینها باشند

بر بنده بسته پس از آن پرهیز دارد آن بنده از خدای خود و تقوی

پیشه کند هر آینه بگرداند و پیدا کند خدای تعالی از برای او بنده از

دنیا و آخرت جای بیرون رفتن ببرکت تقوی کقوله تعالی

ومن یتق الله یجعل له مخرجا و باید که انس ندهد ترا مگر طریق حق و بوحشت

نیندازد ترا مگر راه باطل پس اگر قبول کنی دنیای ایشان را هر آینه

دوست دارند ترا و اگر ببری از دنیا بعضی را اخذ کنی عطایا و هدایای

ایشان را هر آینه ایمن شوند از جانب تو ومن کلام له علیه

السلام [illegible] أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ

الْمُتَشَتِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ

أَظْأَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى

مِنْ وَعْوَعَةِ الْأَسَدِ هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ

أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ

الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ

مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ

وَنُظهِرَ الإِصلاحَ فِي بِلادِكَ فَيَأمَنَ المَظلُومُونَ مِن عِبادِكَ
وَتُقامَ المُعَطَّلَةُ مِن حُدُودِكَ اللّهُمَّ إِنّي أَوَّلُ مَن أَنابَ وَسَمِعَ
فَأَجابَ لَم يَسبِقنِي إِلّا رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
بِالصَّلوةِ وَقَد عَلِمتُم أَنَّهُ لا يَنبَغِي أَن يَكُونَ الوالِي عَلَى
الفُرُوجِ وَالدِّماءِ وَالمَغانِمِ وَالأَحكامِ وَإِمامَةِ المُسلِمِينَ
البَخِيلَ فَتَكُونَ فِي أَموالِهِم نَهمَتُهُ وَلا الجاهِلُ فَيُضِلَّهُم
بِجَهلِهِ وَلا الجافِي فَيَقطَعَهُم بِجَفائِهِ وَلا الحائِفُ لِلدُّوَلِ
فَيَتَّخِذَ قَوماً دُونَ قَومٍ وَلا المُرتَشِي فِي الحُكمِ فَيَذهَبَ
بِالحُقُوقِ وَيَقِفَ بِها دُونَ المَقاطِعِ وَلا المُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ
فَيُهلِكَ الأُمَّةَ درین کلام مذمت اصحاب خود می‌نماید بجهت اعلام و بیان
نصیحت و موعظ از انحضرت و میفرماید ای نفسها که مختلف شما مستقیم است
ای شما و ای دلهای که پراکنده حاضر است بدنهای شما و غایبست
عقلهای شما مهربانی می‌کنم شما بر راه حق و شما میرمید از ان مانند رمیدن
بز از آواز شیر چه دور است از اطوار شما انکه روشن کنم و ظاهر
گردانم بشما نهان عدل را یا انکه راست کنم کجی حق را بار خدایا بدرستی
که تو میدانی که نبود انچه واقع شد از ما از محاربه و مقاتله در امر خلافت
رغبت کردن در امر سلطنت دنیوی و نه درخواستن چیزی از زیادتی

متاع

متاع بی اعتبار فانی و لیکن این محاربه در امر خلافت بجهت آن بود که
باز گردانیم نشانهای راه هدایت را از دین تو و آشکارا کنیم صلاح
آوردن را در شهرهای تو تا ایمن شوند مظلومان و ستم رسیدگان
از بندگان تو و تا بپای داشته شود فرو گذاشته از حدها و حکمهای
تو بار خدایا بتحقیق که من اوّل انکسی ام که باز گشت نمود و بشنید
خطاب ترا بسمع قبول و اجابت کرد اطاعت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم پیشی نگرفت بر من الا حضرت رسالت پناه در نماز و نیاز
بتحقیق که شما دانسته اید انکه سزاوار نیست که باشد حکم و والی بر فرجها
و بر خونها و بر غنیمتها و بر حکمها و بر پیشوای مسلمانان نابخشنده پس باشد
در مالهای مسلمانان حریص و رغبت و دیگر روا نیست که باشد حاکم شرع
نادان بقواعد ایمان پس گمراه سازد ایشان را بنادانی خود و دیگر
باید که نباشد آن حاکم غلیظ جفا کار پس قطع کند ایشان را بسبب
جفا و جور خود و نباشد ترسنده از گردش دولتها روزگار پس فرا گیرد
گروهی را بجز گروهی بعطیه بشمار تا میل کنند بسوی او و نباشد
رشوه گیرنده در حکم کردن در میان مسلمانان پس برد حقها را از مردمان
و بایستد بحکم کردن بآن حقوق نزد موضع قطع احکام ایمان
و نباشد ضایع کننده سنت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم

بس هلاک کرو ندامت را بتعطیل مراسم شریعت **ومن خطبة له**
عليه السلام نحمده على ما اخذ واعطى وعلى ما ابلى
وابتلى الباطن لكل خفية الحاضر لكل سريرة
العالم بما تكن الصدور وما تخون العيون ونشهد ان
لا اله غيره وان محمدا نجيبه وبعيثه شهادة يوافق
فيها السر الاعلان والقلب اللسان **مدار این خطبه بر ذکر صفات**
کمال الهیت ونعوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم
سپاس وستایش میکنم معبود بحق را بر آنچه گرفت عاصی را از نکال و
عذاب وبر آنچه بمطیع داد از ثواب وبر آنچه انعام فرمود بعباد چون
مال وصحت وشباب وبر آنچه آزموده بنده را بآن چون مرض وفقر ومشیب
عالم است وآگاه بر جمیع امور پنهانی را واقف بر هر پوشیده را و
داناست بآنچه پوشیده است آن را سینها وبآنچه خیانت میکند
چشمها وگواهی میدهم که نیست هیچ خدای غیر از وی وآنکه محمد بن عبد الله
صلی الله علیه وآله وسلم برگزیده اوست وفرستاده اوست گواهی
از سر اخلاص که موافق باشد نهان با آشکارا ومطابق بود دل با زبان
منها فانه والله الجد لا اللعب والحق لا الكذب وما هو
الا الموت اسمع داعيه واعجل حاديه فلا يغرنك سواد

الناس من نفسك فقد رايت من كان قبلك ممن جمع
المال وحذر الاقلال وامن العواقب طول امل واستبعاد
اجل كيف نزل به الموت فازعجه عن وطنه واخذه
من مامنه محمولا على اعواد المنايا يتعاطى به الرجال
الرجال حملا على المناكب وامساكا بالانامل اما رايتم
الذين يأملون بعيدا ويبنون مشيدا ويجمعون كثيرا
اصبحت بيوتهم قبورا وما جمعوا بورا وصارت اموالهم
للوارثين وازواجهم لقوم آخرين لا في حسنة يزيدون
ولا من سيئة يستعتبون فمن اشعر التقوى قلبه
برز مهله وفاز عمله فاهتبلوا هبلها واعملوا للجنة
عملها فان الدنيا لم تخلق لكم دار مقام بل خلقت
لكم مجازا لتزودوا منها الاعمال الى دار القرار فكونوا
منها على اوفاز وقربوا الظهور للزيال **خبر منسوب بحضرت است**
که در امور عظیمه مستقلت ومحتملت که راجع باشد بنبی مخبر منه که
مفسر شده است بعد ازین بموت پس معنی برین نهج باشد که قسم بذات
خدا که امری که عظیم الشان است با چیزی که ترسانیده شدند مردمان
ازان امر نیست سخن ولعب نه بازی وصدق درست نه دروغ

ونفیت آن چیز بکو مرگ دران حال که شنوا نیست خواننده خود را وشنوا نیست
راننده خود را پس باید که فریب ندهد ترا سیاهی مردمان یعنی کثرت
ایشان از نفس تو و بتحقیق که دیدی کسی را که پیش از تو بود از آنکسی
که جمع کرد مال را و ترسید از درویشی وکمی مال و ایمن شد از عاقبتهای
احوال بجهت دراز برای آرزو و دوری شمردن نهایت عمر که چگونه فرود آمد
باو مرگ پس برکند اورا از جایگاه خودش و بگرفت اورا از امکان امن
خودش دران حال که برداشته شده بود بر چوبهای مرکبها یعنی
بر جنازه که معد است از برای حمل میت که فرا میگرفتند آن را مردان
از مردان بنوبت از برای برداشتن بر دوشهای و نگهداشتن با انگشتانی
خود آیا ندیدید شما آنکسانی را که امید میداشتند کار دور و دراز را وبنا
میکردند قصور را و جمع کردند بسیاری از متاع غرور که گردید خانهای
ایشان قبرها و آنچه جمع کرده بودند هلاک و فنا بود چون هبا منثور و گشت
مالهای ایشان از برای وارثان و زنان ایشان از برای جماعتی دیگر
نه در کار شایسته زیاده میکنند از برای آن سرا ونه از کار بد طلب
کرده میشود از ایشان عتبی که آن رجوعست از سیئه و بازگشت
بگذار پس کسیکه شعار ساخت تقوی دین و پرهیزکاری را بر دل خود ظاهر
ساخت مدت مهلت خود را و فیروزی یافت بکردار خود در دار الجزا پس

غرض اینست که هرگاه دیدی مرده را [illegible] حاصل [illegible] پس باید که بعد از جمع [illegible] نه باید [illegible] مردمان [illegible]

اهتام کنید

اهتمام کنید اهتمامی که سزاوار باشد و عمل کنید از برای بهشت عمل آن را
یعنی عملی که موجب دخول جنت باشد پس بدرستی که دنیای دنی
آفریده نشد از برای شما سرای اقامت و قرار گرفتن بلکه مخلوق شده
از برای شما بجهت گذشتن بصحرای قیامت تا توشه بردارید از ان
عملهای شایسته بسوی سرای قرار و اقامت پس باشید از دنیا برشتاب
زود کنندگان بر جناح سفر آخرت و نزدیک گردانید شترهای مرکب را
از برای رحلت کردن ازین دنیای غدار ومن خطبة له علیه السلام
وَانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا وَقَذَفَتْ إِلَيْهِ
السَّمٰوَاتُ وَالْأَرَضُونَ مَقَالِيدَهَا وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاضِرَةُ وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا
النِّيرَانَ الْمُضِيئَةَ وَآتَتْ أُكُلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثِّمَارُ الْيَانِعَةُ
درین خطبه اظهار میکند تذلل دنیا و آخرت را در تحت فرمان حضرت منان
گردن نهاد از برای رب عباد این جهان و آن جهان با مهارهای خود را
و انداختند بسوی او آسمانها و زمینها کلیدهای خزاین خود را و سجده
کردند از برای او بامداد و شبانگاه درختان تازه و برافروخت
بفرمان او از شاخهای آن آتشهای روشن کننده و داد خورش
خود را بسبب قدرت کامله او میوه‌های رسیده از آفات رهیده

از این جا که منقول است که مقالید سماوات وارض مفاتیح رحمت است ورزق وکرم منه

منها وكتاب الله بين أظهركم ناطق لا يعيى لسانه وبيت
لا تهدم أركانه وعز لا تهزم أعوانه ميفرمايد و
كتاب خدا در ميان شما گوياست كه عاجز در مانده نمی شود زبان او
وخانه ايست كه ويران نميگردد اصول او وعزيزی غالبست كه شكسته نميشود
اعوان وانصار او منها أرسله على حين فترة من الرسل
وتنازع من الألسن فقفى به الرسل وختم به الوحي فجاهد
في الله المدبرين عنه والعادلين به ميفرمايد فرو فرستاد حضرت
عزت حضرت رسالت را صلى الله عليه وآله وسلم هنگام انقطاع وحی از
رسولان در زمان نزاع كردن يكديگر از زبانها پس در آورد او را در پی
رسولان وختم كرد باو وحی خود را پس جهاد نمود آنحضرت در راه حضرت
عزت با مدبران واعراض كنندگان وبا برابر كنندگان وماننده كردانندگان
غير با او از فريدگان منها وإنما الدنيا منتهى بصر الأعمى لا يبصر
مما وراءها شيئا والبصير ينفذها بصره ويعلم أن الدار وراءها
فالبصير منها شاخص والأعمى إليها شاخص والبصير
منها متزود والأعمى لها متزود ميفرمايد بدرستی كه دنيا
نهايت ديده نابيناست نمی بيند از آنچه در پس دنياست از احوال
آخرت وبينا از احوال روز موقف ميگذراند از دنيا بصر خود را ومی داند

كه سرای

كه سرای بقا در پس اين دار فناست پس بينا از احوال دنيا رونده است
وكور بی بصيرت بسوی او رونده است وبينا از دنيا زاد وتقوی بردارنده
است برای سفر آخرت وكور بی بصيرت از برای دنيا توشه گيرنده است
بجهل وشقاوت منها واعلموا أنه ليس شيء إلا ويكاد صاحبه
يشبع منه ويمله إلا الحياة فإنه لا يجد له في الموت راحة
وإنما ذلك بمنزلة الحكمة التي هي حياة للقلب
الميت وبصر للعين العمياء وسمع للأذن الصماء وري
للظمآن وفيها الغنى كله والسلامة كتاب الله تبصرون به
وتنطقون به وتسمعون به وينطق بعضه ببعض ويشهد
بعضه على بعض ولا يختلف في الله سبحانه ولا يخالف
بصاحبه عن الله قد اصطلحتم على الغل فيما بينكم ونبت
المرعى على دمنكم وتصافيتم على حب الآمال وتعاديتم
في كسب الأموال لقد استهام بكم الخبيث وتاه بكم الغرور
والله المستعان على نفسي وأنفسكم ميفرمايد بدانيد كه نيست
هيچ چيزی مگر كه نزديكست كه صاحب آن سير شود از آن وملول گردد
از آن مگر زندگانی دنيا پس بدرستی كه نمی يابد صاحب آن از برای خود
در مرگ آسايشی وچون نيست كه حيوة بحسب حقيقت آنست كه مقرون باشد

بمنزله حکمت آنچنان حکمتی که زنده کند مر دل مرده را از اعتقاد درست
موصل نجات و بینا میکند مر چشم کور را از دیدن آثار و علامات و شنوا میکند
مر گوش کر را از شنیدن احوال مصنوعات و سیراب میکند مر تشنهها را از زلال
علوم و احکام واضحات و در وست بی نیازی مر تمام دوا رستگی از آلام و
و اسقام و این یا خبر دوم ذلک است و بمنزلة الحکمة خبر اول وست
یا خبر مبتدای محذوف است و تقدیر او چنین است که هو کتاب الله العزیز
الجزی که محض حکمتست کتاب خداست که جامع امور دینیه و دنیویه است
میبینید و راه می برید باو و گویا میشوید باو و می شنوید باو و گواهی میدهد
بر بعضی بعضی استشهاد میتوان کرد بعضی از آیات آن را بر آنکه مراد
از بعضی دیگر از آیات آنست و اختلاف ندارد قرآن در دلالت کردن
بر مقاصد حقه و خلاف نمیکند با صاحب خود از راه نمودن بحق التحقیق
که صلح کردید با یکدیگر و متفق شدید باهم بر حقد و کینه که در میان شما
درستنه است گیاهی که میجود بان حیوان بر آنچه برهم نشسته از سرگین و خاکستر
و دوستی باک مر ورزید با یکدیگر بحسب ظاهر بر دوستی آرزوها و دشمنی
میکنید باهم در جمیع مالها فانی بتحقیق که شیفته ساخته شمارا ابلیس ناپاک
حیران گردانیده شمارا در طریق و خدای تعالی یاری خواسته شده است
بر نفسهای من و نفسهای شما ومن کلام له علیه السلام

وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج الى غزو الروم وقد
توكل الله لاهل هذا الدين باعزاز الحوزة وستر العورة
والذي نصرهم وهم قليل لا ينتصرون ومنعهم وهم
قليل لا يمتنعون حي لا يموت انك متى تسر الى هذا
العدو بنفسك فتلقهم بشخصك فتنكب لا تكن للمسلمين
كانفة دون اقصى بلادهم وليس بعدك مرجع
يرجعون اليه فابعث عليهم رجلا محربا واحفز معه
اهل البلاء والنصيحة فان اظهر الله فذاك ما تحب وان
تكن الاخرى كنت ردءا للناس ومثابة للمسلمين
و از جمله کلام بلاغت نظام است علیه الصلوة والسلام که فرمود در آن
حال که مشورت کرد باو عمر بن الخطاب علیه السلام در بیرون رفتن بسوی
غزای روم بنفس خود و این وقتی بود که قیصر روم با تمام لشکر روم بیرون
آمده بود و کار تنگ گرفته بر خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و غیر ایشان که
امرای عمر بودند و مردم خواسته بودند از عمر که شر ایشان را دفع کند
چون عمر باین حضرت مشورت نمود در این امر فرمود بتحقیق که وکیل
و کفیل شده است خدای تعالی از برای اهل دین بغالب گردانیدن
و قوی ساختن ناصیه مسلمان و پوشیدن عورت مومنین و آنکسی که نصرت داد

مسلمانان را در حالتی که اندک بودند بحیثیتی که قادر نبودند بر مقاومت و انتقام
و باز داشت ایشان را در حینی که اندک بودند بمرتبه که و انمی البته اذند
در پیش تیر و شمشیر و نیزه زنده است که هرگز نمی میرد بدرستی که تو هرگاه
روانه شوی بسوی این دشمن بنفس خود پس برسی برایشان پس نکبت
رسیده و محنت زده شوی و در مانی بسختی تمام و با وجود این حال نباشد
از برای مسلمانان پناهی و نگهبانی نزد نهایت شهرهای ایشان یعنی
آنانکه دور باشند از تو نگهبانی نداشته باشند و نباشند بعد از تو جای
بازگشتنی که بازگردند مسلمانان بسوی او در مطالب پس برانگیز برایشان
یعنی بفرست بسوی ایشان مردی جنگ دیده آزموده کاردان و دفع کن
با او اهل آزمایش و اهل نصیحت را پس اگر غالب گرداند او را خدای تعالی
بر کافران پس این غایت آنچیزیست که محبوب و مرغوب تست و اگر باشند
آن طایفه دیگر غالب باشی تو یار و مددکار مردمان و مرجع مسلمانان
ومن کلام له علیه السلام وَقَدْ وَقَعَتْ مُشَاجَرَةٌ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُثْمَانَ فَقَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ الْأَخْنَسِ لِعُثْمَانَ أَنَا
أَكْفِيكَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ وَاللَّهِ
مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ

اخرج

و چون ناکثین [illegible] معرکه [illegible] است [illegible] بوده [illegible] منه

این سخن بعد از [illegible] عثمان [illegible] منه

اُخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ
عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ وبتحقیق که واقع شده بود مخالفتی و منازعتی میان
امیر المومنین و میان امیر المومنین عثمان پس گفت مغیره بن اخنس عثمان را
من کفایت کنم از تو کار او را پس گفت امیر المومنین و امام المتقین علیه افضل
صلوات المصلین ای ملعون منقطع از خیر و نیکویی و ای درختی که
نه بیخ او راست و نه شاخ تو کفایت میکنی کار مرا پس بخدای که عزیز نکرده
یعنی غالب نگردانید خدای تعالی کسی را که تو یاری دهنده اویی و برنخاست
آنکسی که تو برخیزاننده اویی بیرون رو از میان ما دور گرداناد خدای تعالی
قصد ترا ای پسر اخنس پس از آن پس بنهایت سعی خود ای ناکس پس رعایت
و رحمت مکناد خدای تعالی بر تو اگر تو رعایت کنی بر من جهت آنکه رعایت
نکنی ومن کلام له علیه السلام لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً
وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي
لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَايْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ
الْمَظْلُومَ وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ
وَإِنْ كَانَ كَارِهًا درین کلام خطاب میکند بطلحه و زبیر و توابع ایشان
و میگوید نبود بیعت شما با من امر کرده ناگهانه واقع شدن بی تدبیر و اندیشه
و نیست کار من و کار شما یکی بدرستی که من میخواهم شما را از برای خدا و شما مرا

خواهید مرا از برای حظ نفسهای خود از غنایم دنیا ای مردمان باری دهید
مرا بر قهر کردن شما بر نفسهای اماره خود و سوگند بخدا هر اینه داد میدهم
و عدل کار میفرمایم ستم رسیده را و هر اینه میکشم ستمکار را بحلقه بینی او
تا فرود آرم او را با بشخور حق و صراط مستقیم ذو المنن و اگر چه باشند کراهت
دارنده حکم من ومن كلام له عليه السلام في معنى طلحة والز
وَاللّٰهِ مَا اَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفًا وَ
اِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ فَاِنْ
كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَاِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَاِنْ كَانُوا وَلُوهُ
دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ اِلَّا قِبَلَهُمْ وَاِنَّ اَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى
اَنْفُسِهِمْ وَاِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِسَ عَلَيَّ وَاِنَّهَا
لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمُ وَالْحُمَةُ وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ وَاِنَّ
الْاَمْرَ لَوَاضِحٌ وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ وَانْقَطَعَ
لِسَانُهُ عَنْ شَغْبِهِ وَاَيْمُ اللّٰهِ لَاُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا اَنَا مَاتِحُهُ
لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ وَلَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حِسْيٍ
و از جمله کلامی که آنحضرت فرموده این کلام است که واقع شده در دعوی میفرماید
کردن طلحه و زبیر خون عثمان را بر آن حضرت سوگند بخدا که انکار نکردند و نسبتند
طلحه و زبیر و اتباع ایشان بر من فعل منکری را و نگردانیدند میان من و میان

خودشان عدلی حقی را و بدرستی که ایشان طلب میکنند حقی را که خود ترک کرده
بودند و خونی را که خود ریخته بودند پس اگر باشم من شریک ایشان در آن
خون پس بدرستی که مر ایشان راست نصیب خودشان از آن خون و اگر مباشر
شده باشند آن خون را بدون من پس نیست مطلوب ایشان مگر نفس ایشان
پس عوض جستن از من مطالبت کردن و بدرستی که اول عدل ایشان حکم کردن
بر نفسهای خودشان و بدرستی که با منست بینایی من از عقل و علم و برهان
نه پوشانیدم بر مردمان و نه پوشانیده اند بر من دیگران و بدرستی جماعت
طلب خون عثمان کرده اند انها اهل بغی بقول پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم در آن جماعت گل سیاه متغیر و زهر عقرب یعنی در میان آن گروه
شبهه مظلمه بدرستی که امر این شبه روشن و هویداست بر اهل بصائر و محقق که رفته
باطل از اصل خودش بیکبار و بریده شده زبان باطل از برانگیختن شر
و سوگند بخدای عز و جل که هر اینه پر سازم از برای آن اصحاب حوضی را که
من باشم آب کشنده آن باز نگردند از آن سیراب و نیاشامند آب را بعد از آن
در موضعی که محصور باشند از برای جمع آب این اشارتست بشدت کارزار
و ریختن آنحضرت خون بسیار را در هر دیار منها فَاَقْبَلْتُمْ اِلَيَّ اِقْبَالَ
الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى اَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبَضْتُ
كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَنَازَعَتْكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا اَللّٰهُمَّ

اَللّهُمَّ اِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي وَنَكَثَا بَيْعَتِي وَاَلَّبَا النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ
مَا عَقَدَا وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا اَبْرَمَا وَاَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا اَمَّلَا
وَعَمِلَا وَلَقَدِ اسْتَثَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَاسْتَاْنَيْتُ بِهِمَا اَمَامَ
الْوِقَاعِ فَغَمَطَا النِّعْمَةَ وَرَدَّا الْعَافِيَةَ **این فصل نیز در مذمت**
اصحاب بو ... نکث بیعت بعد از مجد بودن ایشان در ان ...
آمدید ... من ای اصحاب مانند پیش آمدن ... که خداوندان
اطفال باشند بر فرزندان میگفتند شتاب کن بیعت شتاب کن بیعت
فایده تکرار تنبیه است بر تحریص ایشان در اخذ بیعت و ... نمودن ایشان
حال و استقبال بهم گرفتم کف خود را پس کشیدید شما کف ها را جهت بیعت
و منازعت کردید با شما دست من پس کشید ید دست مرا به بیعت بار خدایا
طلحه و زبیر بریدند از من و ستم کردند بر من در انگیختن فتن و شکستند
بیعت من و حریص ساختند مردمان را بر محاربه من پس بگشای انچه
بستند ایشان از اراده فاسده در نقض و مخالفت و استوار مگردان
از برای ایشان انچه استوار کردند از عزایم باطله در نکث متابعت و بنما
بایشان بدی را در انچه امید میدارند و بعمل می آرند و بدرستی که طلب کردم
بازگشتن ایشان را بسوی طریق حق پیش از مقاتله و توقف نمودم با ایشان
در پیش حرب و مسارعت ننمودم در قتال کردن با ایشان پس خوار شمردند

نعمت

نعمت را و ناسپاسی ورزیدند در ان و بازگردانیدند عافیت را و بروی
خود کشیدند در بلا و عقوبت را **ومن خطبة له علیه السلام**
يُومِئُ فِيهَا اِلَى ذِكْرِ الْمَلَاحِمِ يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى اِذَا
عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ اِذَا
عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ **اشارت میفرماید درین خطبه** بواقعات
عظیمه و فتن کثیره و چون صاحب الزمان ظهور کند میل دهد هوای نفس را
بر هدی وقتی که مایل ساخته مردمان هدایت را بر هوی و بازگرداند رای
مردمان را بر طبق قران وقتی که بازگردانند قران را بر طبق رای خود
منها حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِذُهَا مَمْلُوءَةً
اَخْلَافُهَا حُلْوًا رَضَاعُهَا عَلْقَمًا عَاقِبَتُهَا اَلَا وَفِي غَدٍ وَسَيَاْتِي
غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ يَاْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِئِ
اَعْمَالِهَا وَتُخْرِجُ لَهُ الْاَرْضُ اَفَالِيذَ كَبِدِهَا وَتُلْقِي اِلَيْهِ
مَقَالِيدَهَا فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ
وَالسُّنَّةِ **درین فصل نیز بیان مذمت** واقعات میکند در زمان مهدی
میفرماید تا بمرتبه که قایم شود حرب بشما لغتی با ولاد شما بر ساق خود
و این کنایت از شدت حرب در حالتی که ظاهر کننده باشد حرب
دندانهای خود را و پر باشد پستانهای آن و شیرین باشد شیر دادن آن

در بدایت آن تلخ باشند نهایت آن بدانکه وقوع شود این وقایع و فتن را
وزود باشد که بیاید شرو ابا بحیری که فتنا سید شهاب تیغه است ظهور
امام منتظر اخذ کند حاکمی که از غیر آن طایفه باشد عاملان ایشان را
بعنف قایم بگیرد عمال مردمان را بر بدیهای اعمال ایشان وبیرون
آورد زمین از برای صاحب الزمان عم پارهای جگر خود را وبیفکند زر در زمین
بسوی آن امام از روی طوع ورغبت کلیدهای خزاین خود را پس نماید
بشما که چه گونه است عدالت وروش مملکت داری وزنده کند مرده
کتاب وسنت را . وچون ظهور خاتم امامان در آخر الزمان است پس خطاب
بریکم باعتبار تغلیب حاضران باشد بر غایبان مثل خطاب بات قرآن
منها كأني قد نعق بالشام وفحص براياته في ضواحي
كوفان فعطف عليها عطف الضروس وفرش الأرض بالرؤوس
قد فغرت فاغرته وثقلت في الأرض وطأته بعيد
الجولة عظيم الصولة والله ليشردنكم في أطراف الأرض
حتى لا يبقى منكم إلا قليل كالكحل في العين فلا تزالون
كذلك حتى تؤوب إلى العرب عوازب أحلامها فالزموا
السنن القائمة والآثار البينة والعهد القريب الذي
عليه باقي النبوة واعلموا أن الشيطان إنما يسني لكم طرقه

استعاره اما انید کرد برای کنعون زمینه باینکه خفا وغمرة آن مثل ربیع سوا خفا وغمرست در احاد منه

لتتبعوا

لتتبعوا عقبه درین فصل اشارت میفرماید به غلبه عبد الملک
بن مروان ومیفرماید که گویا من میبینم آن مرد یعنی عبد الملک که فریاد
کند در شام از برای دعوت خود وبرگرداند علمهای خود را در نواحی ظاهر
کوفه پس میل کند بر ایشان مثل میل کردن ناقه گزنده بدندان بر
دوشندگان خود وفرش سازد زمین را بسرهای ایشان بتحقیق که
گشاده سازد آن ملعون دهان خود را برای قتل اهل قبایل مثل شتر
صایل وگران گردد در زمین قدم نهادن ودوشاندن او ودر حالتی که دور
دراز باشد جولان او ودر شهرهای متباعده وبزرگ باشد حمله آوردن او بخدا
سوگند که براند وپراگنده گرداند شما را در جوانب زمین بسبب ظلم تا آنکه
باقی نماند از شما مگر اندکی مانند سرمه در چشم پس همیشه باقی باشید باین فتنه
وآشوب تا بازگردد بسوی اهل عرب عقلهای علیه که در نظام احوال غائب
شده باشند از ایشان پس لازم شوید وپیروی نمایید سنتهای ثابته را
ونشانهای واضحه را وپیمان نزدیک را که بر او است باقی پیغمبری وبدانید
بتحقیق که دیو سرکش حزین [illegible] که آسان میگرداند از برای شما راههای
خود را تا پیروی کنید در عقب او وبواسطه آن درآیند در نیران لقوله
تعالی انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر ومن كلام له
عليه السلام في وقت الشورى لن يسرع أحد قبلي

تنتضى فيه السيوف وتخان ح

إلى دعوة حق وصلة رحم وعائدة كرم فاسمعوا قولي وعوا منطقي عسى أن تروا هذا الأمر من بعد هذا اليوم فيه العهود حتى يكون بعضكم أئمة لأهل الضلالة وشيعة لأهل الجهالة و از جمله کلام آن حضرت است که واقع شده در وقتی که گردانید عمر علیه السلام ما علیه خلافت را با مر شوری در میان شش کس و مراد بشوری درین مقام اختیار کردن کسیست از برای خلافت و بی نفی از جانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و آن کلام در نظام انجمن هرگز بشتافت نمیشود کسی پیش از من بسوی خواندن حق و بر عایت کردن پیوستگی خویشان و برسانید بخشش بعضی آن شوری اگر حقی من بود من شتاب میکردم بسوی آن و خبری را خبر رسید که بر من غیب نماید دران پس بشنوید گفتار مرا و نگهدارید سخنان مرا نزدیکیست که به بیند این کار خلافت را از پس این روز که برکشیده شود درو شمشیر از نیام و خیانت کرده شود در عهدها و پیمانها جمهور نام تا آنکه باشند بعضی از شما امامان و پیشوایان و جماعت گمراهان را و بعضی دیگر از شما مرکرده نادانان و بیخردان را و منشأ این همه شوری باشد و من کلام له علیه السلام في النهي عن عيب الناس وإنما ينبغي لأهل العصمة والمصنوع إليهم في السلامة أن يرحموا أهل

الذنوب

الذنوب والمعصية ويكون الشكر هو الغالب عليهم والحاجز لهم عنهم فكيف بالعائب الذي عاب أخاه وعيّره ببلواه أما ذكر موضع ستر الله عليه من الذنب الذي عابه وكيف يذمه بذنب قد ركب مثله فإن لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصى الله فيما سواه مما هو أعظم منه وايم الله لئن لم يكن عصاه في الكبير وعصاه في الصغير لجرأته على عيب الناس أكبر يا عبد الله لا تعجل في عيب عبد بذنبه فلعله مغفور له ولا تأمن على نفسك صغير معصية فلعلك معذب عليه فليكفف من علم منكم عيب غيره لما يعلم من عيب نفسه وليكن الشكر شاغلاً له على معافاته مما ابتلي به غيره از کلام عدالت فرجام آن امام است علیه السلام که وارد شده در نهی فرمودن از عیب مردمان و آن اینست و جز این نیست که سزاوار است مر گروهی را که بفضل الهی نگاهداشته شده اند از گناه و نیکویی کرده شده بایشان در سالم ماندن ایشان از آن فرمانی آنکه مهربانی کنند بگناهکاران و سزاوار است که باشد شکر کردن برغالب بر اهل عصمت و مانع ایشان از مذمت اهل معصیت پس چگونه

نشاید عیب کننده که عیب کند برادر خود را و سرزنش نماید او را بگناهش
آیا یاد نمیکند که جای پوشیدن خدای تعالی بر او از گناهان او انجا
جاییست که بزرگتر است از گناهی که عیب کردن برادر را بآن وجه گونه
مذمت و سرزنش میکند برادر خود را بگناهی که مرتکب شده باشد آن
گناه را پس چگونه که عاصی شده است بخدا او بغیر آن گناه از چیزی
که آن بزرگتر است از آن گناه و آن غیبت برادر مومن است که از
کبایر است و سوگند بخدای تعالی که اگر عاصی نبوده باشد او بخدا او در
گناه بزرگ و عصیان ورزیده باشد با او در گناه کوچک هر اینه دلیری
او بر عیب کردن مردمان بزرگتر است نزد خدای تعالی از آن گناه ای
بندگان خدا شتاب مکنید در عیب کسی بگناه او پس شاید که او آمرزیده
شده باشد در درگاه الهی و ایمن مباش بر نفس خود از گناه کوچک
پس شاید که تو از آن کسی باشی که عذاب کرده شود بر او پس باید که باز ایستد
از غیبت کسی که داند از عیب غیر خود را از جهت آنکه میداند از عیب
نفس خود و باید که بشکر مشغول گردد او را بر رستگاری او از آن گناهی
که مبتلا شده است غیر او بآن **و من کلام له علیه السلام**
أيها الناس من عرف من أخيه وثيقة دين وسداد
طريق فلا يسمعن فيه أقاويل الناس أما إنه قد يرمي

الرامی

الرامي وتخطئ السهام ويحيل الكلام وباطل ذلك
يبور والله سميع وشهيد أما إنه ليس بين الحق والباطل
إلا أربع أصابع فسئل عليه السلام عن معنى قوله هذا
فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال الباطل
أن تقول سمعت والحق أن تقول رأيت **مدار این کلام بر نهی**
سماع غیبت ای گروه مردمان کسی که دانست از برادر خود محکمی در ستواری
ایمان و درستی طریق عرفان پس باید که نشنود البته در حق او گفتارهای مردمان
بدانید که گاهست می اندازد اندازنده و خطا میکند تیرها و تاثیر میکند
سخن در دل و کلامی باطل که از دهن بیرون آید فاسد است بر آن بطلان
بدرستی که نیست میان حق و باطل مگر مقدار چهار انگشت پس سوال
کردند از آنحضرت از معنی این قول پس بهم آورد انگشتان مبارک
خود را و نهاد آن انگشتان را میان گوش و چشم خود بعد از آن فرمود
باطل آنست که بگوی شنیدم چه مدار این سماع غالبا بر کذبست و حق
آنست که بگوی دیدم زیرا که مدار آن بر یقین است **و من کلام**
له علیه السلام ولكن لواضع المعروف في غير حقه
وعند غير أهله من الحظ فيما أتى إلا محمدة اللئام
وثناء الأشرار ومقالة الجهال ما دام منعما عليهم

و خدای تعالی شنونده غیبت و گواه است ۴

ما اجود يده وهو عن ذات الله بخيل فمن آتاه الله مالا
فليصل به القرابة وليحسن منه الضيافة وليفك به الاسير
والعاني وليعط منه الفقير والغارم وليصبر نفسه على الحقوق
والنوايب ابتغاء الثواب فان فوزا بهذه الخصال شرف
مكارم الدنيا ودرك فضايل الآخرة ان شاء الله
غرض آن حضرت باین کلام تنبیه مردمانست بر موضع معروفی که صرف مال باید
میفرماید و منبه شده احسان را در غیر محل خود و نزد غیر اهل آن احسان
خطی و بهره از نیکویی در آنچه داده مگر ستایش لیمان و مدح بدکاران گنهکار
جاهلان مادامی که نعمت دهنده و احسان کننده باشد بر ایشان چه بخشنده
باشد دست او و حال آنکه او از ذات باری تعالی یعنی در راه او
بخیل است پس کسی که عطا کند او را خدای تعالی مالی پس باید که برساند
آن را بخویشان خود با فضال و باید که نیکو سازد از آن مال مهمانی مردمان
نیکوخصال را و بدهد از آن مال به درویش و وام دار و باید که بنده کند نفس
خود را بر ادای حقوق که بر اوست و بر دفع کردن مصیبتها بجهت طلب ثواب
از حضرت یزدان پس بدرستی که فیروزی یافتن باین خصلتها بسبب
بزرگواری مکرمتهای دنیاست و رسیدن بفضیلتهای عقبی اگر خواسته
باشد خدا ومن خطبة له عليه السلام في الاستسقاء ١٤٣

و باید که عطا کند از نعمت [illegible]

و باید که بدهد از آن مال
به درویش و وام دار
با اسیر و گرفتار

وان

وان الارض التي تحملكم والسماء التي تظلكم مطيعتان لربكم وما
اصبحتا تجودان لكم ببركتهما توجعا لكم ولا زلفة اليكم ولا
لخير ترجوانه منكم ولكن امرتا بمنافعكم فاطاعتا واقيمتا
على حدود مصالحكم فقامتا ان الله يبتلي عباده عند الاعمال
السيئة بنقص الثمرات وحبس البركات واغلاق خزاين الخيرات
ليتوب تايب ويقلع مقلع ويتذكر متذكر ويزدجر
مزدجر وقد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق
ورحمة للخلق فقال عز من قايل واستغفروا ربكم انه
كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم باموال
وبنين فرحم الله امرا استقبل توبته واستقال خطيئته وبادر
منيته اللهم خرجنا اليك من تحت الاستار والاكنان
وبعد عجيج البهايم والولدان راغبين في رحمتك وراجين
فضل نعمتك وخايفين من عذابك ونقمتك اللهم فاسقنا
غيثك ولا تجعلنا من القانطين ولا تهلكنا بالسنين ولا
تؤاخذنا بما فعل السفهاء منا يا ارحم الراحمين اللهم انا خرجنا
اليك نشكو اليك ما لا يخفى عليك حين الجاتنا المضايق الوعرة
واجاتنا المقاحط المجدبة واعيتنا المطالب المتعسرة

وَتَلاحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعَبَةُ اللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَرُدَّنَا
خَائِبِينَ وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ وَلَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا وَلَا تُقَايِسَنَا
بِأَعْمَالِنَا اللّٰهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ
وَاسْقِنَا سُقْيَا نَافِعَةً مُرْوِيَةً مُعْشِبَةً تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ
وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ نَافِعَةَ الْحَيَا كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى تُرْوِي بِهَا الْقِيعَانَ
وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ وَتُرْخِصُ الْأَسْعَارَ
إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ **و از جمله خطب آنحضرت خطبه ایست** که واقع
شده است در باران خواستن بدرستی که زمینی که
برمیدارد شما را و آسمانی که سایه می افکند بر شما مطیع و فرمان بردارند مر
پروردگار شما را و نگردیده اند زمین و آسمان که بدهند شما را برکت خودشان
بجهت دردناک شدن ایشان از برای شما و نه بجهت قرب و منزلت
زمین و آسمان بسوی شما و نه از جهت خیری که امیدوار باشند آن را از
شما ولیکن مامور شده اند بمنفعتها و فایدهای شما پس فرمان بردار شده
اند امر پروردگار خود را از برای شما و بداشته شده اند بر نهایات مصلحتهای
کار شما پس قیام نموده اند بآن مصالح و بدرستی که حق سبحانه و تعالی می آزماید
بندگان خود را نزد عملهای ناشایسته بکم کردن میوه ها و باز گرفتن برکتها
و بستن ابواب خزاینهای خیر تا توبه کند و رجوع نماید بدرگاه الهی توبه کننده

کیشن

و باز ایستند

و باز ایستد از گناه باز ایستاده و پند گیرد پند گیرنده و منزجر شود زجر پذیرنده
و بتحقیق که گردانیده حق سبحانه و تعالی کلمه استغفار را سبب فرود آمدن افزونی
فراوان و باعث رحمت از برای آفریدگان پس فرموده در کلام بزرگوار خود
که آمرزش خواهید از پروردگار بتوبه و انابت از کفر و عصیان و بدرستی
که او هست آمرزنده گناهان تا فرو فرستد شما ابر را در حالتی که ریزان بود باران
و مدد فرماید شما را بمالها و پسران پس رحمت کناد خدا بر مردی که روی آورد
بتوبه و انابت بدرگاه یزدان و طلب فسخ معصیت را و پیشی گرفت بر موت
خود بتوبه نمودن از عصیان بارخدایا بتحقیق که ما بیرون آمده ایم بسوی حضرت تو
از زیر پردها و متوجه شده ایم بعد از ناله و فریاد چهارپایان و فرزندان
در حالتی که رغبت کنندگانیم در رحمت تو و امیدواریم بزیادتی نعمت
تو و ترسندگانیم از عذاب تو و خشم و عقاب تو بارخدایا پس آب ده ما را
بباران خود و مگردان ما را از نومیدان و هلاک مساز ما را بسالهای
قحطی و تنگی و مگیر ما را بآنچه کردند سفیهان ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
بارخدایا بدرستی که ما بیرون آمده ایم بسوی تو شکایت میکنیم بسوی تو
از چیزی که پوشیده نیست بر تو از حالها وقتی که بیچاره گردانید ما را تنگیهای تنگ
سخت و دور و ما را بسوی تو قحطیهای که دریافته اند سالهای تنگی را و عاجز
و ضعیف گردانید ما را مطلبهای دشوار و پیوسته شد بر ما فتنهای صعب

یعنی خدایا ما خود را بیرون ... بجهت طلب رحمت از تو

و دستخوار ما رخدایا بدرستی که در میخواهم از فضل تو انکه باز نگردانی
مارا از موضع دعا و نماز در حالتی که نا امید باشیم و باز پس نبری ما را بمنازل
در وقتی که سخت اندوه خورنده باشیم از عدم استجابت دعا و خطاب و عتاب
نکنی ما با بواسطه گناهان ما و قیاس نکنی و بر ابر ننمائی ما را اگر در هائی
بر پنهان ما رخدایا براکنده کن بر ما باران خود را و فزونی و زیادتی
خود را و روزی خود را و رافت و مهربانی خود را و اب ده ما را اب دادنی
با نفع سود سیراب سازنده هر موجود در دیا شنده و گیاه از برای حیوانی
ذی وجود که بر ویانی بسبب ان انچه فوت شده از غلات و زنده گردانی
بواسطه ان انچه مرده از نبات بارانی که نشانشده تشنگی باشد و بسیار
باشد میوه چیده شده کم حاصل شده باشد از ان سیر لب گردانی با ان باران
باران زمینهای هموار را و روان گردانی با ان زمینهای منخفض را از رودخانها
و برگ دار گردانی درختان را از برای میوه و ارزان گردانی نرخها را
بجهت کثرت غله بدرستی که تو بر انچه میخواهی از خیر و جذب توانای
و من خطبة له علیه السلام بعث رسله بما خصّهم
به من وحیه وجعلهم حجة له علی خلقه لئلا تجب الحجة
لهم بترك الاعذار الیهم فدعاهم بلسان الصدق
الی سبیل الحق الا ان الله قد کشف الخلق کشفة

لا انه

و مکنون ضمایرهم

لا انه جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم ولکن
لیبلوهم ایهم احسن عملا فیکون الثواب جزاء والعقاب
بواء این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا
کذبا وبغیا علینا ان رفعنا الله ووضعهم واعطانا
وحرمهم وادخلنا واخرجهم بنا یستعطی الهدی ویستجلی
العمی ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم
لا تصلح علی سواهم ولا تصلح الولاة من غیرهم
درین خطبه بیان میفرماید بعث پیغمبران عالیمقدار و فضائل و کمالات
آل رسول مختار و انحراف جماعت اشرار از طریقه پروردگار و عدم
تمسک ایشان باهل بیت اظهار میفرماید بدرستیکه حق سبحانه وتعالی
پیغمبران خود را بانچه مخصوص ساخت ایشان را بان از وحی خود بواسطه
جبرئیل امین گردانید ایشان را حجت واضح و دلیل هویدا بر افریدگان
خود تا واجب و لازم نشود حجت و برهان مر ایشان را بسبب ترک عذر
اوردن بسوی ایشان و لازم نگردانید حجت بر ایشان پس خواند حق
سبحانه و تعالی بندگان را بزبان راست که هویداست بمعجزات باهره بسوی
راه راست و اگاه باشید بدرستی که حضرت افریدگار اشکارا ساخت
خلقان را اشکار ساختنی نه انکه ندانسته بچیزی را که پنهان کردند از انکه

درشتن سرای خویشان واندیشهای در دل کرفتهٔ ایشان ولیکن تا بیازمایم
که کدام از ایشان بهتر اند از روی کردار تا باشد ثواب باداش عمل ایشان
وعذاب جزای کردار قبیح ایشان کجا اند آن کسانی که دعوی کردند انکه ایشان
استوار اند در علم وکتاب واخبار نه ما که اهل بیتیم از روی دروغ کفتن
واز روی ظلم کردن وستم نمودن بر ما بجهت آنکه بر دراشت ما را خدای تعالی
وفرو کذاشت ایشان را ودرداد ما منصب امامت وخلافت را ومحروم
کرد ایشان را از آن ودر آورد ما را در عنایت خاص خود وبیرون برد ایشان
را بجا خواسته میشود هدایت وراه نمائی وبجا روشنی جسته میشود از کوری
وکمراهی وبدرستی که امامان از قریش اند باتفاق ونشانده شده اند
ایشان درین بطن از هاشم بن عبد مناف صلاحیت ندارد امامت
بر غیر ایشان وصلاحیت ندارند والیانی که غیر ایشان باشند منهم
آثَرُوا عَاجِلًا وَأَخَّرُوا آجِلًا وَتَرَكُوا صَافِيًا وَشَرِبُوا آجِنًا
كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ فَأَلِفَهُ وَبَسِئَ
بِهِ وَوَافَقَهُ حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ وَصُبِغَتْ بِهِ خَلَائِقُهُ
ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِدًا كَالتَّيَّارِ لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ أَوْ كَوَقْعِ
النَّارِ فِي الْهَشِيمِ لَا يَحْفِلُ مَا حَرَّقَ أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِـ
مَصَابِيحِ الْهُدَى وَالْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ

الْقُلُوبُ الَّتِي وُهِبَتْ لِلَّهِ وَعُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ازْدَحَمُوا
عَلَى الْحُطَامِ وَتَشَاحُّوا عَلَى الْحَرَامِ وَرُفِعَ لَهُمْ عَلَمُ الْجَنَّةِ
وَالنَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ وَأَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ
بِأَعْمَالِهِمْ دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا وَوَلَّوْا وَدَعَاهُمُ
الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَأَقْبَلُوا برکزیدند بنی امیه واتباع ایشان
متاع سرای ناپایدار را ووا پس انداختند کردار پسندیده وعمل شایسته
را که مخصوص است از برای دار القرار وترک کردند زلال صافی آن دار را
وآشامیدند آب تیره متغیر را کویا من می نکرم بفاسق ایشان درحالتی
که مصاحبه با فعل منکر نموده الفت کرفته بدان وآرام کرفته بآن وموافقت
کرد آن منکر را تا آنکه پیر شده بعینه سفید کشته میانهای سر او ورنک
کرفته باو طبیعتها وسرشتهای او پس از آن روی آورده با مستوفا نیه
درحالتی که کف بر آورده همچو دریای موج زن زخار را صلا باک ندارد از آنچه
غرق کرده اند یا همچو افتادن آتش در کیاه خشک نیند نشند از آنچه سوزانند
کجا اند عقلهای چراغ بر افروزنده بچراغهای هدایت وبصرهای نکرنده
بنشانهای تقوی وطهارت کجا اند دلهای که بخشیده شده باشند از
برای خدای تعالی وبسته شده باشند بر طاعت وفرمان برداری او
انبوهی نموده اند بنی امیه واتباع ایشان بر متاع ودنیای بی اعتبار ونزاع

سلیم ومنقاد فرمان او شده باشند

نموده اند با هم بر فعل حرام و بر داشته شده است و نمایان کرده شده
برای ایشان نشانه بهشت و دوزخ پس گردانیده اند از بهشت رویهای
خود را و روی آورده اند بسوی دوزخ بعملهای خود خوانده است
ایشان را پروردگار ایشان بطاعت پس رمیده اند و لعنت کرده اند
و خوانده است ایشان را شیطان پس اجابت کرده اند و روی آورده اند
باو و اطاعت قول او کرده اند **ومن خطبة له علیه السلام**
أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِیهِ
الْمَنَایَا مَعَ کُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَفِی کُلِّ أَکْلَةٍ غُصَصٌ
لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَی وَلَا یُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ
مِنْکُمْ یَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ وَلَا تُجَدَّدُ لَهُ
زیادة فی اکله الا بنفاد ما
قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ وَلَا یَحْیَی لَهُ أَثَرٌ وَلَا یَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِیدٌ إِلَّا
إِلَّا بَعْدَ أَنْ یَخْلَقَ جَدِیدٌ وَلَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَتَسْقُطُ
مِنْهُ مَحْصُودَةٌ وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا فَمَا بَقَاءُ
فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ **مدار این خطبه بر ذم دنیاست**
و وحشت عباد بر کسب زاد عقبا ای گروه مردمان جز این نیست که شما در
سرای فانی هدفید که تیر اندازند در و مرگها با هر آشامیدنی از
شراب دنیای شراب اندوهیست در گلوی شکسته و در هر خورش او محنتهای

والمهای

والمهابت گلوگرفته نمیرسد از دنیای پرخطر نعمتی مگر که جدا شدن از نعمت
دیگر و زندگانی داده نمیشود او را نوشده مگر بعد از آنکه کهنه میشود نوی
دیگر و قایم نمیشود از برای او رسته از گیاه مگر که می افتد از و درویده خشک
شده و بتحقیق که گذشت اصلهایی که ما فرعهای ایشانیم یعنی پدرانی
که ما فرزندان ایشانیم پس چه است که چه باشد بقای فرع بعد از رفتن اصل او
منها وَمَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِکَ بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا الْبِدَعَ
وَالْزَمُوا الْمَهْیَعَ إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَإِنَّ مُحْدَثَاتِهَا شِرَارُهَا
میفرماید و پدید آورده نشده بدعتی و راه مضلی مگر ترک شد سنتی و راه حقی
پس بپرهیزید از بدعتها و لازم شوید براه روشن و واسع و بدرستی که امور
عزیمه بهترین و خوبترین عوازم است و بدرستی که امور متجدده نو پیدا شده
بدترین امور است زیرا که مخالف دین سید المرسلین است **ومن**
کلام له علیه السلام إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ یَکُنْ نَصْرُهُ
وَلَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ وَهُوَ دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَظْهَرَهُ وَ
جُنْدُهُ الَّذِی أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ حَتَّی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَیْثُ
طَلَعَ وَنَحْنُ عَلَی مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ
وَمَکَانُ الْقَیِّمِ بِالْأَمْرِ مَکَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ یَجْمَعُهُ وَیَضُمُّهُ
فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذَافِیرِهِ

یعنی سنن قدیمه سوالف
لما استشاره عمر بن الخطاب بقتال الفرس بنفسه

أبداً والعرب اليوم وإن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام
وعزيزون بالاجتماع فكن قطباً واستدر الرحى بالعرب
وأصلهم دونك نار الحرب فإنك إن شخصت من هذه
الأرض انتقضت عليك العرب من أطرافها وأقطارها
حتى يكون ما تدع وراءك من العورات أهم إليك مما بين
يديك إن الأعاجم إن ينظروا إليك غداً يقولوا هذا أصل
العرب فإذا قطعتموه استرحتم فيكون ذلك أشد لكلبهم
عليك وطمعهم فيك فأما ما ذكرت من مسير القوم إلى قتال
المسلمين فإن الله سبحانه هو أكره لمسيرهم منك وهو
أقدر على تغيير ما يكره وأما ما ذكرت من عددهم
فإنا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة وإنما كنا نقاتل
بالنصر والمعونة و از کلام آنحضرت است که فرموده در حینی که مشورت
کرده باآن قدوه اصحاب عمر بن الخطاب علیه الرحمة والمغفرت در رفتن
بمحاربه اهل فارس بنفس خود بدرستی که این کار نصرت یاری دادن
و فرو گذاشتن او به بسیاری لشکر و انبوهی آن و نه بکمی مردمان و آن امر
دین خدای است که غالب گردانیده آن را بر همه ادیان و لشکر اوست
که عزیز گردانیده او را و قوت داد آن را بر دشمنان تا آنکه رسید آنچه رسید

از عزت و کثرت آن در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع کرد و ما هستیم
بر وعده از خدای تعالی و خدای تعالی راست کننده وعده خود است
و یاری دهنده لشکر خود و جای قیام نماینده بکار اسلام که امام است همچو
جای ریسمان است از مهره که جمع می کند آن را و انضمام می دهد آن را بهم
پس اگر منقطع و بریده شود ریسمان مهره متفرق و پراکنده شود
مهره از هم بپاشد پس جمع نشود بتمامی خود هرگز و مردمان عرب امروز
اگرچه اندک اند لکن فردا پس ایشان بسیارند بسبب اسلام و ایمان
عزیز و غالب اند باجتماع و اتفاق پس باش قطب آسیا که مدار علیه او
و بگردان آسیا را بعرب و در آر ایشان را نه خود را در آتش محاربه و مقاتله
پس بتحقیق که اگر تو بیرون روی ازین زمین یعنی از مدینه طیبه فرود آیند
بر تو عربان یکبار از جوانب زمین خود و نواحی آن تا آنکه باشد آنچه
واگذاشته باشی از پس خود از مواضع مخافت بر اسلام و اهل آن مهم
تر بسوی تو از آنچه در پیش است از کارزار زیرا که دیار عرب زیاده
استقراری ندارند پس بسا که طمع کنند بعد از رفتن تو در خلافت و اموال
اسلام بهیج و مرج شود و کار بفتنه کشد و بدرستی که مردمان عجم اگر نظر کنند
بسوی تو فردا گویند که این اصل عرب و پیشوای ایشانست پس اگر
شما پاره پاره گردید او را راحت یافتید و آسوده شدید پس رفتن تو بمی رزم

ایشان سخت تر باشد از آمدن ایشان بقتال مسلمانان از جهت شره
وحرص ایشان بر تو وبطمع افتادن ایشان در تو وچون عمر علیه السلام
گفته بود با میر المومنین علیه السلام که من نمی خواهم که ایشان با ما محاربه
کنند ازین جهت میفرماید در جواب او پس اما آنچه ذکر کردی از آمدن اهل
فرس بمحاربه مسلمانان پس بدرستی که خدای تعالی مکروه می شمارد از تو
رفتار ایشان واو قادرتر است بر تغیر وتحویل آنچه مکروه است بر او واما
آنچه یاد کردی از بسیاری عدد ایشان پس ما نبودیم که کارزار می کردیم با کفار
در زمانی که پیش ازین زمان بود بلشکر بسیار وجز این نیست که محاربه می کردیم
بنصرت ومعاونت حضرت پروردگار ومن خطبة له عليه السلام

فَبَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وسلم بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ
مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ
إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ
إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيُقِرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ
إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ
يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ
وَكَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلَاتِ وَاحْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقَمَاتِ
وَاللّٰهِ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى

مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللّٰهِ وَ
عَلَى رَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ
الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ
مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ
مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ مَنْفِيَّانِ
طَرِيدَانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ
فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ
وَلَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنِ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ
الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ
الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ وَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا
اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَّلُوا
بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مُثْلَةٍ وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللّٰهِ فِرْيَةً وَجَعَلُوا
فِي الْحَسَنَةِ الْعُقُوبَةَ السَّيِّئَةَ وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَيُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ
الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَتَحُلُّ مَعَهُ
الْقَارِعَةُ وَالنِّقْمَةُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللّٰهَ وُفِّقَ
وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلاً هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ فَإِنَّ جَارَ اللّٰهِ

حملته وتناساه حفظته فالكتاب ٣

آین وعدوه خائف وانه لا ینبغی لمن عرف عظمة الله ان
یتعظم فان رفعة الذین یعلمون ما عظمته ان یتواضعوا
له وسلامة الذین یعلمون ما قدرته ان یستسلموا له
فلا تنفروا من الحق نفار الصحیح من الاجرب والباری
من ذی السقم واعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا
الذی ترکه ولن تاخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا
الذی نقضه ولن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه فالتمسوا
ذلک من عند اهله فانه عیش العلم وموت الجهل هم الذین
یخبرکم حکمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقهم وظاهرهم
عن باطنهم لا یخالفون الدین ولا یختلفون فیه فهو بینهم
شاهد صادق وصامت ناطق درین خطبه ذکر اعراض بعضی نماید
در معرض مدح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم میگوید پس انگیخت
حق سبحانه و تعالی محمد بن عبد الله را براستی تا بیرون آورد بندگان را از
پرستیدن بتان بسوی عبادت رحمان با قرآنی که بیان کرده است
آن را حق سبحانه و تعالی و محکم گردانیده آن را تا بدانند بندگان پروردگار
خود را وقتی که نمیدانستند او را تا اقرار کنند بآفریدگار خود بعد ازانکه
جاحد بودند باو و منکر وحدانیت او تا اثبات کنند وجود او را بعد

والبری مع

بیرون آوردن از فرمانبردن شیطان بسوی طاعت

ازانکه

ازانکه نمی‌شناختند او را پس هویدا کرد حق سبحانه از برای ایشان
وجود خود را در کتاب بزرگوار خود بدون آنکه دیده باشند او را بسبب
آنچه نمود بایشان از قدرت و ترسانید ایشان را از شوکت و چگونه
محو نابود کرد آنکسی را که محو کرد از قرون ماضیه بعقوبات نازله و درویده
و منقطع ساخت کسی را که درویده و استیصال نمود بخشمهای و غضبهای
ربانیه و براستی که زود باشد که بیاید بر شما از پس رفتن من بعالم قدس
روزگاری که نباشد درو پوشیده و پنهان تر از حق و نه ظاهرتر از باطل
و نه بیشتر از دروغ بستن بر خدا و رسول او و نباشد نزد اهل این زمان هیچ
کاسدتر از قرآن هرگاه که بخوانند آن را همچنانکه حق خواندن آن باشد
و نباشد متاعی برواج تر از قرآن هرگاه که تحریف و تغیر کرده شود از مواضع
آن بحسب اغراض جاهلان و نباشد در شهرها چیزی زشت تر از کار شایسته
و نباشد منکوتر از کار منکر و ناشایسته پس بتحقیق که بیندازد قرآن را
حاملان او از تامل کردن دران و عمل کردن بآن و فراموش کرده شد
آن را حافظان او بحیثیت توجه ایشان بامور شیطان پس قرآن دران
روز و اهل آن نفی شدگان و راندگان باشند از درها و مصاحب
صحبت گیرنده باشند با یکدیگر در یک راه که آن راه آنست که جای نده
ایشان را جا دهنده پس قرآن و تابعان او دران زمان در میان

مردمان باشند بصورت و ابدان و نباشند بحسب معنی و در میان ایشان
و با ایشان باشند ظاهراً و نباشند با ایشان باطناً زیرا که ضلالت موافق
نیست با هدایت و اگرچه مجتمع شوند در یک زمان مجتمع و متفق باشند قوم
آن روزگار بر جدا شدن از شریعت سید مختار و جدا باشند آن جماعت
باطله از جماعت محقه گویا ایشان امامان کتاب اند و نیست کتاب
امام ایشان پس باقی نماند نزد ایشان از آن کتاب مگر نام او و نشناسند
مگر خط و کتابت او نه معانی و احکام او یعنی از پیش است مثله نمودن
و عقوبت کردن ایشان نیکوکاران بجمیع انواع عقوبت و دیگر مقدم است
نامیدن ایشان صدق صالحان را بر خدای تعالی دروغ و بهتان و گردانیدن
ایشان در کار شایسته صالحان عقوبت بد و جزای ناشایسته و بدرستی
که هلاک شوند آنکسانی که بودند پیش از شما بدرازی املهای ایشان و پنهان
بودن اجلهای ایشان تا آنکه فرود آمد بایشان وعده داده که باز داشته
می شود از او توبه کردن و فرو می آید با او مصیبت شدیده که کوبنده
دلها باشد و امر ناخوش و ناموافق طبیعت ای گروه مردمان کسی که طلب نصیحت
کند از خدای تعالی توفیق داده شود و کسی که فرا گیرد گفتار خدای را
رهنمای خود هدایت داده شود بطریقه راه که ثابت تر طرق و اعظم آنست
و بدرستی که همسایه خدای تعالی یعنی ملازم درگاه او بطاعت و عبادت

مراد آنست که مقدم است زمان ضعف [illegible] کردن ایشان را [illegible] بعد از ایشان [illegible] امرا و ولاة [illegible] عبدالله زیاد و حجاج [illegible] عقوبت [illegible]

عذر او رو نام مراد برگشت و بازداشته شود از وی

ایمن است

ایمن است از عذاب و دشمن او ترسانست و هراسان و بدرستی که سزاوار
هر کسی را که شناخته است جبروت و بزرگواری خدای تعالی آنکه خود را بزرگ
نماید پس بدرستی که بزرگی قدر آنکسانی که میدانند آنچه عظمت
و بزرگی اوست آنست که متواضع شوند از برای او و سلامتی و درستی
آنانی که میدانند قدر قدرت او را آنست که گردن نهند از برای او
پس نفرت مکنید و مرمید از حق مثل نفور صحیح البدن از کسی که علت
جرب داشته باشد و مثل نفور خوش شونده از کسی که بیمار باشد و بدانید
ای جماعت مردمان آنکه نمیشناسید راه مستقیم را تا آنکه بشناسید کسی را
تا آنکه بشناسید کسی را که ترک کرده آن طریق قویم را تا تبرا کنید
از وی و هرگز فرا نگیرید عهد و پیمان قرآن را تا آنکه بشناسید کسی را که
نقض عهد کرده و شکسته پیمان را و اصلا چنگ در نزنید بآن کتاب
تا آنکه شناسا گردید بکسی که انداخت آن را از درجه اعتبار پس طلب
کنید رشد و تمسک کتاب را از نزد اهلش که ائمه هدی اند پس بدرستی
که ایشان زندگانی دانش اند و مرگ جهل اند ایشان کسانی اند که خبر
میدهد شما را حکم ایشان از دانش ایشان باسرار و خاموشی ایشان
از گفتار ایشان بحکمت آن بزرگوار و ظاهر ایشان که هیات خاشعان
و عابدان است از باطن ایشان مخالف نمیکنند در دین و اختلاف نمیکنند

دران چون مخالفان بی دین نیز درین در میان ایشان کو اهست
راست کو و خاموشیست کو با استعاره فرموده لفظ صامت و ناطق را
از برای دین باعتبار انکه زود رجوع کردن بآن مفید احکام شرعیه است
و نزد علما رجوع خاموش است از بیان قواعد ربانیه ومن خطبة
له علیه السلام فی ذکر اهل البصرة کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
یَرْجُوا الْاَمْرَ لَهُ وَیَعْطِفُهُ عَلَیْهِ دُوْنَ صَاحِبِهِ لَا یَمُتَّانِ
اِلَی اللهِ بِحَبْلٍ وَلَا یَمُدَّانِ اِلَیْهِ بِسَبَبٍ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
حَامِلُ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ وَعَمَّا قَلِیْلٍ یُکْشَفُ قِنَاعُهُ وَاللهِ
لَئِنْ اَصَابُوا الَّذِی یُرِیْدُوْنَ لَیَنْتَزِعَنَّ هٰذَا نَفْسَ هٰذَا وَلَیَاْتِیَنَّ
هٰذَا عَلَی هٰذَا قَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ فَاَیْنَ الْمُحْتَسِبُوْنَ قَدْ
سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ وَلِکُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ وَلِکُلِّ
نَاکِثٍ شُبْهَةٌ وَاللهِ لَا اَکُوْنُ کَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ یَسْمَعُ النَّاعِیَ وَیَحْضُرُ
الْبَاکِیَ واز جمله خطبه انحضرت که واقع شده در مذمت زبیر و طلحه هریک
از طلحه و زبیر امید میدارند از برای خود کار امارت را و میل میدهد آن را
بنفس خبیس خود نه صاحب خود چه ایشان مخالف بودند بیکدیگر در نفس الامر
واگرچه متفق بودند و مخالفت کردن با امام زمان یعنی امیر مومنان و سرور
متقیان علیه الصلوات الرحمن و غرض ایشان در مخالفت نمودن بیکدیگر

نه انکار منکر بود و ملک طلب امارت بود چنانچه آورده اند که اختلاف کردند
در احقیه تقدیم نماز پیش کار زار تا انکه عایشه بران قرار داد که روزی
محمد بن طلحه امامت مردم اقدام نماید و روزی عبد الله بن زبیر و عایشه
بوسطه اعادی که درشت با امیر المومنین علیه السلام امر کرد که بصیغه
السلام علیک یا امیر المومنین بران هر دو سلام کنند و حال انکه حکم الهی
صادر شده بود که علی بن ابی طالب را امیر المومنین خوانند حاصل کلام
آن عالیمقام آنست که طلحه و زبیر در کار دین مخالفت ورزیدند و تشبث
در مخالفت او کذاشت نمیکنند متوسل نمیشوند و نزدیکی نمیجویند
بسوی خدای بریسمان پیمان و نمیکشند بسوی او رشته عهد را بهیچ سبب از سببها
بر دارنده کینه است از برای یار خود از پس اندک وقتی ظاهر سازد
پرده خود را که ملاحظ آن عهد و پیمانست یعنی پرده ظاهر را که بآن
عهد و پیمان خود پوشید بدرود و نکبت عهد را آشکارا کند بخدا سوگند
که اگر برسند بآن چیزی که میخواهند از مطالب خود هر آینه نزع کند
این یکی جان آن دیگر را و هر آینه بیاید آن یکی بر سر این یکی دیگر بقصد
قتل تا خود بتنهایی آن مطلوب را اخذ نماید نه آن دیگر بتحقیق که برخاستند
گروه ستمکار در طریق نفس و شیطان مکار بعد از ان تحریص و ترغیب
میفرماید اصحاب خود را بر محاربه آن فئه باغیه باین طریق که پس کجا اند ارباب

احتساب بعضی طالبان اجر و ثواب که بیان کرده شده است از برای ایشان سنتهای پیغمبر و مقدم داشته شده است برای ایشان قول سید بشر و آن اینست که یا علی انک ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین مراد آنست که هر که شنوده این خبر را از طالبان ثواب واجبست که قتال کند با این مفسدان و مرهم گمراهی را علتی و بهانه ایست و مرهم شکننده بیعت را شبهه و افسانه ایست سوگند بخدا اگر نیستم همچو شنونده صدای زدن دست بر روی و سینه که شنود خبر مرگ دهنده را و حاضر شود نزد گریه کننده مراد آنست که هرگاه که با امارات ظاهره علم پیدا کنم بقصد این گروه با غیر بمحاربه من تغافل نمی ورزم و نمی نشینم در جای خود تا ایشان هجوم کنند بر من بلکه بمشاهده آن مرا آیم تا خود را بدشمن نمایم و مستعد حرب شوم تا مقصود ایشان بحصول نرسد و فریب خوردن قرار نگیرد **و من کلام له علیه السلام قبل موته** ایها الناس کل امرئ لاق ما یفر منه فی فراره و الاجل مساق النفس و الهرب منه موافاته کم تردت الایام ابحثها عن مکنون هذا الامر فابی الله الا اخفاءه هیهات علم مخزون اما وصیتی فالله لا تشرکوا به شیئا و محمدا فلا تضیعوا سنته اقیموا هذین العمودین و اوقدوا هذین المصباحین و خلاکم ذم ما لم تشردوا

حمل کل امرئ مجهوده و خفف عن الجهلة رب رحیم و دین قویم و امام علیم انا بالامس صاحبکم و انا الیوم عبرة لکم و غدا مفارقکم غفر الله لی و لکم ان ثبتت الوطاة فی هذه المزلة فذاک و ان تدحض القدم فانا کنا فی افیاء اغصان و مهاب ریاح و تحت ظل غمام اضمحل فی الجو متلفقها و عفا فی الارض مخطها و انما کنت جارا جاورکم بدنی ایاما و ستعقبون منی جثة خلاء ساکنة بعد حراک و صامتة بعد نطوق لیعظکم هدوی و خفوت اطراقی و سکون اطرافی فانه اوعظ للمعتبرین من المنطق البلیغ و القول المسموع و داعیکم وداع امرئ مرصد للتلاقی غدا ترون ایامی و یکشف لکم عن سرائری و تعرفوننی بعد خلو مکانی و قیام غیری مقامی

این کلام آنحضرت است که فرموده نزد رحلت وی از دار فنا بدار بقا ای مردمان هر فردی از شما ملاقات کننده است بآن چیزی که میگریزد از آن در گریختن خود و مدت حیوة جای راندن نفس است بنهایت و گریختن از موت رسیدنست بآن بسا که گردانیدم روزگار را از زنده شده یعنی بسا که گذرانیدم روزگار را در حینی که تفحص کردم در آن

از پوشیده این کار بسیار وقت قتل خود را پس آیا زمود حق سبحانه وتعالی
از اعلام آن مگر پنهان کردن آن امر را از روی تفصیل نه اجمال چه دور است
این دانستن علمیست مخزون نزد خدای تعالی اما وصیت من بشما خدا است
شریک مسازید با او چیزی را از مخلوقات و محمد است صلی الله علیه واله وسلم
پس ضایع مگردانید سنت و شریعت او را در بعضی روایت الله و محمد منصوب
واقع شده بتقدیر اعبدوا و احفظوا یعنی پرستید خدا را و تابع شوید محمد را صلی
الله علیه واله وسلم و بپای دارید این دو ستون اسلام را و برافروزید این دو
چراغ را و خالی باشند از شما مذمت عیب و عار مادام که نرمید و نفور ننماید
از توحید پروردگار و شریعت سید مختار بار کرده شده بهر مردی آنچه وسع
و طاقت اوست و سبک کرده شد بار تکلیف از جاهلان و ضعیفان
و خدای عالم پروردگاریست مهربان و دین او دینی است راست و پیغمبر او صلی الله
علیه واله پیشوائیست دانا من دی روز مصاحب شما بودم و من امروز
عبرت شماام و فردا مفارقت کننده ام از شما بیامرزاد خدای تعالی مرا و شما را
پس اگر ثابت و استوار باشد جای قدم نهادن درین دنیا که جای لغزیدن
پا است پس آن خواست مرا و اگر بلغزد قدم درین منزل بی بنیاد رحلت
کردن پس جز این نیست که بودیم در سایهای شاخها و درخت و موضع
وزیدن بادها این کنایه است از استراحت دنیا و در زیر سایه ابرها که

شد در هوا و معدوم گشت مجتمع شده آن ابرها این اشارتست باسباب
مجتمعه که بعد از بقا متفرق شدند از یکدیگر و نا پیدا شد در زمین موضع
خط آن بادها و بدرستی که بودم من همسایه شما از برای نصیحت و پند همسایگی
میکرد با شما بدن من در روزی چند زود باشد که یافت شوید در عقب
من بدنی که خالی باشد از روح آرام گرفته بعد از حرکت کردن آن و خاموش
شده بود از گفتار تا پند دهد شما را سکون من و فرو افتادن چشم و در پیش
افکندن و آرام یافتن اطرافهای بدن من بدرستی که مرگ پند دهنده تر است
مر عبرت گیرندگان را از گفتار بلیغ فصیح و از قول شنیده صریح وداع کردن
من شما را وداع کردن مردیست مهیا شده از برای ملاقات روز قیامت
فردا ببینید روزهای مرا و کشف شود مر شما را از عقاید نیات خفیه من
و بشناسید مرتبه مرا بعد از خالی بودن مکان من از من و ایستادن
غیر من بجای من **من خطبة له عليه السلام** يومي فيها الى الملاحم
فَأَخَذُوا يَمِيناً وَشِمالاً طَعْناً فِي مَسالِكِ الغَيِّ وَتَرْكاً
لِمَذاهِبِ الرُّشْدِ فَلا تَسْتَعْجِلُوا ما هُوَ كائِنٌ مُرْصَدٌ
وَلا تَسْتَبْطِئُوا ما يَجِيءُ بِهِ الغَدُ فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِما
إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ وَما أَقْرَبَ اليَوْمَ
مِنْ تَباشِيرِ غَدٍ يا قَوْمِ هذا إِبّانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ

از پوشیده این کار بغیر وقت قتل خود را پس آیا از خود حق سبحانه وتعالی
از اعلام آن مگر پنهان کردن آن امر را از روی تفصیل نه اجمال چه دور است
این دانستن علمیست مخزون نزد خدای تعالی اما وصیت من پس شما خدا را است
شریک مسازید با او چیزی را از مخلوقات و محمد است صلی الله علیه واله وسلم
پس ضایع مگردانید سنت و شریعت او را در بعضی روایت الله و محمد منصب
واقع شده بتقدیر اعبدوا و اتبعوا یعنی پرستید خدا را و تابع شوید محمد را صلی
الله علیه واله وسلم بر پای دارید این دو ستون اسلام را و برافروزید این دو
چراغ را و خالی باشد از شما مذمت عیب و عار مادام که نرمیده و فرار نمایید
از توحید پروردگار و شریعت سید مختار بار کرده شد بهر مردی اندازه وسع
و طاقت او است و سبک کرده شد بار تکلیف از جاهلان و ضعیفان
خدای عالم پروردگاریست مهربان و دین او دینی است راست و پیغمبر ما صلی الله
علیه واله پیشوا عالمیست دانا من دی روز مصاحب شما بودم و من امروز
عبرت شماام و فردا مفارقت کننده ام از شما بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را
پس اگر ثابت و استوار باشد جای قدم نهادن درین دنیا که جای لغزیدن
پا است پس آن غرض مراد است و اگر بلغزد قدم درین منزل بی بنیاد در رحلت
کردن پس جز این نیست که بودیم در سایهای شاخها درخت و موضع
وزیدن بادها این کنایه است از استراحت دنیا و در زیر سایه ابرها گشت

شد در هوا و معدوم گشت مجتمع شده آن ابرها این اشارت است باسباب
مجتمعه که بعد از بقا متفرق شدند از یکدیگر و ناپیدا شد در زمین موضع
خط آن بادها و بدرستی که بودم من همسایه از برای نصیحت و پند همسایگی
میکرد با شما بدن من در روزی چند و زود باشد که یافت شوید در عقب
من بدنی که خالی باشد از روح آرام گرفته بعد از حرکت کردن آن و خاموش
شده بود از گفتار پس پند دهد شما را سکون من و فرو افتادن چشم و زیر
افکندن و آرام یافتن طرفهای بدن من بدرستی که مرگ پند دهنده تر است
مر عبرت گیرندگان را از گفتار بلیغ فصیح و از قول شنیده صریح وداع کردن
من شما را وداع کردن مردیست مهیا شده از برای ملاقات روز قیامت
فردا به بینید روزهای مرا و کشف شود مر شما را از عقاید نیات خفیه من
و بشناسید مرتبه مرا بعد از خالی بودن مکان من از من و ایستادن
غیر من بجای من ومن خطبة له علیه السلام یومی فیها الی الملاحم
فَاَخَذُوا يَمِيناً وَشِمَالاً طَعْناً فِي مَسَالِكِ الغَيِّ وَتَرْكاً
لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ
وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الغَدُ فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا
اِنْ اَدْرَكَهُ وَدَّ اَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ وَمَا اَقْرَبَ الْيَوْمَ
مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ يَا قَوْمِ هَذَا اِبَّانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ

وادنوا من طلعة ما لا تعرفون الا وان من ادركها منا يسري فيها بسراج منير ويحذو فيها على مثال الصالحين ليحل فيها ربقا ويعتق رقا ويصدع شعبا ويشعب صدعا في سترة عن الناس لا يبصر القائف اثره ولو تابع نظره ثم ليشحذن فيها قوم شحذ القين النصل تجلى بالتنزيل ابصارهم ويرمى بالتفسير في مسامعهم ويغبقون كاس الحكمة بعد الصبوح **و از جمله خطبه آنحضرت**

که اشارت میکند دران بواقعات عظیمه و واگرفتند گمراهان هست طریق یمین و شمال را بجهت رفتن در راههای گمراهی و بجهت ترک کردن راه راست که موصلست بسعادت پس میخواهد شتاب آنچه واقع شونده است و چشم داشته شده از انواع فتنه و عذاب و دیر میشمرید چیزی را که می‌آرد آن را فردا از فتنهای ظاهره هویدا پس بیا بشتاب خواهنده چیزی اگر دریابد آن را دوست دارنده باشد در نیافتن آن و چه نزدیکست امروز علامات و واقعات فردا ای نزدیکست من این زمان وقت وارد شدن و پیدا گشتن هر وعده داده شده است و نزدیک رسیدنست از دیدار آنچه نمی‌شناسید آن را از قتل و سبی و انواع ستم و بدان بدرستی که کسی که دریابد آن فتنها را از ما که اهل بیتیم رود در ظلمتهای

آن

ان فتنها بچراغی که روشن سازنده اقطار راست و در پی رود دران فتنه بر مثل صالحان و نیکوکاران تا بگشاید دران فتنه گرههای ریسمان را و رها کند بنده را و بشکافد آنچه بهم پیوسته از منکرات قبیحه و بهم پیوندد آنچه شکافته شده باشد از اعتقادات حقه و این کل ربق و معتق رق در پوشش است از مردمان یعنی پنهانست از نظر ایشان نه بیند کسی که در پی او رفته باشد اثر و نشانه او را اگرچه در پی کار فرموده باشد نظر خود را پس از آن تیز ساخته شود دران فتنهای خون خوار دهنهای گروهی از برای اخذ علوم و اسرار همچو تیز ساختن آهنگر شمشیر را جلا داده شود بنور قران دیدهای ایشان و انداخته شود تفسیر قران و تبیین آن در مواضع سمعهای آن مردمان و بیاشامانند ایشان در شبانگاه جام حکمت را که علوم شرعیه است بعد از آنکه آشامیده باشند در چاشتگاه لفظ غبوق و صبوح کنایتند از تعلم علوم دینیه بر سبیل دوام و ممارست ایشان دران باهتمام تمام بارشاد امام عم

منها وطال الامد بهم ليستكملوا الخزي ويستوجبوا الغير حتى اذا اخلولق الاجل واستراح قوم الى الفتن واشالوا عن لقاح حربهم لم يمنوا على الله بالصبر ولم يستعظموا بذل انفسهم في الحق حتى اذا وافق

ای فتنها است از این [illegible] و در [illegible]

وَارِدُ الْقَضَاءِ، انْقِطَاعُ مُدَّةِ الْبَلَاءِ، حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى
أَسْيَافِهِمْ، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَاعِظِهِمْ، حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللهُ
رَسُولَهُ صلی الله علیه وآله وسلم رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ
وَغَالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ
وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ
أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ
وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ، قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ
وَذَهَلُوا عَنِ السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ، مِنْ
مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ، أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ. میفرماید

دراز کنند غایت کار و نهایت روزگار با اهل جاهلیت بی استبصار
تا انکه تمام کرده شده اند رسوائی خود را مستوجب شدند متغیر حال انکه
کشته شد بعینه منقضی گشت عهد این اجل و راحت یافتند
گروهی از ایشان بفتنهای حیله و وهم بر دوام شد از برای الباس شدن
جنگ و جدل بعینه منت ننهادند صبر برافرید کار ربیب شکیبای
نمودن در کارزار و بزرگ نشمردند فدا کردن جانهای خود را در اظهار
حق تا انکه چون موافق شد زود آمده قضای الهی بریده شدن
زمان بلا جاهلیت بر درشتند معاونان حضرت رسالت سرهای جماعتی

کرایمان

کر ایمان نداشتند بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر شمشیرهای خود
بصیر موده بندوهنده خود تا انکه چون قبض کرد خدای تعالی روح
رسول خود را تا باز گشتند گروهی بر پاشنهای خود بارتداد و هلاک ساخت
ایشان را طرق باطله مشتبهه و اعتماد کردند بر شبهای در آمده در
خواطر ایشان و پیوستند بغیر خویشان پیغمبر و دوری گزیدند سببی که مامور
بودند بدوستی آن کقوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و نقل کردند و بگردانیدند بنای دین را از استواری
بنیاد خودش پس بنا کردند در غیر موضعش آن گروه کانهای هر گناه اند
و درهای هر در آمده در شدت فتنه جهالت بتحقیق که متردد بودند
در وادی سرگردانی و گمراهی و غافل بودند در بیهوشی و جهالت
بطریقه آل فرعون ایشان از جمله کسانی اند که منقطع و بریده اند
از عقبا بسوی متاع دنیا و مایل و اعتماد کننده است نفسهای ایشان از قبیل
جماعتی اند که مفارقت کننده اند از راه حق و مر دین خدا را جدا
نموده ومن خطبة له علیه السلام وَأَسْتَعِينُهُ
عَلَى مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَمَزَاجِرِهِ، وَالِاعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ
وَمَخَاتِلِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَنَجِيبُهُ وَصَفْوَتُهُ، لَا يُؤَازَى فَضْلُهُ، وَلَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ

أضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمة والجهالة الغالبة
والجفوة الجافية والناس يستحلون الحريم ويستذلون
الحكيم يحيون على فترة ويموتون على كفرة ثم
إنكم معشر العرب أغراض بلايا قد اقتربت فاتقوا
سكرات النعمة واحذروا بوائق النقمة وتثبتوا في
قتام العشوة واعوجاج الفتنة عند طلوع جنينها
وظهور كمينها وانتصاب قطبها ومدار رحاها تبدأ
في مدارج خفية وتؤول إلى فظاعة جلية شبابها
كشباب الغلام وآثارها كآثار السلام يتوارثها
الظلمة بالعهود أولهم قائد لآخرهم وآخرهم
مقتد بأولهم يتنافسون في دنيا دنية ويتكالبون
على جيفة مريحة وعن قليل يتبرأ التابع من
المتبوع والقائد من المقود فيتزايلون بالبغضاء
ويتلاعنون عند اللقاء ثم يأتي بعد ذلك طالع الفتنة
الرجوف والقاصمة الزحوف فتزيغ قلوب بعد استقامة
وتضل رجال بعد سلامة وتختلف الأهواء
عند هجومها وتلتبس الآراء عند نجومها من أشرف

لها

لها قصمته ومن سعى فيها حطمته يتكادمون فيها
تكادم الحمر في العانة قد اضطرب معقود الحبل
وعمي وجه الأمر تغيض فيها الحكمة وتنطق فيها الظلمة
وتدق أهل البدو بمسحلها وترضهم بكلكلها
يضيع في غبارها الوحدان ويهلك في طريقها الركبان
ترد بمر القضاء وتحلب عبيط الدماء وتثلم منار الدين
وتنقض عقد اليقين يهرب منها الأكياس ويدبرها
الأرجاس مرعاد مبراق كاشفة عن ساق تقطع
فيها الأرحام ويفارق عليها الإسلام بريها سقيم
وظاعنها مقيم مدار این در مدح سید بشر است و نصیحت اهل
عرب و ذکر ملاحم و یاری می خواهم از یزدان بر موضع راندن
شیطان و براکندن باز داشتن او بر خشک زدن بحبل الله از ریسمانها
دام مکر او و موضع فریب او و گواهی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم
بنده برگزیده و فرستاده اوست و مختار و برگزیده اوست برابر
کرده نمیشود فضل او بفضل دیگران و جبر و اصلاح کرده نمیشود یا باب
شدن و روشن شد بوجود او شهرها بعد از گمراهی ظلمانی و نادانی
بافراط و غالبی و غلظتی در غایت غلظت اضاءت بلاد بوجود او

در حالتی بود که مردمان حلال می شمردند کار حرام و ناشایست را و خوار
می شمردند راست گفتار درست کردار را زندگانی میکردند در زمان
انقطاع پیغمبران و می مردند بر کفر پس از ان شما ای اهل عرب نشانهای
سهام بلاها و فتن اید که نزدیک رسیده ظهور ان بر وجهی که موعود شده
اید بان پس بپرهیزید از غفلتها و بیهوشیهای که از مستی نعم سانح شود
و حذر کنید از شدتهای عقوبت و درنگ کنید در غبار ظلمت
شبه لعین مروید در تاریکی شبهه و کجیهای فتنه و بلیه بنی امیه نزد
ظاهر شدن انچه در شکم فتنه است و بدید امدن انچه پنهانست از فتنه و بلا
در بلا و و نزد درست ایستادن فتنه در میان عباد و نزد انتصاب
محل دوران اسیای فتنه و بلیه ظاهر شود ان فتنه در راههای
پنهان و باز گردد بشناعت اشکار او شدت قبیح بشمار رو افزونی
ان فتنه همچو نشانها و جراحتهای سنگهای میراث بر ندان فتنه را
ستمکاران تعبدها و پیمان اول ایشان کننده آخر ایشانست
و آخر ایشان پیروی کننده است باول ایشان رغبت میکنند در پی
متاع دنیای پست و بمقدار و بر جسم مپیچند و خصومت میکنند بر مردار
بوی دهنده و در پس اندک زمانی بیزاری گزینند پیروی کننده
از پیروی کرده شده و کشنده و از کشیده شده پس پراکنده شوند از

همچو غوکودکست از وقت
اشتعال حرارة غریزی و
نشانهای ان فتنه

یکدیگر

یکدیگر بعداوت و دشمنی و لعنت کنندگان یکدیگر را نزد ملاقات ایشان
یکدیگر پس از ان بیاید بعد از ان انقراض دولت بنی امیه فتنه و
بلیه طلوع نماینده از کمینگاه عدم که بسیار مضطرب و متزلزل باشد
و شکننده و تند رونده پس میل کنند بباطل دلهای رجال پس از درست
ایستادن ان قلوب در جمیع احوال و گمراه شوند مردان پس از سلامت
ایشان و مختلف شوند آرزوها نزد هجوم آن فتنه و پوشیده و شوریده
شوند اندیشها نزد ظهور ان فتنه بالامال هر که مطلع گردد مر دفع ان
ان فتنه را و مقاومت نماید در ان بشکند و نابود سازد او را فتنه
و هر که سعی کند در حصول ان برکنند او را و برسانند بسر حد هلاکت
بگزند و مضرت و ایذا رسانند مردمان ان روزگار یکدیگر را در ان
فتنه همچو گزیدن و ایذا رسانیدن حمارهای وحشی یکدیگر را در رمه
و تحقیق که متزلزل و متحرک شود ریسمان بسته شده و پوشیده شود روی
کار و مصالح روزگار ناقص شود و نابود گردد در ان فتنه علم و عمل
و گویا شوند در ان ستمکاران و بکوبد آن فتنه اهل بادیه را بجلعة
آهنین لجام خود و خرد و مرد کند ایشان را بسینه تا انجام خود ضایع
و تباه شوند در غبار ان فتنه تنها روندگان و هلاک کردند در راه
ان فتنه و فرود آید بدشوارترین قضای خدا چون قتل و انواع بلوی

ارادست از بیان نکردن انتظام امر دین
اسلام ... فی گرد و در فتنه ...
فتنه

تشبیه فرموده فتنه را باسب
سرکش فتنه

وبدو تشند فتنه ان روزگار خونهای خالص تازه را ودرخشند کمند فتنهای
دین را واین مستعار است از برای ایه دین ودرهم شکنند وخرد کنند
آن فتنه عقدهای یقین را بگریزند ازان فتنه صاحبان عقل ورای
صحیحه وتدبیر کنند وباصلاح آورند فتنه را متنجسان وبلیدان در تهاید
وتخولف الت رعد والت برق اند ان فتنه کشف کننده است
جامه را از ساق خود این کنایتست از اقبال فتنه بسرعت وشتاب زدگی
مثل کسی که دامن برزند در طلب امر ضروری بریده شود دران فتنه
خویشاوندی ذوالارحام ومفارقت کنند بران فتنه دین اسلام بری
بودن کسی ازان فتنه بیمارست وبانواع محن گرفتار در ونده وگریزنده
آن استاده یعنی کسی که خلاصی جوید ازان مساعدت نکند اورا زمان
وکسی که گریزد ازان نجات نیابد از دست آن نعوذ بالله من هذه الفتنة
فی آخر الزمان **منها** بَیْنَ قَتِیلٍ مَطْلُولٍ وَخَائِفٍ مُسْتَجِیرٍ
یَخْتِلُونَ بِعَقْدِ الْاَیْمَانِ وَبِغُرُورِ الْاِیمَانِ فَلَا تَکُونُوا
اَنْصَابَ الْفِتَنِ وَاَعْلَامَ الْبِدَعِ وَالْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَیْهِ
حَبْلُ الْجَمَاعَةِ وَبُنِیَتْ عَلَیْهِ اَرْکَانُ الطَّاعَةِ وَاقْدَمُوا
عَلَی اللّٰهِ مَظْلُومِینَ وَلَا تَقْدَمُوا عَلَیْهِ ظَالِمِینَ وَاتَّقُوا
مَدَارِجَ الشَّیْطَانِ وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَکُمْ

لعق

لُعَقَ الْحَرَامِ فَاِنَّکُمْ بِعَیْنِ اللّٰهِ مَنْ حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَعْصِیَةَ وَسَهَّلَ
لَکُمْ سَبِیلَ الطَّاعَةِ **از جمله خطبه مذکوره است** که اخبار میفرماید بر
حال مومنان ان زمان ومیگوید که مومنان دران زمان واقع
شده باشند میان کشته شده که خون او بجوشد ومیان ترسنده
زنهار خواهنده که از شجاعت او نگویند ونام او نبرند وفریب داده شوند
بستن سوگندها وبمزور ساختن ایمان آوردن پس مباشید جای
درنشستهای فتنها ونشانهای بدعتها وملازم شوید چیزی را که بسته شده
است بدان ریسمان عهدهای جماعت وبا یکدیگر بنا کرده شده است
بران رکنهای طاعت وعبادت وبیایید وداخل شوید بر خدای تعالی
درحالتی که بیم رسیده باشید وپا بدر رود درحینی که ستم کننده باشید
بر خلقان وبپرهیزید از راههای شیطان ومواضع فرود آمدن عدوان
ودر مبرید بشکمهای خویش لقه حرام بدرستی که شما در نظر کسی هستید
که حرام کرد بر شما گناه را واسان کرد از برای شما راه طاعت را **ومن
خطبة له علیه السلام** اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الدَّالِّ عَلَی وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ
وَبِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلَی اَزَلِیَّتِهِ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَی اَنْ
لَا شَبِیهَ لَهُ لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ
وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ الْاَحَدِ لَا بِتَاوِیلِ عَدَدٍ وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَی

حرکةٌ ونَصَبٍ والسَّمیعِ لا باداةٍ والبصیرِ لا بتفریقِ
آلةٍ والشّاهِدِ لا بمُماسّةٍ والبائنِ لا بتراخی مَسافةٍ والظّاهرِ
لا برؤیةٍ والباطنِ لا بلطافةٍ بانَ مِنَ الأشیاءِ بالقهرِ لها
والقدرةِ علیها وبانَتِ الأشیاءُ منهُ بالخضوعِ لهُ والرّجوعِ
الیهِ مَن وصفهُ فقد حدّهُ ومَن حدّهُ فقد عدّهُ ومَن
عدّهُ فقد ابطلَ ازلهُ ومَن قالَ کیفَ فقد استوصفهُ
ومَن قالَ این فقد حیّزهُ عالمٌ اذ لا معلومٌ وربٌّ
اذ لا مربوبٌ وقادرٌ اذ لا مقدورٌ مدار این خطبه
بر نعوت و صفات الهیت و ذکر انتقال خلافت از مواضع باطل بموضع
طبیعی ستایش مر خدای راست که راه نماینده است بر هستی خود
با فریدن خلقان خود و دیگر راه نماینده است بواسطه مخلوقات بر ازلیت
و سرمدیت خود و دیگر دلالت کننده است واجب الوجود بمانند بودن
مخلوقات بیکدیگر بدانکه هیچ مانندی نیست مر او را و در نمی یابند
او را حواس و مانع نمیشود او را پوشانندها الغیر از جهت ممتاز
بودن هر یک از آفریننده و آفریده شده و بسبب پیوند هر یک
از نهایت پدید کننده و نهایت کرده شده و جدا شدن هر یک از برنده
و بریده شده و ستایش مر خدای راست که یکیست نه بشمردن آن بعدد

وافریننده

و آفریننده است نه بمعنی حرکت و تعب و شنواست نه بآلت گوش و بیناست
نه بمتفرق ساختن نور آلت بینای و حاضر است با اشیا نه بملاصقت و
مجاورت او با آنها و جدا است از اشیا نه بدوری راه و آشکار است نه بدیده
ابصار و پنهان است نه بسبب لطافت مقدار جدا است او سبحانه از اشیا بقهر
کردن و به توانای بر آنها و جدا است اشیا از و بفروتنی نمودن و بازگشتن
بسوی او کسی که وصف کرد او را پس تحقیق که حد و نهایت پدید آورد
او را و هر که حد پدید کرد او را و هر کسی که در شمار آورد او را باطل گردانید
ازلیت او را و هر که گفت که او چه گونه است پس تحقیق که خواست
وصف او را و هر که گفت که او کجاست پس تحقیق که مکان پیدا کرد
از برای او و دانا بود وقتی که نبود هیچ معلومی و پرورنده بود وقتی
که نبود هیچ پرورده شده و توانا بود در حینی که نبود هیچ مقدوری زیرا که
این صفات عین ذات اند و مغایر نند بالاعتبار منها قد طلع
طالعٌ ولمعَ لامعٌ ولاحَ لائحٌ واعتدلَ مائلٌ واستبدلَ
الله بقومٍ قوماً وبیومٍ یوماً وانتظرنا الغِیَرَ انتظارَ المُجدِبِ
المطرَ وانّما الائمّةُ قُوّامُ اللهِ علی خلقهِ وعُرفاؤهُ
علی عبادهِ لا یدخلُ الجنّةَ الّا مَن عرفهم وعرفوهُ ولا
یدخلُ النّارَ الّا مَن انکرهم وانکروهُ انّ اللهَ خصّکم

پس تحقیق که در شمار آورد او را و

بالاسلام واستخلصکم له وذلك لانه اسم سلامة وجماع
کرامة اصطفی الله لکم منهجه وبیّن حججه من ظاهر
علم وباطن حکم لا تفنی غرایبه ولا تنقضی عجایبه
فیه مرابیع النعم ومصابیح الظلم لا تفتح الخیرات
الا بمفاتحه ولا تکشف الظلمات الا بمصابیحه قد احمی
حماه وارعی مرعاه فیه شفاء المشتفی وکفایة المنتهی

میفرماید بحقیق که طلوع کرد و روی بظهور آورد بر آمده و بلند شوند
مراد خلافت آنحضرت است که بوی انتقال یافت و در خورشید درخشنده
کرد آن نور ظهور عدالت آنحضرت و تابید تابنده و معتدل و درست
شد میل کننده و بدل کرد حق سبحانه و تعالی بگروه بیشین که مدعیان خلافت
بودند بگروه بیسین و استبدال قومی و بروز ماضی و روز زمان حال را
و انتظار کشیدیم و چشم در نیم کردیم گردش روزگار را همچو انتظار کشیدن
قحط رسیده بباران و بدرستی که ایمه اثنی عشر علیهم صلوات من الله الاکرم
البشاد کانند بامر خدای تعالی برافریدگان او و شناسای او و بندگان او
برسند کان او و داخل نمیشود در بهشت جاودان مگر کسی که شناسد
حق ایشان را و بشناسند ایمه هدی را و داخل نمیشوند در آتش سوزان
مگر کسی که نشناسند منصب ایشان بر وجه مذکور و نشناسند ایشان را

بر طریق مسطور و بدرستی که خدای تعالی خاص کردانید شما را باسلام
و پاک کردانید شما را از برای اسلام و این خصوصیت و استخلاص
بجهت آنست که اسلام نام سلامتست و گرد آورنده انواع کرامت
برگزید حق سبحانه و تعالی از برای شما راه راست خود را که اسلامست
و بیان کرد دلایل و براهین و حجج آن را از علم ظاهر او و حکم باطن او
که ذات فانی نمیشود احکام غریبه او و نمیرسد بانتها مسایل عجیبه او
و در وست باران نعمای بهاری نعم و در وست چراغهای ظلمتهای کشوده
نمیشود ابواب خیرات در جهان مگر بکلیدهای قرآن و کشف نمیشود حجابها
ظلمتهای نفسانی مگر بچراغهای نور افروز قرآن و بتحقیق که نگهداشت
حضرت سبحان محرمات قرآن را از تحریف و تغییر بنی امیه و عباسیه و درد
یابند چراگاه آن را که آن اشیا مباح است که حلال گردانیده است
آن را بارش دقرآن در وست شفای شفا یابنده و کفایت مهمات
و کفایت نماینده **ومنها** وهو فی مهلة من الله یهوی مع
الغافلین ویغدو مع المذنبین بلا سبیل قاصد ولا
امام قاید **آنکسی** که عاصی درگاه است و رانده از رحمت
در مهلتست از خدای تعالی در مدت زندگانی فرو میافتد با غافلان
و بجران و با مداد می کند با گناهکاران بی رفتن در راه میانه و بی امام

گرگشنده خلایق است **منها** حتى اذا كشف لهم عن جزاء
معصيتهم واستخرجهم من جلابيب غفلتهم استقبلوا
مدبرا واستدبروا مقبلا فلم ينتفعوا بما ادركوا
من طلبتهم ولا بما قضوا من وطرهم فاني احذركم
ونفسي هذه المنزلة فلينتفع امرء بنفسه فانما البصير
من سمع فتفكر ونظر فابصر وانتفع بالعبر ثم
سلك جددا واضحا يتجنب فيه الصرعة في المهاوي
والضلال في المغاوي ولا يعين على نفسه الغواة بتعسف
في حق او تحريف في نطق او تخوف من صدق فافق
ايها السامع من سكرتك واستيقظ من غفلتك
واختصر من عجلتك وانعم الفكر فيما جاءك على لسان
النبي الامي صلى الله عليه وآله مما لا بد منه ولا محيص
عنه وخالف من خالف ذلك الى غيره ودعه وما رضي
لنفسه وضع فخرك واحطط كبرك واذكر قبرك
فان عليه غدا فامهد لقدمك وقدم ليومك والحذر
الحذر ايها المستمع والجد الجد ايها الغافل ولا ينبئك
مثل خبير ان من عزائم الله في الذكر الحكيم التي

ممرك وكما تدين تدان
وكما تزرع تحصد وما قدمت
اليوم عليه

عليها يثيب ويعاقب ولها يرضى ويسخط انه لا ينفع
عبدا وان اجهد نفسه واخلص فعله ان يخرج
من الدنيا لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب
منها ان يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته او
ان يشفي غيظه بهلاك نفس او يعر بامر فعله غيره
ويستنجح حاجة الى الناس باظهار بدعة في دينه
او يلقى الناس بوجهين او يمشي فيهم بلسانين
اعقل ذلك فان المثل دليل على شبهه ان البهائم
همها بطونها وان السباع همها العدوان على غيرها
وان النساء همهن زينة الحياة الدنيا والفساد فيها
ان المؤمنين مستكينون ان المؤمنين مشفقون ان
المؤمنين خائفون **این فصل دربیان غایت دعاقبت**
اهل عصیانست مراد آنست که اهل عصیان وطغیان همیشه در وادی
معصیت سلوک می نمایند تا آنکه چون کشف کند ونمایان سازد خدای
تعالی برای آن گناهکاران از جزا وپاداش معصیت ایشان طلب
بیرون آمدن ایشان کند از پردهای غفلت ایشان که ابدانست روی
آورند بچیزی که پشت گردانیده باشند وپشت کنند بر چیزی که پیش آمده

ایشان باشند از کار دنیای فانی پس منتفع نشوند و نفع نگیرند با نچ دریافته
باشند از مطلوب خودشان که متاع این سرای فانی است و نه انچه
گذارده باشند از حاجت خود که لذات و شهوات دنیاست
و بدرستی که من متیر سائم شما را و نفس خود را درین منزلت و از عقوبت
این مذلت که حال ارباب معصیت است پس باید که فایده گیرد مرد نفس
خود درین سرا پس بدرستی که دنیا به بصیرت کسیست که شنوید و مواعظ
و نصایح را پس تفکر در ان و دید اعتبار راست دنیا را پس بنا کرد
بان و نفع گرفت بعبرتهای روزگار پس سلوک کرد در راه راست
روشن دار القرار در حینی که دوری می جویند در ان راه از افتادن
در موضع پستی و تباهی و از گمراه شدن در موضع گمراهی و یاری کند
بر نفس خود گمراهان را به بی راه رفتن در راه حق یا بتاویل و تغیر در گفتاری
که لایق نیست یا بترسیدن از گفتن صدق و ثواب پس بهوش ای
ای شنونده نصیحت از بیهوشی خود و بیدار شو از خواب غفلت
و بدهوشی خود و کوتاه کن از تعجیل کردن و شتاب زدگی نمودن
خود و نیک اندیشه نمای و تامل کن در انچ امده بتو بر زبان پیغمبر تا بو بینی
از انچ ناچار است از ان و اصلا گریزی نیست از ان و مخالفت
کن با کسی که مخالفت کند در ان بغیر ان و بگذار او را با انچه راضیست

کرده

ازبرای

از برای نفس خود از عصیان و بینه از سر باز کش و بلندی خود را
و فرو گذار کبر و خود پسندی خود را و یاد کن گور خود را پس بدرستی
که بران گور راست گذشتن تو و همچنانکه جزا میدهی جزا داده می
شوی و مانند انکه میکاری میدروی و مانند انچ از پیش فرستاده
امروز هر آمی بر او فردا پس بگستران از برای آمدن خود و از پیش
فرست از برای روز خود پس البته حذر کن و بترس ای شنونده
موعظه البته جد و جهد نمای ای خداوند غفلت و اگاه نکند ترا از صنعت
کارها هیچ اگاه کننده مانند کسی که اگاه است باصول و فروع شریعت
بدرستی که از عزیمتهای ثابته افزیده کارند در ذریه محکم و استوار که قرآن
گریان عزائم تجب اعتقاد و عمل ثواب میدهد و بترک خلل و عقاب
میفرماید و مرانرا راضی مرا شد و خشم می کند انست که فایده
نمیدهد بنده را و اگر چه برنجاند نفس خود را و خالص کرده کردار خود را
انکه بیرون رود از دنیا در حالتی که ملاقات کننده باشد بتواب
پروردگار خود با خصلتی و طریقه ازین خصلتهای ذمیمه که توبه نکرده
باشد از ان و ان خصلتها انست که شرک ارد بخدا در انچ فرض
کرده بر او از پرستش خود یا انکه شفا دهد خشم خود را بهلاکت کردن
نفس خود یا اقرار کند بکاری که کرده باشند او را غیر او یا خواهد روان

کردن حاجتی بسوی مردمان بظاهر گردانیدن بدعتی در دین و ایمان
خود با ملاقات کند بمردمان بد و دنیی و نفاق یا برود در میان مردمان
بد و زبانی و عدم وفاق در باب این مثل را که خواهم زد از برای تو پس
بدرستی که این مثل دلیل است بر شبابه خود بدرستی که جهار پایان
قصد آنها شکمهای آنهاست از شراب و طعام و بدرستی که جانوران
درنده قصد ایشان ستم است و زیاد بر غیر خود از سایر حیوانات روزگار
و بدرستی که زنان قصد ایشان آرایش زندگانی این جهانست و تباهی
در ان بدرستی که مومنان فروتنانند نه گردن کشان و جباران
و بدرستی که مومنان ترسندگانند نه بی باکان در مشغول شدن بگناهان
و بتحقیق که مومنان خایفانند نه مثل دلیران در عصیان **ومن
خطبه له علیه السلام** وَنَاظِرُ قَلْبِ اللَّبِيبِ بِهِ يُبْصِرُ
أَمَدَهُ وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا وَرَاعٍ رَعَى
فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَاتَّبِعُوا الرَّاعِيَ قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ
وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَأَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَنَطَقَ
الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ نَحْنُ الشِّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ
وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ
أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً **درین خطبه نصیحت**

بی غرضانه و موعظه مشفقانه بگوش هوش مردم زمانه می رساند با ین
طرز بعیتر فکر خردمند که نظر کننده است در امور بان عاقبت و پایان
عاقبت مدت خود را که موت است و می شناسد نهایت پستی خود و بلندی
قدر خود را ازین هر دو که میتواند از طریق خیر و شر خوانده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد خلق را بحق
در عایت کننده که نفس نفیس خودش است رعایت کرد با نچه مامور شد
بان از ایمان پس اجابت کنید خواننده را و متابعت کنید رعایت
کننده و بتحقیق که شروع کرده اند مخالفان ان راعی در دریای فتنها
و فرا گرفته اند بدعتها و مشکلها را بغیر سنتهای هادیه و منقبض شده اند
مومنان آگاه و گویا شده اند در دروغ گویان گمراه ما که اهل بیتیم
بمنزله جامه ایم که ملاصق بدن باشد و ما یاران و خازنان علم رسولیم
صلی الله علیه و آله و سلم در همه فنون و درهای شهر علم او ایم در هر باب
و مقرر است که دخل خانه میسر نتوان شد مگر از درهای پس هر که بیاید
بخانهای از غیر درهای آن نامیده شود دزد **منها** فِيهِمْ كَرَائِمُ
الْإِيمَانِ وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ
صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا فَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ وَ
لْيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ

وَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ
أَنْ يَعْلَمَ أَعَمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ
وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ
عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَّا
بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى
الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ
وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِناً عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ
ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَمَا خَبُثَ بَاطِنُهُ ظَاهِرُهُ خَبُثَ
بَاطِنُهُ وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ اللهَ
يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ
وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتٌ وَكُلِّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ
عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ غَرْسُهُ
وَحَلَتْ ثَمَرَتُهُ وَمَا خَبُثَ سَقْيُهُ خَبُثَ غَرْسُهُ وَأَمَرَّتْ
ثَمَرَتُهُ

درین فصل اشارت میفرماید بمناقب و فضایل اهل بیت

علیهم السلام در میان آل محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که منتهای
ایمان و ایشان گنجهای حضرت رحمان اند و خازنان علم یزدان اگر گفتار
لب گشایند راست گو باشند و اگر خاموشی اختیار نمایند مسبوق

نشوند

نشوند بفضل نطق زیرا که سکوت ایشان در موضع خاموشی محض حکمت
و عین مصلحت پس باید که راست گوید طالب آب و گیاه با اهل خود و باید
که حاضر سازد عقل خود را تا فهم کند آنچه بشنود و باید که باشد از ابنای
آخرت پس به راستی که آورز آخرت که عالم لاهوت است و بسوی عالم
ناسوت و بسوی عالم آخرت منقلب میشود و باز میگردد پس بحقیقی
نظر کننده بفکر خود عمل کننده است ببصیرت خود و می باشد آغاز
کردار او آنکه بداند که آیا کردار او مضر است بر او و بجب واقع یا سودمند است
از برای او پس اگر باشد سودمند از برای او گذر نماید در آن یعنی
در آن کردار کوشد و اگر ضرر رساننده بر او توقف نماید از آن و اصلا
از آن عبور ننماید و نگذرد پس به راستی که عمل کننده بی دانش همچو سیر
نماینده است بر غیر راه راست پس زیاده نمیکند او را دوری از راه
مگر دوری او از حاجت و عمل کننده بدانش همچو سیر کننده است براه
روشن پس باید که نظر کند نظر کننده و اندیشه نماید آیا سیر کننده است
او یا رجوع نماینده است پس اگر سایر است واجبست براو که مصباح
علم و عمل را مشتعل سازد تا در ظلمات ضلالت نیفتد و اگر رجعت
بحکم کل الینا راجعون لازم است که ملازم چراغ علم و عمل شود تا در وادی
عقوبت آخرت نیفتد و بدانکه هر ظاهری را باطنی بر طبق آن یعنی

یعنی که کسی که حاضر شد در مجلس با اصحاب ما را منافعه نمود و مسائل را اخذ کرد
با یاد آن طریق که احتیاج کرد
باو فلاد نفعی برساند

قبایح افعال ظاهره که منشا بدی فسند دلالت میکند بر بدی عقیده احوال
باطنی پس انچه خوبست ظاهر او چون نماز و روزه خوش رست باطن او
که اعتقادات حسنه است وانچه زشتست ظاهر او چون زنا و دزدی
و بخل و بدخلقی و ناراستی ناپاکست اندرون آن که اعتقادات سیئه است
و تحقیق که فرموده است پیغمبر صادق القول براستی که خدای تعالی دوست
دارد بنده را بجهت صورت زیبا که آن مقتضای حکمت دوست دار
النسبت بوجود زشتی که انسبت بعدم دوشمن میدارد کردار
زشت او را که موافق نیست بشریعت سید مختار و دوست میدارد
کردار نیکو را و دشمن میدارد بدن غیر مستحسن او را و بدانکه هر علی را تعییز
هر کدورتی و بدیست و زیاده شدنی و هر رونده بی نیازی نیست
او را از آب و آبهای مختلف اند پس انچ خوبست آب خوردن آن نیکو
درخت نشاندن آن از برای اثمار و شیرینیست میوه خوشگوار او و انچه
زشتست آب خوردن آن زشتست درخت نشاندن آن و تلخست
میوه او ومن خطبة له علیه السلام یذکر فیها بدیع خلقة
الخفاش الحمد لله الذی انحسرت الاوصاف عن کنه معرفته
وردعت عظمته العقول فلم تجد مساغا الی بلوغ غایة
ملکوته هو الله الملک الحق المبین احق وابین مما ترا العیون

[illegible marginal notes]

لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبها ولم تقع عليه
الاوهام بتقدير فيكون ممثلا خلق الخلق على غير
تمثيل ولا مشورة مشير ولا معونة معين فتم خلقه
بامره واذعن لطاعته فاجاب ولم يدافع وانقاد ولم
ينازع ومن لطائف صنعته وعجائب خلقته ما ارانا
من غوامض الحكمة في هذه الخفافيش التي يقبضها
الضياء الباسط لكل شيء ويبسطها الظلام القابض
لكل حي وكيف عشيت اعينها عن ان تستمد من
الشمس المضيئة نورا تهتدي به في مذاهبها وتتصل
بعلانية برهان الشمس الى معارفها وردعها بتلالؤ
ضيائها عن المضي في سبحات اشراقها واكنها
في مكامنها عن الذهاب في بلج ائتلاقها فهي مسدلة
الجفون بالنهار على حداقها وجاعلة الليل سراجا
تستدل به في التماس ارزاقها فلا يرد ابصارها
اسداف ظلمته ولا تمتنع من المضي فيه لغسق
دجنته فاذا القت الشمس قناعها وبدت اوضاح
نهارها ودخل اشراق نورها على الضباب في

في خلقة الخفافيش

وجاعلها اطبقة الاجفان على مآقيها وتبلّغت بما اكتسبته
من المعاش في ظُلَم لياليها فسبحان من جعل الليل لها
نهاراً ومعاشاً والنهار سكناً وقراراً وجعل لها اجنحة
من لحمها تعرج بها عند الحاجة الى الطيران كانّها شظا
يا الآذان غير ذوات ريش ولا قصب الّا انّك ترى
مواضع العروق بيّنةً اعلاماً لها جناحان لمّا يرقّا فينشقّا ولم
يغلظا فيثقلا تطير وولدها لاصق بها لاجئ اليها
يقع اذا وقعت ويرتفع اذا ارتفعت لا يفارقها حتّى
تشتدّ اركانه ويحمله للنهوض جناحه ويعرف
مذاهب عيشه ومصالح نفسه فسبحان البارئ لكلّ شيء
على غير مثال خلا من غيره و از جمله خطبه آنحضرت است که یاد میفرماید
در روز بدیع و عجب از خفاش شب پره ستایش بی قیاس شکر و سپاس مر خدای را
که کلال یافتند وصفها از کشف کردن حقیقت او و باز داشت عظمت و بزرگی
نامتناهی او عقلها را پس نیافتند عقلها گذرگاهی را بسوی رسیدن بنهایت
پادشاهی او اوست معبود بحق پادشاه مطلق ثابت الوجود که آشکار است
هستی او و ثابت تر و آشکاراتر است ذات کبریای او از آنچه می‌بیند
آن را چشمها نمیرسد بکنه ذات او عقلها بتعقل نمودن او تا باشند

تشبیه

تشبیه کرده شده بمخلوقی از اخلاق صفت خبیثه و واقع نمیشود بر او
وهمها باندازه کردن قدر او تا باشد مانند کرده شده بغیر خود بیافرید
خلقان را بر غیر صورت کشیدن و بیان نمونه ایجاد کردن و بی مشورت
کردن با مشاورت کننده و بی یاری یاری دهنده پس تمام شد آفرینش
او بمجرد اراده و امر او و گردن نهادند خلقان فرمان داری او را پس
اجابت نمودند و قبول کردند امر او را و دفع نکردند در اطاعت
و منقاد شدند بامر او و منازعه نمودند در آن و از جمله لطیفهای صنع
اوست و عجیبهای آفرینش او آنچه نمود با از پوشیدگیهای حکمت او در این
شب پره‌ها زیست کننده در ظلمت که میگیرد و بصرهای ایشان را روشنی
که گسترانیده سایر ابصار را از برای هر موجود بصیر و میگسترانند آن بصرها را
تاریکی قبض کننده دیده هر زنده را و چه گونه ضعیف و تاریک شد چشمهای
آن شب پره‌ها از آنکه مدد خواهند از آفتابی که می با[illegible]ر را که راه یابند
دیدها بسبب آن نور در موضع رفتار خود و بپیوندند بواسطه ظهور نور روشن
آفتاب بسوی چیزهای که شناخته شده ایشانست و از جمله صنایع او
سبحانه است آنچه باز داشت شب پره‌ها را بسبب درخشیدن روشنایی
خورشید تابان از گذشتن در صفحهای درخشیدن آن و فرا پوشند
ایشان را در پرده سرهای خوشان از رفتن ایشان در نورهای درخشیدن

بعضی گفته اند که سبب ابصار ایشان
تحلیل روح باصره ایشانست بحرارة
روز و در شب بسبب برودة هوا روح
باصره ایشان قوی میشود و مجتمع
میگردد منه

افتاب در محل صباح پس این شبپرها فروگذاشته است پلکهای چشم ایشان
بسبب روشنی روز بر حدقهای ایشان وگردانیده است شب را چراغ خود
که راه می جویند بدان در طلب کردن روزیهای خود پس باز نمیدارد
دیدهای ایشان را تاریک شدن ظلمت شب و باز نمیدارد ایستاد از گذشتن
در شب بجهت تاریکی ظلمت شب پس چون بیندازد افتاب برقع خود را از رخسار
و پدید آید روشناییهای روز ان و در آید تا ضمن نور او بر سوسمارها
در خانهای ایشان این مستعار است از برای سطوح و ارتفاع افتاب
بعض هرگاه که افتاب بحد ارتفاع رسد بر هم نهند پلکهای چشم خود را
بر گوشهای چشم در روز کار گذرانند باندک چیزی که انداخته اند آن را
از معیشت در تاریکیهای شبهای خود نشان پس پاکست خداوندی
که گردانیده شب را از برای ایشان روز و سبب معاش ایشان
و روز را وقت آرام [illegible] و قرار ایشان وگردانیده از برای ایشانها بالها
از گوشت آنها که بالا می برند بان بالها نزد حاجت بپریدن خود چه
صورت مرغ ندارند و حال آنکه طیران می نمایند گویا آن بالهای ایشان
سرهای گوشهای مردمانست نه صاحب پرند و نه خداوند عظم
و عروق لیکن توی پی و نشانهای می نمایی جایهای رگهای ایشان را
ظاهر و نمایانست از روی فهمها و مر ایشانرا هست دو بال اینک

نیستند تا شکافته شوند نزدیک طیران و غلیظ نیستند تا ثقیل
و گران باشند و مانع طیران می برند و در حالتی که بچه ایشان چسبیده است
بایشان پناه آورنده بسوی ایشان می افتد بچه هر گاه که بیفتد آنها
و بلند می شوند بر روی هوا چون بلند شوند آنها جدا نمیشود از انها
تا آنکه محکم شود اعضای او و قوت پیدا کند در طیران باستقلال
و برمیدارند بچه خود را از برای برخواستن بال او و می شناسد آن بچه
راههای زندگانی خود را نزد برخواستن بال او پس منزه و پاکست
آفریننده همه چیز بر غیر نمونه که گذشته باشد صادر از غیر او ومن کلام
له علیه السلام یخاطب به اهل البصرة علی جهة اقتصاص
الملاحم فمن استطاع عند ذلک ان یعتقل نفسه علی الله
فلیفعل فان اطعتمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی
سبیل الجنة وان کان ذا مشقة شدیدة ومذاقة
مریرة واما فلانة فادرکها رای النساء وضغن غلا فی
صدرها کمرجل القین ولو دعیت لتنال من غیری
ما اتت الی لم تفعل ولها بعد حرمتها الاولی والحساب علی الله
و از کلام آنحضرتست که خطاب کرده بان مردمان بصره را
پیش از حرب جمل بر طریق حکایت کردن از وقعهای عظیمه پس کسی که توانای

درشته باشد نز و آن حادثهای و فتنها که بسته و نفس خود را و الزام کند
آن را بر طاعت خدای تعالی بس باید که بکند آنجه لوا ند از طاعت و عبادت
بس اگر اطاعت کنید و فرمان بر بید مرا بس بدرستی که من حامل و بازدارنده
شما ام اگر اراده کرده باشد خدا بر راه بهشت که آن دین حق و منبع
صدقست و اگرچه باشد آن راه خداوند محنت سخت و ریاضت صعب
و چشیدنی تلخ و اما فلانه زن یعنی بی بی عایشه بس دریافته است او را
سستی اندیشه زنان و کینه دیرینه و عداوت قدیمه که جوشش زده در کانون
سینه او چون دیگ ریخته گران و آهنگران و اگر خوانده شدی عایشه
تا فرا گیرد از غیر من آنچیزی را که بسبب آن آمد عایشه بسوی من از دعوی
خون عثمان نکردی و روی با نکار نیاوردی و مر عایشه راست بعد از ین
همه قبایح که از و صادر شد حرمت اول در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و حساب این کار بر خداوند جبار است منها سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ
أَنْوَرُ السِّرَاجِ فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ
يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ
الْمَوْتُ وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ
وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا
إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى سفرهاید راه ایمان راهیست روشن تر از جمیع

ابهار

بدانکه اسباب عداوة عایشه از نسبت با حضرت
بسیار است از جمله آنست که رجوع بحضرت
رسالت بعد از خدیجه عایشه را تزویج
فرمود و الحضرة پیوسته ذکر خدیجه را آورده
عایشه سخنان لایق نگفتی و اینها
فاطمه زهرا نا قاعده ای بغض ایشان
میشد که عایشه بحضرة رسالت
میکردند و دیگر آنکه رجوع بحضرة نموده
سوره براءة را از ابوبکر گرفته
با امیر المؤمنین علی داده و ... از جمله اسباب
و کیفیت او گشت و دیگر آنکه ... بود
بسته بحضرة رسالت امیر المؤمنین
شد از باب ... و ... عداوة
با ابوبکر بود ... سرویه ...

راههای تابان تر از جمیع چراغها بس بایمان استدلال کرده میشود بر کردارها
شایسته که صدور یابد از بندگان استدلال کرده میشود بر ایمان ایشان و
بایمان معمور میشود علم و بعلم ترس حاصل میشود از مرگ و بمرگ ختم میشود
کار دنیا و بدنیا محکم و استواری شود امر عقبا و بدرستی که از بندگان هیچ
جای بازگردیدن نیست ایشان را از قیامت در حینی که شتابانند
در میدان قیامت تا نهایت قصوی که آن سعادت و کرامت و شقاوت
و ندامت است لفظ ارقال مستعار است از برای سیری که متوهم میشود
در مدت اعمار است تا باخرت منها قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ
وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ
بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ
لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ
وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ
الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّيُّ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ
لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ وَلَا يَزِيغُ
فَيُسْتَعْتَبَ وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ
بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ وقال علیه السلام رَجُلٌ فَقَالَ
أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ وَهَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

میدان ۲

وقال علیه السلام لما انزل الله سبحانه قوله الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون علمت ان
الفتنة لا تنزل بنا ورسول الله صلی الله علیه وآله بین اظهرنا
فقلت یا رسول الله ما هذه الفتنة التی اخبرک الله بها
قال یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی فقلت یا رسول الله
اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من استشهد
من المسلمین وحیزت علی الشهادة فشق ذلک علی فقلت
لی ابشر فان الشهادة من ورائک فقال ان ذلک لکذلک
فکیف صبرک اذاً فقلت یا رسول الله لیس هذا من مواطن
الصبر ولکن من مواطن البشری والشکر وقال یا علی ان القوم
سیفتنون باموالهم ویمنون بدینهم علی ربهم ویتمنون
رحمته ویامنون سطوته ویستحلون حرامه بالشبهات
الکاذبة والاهواء الساهیة فیستحلون الخمر بالنبیذ
والسحت بالهدیة والربوا بالبیع قلت یا رسول الله فبای
المنازل انزلهم عند ذلک ابمنزلة ردة ام بمنزلة
فتنة فقال بمنزلة فتنة شخصی که برآمد نزد خلال بو بعد
از موت از قرارگاه نور خود و کرد بلند یعنی رجوع نمود

بسوی جا بجای بازگشت غایتها و نهایتها که آن جاهاست و آتش سوزان
و هر سرای را در آخرت از بهشت و دوزخ اهلیست بدل نمیکنند ایشان
بان سرا سرای دیگر را و نقل کرده نمیشوند از آن بجای دیگر و بدرستی
که فرمودن بنیکویی و بازداشتن از بدی دو خلقند از خلق حق سبحانه
و تعالی و بدرستی که امر معروف و نهی منکر نزدیک نمیگردانند مدت عمر را
و کم نمیگردانند روزی را و بر شماست عمل کردن بکتاب خدا که قرآنست
پس بدرستی که قرآن ریسمانیست محکم و روشنیست و نوریست بغایت آشکار
و شفادهنده ایست سودرساننده و سیراب کننده ایست تشنگی نشاننده
و نگاهدارنده ایست از برای چنگ درزننده بآن و رستگاریست از برای
درآویزنده از آن کج نمیشود تا راست کرده شود و میل نمیکند بباطل تا طلب
کرده شود ازو عتبی و کهنه نمیکند او را بسیاری تردد بودن آن بر زبانها
و درآمدن در گوشها کسی که قایل شد بآن کتاب صادق شد در امور
مقالیه و کسی که عمل کرد بمضمون آن سابق شد بدرجات عالیه و برخواست
بسوی آنحضرت در اثنای این کلام مردی پس گفت خبر ده ما را از فتنه
و بلیه که پیدا شود و آیا پرسیده آن فتنه را از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم پس فرمود علم چون فرو فرستاد حق سبحانه قول خود را یعنی
منم خدای لطیف مجید آیا گمان میکنند مردمان که فرو گذاشته

و بعضی [illegible] اهل و [illegible]
[illegible]
[illegible]

شوند بجز و آنکه گویند که ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان آزموده نشوند
بانواع فتن و دانستم من آنکه فتنه فرو نمی‌آید بما و حال آنکه باشد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما بواسطه شرف آنحضرت
پس گفتم ای فرستاده خدای و پیغمبر حضرت ملک اعلی چیست آن فتنه که خبر
داد ترا حق سبحانه بآن پس فرمود که ای علی بدرستی که امتان من زود
باشند که در فتنه افتند از پس موت من پس گفتم ای رسول برگزیده خدا آیا
نبود که گفتی مرا در روز جنگ احد در آن مکان که درجه شهادت یافتند
کسانی که شهید شدند از گروه مسلمانان شصت و پنج مرد و باز داشته
شد از من شهید شدن پس دشوار آمد عدم شهادت بر من پس گفتی مرا
بشنو ای علی پس بدرستی که شهادت از پس تست پس حضرت رسالت فرمود
مرا که ای علی بدرستی که این شهادت تو هر آینه همچنین واقع است و از آن
ترا چاره و گریزی نخواهد بود پس چگونه است صبر تو آن هنگام پس گفتم
ای پیغمبر برگزیده حضرت احدیت این موضع از مواضع صبر و شکیبایی
ولیکن از مواضع بشارت و شکر حضرت الهی پس فرمود ای علی بدرستی
که این قوم زود باشند که در فتنه افتند از پس من بسبب مالهای خود و منت
نهند بدین خود بر پروردگار خود و آرزو کنند رحمت و بخشش او را
و ایمن شوند از قهر و خشم او و حلال شمرند حرام او را بشبهات دروغ و آرزوهای

و زود باشد که بکشند ترا
اشقی امت

زایل فریبنده

زایل و فریبنده پس حلال شمرند شراب را باسم نبیذ و رشوت را باسم هدیه
و تحفه و مکسب باسم خرید و فروخت پس گفتم ای رسول خدای عالم و فرستاده
ملک جبار پس بکدام منزلها فرود آرم ایشان را نزد آن حال آیا فرود آرم
ایشان را نزد آن حال بمنزله مرتد شدن و برگشتن از دین یا بمنزله آزمایش
حضرت رب العالمین پس فرمود بمنزله آزمایش زیرا که گرچه اعمال ایشان باطل می
کنند اما تصدیق باصول دارند و شبهه جست که این وقتیست که حرام را بحیله
بحلال بدل کنند ومن خطبة له علیه السلام الحمد
لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره وسببا للمزيد
من فضله ودليلا على آلائه وعظمته عباد الله ان الدهر
يجري بالباقين كجريه بالماضين لا يعود ما قد ولى منه
ولا يبقى سرمدا ما فيه آخر فعاله كأوله متسابقة
اموره متظاهرة اعلامه فكأنكم بالساعة
تحدوكم حدو الزاجر بشوله فمن شغل نفسه بغير
نفسه تحير في الظلمات وارتبك في الهلكات
ومدت به شياطينه في طغيانه وزينت له سيء اعماله
فالجنة غاية السابقين والنار غاية المفرطين اعلموا
عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز والفجور دار

یعنی ربا و سود را

حصين ذليل لا يمنع اهله ولا يحرز من لجا اليه الا وبا
التقوى تقطع حمة الخطايا وباليقين تدرك الغاية
القصوى عباد الله الله الله في اعز الانفس عليكم واحبها
اليكم فان الله قد اوضح سبيل الحق وانار طرقه
فشقوة لازمة او سعادة دائمة فتزودوا في ايام
الفناء ليوم البقاء قد دللتم على الزاد وامرتم بالظعن
وحثثتم على المسير فانما انتم كركب وقوف
لا تدرون متى تؤمرون بالسير الا فما يصنع بالمال من عما

من خلق الآخرة وما يصنع م

قليل يسلبه ويبقى عليه تبعته وحسابه عباد الله انه
ليس لما وعد الله من الخير مترك ولا فيما نهى عنه من
الشر مرغب عباد الله احذروا يوما تفحص فيه الاعمال ويكثر
فيه الزلزال وتشيب فيه الاطفال اعلموا عباد الله ان
عليكم رصدا من انفسكم وعيونا من جوارحكم وحفاظ
صدق يحفظون اعمالكم وعدد انفاسكم لا تستركم
منهم ظلمة ليل داج ولا يكنكم منهم باب ذو رتاج
وان غدا من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه ويجيء الغد
لاحقا به فكان كل امرئ منكم قد بلغ من الارض

منزل

منزل وحدته ومخط حفرته فيا له من بيت وحدة
ومنزل وحشة ومفرد غربة وكان الصيحة قد اتتكم
والساعة قد غشيتكم وبرزتم لفصل القضاء قد زاحت
عنكم الاباطيل واضمحلت عنكم العلل واستحقت
بكم الحقائق وصدرت بكم الامور مصادرها فاتعظوا
بالعبر واعتبروا بالغير وانتفعوا بالنذر مدار این خطبه بر نصیحت
و مواعظت است اول حمد و ثنا مر خدای راست آن خداوندی که گردانید
ذکر را کلید ذکر خود و سبب زیادتی فضل بی منتهای خود و راه نماینده
بر نعمتهای بی غایت خود و بزرگی بی نهایت خود ای بندگان بدرستی
که روزگار جاری میشود بر کسانی که باقی اند همچو جاری بودن آن بر گروهی
که گذشته اند باز نمیگردد آنچه پشت کرد از روزگار و باقی نمی ماند
همیشه آنچه در وست آخر کار آن همچو اول آنست پیشی گیرنده است
بر یکدیگر در فنای کارهای بی اعتبار آن هم پشت یکدیگر اند در سرعت
زوال نشانها و نشان آن پس گویا شما ملازم روز قیامتید درین سرای
ناپایدار میبرند شما را همچو راندن کسی که راننده باشد بر جز ناقهای
شتر رفتار خود را پس هر که مشغول سازد نفس خود را بغیر نفس خود از
استوار شود در تاریکیهای جهل و هوی درآمیخته شود و گرفتار گردد

در تباهی مهلکها و بکشند او را شیطانهای او و در عدوان و سرکشی او
و بسیار انبیاء ان شیاطین از برای او و عملهای بد او را ترغیب نمودن
او را در عصیان پس بهشت باتیان کار بهشتی گیرند که اینست در طاعت
و دوزخ شتابت کار تقصیر کنند که اینست در عبادت پس ای بندگان
خدا بتحقیق که تقوی و پرهیزکاری سرای حصانت ارجمند و ناپرهیزکاری
سرای حصانت خوار و ناپسند که باز نمیدارد اهل خود را از بلا
و حرز و نگاه نمیدارد کسی را که پناه برد بسوی او و از زیچ دلتب بتراید
که بتقوی بریده میشود نیش برنده گناهها و بیقین که دین متین است
دریافته می شود نهایت مقصوی ای بندگان خدا بترسید از خدا در
ترین نفسها بر شما و دوست ترین آنها بسوی شما که آن نفس مطمئنه است
پس بدرستی که حق سبحانه روشن گردانیده راه حق را که آن شریعت است و نور
ساخته راههای آن را پس حال ایشان یا شقاوتیست که لازم اوست
یا سعادتیست که دایم با اوست پس توشه تقوی برگیرید در روزهای
فنا که سرای دنیاست از برای روزهای بقا که دار عقبی است پس بتحقیق
که راه نموده شده اید بر توشه راه آخرت و امر کرده شده اید بکوچ کردن
و شتاب افکنده شده اید بر رفتن پس بدرستی که شما سواران اید
ایستاده که نمیدانید که کی مامور میشوید برفتن و چه میکنید بوناکه

کرکه

و در بعضی روایات حمه شده یعنی نیش ... / یعنی شده یعنی منقطع میشود و ... / ... / اسنه

این اشارت است بنفوس متعدده / از مطمئنه و لوامه و اماره و اعتبار / زیرا که اینست ... / مطمئنه است ... / و ...

کسی که افزوده باشد از برای آخرت و چه کار در رو بحال کسی که از پس
اندک زمانی ربوده شود از وی آن مال و باقی ماند بر او وبال و نکال آن
و حساب آن در روز قیامت نزد ملک متعال ای بندگان خدا بدرستی
که بهشت مرجزی را که وعده فرمود حق سبحانه و تعالی از نیکوی محل پس
و اعراض او از آن در انجه نهی نموده از بدی محل بعث او از آن ای
پرستندگان خدا بترسید از روزی که تفحص و تجسس نموده شود در آن
کردارهای حسنه و قبیحه و بسیار شود در آن روز اضطراب و اضطرار و پیر
شوند در آن طفلان عمل کنید ای بندگان خدا بدرستی که بر شما است
چشم دارندگان و نگهبانان از نفسهای شما و بر شماست جاسوسان
از اعضای شما و بر شماست نگاهدارندگان راست و درست کاران کرام
الکاتبین اند که نگه میدارند عملهای شما را و شمار نفس زدنهای شما را
نمی پوشانند شما را از ایشان تاریکی شب تار و مستور نمی گردانند شما را
از حفظ صدق و صواب و بسته نشد هیچ باب و بدرستی که فردا از امروز
نزدیکست میبرد امروز با انچه در دست از خیر و شر و می آید فردا در رسنده
با آن پس گویا هر مردی از شما رسیده است از زمین بمکان تنهای
خود و بجای خط گودال خود که آن قبر است پس تعجب کنید ای مردمان از ان
از خانهای شما و جای ترس و هول و موضع افراد و غریبی گویا از صور

در نفخهٔ اولی اند شما و قیامت فرود آمده است بر شما و بیرون آمده اید و
ظاهر شده از شما باطلها و زایل گشته از شما علتها و سزاوار شده بشما
حقیقتهای امور و بازگشته بشما کارها بمواضع بازگشتن آن پس پند گیرید
بتعبیرهای روزگار و اعتبار گیرید و عبرت پذیرید بتغیرات دنیای
غدار و فایده گیرید از پندها برید به بیم کردنها ومن خطبة له عليه السلام
أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ
وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ
الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ
أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي
وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ این خطبه در مدح قرآنست
وخبر دادن از زمان مروانیان و مقهور شدن ایشان فرستاد خدای
پیغمبر را
عز و جل پیغمبر آخر الزمان را بر زمان منقطع شدن وحی و خالی بودن
آن از پیغمبران و بر درازی خواب غفلت از احوال آن جهان و وقت
شکسته شدن از ریسمان استوار شرع پیشینیان پس آورد ایشان
چیزی را که تصدیق کننده بچیزی است که پیش از وی بود از توریت
و انجیل و زبور و نوری را که پیروی کرده شده است بآن این مصدق
و مقتدی به قرآنست پس طلب گفتار کنید از او و نمی باشد او گویا در بیان

انام و لیکن خبر دهم شما را از مضمون فواید و اسرار آن بدانکه در قرآنست
آنچه می آید از فتنهای آخر الزمان و سخنان از زمان گذشته و در وی است
دوای درد جهالت و اوصاف رذیلهٔ شما و نظام دادن و بهم پیوستن
آنچه میان شماست از امور مصالح و نیز منها فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى
بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً وَأَوْلَجُوا
فِيهِ نِقْمَةً فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا
فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَأَوْرَدْتُمُوهُ
غَيْرَ مَوْرِدِهِ وَسَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ مَأْكَلًا بِمَأْكَلٍ
وَمَشْرَبًا بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلْقَمِ وَمَشَارِبِ
الصَّبِرِ وَالْمَقِرِ وَلِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ وَدِثَارِ السَّيْفِ
وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَزَوَامِلُ الْآثَامِ فَأُقْسِمُ
ثُمَّ أُقْسِمُ لَتَنْخَمَنَّهَا أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ
ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَتَطَعَّمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ
آن پس از زوال دولت بنی امیه و بنی مروان که مدت صد و سی سال بود
باقی نماند هیچ خانه که بنا کرده شده باشد از کلوخ و خشت و نه خانهٔ پشمینه
یعنی خانهٔ اعراب که ساخته شده باشد از پشم مگر در آورند و داخل سازند در ان
ستمکاران اندوه را و در آورند در ان ناخوشی و مکروه را پس در ان روز

باقی نماند از برای ایشان در آسمان عذر آرنده و نه در زمین نصرت

دهنده برگزیدید ای جماعت جاهل و گروه غافل بکار خلافه غیر اهل آنرا

که معویه و اتباع لعین او بند و فرود آوردید او را بغیر البشخور او بزودیم

و زود باشد که انتقام کشد خدای قهار از انکس که ستم کرد باین وجه که تبدیل

کند جای زانت اکل را بجای اکل بسیار ضرر و جای شرب ایشان

را بجای شرب دیگر از مواضع جنبیدن درخت حنظل که در غایت تلخیست

و از اماکن انشا مید[ن] صبر که دوروی تلخ است و از جایهای شرب چیزی که در

نهایت مرارت است و از ملبس شدن ایشان بلباس اندرونی ترس و بیم و بلباس

برونی شمشیر و بدرستی که ایشان شتران بارکش گناهان اند و شتران توشه

خطایا اند پس سوگند می خورم باز سوگند میخورم بعین سوگند متعاقب میخورم

بر انکه البته بیندازند بنی امیه خلاف را از پس من بمانند انداخته شود

آب دهن از دهن پس از ان نخشند هرگز خلافت را و نخشند طعم خلافت

را هرگز مادام که باز گردد لیل و نهار **ومن خطبة له علیه السلام**

وَلَقَدْ اَحْسَنْتُ جِوَارَكُمْ وَاَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ

وَاَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبَقِ الذُّلِّ وَحَلَقِ الضَّيْمِ شُكْراً مِنِّي لِلْبِرِّ

الْقَلِيلِ وَاِطْرَاقاً عَمَّا اَدْرَكَهُ الْبَصَرُ وَشَهِدَهُ الْبَدَنُ مِنَ الْمُنْكَرِ

الْكَثِيرِ **در این خطبه اظهار می نماید حسن معاشرت و رفق** مخالطت و نداشتن

این از جمله اخبار است بزوال دولت بنی امیه و عباسیه و ظهور دولت بنی عباس و خروج ... و مروان اند ... و اولاد ... زین العابدین ... انتشار ملک ... و بعد از ان ... خطایای بنی امیه در نهایت ... شتران بارکش ... منه

خو را نسبت باصحاب باین وجه که همراهی نیکو کردم همسایگی شما را و احاطه

کردم و در رسیدم بقدر طاقت خود از پس شما یعنی احوال فوق بلا[ها]

بقدر طاقت خود اعلام [شما] کردم تا محفوظ باشید از اضلال و اعدو حیلها

پس آزاد کردم شما را از گردنهای خواری و از حلقهای ظلم بجهت

شکرگذاری من بود مر نیکوئی اندک شما را و بجهت چشم در پیش افکندن

و خاموش شدن از انچه دریافت بصر من و حاضر شدن آن را بدن

من از فعل منکر بسیار که دفع آن موجب فساد بود و ضرر و نتیجه از برای تعضیر

منکرات رعیت ضروریست در تدبیر و تعلیق دولت **ومن خطبة له**

علیه السلام اَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ وَرِضَاهُ اَمَانٌ

وَرَحْمَةٌ يَقْضِي بِعِلْمٍ وَيَعْفُو بِحِلْمٍ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

عَلَى مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي وَعَلَى مَا تُعَافِي وَتَبْتَلِي حَمْداً

يَكُونُ اَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ وَاَحَبَّ الْحَمْدِ اِلَيْكَ وَاَفْضَلَ الْحَمْدِ

عِنْدَكَ حَمْداً يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَيَبْلُغُ مَا اَرَدْتَ حَمْداً لَا

يُحْجَبُ عَنْكَ وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ حَمْداً لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ

وَلَا يَفْنَى مَدَدُهُ فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ اِلَّا اَنَّا نَعْلَمُ

اَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَمْ يَنْتَهِ اِلَيْكَ

نَظَرٌ وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ اَدْرَكْتَ الْاَبْصَارَ وَاَحْصَيْتَ

اطاعت اندک ... نسبت بمن شنه

انا غالَ وَاَخذتَ بالنَّواصِی وَالاَقدامِ وَما الَّذی نَری مِن
خَلقِكَ وَنَعجَبُ لَهُ مِن قُدرَتِكَ وَنَصِفُهُ مِن عَظیمِ سُلطانِكَ
وَما تَغَیَّبَ عَنّا مِنهُ وَقَصُرَت اَبصارُنا عَنهُ وَانتَهَت
عُقولُنا دونَهُ وَحالَت سَواتِرُ الغُیوبِ بَینَنا وَبَینَهُ
اَعظَمُ فَمَن فَرَّغَ قَلبَهُ وَاَعمَلَ فِکرَهُ لِیَعلَمَ کَیفَ
اَقَمتَ عَرشَكَ وَکَیفَ ذَرَأتَ خَلقَكَ وَکَیفَ عَلَّقتَ
فِی الهَواءِ سَماواتِكَ وَکَیفَ مَدَدتَ عَلی مَوارِ الماءِ اَرضَكَ
رَجَعَ طَرفُهُ حَسیراً وَعَقلُهُ مَبهوراً وَسَمعُهُ والِهاً وَفِکرُهُ
حائِراً مراد ازین خطبه بذکر صفات کمال حضرت ذوالجلال است
حکم الهی حکم لازم است که رد کرده نشود و بر وفق حکمت و خشنودی او
بفعل طاعت امانست از عقوبت و امیدوار بیست برحمت حکم میکند
بعلم شامل خود و در میگذرد از گناه بندگان بحکم کامل بار خدایا
مر تراست حمد و ستایش بر آنچه میگیری و میدهی و بر آنچه رستگار میسازی
از بلیات و مبتلا میگردانی بآفات حمد میکنم ترا حمد کردنی که باشد خشنود
کننده ترین حمد مر ترا و دوست ترین حمد بسوی تو و فاضل ترین حمد
نزد تو حمدی که پر سازد هر چیزی را که آفریده و برسد بآنچه اراده کرده
حمدی که محجوب نباشد از درگاه تو و مقصور نباشد نزد بارگاه تو حمدی

که منقطع

که منقطع نشود شماره آن و فنا نپذیرد کشیدن و کشیدن آن پس
نمیدانیم ما کنه نهایت بزرگی و جلال و قدرت کمال ترا لیکن این قدر
که میدانیم آنکه تو زنده پاینده منزه از لوازم امکانی و فرا نمیگیرد
ترا مقدمه خواب که خواب سبکست و نه خواب گران نرسید بسوی کمال
کمال تو نظری و فکری و در نیافت جمال ترا بصری در یافتنی و بعلم شامل
بطرفها و در ضبط شمار در آوردی عملها را و گرفتی جباران بدسرانجام
را موهای پیشانی و قدمهای ایشان چه چیز است آنچه می بینیم از آفرینش
تو و تعجب میکنیم مر آن را از توانائی تو و وصف میکنیم آن را از بزرگی
پادشاهی و جلال نامتناهی تو و حال آنکه آنچه غایبست از ما از آن
و قاصر است بصرهای ما از ادراک آن و آنچه بپایان رسیده عقلهای ما
از فروتر آن و آنچه حایل و مانع شده بر ما غیبها میان ما و میان
آن بزرگتر است از اشیا مدرکه پس هر که فارغ گرداند دل خود را از
موانع و کار فرماید فکر خود را در صنایع تا بداند که چگونه برپای داشته
عرش عظیم خود را و چسان آفریده مخلوقات خود را و چه نوع در آویخته
در هوا آسمانهای خود را و چگونه صفت گسترانیده بر موج آب زمین خود را
بازگردد بینای او کلال پذیرفته و در مانده و عقل او مغلوب از ادراک این صور
و شیفته و سرگردان و اندیشه او عاجز و حیران منها یدّعی بزعمه

أنه يرجو الله كذب والعظيم ما باله لا يتبين رجاؤه
في عمله وكل من رجا عرف رجاؤه في عمله الا رجاء
الله فانه مدخول وكل خوف محقق الا خوف الله
فانه معلول يرجو الله في الكبير ويرجو العباد
في الصغير فيعطي العبد ما لا يعطي الرب فما بال الله جل
ثناؤه يقصر به عما يصنع بعباده اتخاف ان تكون
في رجائك له كاذبا او تكون لا تراه للرجاء موضعا
وكذلك ان هو خاف عبدا من عبيده اعطاه من
خوفه ما لا يعطي ربه فجعل خوفه من العباد نقدا
وخوفه من خالقه ضمارا ووعدا وكذلك
من عظمت الدنيا في عينه وكبر موقعها من قلبه
آثرها على الله فانقطع اليها وصار عبدا لها ولقد
كان في رسول الله صلى الله عليه وآله كاف لك في
الاسوة ودليل لك على ذم الدنيا وعيبها وكثرة
مخازيها ومساويها اذ قبضت عنه اطرافها ووطئت
لغيره اكنافها وفطم من رضاعها وزوي عن زخارفها
وان ثنيت بموسى كليم الله صلى الله عليه اذ يقول رب

ثنيت

اني

اني لما انزلت الي من خير فقير والله ما ساله الا خبزا
ياكله لانه كان ياكل بقلة الارض ولقد كانت
خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله
وتشذب لحمه وان شئت ثلثت بداود صاحب
المزامير وقارئ اهل الجنة فلقد كان يعمل سفائف
الخوص بيده ويقول لجلسائه ايكم يكفني بيعها ويأكل
قرص الشعير من ثمنها وان شئت قلت في عيسى ابن مريم
عليه السلام فلقد كان يتوسد الحجر ويلبس الخشن وكان
ادامه الجوع وسراجه بالليل القمر وظلاله في الشتاء مشارق
الارض ومغاربها وفاكهته وريحانه ما تنبت الارض
للبهائم ولم تكن له زوجة تفتنه ولا ولد يحزنه ولا
مال يلفته ولا طمع يذله دابته رجلاه وخادمه يداه
فتأس بنبيك الاطيب الاطهر صلى الله عليه فان فيه
اسوة لمن تاسى وعزاء لمن تعزى واحب العباد الى الله
تعالى المتاسي بنبيه والمقتص لاثره قضم الدنيا قضما
ولم يعرها طرفا اهضم اهل الدنيا كشحا واخمصهم
من الدنيا بطنا عرضت عليه الدنيا فابى ان يقبلها وعلم

يكفيني

إنّ الله أبغض شيئاً فأبغضه وحقّر شيئاً فحقّره وصغّر شيئاً
فصغّره ولو لم يكن فينا إلا حبّنا ما أبغض الله وتعظيمنا
ما صغّر الله لكفى به شقاقاً لله ومحادّة عن أمر الله ولقد
كان صلى الله عليه يأكل على الأرض ويجلس جلسة
العبد ويخصف بيده نعله ويرقع بيده ثوبه ويركب
الحمار العاري ويردف خلفه ويكون الستر على باب
بيته فتكون فيه التصاوير فيقول لإحدى
أزواجه غيّبيه عنّي فإنّي إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا
وزخارفها فأعرض عن الدنيا بقلبه وأمات ذكرها
من نفسه وأحبّ أن تغيب زينتها عن عينه لئلّا يتّخذ
منها رياشاً ولا يعتقدها قراراً ولا يرجو فيها مقاماً
فأخرجها من النفس وأشخصها عن القلب وغيّبها من
البصر وكذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر إليه
وأن يذكر عنده ولقد كان في رسول الله صلى الله
عليه وآله ما يدلّك على مساوي الدنيا وعيوبها إذ جاع
فيها مع خاصّته وزويت عنه زخارفها مع عظيم
زلفته فلينظر ناظر بعقله أكرم الله محمّداً بذلك

يا فلانه

أم أهانه فإن قال أهانه فقد كذب والعظيم
وإن قال أكرمه فليعلم أنّ الله قد أهان غيره
حيث بسط الدنيا له وزواها عن أقرب الناس منه
فتأسّى متأسّ بنبيّه واقتصّ أثره وولج مولجه
وإلّا فلا يأمن الهلكة فإنّ الله جعل محمّداً صلى الله
عليه علماً للساعة ومبشّراً بالجنّة ومنذراً بالعقوبة
خرج من الدنيا خميصاً وورد على الآخرة سليماً
لم يضع حجراً على حجر حتّى مضى لسبيله وأجاب
داعي ربّه فما أعظم منّة الله عندنا حين أنعم
علينا به سلفاً نتّبعه وقائداً نطأ عقبه والله
لقد رقعت مدرعتي هذه حتّى استحييت من راقعها
ولقد قال لي قائل ألا تنبذها فقلت اعزب
عنّي فعند الصباح يحمد القوم السرى

دعوی میکند

برغم خود با فرزند آدم مطلقا گمان می برد که امیدوار است بخدای
تعالی دروغ میگوید بحق خدای بزرگ حیث حال آن غافل که ظاهر
نشود امیدواری او در کردار او وهرکه امیدوار است شناخته
میشود امیدواری او در کردار او مگر امید بحضرت حق [illegible]

گر آن امید مغشوش است و هر ترسی بیقین هست مگر ترس خدا پس هر ترسی
که آن معلول است و غیر متیقن امید میدارد بنده بخدا در ثواب
دائمی و عطا کثیر امید می دارد به بندگان در امر حقیر پس میدهد
به بنده آنچه نمیدهد به پروردگار پس چیست شأن کردگاری که بزرگست
ثنا و حمد او تقصیر کرده میشود بکار او بغیر در حق او تقصیر میکنند
از آنچه میکنند به بندگان او آیا می ترسی که هر باشی در امید واری تو
با دروغ گوی یا باشی که نه بینی او را از برای امید واری
جای پس خاسر شوی و این قیاس هست اگر انسان می ترسد از بنده
از بندگان میدهد او را از جهت ترس خود آنچه نمیدهد به پروردگار
خود پس میگرداند خوف خود را از آفریدگار را ایشان وعده غیر
امید از او آجل و همچنین کسی که بزرگ باشد دنیا در چشم کوته بینی او
و بزرگ نماید وقع دنیا از دل غفلت آیین او اختیار کند و برگزیند
آن دنیا را بر حق سبحانه و تعالی پس منقطع شود از خدا و رجوع
نماید بالکلیه بسوی متاع دنیا و بگردد بنده دنیا و تحقیق که هست
در سینه و روش حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کفایت
کننده مر ترا در تأسی و اقتدا کردن بآن و راه نماینده مر ترا
بر بدی این سرای فانی و عیب او و بسیاری مواضع خواری او و رسوائیهای

او زیراکه

او زیراکه بسته شد از آنحضرت طرفهای دنیا و گسترده شد از برای غیر او جانبهای
آن و باز گرفته شد بدن مبارک او از شیر دادن دنیا باو و دور گرده شد
از زینتهای آن و اگر خواهی دوباره گردانی اقتدا را پس اقتدا کنی باز
دوم بموسی پیغمبر علی نبینا ع که خدای با او سخن گفت پس چنین کن وقتی
که بطریق مناجات گفت مر خدای را پس ای پروردگار من بدرستی که
من بآنچه فرو میفرستادی بسوی من از طعام محتاجم بخدا سوگند
که سوال نکرده التماس ننمود باو سبحانه مگر نانی که بخورد آن را زیراکه بود
آنحضرت که میخورد سبزی زمین را و تحقیق که بود سبزی تره که دیده میشد
از پوست تنک درون شکم او بجهت لاغری او و کمی گوشت در یافت
و اگر می خواهی که سه بار گردانی تأسی را باین معنی پس اقتدا کنی بار سیم بداود
علی نبینا ع که صاحب مزمارهاست یعنی خداوند زبور بود و قاری گفتند
اهل بهشت بتوحیده کتاب مجید پس اقتدا کن باو پس بتحقیق که بود که عمل
کرد بیافته شدهای برگ درخت خرما بغیر زنبیل مربافت از برگ خرما به
خود و میگفت مر اهل مجلس خود را که کدام از شما کفایت میکند بفروختن
این و میخورد نان جو را از بهای آن و اگر خواهی که بگوی سخن را در حق عیسی که
پسر مریم بود علی نبینا و علیهما السلام پس بتحقیق که بود که بالش میساخت
بدست
سنگ را و می پوشید جامه درشت را و بود نان خورش او گرسنگی و چراغ او

روشنائی ماه بود و سایه بانهای او در فصل زمستان موضع آفتاب
برآمدن بود از زمین و جاهای آفتاب فرو رفتن از آن یعنی جای او
در زمینی بود که صبح و شام آفتاب بر وی می تابید و میوه او و برگ خوشبوی
او آنچه می رویانید زمین از برای چهارپایان و نبود او را زنی که فریفته
و مبتلا سازد او را و نه فرزندی که غمگین کند او را و نه مالی که متوجه سازد روی
خود را با آن و نه طمعی که خوار گرداند او را مرکب او پاهای او بود
یعنی پیاده راه میرفت و خدمتکار او هر دو دست او بود پس اقتدا کن
به پیغمبر خود که از همه کس خوشبوتر است و پاکیزه تر که در ذات شریف
اوست اقتدا و متبوعیت از برای کسی که باقتدای او در آید و در دست
نسبت دادن از برای کسی که نسبت کند خود را باو و در روش و دوستترین
بندگان بسوی خدا کسیست که اقتدا کننده است به پیغمبر خود و پیروی
کننده مر اثر و نشانه او را خورد دنیا را بیک طرف دهان نه پری دهان
و بعاریت نداد آن را بگوشه چشمی یعنی اصلا التفات ننمود بحطام آن
لاغرترین اهل دنیا بود از روی پهلوگاه و گرسنه ترین ایشان بود از دنیا
از روی شکم عرض کرده شد بر او متاع و آمال این جهانی پس امتناع
نمود از قبول کردن آن و دانست که خدای تعالی دشمن داشت چیزی را
پس آنحضرت نیز دشمن داشت آن را و حقیر شمرد او سبحانه چیزی را پس حقیر نمود

آنحضرت

آنحضرت نیز آن را و کوچک و خوار داشت حق تعالی چیزی را پس آنحضرت
نیز تصغیر نمود آن را و اگر نمی بود در میان ما خلاف کردن با خدا مگر دوستی
با چیزی که دشمن داشت خدا آن را و بزرگ داشتن ما آن چیزی را که
کوچک و خورد شمرد خدا هر آینه کافی می بود آن کار از روی خلافت
زمان از دید کار و از روی معاودت از فرمان پروردگار و هر آینه بود پیغمبر که
طعام را بر روی زمین و می نشست مانند نشستن بنده خاک نشین در
غایت فروتنی و میدوخت بدست مبارک شکاف کفش خود را از نهایت
افتادگی و رقعه می زد بدست میمنت آثار خود جامه خود را از کثرت تواضع
و سوار می شد بر دراز گوش برهنه و سوار میکرد در پس خود دیگری را از بسیاری
تخلق و تواضع و بود که پرده بر در خانه آنحضرت پس می بود در آن پرده
صورتها چون مشاهده فرمودی پس گفتی مر یکی از زوجات طاهرات خود را
که غایب ساز این را از من پس بدرستی که من چون می نگرم بآن بر دل یاد
میکنم دنیا را و زینتهای آن را پس اعراض فرمود از متاع این جهان و از دل
آن بدل سلیم خود و میرانید یاد کردن دنیا را از نفس نفیس خود و دوست
داشت که غایب شود آرایش دنیا از چشم جهان بین او تا فرا نگیرد
از زخارف دنیوی جامه فاخر را و اعتقاد نکند آن را جای قرار و امید
و امیدوار نشود در و بمقام ساختن و دانستن آن پس بیرون کرد دنیا را

نظر

از نفس نفیس خود و برداخت دنیا را از دل بی غل خود و غایب کرد زینت دنیا
را از نظر خود و همچنین است هر که دشمنی دارد چیزی را دشمن میدارد
که نظر کند بجانب آن و آنکه مذکور کرده شود آن شیء مبغوض نزد او و هر آینه
بود در اطوار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آنچه که دلالت
میکند ترا بر بدیهای دنیا و عیبهای آن زیرا که گرسنه می بود در دنیا
با مخصوصان خود و رغبت نمی فرمود که سیر بخورد از دنیا و دور کرده شد
از وی زینتهای دنیا با وجود قرب و منزلت نزد حضرت عزت پس باید
که نظر کند نظر کننده بعقل خود که آیا گرامی داشت خدای محمد را صلی الله
علیه و آله و سلم بسبب ترک دنیا خوار کرد او را پس بتحقیق که دروغ گفته
بحق خدای بزرگوار و آورده بهتان بزرگ را و اگر گوید گرامی داشت او را پس
باید که بداند آنکه خدای تعالی بتحقیق که خوار کرد غیر او را از جهت آنکه بگسترد
دنیا را از برای غیر آن و دفع کرد و منع نمود دنیا را از نزدیکترین مردمان
از وی از جهت اراده خیر یعنی پس باید که اقتدا نماید اقتدا کننده به
پیغمبر برگزیده خود و پیروی نماید اثر او را و در آید بجای در آمدن او
و اگر نه پس باید که ایمن نشود از هلاکت پس بدرستی که او سبحانه گردانید
محمد را صلی الله علیه و آله و سلم نشانه قیامت و بشارت دهنده اهل طاعت
بهشت و بیم کننده ارباب معصیه بنکال عذاب بیرون رفت از دنیای فانی

و زود آمد

و زود آمد بعالم باقی سالم از معایب نفسانی ننهاد سنگی را بر بالای
سنگی تا آنکه در گذشت براه خود و اجابت نمود خواننده پروردگار خود را
پس چه بزرگست نعمت خدا نزد ما وقتی که انعام فرمود بر ما با آنحضرت
پیش روی را که پیروی کنیم او را و گوینده که گام می نهیم در پی او بخدا سوگند
که وصله زدم بر این دراعه خود تا بمرتبه که شرمسار شدم از رقعه دوزنده
آن و بتحقیق که گفت مرا گوینده آیا نمی اندازی آن را پس گفتم او را دور شو
از من که نزد بامداد ستایش کرده میشوند مردمان شب رونده و من

خطبة له علیه السلام ابتعثه بالنور المضیء والبرهان
الجلی والمنهاج البادی والکتاب الهادی اسرته خیر
اسرة وشجرته خیر شجرة اغصانها معتدلة وثمارها
متهدلة مولده بمکة وهجرته بطیبة علا بها
ذکره وامتد منها صوته ارسله بحجة کافیة
وموعظة شافیة ودعوة متلافیة اظهر به الشرائع
المجهولة وقمع به البدع المدخولة وبین به الاحکام
المفصولة فمن یبتغ غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته
وتنفصم عروته وتعظم کبوته ویکن مآبه الی
الحزن الطویل والعذاب الوبیل واتوکل علی الله

توكل لانابة اليه واسترشده السبيل المؤدية
الى جنته القاصدة الى محل رغبته اوصيكم عباد
الله بتقوى الله وطاعته فانها النجاة غدا والمنجاة
ابدا رهب فابلغ ورغب فاسبغ ووصف لكم الدنيا
وانقطاعها وزوالها وانتقالها فاعرضوا عما يعجبكم
فيها لقلة ما يصحبكم منها اقرب دار من سخط الله وابعدها
من رضوان الله فغضوا عنكم عباد الله غمومها واشغالها
لما قد ايقنتم من فراقها وتصرف حالاتها فاحذروها
حذر الشفيق الناصح والمجد الكادح واعتبروا بما
قد رايتم من مصارع القرون قبلكم قد تزايلت
اوصالهم وزالت اسماعهم وابصارهم وذهب
شرفهم وعزهم وانقطع سرورهم ونعيمهم فبدلوا
بقرب الاولاد فقدها وبصحبة الازواج مفارقتها
لا يتفاخرون ولا يتناسلون ولا يتزاورون
ولا يتجاورون فاحذروا عباد الله حذر الغالب
لنفسه المانع لشهوته الناظر بعقله فان الامر
واضح والعلم قائم والطريق جدد والسبيل قصد

محصل

محصل این خطبه ذکر نبوت حضرت رسالت و اهل بیت است برانگیخت حق تعالی
محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بنور روشن کننده و حجت با هر که معجزات است
و براه ظاهر که شریعتست و بکتاب راه نماینده گروه آنحضرت بهترین
گروه بنی هاشم است و درخت او بهترین درختست شاخهای آن درخت
معتدلند و با استقامت و میوهای آن فرو ریخته شده است مکان تولد
آنحضرت بمکه معظمه است و هجرت او بمدینه طیبه است بلند شد
بمدینه ذکر بی اندازه او و کشیده شد از مدینه آوازه او و بفرستاد
خدای تعالی او را ببرهان کفایت کننده و بپند وادن شفا دهنده
و بخواندن کشنده خلایق و آشکار گشت بوقوع ایشان در مهالک آشکارا
گردانید بوی راههای که مجهول مردمان بود و بر کند بوجود با وجود
آنحضرت بدعتهای ناقصه مغویه و روشن گردانید بزبان درفشان دین
حکمهای منقطعه متروکه از ملت ابراهیم علیه السلام و هر که طلب
کند غیر از دین اسلام دینی را متحقق شود بدبختی او و گسسته شود بند
سعادت و نیکبختی او و بزرگ گردد بسر در آمدن او و باشد بازگشت
او بسوی اندوه درازی بی پایان و بعذاب تباه سازنده گران و اعتماد
میکنم بر خدای تعالی و تفویض می کنم امور خود را و جویا اعتماد
بازگشتن بسوی او و طلب میکنم از او راه راست را که رساننده

بهشت و میل کننده باشند بمحل رغبت و وصیت میکنم شما را ای بندگان
خدا به پرهیزکاری و فرمان برداری او پس بدرستی که تقوی و پرهیزکاری
رستگاریست در روز قیامت و محل نجات و پناه است جهت رسانیدن
مخلوق خود را از عذاب و عقوبت خود پس بهره رسانید ترهیب خود را
در ترغیب کرد بطاعت و عبادت پس تمام کرد رسانید آن ترغیب را و وصف
کرد از برای شما دنیای پر وبال را و بریده شدن آن را و گردیدن
آن را پس روی بگردانید از آنچه شگفت می آرد شما را در دنیا از متاع
آن از جهت قلت آنچه همراه باشد با شما از دنیا این دنیا نزدیکترین
سرایست از خشم و غضب خدا و دورترین سرایست از خشنودی حق
جل و علا پس دفع کنید و باز دارید از خود ای بندگان خدا غمهای دنیا
و شغلها و تعلقات آن را از جهت آنچه تعیین کرده اید با آن از جدا
شدن از دنیا و تغیر و گردش احوال آن پس بترسید از دنیا چون
ترسیدن برادر مهربان نصیحت کننده و سعی کننده و رنج کننده در راه
خدا و اعتبار گیرید با آنچه دیدید از مواضع افتادن قرنها پیش از شما که جمعی
که جدا شده است از یکدیگر بندهای اعضای ایشان و زوال پذیرفته
است گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و رفته است بزرگواری ایشان
و عزت و بلندی مرتبه ایشان و بریده گشته شادی و نازش ایشان پس

و اساس ایشان در نعمتهای پس بدل کرده شده اند بفرزندانی که نزدیک
ایشان بودند نایافت شدن ایشان و بمصاحب زنان جدا شدن
و مهجور ماندن از ایشان تفاخر نمیکنند با یکدیگر آن گذشتگان و نسل
نمی آرند و یکدیگر را زیارت نمیکنند و با هم همسایگی نمیکنند پس حذر کنید
ای بندگان مثل حذر کردن کسی که غالبست بر نفس اماره خود منع کننده
شهوت و آرزوی خود نظر کننده است بچشم عقل خود در عاقبت
شهوت و قباحت غرور و غفلت پس بدرستی که امر ظاهر و شارع روشنست
و نشانه هدایت که کتابست و دین قویم بر پای ایستاده است و راه حق
لایح و نمایان است و راه راست میانه است و من کلام له
علیه السلام لبعض اصحابه وقد سأله کیف دفعکم
قومکم عن هذا المقام وانتم احق به فقال یا اخا
بنی اسد انک لقلق الوضین ترسل فی غیر سدد ولک
بعد ذمامة الصهر وحق المسألة وقد استعلمت فاعلم
اما الاستبداد علینا بهذا المقام ونحن الاعلون نسبا
والاشدون بالرسول نوطا فانها کانت اثرة شحت
علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرین والحکم
الله والمعود الیه القیامة ودع عنک نهبا صیح فی

هجراته وهلم الخطب في ابن ابي سفيان فلقد اضحكني الدهر
بعد ابكائه ولا غرو والله فيا له خطبا يستفرغ العجب
ويكثر الاود حاول القوم اطفاء نور الله من مصباحه وسد
فواره من ينبوعه وجدحوا بيني وبينهم شربا وبيا
فان ترتفع عنا وعنهم محن البلوى احملهم من الحق
على محضه وان تكن الاخرى فلا تذهب نفسك عليهم
حسرات ان الله عليم بما يصنعون وازكلام آن عالي مقام است
عليه الصلوة والسلام كه فرموده مريكي از اصحابهاي خود را در حالتي كه سوال
كرد ازو كه چه گونه دفع كردند شما را قوم شما از مقام خلافت وحال انكه
شما سزاوار تريد باين مقام پس فرمود كه اي برادر بني اسد بدرستي كه توئي
متحرك بارد وم فرو ميگذاري سوال را بغير اظهار مكني ان را در غير
صواب ومر تراست باوجود گفتار غير سداد حرمت دامادي وحق
سوال كردن و تحقيق كه تو طلب اين سوال كردي پس بدان اما استقلال
و تسلط ايشان برما باين مقام خلافت وحال آنكه ما بلندتريم از ايشان
از روي نسب عالي مرتبت و محكم تريم بحضرت رسالت از روي
آويزش وآميزش و قرب منزلت پس بدرستي كه نيوخ تلك خرا فت
مرتبت بودند بخيلي كرد بران خلافت نفسهاي جمعي جماعت و سخاوت

جيزي كه نمود بي خود
ايستاده بودند ۳

وجوانمردي كرد ازخلافت نفسهاي نفيسه ديگران وحكم كننده بعدل ميان
ما وايشان حضرت خداوند است وجايي كه بازگردانده ميشوند مردمان بآن كه
محكمه قيامت است بگذار و دست بردار از خود خلافت غارت
شده را كه بانگ كرده شد در نواحي آن و تسلط وجبر بوده شده
و بيا بامري عظيم كه حادث شد در پسر ابي سفيان پس بدرستي كه خداي
مرا روزگار بعد از گريانيدن هيچ عجبي نيست بخدا سوگند در
خندانيدن بعد از گريانيدن پس بيايد از براي تعجب كردن
مر اين كار عجب را تمام توانايي خود در صرف ميكند ابن ابي سفيان در اند
امر عجيب يعني خلافت كه با و انتقال يافته بسيار ميكند كجي و نا راستي را
طلب كردند مخالفان قريش فرو نشاندن نور الهي را از چراغ كبرى الانوار
و بستن الجوشي چو شد از چشمه او از علوم و آميختند ميان من وايشان
و شما شربت وبا آورنده پس اگر مرتفع شود از ما و ايشان محنتهاي
بلاها برآرم ايشان را از طريق برخالص آن و اگر باشد آن حالت
ديگر پس بايد كه فوت نشود نفس تو بر كار ايشان از روي حسرتهاي بي نتيجه
كه خداي تعالى دانا است بآنچه ميكنند وجزا ميدهد بران بد بسيار
ومن خطبة له عليه السلام الحمد لله خالق العباد وساطح
المهاد ومسيل الوهاد ومخصب النجاد ليس لا قليه

[illegible]

وما اذل

ابتداءٌ ولا لازليته انقضاءٌ هو الاول لم يزل والباقي
بلا اجل خرّت له الجباه ووحّدته الشفاه حدّ الاشيا
عند خلقه لها ابانةً له من شبهها لا تقدّره الاوهام
بالحدود والحركات ولا بالجوارح والادوات لا يقال
له متى ولا يضرب له امد بحتّى الظاهر لا يقال مما والباطن
لا يقال فيما لا شبح فيتقضّى ولا محجوب فيحوى لم يقرب
من الاشيا بالتصاق ولم يبعد عنها بافتراق ولا يخفى
من عباده شخوص لحظة ولا كرور لفظة ولا ازدلاف
ربوة ولا انبساط خطوة في ليل داج ولا غسق
ساج يتفيّؤ عليه القمر المنير وتعقبه الشمس ذات النور
في الافول والكرور وتقليب الازمنة والدهور من
اقبال ليل مقبل وادبار نهار مدبر قبل كل غاية
ومدّة وكل احصاء وعدّة تعالى عما ينحله المحدّدون
من صفات الاقدار ونهايات الاقطار وتأثّل المساكن
وتمكّن الاماكن فالحدّ لخلقه مضروب والى غيره منسوب
لم يخلق الاشيا من اصول ازليّة ولا من اوائل ابديّة
بل خلق ما خلق فاقام حدّه وصوّر ما صوّر فاحسن

صورته ليس لشيء منه امتناع ولا له بطاعة شيء انتفاع
علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين
وعلمه بما في السماوات العلى كعلمه بما في الارضين
السفلى مدعای حضرت ازین خطبه بیان نعوت جلالست

فراوان

مدح و ستایش مر معبودی راست که آفریننده بندگانست و گستراننده
زمین است برای روش حیوان روان کننده زمینهای نشیب
باران فراخ سالی دهنده زمینهای بلند برویانیدن گیاه در آن
نیست مر اولیت او را ابتدائی و نیست مر ازلیت او را نهایتی
و انتهائی اوست اول بی زوال و پاینده و بی نهایت و غایت روی
افتاده اند از برای او پیشانیهای و بتوحید او متحرک اند لبهای آنها
پیدا کرده همه اشیا را نزد آفریدن آن بجهت جدا کردن چیزها از
مشابهت آنها بیکدیگر و متمیز ساختن هر کدام از صاحب خود اندازه
نمیکنند آن را وهمها و نه با حدها و نه حرکتها و نه بعضوها و آلتها
گفته نمیشود او را که او از کیست و زده نمیشود از برای او نهایتی بکلمه
حتی انکار است که گفته نمیشود که ~~از چه پنهانست نه بجهت آنکه~~
از چه ظاهر شد و پنهانست که گفته نمیشود که در چه پنهانست نه بجهت
آنست که از دور نماید تا دور شود از نظر و نه مستور است تا گرد در آمده

واحاطه کرده شود براو چیزی نزدیک نیست باشیا بچسبیدن و دور نیست
از انها بجدا شدن پوشیده نیست براو از بندگان او مو بصری ونه مکرر
کردن لفظی وچیزی ونه پیش آمدن نشیبه ونه گستردن گامی در شب تار
ونه در ظلمت ارمیده بر قرار که میگردد بران تاریکی ماهی که نور دهنده است
در عقب ماه می آید آفتابی که صاحب روشنیست در بازگردیدن و غروب
کردن در گردش زمانها و روزگارها از روی اوردن شب رو آورنده
ولیست دادن روشنیت دهنده موجود است ذات واجب الوجود پیش
از نهایتی و مدتی و پیش از هر شمردنی و ضبط کردنی منزه است و پاک
از انچه براو نسبت میدهند و می بندند محدود بدیدگان آنها از صفتهای اندازه
کرده شده و از جانب متناهیه و از سرمایه گرفتن و اصل شدن بمسکنها
ومتمکن شدن در وطنها و جایها پس حد و نهایت مر خلق اورا زده
شده است و بسوی غیر او نسبت داده شده است و نیافریده چیزها را
از اصلهای که ازلی باشند ونه از دلهای که همیشه بوده باشند بلکه افرید
انچه آفرید پس بپای داشته حد و نهایت ان را از اجزا و اشکال
و اقطار و تصویر فرموده انچه تصویر کرده پس نیکو گردانید صورت آن را
بحسب خلق و تقدیر نیست چیزی را از دا امتناعی و ابایی ونه او را
بفرمان برداری چیزی فایده و سودی علم او و بمردمانی که گذشته اند

[illegible]

همچو

همچو علم او دست بزندگانی که باقی اند و دانش او با انچه در آسمانهای زبرین است
همچو دانش او دست آنچه در زمینهای زیرین است منها أيها المخلوق
السوي والمنشأ المرعي في ظلمات الأرحام ومضاعفات
الأستار بدئت من سلالة من طين ووضعت في قرار
مكين إلى قدر معلوم وأجل مقسوم تمور في بطن أمك
جنينا لا تحير دعاء ولا تسمع نداء ثم أخرجت من مقرك
إلى دار لم تشهدها ولم تعرف سبل منافعها فمن هداك
لاجترار الغذاء من ثدي أمك وعرفك عند الحاجة
مواضع طلبك وإرادتك هيهات إن من يعجز عن صفات ذي
الهيئة والأدوات فهو عن صفات خالقه أعجز ومن تناوله
بحدود المخلوقين أبعد میفرماید ای انسان افریده شده
بحد اعتدال و بدید آورده شده رعایت کرده شده در خلق اعضا
و اطوار در رحمهای مظلمه و در پردهای ظلام متضاعفه ابتدا کرده شدی
از خلاصه گل و نهاده شدی در آرامگاه متمکن تا مقدار دانسته شده که ایام
حمل است و مدت قسمت کرده شده که هنگام موت میجنبیدی در شکم مادر خود
و مادام در ان حال که بودی بچه که جواب باز نمیدادی خواندن خواننده را
ونمی شنیدی آواز طلب [illegible] پس بیرون آورده شد از قرارگاه

خودت بسوی سرای که حاضر شده بودی آن را و نمی شناسی راههای منفذهای
آن را پس کسی که راه نمود ترا بکشیدن غذا که بهتر است از پستان مادرت
وکند ترا شناسا ساخت نزد حاجت بمواضع طلب خودت وخورسندی مر اوراست
چه دور است معرفت کند آن ذات بدرستی که کسی که عاجز باشد از معرفت
حاصل کردن بصفتهای مخلوقی که خداوند صورت وصاحب آلات
وجوارح است پس آنکس که از صفات آفریننده آن عاجزتر خواهد بود دور از فرا
گرفتن او را بنهایات وصفات مخلوقات دورتر مهجورتر ومن کلام له
علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم فدخل
علیه السلام علی عثمان بن عفان فقال ان الناس ورائی
وقد استسفرونی بینک وبینهم والله ما ادری ما اقول
لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه
انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء فنخبرک عنه ولا خلونا
بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا
وصحبت رسول الله کما صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن
الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله
وشیجة رحم منهما وقد نلت من صهره ما لم ینالا

الله

الله الله فی نفسک فانک والله ما تبصر من عمی ولا تعلم من
جهل وان الطرق لواضحة وان اعلام الدین لقائمة فاعلم
ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی وهدی
فاقام سنة معلومة وامات بدعة مجهولة وان السنن
لنیرة لها اعلام وان البدع لظاهرة
لها اعلام وان شر الناس عند الله امام جائر ضل
فامات سنة ماخوذة واحیا بدعة متروکة وانی
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یؤتی یوم القیامة
بالامام الجائر ولیس معه نصیر ولا عاذر فیلقی
فی جهنم فیدور فیها کما تدور الرحی ثم یرتبط
فی قعرها وانی انشدک الله ان تکون امام هذه الامة
المقتول فانه کان یقال یقتل فی هذه الامة
امام یفتح علیها القتل والقتال الی یوم القیمة
ویلبس امورها علیها ویبث الفتن فیها فلا یبصرون
الحق من الباطل یموجون فیها موجا فلا تکونن
لمروان سیقة یسوقک حیث شاء بعد جلال
السن وتقضی العمر فقال له عثمن کلم الناس فی ان

يُؤَجِّلُونِي حَتّى أُخْرِجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ
مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلاَ أَجَلَ فِيهِ وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ
وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ و از کلام آنحضرت که ارشاد فرموده
در حینی که جمع شدند مردمان بسوی او و شکایت کردند از چیزی
که انکار کردند و نه پسندیدند آن را بر عثمان بن عفان علیها السلام
و درخواستند از آن حضرت سخن گفتن او با عثمان از جانب ایشان
و طلب خشنودی ساختن او عثمان را از برای ایشان پس داخل شد
آنحضرت علیه السلام بر عثمان بن عفان پس گفت که بدرستی که مردمان
در عقب منند و تحقیق که فرستاده اند مرا باصلاح آوردن آنچه میان
تو و میان ایشانست پس لب مبارک بخیف او گشود و فرمود
و بخدا سوگند نمیدانم که چه گویم ترا نمیشناسم چیزی را که تو ندانی
او را و راه نمایم ترا بر کاری که نشناسی آن را بدرستی که تو میدانی
آنچه میدانیم ما سابق نشده ایم با آن چیزی تا اخبار کنیم ترا از آن و خلوت
نکرده ام بچیزی با هیچ تا برسانیم بتو آن چیز را و بتحقیق که تو دیده
همچنانکه ما دیده ایم و شنیده همچنانکه ما شنیده ایم و صحبت داشته با رسول خدا
همچنانکه ما صحبت داشته ایم و نبود پسر ابی قحافه و نه پسر خطاب سزاوارتر
بکردار حق و صواب از تو و تو نزدیکتری به پیغمبر از روی رگهای خویشی

از ابن

از ابن ابی قحافه و ابن خطاب و بدرستی که رسیدی از دامادی پیغمبر بچیزی
که ایشان نرسیدند بدان پس بدرستی بترس از خدای عالمیان در جان
خود و مر نگاهبان خلقان را ازین مبین پس بدرستی که تو بحق خدا بینا کرده
نشده از سر کوری و آموخته نشده از نادانی و بدرستی که راههای دین اسلام
هر آینه روشنست و محقق که نشانهای دین هستند هر آینه قائم و ثابت
پس بدان ای عثمان که فاضلترین بندگان خدا نزد خدا پیشوای دادگر
که راه نموده شده باشد و راه نماید پس بپای دارد روشن دانسته را
و بمیراند بدعت نادانسته را و بدرستی که سنتهای شریعت هر آینه نمایانند مر آنها را
نشانها و بدرستی که بدعتها نمایانند مر آنها راست علامتها و بدرستی که
بدترین مردمان نزد خدای تعالی پادشاهست جور کننده گمراه باشد و گمراه
باشند بسبب او پس بمیراند طریق فرا گرفته را و زنده گرداند بدعت
واگذاشته را و بدرستی که من شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم که میفرمود بیاورند در روز قیامت امام ظالم را و نباشد
او را یاری دهنده و نه عذر آورنده پس انداخته شود در آتش
دوزخ پس گردد در آن جهنم همچنانکه دور میکند آسیا پس از آن بسته
شود بزنجیر آتشین در تنگ جهنم بدرستی که من درخواست میکنم ترا از
خدا که نباشی مثل وای این امه که کشته شوی پس بدرستی که گفته

میشود یعنی مردمان میگویند که کشته خواهد شد درین امت پیشوای
که گشوده است بر این امت قتل و کارزار را تا روز قیامت و بپوشانید
کارهای ایشان را و پراکنده کرده فتنه‌ها را در میان ایشان پس نمی‌بینند
و تمیز نمیکنند راه درست و راست را از راه تباه ناراست و بهم در
میروند و اضطراب میکنند در آن فتن بهم در رفتنی و اضطراب کردنی
پس مباش ای عثمان از برای مروان و اقوام خود مثل مرکبی که براند
مروان ترا هر جا که خواهد بعد از کبر سن و بزرگی سال و بسر آمدن عمر در آخر
حال پس گفت مر آنحضرت را عثمان علیه السلام سخن کن با مردمان در آنکه
مهلت دهند مرا تا بیرون آیم بسوی ایشان از عهده مظالم و تظلمات
ایشان پس آنحضرت فرمود که آنچه هست در مدینه از مردمان پس هیچ
مهلتی نیست در او و بعضی مردمانی که حاضرند در شهر مدینه بقبول راضی
نمیشوند و آنچه غایب است از ایشان پس مهلت او رسیدن حکم تست
بسوی او ومن خطبة له عليه السلام يذكر فيها عجب
خلقة الطاووس ابتدعهم خلقا عجيبا من حيوان
وموات وساكن وذي حركات واقام من شواهد
البينات على لطيف صنعته وعظيم قدرته ما انقادت
له العقول معترفة به ومسلمة له ونعقت في اسماعنا

مهلت

و در بیان خلقت طاوس

دلائله على وحدانيته وما ذرأ من مختلف صور الاطيار
التي اسكنها اخاديد الارض وخروق فجاجها ورواسي
اعلامها من ذوات اجنحة مختلفة وهيئات متباينة
ومتصرفة في زمام التسخير ومرفرفة باجنحتها في
مخارق الجو المنفسح والفضاء المنفرج كونها بعد ان لم
تكن في عجائب صور ظاهرة وركبها في حقاق مفاصل
محتجبة ومنع بعضها بعبالة خلقه ان يسمو في السماء
خفوفا وجعله يدف دفيفا ونسقها على اختلافها
في الاصابيغ بلطيف قدرته ودقيق صنعته فمنها مغموس
في قالب لون لا يشوبه غير لون ما غمس فيه ومنها
مغموس في لون صبغ قد طوق بخلاف ما صبغ به ومن اعجبها
خلقا الطاووس الذي اقامه في احكم تعديل ونضد
الوانه في احسن تنضيد بجناح اشرج قصبه وذنب
اطال مسحبه اذا درج الى الانثى نشره من طيه
وسما به مطلا على راسه كانه قلع داري عنجه
نوتيه يختال بالوانه ويميس بزيفانه يفضي كما
فضاء الديكة ويؤر بملاقحة ار الفحول المغتلمة

دلایله

أحيلك من ذلك على معاينة لا كمن يحيل على ضعيف
إسناده ولو كان كزعم من يزعم أنه يلقح بدمعة
تسفحها مدامعه فتقف بضفتي جفونه وأن أنثاه تطعم
ذلك ثم تبيض لا من لقاح فحل سوى الدمع المنبجس لما كان
ذلك بأعجب من مطاعمة الغراب تخال قصبه مداري
من فضة وما أنبت عليها من عجيب داراته وشموسه
خالص العقيان وفلذ الزبرجد فإن شبهته بما أنبتت
الأرض قلت جني من زهرة كل ربيع وإن ضاهيته
بالملابس فهو كموشي الحلل أو كمونق عصب اليمن
وإن شاكلته بالحلي فهو كفصوص ذات ألوان قد
نطقت باللجين المكلل يمشي مشي المرح المختال
ويتصفح ذنبه وجناحه فيقهقه ضاحكا لجمال سرباله
وأصابيغ وشاحه فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا
معولا بصوت يكاد يبين عن استغاثته ويشهد
بصادق توجعه لأن قوائمه حمش كقوائم الديكة
الخلاسية وقد نجمت من ظنبوب ساقه صيصية خفية
وله في موضع العرف قنزعة خضراء موشاة ومخرج

عنقه

عنقه كالإبريق ومغرزها إلى حيث بطنه كصبغ الوسمة
اليمانية أو كحريرة ملبسة مرآة ذات صقال وكأنه
متلفع بمعجر أسحم إلا أنه يخيل لكثرة مائه وشدة
بريقه أن الخضرة الناضرة ممتزجة به ومع فتق
سمعه خط كمستدق القلم في لون الأقحوان أبيض
يقق فهو ببياضه في سواد ما هنالك يأتلق وقل صبغ
إلا وقد أخذ منه بقسط وعلاه بكثرة صقاله وبريقه
وبصيص ديباجه ورونقه فهو كالأزاهير المبثوثة
لم تربها أمطار ربيع ولا شموس قيظ وقد يتحسر من ريشه
ويعرى من لباسه فيسقط تترى وينبت تباعا فينحت
من قصبه انحتات أوراق الأغصان ثم يتلاحق ناميا
حتى يعود كهيئته قبل سقوطه لا يخالف سائر ألوانه
ولا يقع لون في غير مكانه وإذا تصفحت شعرة من شعرات
قصبه أرتك حمرة وردية وتارة خضرة
زبرجدية وأحيانا صفرة عسجدية فكيف تصل
إلى صفة هذا عمائق الفطن أو تبلغه قرائح العقول
أو تستنظم وصفه أقوال الواصفين وأقل أجزائه

سالف م

ورد

قد اعجز الاوهام ان تدرکه والالسنة لصفة فسبحن
الذی بهر العقول عن وصف خلق جلاه للعیون فادرکه
محدودا مکونا ومولفا ملونا واعجز الالسن عن تلخیص
صفته وقعد بها عن تادیة نعته فسبحن من ادمج قوائم الذرة
والهمجة الی ما فوقهما من خلق الحیتان والافیلة ووای
علی نفسه ان لا یضطرب شبح مما اولج فیه الروح الا
وجعل الحمام موعده والفناء غایته وازجمله خطبه آنحضر
که یاد میفرماید دران عجایب وغرایب آفرینش طاوس را بیاد
حق سبحانه وتعالی خلایق را از مدن عجیب وغریب از ذی روح وغیر ذی
روح وزار آمیده وخداوند حرکتها وبرپای درنشت از علامات
باهرات بر صفت لطیفه خود وبر قدرت عظیمه آن چیزی را که منقاد اند
مر آن را عقلها در حالتی که اعتراف کننده اند بخدای متعال وگران
نهنده اند مر او را در همه حال وآواز دهنده اند در گوشهای ما دلیلها
ظاهره حق تعالی با دلیلهای باهره بر یگانگی ویکتایی او سبحانه ودلیلها
آنچه آفریده از صورتهای گوناگون مرغان که ساکن گردانیده آن را در
شکافهای زمین ودر رخنها ورخنهای زمین که واقع اند در میان کوهها
ودر سر کوههای بلند از صاحبان بالها گوناگون واز هیات جداگا

در اطوار

در اطوار گردانیده شده در مهار تسخیر ودارام آفریدگار ودر حرکت
دهنده بالهای خود در شکافهای فضای گشاده وجای فراخ وسیع بپیدا آورد
آن مرغان را بعد از آنکه نبودند از غرایب صورتهای آشکارا
وترکیب کرد بنا را در استخوانهای محکم ومفصلهای که پنهان شد در
است ومنع کرد بعضی مرغان را به سبب سطبری آفرینش آنها نقل
شتر مرغ که بلند پرواز کنند در هوا بسوی سما در آن حال که سبک
باشند در رفتار وگردانید آن بعض را که مرغند بر روی زمین
بریدنی که قریب باشند بر زمین وترتیب داد آن مرغان را بنظام تمام
با وجود اختلاف ایشان در رنگهای گوناگون بقدرت لطیفه
وتوانایی شامل خود وصنعت دقیقه وخلق کامل خود پس بعضی از آن
طیور فرو برده شده اند در قالب رنگی از رنگها که اصلا مخلوط
بوی غیر از رنگی که فرو برده شده اند در یک رنگ که طوق دار گرده اند
شده اند بغیر آن رنگی که رنگ کرده شده است اعلان ایشان
با آن واز عجیب ترین مرغان از روی آفرینش طاوس است که بپای داشته
است حق سبحانه او را در استوارترین راست ساختن وترتیب
کرده وبرهم نهاده رنگهای او را نیکوترین ترتیب با بالی که در هم گذارده
بیخ از آن پر سپیدها استخوانها ورگها ودر برده بعضی آن را در بعضی از آنها

دیده می کرد و از ساخت است جای کشیدن آن را چون گنبد و طاوس
بسوی طاوس ماده پراگنده سازد و آن دم را از در نور و بدن
و همچون آن و بلند گردانیدن دم در آن حال که مشرف باشد و سایه
گستراننده بر سر خود گویا دم او بادبان کشتی است که منسوب
بشهر دارین که میل داده است آن را کشتیبان او می نازد در رنگهای
مختلفه محسنه خود و میخرامد بنازشهای خود مباشرت میکند با طاوس
همچو مباشرت خروسان و مجامعت میکند با طاوس ماده مانند
مجامعت کردن نرهای شتر با الجاع حواله میکنم ترا ازین امر مذکور
بر مشاهده کردن تو در آن نه همچو کسی که حواله میکند قول خود را بر ضعیف
اسناد و سستی نسبت دادن حدیث بکسی و اگر باشد این امر همچو
گمان کسی که گمان میبرد که طاوس البسته میبازد قطره ملحقه خود را
با شکلی که میریزد آن را کنجهای چشم او پس می ایستد آن دمعه در هر دو
کنار پلکهای دیده او و ماده او میچشد آن را پس از آن تخم می نهد
که مجامعت نری این حالت میدهد بدون اشک بیرون آمده از چشم
هر اینه نیست آن عجب تر از مطاعمه زاغان و خیال میکند طاوس اصل
برهای خود را مثلها از نقره بیضا و آنچه رسیده شده است بران از دایرهای
عجیبه متلونه او و رزدوایر غریبه براقه منقوشه او نیز خیال میکند پر خود را

طلای

بسجیدن

در ان است ... مجامعت ...

طلای خالص و پاک از غش و از پارهای زبرجد پس اگر تشبیه کنی طاوس را
با نچه رویانیده زمین است از گلهای آتش بار و شگوفهای زرد گویی
نبات چیده است که چیده شده است از شگوفه رنگارنگ هر بهاری
و اگر مانند سازی او را به پوششهای ابریشم همچو حلهای نقش کرده شده
از طلا یا همچو جامهای بر دوخته شده یمن و اگر مانند کردانی او را به پیرایه
و زیورها پس او همچو نگینهاست صاحب رنگها که کشیده شده است
در اطراف او بعضی مدور شده مانند نطاق نقره مزین بجواهر میرود
و طاوس همچو رفتن شادی کننده متکبر خرامان و مینگرد و بدقت
نظر میکند دم و بال خود هر زمان پس قهقهه میزند در حالتی که خندانست
از جهت حسن پیراهن رنگین خود و رنگهای حمایل مرصع با جواهر
با تزیین خود پس چون انداخت نظر خود را بسوی پاهای سیاه باریک
خود بانگ کند باواز در حالتی که باواز بلند گریه کند بواسطه تحسر
و اندوه فریاد او نزدیک است که انکار کند از فریاد خواستن خود و گواهی دهد
براستی اندوه خود زیرا که پاهای او باریک و زشت همچو پاهای خروسان
خلاصی در حالتی که بر آمده است از طرف ساق او خار رویده که پنهانست
در پس پای او خروس و مر او راست در موضع بر کردن موی جمع شده هم بر آمده
سبز مزین بنقش و نگار و موضع بیرون آمدن گردن او همچو طولاست

خلاصی خروسیست که متولد میشود ... بیان ... هندی و فارسی

و جای فرو بردن گردن تا موضع شکنش همچو رنگ وسمه یافت یا همچو
حریر پوشیده شده در حالتی که مانند آینه ایست صیقل داده و گویا طاوس
پیچیده و فرو گرفته شده است بمقنعهٔ سیاه لیکن آنست که خیال
کرده میشود از جهت بسیاری تری و تازگی او و سختی براقت و درخشیدن
او که سبز با طراوت آمیخته شده است با آن و یا شکافته گوشش او
خطیست مثل باریکی سر قلم در رنگ گیاه بابونه که سفید است در نهایت
پاکیزگی و روشنی پس آن خط بسفیدی خود در سیاهی آنچه آنجاست
میدرخشد و کم است رنگی از رنگها مگر که گرفته است ازان قسطی کامل
و بلند برآمده است آن رنگ او و تفوق پیدا کرده به بسیاری روشنی
آن و درخشیدن آن و براقی و بهای او و خوبی او پس طاوس همچو شکوفهای
گسترانیده که پرورده است آن را باران های بهاری و شکفتانیده بهای دهقان
گیاهای بهاری و گاهیست که دور میشود از بر او بعضی پرها ازو جدا می شود
و برهنه می شود از لباس و زیور خود پس می افتد آن پرها بجا بجا
و میروید در عقب افتادن از وی پس می ریزد آن پرها از قلم پر او
همچو ریختن برگهای شاخهای درخت پس بعد ازان متلاحق می شود
و در عقب یکدیگر میرسد در حالتی که نمو کننده است و برآمده تا آنکه
باز میگردد به هیات و صورت خود که پیش از افتادن داشت

محال

محال نمی باشد رنگهای لاحق برنگهای سابق و واقع نمیشود هیچ رنگی در غیر
جای خود بلکه بر طبق اشکال و الوان پیشین است از روی نوبت
و مکانیت و چون نظر کنی بتأمل در هر موی از موهای قلم او مر ترا نماید
آن موها سرخی را که بلون گل سرخ است در وقتی که باشد تازه تر
و باز دیگر سبزی را که برنگ زبرجد است براق و منور و گاه زردیست
که بلون طلاست که مستلزم سرور است و نشاط اهل نظر پس چگونه
میرسد بصفت این مرغ خوش رنگ فکرهای رسنده بعمق طبایع و لطف کننده
بدقت در ادراک صنایع یا چگونه میرسد بکنه آن مرغ طبایع عقلا در
مشاهده بدایع او یا چگونه در سلک نثر و نظم میکشند وصف او را
قولهای وصف کنندگان و حال آنکه کمترین جزوهای او عاجز کرده است
وهمها را از دریافتن کیفیات او و زبانها را از وصف کردن او پس پاکا
خداوندی که غالب گردانید عقلها را از وصف کردن آفریده که روشن
ظاهر گردانید آن را از برای چشمها پس دریافتند چشمهای آن مخلوق را
در حالتی که معین کرده شده است آفریده گشته و ترکیب کرده شده است
بلونهای گوناگون متلون شده و عاجز گردانید زبانها را از پاکیزگی آفریدن
بعضی بیان کردن صفت او بر وجه اتم و متقاعد ساخت زبانها را از
اداکردن نعت و صفت او بر وجه اکمل پس پاکا خداوندی که استوار آفرید

باپهای مورچه را و مگس خورد را چون پشه کوچک بانچه بالای انهاست
در عظم جثه از افیلان ماهیان عظیم و فیلان بزرگ و وعده کرد بعضی
و واجب گردانید بر ذات خود که نجنبد هیچ جنبنده از آنچه در آورده روح
را در ان مگر که گرداند مرگ را وعده گاه او و فنی را پایان کار او **منها
فی صفة الجنة** فلو رمیت ببصر قلبک نحو ما یوصف لک
منها لعزفت نفسک عما اخرج الی الدنیا من شهواتها ولذاتها
وزخارف مناظرها ولذهلت بالفکر فی اصطفاق
اشجار غیبت عروقها فی کثبان المسک علی سواحل انهارها
وفی تعلیق کبائس اللؤلؤ الرطب فی عسالیجها وافنانها وطلوع
تلک الثمار مختلفة فی غلف اکمامها تجنی من غیر تکلف فتاتی
علی منیة مجتنیها ویطاف علی نزالها فی افنیة قصورها
بالاعسال المصفقة والخمور المروقة قوم لم تزل الکرامة
تتمادی بهم حتی حلوا دار القرار وامنوا نقلة الاسفار
فلو شغلت قلبک ایها المستمع بالوصول الی ما یهجم علیک
من تلک المناظر المونقة لزهقت نفسک شوقا الیها ولتحملت
من مجلسی هذا الی مجاورة اهل القبور استعجالا بها جعلنا
الله وایاکم ممن سعی بقلبه الی منازل الابرار برحمته

بعض

بعضی دیگر ازین خطبه در صفت بهشت پس اگر بیندازی تو دیده دل خود را
بجانب چیزی که وصف کرده شده است برای تو از بهشت هر آینه
رغبت بگرداند نفس تو و اعراض کند از لذتهای آنچه بیرون آورده شده
از مکمن غیب بسوی دنیای فانی از آرزوهای آن و لذتهای و زینتهای
منظرهای آن و هر آینه غافل شوی از آن بسبب فکر کردن در آواز
دادن و بهم وا خوردن درختانی که غایب و ناپیدا شده اند از رگهای
آن در پشتهای مشک بر کنارهای جویهای مسرت انهار آن و در آویختن
خوشهای مروارید تر و تازه در شاخهای بزرگ آنها و شاخهای کوچک آنها
و در نمایان شدن و بر آمدن آن میوها در آن حال که مختلف اند در لون
و طعم در غلافهای میوهای آنها که چیده شوند بی رنجی و تعبی هر نوع که خواهند
اهل آن پس بیابند آن میوها بر آرزوی چشندهای خود و اطواف کرده شود
بر فرود آیندگان مر اهل بهشت و پیرامن قصرهای که باران عسلهای صاف
کرده شده از کدورات و خمرهای پاک کرده از درد تا پس جماعتی که همیشه
کرامت و مکرمت بر کشیده میشود بجانب ایشان تا آنکه فرود آیند بسرای قرارگاه
و ایمن شوند از نقل کردن از جای بجای دیگر پس اگر مشغول گردانی دل خود را
ای گوش فرا دارنده برسیدن بسوی آنچه بیکبار هجوم کند بر تو از آن نظرها
خوش آینده هر آینه بر آید جان تو بجهت آرزومندی بسوی آن و هر

بدانکه اکثر الفاظ مستعمله در بیان مقام
مستعار است زیرا که اشجار جنت
و انهار آن و خوشهای مروارید بر آن
وجه که مذکور اینجا است محسوس نبود
و در اینجا بلکه اعلا و اشرف است
از آن و ایراد اینها برای مناسبت
میانه انها ...

متحمل شوی ازین سجدی و متوجه شوی بهسایگی اهل قبرها ازجهت نشانیدن بان نعیم بی پایان بکرداند خدای تعالی مارا و شمارا از اهل آن کسانی که سعی بکنند و می شتابند بل خود به منزلهای نیکو کاران برحمت بی نهایت و بخشش بی غایت خود **تفسیر بعض ما فی هذه الخطبة من الغریب**

قَوْلُهُ وَيَاذُ بِلَاغَةٍ اَلَا دَ كِنَايَةٌ عَنِ النِّكَاحِ يُقَالُ اَدَالَرَّ يُودُهَا اِذَا نَكَحَهَا وَقَوْلُهُ كَاَنَّهُ قَلْعُ دَادِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ الْقَلْعُ شِرَاعُ السَّفِينَةِ وَدَادِيٌّ مَنْسُوبٌ اِلَى دَادِينَ وَهِيَ بَلْدَةٌ عَلَى الْبَحْرِ يُجْلَبُ مِنْهَا الطِّيبُ وَعَنَجَهُ اَيْ عَطَفَهُ يُقَالُ عَنَجْتُ النَّاقَةَ اَعْنُجُهَا عَنْجًا اِذَا عَطَفْتَهَا وَالنُّوتِيُّ الْمَلَّاحُ وَقَوْلُهُ ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ اَرَادَ جَانِبَيْ جُفُونِهِ وَالضَّفَّتَانِ الْجَانِبَانِ وَقَوْلُهُ وَفِلَذُ الزَّبَرْجَدِ الْفِلَذُ جَمْعُ فِلْذَةٍ وَهِيَ الْقِطْعَةُ وَقَوْلُهُ كَبَائِسُ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ الْكِبَاسَةُ الْعِذْقُ وَالْعَسَالِيجُ الْغُصُونُ وَاحِدُهَا عُسْلُوجٌ **سید قدس سره**

تبین و توضیح فرموده بعضی از الفاظ که درین خطبه عجیبه است از لغات غریبه مغلقه بران وجه که بعضی قول آنحضرت که و یاد بلاقحه لفظ ازکنا بهتست از جماع کردن و زن بردن و شوهر کردن و میکوید از الفرات بازنا وقتی که زن کند او را شوهر و جماع نماید او و لفظ قلع

بکسر قاف و سکون لام و عین مهمله که واقع شده در قول آنحضرت که کانه قلع داری بمعنی بادبان کشتیست و لفظ داری بمعنی نسبی است که منصوب باشد بدارین و دارین شهریست و بر کنار دریا که کشیده میشود از ان شهر بوی خوش و عنجه باین معنی است که میل داد آن را میکویند این کلمات هر گاه که میل دهی ناقه را و نوتی بمعنی کشتی بانست و قول آنحضرت علیه السلام که ضفتی جفونه اراده فرموده بان هر دو کنار پلکهای چشم و ضفتان بمعنی هر دو جانبست و گفتار آنحضرت و فلذ الزبرجد به لفظ فلذ جمع فلذه است و فلذه بمعنی پاره است و لفظ کبایس که واقع شد در قول آنحضرت که کبایس اللؤلؤ جمع کباسه است و آن خوشه خرماست و عسالیج شاخهاست مفرد ان عسلوجست بمعنی شاخ درخت خرما **ومن خطبة له علیه السلام** صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَلْيَرْؤُفْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَلَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ تَفَقَّهُونَ وَلَا عَنِ اللّٰهِ تَعْقِلُونَ كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي اَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وِزْرًا وَيُخْرِجُ حِضَانُهَا شَرًّا **این خطبه در نصیحت اصحابست** و مذمت خوارج و سایر اخراب که نسبت سو مزاج داشته اند بانجناب میفرماید مر باید که پیروی کنند کوچک شما بزرگ خود را باید که مهربانی نماید بزرگ شما بکوچک خود و صیانت

چنین جفاکاران وغلیظان زمان جاهلیت که نه دردین دانا شوند و نه
از خدای تعالی اگاه میشوند همچو بوست پیران تخمهای افعی ودیگران از
حیوانات موذیه در مواضع بچه براوردن که نا بابند نکسستن آن تخمها
گناه بجهت ایذا بافتن حیوان و بیرون اورده میشوند بجای آنها اژدری
شرارت زیراکه ایذا میرسانند بمردمان ؛ وجه شبه اهل جاهلیت
بتخم بیض انست که همچنانکه جایز نیست کسر بیض بواسطه آنکه موجب وزر است
همچنین جلال نیست رنجانیدن ایشان بجهت حرمت ظاهر اسلام وهمچنانکه
از عدم کسران بیض ودا گذاشتن آن بحال خود بیرون می اید حیوانی
که موذی مردمان شده وقاتل ایشان همچنین از عدم تعرض باهل جاهلیت ودا
گذاشتن ایشان بیرون می روند از دین وداخل میشوند در زمره شیطان
لعین **منها** افترقوا بعد الفتهم وتشتتوا عن اصلهم
فمنهم آخذ بغصن اینما مال مال معه علی ان الله سیجمعهم
لشر یوم لبنی امیة کما تجتمع قزع الخریف یولف الله بینهم ثم یجعلهم رکاما کرکام
السحاب ثم یفتح لهم ابوابا یسیلون من مستثارهم کسیل
الجنتین حیث لم تسلم علیه قارة ولم تثبت له اکمة
ولم یرد سننه رص طود ولا حداب ارض یذعذعهم
الله فی بطون اودیته ثم یسلکهم ینابیع فی الارض

یاخذ بهم من قوم حقوق قوم ویمکن لقوم فی دیار
قوم وایم الله لیذوبن ما فی ایدیهم بعد العلو
والتمکین کما تذوب الالیة علی النار ایها الناس لو لم
تتخاذلوا عن نصر الحق ولم تهنوا عن توهین الباطل
لم یطمع فیکم من لیس مثلکم ولم یقو من قوی علیکم
لکنکم تهتم متاه بنی اسرائیل ولعمری لیضعفن لکم
التیه من بعدی اضعافا بما خلفتم الحق وراء ظهورکم
وقطعتم الادنی ووصلتم الابعد واعلموا انکم
ان اتبعتم الداعی لکم سلک بکم منهاج الرسول
وکفیتم مؤونة الاعتساف ونبذتم الثقل الفادح عن
الاعناق **متفرق وپراکنده شدند اخراب بعد از الفت
گرفتن ایشان بطریق صدق وصواب وپراکنده شدند**
از اصل خود پس بعضی از ایشان فرا گیرنده اند شاخی را از آن اصل
بزرگوار وایشان شبیه ماهیچه اند هرجا که میل کرد آن شاخ بلند مقدار
میل کنند باو وآن تابع فرمان بردار بنا بر انکه خدای تعالی زود باشد
که جمع کند ایشان را از برای بدترین روزی مر بنی امیه ستمکار را که روز
زوال ملک ایشانست همچنانکه بهم مر اید پارهای ابر پراکنده در فصل

یا نیز الفت دهد خدای تعالی میان ایشان پس از آن بگرداند حق تعالی
ایشان را متراکم و مر برهم نشسته همچو ابرهای برهم نشسته بسیار باران
پس از آن بگشاید حق تعالی از برای ایشان درهای که روان شوند از جای
برخواستن و پراکنده شدن خود مانند سیل دو بستان شهر اهل سبا که هیچ
که بسلامت نماند بران سیل تپه زمینی و ثابت نشد مران را هیچ
زمینی مرتفع و باز نگردانید وادی آن را محکمی کوهی و نه بلندیهای زمینی متوقف
سازد ایشان را خدای تعالی در درونهای وادی بهای انهار خود پس در برد
ایشان را در شهرهای زمین خود و بگیرد با ایشان از گروهی حقهای قوم
دیگر را جای دهد قومی را در ممالک آن قوم و سوگند بخدا که هر آینه بگذارد و بگر
در دست ایشان باشد بعد از بلندی و تسلط ایشان بسبب تسلیم
خلافت بنی عباس همچنانکه گداخته شود دنبه بر آتش ای مردمان اگر فرو
نگذارند بگو کرا ازیاری دادن حق کران جهاد است با اعدای دین
و سستی نکنید از سست کردانیدن امر باطل که شیطان لعین است
نکند در شما اصلی کسی که مثبت مثل شما و قوی نشود کسی که قوت
بر شما لیکن شما حیران و سرگردان شده اید همچو حیرانی و سرگردانی بنی اسرائیل
در بیابان تیه و قسم بزندگانی من که هر آینه افزون کرده شود برای شما
حیرانی شما و سرگردانی بعد از من افزونی فراوان بسبب و ابس گذاشتید

حق را و بریدن خویشیهای خود و قطع کردید پیوند نزدیکتر را مر او آنحضرت
و پیوند کردید دور تر را یعنی دشمنان آنحضرت بدانید ای مردمان
انکه اگر شما پیروی کنید خواننده خود را که منم ببرد شما را براه راست
پیغمبر خدا و کفایت کرده شوید رنج بی راهی و مشقت گمراهی را و بیندازید
بار ثقیل گران کننده را که وزر است از گردنهای نفوس خود ومن
خطبة له عليه السلام في اول خلافته ان الله تعالى
انزل كتابا بين فيه الشر والخير فخذوا نهج الخير تهتدوا
واصدفوا عن سمت الشر تقصدوا الفرائض الفرائض ادوها
الى الله حرم حراما غير مجهول واحل حلالا غير مدخول

تؤدكم الى الجنة ان الله

وفضل حرمة المسلم على الحرم كلها وشد بالاخلاص
والتوحيد حقوق المسلمين في معاقدها فالمسلم من سلم
المسلمون من يده ولسانه الا بالحق ولا يحل اذى المسلم
الا بما يجب وبادروا امر العامة وخاصة احدكم
وهو الموت فان الناس امامكم وان الساعة تحدوكم
من خلفكم تخففوا تلحقوا فانما ينتظر باولكم آخركم
اتقوا الله في عباده وبلاده فانكم مسئولون حتى عن البقاع
والبهائم اطيعوا الله ولا تعصوه واذا رأيتم الخير

فَخُذُوا بِهِ وَاِذَا رَاَیْتُمُ الشَّرَّ فَاَعْرِضُوا عَنْهُ این خطبه‌ایست
که فرموده در اول خلافت خود بدرستی که حق سبحانه و تعالی باز فرستاد
کتابی را که راه نماینده و دلالت بیان فرموده در آن نیک و بد را پس
فرا گیرید راه خیر را تا هدایت یابید و برگشته شوید و روی بگردانید از طریق
شر تا میانه رو باشید ملازمت نمایید امور فرایضه و فریضها را ادا کنید
بسوی خدا تا برساند شما را آن فرایض بسوی بهشت بدرستی
که خدای تعالی حرام گردانید حرامی که هست مجهول و نادانسته و حلال گردانیده
حلالی را که هست ناقص و معیوب و تفضیل داده حرمت مسلمان را بر همه حرمتهای
این جهان و به بست باخلاص و یگانگی خود حقهای مسلمان را در موضع بستن
و جواب آن پس مسلمان کسی هست که بسلامت باشند مسلمانان از زبان
و دست او مگر بحق یعنی بر وجهی که امر حق بر آن ورود یافته و حلال نیست
رنجانیدن و آزار مسلمانان مگر آنکه واجب باشد در شرع اطهر مثل حدود
بشتاب نمایید و سبقت جویید بر کاری که عام است به عالمیان که آن
قیامتست و بر آنچه خاص هست بیکی از شما و آن مرگست و رحلت پس
بدرستی که مشقت و محنت در پیش شماست و بدرستی که ساعت مرگ
میراند شما را از پس شما بعالم آخرت سبکبار شوید از وزر و وبال تا برسید
بهمراهان پس بدرستی که انتظار رو داده می‌شود در این جهان باول شما آخر شما

بپرهیزید و بترسید از خدا در میان بندگان او و باز آوردن بغیر حق
و شهرهای او بخراب کردن بظلم و طغیان پس بتحقیق که شما پرسیده
میشوید از همه صلاح و فساد تا آنکه از بقعه‌های و چهارپایان چه مردمست
که در این جهان گویید که چرا وطن ساختید در این جهان و چرا دور شدید
از آن و چرا زدید این چهارپایان را و چرا کشتید آن را چنانکه حق سبحانه و تعالی
فرموده که و قتیلان عصا کنند تعلمون فرمان برید خدا را و عصیان
مورزید در حق او و چون به بینید چیز و نیکی را پس بگیرید آن را و مشغول شوید
بآن و هرگاه که مشاهده کنید بدی را پس اعراض جویید از او و اجتناب نمایید
که او رستگاری همین است و بس ومن کلام له علیه السلام
بعد ما بویع بالخلافة وقد قال له قوم من الصحابة لو عاقبت
قوماً ممن اجلب علی عثمان فقال یَا اَخَوَتَاهُ اِنِّی لَسْتُ
اَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلٰکِنْ کَیْفَ لِی بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلٰی
حَدِّ شَوْکَتِهِمْ یَمْلِکُونَنَا وَلَا نَمْلِکُهُمْ وَهَاهُمْ هٰؤُلَاءِ قَدْ
ثَارَتْ مَعَهُمْ عُبْدَانُکُمْ وَالْتَفَّتْ اِلَیْهِمْ اَعْرَابُکُمْ وَهُمْ
خِلَالَکُمْ یَسُومُونَکُمْ مَا شَاؤُوا وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً
لِقُدْرَةٍ عَلٰی شَیْءٍ تُرِیدُونَهُ اِنَّ هٰذَا الْاَمْرَ اَمْرُ جَاهِلِیَّةٍ
وَاِنَّ لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً اِنَّ النَّاسَ مِنْ هٰذَا الْاَمْرِ اِذَا حُرِّکَ

على امور فرقة ترى ما ترون وفرقة ترى ما لا ترون وفرقة
لا ترى لا هذا ولا هذا فاصبروا حتى يهدأ الناس وتقع
القلوب مواقعها وتؤخذ الحقوق مسمحة فاهدأوا عني
وانظروا ماذا يأتيكم به امري ولا تفعلوا فعلة
تضعضع قوة وتسقط منة وتورث وهنا وذلة
وسامسك الامر ما استمسك واذا لم اجد بدا فآخر الدواء الكي

واز کلام آن حضرت است که فرموده بعد از آنکه بیعت کردند با وی جماعتی

و گفتند او را گروهی از یاران او که کاشکی عقوبت میکردی قومی را از آن
کسانی که جمع شدند بر قتل عثمان پس فرمود آنحضرت که ای برادران
بدرستی که من نیستم که ندانسته باشم چیزی را که شما میدانید ولیکن چگونه
مرا باشد قوتی در انتقام و حال آنکه گروهی که جمع شده بودند بر آن کار بر سر شما
شوکت و قوت خودند با کثرت اعوان و انصار مالک و توانایند بر ما و
مالک و توانا نیستیم بر ایشان و بدانید که ایشان گروهی اند که برخواسته
اند با ایشان بندگان شما و پیوسته اند با ایشان عربان جهال شما و ایشان
در میان شما اند متفق و رنج میرسانند شما را آنچه میخواهند و آیا مرا میبینید
جایی را از برای توانا شدن بر چیزی که میخواهید آن را از عقوبت
قتل عثمان بدرستی که این کار کار جاهلیت و نادانیست و بدرستی که مر این جما

با و بسیار

با وی بسیار از اعوان و انصار و بدرستی که مردمان از این کار هرگاه که
جنبانیده شوند بر امر متعدده باشند گروهی از آن فرق می بینند
صواب آنچه شما می بینید آن را از عقوبت قتل عثمان و طایفه دیگر
از ایشان نمی بینند از تصویب قتل او و جماعتی دیگر می بینند آن را و نه
این را یعنی نه ذم قتل او میکنند و نه مدح پس صبر کنید و شکیبایی
ورزید تا آنکه آرام گیرند مردمان و واقع شوند دلها در موضع وقوع
خود و گرفته شود حقها بسهولت و آسانی پس آرام گیرید از جانب
من و نظر کنید با چیزی که بیاید بشما از فرمان من و مکنید
کاری را که ویران کند قوت و قدرت او و بیندازد طاقت و توانایی
و واگذارد سستی و مذلت را و زود باشد که جنگ در زنم درین کار
مادام جنگ در زند و بگردد استوار و چون نیابم چاره را پس آخر دوا داغ است
کنایت از قتال است

ومن خطبة له عليه السلام عند مسير اصحاب الجمل الى البصرة

ان الله تعالى بعث
رسولا هاديا بكتاب ناطق وامر قائم لا يهلك عنه
الا هالك الا وان المبتدعات المشبهات هن المهلكات
الا ما حفظ الله منها وان في سلطان الله عصمة لامركم
فاعطوه طاعتكم غير ملومة ولا مستكره بها والله لتفعلن

او لینقلن

الله عنكم سلطان الاسلام ثم لا ينقله اليكم ابدا حتى
يارز الامر الى غيركم انّ هؤلاء قد تمالؤا على سخطة امارتي
وساصبر ما لم اخف على جماعتكم فانهم ان تمموا
على فيالة هذا الرای انقطع نظام المسلمين وانما طلبوا
هذه الدنيا حسدا لمن افاءها الله عليه فارادوا رد
الامور على ادبارها ولكم علينا العمل بكتاب الله و
سيرة رسوله والقيام بحقه والنعش لسنته از خطبهء امیر
که فرموده نزد رفتن اصحاب جمل ببصره بدرستی که خدای تعالی
فرستاد رسول خود را راهنمای بکتابی که گویا است ببیان حال و بامری
استوار که شریعت مطهرست هلاک نمیشود ازو مگر هلاک آمده
در غایت هلاکت و بدرستی که مبتدعات دین که پوشیده شده است
بر صاحبانشان هلاک کننده مردمان مگر آنچه نگاهداشت خدای تعالی
از واقع شدن در ان و بدرستی که در حجت خدا که ظاهرست نگاهداشتن
است مر کار شما را پس بدهید بوی فرمان برداری خود را در ان حال
که سرزنش کرده نشده است صاحب آن طاعت بسبب مغشوشی
آن طاعت و در بعضی روایت غیر ملویة است یعنی صاحب آن
کج نیست از راه مستقیم حضرت عزت و بکراهت داشته نشده است

بآن خدا

بان بخدا سوگند که هر اینه میکنید فرمان برداری امام خود را یا نقل میکند
خدای تعالی از شما علیه السلام را پس از ان نقل میکند آن را بسوی شما
هرگز تا پناه ببرد این امر خلافت بغیر شما بدرستی که طلحه و زبیر و عایشه
و تابعان او گرد آمده اند و هم پشت شده اند بر خشم و غضب خود در
بواسطه امارت و خلافت من و زود باشد که صبر کنم مادام که نترسم
بر جماعت شما پس بدرستی که ایشان اگر تمام کنند امر امارت را بر ضعیف
و سستی این رای و اندیشه که دارند بریده شود و نظام مسلمانان
و منهدم شود قواعد دین و ایمان و جز این نیست که طلب کرده اند
دنیا را بجهت حسد بردن بر کسی که عطا فرمود حق سبحانه غنیمت دنیا را
بر او پس خواسته اند باز گردانیدن کارها را بر پشتهای آن و مر شما راست
بر ما عمل کردن بکتاب الهی و روش حضرت رسالت پناهی و قیام
نمودن بحق او سبحانه و تعالی و رفع کردن طریقه او و نصب نمودن
روش او و در دنیا و من كلام له عليه السلام
كلم به بعض العرب وقد ارسله قوم من اهل البصرة
لما قرب عليه السلام منها ليعلم لهم منه حقيقة حاله
مع اصحاب الجمل لتزول الشبهة من نفوسهم فبيّن له
من امره معهم ما علم به انه على الحق ثم قال له بايع

فقال إني رسول قوم ولا أحدث حدثاً حتى أرجع إليهم
فقال عليه السلام أرأيت لو أن الذين وراءك بعثوك
رائداً تبتغي لهم مساقط الغيث فرجعت إليهم فأخبرتهم
عن الكلاء والماء فخالفوا إلى المعاطش والمجادب
ما كنت صانعاً فقال كنت تاركهم ومخالفهم إلى الكلاء
والماء فقال له عليه السلام فامدد إذاً يدك فقال الرجل
فوالله ما استطعت أن أمتنع عند قيام الحجة علي فبا
يعته عليه السلام والرجل يعرف بكليب الجرمي

تکلم فرموده باین کلام با بعضی عرب که آن کلیب جرمی بود
وقتی که فرستاده بودند او را گروهی از اهل بصره در آن محل که آن
حضرت نزدیک ببصره رسیده بود برای محاربه وباعث فرستادن
او آن بود که معلوم کند از برای ایشان از آن حضرت حقیقت حال
با اصحاب جمل وکیفیت جواز محاربه او با ایشان تا زایل شود شبهه از نفسهای
ایشان در جواز محاربه نمودن بآن گروه پس روشن کرد آنچه آن حضرت
از برای او واز امر جواز محاربه خود با ایشان آن چیزی را که علم پیدا
کرد کلیب بآن خبر بر حقیقت آن حضرت وبطلان اصحاب جمل بعد از آن
فرمود باو که بیعت کن با من پس گفت بدرستی که من فرستاده گروهی ام

از مردمان

از مردمان باید نمیکنم کار نوی را بی مشورت ایشان تا آنکه باز گردم بسوی
ایشان پس حضرت فرمود که خبر ده مرا که اگر آنکسانی که در پس تواند برانگیزند
ترا در حالتی که طالب آب وگیاه باشی از برای ایشان پس خبر بود طلب
کنی از برای ایشان مواضع افتادن باران پس باز گردی بسوی ایشان
پس خبر دهی بآن مردمان از گیاه وآب پس مخالفت تو نمایند وتوجه نمایند
بمواضع تشنگی وقحطی چه کار خواهی کرد در حالت مخالفت اصحاب
گفت ترک کننده ایشان ومخالفت ایشان وتوجه خواهم کرد بسوی
گیاه وآب پس حضرت فرمود که پس فرو گذار این هنگام دست خود را
از برای بیعت پس گفت کلیب پس بخدا سوگند که نتوانستم که امتناع
نمایم نزد قایم شدن برهان بر من پس مبایعه کردم بآن حضرت ومن

کلام له علیه السلام لما عزم علی لقاء القوم بصفين
اللهم رب السقف المرفوع والجو المكفوف الذي جعلته
مغيضاً لليل والنهار ومجرى للشمس والقمر ومختلفاً للنجوم
السيارات وجعلت سكانه سبطاً من ملائكتك لا
يسأمون من عبادتك ورب هذه الأرض التي جعلتها
قراراً للأنام ومدرجاً للهوام والأنعام وما لا يحصى مما يرى
وما لا يرى ورب الجبال الرواسي التي جعلتها للأرض

أَوْتَادُ أَيِ الخَلْقِ اعْتِمَاداً أنْ أظْهَرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا
البَغْيَ وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ وَإنْ أظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ
وَاعْصِمْنَا مِنَ الفِتْنَةِ. أيْنَ المَانِعُ لِلذِّمَارِ وَالغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ
الحَقَائِقِ مِنْ أهْلِ الحِفَاظِ العَارُ وَرَاءَكُمْ وَالجَنَّةُ أمَامَكُمْ

واز كلام آنحضرت در حينى كه عزم نمود بر ملاقات نمودن

با قوم در موضع صفين فرمود بار خدايا اى پروردگار سقف برافراشته
و فضاى بازداشته آنچنان سقفى كه گردانيدى آن را جاى نقصان
مر شب و روز را و محل جريان مر آفتاب و ماه را و مكان آمد شد مر ستارگان
سير كننده كه آن زحل است و مشترى و آفتاب و زهره و عطارد
و ماه و گردانيدى ساكنان آسمان را قبيله از فرشتگان خود
كه ملول نميشوند از عبادت تو در هيچ زمان و اى پروردگار اين زمين
كه گردانيدى آن را قرارگاه خلايق را و جاى رفتار جنبندگان و چهارپايان
و آن چيزى كه شمرده نميشود از آنچه ديده ميشود و از آنچه ديده نميشود
از جانوران و اى پروردگار كوههاى استوار بلند مقدار كه گردانيدى
آنها را از براى زمين ميخهاى استوار بجهت استقرار و از براى خلق
تكيه گاه و آرامگاه بجهت حصول مرافق ايشان از آن اگر غالب گردانى
ما را بر دشمنان ما پس دور گردان ما را از تعدى و ستم و راست

دار ما را

دار ما را از براى حق و اگر غالب سازى ايشان را بر ما پس روزى ما گردان
شربت شهادت را و نگاه دار ما را از گرفتارى بسبب معصيت كجاست
بازدارنده مر چيزى را كه بر مردان لازمست حفظ آن و غيرت آرنده نزد فرود
آمدن امرهائى كه محقق است از وقوع عظايم امور از اهل حميت و غيرت
سرزنش يعنى دوزخ با انواع عقوبت در پس شماست اگر رجوع نمائيد
از محاربه و بهشت در پيش شماست با انواع ناز و نعمت اگر اقدام نمائيد
بر حرب فسبحه ومن خطبة له عليه السلام الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً وَلَا أرْضٌ أرْضاً اين خطبه در بيان
خلافت و ياد كردن اصحاب جمل شكر و سپاس مر خداى را
كه نمى پوشاند از وى آسمانى آسمانى ديگر را و نه در زمينى زمين ديگر را
يعنى پوشيده نيست از وى هيچ جز مقصود از اين كلام بيان احاطه
علم اوست بآسمان و زمين و آنچه ميان هر دو است و سلب اوصاف
مخلوقين از حضرت رب العالمين منها وَقَالَ لِي قَائِلٌ إنَّكَ يَا ابْنَ أبِي
طَالِبٍ عَلَى هَذَا الأمْرِ لَحَرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أنْتُمْ وَاللّٰهِ أحْرَصُ
وَأبْعَدُ وَأنَا أخَصُّ وَأقْرَبُ وَإنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَأنْتُمْ
تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ فَلَمَّا قَرَعْتُهُ
بِالحُجَّةِ فِي المَلَإِ الحَاضِرِينَ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي اللّٰهُمَّ

طالب

إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي
وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي
ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ
وگفت مرا گوینده گوینده گوینده سعد ابی وقاص بود که در ایام
شوری بعد از قتل امیر المومنین علیه السلام را گفت ای پسر ابی طالب
بدرستی که تو بر امر خلافت بسیار حریصی و رغبت تو بیشتر از مردمان
دیگر است و آن ندانسته بود که امامت مانند نبوتست همچنانکه نبی را نسزد
که اسقاط حق نبوت کند امام را نیز روا نباشد که اسقاط حق امامت
نماید القصه امیر المومنین علیه السلام فرمود که پس گفتم در جواب آن قایل
که من حریص تر از شما نیستم درین امر بلکه شما بخدا سوگند که حریص ترید
از من و دورتر از من درین امر زیرا که طلب غیر حق خود میکنید
و برین ناحق اصرار میورزید و من مخصوص ترم باین کار بفرموده حضرت
آفریدگار و پیغمبر بزرگوار و نزدیک ترم به پیغمبر خدا هم بحسب نسب و هم بحسب
حسب و جز این نیست که طلب میکنم حقی را که مراست و بمنصب
سزاوار و شما حایل و مانع میشوید میان من و میان آن کار و دست رد
میزنید بر رخسار من از آن کار پس چون گفتم سمع آن قایل الحجت
در برهان در میان جماعت حاضران بیدار شد از خواب غفلت در بعضی

کوشم

روایت حسن است که گاه بهت بکسر گویا حیران شد و ندانست که چه جواب
دهد بار خدایا بدرستی که من یاری می خواهم از تو بر قبیله قریش و
بر آنکسی که یاری داد ایشان را بر من بسبب حسد و طلب خلافت پس
بدرستی که ایشان بریدند خویشی مرا و خرد شمردند بزرگی مرتبه مرا و اتفاق
کردند بر منازعت کردن با من در کاری که آن حق منست پس ایشان را اخذ
حق من اقتصار نکردند بلکه گفتند بدانکه در حق است گرفتن تو آن کار را
و در آن شروع نمودن و هم در حق است ترک کردن تو آن را و از دو
دور شدن یعنی اخذ و ترک تو هر دو علی السویست و در حقیقت نه آنکه
حقیقت در اخذ باشد و عدم حقیت در ترک و بروایتی تا اخذه و نترکه
واقع شده بصیغه متکلم یعنی تصرف ما در آن نوع که خواهیم از اخذ و
ترک حق است منها فی ذکر اصحاب الجمل فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ
حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ
بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَأَبْرَزَا حَبِيسَ
رَسُولِ اللَّهِ لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ
أَعْطَانِي الطَّاعَةَ وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ
فَقَدِمُوا عَلَى عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ
مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً وَطَائِفَةً غَدْراً فَوَاللَّهِ

لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا واحدا معتمدين لقتله
بلا جرم جرّه لحلّ لي قتل ذلك الجيش كلّه اذ حضروه
فلم ينكروا ولم يدفعوا عنه بلسان ولا بيد دع انهم
قد قتلوا من المسلمين مثل العدّة التي دخلوا بها عليهم
یعنی ذکر این خطبه در بیان اصحاب جمل است پس خروج کردند
اصحاب جمل در حالتی که میکشیدند زوجه پیغمبر خدا را یعنی عایشه را همچنانکه
کشند کنیز را نزد خریدار او در آن حال که توجه کننده و روی آورنده بودند
با عایشه بسوی بصره بجهت کارزار پس بازداشتند طلحه و زبیر زنان خود را
در خانهای خود و بیرون آوردند از خانه بازداشته رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم از برای صلاح کار خود و از برای صلاح کار غیر خود در لشکری
که نبود از ایشان مردی مگر که داده بود بمن فرمان برداری خود را
و بخشیده بمن بیعت خود را در حالتی که طاعت و سماحت او بطوع
و اختیار بود بی اکراه و اجبار پس فرود آمدند بر عامل من بصره که عثمان
بن حنیف انصاریست و خزینه داران بیت المال مسلمانان و غیر
ایشان از اهل بصره بظلم و عدوان پس کشتند جماعتی را از روی اسیر
ساختن و حبس نمودن بزجر و آزار و گروه دیگر از روی حیله
و ترک وفا بامان پس سوگند بخدا که اگر نمیرسیدند از مسلمانان مگر

بوده

بیک مرد در حالتی که قصد کنندگان بودند مر قتل او را و بی گناهی که آن
مرد جنایت کرده باشد آن را هر آینه حلال می بود مرا کشتن این همه لشکر
زیرا که حاضر شدند بآن امر منکر پس انکار نکردند و دفع نمودند از آن
مرد بزبان و نه بدست با وجود قدرت بر دفع آن ضرر بگذار که ایشان بقتل
آورده اند از جماعت مسلمانان مثل آن عددی که داخل شده اند با جرم
بعسکر بر ایشان بقتل و عقوبت آنحضرت ومن خطبة له عليه السلام
امين وحيه وخاتم رسله وبشير رحمته ونذير
نقمته ايها الناس انّ احق الناس بهذا الامر اقواهم
عليه واعلمهم بامر الله فيه فان شغب شاغب
استعتب فان ابى قوتل ولعمري لئن كانت الامامة
لا تنعقد حتى تحضرها عامة الناس ما الى ذلك سبيل
ولكن اهلها يحكمون على من غاب عنها ثم ليس للشاهد
ان يرجع ولا للغائب ان يختار الا واني اقاتل رجلين
رجلا ادعى ما ليس له وآخر منع الذي عليه اوصيكم
بتقوى الله فانه خير ما تواصى العباد به وخير عواقب
الامور عند الله وقد فتح باب الحرب بينكم وبين اهل
القبلة ولا يحمل هذا العلم الا اهل البصر والصبر والعلم

بمواضع الحق له فنصبوا الیا تومرون به وقفوا عند ما تنهون
عنه ولا تعجلوا فی امر حتی تتبینوا وان لنا مع کل امر
تنکرون غیرا الا وان هذه الدنیا التی اصبحتم
تتمنون وترغبون فیها واصبحت تغضبکم وترضیکم
بدارکم ولا منزلکم الذی خلقتم له ولا الذی
دعیتم الیه الا وانها لیست بباقیة لکم ولا تبقون
علیها وهی وان غرتکم منها فقد حذرتکم شرها
فدعوا غرورها لتحذیرها واطماعها لتخویفها وسابقوا
فیها الی الدار التی دعیتم الیها وانصرفوا بقلوبکم
ولا یخنّ احدکم حنین الامة علی ما زوی
عنه منها واستتموا نعم الله علیکم بالصبر
علی طاعة الله والمحافظة علی ما استحفظکم من کتابه
الا وانه لا یضرکم تضییع شیء من دنیاکم بعد
حفظکم قائمة دینکم الا وانه لا ینفعکم بعد
تضییع دینکم شیء حافظتم علیه من امر دنیاکم
اخذ الله بقلوبنا وقلوبکم الی الحق والهمنا وایاکم
الصبر این خطبه نیز در ذکر خلافت حضرت

لیست

رسول

رسول صلی الله علیه واله وسلم امین وحی الهیست وخاتم پیغمبران
اوست وبشارت دهنده رحمت شامل اوست وبیم کننده خشم
وعقوبت کامل اوست ای گروه مردمان بدرستی که سزاوارترین
مردمان باین کار که امامت وخلافت است قوی‌ترین وتواناترین ایشانست
براین کار وداناترین ایشانست بامرهای خدای تعالی دران پس
اگر بیرون اید ستمکاری که برانگیزاننده بدی را ودر روزگار خواسته
شود ازو بازگشت بحق وراه نجات لایق است وسزاوار پس اگر اِبا
نماید ومصر باشد درا ستکبار کشته شود بناچار وسوگند بزندگانی
من اگر باشد امامت وخلافت که منعقد نشود تا انکه حاضر شوند با نعقاد
ان جمیع مردمان نباشند بانعقاد ان راهی در هیچ زمان لیکن اهل
امامت که اهل حل وعقد اند حکم میکنند بر کسی که غایبست ازان
پس ازان نیست مر حاضر را ضیر را همچو طلحه وزبیر که از بیعت رجوع
نماید ونه غایب را همچو معاویه که اختیار کند از برای خود بدانید
که من مقاتله میکنم با دو مرد مردی که دعوی کرد چیزی را که حق او
نبود چون معاویه غاویه ومرد دیگر که منع نمود چیزی را که واجب
بود بر او از اطاعت چون زبیر وطلحه اسکنهما الله فی الهاویه وصیت
میکنم شما را بتقوی وپرهیزکاری از خدا پس بتحقیق که تقوی بهترین

چون دعوی معاویه واتباع او ان بود که انعقاد خلافت فرع اجماع است وبود بطلان اعتراض بران حضرة میکردند بعدم ثبوت خلافت او بسبب عدم اجماع مذکور ازان جهة انحضرة در صدد قرابت درامیره میفرمایند ونعم ما قال

ازجهة عدم امکان حضور جمیع مردمان دریک اوان وبرتقدیر امکان در غایت دشوار خواهد بود بلکه معتبر در انعقاد ان اجماع اهل حل وعقد است ازان بیعت چنانکه اشاره میفرماید که نمی‌گنجیدها منه

حضرة استدلال فرمودند بر قوم بطریقه اعتقاد ایشان واگرنه امامت او ثابت بود بنص وشرایط خلافت که در صدر کلام اشاره بان فرموده او موجود بود در دیگران مفقود وبعد ازان در جواب اعتراض هم فرموده

[illegible] ب که وصیت کرده شوند ستدکان مال و بهتر عاقبتهای کارها
نزد [illegible] بود مشان و بتحقیق که گشاده شد در محاربه و مقاتله میان شما و میان
اهل قبله که مدعیان اسلام اند و برنمیدارد این علم را یعنی علم
بوجوب بان جماعت باغیه مگر اهل بصیرت و صبر و خداوندان عقول صافیه
و اهل صبر بر مکاره و بلیه و اهل علم بمواضع حق و دفع شبهات مطلق
مر اورا پس بگذارید و مرتکب شوید مر آن چیزی را که امر کرده میشوید
بان و بایستید نزد آنچه نهی کرده میشوید از آن از فساد و عصیان
و شتاب نکنید در کاری که بر شما منکر نماید تا آنکه متبین شوید بصلاح
آن پس بدرستی که مر ما را با هر کاری که انکار میکنید آن را از روی عرف
یا شرع تغییر ظاهر آید بتحقیق که این دنیا که گردیده اند بان
وجه که تمنا میکنید آن و رغبت مینمایید در آن و گردیده است این دنیا
باین حال که دشمن میدارد شما را و خشنود میگرداند شما را نیست
سرای مقیمی شما و نه جایی که آفریده شده اید از برای آن و نه سرای
که خوانده شده اید بسوی آن بدانید که این سرا نیست باقی و دائمی
از برای شما و باقی نمیمانید در آن الی غیر منتهی و این دنیا اگر فریب
داد شما را از نفس خود باز داد پس تحذیر نمود و ترسانید شما را از شر
خود و الم بود پس بگذارید فریب او را از برای ترسانیدن او شما را

و واگذارید طمع کردن را در آن از برای خوف انداختن او شما را
و بسبقت گیرید در او بسرای که خوانده شده اید بسوی آن که [illegible]
و بگردانید دلهای خود را از زخارف آن و باید که ناله نکند یکی از شما
چون ناله کردن کنیز بر آنچه ممنوع شده است از آن و نرسیده بشما
از متاع دنیا و تمام گردانید نعمت خدا را بر خود و شکیبایی بر طاعت
و فرمان برداری خدا و نگاه بانی کردن بر آنچه طلب حفظ و نگهبانی
کرده است خدا از شما از کتاب منزل خود و بدانید بدرستی که ضرر
نمی رساند شما را ضایع گردانیده چیزی از متاع دنیا بعد از بازداشت
شما قایم دین خود را و بدانید بدرستی که فایده نمیدهد شما را بعد
از ضایع گردانیدن دین خود را چیزی که محافظت کرده اید بر آن از
کار دنیای خود اخذ کناد خدای تعالی دلهای ما را و دلهای شما را بسوی
راه حق و ملهم کناد ما و شما شکیبایی را در طاعت **ومن کلام**
له علیه السلام فی معنی طلحه بن عبد الله
قَدْ کُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ
وَأَنَا عَلَی مَا وَعَدَنِی رَبِّی مِنَ النَّصْرِ وَاللهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً
لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ یُطَالَبَ بِدَمِهِ
لِأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ وَلَمْ یَکُنْ فِی الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَیْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ

أن يغالط بما أجلب فيه ليلتبس الأمر ويقع الشك
ووالله ما صنع في أمر عثمان واحدة من ثلاث لئن كان
عفان ظالما كما كان يزعم لقد كان ينبغي له أن يوازر
قاتليه أو ينابذ ناصريه ولئن كان مظلوما لقد كان
ينبغي له أن يكون من المنهنهين عنه والمعذرين فيه
ولئن كان في شك من الخصلتين لقد كان ينبغي له
أن يعتزله ويركد جانبا ويدع الناس معه فما فعل
وحدة من الثلث وجاء بأمر لم يعرف بابه ولم تسلم معاذيره

واز کلام آن عالی مقام است علیه الصلوة والسلام این کلام که فرموده

در حق طلحه بن عبد الله وقتی که استماع فرمود خروج طلحه و زبیر را بطرف بصره
و تهدید ایشان آنحضرت را بمحاربه و مقاتله محقق که موجود بودم در دنیا
تا غایت و حال آنکه در ان مدت تهدید کرده نشدم بجنگ کردن و ترسانیده
نشدم بزدن و من بران چیزی که وعده داد مرا پروردگار من از یاری
دادن بحق خدا که طلب شتافت نکرد در حینی که مجرد بود از موانع برای
طلب خون عثمان مگر بجهت ترس آنکه مطالبه کرده شود بخون عثمان زیرا که
اوست تهمت زده در ان خون و نبود در میان قوم حریص تر بر قتل عثمان
از طلحه پس خواست که غلط افکند مردمان را بانچه جمع کرده بود و گرد آورده

در باب قتل او تا پوشیده شود این کار بر ایشان و واقع شود شک
و ریب و بخدا سوگند که نکرد طلحه در کار عثمان یکی از سه کار را اوّل آنکه
اگر بود پسر عفان ظالم و ستمکار چنانکه گمان می برد هر آینه بود
سزاوار او را آنکه یاری دهد کشندگان او را و دشمنی آشکارا
سازد با یاری دهندگان او دوم آنکه اگر بود ستم رسیده هر آینه
بود سزاوار مر او را آنکه باشد از بازدارندگان مردم از کشتن او
و از عذرآرندگان در شأن او و سیوم آنکه اگر بود در چنین شک از این
هر دو کار هر آینه بود سزاوار او را آنکه گوشه گیرد و بطرفی از آن کار
و بایستد بطرفی و بگذارد مردمان را با عثمان پس نکرد هیچ یک از سه کار
و آورد کاری را که شناخته نشد در آن و بسلامت نماند اضافت
اعتذار او

ومن خطبة له عليه السلام

أيها الغافلون
غير المغفول عنهم والتاركون المأخوذ منهم ما لي
أراكم عن الله ذاهبين وإلى غيره راغبين كأنكم
نعم أراح بها سائم إلى مرعى وبي ومشرب دوي إنما
هي كالمعلوفة للمدى لا تعرف ماذا يراد بها
إذا أحسن إليها تحسب يومها دهرها وشبعها
أمرها والله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه

وَمَولِجِهِ وَجَمِيعِ شَأنِهِ لَفَعَلتُ وَلَكِن أَخَافُ
أَن تَكفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَلَا وَإِنِّي
مُفضِيهِ إِلَى الخَاصَّةِ مِمَّن يُؤمَنُ ذَلِكَ عَلَيهِ وَالَّذِي
بَعَثَهُ بِالحَقِّ وَاصطَفَاهُ عَلَى الخَلقِ مَا أَنطِقُ إِلَّا صَادِقاً
وَلَقَد عَهِدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهلِكِ مَن يَهلِكُ
وَمَنجَى مَن يَنجُو وَمَآلِ هَذَا الأَمرِ وَمَا أَبقَى شَيئاً يَمُرُّ
عَلَى رَأسِي إِلَّا أَفرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ وَأَفضَى بِهِ إِلَيَّ أَيُّهَا
النَّاسُ إِنِّي وَاللهِ مَا أَحُثُّكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسبِقُكُم
إِلَيهَا وَلَا أَنهَاكُم عَن مَعصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبلَكُم عَنهَا

امرّعه

در این خطبه متنبه میسازد مردمان را از خواب غفلت و اظهار فضایل
کثیره خود ای غافلانی که غافل نیستند از شما وای ترک کنندگان مر آن
چیزی را که واجب گشته بر شما وای جماعتی که فرا گرفته شده است از شما
آنچه داده اند بشما زر متاع این جهان یا اخذ کرده اند عهد و پیمان
برادای امانات و تکالیف و دیانات و قواعد ایمان و سایر ضروریات
چیست مرا که می بینم شما را از خدای تعالی روندگان و دور شوندگان
و بسوی غیر آن رغبت کنندگان گویا شما چارپایانید که برده باشند
شبانگاه آنها را شبان بسوی چراگاه و باز آرنده و آشامیدن

مینویم

آب

آب بپاکننده هلاک سازنده چرا ازین جهت که آن چارپایان همچو
حیواناتی اند که علف داده شوند از برای کاردهای قصابی نمی شناسند
که چه چیز خواسته می شود از ایشان چون نیکویی کرده شود بسوی او می پندارند
آن نیکویی روز خود را او و هر روز کار خود و سیر دایمی خود را غذای کار
خود یعنی در بعضی اوقات که لذات دنیویه بر ایشان کثیر شده
شد گمان می برند که دایم این حال خواهد بود از غایت نادانی
بخدا سوگند که اگر خواهم خبر دهم هر مردی را از شما بجای بیرون
آمدن او و بجای در آمدن او و به همه کار او و هر آینه میکنم آن را و بفعل
می آورم آن اخبار را و لیکن میترسم که کافر شوید در حق من برسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تفضیل دادن من بر او بدانکه من رساننده ام
این اخبار را که منشاء کفر مستضعفین میشود بخاصه اصحاب خود از کسانی
که ایمن کرده شده است این کفر از ایشان یعنی از آن جماعتی که ایمنم
از انحراف ایشان از ایمان بواسطه علم و ثبات صدق و ثواب ایشان
در رسوخ و اعراق ایمان در ایشان بحق آنکسی که فرستاد رسول خود را
براستی بسوی عباد و برگزیده او را بر خلقان [illegible]
گویم این سخن را و اخبار نمیکنم با آن مگر در حالتی که صادقم در آن و بتحقیق
عهد فرمود حضرت رسالت بسوی همه این اخبار بموضع هلاک هر هلاک

منشود وجای نجات هر که ناجی میکرد و مرجع این امر خلافت وجفای
که میکنم از اغیار وباقی نگذاشت چیزی را که میکند و بهرسر من از حوادث
روزگار وستم مردم ستمکار مگر ریخت آن را در گوشهای من درسابق
آن را بمن ای مردمان بخدا سوگند که برنمی انگیزم شما را بر طاعتی
مگر که سبقت گرفته ام بر شما بسوی آن طاعت ونهی نمیکنم شما را از
معصیتی مگر که باز ایستاده ام پیش از شما از آن معصیت ومن
خطبة له علیه السلام انتفعوا ببيان الله واتعظوا
بمواعظ الله واقبلوا نصيحة الله فإن الله قد أعذر
إليكم بالجلية وأخذ عليكم الحجة وبين لكم
محابه من الأعمال ومكارهه لتتبعوا هذه وتجتنبوا
هذه فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول
إن الجنة حفت بالمكاره وإن النار حفت بالشهوات
واعلموا أنه ما من طاعة الله شيء إلا يأتي في كره
وما من معصية الله شيء إلا يأتي في شهوة فرحم الله
رجلا نزع عن شهوته وقمع هوى نفسه فإن هذه
النفس أبعد شيء منزعا وإنها لا تزال تنزع إلى معصية
في هوى واعلموا عباد الله أن المؤمن لا يمسي ولا يصبح

إلا ونفسه ظنون عنده ولا يزال زاريا عليها ومستزيدا
لها فكونوا كالسابقين قبلكم والماضين أمامكم
قوضوا من الدنيا تقويض الراحل وطووها طي المنازل
واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش والهادي
الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب وما جالس هذا
القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان
زيادة في هدى ونقصان من عمى واعلموا أنه ليس
على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن
من غنى فاستشفوه من أدوائكم واستعينوا به على
لأوائكم فإن فيه شفاء من أكبر الداء وهو الكفر و
النفاق والغي والضلال فاسألوا الله به وتوجهوا إليه
بحبه ولا تسألوا به خلقه إنه ما توجه العباد إلى الله
بمثله واعلموا أنه شافع مشفع وقائل مصدق
وأنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه ومن
محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه فإنه ينادي
مناد يوم القيامة ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه
وعاقبة عمله غير حرثة القرآن فكونوا من حرثته

وَ اِتّباعَهُ وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلى اَنْفُسِكُمْ
وَ اتَّهِمُوا عَلَيْهِ آراءَكُمْ وَ اسْتَغِشُّوا فيهِ اَهْواءَكُمْ اَلْعَمَلَ
اَلْعَمَلَ ثُمَّ النِّهايَةَ النِّهايَةَ وَ الْاِسْتِقامَةَ الْاِسْتِقامَةَ
ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ وَ الْوَرَعَ الْوَرَعَ اِنَّ لَكُمْ نِهايَةً فَانْتَهُوا
اِلى نِهايَتِكُمْ وَ اِنَّ لَكُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ وَ اِنَّ
لِلْاِسْلامِ غايَةً فَانْتَهُوا اِلى غايَتِهِ وَ اخْرُجُوا اِلَى اللهِ مِمّا
افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ وَ بَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظائِفِهِ اَنَا شاهِدٌ
لَكُمْ وَ حَجيجٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْكُمْ اَلا وَ اِنَّ الْقَدَرَ السّابِقَ
قَدْ وَقَعَ وَ الْقَضاءَ الْماضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ وَ اِنّي مُتَكَلِّمٌ بِعِدَةِ
اللهِ وَ حُجَّتِهِ قالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ اِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنا
اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ اَلّا تَخافُوا
وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
وَ قَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللهُ فَاسْتَقيمُوا عَلى كِتابِهِ وَ عَلى
مِنْهاجِ اَمْرِهِ وَ عَلَى الطَّريقَةِ الصّالِحَةِ مِنْ عِبادَتِهِ
ثُمَّ لا تَمْرُقُوا مِنْها وَ لا تَبْتَدِعُوا فيها وَ لا تُخالِفُوا
عَنْها فَاِنَّ اَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطَعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللهِ تَعالى
يَوْمَ الْقِيامَةِ سلار الخطبه در نصیحت استقامت و موعظه

ایشان پس فایده گیرید به سبب بیان کردن خدای تعالی قواعد شریعت را
و پند گیرید بموعظهای حق سبحانه و تعالی و قبول کنید نصح خدا را
پس بدرستی که خدای تعالی عذر آورد بسوی شما بعذرهای مبین
و روشن و گرفت بر شما حجت را و بیان کرد از برای شما دوست داشته
شدهای خود را از عملهای و مکروه داشتهای خود را از انها تا در پی
روید این اعمال را که محبوبست و اجتناب نمایید این افعال را که مبغوضست
پس تحقیق که پیغمبر خدا بود که میفرمود بدرستی که بهشت گرد در آمده شده
است از طاعات و خیرات و بدرستی که دوزخ گرد در آورده شده است
بشهوات و لذات پس بدرستی ای مردمان که نیست از طاعت
خدا چیزی مگر که می آید در کراهت طبع و نیست از معصیت خدا چیزی
مگر که می آید در شهوت و رغبت طبع پس رحمت کناد خدای تعالی
مردی را که برکند آرزوهای نفس خود را بجهت رضای آخرت و برکند
هوای نفس خود را از گناه و تباهی پس بدرستی که نفس اماره دورترین
چیزیست از روی بازگردیدن از شهوت و بدرستی که آن نفس اماره
همیشه میکشد صاحب خود را بسوی معصیت در آرزوی لا طایل
و بدانید ای بندگان خدا بدرستی که بنده مومن در شبانگاه
داخل نمیشود و در صبح در نمی آید مگر که نفس او متهم است نزد او بجانب

بدشواریها که اعمال شاقه است ۲

وتقصیر در طاعت پس همیشه آن مومن عیب کننده است بر نفس خود و سرزنش
نماینده است او را بمعصیت و افزودن خواهنده است مراد او را بطاعت
و عبادت و بدانید ای مردمان همچو سابقانی که بودند پیش از شما و گذشتگان
در پیش شما که برکندند از دنیا همچو برکندن رحلت نماینده است
و در نوردیدند دنیا را همچو در نوردیدن منزلها بدانید بدرستی که این
قرآن نصیحت کننده است که بخیانت نمی برد و راه نماینده است
که گمراه نمی سازد و سخن گوینده است که دروغ نمیگوید و نیست این قرآن
با هیچ یک از شما مگر که برخاست از مجلس او بافزونی یا کمی افزونی در
در هدایت و فیروزی بسر حد سعادت یا کمی از کوری و ضلالت و بدانید مراد
ای مردمان انکه نیست بر هیچ یک از شما پس از قرآن احتیاج بهدایت
و کمالات نفسانیه و نیست مر یکی را از شما پیش از قرآن توانگری با یمان
بصفتها
و بصفتهای روحانیه پس طلب شفا کنید از وی از دردهای خود که جبلت
و اصناف رذایل و یاری جوئید با و بر سختی خود در دوام شواغل پس بدرستی
که در قرآن شفاییست از بزرگترین دردها و آن ناگرویدنست
بتوحید الٰهی و نبوت حضرت رسالت پناهی و اظهار اسلام و اخفای کفر
و منحرف شدن از جاده شریعت و گمراه شدن در راه باطل رفتن پس در خواهید
از خدای تعالی شفا را بوسیله قرآن و روی آرید بخدای تعالی بدوستی

قرآن که آن عمل کردنست بدان و در میخواهید بوسیله قرآن از خلقان بدرستی
که هیچ چیز نمیرساند بندگان را بدرگاه او سبحانه که مثل قرآن باشد
زیرا که او مشتمل است بر جمیع کمالات و بدانید ای مسلمانان بدرستی
که قرآن شفاعت کننده است و کوشش نماینده است در ذمت
بنده عاصی نزد خدای تعالی و گوینده است که باور داشته شده است
قول او و بدرستی که هر که شفاعت کند برای او قرآن در روز قیامت
قبول کرده شود شفاعت او در حق او و هر که مذمت کند او را قرآن
نزد خدا باور داشته شود بر او پس بدرستی که ندا کند نداکننده در
روز قیامت که بدانید که هر کشت کننده گرفتار است در کشت خود و
در عاقبت کار خود با حسرت و ندامت و غیر از کشت کنندگان قرآن پس
باشید از کشت کنندگان او و پیروان او و دلیل گیرید او را بر
پروردگار خود و نصیحت خواهید از وی و تعبیر ادرا ناصح خود کرده اید
بر نفسهای خود و متهم دارید بر او اندیشه های مخالف خود را و مغشوش
دارید در او هواهای پراکنده خود را مبادرت کنید بر عمل بعد از آن
مسارعت کنید بنهایت و با پایان کار و سرعت نماینده براست شدن
و در است ایستادن در گروه و گفتن پس صبر کردن و روی بشکیبائی
آوردن و متورع شدن و پرهیزکاری کردن از آنچه نیست لایق و سزاوار

که مقبول است شفاعت او و سعی
کننده است ۴

وبدرستی که شما را نهایتی است که آن اخلاص است پس منتهی شوید بسوی آن
نهایت وبدرستی که مر شما را نشانه ایست مراد نفس نفیس خودش است
پس راه یابید بنشانه خود وبدرستی که مر اسلام را غایتیست پس منتهی
شوید بسوی غایت خود وبیرون آیید بسوی او سبحانه در ادای فرض
کرده بر شما از سنن ثابت خود وبیان کرد ز برای شما از وظیفهای حقوق
خود من گواهم برای سعادت شما وحجت آرنده ام در روز قیامت
از شما بدانید بدرستی که قدر الهی که سبقت گرفته است بحقیقت که وقوع
یافته است وحکم گذشته که رد آن ممکن نیست ودر اراده شده است وبدرستی
که من تکلم کننده ام بوعده خدا وحجت او گفته است حق سبحانه وتعالی
در کلام معجز نظام خود بدرستی که آنکسانی که گفتند که پروردگار ما معبود
بحق است بعد از آن استقامت ورزیدند بر سلوک آن فرود آیند بر
بر ایشان فرشتگان نزد مرگ که مترسید وغمگین مشوید وشاد شوید
بان بهشتی که در دنیا بودید بان وعده داده میشوید وبتحقیق که گفتید
که پروردگار ما خدای بحق است پس ثابت نمایید بر مضمون کتاب
او وعمل نمایید بران وقیام نمایید بر راه واضح او سبحانه واستقامت
ورزید بر طریق شایسته از عبادت وپرستش او پس از آن بیرون مروید
از آن طریقه واضح وبدعت مورزید در آن وخلاف مکنید با یکدیگر از آن

روش

روش حمیده پس بدرستی که اهل خروج از عبادت بریده شده اند از ثواب
دائمی نزد خدای تعالی در روز قیامت **منها** ثم ایاکم وتهزیع
الاخلاق وتصریفها واجعلوا اللسان واحدا ولیختزن الرجل
لسانه فان هذا اللسان جموح لصاحبه والله ما اری
عبدا یتقی الله تقوی تنفعه حتی یختزن لسانه وان
لسان المؤمن من وراء قلبه وان قلب المنافق
من وراء لسانه لان المؤمن اذا اراد ان یتکلم بکلام
تدبره فی نفسه فان کان خیرا ابداه وان کان شرا
واراه وان المنافق یتکلم بما اتی علی لسانه ولا یدری
ماذا له وماذا علیه وقد قال رسول الله لا یستقیم
ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه
حتی یستقیم لسانه فمن استطاع منکم ان یلقی الله
سبحانه وهو نقی الراحة من دماء المسلمین واموالهم
سلیم اللسان من اعراضهم فلیفعل واعلموا عباد الله
ان المؤمن لیستحل العام ما استحل عاما اول ویحرم
العام ما حرم عاما اول وان ما احدث الناس لا یحل
لکم شیئا مما حرم علیکم ولکن الحلال ما احل

الله والحرام ما حرم الله فقد جربتم الأمور وضرستموها
ووعظتم بمن كان قبلكم وضربت الأمثال لكم الأمثال
ودعيتم إلى الأمر الواضح ولا يصم عن ذلك إلا أصم
ولا يعمى عنه إلا أعمى ومن لم ينفعه الله بالبلاء والتجارب
لم ينتفع بشيء من العظة وأتاه النقص من أمامه حتى
يعرف ما أنكر وينكر ما عرف وإنما الناس رجلان
متبع شرعة ومبتدع بدعة ليس معه من الله سبحانه
برهان سنة ولا ضياء حجة وإن الله سبحانه لم يعظ
أحدا بمثل هذا القرآن فإنه حبل الله المتين وسببه
الأمين وفيه ربيع القلب وينابيع العلم وما للقلب
جلاء غيره مع أنه قد ذهب المتذكرون وبقي
الناسون أو المتناسون فإذا رأيتم خيرا فأعينوا عليه
وإذا رأيتم شرا فاذهبوا فإن رسول الله كان يقول
يا ابن آدم اعمل الخير ودع الشر فإذا أنت جواد قاصد
ألا وإن الظلم ثلاثة فظلم لا يغفر وظلم لا يترك
وظلم مغفور لا يطلب فأما الظلم الذي لا يغفر فالشرك
بالله قال الله سبحانه إن الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر

ما دون ذلك وأما الظلم الذي يغفر فظلم العبد لنفسه
عند بعض الهنات وأما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد
بعضهم بعضا والقصاص هنالك شديد ليس هو جرحا
بالمدى ولا ضربا بالسياط ولكنه ما يستصغر ذلك
معه فإياكم والتلون في دين الله فإن جماعة
فيما تكرهون من الحق خير من فرقة فيما تحبون
من الباطل وإن الله سبحانه لم يعط أحدا بفرقة
خيرا ممن مضى ولا ممن بقي أيها الناس طوبى لمن شغله
عيبه عن عيوب الناس وطوبى لمن لزم بيته وأكل
قوته واشتغل بطاعة ربه وبكى على خطيئته فكان
من نفسه في شغل والناس منه في راحة پس ازان بدرستی
از متفرق ساختن از دو زبانی و دو رویی که شیمه ارباب نفاق است
و حذر کنید از گردش اخلاق و بگردانید زبان را یکی و باید که در خزانه بند
مرد زبان خود را پس بدرستی که این زبان سرکش است بخداوند
خود بحق خدا که نمی بینم بنده را که پرهیزکاری نماید پرهیزکاری که فایده دهد
او را تا آنکه در خزانه بند زبان خود را و بدرستی که زبان مومن از پس
دل وست که اول اندیشه میکند و بعد از ان تکلم میسازد و بدرستی

خلقها

که دل منافق از پس زبان اوست که اول مرگوید و بعد از ان اندیشه میکند
برخلاف مومن زیرا که بنده مومن هر گاه که می خواهد که متکلم شود بسخنی
اندیشه کند در نفوس خود پس اگر باشد ان سخن خیر او وظاهر سازد آن را
واگر شر پوشاند او را بدرستی که بنده منافق می گوید هر چه می اید بر زبان
او و نمیداند که چه چیز سود مند است از برای او و چه چیز نابسند است
بر او و بتحقیق که فرموده حضرت رسالت پناهی که راست نمیشود ایمان بنده
تا انکه راست شود دل او و بعقیده و مستقیم نمیشود دل او با عتقاد
انچه باید تا راست نشود زبان او پس کسی که تواند از شما که برسد بقرب خدا
تعالی در حالتی که پاک باشد کف او از خونهای مسلمانان و مالهای ایشان
سلامت باشد زبان او از عرضهای ایشان پس باید که بکند ان را و
بدهید ای بندگان خدا بدرستی که بنده مومن حلال میسازد امسال
انچه حلال شمارد ان را در سال اول و حرام میشمارد امسال انچه حرام
شمارد ان را در سال گذشته و بدرستی که انچه بدید آورده اند مردمان حلال
نمیکرداند خدای تعالی از برای شما چیزی را از انچه حرام کرده شده
است بر شما ولیکن حلال انست که حلال کرده است ان را خدای تعالی
و حرام انست که حرام کرده است حق جل و علا و بتحقیق که تجربه کرده اید
کارها را و محکم کرده شده اید بتجربه انها و پند داده شده اید بیکسانی

که بوده‌اند پیش از شما و زده شده داستانهای برای شما و خوانده شده اید
بکار روشن باهر و بدین ظاهر پس کر نمیشود از ان کار مگر شخصی که نایاب
گرانست از ادراک ان و کور نمیگردد از ان مگر شخصی که بنهایت بی بصر
در ان و کسی که نفع نداد او را خدای تعالی ببلا و آزمایش در مصیبت
و عنا فایده نگرفت بهیچ چیز از وعظ و پند و آمد او را نقص و ضرر از پیش
او تا انکه معروف می داند چیزی را که منکر است و انکار میکنند چیزی را
که معروفست و بدرستی که مردمان روزگار دو مرد اند مردی که پیروی
کننده است شریعت را و مردی که پیدا کننده است بدعت را که نیست
با او از جانب حق سبحانه دلیل راه شریعت و نه روشنی حجت و بدرستی
که خدای تعالی موعظه نفرموده هیچکس را بچیزی که مانند این قران باشد
پس بدرستی که قران ریسمانی استوار است و ریسمان امین و درخشنده
و در وست بهار دل و چشمهای دانش و نیست مر دل را جلایی غیر از قران
با وجود این رفتند یادآورندگان و باقی ماندند کار فراموش کنندگان
او و فراموش نمایندگان پس چون بد بیند نیکی را پس یاری دهید بر ان
نیکی و چون مشاهده کنند بدی را پس بکند ازید از سر آن پس بدرستی
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم بود که میفرمود به بندگان
خدا که ای پسر آدم عمل کن نیک را و بکذار عمل بد را پس آن هنگام تو باشی

پسندیده کردار میانه رفتار و بدانید ای آدمیان که ظلم بر سه گونه است
یکی از آن ظلمیست که آمرزیده نمیشود و دوم ظلمیست که ترک کرده نمیشود
بلکه در آخرت باز خواست آن خواهد شد و سیوم ظلمیست که آمرزیده شده
که طلب کرده نخواهد شد مکافات آن در روز موعود پس اما ظلمی که هرگز
مغفور نخواهد شد پس آن شرک آوردن است بحضرت معبود و دلیل
برین مدعا مثبت که فرموده است حق سبحانه در کلام بزرگوار خود که بدرستی
خدای تعالی نمی آمرزد شرک آوردن را باو و اما ظلمی که مغفور خواهد شد
پس آن ظلم کردن بنده است بر نفس خود نزد بعضی از قبایح و اما ظلمی
که متروک نشود پس آن ظلم کردن بعضی بندگانست بر بعضی دیگر در حقوق
بلکه بکر قصاص آنجا در عقبی سخت است نمیرسند که مثبت آن قصاص جراحت
کردن بکاردها و نه زدن بتازیانها و لیکن آن قصاص چیزیست که خرد شمرده
میشود این جراحت و ضرب باو پس نمیرسید از ملون شدن در دین
آوید کار پس بدرستی که متفق بودن در آنچه مکروه می شمرید از امر حق
بهتر است از متفرق گشتن و مرتکب آرای متشتت شدن در آنچه دوست
میدارید از امر فاسد و تباه و بدرستی که خدای تعالی نداده هیچ یک را بواسطه
رای متفرق و مختلف نیکویی را از آنکسی که گذشت و نه از آن کسی
که باقی مانده ای گروه آدمیان خوشا مر آنکسی را که مشغول ساخت او را عیب

از عیبهای مردمان

از عیبهای مردمان و خوشا مر آنکسی را که ملازمت نمود خانه خود را و خورد
قوت حلال کسب خود را و مشغول شد بطاعت خدای خود و گریست
بر گناهان خود و بود از نفس خود در کاری و مردمان از و در راحت و سلامت
بودند و من کلام له علیه السلام فی معنی الحکمین
فاجتمع رأی ملائکم علی ان اختاروا رجلین فاخذنا
علیهما ان یجعجعا عند القرآن و لا یجاوزاه و تکون السنتهما
معه و قلوبهما تبعه فتاها عنه و ترکا الحق و هما
یبصرانه و کان الجور هواهما و الاعوجاج دابهما
و قد سبق استثناؤنا علیهما فی الحکم بالعدل و العمل
بالحق سوء رأیهما و جور حکمهما و الثقة فی ایدینا
لانفسنا حین خالفا سبیل الحق و اتیا بما لا یعرف من
معکوس الحکم این کلام بلاغت نظام در ذکر حکمین است یعنی در
تعداد اوصاف ذمیمه موسی اشعری و عمرو عاص بی اخلاص که حکم
حق کردند پس مصمم شد اندیشه اشراف شما بر آنکه اختیار کردند دو
مرد را پس گرفتیم ما عهد و پیمان را بر ایشان آنکه حبس کنند و باز دارند
نفس خود را نزد حکم قرآن یعنی اختصار کنند بر اوامر و نواهی آن
و تجاوز نکنند از آن و باشند زبانهای ایشان با شریان و دلهای ایشان

تابع باشند با آن پس هردو متحیر شدند از حکم قرآن و پیروی آن نمودند
و بکذاشتند حق را در حالی که ایشان میدیدند حق را و بود جور و ظلم
آرزوی ایشان و کجی و ناراستی عادت ایشان و تحقیق که سابق شده
بود سستی کردانیدن ما بر آن هردو مرد در حکم کردن براستی و عمل
نمودن بآنچه حق است و موافق امر حضرت باری بدی رای و اندیشه
باطل را و ستم نمودن ایشان را در حکم کردن ایشان و دستوری جمیع
زر و ستهای ماست برای نفسهای ما در وقتی که مخالفت کردند حق را
و بیاوردند چیزی را که غیر معروف و مستحسن بود از حکمی که منعکس ساخته
بودند آن را و بر خلاف شرط امر قرار داده بودند آن **و من خطبة**
له علیه السلام لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ وَلَا يُغَيِّرُهُ
زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ [مكان] وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ
عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومِ السَّمَاءِ وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ
فِي الْهَوَاءِ وَلَا دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ
فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْرَاقِ وَخَفِيَّ طَرْفِ
الْأَحْدَاقِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ
وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَلَا مَجْحُودٍ
تَكْوِينُهُ شَهَادَةَ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ وَصَفَتْ

دخلته

دِخْلَتُهُ وَخَالِصِ يَقِينُهُ وَثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ وَالْمُعْتَامُ
لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ وَالْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ وَالْمُصْطَفَى لِكَرَائِمِ
رِسَالَاتِهِ وَالْمُوضِحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَى وَالْمَجْلُوُّ بِهِ غِرْبِيبُ
الْعَمَى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ الْمُؤَمِّلَ لَهَا وَالْمُخْلِدَ إِلَيْهَا
وَلَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا وَتَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا وَايْمُ
اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ
إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَلَوْ أَنَّ
النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ وَتَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ
فَزِعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَوَلَهٍ مِنْ قُلُوبِهِمْ
لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ
وَإِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ وَقَدْ كَانَتْ
أُمُورٌ مَضَتْ مِلْتُمْ فِيهَا مَيْلَةً كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي
غَيْرَ مَحْمُودِينَ وَلَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ
وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ وَلَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا
سَلَفَ **این خطبه در ذکر صفات کمال ذی الجلال است و نعوت حضرت رب جل**
متعال و تزهید مردمان از دنیا مشغول نمیکرداند او سبحانه را کاری از کار

بدرستی که دنیا میفریبد کسی را که امید دارنده است مر لذتهای او را
و آرام گیرنده است بسوی او و بخل نمیکند بکسی که رغبت کرد در و
و غالب نمی آید بر کسی که غلبه کرد بر او و سوگند بخدا که نبود هیچ گروه
هرگز در نعمتی تازه و جمعیتی بی اندازه از زندگانی دنیا پس زوال
یافت آن نعمت از ایشان مگر بسبب گناهانی که کسب کردند آن را ازیرا
زیرا که حق سبحانه نیست ستم کننده مر بندگان و اگر مردمان در وقتی
که فرود می آید بر ایشان خشم و غضب خدا و زایل میشود از ایشان نعمتها
تضرع کنندگان و زاری نمایند بسوی پروردگار خود براستی از
نیتهای خود و بشوق و محبت از دلهای خود هر آینه باز گرداند خدای تعالی
بر ایشان هر رمیده از نعمت ایشان و باصلاح آرد از برای ایشان هر تباه
شده را و بدرستی که من میترسم بر شما آنکه باشید در کار اهل جاهلیت
یا در عذاب منتظر بسبب مخالفت و بتحقیق که واقع شد کارهای که گذشت
چون تقدیم خلفای ثلثه بر من میل کردید در ان امور میلی که بودید در آن
نزد ما ناستودگان و ناشایستگان و اگر باز گردانیده شود بر شما
کار شما که بودید بر آن هر آینه نیکبختان و بعد بر من جهد نمودن در عود شما
مثل آن و اگر خواستمی آنکه بگویم هر آینه میگفتم عفو کند خدای از آنچه گذشت
از تقصیرات و ستمهای مخالفان بر خاندان ومن خطبة له علیه السلام

دیگر و متغیر نمیسازد او را امتداد زمان و احاطه نمیکند او را هیچ
مکانی و وصف نمیکند او را هیچ نوع وصف کمال او است هیچ زبانی
و غایب نمیشود از علم محیط او شماره قطرهای آب باران و نه عدد
ستارهای آسمان و نه بادهای سخت جهنده در هوا و نه رفتار رزم
مور در سنگهای ملسا و نه خواب کردن مورچه در شب تار میداند
مواضع افتادن برگهای درختان و پنهان نگریستن حدقهای چشمان
و گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بسزا مگر خدای تعالی در حالتی
که برابر کرده نشده با او هیچ چیز و شک کرده نشده در هستی ذات او و
پوشیده نشده دین او و انکار کرده نشده ایجاد او مثل گواهی کسی که صادق
باشد قصد او و صافی باشد باطن او و خالص و پاک باشد یقین او
و گران باشد میزان نیکوهای او و با عمال صالح و گواهی میدهم
سفعان که محمد صلی الله علیه و آله بنده او است و فرستاده او که برگزیده شده
است از میان خلایق و اختیار کرده شده است برای روشن کردن
و هویدا ساختن چیزهای که حق است و اختصاص یافته است به نفسهای
الطاف و برگزیده شده است از برای بزرگوار بهای پیغامهای او
و روشن کرده شده است باو علامتهای هدایت و جلا داده شده بسبب او
بوی سیاهی و تاریکی کوری که آن حجاب جهالت است ای گروه آدمیان

مراکس

وقد سأله ذعلب اليماني فقال هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين
فقال عليه السلام أفأعبد ما لا أرى قال وكيف تراه فقال عليه السلام
لا تدركه العيون بمشاهدة العيان ولكن
تدركه القلوب بحقائق الإيمان قريب من الأشيا
غير ملامس بعيد منها غير مباين متكلم بلا روية
مريد بلا همة صانع لا بجارحة لطيف لا يوصف
بالخفاء كبير لا يوصف بالجفاء بصير لا يوصف بالحاسة
رحيم لا يوصف بالرقة تعنو الوجوه لعظمته وتوجل
القلوب من مخافته **و از جمله کلام آنحضرت** که در وقتی که
سوال کرد ازاو ذعلب یمانی پس گفت که آیا دیده پروردگار خود را
یا امیر المومنین پس فرمود آنحضرت آیا می پرستم چیزی را که نمی بینم ذعلب
گفت چگونه می بینی او را آنحضرت فرمود که نمی بینند او را چشمها
بدیدن ظاهر در آشکار ولیکن در می یابند او را دلها با رکان
ثابته ایمان او سبحانه نزدیکست به چیزها در حالتی که نیست لمس
کننده با نها دور است از آن اشیا در حینی که نیست جدا شده از آنها
سخن آفرینده است بی فکر و اندیشه خواهنده چیزهاست بی قصد
کننده است چیزها بی آلت لطیف است که موصوف نمیشود بنهانی بزرگست

که وصف

که وصف کرده نمیشود بستم بینا است که موصوف نمیشود بقوت حاسه مهربان
که وصف کرده نمیشود برقت خوار شده و ذلیل رخسارها از برای
بزرگواری او و می طپند دلها عباد از هیبت و ترس او **ومن كلام
له عليه السلام في ذم اصحابه** احمد الله على ما قضى من
امر وقدر من فعل وعلى ابتلائي بكم أيتها الفرقة
التي إذا أمرت لم تطع وإذا دعوت لم تجب إن أمهلتم
خضتم وإن حوربتم خرتم وإن اجتمع الناس على
إمام طعنتم وإن أجئتم إلى مشاقة نكصتم لا أبا
لغيركم ما تنتظرون بنصركم والجهاد على حقكم الموت (او الذل)
لكم فوالله لئن جاء يومي وليأتيني ليفرقن بيني وبينكم
وأنا لصحبتكم قال وبكم غير كثير لله أنتم أما دين
يجمعكم ولا حمية تشحذكم أوليس عجبا أن معاوية
يدعو الجفاة الطغام فيتبعونه على غير معونة ولا
عطاء وأنا أدعوكم وأنتم تريكة الإسلام
وبقية الناس إلى المعونة أو طائفة من العطاء فتفرقون
عني وتختلفون علي إنه لا يخرج إليكم من أمري
رضى فترضونه ولا سخط فتجتمعون عليه وإن أحب

ما انا لاقٍ إلى الموت قد دارستكم الكتاب وفاتحتكم الحجاج وعرّفتكم ما انكرتم وسوّغتكم ما مججتم لو كان الاعمى يلحظ والنائم يستيقظ واقرب بقوم من الجهل بالله قائدهم معوية ومؤدّبهم ابن النابغة

این کلام عالی مقام ایراد نموده در مذمت ونکوهش اصحاب

حمد و ثنا میکنم معبود بسزا را بر انچه قضا فرمود از هر کاری و تقدیر فرموده اندازه نمود از هر کرداری و انچه آزمایش نموده مرا بشما ای گروهی که چون امر کردم شما را بطاعت اطاعت نکردید و چون خواندم شما را بعبادت اجابت ننمودید و اگر مهلت داده شدید شروع کردید در نافرمانی و اگر مقاتله کرده شدید ضعیف شدید در ان و در بعضی از جرمها بجنبیم واقع شده یعنی عدول کردید و اعراض نمودید از ان و اگر جمع شدند مردمان بر پیشوائی مفارقت کردید در ان و اگر خوانده شدید بسوی مشقت و اذیت کارزار باز گردیدید از ان عبارت لا ابا لغیرکم این دعائیست بر ذلّ غیر ایشان و ایماییست بعجز از تلطف بر ایشان جهت تخصیص سلب پدر بغیر منهم اثبات پدر راست از برای ایشان و وجود پدر مستلزم عطوفت و تلطف جه انتظار میکشید با جهت یاری دادن خود و جهاد کردن بر حق خود مرگ که شما را لنت یا خواری که

ترک

که ترک یحاد دهت مر شمارست پس بخدا سوگند که اگر آید روز رحلت من از دنیا و البته می آید روز مرگ بسوی من هر اینه جدایی اندازد میان من و میان شما و من مر صحبت شما را دشمن دارنده ام و بشما خشمناک بسیار از برای خدا است شما موجود شده اید آیا نیست دینی که جمع آرد شما را و نیست غیرتی و حمیتی که تیز دارد شما را آیا نیست عجب اگر معاویه میخواهد جفا کاران و فرومایگان را پس پیروی میکنند او را بی چیز یاری دادن معویه ایشان را و بخشش نمودنی و من می خوانم شما را بر راه حق در حالتی که شما بس مانده اسلامید و بقیّه مردمان بسوی یاری دادن یا جماعتی که محفوظ میشوید از انعام و بخشش من پس متفرق میشوید از من و اختلاف می ورزید بر من بدرستی که بیرون نمی آید بسوی شما از کار من خشنودی که بان راضی شوید و خشمی که مجتمع شوید بر ان یعنی شما با من موافقت نمیکنید در موضع رضا و خشم و بدرستی که دوسترین چیزی بسوی من که ملاقات کننده ام بان مرگست و رحلت از دار فنا و بتحقیق که خوانده ام با شما کتاب الهی را که قرانست و ابتدا کردم بشما حجت آوردن با خصمان و شناسا گردانیدم شما را انچه ندانستید ان را و گوارنده ساختم برای شما انچه از دهان بیرون می آوردید کاشکی کور میدید یا خواب کننده

مید از مسکر دید و شمشیر در نیام کن بو اسطه گروهی از جهل و نادانی که جدا
کننده ایشان معویه لعین است و ردب کننده ایشان بسرها بود
یعنی عمرو عاص بی دین که رئیس منافقان و پیشوای خارجیان است
و نابود مادران ملعونست ومن کلام له علیه السلام
وَقَدْ أَرْسَلَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ يَعْلَمُ لَهُ عِلْمَ قَوْمٍ
مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ هَمُّوا بِاللَّحَاقِ بِالْخَوَارِجِ وَكَانُوا
عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ
قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ أَمِنُوا فَقَطَنُوا
أَمْ جَبُنُوا فَظَعَنُوا فَقَالَ الرَّجُلُ بَلْ ظَعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ بُعْداً لَهُمْ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ أَمَا لَوْ
أُشْرِعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ وَصُبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ
لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ
اسْتَفَلَّهُمْ وَهُوَ غَداً مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَمُتَخَلٍّ عَنْهُمْ
فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى وَارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلاَلِ
وَالْعَمَى وَصَدِّهِمْ عَنِ الْحَقِّ وَجِمَاحِهِمْ فِي التِّيهِ این کلام
انحضرتست که فرموده در وقتی که فرستاده بود مردی را
از اصحاب خود که بداند برای او خبر گروهی را از لشکر شهر کوفه که
قصد

قصد کرده بودند به پیوستن بخارجیان و بودندان گروه ترسان
و هراسان از انحضرت پس چون بازگشت بسوی انحضرت آن مرد
فرمود او را آیا ایمن بودند پس اقامت نمودند یا ترسیدند پس کوچ
کردند و بجواب خوارج شافتند پس گفت امرد که اقامت ننمودند
بلکه کوچ کردند ای امیر مومنان پس انحضرت فرمود که دوری
و هلاکت باد ایشان را همچنانکه هلاک شدند قوم ثمود در زیر زمین
بدانکه اگر راست کرده شود نیزه ها بسوی ایشان و ریخته کرده شمشیرها
بر فرقهای مردودان هر اینه پشیمان شوند بر انکه واقع شد از ایشان
بدرستی که شیطان امروز خواسته است تفریق و هزیمت ایشان را
و او فردا بیزار شونده است از ایشان و رها کننده و بیرون رونده
از ایشان عقوبت بیرون رفتن ایشان از راه راست و دوا پس
بس‌ها پس هست ایشان را
گردیده شدن ایشان در گمراهی و کوری و باز داشتن ایشان از راه
گرایانست و سرگشتی ایشان در بیابان حیرانی ومن خطبه له علیه
السلام رُوِيَ عَنْ نَوْفٍ الْبَكَالِيِّ قَالَ خَطَبَنَا بِهَذِهِ
الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ بِالْكُوفَةِ وَهُوَ
قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيُّ
وَعَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَحَمَائِلُ سَيْفِهِ لِيفٌ وَفِي رِجْلَيْهِ

نعلان من ليف وكان جبينه ثفنة بعير فقال عليه
السلام الحمد لله الذي إليه مصائر الخلق وعواقب الأمر
نحمده على عظيم إحسانه ونير برهانه ونوامي
فضله وامتنانه حمدا يكون لحقه قضاء ولشكره
أداء وإلى ثوابه مقربا ولحسن مزيده موجبا ونستعين
به استعانة راج لفضله مؤمل لنفعه واثق
بدفعه معترف له بالطول مذعن له بالعمل والقول
ونؤمن به إيمان من رجاه موقنا وأناب إليه
مؤمنا وخنع له مذعنا وأخلص له موحدا
وعظمه ممجدا ولاذ به راغبا مجتهدا لم يولد
سبحانه فيكون موروثا هالكا ولم يتقدمه

[في العز مشاركا ولم يلد فيكون ٢]

وقت ولا زمان ولم يتعاوره زيادة ولا نقصان
بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التدبير
المتقن والقضاء المبرم فمن شواهد خلقه خلق السماوات
موطدات بلا عمد قائمات بلا سند دعاهن فأجبن
طائعات مذعنات غير متلكئات ولا مبطئات ولولا
إقرارهن له بالربوبية وإذعانهن بالطواعية لما جعلهن

موضعا

موضعا لعرشه ولا مسكنا لملائكته ولا مصعدا
للكلم الطيب والعمل الصالح من خلقه جعل
نجومها أعلاما يستدل بها الحيران في مختلف فجاج
الأقطار لم يمنع ضوء نورها ادلهمام سجف الليل
المظلم ولا استطاعت جلابيب سواد الحنادس أن ترد
ما شاع في السماوات من تلألؤ نور القمر فسبحان من لا
يخفى عليه سواد غسق داج ولا ليل ساج في بقاع
الأرضين المتطأطئات ولا في يفاع السفع المتجاورات
وما يتجلجل به الرعد في أفق السماء وما تلاشت
عنه بروق الغمام وما تسقط من ورقة تزيلها عن
مسقطها عواصف الأنواء وانهطال السماء ويعلم
مسقط القطرة ومقرها ومسحب الذرة ومجرها
وما يكفي البعوضة من قوتها وما تحمل من أنثى في
بطنها والحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسي
أو عرش أو سماء أو أرض أو جان أو إنس لا يدرك
بوهم ولا يقدر بفهم ولا يشغله سائل ولا ينقصه
نائل ولا ينظر بعين ولا يحد بأين ولا يوصف بالأزواج

ولا يخلق بعلاج ولا يدرك بالحواس ولا يقاس بالناس
الذي كلم موسى تكليما وأراه من آياته عظيما
بلا جوارح ولا أدوات ولا نطق ولا لهوات بل إن
كنت صادقا أيها المتكلف لوصف ربك فصف
جبرئيل وميكائيل وجنود الملائكة المقربين
في حجرات القدس مرجحنين متولهة عقولهم
أن يحدوا أحسن الخالقين وإنما يدرك بالصفات
ذو الهيئة والأدوات ومن ينقضي إذا بلغ أمد
حده بالفناء فلا إله إلا هو أضاء بنوره كل
ظلام وأظلم بظلمته كل نور أوصيكم عباد
الله بتقوى الله الذي ألبسكم الرياش وأسبغ عليكم المعاش
فلو أن أحدا يجد إلى البقاء سلما أو لدفع الموت
سبيلا لكان ذلك سليمن بن داود عليهما السلام
الذي سخر له ملك الجن والإنس مع النبوة وعظيم
الزلفة فلما استوفى طعمته واستكمل مدته
رمته قسي الفناء بنبال الموت وأصبحت الديار منه خالية
والمساكن معطلة وورثها قوم آخرون وإن لكم

في القرون

في القرون السالفة لعبرة أين العمالقة وأبناء العمالقة
أين الفراعنة وأبناء الفراعنة أين أصحاب مدائن
الرس الذين قتلوا النبيين وأطفؤوا سنن المرسلين
وأحيوا سنن الجبارين وأين الذين ساروا بالجيوش وهزموا
الألوف وعسكروا العساكر ومدنوا المدائن
روايت كرده اند از نوف كه منسوب ببكالت بوده بكسر يا فتح
آن واين قبيله ايست از حمير يا همدان كفت كه خطبه فرمود مارا
امير المومنين در شهر كوفه در حالتى كه ايستاده بود بر سنكى كه نصب
نمود از براى او جعده مخزومى كه پسر همشيره بود مادر او ام هانى
كه خواهر امير المومنين ع بود وبر آن حضرت دراعه از پشم بوده
ودو الماى شمشير او از برگ درخت خرما ودر پاى او دو كفش بود از ليف
خرماى كويا پيشانى مباركش بجز زانوى شتر بود از كثرت سجود پس فرمود
كه ثنا وستايش مر خداى را كه بسوى اوست بازگشتهاى جميع آفريدها
وعاقبت همه كارها خداوندى كه حمد مى كويم او را بر بزرگى انعام او وبرهان
واضح كه دالست بر وجود او وبر افزونيهاى فضل ونعمت او
حمدى كه باشد مر حق او را گذاردن ومر سپاس او را ادا كردن بسوى
باداشتن او نزديك گرداننده ومر زيادتى نيكويى او را واجب سازنده

ویاری می خواهیم باو مثل یاری خواستن امیدوار دارنده مرجود او را
آرزو دارنده مرسود او را اعتماد کننده بدفع کردن او و معصیت دایم
را اعتراف کننده از برای او بخشش و کرم را کردن شنونده او را بگردار
و گفتار و ایمان می آوریم باو مثل ایمان کسی که امیدوار باشد باو
در حالتی که ایمان دارنده باشد ذات او را و باز گردد بسوی او و در
وقتی که ایمان آورنده باشد باو و فروتنی نماید بسوی او و انکار کرد یکی
او کردن نهنده باشد و اخلاص ورزنده مر او را در محلی که توحید او
قابل شونده باشد و بزرگ گرداننده او را در حینی که بزرگی یاد کننده
باشد او را و پناه گیرنده باو در وقتی که رغبت نماینده و اجتهاد کننده
باشد بسوی او متولد نشده حق سبحانه و تعالی تا باشد در عزت و بزرگی
شریک سابق خود و ولد نیاورده تا باشد میراث برده شده و هلاک
آنکه باقی باشد و مماثل لاحق خود و متقدم نشده برو هیچ وقتی و هیچ
زمانی و نبوت فرا نگرفت او را زیادتی و نقصان بلکه ظاهر شده
مر عقلها را بآنچه نمود ما را از نشانهای تدبیر محکم و حکم استوار در جمیع امور
پس از جمله گواهان آفرینش اوست آفریدن آسمانها در حالتی که برداشته
شده است محکم و استوار بی ستونی بر پا ایستاده بی اعتمادی خواند آنها را
پس اجابت نمودند در حالتی که فرمان بردار بودند بی آنکه توقف کننده باشند

و نه در رنگ

و نه در رنگ نماینده و اگر نبودی اقرار آسمانها بپروردگاری او و
گردن نهادن ایشان بطوع و رغبت نمیگردانید ایشان را جای
عرش خود و نه محل سکون فرشتگان او و نه جای بالا رفتن گفتار (گفتهای) خوب بنده
و کردار شایسته گردانید ستارهای آسمان را نشانهایی که راه می جوید
بآن شخصی که سرگردان باشد در جایهای آمد شد راههای جوانب
جهان باز نداشت روشنی نور آن ستارها شدت تاریکیهای شب تار
و توانایی نداشت پردهای سیاهی ظلمتهای بسیار آنکه باز گردانند
آنچه آشکار شده در آسمانها از درخشیدن نور ماه پس منزه
میدانم از عیب و نقصان آن کسی را که پوشیده نیست براو سیاهی
تاریکی شب تار و نه شب آرمیده در بقعهای زمینهای پست و در (فرورفته)
و نه در نایهای کوه بلند سیاه رنگ مایل بسرخی قریب بیکدیگر و در جوار
هم و مخفی نیست براو آنچه آواز میکند بآن رعد در کنارهای آسمان و
آنچه متلاشی و نابود میشود از او برقهای ابر و منکشف نمیشود بر
ابصار بواسطه اضائت آن و آنچه مر افکند از برگ درختان
که زایل میگردانند آن را از جای افتادن بادهای جهنده که حاصل
میشود بسبب نجوم ساقط از منازل قمر و دیگر زایل میگردانند برگها را
و ریخته شدن باران از ابرها و میداند جای افتادن قطره باران

وقرارگاه آن را وگشنیده شدن مورچه زرد و محمل کشیدن اوراو آنچه
بس است بشه را از قوت آن و آنچه بر میدارد آن را بر ماده و درنگم
خود و سپاس و ستایش مر خدای را ست که بوده است پیش از آنکه بوده
باشد کرسی که زیر عرش است و زبر آسمانها یا عرشی که زبر کرسی است
و یا آسمان و زمین یا بربان و وادمیان و دریافته نمیشود بوهم و گمان
و اندازه کرده نمیشود بدریافتن و دانستن و مشغول نمیگرداند اورا
از عزیز هیچ درخواهنده و کم نمیگرداند بخشش اورا کسی که رسنده است
بعطا و بخشش او و دیده نمیشود بهیچ چشم و محدود نمیگردد بآنکه کجاست
و موصوف نمیشود بهم جفتان و بمثل آفریدن بالت ... سایر صانعان
و دریافته نمیشود بحاستهای ظاهره و باطنه و قیاس کرده نمیشود بمردمان
آن خداوندی که سخن گفت با موسی سخن گفتنی که بیرون بود از حد سماع
بشر و بنمود باو از نشانهای قدرت خود چیزی بزرگ را که آن شنیدن
آواز بود از همه جهات بی اعضای و آلاتی و بی گویا شدنی و بی گو
بارهای اندرون دهن که بسبب آن نطق حاصل میشود نه این
چنین است که راه تو را نمی برد بذات بیچون او اگر تو باشی صادق
در معرفت خدا بکنه ای تکلف کننده در وصف کردن پروردگار خود
پس وصف کن جبرئیل و میکائیل را و لشکرهای فرشتگانی که مقرب

درگاه

درگاه اویند و مستقر اند در حجرهای قدس الهی مایل اند بر از جهت
خضوع و حیرت متحیر است عقلهای ایشان آنکه تحدید نمایند
بهترین آفرینندگان را و جز این نیست که دریافته میشوند بصفتها
صاحبان صورتها و آلتها و آنکسی که منقضی شود بسر آید اجل او
چون برسد بپایان نهایت خود بفنا و نیستی پس نیست هیچ معبود
بسزا مگر آن ذات که بآن روشن شد بنور او همه تاریکی ظلام عدم
و تاریک شد تاریکی او هر نور چون انوار وجود و نفوس بشریه که
بپوشانید او را ظلمت عدم و جهل ای بندگان خدا وصیت میکنم
شما را بپرهیزکاری و ترسکاری از خدا آن خدای که پوشانید بشما
لباسها را و واسع و تمام گردانید بر شما اسباب معاش
زندگانی را پس اگر یکی از مردمان مییافت بسوی بقا نردبانی را
یا از برای دفع مرگ راهی را هر آینه بودی آن مرد سلیمان پیغمبر که
پسر داود پیغمبر بود آن سلیمانی که مسخر شد برای او پادشاهی
پری و آدمی با پیغمبری و بزرگی قدر او بحضرت عزت پس چون تمام
فرا گرفت طعمه خود را و تمام کرد مدت عمر خود را در دنیا انداخت
او را کمانهای فنا بتیرهای مرگ و گردید بناهای روزگار از وخالی و مسکنها
از وتهی و بمیراث بردند آن مسکنها را قوم دیگر و بدرستی که مر شما را

در روز کارهای گذشتن هر آینه عبرتیست از حال ایشان و گذاشتن
این جهان کجااند عمالقه و پسران عمالقه که پادشاهان حجاز و یمن بودند
کجااند فراعنه و پسر فراعنه کجااند اصحاب مداین رس که اصحاب شعیب
پیغمبر بودند آنانی که کشتند پیغمبران خود را و فرو نشاندند چراغهای
طرق رسولان را و زنده کردند طریقهای ستمکاران را از آنکسانی
که سیر کردند با لشکرها و هزیمت دادند هزاران هزار را و گرد آوردند
لشکرها را و بنا کردند شهرهای جهان را منها قد لبس الحكمة
جنتها وأخذها بجميع أدبها من الإقبال عليها
والمعرفة بها والتفرغ لها وهي عند نفسه ضالته
التي يطلبها وحاجته التي يسأل عنها فهو مغترب
إذا اغترب الإسلام وضرب بعسيب ذنبه
وألصق الأرض بجرانه بقية من بقايا حجته خليفة
من خلائف أنبيائه ثم قال أيها الناس إني قد
بثثت لكم المواعظ التي وعظ بها الأنبياء أممهم
وأديت إليكم ما أدت الأوصياء إلى من بعد
هم وأدبتكم بسوطي فلم تستقيموا وحدوتكم
بالزواجر فلم تستوسقوا لله أنتم أتتوقعون

أما ما غيري يطأ بكم الطريق ويرشدكم السبيل
ألا إنه قد أدبر من الدنيا ما كان مقبلا وأقبل
منها ما كان مدبرا وأزمع الترحال عباد الله
الأخيار وباعوا قليلا من الدنيا لا يبقى بكثير
من الآخرة لا يفنى ما ضر إخواننا الذين
سفكت دماؤهم بصفين ألا يكونوا اليوم
أحياء يسيغون الغصص ويشربون الرنق قد والله
لقوا الله فوفاهم أجورهم وأحلهم دار الأمن
بعد خوفهم أين إخواني الذين ركبوا الطريق
ومضوا على الحق أين عمار وأين ابن التيهان
وأين ذو الشهادتين وأين نظراؤهم من إخوانهم
الذين تعاقدوا على المنية وأبرد برؤوسهم
إلى الفجرة ثم ضرب بيده إلى لحيته فأطال
البكاء ثم قال أوه على إخواني الذين تلوا
القرآن فأحكموه وتدبروا الفرض فأقاموه
أحيوا السنة وأماتوا البدعة دعوا للجهاد
فأجابوا ووثقوا بالقائد فاتبعوه ثم نادى بأعلى

صَوْتِهِ الجِهَادَ الجِهَادَ عِبَادَ اللهِ أَلَا وَإِنِّي مُعَسْكِرٌ فِي يَوْمِي
هَذَا فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللهِ فَلْيَخْرُجْ قَالَ نَوْفٌ
وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي عَشَرَةِ آلَافٍ وَ
القَيْسِ بْنِ سَعْدٍ فِي عَشَرَةِ آلَافٍ وَلِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ
عَشَرَةِ آلَافٍ وَلِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ وَهُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ
إِلَى صِفِّينَ فَمَا دَارَتِ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ
ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ فَتَرَاجَعَتِ الْعَسَاكِرُ وَكُنَّا كَأَغْنَامٍ
فَقَدَتْ رَاعِيَهَا تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

بعضی دیگر از این خطبه در صفات الزمان است صلوات الله علیه محقق که
پوشیده قایم منتظر برای حکمت و طریق شریعت سپر آن را و آن عبارت است
از برای زهد و اهتمام و عبادت ملک علام و دعوت جمله انام و گرفت
حکمت را بجمیع طریقه پسندیده آن از آرزو آوردن بران و از معرفت
پیدا کردن بقدر و مرتبه آن و فارغ شدن و مهیا بودن
از برای اخذ آن پس حکمت نزد آنحضرت گم شده اوست
که مرجوید آن را و حاجت اوست که سوال میکند از آن پس آنحضرت
غریبست یعنی غایبست از مردمان و هرگاه که غایب شود اسلام
و کم شود عمل کردن بآن و بزند طرف ذنب خود را و بچسباند بزمین

پیش کردن خود را قایم آل محمد لقب است از لقبهای حجت خدا و خلیفه است
از خلیفهای انبیا بعد از آنحضرت فرمود ای گروه مردمان
بدرستی که من پراکنده کردم برای شما موعظها و پندهایی که پند
داده بودند بآن پیغمبران امتان خود را و رسانیدم بشما آنچه رسانیدند
وصیان پیغمبران بکسانی که بودند بعد از ایشان و ادب کردم شما را
بتازیانه موعظه خود پس راست نگشتند و از بادیه ضلالت بصراط
مستقیم توجه ننمودید و راندم شما را بزاجرها پس جمع نشدند
از برای خدا و منتظم نگشتید در راه صواب شما آیا چشم دارید پیشوای
غیر از من که ببرد طریق خدا را و راه نماید شما را راه راست را
بدانید که پشت کرده است از دنیا آنچه روی آورده است
و روی آورنده است از دنیا آنچه پشت کرده است و مصمم ساختند
کوچ کردن را آن بندگان خدا که نیکوکارند فروختند اندکی را از
دنیا که نماند و بقا بسیاری از آخرت که نمیزاید فنا چه ضرر
رسانید برادران ما را که ریخته شد خونهای ایشان در روز صفین
آنکه نباشند امروز زندهای که فرو خورند غصهها را از اعدا
و آشامند آب تیره را از مصدرها بخدا که رسیدند برحمت خدا پس
رسانید تمام و کمال مزدهای ایشان را و جای داد ایشان را فرود

آورد ایشان را برای ایمنی پس از زمین ایشان از دشمنان کجا اند
برادران من آنانکه برنشستند بر راه دین وکذشتند بر طریق حق کجاست
عمار یاسر وکجاست ابن تیهان یعنی ابو الهیثم وکجاست خداوند دو
شهادت یعنی ابو عماره خزیمه بن ثابت انصاری وکجا اند نظیران
ایشان از برادران ایشان آنانکه عقده کرده بودند با یکدیگر وعهد
نموده باهم بر مردن در راه دین وفرستاده شده بود سرهای ایشان
بسوی فاجران که امرای اهل شام بودند بعد از ان آنحضرت برد
دست خود را بمحاسن شریف خود وکرفت آن را پس دراز کردانید
کریه را بعد از ان فرمود آه بر برادران من که بخواندند قران را پس
استوار ساختند آن را واندیشه کردند مفروضات الهی را پس
بپای داشتند آن را وزنده کردند راه شریعت را ومیرانیدند راه
بدعت را وخوانده شدند از برای جهاد پس اجابت کردند واعتماد
کردند بر کشنده پس متابعت وپیروی بکردند بعد از ان ندا فرمود به بلند
ترین آواز خود بشتابید بقتال وجهاد ای بندکان خدا بدانید
که من ساز لشکر کننده ام در همین روز پس هر که خواهد روان
شدن وتوجه نمودن بسوی رحمت خدا پس باید که بیرون آید کفت
نوف بکالی که حضرت امیر علیه السلام عقد کرد برای پسر خود حسین

ده ده هزار مرد واز برای قیس بن سعد ده ده هزار واز برای
ابو ایوب که خالد بن سعد بن کعب بود واز بنی نجار ده ده هزار مرد
واز برای غیر ایشان بر شمارهای دیکر از لشکریان وآنحضرت
میخواست بازکشتن را بسوی صفین پس نکردید جمعه تا آنکه زد او را
بشمشیر مطرود مرحوم پسر ملجم از رحمت خدا دور کرداناد او را
خدا پس بازکشتند لشکریان پس بودیم همچو کوسفندانی که کم کرده
باشند شبان خود را که ربایند ایشان را کرکان از هرجای کرباشند

ومن خطبة له علیه السلام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ
مِنْ غَیْرِ رُؤْیَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَیْرِ مَنْصَبَةٍ خَلَقَ الْخَلَائِقَ
بِقُدْرَتِهِ وَاسْتَعْبَدَ الْاَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ وَسَادَ الْعُظَمَاءَ
بِجُودِهِ هُوَ الَّذِی اَسْکَنَ الدُّنْیَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ
اِلَی الْجِنِّ وَالْاِنْسِ رُسُلَهُ لِیَکْشِفُوا لَهُمْ عَنْ
غِطَائِهَا وَلِیُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَّائِهَا وَلِیَضْرِبُوا
لَهُمْ اَمْثَالَهَا وَلِیُبَصِّرُوهُمْ عُیُوبَهَا وَلِیَهْجُمُوا
عَلَیْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِّهَا وَاَسْقَامِهَا
وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا وَمَا اَعَدَّ سُبْحَانَهُ لِلْمُطِیعِینَ
مِنْهُمْ وَالْعُصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ وَکَرَامَةٍ وَهَوَانٍ

اَحْمَدُهُ اِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ اِلَى خَلْقِهِ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَلِكُلِّ قَدْرٍ اَجَلًا وَلِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابًا

اين خطبه مشتملست بر حمد ملك منان وفايده بعثت پيغمبران ومدح قرآن وتخويف مردمان از عذاب نيران

سپاس وستايش مر خداى راست كه شناخته شد بى ديدن او خويشتن
بى رنج كشيدن آفريد خلقان را بتوانايى خود وبنده ساخت
خداوندان را بتسلط وبزرگوارى خود ومهتر شد بر بزرگان
ببخشش فراوان خود واوكسيست كه ساكن گردانيد در دنيا آفريدگان
خود را وفرستاد بسوى پريان وآدميان فرستادگان خود را تا كشف
كنند براى بصيرتهاى ايشان از حجاب دنيا وتا بترسانند ايشان را
از دنياى گزندرساننده فانى وتا بيان كنند براى ايشان
داستانها تا بنمايند بايشان عيبهاى دنيا كه ناگاه هجوم كنند
بر ايشان بى تاخير بعبرت گرفته شده از گرديدن صحتهاى اين جهان
وبيماريهاى آن وحلال آن وحرام آن وبانچه آماده ساخت حق سبحانه
وتعالى مر فرمانبرداران از آدميان وپريان وگناهكاران ايشان از
بهشت جاودان وآتش تيزان وبزرگوارى وخوارى وحمد وستايش
ميكنم او را در چيزى كه اسناد كننده ام آن را بسوى نفس او همچنانكه

طلب حمد كرد از كاينات خود وگردانيد براى هر چيزى اندازه روشن
وبراى هر اندازه مدت معين وبراى هر مدتى نوشته مبين

منها في ذكر القرآن عز شانه

فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ اَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ اَنْفُسَهُمْ اَتَمَّ نُورَهُ وَاَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَقَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ فَرَغَ اِلَى الْخَلْقِ مِنْ اَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ فَاِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا رَضِيَهُ اَوْ كَرِهَهُ اِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عَلَمًا بَادِيًا وَآيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ اَوْ تَدْعُو اِلَيْهِ فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ وَسَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ وَاعْلَمُوا اَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَاِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي اَثَرٍ بَيِّنٍ وَتَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرِّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ وَقَدْ كَفَاكُمْ مَؤُونَةَ دُنْيَاكُمْ وَحَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ وَافْتَرَضَ مِنْ اَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ

واوصاكم بالتقوى وجعلها منتهى رضاه وحاجته
من خلقه فاتقوا الله الذى انتم بعينه ونواصيكم
بيده وتقلبكم فى قبضته ان اسررتم علمه
وان اعلنتم كتبه وكل بذلك حفظة كراما
لا يسقطون حقا ولا يثبتون باطلا واعلموا انه
من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن ونورا من الظلم
ويخلده فيما اشتهت نفسه وينزله منزل الكرامة
عنده فى دار اصطنعها لنفسه ظلها عرشه ونورها
بهجته وزوارها ملائكته ورفقاؤها رسله
فبادروا المعاد وسابقوا الآجال فان الناس يوشك
ان ينقطع بهم الامل ويرهقهم الاجل ويسد عنهم
باب التوبة فقد اصبحتم فى مثل ما سال اليه الرجعة
من كان قبلكم وانتم بنو سبيل على سفر من دار
ليست بداركم وقد اوذنتم منها بالارتحال وامرتم
فيها بالزاد واعلموا انه ليس لهذا الجلد الرقيق
صبر على النار فارحموا نفوسكم فانكم قد
جربتموها فى مصائب الدنيا فرايتم جزع احدكم

اصطنعها

من الشوكة

من الشوكة تصيبه والعثرة تدميه والرمضاء تحرقه
فكيف اذا كان بين طابقين من نار ضجيع حجر وقرين
شيطان اعلمتم ان مالكا اذا غضب على النار حطم
بعضها بعضا لغضبه واذا زجرها توثبت بين ابوابها جزعا
من زجرته ايها اليفن الكبير الذى قد لهزه القتير
كيف انت اذا التحمت اطواق النار بعظام الاعناق
ونشبت الجوامع حتى اكلت لحوم السواعد فالله الله
معشر العباد وانتم سالمون فى الصحة قبل السقم وفى
الفسحة قبل الضيق فاسعوا فى فكاك رقابكم من قبل
ان تغلق رهائنها اسهروا عيونكم واضمروا
بطونكم واستعملوا اقدامكم وانفقوا اموالكم
وخذوا من اجسادكم فجودوا بها على انفسكم ولا
تبخلوا بها عنها فقد قال سبحانه ان تنصروا الله ينصركم
ويثبت اقدامكم وقال من ذا الذي يقرض الله قرضا
حسنا فيضاعفه له وله اجر كريم فلم يستنصركم
من ذل ولم يستقرضكم من قل بل استنصركم
وله جنود السموات والارض وهو العزيز الحكيم

وَاسْتَقْرَضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ وَاِنَّمَا اَرَادَ اَنْ يَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا فَبَادِرُوا
بِاَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللّٰهِ فِي دَارِهِ رَافَقَ بِهِمْ
رُسُلَهُ وَاَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ وَاَكْرَمَ اَسْمَاعَهُمْ
اَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ اَبَدًا وَصَانَ اَجْسَادَهُمْ اَنْ تَلْقَى
لُغُوبًا وَنَصَبًا ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي
وَاَنْفُسِكُمْ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ **بعضی دیگر از این**
خطبه شریفه در یاد کردن قرآن و مدح کردن قرآن

پس قرآن فرماینده است بطاعت و بازدارنده است از منهیات
و ساکت است بحسب حال ظاهر و گویا است بحسب دلالت و بیان باهر
برهان و دلیل قاطع خدا است بر خلقان او و فرا گرفت بر خلقان عهد
و پیمان ایشان بعمل کردن بقرآن و گرو گرفت بر ایشان نفسهای
ایشان را یعنی تمام کرد بقرآن نور خود را و گرامی کرد بسبب آن دین
خود را و قبض نمود و نخته نمود پیغمبر خود را در حینی که فارغ شده
بود بالکلیه توجه نموده بسوی خلقان برسانیدن حکمهای هدایت
بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم فرموده

ذات خود را

ذات خود را بآن پس بدرستی او که بپوشانیده از شما چیزی را از دین خود
و نگذاشت چیزی که باو خشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه دشمن دارد از
افعال سیئه مگر که گردانید از برای آن نشانه هویدا و علامت استوار
و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواند بسوی مرضی خود پس رضا
و خشنودی او در آنچه باقی است از زمان آینده یکیست و خشم و غضب
او در آنچه باقی مانده از مستقبل یکیست و بدانید که خدای تعالی هرگز
خشنود نمیشود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی بوده بآن
بر کسی که بود پیش از شما و هرگز خشم نمیکند بر شما بچیزی که خشنود شده
باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جز این نیست که شما سیر میکنید
در علامتی نمایان و سخن میکنید یا ذکر گردانیدن سخن که گفته آن را مردانی
که پیش از شما بودند و تحقیق که کفایت کرد خدای شما مؤنت و مشقت
دنیای شما را و برانگیخت شما را بر شکر نعمت و فرض گردانید از زبانهای شما ذکر
مولی و وصیت کرد شما را به پرهیزکاری و گردانید تقوی را نهایت خشنودی
خود و حاجت خود از خلقان پس بپرهیزید از خدای که شما در پیش نظر او هستید
و مویهای پیشانی شما بید قدرت اوست و گردیدن شما در قبضه حکمت
اوست اگر پنهان دارید اعمال خود را و میداند آن را و اگر آشکار کنید
نویسید آن را محقق که وکیل کرد بآن نویسندگان حافظان با کرامت را

نمی اندازند حق را بهیچ حال و در ثبات نمیکنند باطل و بد بنیادهای بندگان
خدا انکه هرکس که بترسد از خدای تعالی پدید آرد از برای او راه بیرون
شدن را از فتنهای این جهان و آن جهان و نور را که خلاص سازد
او را از ظلمتهای عصیان و جاوید گذارد او را در گنج آرزو
کرد نفس او و فرود آورده در منزل کرامت و بزرگواری نزد خود در سرای
که ساخت آن را از برای ذات خود سایه آن سرا عرش او سجاده است
و نور آن حسن و زیبای عرش او و زیارت کنندگان او فرشتگان او
و رفیقان و مصاحبان آن پیغمبران پس بشتابید بمعاد که آن بازگشتست
برب عباد و پیشی گیرید بطاعت بر ایام قدرت زندگانی پس بدرستی که مردمان
نزدیکست که بریده شود از ایشان آرزوهای ایشان و دریابد ایشان را
نهایت عمر و بسته شود از ایشان در توبه و رجوع از معصیت پس نزدیکست
که بگردید شما در مانند آنچه سوال کردند بسوی آن بازگشت با این جهان را
بعد از موت آنکسانی که بودند پیش از شما و شما را هگذر باشید در دنیای
بی اعتبار بر سفر کردن از سرای که نیست بحسب حقیقت سرای شما اعلام
کردند شما را بکوچ کردن از این سرا و مامور شدید در آن بتوشه بر داشتن
و بدانید بعلم الیقین انکه نیست مر این پوست تنک را شکیبایی بر آتش
دوزخ پس رحم کنید بر نفسهای خود بحقیق که آزموده اید نفوس خود را در

مصنار

در مصیبتهای این دنیا پس دیده اید جزع و فزع یکی از کسان خود را بسبب
خار از اری که باو رسید و بر امدنی که خون آلود سازد او را بواسطه
ریک و زمین بسیار گرم که بسوزاند او را پس چگونه باشند کار وقتی
که باشید میان دو طبقه از آتش در حالتی که همخوابه سنگ سوزان باشید
و باشید همنشین شیطان آیا دانسته اید که خازن دوزخ چون خشم
گیرد بر آن آتش دوزخ فشکند بعضی آتش بعضی دیگر را بسبب غضب
و خشم او و چه آتش در امر اوست و هرگاه که زجر کند آتش را بقهر جهد
سر آن از میان درهای دوزخ بجهت جزع کردن و فزع نمودن
از زجر او ای پیر بزرگ سال که آمیخته است بموی پیری گوشت
چگونه باشی تو چون متصل شود به پیوند طوقهای آتش با استخوانهای
گردن ها و فرو روند غلهای آتش در اعضای تو تا آنکه بخورد گوشتهای
بازوها را بترسید از خدا و اجتناب نمایید از گناهای ای بندگان خدا
در حالتی که شما بسلامتید در تندرستی پیش از بیماری و در فراخی پیش
از تنگی پس سعی کنید در گشادن و در آزاد کردن گردنهای خود پیش
از آنکه بسته شود گروهای عصیان آن رقاب و بیدار کنید
چشمهای خود را از خواب غفلت و لاغر سازید شکمهای خود را
و بکار فرمایید قدمهای خود را در طاعت و انفاق کنید مالهای خود را

دیگر بدازایدان خود تا جوانمردی کشید بر جانهای خود ار روزی کار به بس بخل
مکنید با بدان از نفسهای خود در راه خدا پس بحق که فرموده است
حق سبحانه و تعالی در کلام بزرگوار خود اگر یاری دهید خدا را
در طاعت یاری دهد خدا شما را در محل منفعت و استوار گرداند قدمها
شما را در موضع لغزیدن و نیز فرمود کیست آنکسی که قرض دهد خدا را
قرض دادن نیکو که خالص باشد از ریا یعنی عوض اوراز قرض
رضای او سبحانه باشد پس زیاده گرداند ثواب را از برای او و مر او را
باشد مزدی باکرامت که بهشت با ناز و نعمت پس یاری نخواست
حضرت باری از جهت مذلت و خواری و قرض طلب نکرد از شما از جهت
کمی و دشواری یاری خواست از شما در حالتی که مر او راست لشکرهای
آسمان و زمین و اوست غالب و توانای محکم و ثابت استوار و
قرض خواست از شما در حالتی که مر او راست خزینهای آسمان و زمین
و اوست بی نیاز و ستوده در امور و جز این نیست که خدای تعالی
اراده نمود در استظهار و استقراض از شما آنکه آزمایش کند با شما که
کدام از شما نیکوترست از روی کردار پس بشتابید بعملهای شایسته
خود تا باشید همسایهای خدا در سرای خدا که رفیق ساخته ایشان را
با پیغمبران خود و بزیارت ایشان فرموده فرشتگان خود را و گرامی داشته

گوشهای ایشان را باین وجه که نگذاشته ایشان را از آنکه بشنوند
آواز آتش را هرگز و نگذاشته جسدهای ایشان را در آخرت
از آنکه برسد برنج و درماندگی و مشقت این تفضیل در احسان و
عطای خداست میدهد آن بهرکس که میخواهد از احبا و خدای خداوند
تفضل و احسان بزرگست برسید آنچه میگویم آنچه میشنوید از احوال
بهر دو سرا و خدای یاری خواسته شده است یعنی از و یاری میخواهم
بنفس خود و نفسهای شما و اوست مارا در جمیع امور و نیکو کیست
کارها باو وا گذارند **ومن كلام له عليه السلام**
للبرج بن مسهر الطائي وقد قال له بحيث يسمعه
لا حكم إلا لله وكان من الخوارج اسكت قبحك الله
يا اثرم فوالله لقد ظهر الحق فكنت فيه ضئيلا شخصك
خفيا صوتك حتى إذا نعر الباطل نجمت نجوم قرن
الماعز **واز كلام آنحضرت است که فرموده** مر برج بن مسهر طائی را
در آن وقت که گفته بود ملعون بجنبشی که می شنید آنحضرت قول او را
که هیچ حکمی نیست مگر خدای را و آن ملعون از جمله خارجیان بود خاموش فرموده
شو زشت گرداناد خدا و دور گرداند ترا از خیر خود ای افتاده دندان
پس قسم بخدا بحق که ظاهر شد حق پس بودی تو در آن لاغر و حقیر تن تو

بنهان ونرم اواز تو واين كنايت از حقارت او در زمان اسلام
وبى اعتبارى او در ميان انام وخمول ذكر او در ميان اصحاب
وقلت التفات اولو الالباب بسوى آن ملعون بى ادب تا انكه
اواز كرد كوساله باطل واين كنايت از قوت وكثرت او بر امدى
جون بر امدن شاخ بزه وجه تشبيه ميان او وميان قرن با عظمت
ظهور است ومن خطبة له عليه السلام روي ان صاحبا
لامير المؤمنين يقال له همام كان رجلا عابدا فقال
له يا امير المؤمنين صف لي المتقين حتى كاني انظر
اليهم فتثاقل عن جوابه ثم قال يا همام اتق الله و
احسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون
فلم يقنع همام بذلك القول حتى عزم عليه قال فحمد
الله واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وآله ثم قال
عليه السلام اما بعد فان الله سبحانه خلق الخلق
حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا من معصيتهم لانه
لا تضره معصية من عصاه ولا تنفعه طاعة من
اطاعه فقسم بينهم معايشهم ووضعهم من الدنيا
مواضعهم فالمتقون فيها هم اهل الفضائل منطقهم

الصواب

الصواب وملبسهم الاقتصاد ومشيهم التواضع غضوا
ابصارهم عما حرم الله عليهم ووقفوا اسماعهم
على العلم النافع لهم نزلت انفسهم منهم
في البلاء كالذي نزلت في الرخاء لولا الاجل
الذي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم
في اجسادهم طرفة عين شوقا الى الثواب
وخوفا من العقاب عظم الخالق في انفسهم فصغر
ما دونه في اعينهم فهم والجنة كمن قد رآها
فهم فيها منعمون وهم والنار كمن قد رآها
فهم فيها معذبون قلوبهم محزونة وشرورهم
مامونة واجسادهم نحيفة وحاجاتهم
خفيفة وانفسهم عفيفة صبروا اياما
قصيرة اعقبتهم راحة طويلة تجارة مربحة
يسرها لهم ارادتهم الدنيا فلم يريدوها واسرتهم
ففدوا انفسهم منها اما الليل فصافون اقدامهم
تالين لاجزاء القرآن يرتلونه ترتيلا يحزنون
به انفسهم ويستبشرون به دواء دائهم

مهم

فاذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا اليها طمعا
وتطلعت نفوسهم اليها شوقا فظنوا انها نصب
اعينهم واذا مروا بآية فيها تخويف اصغوا
اليها مسامع قلوبهم فظنوا ان زفير جهنم
وشهيقها في اصول اذانهم فهم حانون على
اوساطهم مفترشون لجباههم واكفهم و
ركبهم واطراف اقدامهم يطلبون الى الله
في فكاك رقابهم واما النهار فحلماء علماء
ابرار اتقياء قد براهم الخوف بري القداح
ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من
مرض ويقول قد خولطوا وقد خالطهم
امر عظيم لا يرضون من اعمالهم القليل ولا
يستكثرون الكثير فهم لانفسهم متهمون
ومن اعمالهم مشفقون اذا زكي احد منهم
خاف مما يقال له فيقول انا اعلم بنفسي
اللهم لا تؤاخذني بما يقولون واجعلني افضل
مما يظنون واغفر لي ما لا يعلمون فمن علامة احد

من غيري وربي اعلم بي مني بنفسي

وحزما في لين وايمانا في يقين وحرصا

هم انك ترى لهم قوة في دين في علم وعلما في
حلم وقصدا في غنى وخشوعا في عبادة وتجملا
في فاقة وصبرا في شدة وطلبا في حلال
ونشاطا في هدى وتحرجا عن طمع يعمل الاعمال
الصالحة وهو على وجل يمسي وهمه الشكر
ويصبح وهمه الذكر يبيت حذرا ويصبح
فرحا حذرا لما حذر من الغفلة وفرحا بما
اصاب من الفضل والرحمة ان استصعبت
عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما
تحب قرة عينيه فيما لا يزول وزهادته
فيما لا يبقى يمزج الحلم بالعلم والقول بالعمل
تراه قريبا امله قليلا زلله خاشعا قلبه
قانعة نفسه منزورا اكله سهلا امره
حريزا دينه ميتة شهوته مكظوما غيظه
الخير منه مامول والشر منه مامون ان كان
في الغافلين كتب من الذاكرين وان كان
في الذاكرين لم يكتب من الغافلين يعفو عمن

عمن ظلمه ويعطي من حرمه ويصل من
قطعه بعيداً فحشه ليناً قوله غائباً منكره
حاضراً معروفه مقبلاً خيره مدبراً شره في الزلازل
وقور وفي المكاره صبور وفي الخوف والرجا
شكور لا يحيف على من يبغض ولا يأثم فيمن
يحب يعترف بالحق قبل ان يشهد عليه ولا يضيع
ما استحفظ ولا ينسى ما ذكر ولا ينابز بالالقاب
ولا يضار بالجار ولا يشمت بالمصايب ولا يدخل
في الباطل ولا يخرج من الحق ان صمت لم يغمه
صمته وان ضحك لم يعل صوته وان بغي عليه
صبر حتى يكون الله هو الذي ينتقم له نفسه
منه في عناء والناس منه في راحة اتعب نفسه
لآخرته واراح الناس من نفسه بعده عمن
تباعد عنه زهد ونزاهة ودنوه ممن دنا منه
لين ورحمة ليس تباعده بكبر وعظمة ولا
دنوه بمكر وخديعة قال فصعق همام
صعقة كانت نفسه فيها فقال عليه السلام

أما والله

اما والله لقد كنت اخافها عليه ثم قال اهكذا
تصنع المواعظ البالغة باهلها فقال له قائل
فما بالك انت يا امير المومنين فقال عليه
السلام ويحك ان لكل اجل وقتاً لا يعدوه
وسبباً لا يتجاوزه فمهلاً لا تعد لمثلها فانما
نفث الشيطان على لسانك مرویست که مصاحبی بود مران
حضرت را که او را همام بن شریح گفتندی مردی بود عابد گفت
بآنحضرت که ای امیر مومنان وپرهیزکاران تا غایتی که گویا من نظر
میکنم بایشان پس تکاسل فرمود از جواب او بعد از ان
فرمود که ای همام بپرهیز از خدای تعالی ونیکوئی کن با هم پس
بدرستی که خدای تعالی با جماعتیست که پرهیزکاری میکنند
وبا کسانی که نیکوکارانند پس قانع نشد همام باین گفتار
تا انکه سوگند داد بران خلاصه ابرار پس آنحضرت ستایش فرمود
خدا را وثنا گفت بر عظمت او سبحانه وسلام ودرود فرستاد
بر غیبر پس زبان مبارک بجواب او گشاد وفرمود اما پس از حمد خدا
وصلوات حضرت رسالت پناهی پس بدرستی که حق سبحانه
وتعالی آفرید خلقان را هنگامی که آفرید ایشان را بی نیاز از طاعت

وصف کند برای من متقیان را

ایشان و ایمن از عصیان ایشان زیرا که ضرر نمیکنند او را
تا زمانی کسی که راه عصیان می سپرد و سود نمیدهد او را فرمان
برداری کسی که فرمان برد او را قسمت نمود در میان خلقان
معیشتهای ایشان را و نهاد ایشان را از دنیا مواضعی
که بود با ایشان سزاوار پس متقیان در دنیا ایشانند اهل فضیلت
نفسانیه گفتار ایشان صوابست و پوشش ایشان میانه روی است
در امور و رفتن ایشان فروتنی است فرو خوابانند چشمهای
خود را از آنچه حرام کرده خدای تعالی بر ایشان و بدارند گوشهای
خود را برای علم فایده مند برای خود فرود آید نفسهای ایشان
از ایشان در رنج گرفتاری چنانچه فرود آمدن آن نفسها در فراخی
و آسانی اگر نبودی اجلی که سرنوشت کرده خدای تعالی بر ایشان
قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنهای ایشان بقدر
نگریستن دیده بجهت آرزومندی بثواب الهی و ترسکاری از
عقوبت نامتناهی عظیم و بزرگست خالق خلایق در نفسهای
ایشان پس کوچک است آنچه غیر او سبحانه است در چشمهای ایشان
پس ایشان و بهشت یعنی نسبت ایشان با آن همچو نسبت کسیست
که دیده باشند آن را بعین الیقین پس گویا که ایشان بالفعل

دائم

در بهشت عدن بناز و نعمت مشغول اند و ایشان و آتش
یعنی نسبت ایشان بدوزخ همچو نسبت کسیست که دیده باشد
آن را پس گویا ایشان در نار معذب اند و بدست آتش
سوزان گرفتار دلهای ایشان محزونست و مغموم و شرهای
ایشان ایمن کرده شده است از جهت عدم ایذاء ایشان
بخلقان و جسدهای ایشان لاغرست بواسطه کثرت عبادت
و احتیاج ایشان بمتاع دنیا خفیفست و سبک و نفسهای ایشان
پاکیزه است صبر کردند و شکیبایی ورزیدند در روزهای اندک
و در عقب در آمد ایشان را آسایش دراز در جوار اله تجارتیست
سودکننده که آسان گردانید آن تجارت را از برای ایشان
پروردگار ایشان خواست ایشان را دنیا و نخواستند
ایشان دنیا را و اسیر کرد ایشان را دنیا بخواری پس فدیه
دادند نفسهای خود را از آن گرفتاری اما در شب پس صف
زدگانند قدمهای خود را در نماز در حالتی که خوانندگانند
جزوهای قرآن را از روی نیاز میخوانند آن را بترتیل
و تأنی و تفکر در معانی بتأنی خواندنی و از آنحضرت منقولست
که ترتیل حفظ وقوفست و ادای حروف و این شامل جمیع الحرکات

که اعتبار کرده اند ان را وز تلاوت زیرا که حفظ وقوف رعایت
جانب معنیست و اداء الحروف اند و همچنین مبارزند بقران
نفسهای خود را بانگ بلند کردن دران و بیرون می آرند بان دواء
درد خود نشان پس چون گذرند بآیتی که در و باشد آرزو و
گردانیدن گمان میل کنند بسوی آن بجهت طمع کردن دران
و دیده ور شود و منتظر باشند نفسهای ایشان بسوی ان
بجهت آرزومندی بوعده و گمان برند که آن آیت پیش
چشمهای ایشان برابرست و چون بگذرند بآیتی که دران ترسانیدن
باشند فرود آورند بسوی آن مواضع سمع دلهای خود را
و گمان برند که ابتدای او آن جهنم و انتهای ان در نگارست
مختابه ابتدای او وز حار است و انتهای آن در بیخهای
گوشهای ایشانست پس ایشان بر پشت خم دهنده باشند و میل
کننده بجهت خضوع بمیانهای خود در رکوع و بر زمین نهندگان
پیشانیهای خود را و کفهای خود را و زانوهای خود را و جوانب
قدمهای خود را در سجود و طلب میکنند بسوی خدا و خلاص کردن
و آزاد ساختن گردنهای خود را از نار و اما در روز پس بردباران
اند و دانایان و نیکوکاران و پرهیزکاران بحقیق که تراشیده

ایشان را خوف و خطر همچو تراشیدن تیر لاغر می کند و بسوی ایشان
نظر کننده پس می پندارد ایشان را بیماران بحسب ظاهر و حال
آنکه نیست بآن قوم از بیماری و میگوید آن ناظر بتحقیق که شوریده
و مشوش گردانیده شده اند در گفتار و هر آینه آمیخته با ایشان
کار بزرگی راضی نمیشوند از عملهای خود بعمل اندک و بسیار نمی شمارند
عمل بسیار را پس ایشان مر نفسهای خود را تهمت کننده اند از عملهای
خود ترسندگان که مبادا در قبول نیفتد چون ستایش کرده شود یکی
از ایشان ترسد از آنچه گویند مر او را پس گوید من دانا ترم بنفس
خود از غیر من و پروردگار من داناتر است از من بنفس من بعد
از ان روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز آورده گوید که بار خدایا
مگیر مرا بآنچه میگویند مردمان و بگردان مرا فاضلتر از آنچه گمان
برند و بیامرز از برای آنچه نمیدانند و بجنس ظن مرا به نیکوی نام
می برد پس از نشانه یکی از ایشان آنست که می بینی او را قوتی
در استحکامی در دین خدا و احتیاط در نرمی و بردباری و ایمانی
در یقین بردن در راه حضرت باری و حرصی در دانش و حلمی
در بینش و دانائی در بردباری و میانه روی در توانگری و فروتنی
در پرستش و تحمل کردن در فقر و درویشی و شکیبائی در سختی و طلب

در روزی حلال و نشاط پیدا کردن در راه رحمت و باز ایستادن
از طمع میکند کارهای ناشایسته و حال انکه او برترس است از انکه
مبادا رنجانیده نشد بذیرفته شبانگاه میکند در حالتی که قصد او شکر
نعمت و یاد خدا میکند و حال انکه قصد او ذکر خدا است شب
میکذراند ترسان و هراسان بواسطه مطیه فوت عمل صالح از
و بامداد میکند فرحان و شادان بسبب اشتغال او در شب
بطاعت و عبادت ترسان بر انچه ترسانیده شده است از چیزی
و فرحان بانچه با ورسیده از فضل الهی و بخشش او اگر سرکشی کند بر او نفس او
در انچه مکروه شمارد نمیدهد او را خواهش او در انچه دوست دارد نفس او
روشنی چشم او در ان چیزیست که بزوال نمی آید از نعم اخرویه
و زهد ورزیدن او در چیزیست که بقا ندارد می امیزد بردباری را
بدانای و گفتار را بکردار می بینی او را بحیثیتی که نزدیک باشد
امید او اندک لغزش او ترسان دل او قناعت کننده نفس کامل
او اندک خورش او بقدر ضرورت اسان کار او و بجهت دوری از
امور دنیویه محفوظ دین او از تساهل مرده شهوت نفس او فرو خورده
خشم او در حبس تحمل از ازار خیر از و است امید و ار و شر از و
امن کرده شده اگر باشد در میان غافلان نوشته شده است

دوستها

نزد خدا

نزد خدا او در زمره ذاکران و اگر باشد در میان ذاکران نوشته نشود
از جمله غافلان عفو کند و در گذرد از کسی که ظلم کرده باشد و ببخشد بکسی
که محروم گردانیده او را و به پیوندد بکسی که ببرد از و دور باشد فحش او نرم باشد
گفتار او تا پیدا کار ناشایسته از و نمایان کار پسندیده او روی آورد
فعل نیکوی او برگشته گرده عمل بد او در فتنهای کبار با وقار است
و تمکین و در سختیهای عظیم بسیار صابر و در فراخی نعمت بسیار شاکر
حیف و نقصان نمی نماید بر کسی که دشمن دارد او را و گناه نمیکند
در باره کسی که دوست دارد او را اعتراف میکند بحق پیش از انکه
گواهی داده شود بران ضایع نمیسازد چیزی را که طلب حفظ کرده
شده باشد از او و فراموش نمیکند چیزی را که یاد داده شده باشد
و نمی خواند مردم را بلقبهای بد و گزند نمیرساند بهمسایه و شیح باب و شاد نمی
نمیکند بمصیبتهای دیگران و در دخل نمیشود در باطل و بیرون نمیرود از
حق اگر خاموش شود غمگین نمیسازد او را خاموشی و اگر بخنده برود
بلند نمیسازد آواز خود را و اگر ستم کرده شود بر او شکیبائی نماید تا باشد
خدا انتقام کشنده از برای او نفس اماره او در رنج کشیدن باشد
و مردم از و در آسایش دیدن برنجانند نفس خود را در طاعت برای
آخرت خود آسایش دهد مردم را از نفس خود برای رضای حضرت

عزت دور شدن او از کسیست که دور باشد ازو زهد و پاکدامنی و زندگی
او بکسیست که نزدیک باشد از جانب او و نرمی و مهربانی نیست دور شدن
بسبب کردن کشی و بزرگی و نیست نزدیکی او بواسطه مکر کردن و فریفتن
راوی میگوید که چون آنحضرت سخن باینجا رسانید پس بیهوش شد همام
بیهوش شدنی که بود جان او در آن صعقه از بدن روان از کمال خشیت
و مهابت این سخنان پس فرمود امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین
بدانکه بحق خدا هرآینه بودم من که می ترسیدم ازین حالت بر همام بعد
از آن فرمود همچنین میکنند موعظهای که بسر حد کمال رسنده باشند
بجماعتی که از اهل آن باشند پس گفت مر آنحضرت را گوینده گوینده
که آن عبدالله بن کوا بود که بی ادبانه گفت با آنحضرت پس چیست حال
تو ای امیر مؤمنان که اثر نکرد در تو آنچه اثر کرد در وی پس فرمود آنحضرت
وای بر تو ای بی دین دور از یقین بدرستی که هر اجلی را وقتیست
که در نمیگذرد از آن اجل و سببیست که از آن تجاوز ندارد پس آهسته
باش و باز مگرد بمانند این کلمات پس جز این نیست که شیطان دمید
بزبان تو این نوع سخنان را **ومن خطبة له عليه السلام**
يصف فيها المنافقين نحمده على ما وفق له من الطاعة وذاد
عنه من المعصية ونسأله لمنته تماما ولحبله اعتصاما

ونشهد

ونشهد ان محمدا عبده ورسوله خاض الى رضوان الله
كل غمرة وتجرع فيه كل غصة وقد تلون
له الادنون وتألب عليه الاقصون وخلعت اليه
العرب اعنتها وضربت الى محاربته بطون رواحلها
حتى انزلت بساحته عداوتها من ابعد الدار واسحق
المزار اوصيكم عباد الله بتقوى الله واحذركم اهل
النفاق فانهم الضالون المضلون والزالون المزلون
يتلونون الوانا ويفتنون افتنانا ويعمدونكم
بكل عماد ويرصدونكم بكل مرصاد قلوبهم
دوية وصفاحهم نقية يمشون الخفاء ويدبون
الضراء وصفهم دواء وقولهم شفاء وفعلهم الداء
العياء حسدة الرخاء ومؤكدو البلاء ومقنطوا
الرجاء لهم بكل طريق صريع والى كل قلب
شفيع ولكل شجو دموع يتقارضون الثناء ويتراقبون
الجزاء ان سألوا الحفوا وان عذلوا كشفوا وان حكموا
اسرفوا قد اعدوا لكل حق باطلا ولكل قائم
مائلا ولكل حي قاتلا ولكل باب مفتاحا ولكل

لَیۡلٍ مِصۡبَاحًا یَتَوَصَّلُوۡنَ اِلَی الطَّمَعِ بِالۡیَاۡسِ لِیُقِیۡمُوۡا اَسۡوَاقَهُمۡ
بِهٖ وَیُنۡفِقُوۡا بِهٖ اَعۡلَاقَهُمۡ یَقُوۡلُوۡنَ فَیُشَبِّهُوۡنَ وَیَصِفُوۡنَ
فَیُمَوِّهُوۡنَ قَدۡ هَیَّئُوا الطَّرِیۡقَ وَاَضۡلَعُوا الۡمَضِیۡقَ فَهُمۡ لُمَّةُ
الشَّیۡطَانِ وَحُمَةُ النِّیۡرَانِ اُولٰٓئِکَ حِزۡبُ الشَّیۡطَانِ اَلَا
اِنَّ حِزۡبَ الشَّیۡطَانِ هُمُ الۡخَاسِرُوۡنَ وصف میکند درین خطبه
منافقان بی ایمان را حمد میکنم و ستایش می نمایم خدا را برانچه توفیق
داد بنده را از برای آن از انقیاد و فرمان برداری و برانچه دفع کرد
و باز داشت او را از آن از عصیان دوری میخواهم از وی تمامی نعمت
او را تمام آن و بر ریسمان استوار او که دین خاصه است چنگ
در زدن را و گواهی میدهم انکه محمد بن عبد الله بنده برگزیده او و رسول
اوست بعالمیان شروع کرد از جهت وصول بخوشنودی یزدان
در هر شدت و محنت و فرو خورد در ان رسالت و ابلاغ همه
اندوه و غموم را و بتحقیق که متلون شدند و دورنگی اختیار کردند
نزدیکان او و جمع شدند براو دوران یعنی خویش و بیگانه
بکارزار او بر خواستند و انداختند بسوی او عنانهای مرکب
خود را و زدند در توجه نمودن بمقاتله و کارزار او شکمهای راحله
خود را تا انکه فرود آوردند بمیان سرای آنحضرت دشمنی خود را از

دور ترین

دورترین سرای و بعید ترین زیارتگاه وصیت می کنم شما را ای
بندگان خدا به پرهیزکاری و ترس کاری از خدا و می ترسانم شما را
از دغا و نفاق نمودن با اهل نفاق پس بدرستی که ایشانند گمراهان
گمراه کنندگان خلقان و لغزندگانند از جاده شریعت لغزانندهٔ
مردمانند متلون اند برنگهای مختلفه و متنوع اند در افعال و اقوال بسیار
منشعبه و قصد میکنند شما را به هر پناهی و چشم میدارند شما را به هر
کمینگاهی دلهای ایشان صاحب درد است و ظاهر ایشان پاک
بجهت ایمان آشکار میروند در نهان براه خلاف اهل نفاق و میجنبند
بسیج رفتن کسی در بیشه بهم پیچیده از درختان که اصلا حرکت
ندهد برگهای آن وصف نمودن ایشان طریق هدایت را دوای
دردهاست و گفتار ایشان در باب هدایت شفای مرضهاست
زیرا که قائلند باقوال زاهدان و کردار ایشان دردیست بی دوا از رشک
میکنند عمل فساق و کار کفار حسد برندگان مومنان اند در فراخی
و کامکاری ایشان و تاکید کنندگان بلا اند و محکم سازندهٔ
آن و نومید کرده شده مومنان را از امیدواری و منافقان را
بهر راهی افکننده و بسوی هر دلی خواهش کننده و برسنده و مر هر غصه
و اندوهی اشکهای انبوه یعنی اظهار توجع میکنند از برای هر [illegible]

مصیبتی میکنند بنوبت با یکدیگر زنا و محرمت را و خشم میدارند اجرا
را الحاح کنند در سوال و اگر ملامت کنند ظاهر سازند عیبهای
کسی را و اگر حکم سازند ایشان را اسراف کنند در احکام آماده
و مهیا ساخته برای هر حقی باطلی را و برای هر راست استاده
میل کننده و برای هر زنده کشنده و برای هر دری کلیدی و برای
هر شبی چراغی بحجت حیله پنهان وسیله می جویند بسوی طمع کردن
بنومیدی تا برپای دارند بان بازارهای خود را در رواج دهند کالای چیزهای
نفس خود را میگویند پس تشبیه می کنند بحق باطل را و وصف میکنند
راه حق را پس زراندوده می شوند فصل زر قلب بتحقیق که مهیا ساخته
اندر راه را کج کرده اند و گران ساخته تنگهای طرق در قابلیت مدخل
خود را پس ایشان گروه شیطان اند و شعله سورت آتش سوزان
ایشان گروه شیطان اند و بدانکه گروه شیطان و تابعان او ایشانند
زیان کار در هر دو جهان و من خطبة له علیه السلام

الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه و جلال
کبریائه ما حیر مقل العقول من عجائب قدرته
و ردع خطرات هماهم النفوس من عرفان
کنه صفته واشهد ان لا اله الا الله شهادت

ایمان و ایقان و اخلاص و اذعان و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله ارسله و اعلام الهدی دارسة
و مناهج الدین طامسة فصدع بالحق و نصح للخلق
و هدی الی الرشد و امر بالقصد صلی الله علیه
و آله و اعلموا عباد الله انه لم یخلقکم عبثا و لم یرسلکم
همّلا علم مبلغ نعمه علیکم و احصی احسانه
الیکم فاستفتحوه و استنجحوه و اطلبوا الیه و استمنحوه
فما قطعکم عنه حجاب و لا اغلق عنکم دونه
باب و انه لبکل مکان و فی کل حین و اوان
مع کل انس و جان لا یثلمه العطا و لا ینقصه
الحبا و لا یستنفده سائل و لا یستقصیه نائل و لا
یلویه شخص عن شخص و لا یلهیه صوت عن صوت
و لا تحجزه هبة عن سلب و لا یشغله غضب
عن رحمة و لا تولهه رحمة عن عقاب و لا یجنه
البطون عن الظهور و لا یقطعه الظهور عن البطون
قرب فنای و علا فدنا و ظهر فبطن و بطن فعلن
و دان و لم یدن یذرأ الخلق باحتیال و لا استعانت

بهذا الکلام أوصیکم عباد الله بتقوی الله فإنها
الزمام والقوام فتمسکوا بوثائقها واعتصموا بحقائقها
تؤل بکم إلی أکنان الدعة وأوطان السعة
ومعاقل الحرز ومنازل العز فی یوم تشخص فیه الأبصار
وتظلم له الأقطار وتعطل فیه صروم العشار و
ینفخ فی الصور فتزهق کل مهجة وتبکم کل
لهجة وتذل الشم الشوامخ والصم الرواسخ فیصیر
صلدها سرابا رقرقا ومعهدها قاعا سملقا
فلا شفیع یشفع ولا حمیم ینفع ولا معذرة تدفع

این خطبه در نعوت جلال وصفات کمال حضرت متعال است وترغیب
مردمان بطاعت شکر وسپاس مر خدای راست که ظاهر گردانید از نشانهای
سلطنت وپادشاهی خود وعظمت وبزرگواری خود چیزی را که متحیر
ساخت دیدهای بصیرت را از قدرت عجیبه ونوزادهای غریب خود
وباز داشت همتهای نفسها را از شناختن حقیقت صفت او و
گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی بسزا بجز خدای تعالی گواهی
از سر ایمان واز سر ایقان واز سر اخلاص واز سر اذعان وگواهی
میدهم که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده ستوده او وفرستاده است

یگانه

یگانه بندگان فرستادۀ اوست در وقتی که نشانهای راه راست نابدید شده
بود وراههای دین که قوانین شریعت ومضمحل ونابود بود پس ظاهر ساخت
آنحضرت راه حق را ونصیحت کرد مر خلقان را وراه نمود براه راست
وامر فرمود بمیانه روی صلوات فرستاد حق سبحانه وتعالی براو
وبر آل او بجای وبدانید ای بندگان خدا آنکه حق تعالی نیافرید شما را
ببازی ورها نکرد شما را وواگذاشته بسر خود ودانست مقدار نعمتهای خود را
که وارد ساخته بر شما وشمرده وضبط کرد انعام واعطای خود را اگر دست را
بسوی شما پس یاری خواهید وسوال کنید از وی وفتح مشکل است بر شما
وگشاینده روا کردن حاجت را از وی وطلب کنید ومیل نمایید بسوی او
وطلب عطا کنید از وی پس قطع نکرد شما را از وی وهیچ پرده ولیسته
نشد بر شما نزد وی وهیچ دری وبند بستی که او سبحانه حاضر است بهر مکانی
تعلیم بی پایان ودر هر وقت وزمانست وبا انس بی غایت وبا هر ادم
وپرایت تعلیم با هر ورحمت نمیکند نعمتهای بی پایان او را دادن
وبخشیدن وکم نمیکرداند او را سخاوت نمودن وتمام خواستن
نمیکرداند عطای او را هیچ سایل وبپایان نمیرساند نعمت او را هیچ عطیه
کامل وباز نمی اندازد عطای او را شخصی از شخصی دیگر ومشغول نمیگرداند
او را آوازی از آوازی دیگر وباز نمیدارد او را هیچ بخشیدنی از ربودن

ومشغول نمیسازد اورا خشم کردن از مهربانی نمودن وشیفته وحیران
نمیکرداند اورا هیچ رحمتی ورا رفتنی از عقوبت او وپنهان نمیکرداند
اورا باطنها از ظاهرها وقطع نمیکنند اورا ظاهرها از باطنها
بعلم پس دور است از نظر وملبدا است ازروی مرتبت پس نزدیکست
بی نقص وقصور ونمایانست من حیث الآثار والصفات پس پنهانست
من حیث الذات پس آشکارست من حیث الشئات وجزا داده وجزا
داده شد دنیا فریب خلقان را بحیله وکلفت ومشقت ودیاری لکوارت
بایشان بجهت درماندن وصیت میکنم شمارا ای بندگان خدا
بپرهیزکاری از خدا پس بدرستی که تقوی مانند مهاریست که میکشند
بنده را بسوی قرب پروردگار وچیزیست که باو قایم است کار وباو است
مدار پس چنگ در زنید باستواری تقوی که آن لزوم عبادتست
واعتصام ودر زنید بحقیقتهای التقوی تا بازدارد شمارا بموضع
راحت وبجایهای فراخ عیش وبراههای مواضع استوار
بمنزلهای ارجمندی ودر روزی که بمن مانده در او دیدها وتاریک
میشود مر اورا جوانب واطراف ومعطل میماند در او مهاری
شتران ودمیده شود در صور پس ازین بیرون آید هرجانی وکنگ
ولال کردد هر زبانی وخوار وپست شود کوههای بلند عالی مقدار و

سنکهای

سنکهای سخت متصل بهم پس بکردد سنک سخت آن همچو سراب درخشان
در نظر خیال وجای سکون آن کوهها زمین هموار بی انحراف وبی نشیب
وفراز وهیچ شفاعت کننده زبان بشفاعت نکشاید وهیچ خویشی
دفع عذاب ننماید وهیچ عذری سودمند نباشد ومن خطبة
له علیه السلام بَعَثَهُ حِینَ لَا عَلَمٌ قَائِمٌ وَلَا مَنَارٌ
سَاطِعٌ وَلَا مَنْهَجٌ وَاضِحٌ اُوصِیکُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَی اللهِ
وَاُحَذِّرُکُمُ الدُّنْیَا فَاِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْغِیصٍ
سَاکِنُهَا ظَاعِنٌ وَقَاطِنُهَا بَائِنٌ تَمِیدُ بِاَهْلِهَا مَیَدَانَ السَّفِینَةِ
تُصَفِّقُهَا الْعَوَاصِفُ فِی لُجَجِ الْبِحَارِ فَمِنْهُمُ الْغَرِقُ الْوَبِقُ وَمِنْهُمُ
النَّاجِی عَلَی مُتُونِ الْاَمْوَاجِ تَحْفِزُهُ الرِّیَاحُ بِاَذْیَالِهَا
وَتَحْمِلُهُ عَلَی اَهْوَالِهَا فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَیْسَ بِمُسْتَدْرَکٍ
وَمَا نَجَا مِنْهَا فَاِلَی مَهْلَکٍ عِبَادَ اللهِ الْآنَ فَاعْمَلُوا
وَالْاَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالْاَبْدَانُ صَحِیحَةٌ وَالْاَعْضَاءُ
لَدْنَةٌ وَالْمُنْقَلَبُ فَسِیحٌ وَالْمَجَالُ عَرِیضٌ قَبْلَ اِرْهَاقِ
الْفَوْتِ وَحُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقِّقُوا عَلَیْکُمْ نُزُولَهُ وَلَا
تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ این خطبه در ذکر لطف آنحضرت به بندکان
بواسطه ارسال حضرت نبی است انکه بعث حق سبحانه وتعالی پیغمبر را وقتی

که نبود هیچ علامت هدایت بر پا و هیچ نشانه امر نفعی و هیچ راه روشن
نافعی وصیت می‌کنم شما را ای بندگان خدا به پرهیزکاری از خدا
و می‌ترسانم شما را از دنیا پس بدرستی که دنیا سرای انتقال و جای
ناپایدار است و جای ناخوش گردانیدن اهل خود است ساکن شونده
او کوچ کننده است و مقیم او جدا شونده میگردد دنیا با اهل خود همچو گردیدن
کشتی در دریا که بر هم میزند او را بادهای سخت جنباننده و در میانهای
دهشتناک دریاها پس بعضی از ایشان غرق شده اند و هالک و بعضی دیگر
رهنده اند و رستگار به پشتهای موجهای هالک و بعضی دیگر رهنده
اند میبرانند ایشان را بادها به امنهای خود و برمیدارند ایشان را بر
هولها پس آنکه غرق شد از آن کشتی پس هیچ در یافته شده و آنکه نجات
یافت پس متوجه است بجای که موت نازل شود ای بندگان خدا اکنون
عمل کنید برای خدا درین حال که زبانها روانست و گویا و بدنها صحیح اند
و توانا و عضوها نرم اند و پا برجا و جای گردش کشاده است و جای
جولان پهناور پیش از ادراک فنا و فرود آمدن مرگ پس یقین کنید
بر خود نازل شدن مرگ و چشم مدارید دیر آمدن فوت را و من خطبة
له علیه السلام ولقد علم المستحفظون من اصحاب
محمد صلی الله علیه وآله انی لم ارد علی الله ولا علی

رسوله

رسوله ساعة قط ولقد واسیته بنفسی فی المواطن التی
تنکص فیها الابطال وتتاخر الاقدام نجدة اکرمنی
الله بها ولقد قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وان راسه
لعلی صدری ولقد سالت نفسه فی کفی فامررتها
علی وجهی ولقد ولیت غسله صلی الله علیه وآله
والملائکة اعوانی فضجت الدار والافنیة ملا
ملا یهبط وملا یعرج وما فارقت سمعی هینمة
منهم یصلون علیه حتی واریناه فی ضریحه فمن ذا
احق به منی حیا ومیتا فانفذوا علی بصائرکم
ولتصدق نیاتکم فی جهاد عدوکم فوالذی
لا اله الا هو انی لعلی جادة الحق وانهم لعلی مزلة
الباطل اقول ما تسمعون واستغفر الله لی ولکم
درین خطبه اظهار رفعت و شجاعت خود می نماید و کمال قرب خود بحضرت
رسالت و میفرماید و هر آینه دانستند حفظ کنندهای دین و کتاب
از اصحاب های حضرت پیغمبر که من رد نکردم بر خدای و نه بر رسول و هیچ
ساعتی هرگز اوامر و نواهی او را و هر آینه مواسات کردم بر خدای
با آنحضرت بنفس خود در مواضع که باز میگردیدند در آن دلیران و پهلوانان

وبازپس میرفتند فوجهای مردمان بجهت تحیت نبی عتبی گرامی وپشت مرا
خدای تعالی سایبان و هر آینه قبض نموده شد روح حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله در حالتی که سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و روان شد
خون طیب او در کف من وقتی که آنرا قی فرمود در محل رحلت
پس مالیدم آنرا بر روی خود بجهت جستن و هر آینه مباشر شدم غسل
دادن پیغمبر را در حالتی که فرشتگان یاری دهندگان من بودند پس
بانگ کرد بناله وگریه در و دیوار سرا و گرداگرد سرا گروهی از فرشتگان فرود
می آمدند و جماعتی عروج می نمودند و جدا نشد از گوش من آواز پنهان
ایشان در وقتی که صلوات میفرستادند بر او تا آنکه پوشانیدم او را
در قبر او پس کیست سزاوارتر بآنحضرت از من در حالت
حیوة و ممات پس جاری شوید بر بصیرتهای خود و باید که راست باشد
قصدهای شما در غزای دشمن شما پس بحق آنکه نیست هیچ معبود بسزا الا
آن ذات کبریا که من هر آینه بر راه حقم و ایشان یعنی مخالفان هر آینه
بر جای لغزیدن باطلند می گویم آن چیزی را که می شنوید از حقیه و بطلان
و آمرزش میخواهم از خدا از برای خود و از برای شما ومن خطبة
له عليه السلام الذي يعلم عجيج الوحوش في الفلوات
ومعاصي العباد في الخلوات واختلاف النينان في البحار

الغامرات وتلاطم الماء بالرياح العاصفات واشهد ان
محمدا نجيب الله وسفير وحيه ورسول رحمته اما بعد
فاني اوصيكم بتقوى الله الذي ابتدا خلقكم واليه يكون
معادكم وبه نجاح طلبتكم واليه منتهى رغبتكم
ونحوه قصد سبيلكم واليه مرامي مفزعكم
فان تقوى الله دواء داء قلوبكم وعمى بصر افئدتكم
وشفاء مرض اجسادكم وصلاح فساد صدوركم
وطهور دنس انفسكم وجلاء عشا ابصاركم وامن
فزع جاشكم وضياء سواد ظلمتكم فاجعلوا
طاعة الله شعارا دون دثاركم ودخيلا دون
شعاركم ولطيفا بين اضلاعكم واميرا فوق اموركم
ومنهلا لحين ورودكم وشفيعا لدرك طلبتكم
وجنة ليوم فزعكم ومصابيح لبطون قبوركم
وسكنا لطول وحشتكم ونفسا لكرب مواطنكم
فان طاعة الله حرز من متالف مكتنفة ومخاوف
متوقعة واوار نيران موقدة فمن اخذ بالتقوى
عزبت عنها الشدائد بعد دنوها وحلولت

له الامور بعد مرادها وانفرجت عنه الامواج بعد
تراكمها واسهلت له الصعاب بعد انصابها
وهطلت عليه الكرامة بعد قحوطها وتحدبت
عليه الرحمة بعد نفورها وتفجرت عليه النعم
بعد نضوبها ووبلت عليه البركة بعد ارذاذها
فاتقوا الله عباد الله الذي نفعكم بموعظته ووعظكم
برسالته وامتن عليكم بنعمته فعبدوا انفسكم
لعبادته واخرجوا اليه من حق طاعته ثم ان
هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه واصطنعه
على عينه واصفاه خيرة خلقه واقام دعائمه
على محبته اذل الاديان بعزه ووضع الملل برفعه
واهان اعداءه بكرامته وخذل محاديه بنصره
وهدم اركان الضلالة بركنه وسقى من عطش
من حياضه واتاق الحياض بمواتحه ثم جعله
لا انفصام لعروته ولا فك لحلقته ولا انهدام
لاساسه ولا زوال لدعائمه ولا انقلاع لشجرته
ولا انقطاع لمدته ولا عفاء لشرائعه ولا جذ

واصطفاه

لفروعه

لفروعه ولا ضنك لطرقه ولا وعوثة لسهولته
ولا سواد لوضحه ولا عوج لانتصابه ولا عصل
في عوده ولا وعث لفجه ولا انطفاء لمصابيحه ولا
حرارة لحلاوته فهو دعائم اساخ في الحق اسناخها
وثبت لها اساسها وينابيع غزرت عيونها ومصابيح
شبت نيرانها ومنار اقتدى بها سفارها واعلام قصد
بها فجاجها ومناهل روي بها ورادها جعل الله
فيه منتهى رضوانه وذروة دعائمه وسنام طاعته
فهو عند الله وثيق الاركان رفيع البنيان منير البرهان
مضيء النيران عزيز السلطان مشرف المنار معوز المثار
فشرفوه واتبعوه وادوا اليه حقه وضعوه
مواضعه ثم ان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه
وآله بالحق حين دنا من الدنيا الانقطاع واقبل من
الآخرة الاطلاع واظلمت بهجتها بعد اشراق وقامت
باهلها على ساق وخشن منها مهاد وازف منها
قياد في انقطاع من مدتها واقتراب من اشراطها
وتصرم من اهلها وانفصام من حلقتها وانتشار

مِن شيبها وعفاءٍ من أعلامها وتكشّفٍ من عوراتها
وقصرٍ من طولها جعله الله سبحانه بلاغاً من طولها
لرسالته وكرامةً لأمّته وربيعاً لأهل زمانه
ورفعةً لأعوانه وشرفاً لأنصاره ثمّ أنزل عليه
الكتاب نوراً لا تطفأ مصابيحه وسراجاً لا يخبو
توقّده وبحراً لا يُدرك قعره ومنهاجاً لا يضلّ نهجه
وشعاعاً لا يُظلم ضوؤه وفرقاناً لا يخمد برهانه
وتبياناً لا تهدم أركانه وشفاءً لا تخشى أسقامه
وعزّاً لا تهزم أنصاره وحقّاً لا تخذل أعوانه فهو
معدن الإيمان وبحبوحته وينابيع العلم وبحوره ورياض
العدل وغدرانه وأثافيّ الإسلام وبنيانه
وأودية الحقّ وغيطانه وبحرٌ لا ينزفه المستنزفون
وعيونٌ لا ينضبها الماتحون ومناهل لا يغيضها الواردون
ومنازل لا يضلّ نهجها المسافرون وأعلامٌ لا يعمى
عنها السائرون وآكامٌ لا يجوز عنها القاصدون
جعله الله ريّاً لعطش العلماء وربيعاً لقلوب
الفقهاء ومحاجّ لطرق الصلحاء ودواءً ليس بعده

داءٌ ونوراً ليس معه ظلمةٌ وحبلاً وثيقاً عروته ومعقلاً
منيعاً ذروته وعزّاً لمن تولّاه وسلماً لمن دخله وهدًى
لمن ائتمّ به وعذراً لمن انتحله وبرهاناً لمن تكلّم به
وشاهداً لمن خاصم به وفلجاً لمن حاجّ به وحاملاً
لمن حمله ومطيّةً لمن أعمله وآيةً لمن توسّم وجنّةً
لمن استلأم وعلماً لمن وعى وحديثاً لمن روى وحكماً لمن قضى

این خطبه در ذکر علم او سبحانه است بجمیع جزئیات و ترغیب عباد بتقوی

حق سبحانه و تعالی میداند آواز ناله حیوانات وحشی را در بیابانها
و میداند معصیت بندگان را در خلوتها و آمد شد ماهیها در دریای
بسیار آب و برهم خوردن و موج زدن آب ببادهای سخت جهنده
باضطراب و گواهی میدهم آنکه محمد صلی الله علیه و آله گزیده و برگزیده
خدا است و پیغام آرنده وحی او سبحانه تعالی و فرستاده او در رحمت
باهل دنیا اما پس از حمد و ثنا و درود بر سید انبیا وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری
و پرهیزکاری از خدا آن خدایی که آغاز کرد آفرینش شما را و بسوی او است
بازگشت شما و با دست فیروزی و بصواب آمدن مطلوب شما و بسوی
او است نهایت مرغوب شما و بجانب او است میانه رفتن شما در راه
و بسوی او است مواضع اندرختن قصدهای خودتان در مقصد مهمات

پس بدرستی که رستگاری از خدا دوری درد بیماری دلهای شماست
و دیدهای کوری دلهای شماست و شفای بیماریهای بدنهای شماست
و صلاح تباهی سینهای شماست و پاک کننده چرکهای نفسهای
شماست و دور نماینده تیرگی دیدهای شماست و ایمنی ترس دل شماست و روشنی
سیاهی ظلمت جهل شماست پس بگردانید فرمان برداری خدا را
داخل کرده شده در زیر پوشش درونی و خوب و نیکو در میان پهلوهای
خود و امر کننده بالای امرها و آب خوش برای وقت فرود آمدن شما بران
و شفاعت کننده برای دریافتن مطلوب در دار القرار و سپر برای روز
فزع شما و چراغها برای اندرون های قبور ظلمانی خود و دار امیدان برای
درازی وحشت و چراغ خود و گشایش و فرح برای اندوههای مواضع خود
پس بدرستی که طاعت خدا پناه است نگهدارنده از مواضع تلفی که احاطه
کننده باشند بشما و از هولهای خوفی که حاضر داشته باشید و از گرمی آتشهای
بر افروخته شده در عقبا پس هر که گرفت تقوی را شعار خود غایب
شد ازو سختیها بعد از نزدیک شدن آنها و شیرین شد برای او کارها
بعد از تلخی آن و گشاده شد از موجهای اهوال بعد از برهم نشستن
آن موجها و آسان گشت برای او دشوارهای رذایل نفسانیه بعد از
ریخته شدن آنها و ارزان گشت برای فیض حضرت عزت بعد از نایافتن

و بگردانید طاعت خدا را
داخل کرده شده در زیر
پوشش درونی

شدن آن و مهربانی کرد برو رحمت الهی بعد از رمیدن آن و روان
شد برو نعمتها بعد از فرو رفتن آن و بارید برو برکت مانند
باریدن باران بزرگ قطره بعد از اندک باریدن آن پس بترسید از
خدای که بهره‌ور داری در دشمنی بنده خود و بنا داد شما را بفرستادن
رسول خود و منت نهاد بر شما بنعمت خود پس رام گردانید نفسهای خود را
برای پرستش او و بیرون آئید بسوی او از عهده حق فرمان برداری
او پس بدرستی که این اسلام دین خداست که برگزید آن را از برای ذات
خود و پرورد آن را بر نظر عنایت بی غایت خود و برگزید آن را برای
بهترین آفریده خود و بپای داشت ستونهای آن را بر کرانهای قوی علو
و قوی این او دست مبنی بر محبت و دوستی خود ذلیل و خوار کرد همه
دینها را بسبب ارجمندی آن دین متین و پست کرد همه ملتها را به بلندی
این ملت و دین متین و خوار ساخت دشمنان آن را بکرامت
بی غایت و بزرگواری بی نهایت آن و فرو گذاشت اعادی مخالفان را از
سبب نصرت و معاونت آن و ویران کرد اصول و بناهای گمراهی را بسبب
اصل اصیل آن و آب داد هر که تشنه بود از حوضهای حکمت ثمار رفعت
و پر کرد حوضهای مستفیدین را بکشندگان آب زلال اسرار آن که ائمه
معصومین اند پس گردانید آن دین را چشمه که هیچ انقطاع نیست

مرگوشهٔ محکم آن را و هیچ گشادنی نیست مر حلقهٔ تنگ آن را که اهل دین اند
و هیچ ویرانی نیست مر هیچ بنیاد آن را و هیچ زوالی نیست مر ستونهای
قوانین اعتقاد آن را و هیچ برکندگی نیست مر درخت عالی مقدار در اصل
برومند آن و هیچ بریدگی نیست مر مدت ظهور آن را و هیچ کهنگی نیست
مر طریقهای آن را و هیچ نابودی نیست مر شاخهای بلند برآمده آن را
و هیچ تنگی نیست مر راههای مرهون آن را و هیچ دشواری نیست مر آسانی
آن را و هیچ سیاهی نیست مر نور ظاهر آن را و هیچ کجی نیست مر راستی بنیاد
آن را و هیچ پیچیدگی نیست در چوب مستحکم آن و هیچ ریگستانی نیست که پای
فرو رود در آن مر راه مستحکم آن را و هیچ فرونشاندنی نیست مر چراغهای
منور آن را که علما و عرفای اسلام اند و هیچ تلخی نیست مر شیرینی آن را
که طعم ایمانست و ذوق عرفان پس این اسلام بناهای بلند است
که ارکان عبادتست قرار داد حق جل و علا در راه راست و درست پنجهای محکم
آن را و ثابت کرده است برای آن بناها بنیاد آن را و دین اسلام چشمه سار
که دوام است چشمهای روان او و چراغهاست که برافروخته آتشهای
آن بجهت اشتباه و نشانه راهست که پی روی کرده اند بآن مسافران آن
و علمهاست که قصد کرده شده است بآن ها راهنمای آن و آبگاههاست
که سیراب شده اند بآن واردشدگان آن گردانید خدای تعالی در آن

دین نهایت خشنودی خود را و بلندی بنای ستونها و عرفان خود و گواهان
طاعت خود پس این اسلام نزد خدا استوار است اصول آن بلند است
اساس آن نور دهنده است دلیل در فتح آن گداخته است روشنی
آتش درخشنده آن که علوم است و حکمت ارجمند است سلطنت آن
یعنی غالب است حجت آن بلند است نشانهٔ قدر آن که آیه معجزات اند
عاجز کننده است خلق را دشوار است بریدن او پس بزرگوار گردانید
این دین را و پیروی کنید این حبل المتین را و برسانید بسوی آن حق آن را
و بنهید آن را در جایهای خودش پس محقق که حق سبحانه برانگیخت
محمد بن عبد الله را صلی الله علیه و آله براستی و درستی بسوی خلقان در حینی
که نزدیک بود از دنیا منقطع شدن و بسر رسیدن و هنگامی که روی
آورد از سرای باقی مطلع شدن و وقتی که تاریک شد زیبای دنیا
بعد از آن نورانیت و درخشندگی دنیا و درشت اهل خود را بر ساقهای
سختی و مشقت و درشت شد از دنیا فرش نرم آن و نزدیک شد
زوال آن ریسمانی که میکشند بدان دلو را برای رحیل در بریدن از مدت
آن و نزدیک آمدن از علامتهای زوال آن و بریدن از اهل آن گسستن
از حلقهٔ اجتماع آن و پراکنده شدن از سببی که استوار بود بدان کارهای
جهانیان و ناپدید شدن از علامتهای بنای آن و برهنه شدن از عورتهای

آن که ظهور امور فضیحه است و کوتاهی از دوری آن کرده باشد حضرت
حق سبحانه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله رساننده مر رسالت
او را و کرامت و عاطفت مرافقت او را و بهار از برای اهل روزگار
آن و سربلندی مر یاری دهندهای او و بزرگواری از برای نصرت
دهندگان او پس فرستاد حضرت پروردگار بر سید مختار کتاب
بزرگوار را در حالتی که نور است که فرونشانده نمی‌شود چراغهای
روشن آن و چراغیست که فرونشانده نمیشود افروختن آن و دریا
که دریافته نمیشود تک آن و راهیست که گمراه کرده نمیشود نور درخشان
آن و فرقانیست میان حق و باطل که فرو غی نشد برهان ساطع آن
اساسیست که ویران کرده نمیشود اصلهای آن و شفاییست که ترسیده
نمیشود اصلهای آن و غالبیست که شکسته نمیشود یاری دهندگان او
پس این قرآن کان ایمانست میانه حقیقت آن و چشمهای بر آب آن
علم و غدیرهای دریاهای معارف آن و بستانهای داد و عدل و آبهای آن
آن و دیگ پایهای اسلام و اساس و اصل آن و وادیهای ...
حق و صدق و زمینهای فراخ آن و دریاهاییست که کم نمیکنند آن را آب
کشندگان و چشمهاییست که به نمیرسانند آن را آب برندگان و ...
که کم نمیکنند آن را فرود آیندگان و منزلهاییست که گم نمیشوند از راه سیر ...

راه میان او و شفاعیست که تاریک نمیشود نعره

بسیار رهبران ... که شکسته نمیشود نصرة دهندهای آن و حقیقت که فرو گذاشته نمیشود

ان سفرکنندگان و کوهاییست که پوشیده نمیشود از رهنما
سیر نمایندگان و بیشه‌هاییست که عدول نمیکنند از آن قصد کنندگان
گردانید آن را خدای تعالی سیرابی مر تشنگی و دانایان را و بهار
بسیار گیاه از برای دلهای فقیهان و مقصدها مر طریقهای صلحا را
و دواییست که نیست بعد از وی دردی و نوری که نیست با آن تاریکی
و ریسمانیست که محکمست گوشه آن و بنائیست که استوار است بلندی
آن و ارجمندیست برای کسی که قیام نماید بکار آن و صلحیست
برای کسی که منسوب سازد بخود آن را و راه راستیست برای
کسی که منسوب سازد بخود آن را و دلیل و راه نمای کسی که متکلم
شود بآن و گواه برای کسی که مخاصمت نماید بوسیله آن و فیروزی
برای کسی که حجت آرد بآن و حامل و قائم بصلاح در هر دو سرا
برای کسی که آرد آن را و شتر بارکش کارکن برای کسی که کار
فرماید آن را و نشانه برای کسی که متفرس شود و سپر برای کسی که
در برگیرد آن را و دانش برای کسی که در گوش نگه دارد و حدیث
از برای کسی که روایت کند بآن چه در وست قصص اولین
با قوال و کلام از برای کسی که از آن نقل کند چه آن احسن حدیث
و حکم مر کسی را که حکم فرماید بآن و من کلام له علیه السلام

که انشاد کند بآن و عذر برای کسی ۲

كان يوصي به اصحابه تعاهدوا امر الصلوة
وحافظوا عليها واستكثروا منها الصلوة
وتقربوا بها فانها كانت على المؤمنين كتابا
موقوتا الا تسمعون الى جواب اهل النار حين
سئلوا ما سلككم في سقر قالوا لم نك من
المصلين وانها لتحت الذنوب حت الورق وتطلقها
اطلاق الربق وشبهها رسول الله صلى الله عليه وآله
بالحمة تكون على باب الرجل فهو يغتسل منها
في اليوم والليلة خمس مرات فما عسى ان يبقى
عليه من الدرن وقد عرف حقها رجال من المؤمنين
الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع ولا قرة عين
من ولد ولا مال يقول الله سبحانه رجال لا تلهيهم
تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلوة
وايتاء الزكوة وكان رسول الله صلى الله عليه وآله
نصبا بالصلوة بعد التبشير له بالجنة لقول الله
سبحانه وامر اهلك بالصلوة واصطبر
عليها وكان يأمر اهله ويصبر عليها نفسه

ثم

ثم ان الزكوة جعلت مع الصلوة قربانا لاهل الاسلام
فمن اعطاها طيب النفس بها فانها تجعل له كفارة
ومن النار حجازا ووقاية فلا يتبعنها احد نفسه
ولا يكثرن عليها لهفه فان من اعطاها غير طيب
النفس بها يرجو بها ما هو افضل منها فهو جاهل با
السنة مغبون الاجر ضال العمل طويل الندم ثم اداء
الامانة فقد خاب من ليس من اهلها انها عرضت
على السماوات المبنية والارضين المدحوة والجبال
ذات الطول المنصوبة فلا اطول ولا اعرض ولا اعلى
ولا اعظم منها ولو امتنع شيء بطول او عرض او قوة
او عز لامتنعن ولكن اشفقن من العقوبة وعقلن
ما جهل من هو اضعف منهن وهو الانسان انه كان
ظلوما جهولا ان الله سبحانه لا يخفى عليه ما العباد
مقترفون في ليلهم ونهارهم لطف به خبرا واحاط
به علما اعضاؤكم شهوده وجوارحكم جنوده
وضمائركم عيونه وخلواتكم عيانه واز جمله كلام
يعني فرجام ان امام همام است كه وصيت ميفرمايد بان صحابهاى

خود را باین وجه که تعهد کنید کار نماز را و محافظت نماید بران و بباید خواهید
از نماز با کثرت مداومت و نزدیکی جوئید از ان بسوی قرب حضرت عزت
پس بدرستی که نماز هست بر جمیع مومنان فریضه کرده شده که تعیین نموده
شده است وقت ان آیا نشنیده اید و گوش فرا نداشته اید بسوی جواب
اهل دوزخ وقتی که رسیده شوند ایشان چه چیز در آورد شمارا در دوزخ
گویند نبودیم ما از نماز گذارندگان و تحقیق که نماز هر اینه میریزاند گناهانرا
همچو ریختن برگ از درختان و رها میکند گناهان را همچو رها کردن بندهای
ریسمان از گردن حیوان و تشبیه فرموده نماز را حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله با آب جمع شده در کوی که واقع باشد بر در سرای مرد پس او غسل کند
از ان در روز و شب پنج بار پس نزدیک نیست که باقی ماند بر او از چرک اثری
و بتحقیق که شناخته اند حق نماز را مردانی از مومنان آنها که مشغول نمیکردند
و باز نمیداشت ایشان را از نماز آرایش متاع این جهان و نه روشنی
چشم از فرزند و نه مالی از مالها پیغمبر باید حق سبحانه تعالی در مدح ایشان
مردانی که مشغول نکرد اند ایشان را سوداگری و نه خرید و فروختنی از یاد
کردن خدای تعالی و از بپای داشتن نماز و دادن زکوة و بود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج کشنده بنماز بعد از ان بشارت دادن او
ببهشت عنبر سرشت بگفتار حضرت پروردگار که و امر کن اهل خود را بنماز و طاعت

و صبر نمای بر مشقت ان و بود انحضرت که امر میکرد بنماز اهل خود را
و صبر میفرمود بران نفس خود را پس بدانید تحقیق که زکوة گردانیده
شده است با نماز چیزی که تقرب جویند بان بخالق جهان از برای
مسلمانان پس هرکه بدهد زکوة را بمستحقان بخوشی نفس خود پس
بدرستی که زکوة گردانیده برای او پوشاننده گناهان و از آتش
دوزخ پرده میان او و آتش و نگهدارنده از آتش سوزان پس باید
که تا بیخ ندارد بزکوة هیچ یک نفس خود را یعنی زکوة را از سر طیب
نفس و رغبت دهند نه از سر دلی کراهت و باید که بسیار نکرداند بزکوة
دادن دریغ خوردن و اندوهگین شدن خود را پس بتحقیق هرکه داد
زکوة در حالتی که ناخوش است نفس او از مشقت ان و نا راضی از ان
و در وقتی که امیدوار باشد بان چیزی که فاضلتر است ازان
نزد کردگار پس نادانست سنت اظهر روشن پیغمبر زبان زده
مزد او و گمراه در گرد در قدر از پشیمانی او در دار القرار پس بعد
از نماز و زکوة در مرتبه فضل ادای امانت است پس نومید
شد کسی که نیست از اهل امانت بدرستی که امانت عرض کرده شد
بر آسمانهای بنا کرده شده رفیع القدر و زمینهای گسترانیده شد
و کوههای که طولیت و نصابت دراز پیای کرده شده در نهایت رفعت

بس نیست هیچ درازتری و نه عریض تری نه برتری و نه بزرگتری از آسمانها
و زمینها و کوهها و اگر امتناع کردی از قبول امانت از آن آسمانها
و زمینها بسبب درازی یا پهنایی یا توانایی یا ارجمندی هر آینه
میتوانستندی که امتناع کنند و باز ایستند از انقیاد امر و لیکن ترسیدند
از عقوبت الهی و دانستند آنچه ندانست آنکسی که او ضعیفتر بود از ایشان
در مقدار جثه و توانایی و آن نفس آدمی است که قبول امانت نموده بدرستی
که است او هر ظلم کننده بر خود و بزرگ امانت نادان بعقوبت آن بدرستی
که او سبحانه و تعالی پوشیده نیست بر او و از آنچه بندگان اکتساب میکنند
در روز خود و شب خود لطیف باشان یعنی دریابنده است
امور باطنه ایشان را از روی آگاهی و محیط است بایشان از روی
دانش نامتناهی و عضوهای شما گواهان او بند دست و پای
شما لشکریان انتقام کشنده او و ضمیرهای شما دیدهای دیده بان او
و خلوتهای شما عیان او **ومن کلام له علیه السلام**

وَاللّٰهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ
وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ
وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ
وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللّٰهِ

مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ
درین کلام اظهار فطانت خود می نماید و معرفت او بجمیع انواع
مکر و حیل و ترک آن بجهت رضای خدای عز و جل تا گمان نکنند که نیست
معویه عظیم تر و زیرکتر از من در استعمال کردن عقل و فطنت را در
مالاینبغی و لیکن عذر میکند و بیوفایی می نماید و بزه کاری میکند
و اگر نبودی کراهت بیوفایی هر آینه بودم سخت تر و زیاده تر از مردم در روش
حیله بازی و لیکن هر غدری و بیوفایی را بر گردیدنست از فرمان حق و هر بزه
و نافرمانی کافر شدنست از معبود مطلق و هر بیوفایی را علمیست که شناخته
میشود آن غادریان علم در روز قیامت بخدا سوگند که طلب کرده نشده ام
بغفلت بکید نمودن یعنی مرا غافل نیافته اند تا بواسطه آن کید کنند
بمن و خواسته نشده ام بلغز کردن با مر سخت و دشوار زبده کلام است
که مرا ضعیف و عاجز ندیده اند تا نسبت باید ضعیف شوم و عاجز گردم و
در بعضی روایت لا استغمز واقع شده برای مجهول یعنی استعمال
من نکرده اند نسبت باید مکاید **ومن کلام له علیه السلام**

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ
اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ وَجُوعُهَا طَوِيلٌ
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ

ناقة ثمود رجل واحد فعمّهم الله بالعذاب لمّا عمّوه
بالرضا فقال سبحانه فعقروها فاصبحوا نادمين فاخذهم
العذاب فما كان الا ان خارت ارضهم بالخسفة
خوار السكة المحماة في الارض الخوارة ايها الناس
من سلك الطريق الواضح ورد الماء ومن خالف وقع في
التيه حاصل این کلام ترغیب اصحابست در بقا بر سلوک طریق و عدم
توحش ایشان دران بجهت قلت سالکان ای گروه مردمان اندکین
مشوید در راه رست بجهت کمی اهل آن پس تحقیق که مردمان جمع شده اند بر خوان
دنیا سیری آن خوان که مدت شادی اوست کوتاهست و گرسنگی آن
که فقد لذات جسمانیست دراز و بسیار است ای گروه مردمان جز این نیست
که جمع میکند مردمان مردمانرا در عذاب این جهان و آن جهان خشنودی
ایشان بمنکرات و خشم ایشان بانجهت محبوب و مرضی حضرت خالق
البریات و جز این نیست که پی کرد و کشت ناقه ثمود را یک مرد که نام او قدار
بن سالف بود پس همه ایشان رسانید خدای تعالی عذاب و عقاب را
چون عام کردند آن کشتن را یا الهم را در میان خود بخوشنودی یعنی همه
ایشان راضی شدند بعقر ناقه پس فرمود او سبحانه که پس پی کردند ناقه
صالح را پس گشتند پشیمان پس فرا گرفت ایشان را عذاب پس نبود آن

بیرون آید

عذاب مگر که آواز کرد زمین ایشان را بفرو بردن مثل آواز دادن آهن
آلت شخم کردن گرم شده در زمین بسیار نرم ای مردمان هر که سلوک
کند در راه روشن فرود آید بآب و آبادانی و هر که مخالفت کند باید
در بیابان مهلک بانواع پریشانی ومن كلام له عليه السلام
قاله عند دفن سيدة النساء فاطمة عليها السلام كا
المناجي به رسول الله صلى الله عليه وآله عند قبره السلام
عليك يا رسول الله عني وعن ابنتك النازلة
في جوارك والسريعة اللحاق بك قل يا رسول الله عن
صفيتك صبري ورق عنها تجلدي الا ان لي في التاسي
لي بعظيم فرقتك وفادح مصيبتك موضع تعز فلقد
وسدتك في ملحودة قبرك وفاضت بين صدري
ونحري نفسك وانا لله وانا اليه راجعون فلقد
استرجعت الوديعة واخذت الرهينة
اما حزني فسرمد واما ليلي فمسهد الى ان يختار الله لي
دارك التي انت بها مقيم وستنبئك ابنتك فاحفها
السؤال واستخبرها الحال هذا ولم يطل العهد ولم يخل
منك الذكر والسلام عليكما سلام مودع لا قال

وَلَا سَاۤئِمٍ فَاِنْ اَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَاِنْ اُقِمْ فَلَا عَنْ
سُوْۤءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللّٰهُ الصَّابِرِيْنَ این کلام از جمله کلام آنحضرت
که فرموده است آن را نزد دفن کردن بهترین زنان فاطمه زهرا علیها السلام
نقل از گوینده باین گفتار یا رسول آفریدگار نزد قبر آن سید ابرار سلام
بر تو باد ای فرستاده خدا از جانب من و از جانب دختر نیک اختر تو که
فرود آینده است در همسایگی تو و شتابنده در رسیدن بتو اندک گشت
ای رسول خدا از مفارقت دوست و برگزیده گشته بیده تو شکیبایی من و
ضعیف شد از وفات او جلدی و مردانگی من مگر آنست که مرا در شکیبا
کردن بزرگی مفارقت و شدت مهاجرت تو و مصیبت گران بار تو جای
صبر کردنست پس بتحقیق که بر بالش نهادم سر ترا در لحد قبر تو و ریزان شد
میانه بالای سینه من و میان سینه من خون تو مرا د خون قادرجه رسول الله
که جاری شد در وقت وفات او بدرستی که ما از خداوندیم و بتحقیق که ما
بسوی جزای خدای تعالی بازگردنده ایم پس بتحقیق که فرا گرفته شده است
امانت و گرفته شده گرو کرده اما اندوه من پس دائمیست و اما شب من
پس بیخواب گرداننده شده است تا آنکه اختیار نماید خدا مرا در سرایی که
تو با آن اقامت کرده و زود باشد که آگاه گرداند ترا دختر برگزیده تو از
احوال من پس تمام کن از و سوال را و خبر بخواه از و از حال من گذشت

این احوال

بعد از آنحضرت بچهار ماه
یا بشش ماه و گفته‌اند بهفتاد و پنج روز
بجنات رفته

این احوال در حالتی که دراز نشده روزگار مفارقت و خالی نشده ذکر تو
و سلام خدا بر شما باد همچو سلام کسی که وداع نماینده باشند نه دشمن
دارنده و نه ملالت دارنده پس اگر باز گردم پس نه از ملالت
از ایستادن بر سر قبر اطهر تو و اگر اقامت کنم پس نیست از بدگمانی
بآنچه وعده داده خدا صابران را ومن کلام له علیه السلام
اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ
فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا اَسْتَارَ
كُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ اَسْرَارَكُمْ وَاَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا
قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا اَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا
اخْتُبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ اِنَّ الْمَرْءَ اِذَا هَلَكَ
قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلّٰهِ
آبَاؤُكُمْ فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ وَلَا تُخَلِّفُوا كُلًّا
فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ این کلام از تنفیر مردمانست از این جهان و ترغیب
ایشان در طاعت یزدان ای مردمان بدرستی که دنیا سرای گذشتن
است و راه گذشتن و آخرت سرای قرار گرفتن است و وطن نمودن
پس فرا گیرید از محل گذشتن خود که دنیاست توشه از برای قرارگاه خود
که آخرتست و مدرید پردهای خود را بآشکار کردن گناهان نزد کسی که

وانامست بر پوشیدهای شما دلهای خود را باعراض نمودن از متاع
آن پس از انکه بیرون کرده شود از آن بدنهای شما و بیرون برند از
دنیا پس در دنیا آزموده شده اید بانواع بلاء و تکالیف شاقه
برعنا و برای غیر دنیا آفریده شده اید پس عمل برای کسنید بدرستی
که مرد چون مرد گویند مردمان که چه گذاشت و گویند فرشتگان چه از
پیش فرستاد واز زاد آخرت چه برداشت خدا نگهدارد پدران شما را
پس از پیش فرستید بعضی را از اموال بعنوان صدقات و خمس
و زکوت نه همه آن تا ورثه محروم شوند تا باشد مر شما را مفید و در بعضی
روایت یکن لکم قرضا است یعنی تا قرض باشد الخ از پیش فرستاده
اید و خدای تعالی آن را اضعافا مضاعفه رد میکند شما هم در دنیا
و هم در آخرت و وا پس مگذارید همه مال را با هالی زکوت و تصدقات
تا نباشد بر شما وزر و وبال در عرصات ومن کلام له علیه السلام
كَانَ كَثِيراً مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابَهُ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ
فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَقِلُّوا الْعُرْجَةَ
عَلَى الدُّنْيَا وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ
فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُوداً وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً
مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ وَكَأَنَّكُمْ
بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ مِنْهَا مُفْظِعَاتُ
الْأُمُورِ وَمُضْلِعَاتُ الْمَحْذُورِ فَقَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا
وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى ؛ وَقَدْ مَضَى شَيْءٌ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ
بِخِلَافِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ بود آنحضرت که بسیار ندا میفرمود
اصحاب خود را باین کلام آماده شوید بکردر شتابید برای آن سفر
که رحمت کناد خدا بر شما پس تحقیق که ندا کرده شده است در میان شما بر
حال برحلت نمودن ازین سرا و کم کنید مقیم شدن را بر دنیا
و باز گردید بشتابید الخ نزد شماست از توشه پس بدرستی که از
پیش شماست گریوه که بالا رفتن بران دشوار است و منزلهای
ترسناک هولناک که ناچار است از فرود آمدن بران منازل و
ضروریت ایستادن نزد آن برای جواب و حساب و بدانید
که مواضع نگریستن مرگ بجانب شما نزدیک است و گویا شما گرفتار اید
بچنگالهای مرگ و محقق که در آویخته است آن چنگالها در شما و ناگاه
آمده است شما را از مرگ کارهای شدیده و دشوار سازنده گران کنندهای
بار شده و مشقت پس قطع کنید از خود تعلقات دنیا را و پشت
قوی سازید بتوشه پرهیزکاری و محقق که گذشت چیزی ازین کلام

درخطب سابقه برخلاف این روایت مذکور ومن كلام له عليه السلام
تكلم به طلحة والزبير بعد بيعة الخلافة وقد عتبا
من ترك مشاورتهما والاستعانة في الامور بهما لقد
نقمتما يسيرا وارجأتما كثيرا الا تخبراني اي
شيء لكما فيه حق دفعتكما عنه واي قسم استأثرت
عليكما به ام اي حق دفعه الي احد من المسلمين
ضعفت عنه ام جهلته ام اخطأت بابه والله
ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية اربة
ولكنكم دعوتموني اليها وحملتموني عليها فلما
افضت الي نظرت الى كتاب الله وما وضع لنا وامرنا
بالحكم به فاتبعته وما استن النبي صلى الله عليه
فاقتديته ولم احتج في ذلك الى رايكما ولا الى
راي غيركما ولا وقع حكم جهلته فاستشيركما
واخواني من المسلمين ولو كان ذلك لم
ارغب عنكما ولا عن غيركما واما ما ذكرتما
من الاسوة فان ذلك امر لم احكم انا فيه
برايي ولا وليته هوى مني بل وجدت انا وانتما

ما جاء به رسول الله صلى الله عليه قد فرغ منه فلم احتج
اليكما فيما قد فرغ الله من قسمه وامضى فيه
حكمه فليس لكما والله عندي ولا لغيركما في
هذا عتبى اخذ الله بقلوبكم وقلوبنا الى الحق
والهمنا واياكم الصبر ثم قال عليه السلام رحم
الله امرأ رأى حقا فاعان عليه ورأى جورا
فرده وكان عونا بالحق على صاحبه این کلام بلاغت
نظام آن حضرت است که تکلم کرده است بآن با طلحه و زبیر بعد از بیعت
کردن مردمان با آنحضرت بخلافت در آن حال که عتاب کردند طلحه و زبیر
با آنحضرت از ترک مشورت آنحضرت با ایشان و ترک طلب اعانت
در کارها با ایشان محقق که ناخوش داشتید اندکی را که آن ترک مشورت
با شما و برابر کردن شما را با دیگران در عطاست بر دید بسیاری را از مصالح
دین آیا خبر نمیدهید مرا که کدام چیز است که مر شما را در آن حقیست که باز
داشتم شما را از آن و کدام بخششی است شما را از حقوق الله که بر
گزیدم بر شما آن و خود اختیار کردم و بشما نرسانیدم از منافع این جهان
یا کدام حق بود که رسانید بمن یکی از مسلمانان که سست شدم از تنفیذ
آن یا جاهل بودم بآن یا خطا کردم در آن باب بحق خود که نبود مرا در

خلافت رغبتی و نه در وای بودن و محکم شدن حاجتی بواسطه علم من
بعدم تمشیت آن ولیکن شما مرا خواندید بسوی آن خلافت و بر داشتید
مرا بران پس چون رسید بمن خلافت این امت نظر کردم بکتاب خدا
و بانچه وضع کرد از برای ما از شریعت باکرامت و امر کرد ما را بحکم
کردن بان کتاب پس پیروی کردم آن را و انچه سنت نهاد پیغمبر پس بان
اقتدا کردم پس محتاج نیستم در ان بسوی تفکر و اندیشه آن و نه باندیشه
غیر شما و واقع نشد حکمی که جاهل باشم بان تا مشورت خواهم از شما و از
برادران خود از مسلمانان و اگر بودی بمن جهالت آن رغبت نمیکردم بدیگر
از شما و نه از غیر شما و اما انچه ذکر کردید شما از اقتدا کردن به پیغمبر خدا
در تسویه نمودن در عطا پس بدرستی که آن کاریست که حکم نکردم من
در او برای خود و حاکم نگردانیدم در هوای نفس خود را بی امر کردگار
بلکه یافتیم من و شما چیزی را که آورد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله
در حالتی که فارغ گشته بود از ان و بر در رخته پس محتاج نشدم بشما
در انچه برداخته آن را خدای تعالی از تدبیر کردن در ان کار و روان
کردانیده در او حکم خود را پس بحق خدا که نیست مر شما را نزد من و نه
مر غیر شما را درین کار عتابی و سرزنشی فرو گیرد خدای تعالی دلهای ما
و دلهای شما را بسوی حق و صواب و بیفکناد در دل ما و شما شکیبایی را

درعبادت

در عبادت پس از ان فرمود رحمت خدا باد بر مردی که ببیند حق را پس
یاری دهد بران یا ببیند ستم و فساد را پس بازگرداند آن را از
عباد و باشد یاری دهنده براه حق بر مصاحب و برادر حقیقی خود و من
کلام له علیه السلام وَقَدْ سَمِعَ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِهِ
يَسُبُّونَ أَهْلَ الشَّامِ أَيَّامَ حَرْبِهِمْ بِصِفِّينَ إِنِّي أَكْرَهُ
لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ
وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ
فِي الْعُذْرِ وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ
دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ وَاهْدِهِمْ
مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَيَرْعَوِيَ
عَنِ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ واین کلام از جمله کلام آنحضرت
که فرموده در وقتی که شنید از گروهی از اصحاب خود که دشنام میدادند
اهل شام را در روزهای جنگ ایشان که واقع شده بود در صفین
بدرستی که مکروه می شمارم برای شما اگر باشید دشنام دهندگان
باهل شام و لیکن اگر وصف کنید عملهای بد ایشان را و یاد کنید
حالهای ایشان را در دین باشد بهتر در گفتار و بلیغ تر در اعتذار و بگوئید
بجای دشنام دادن شما بر ایشان که بار خدایا نگهدار خونهای ما و خونهای

ایشان را از کجت شدن و صلاح کن میان ما و میان ایشان محبت
و دوستی نمودن و راه نمای ایشان را از گمراهی ایشان تا بشناسد
حق را کسی که نداند آن را و باز ایستد از گمراهی و دشمنی کسی که حریص باشد

وَمِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلام قَالَهُ بِصِفِّینَ وَقَدْ رَأَی
ابْنَهُ الْحَسَنَ عَلَیْهِ السَّلام یَتَسَرَّعُ إِلَی الْحَرْبِ امْلِکُوا عَنِّی
هَذَا الْغُلَامَ لَا یَهُدَّنِی فَإِنَّنِی أَنْفَسُ بِهَذَیْنِ یَعْنِی الْحَسَنَیْنِ
عَلَیْهِمَا السَّلام عَلَی الْمَوْتِ لِئَلَّا یَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ
رَسُولِ اللَّهِ قَالَ السَّیِّدُ رَحْمَةُ اللَّهِ امْلِکُوا عَنِّی
هَذَا الْغُلَامَ مِنْ أَعْلَی الْکَلَامِ وَأَفْصَحِهِ و از کلام امیر المؤمنین
است علیه صلوات المصلین که فرموده در بعضی از روزها صفین در آن
حال که دید فرزند خود امام حسن را که شتاب زدگی میفرمود بجرب اهل شام
نگهدارید از من این پسر را که فرو نشکند مرا بجهت اندوه پس بدرستی
که من بخیل ترم باین دو فرزند اراده است باین کلام امام حسن و امام
حسین علیهما السلام یعنی بخیلی من منتشر است بامام حسن و امام حسین
علیهما السلام بمرگ نسبت بر خویش و پیوند تا منقطع نشود بمرگ
ایشان نسب این دو فرزند ذریت رسول خدا صلی الله علیه و اله سید قدس
سره فرموده که قول آنحضرت که املکوا عنی هذا الغلام از رفیع ترین کلام

وفصیح ترین آن وَمِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلام
لَمَّا اضْطَرَبَ عَلَیْهِ أَصْحَابُهُ فِی أَمْرِ الْحُکُومَةِ أَیُّهَا النَّاسُ
إِنَّهُ لَمْ یَزَلْ أَمْرِی مَعَکُمْ عَلَی مَا أُحِبُّ
حَتَّی نَهِکَتْکُمُ الْحَرْبُ وَقَدْ وَاللَّهِ أَخَذَتْ مِنْکُمْ
وَتَرَکَتْ وَهِیَ لِعَدُوِّکُمْ أَنْهَکُ لَقَدْ کُنْتُ أَمْسِ أَمِیراً
فَأَصْبَحْتُ الْیَوْمَ مَأْمُوراً وَکُنْتُ أَمْسِ نَاهِیاً فَأَ
صْبَحْتُ الْیَوْمَ مَنْهِیّاً وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَلَیْسَ لِی أَنْ
أَحْمِلَکُمْ عَلَی مَا تَکْرَهُونَ فرموده است این کلام را
باصحاب خود از روی توبیخ و عتاب وقتی که بهم برآمدند و پریشان حال
شدند بر او صحابهای او در کار حکومتی که واقع شد در حرب اهل
شام ای مردمان بدرستی که همیشه کار من با شما بر وجهی که دوست
میداشتم شما را بران تا آنکه ضعیف و نزار کرد شما را کارزار و بحق خدا
که فرا گرفتم از شما بیعت را و ترک کردم شما را از جهت نقض بیعت
در حالتی که این حرب مر دشمن شما را است سازنده تر بود با نواع علل
و آزار و بتحقیق که بودم من دی روز امر کننده بر شما پس گردیدم امروز
امر کرده شما و محکوم حکم شما و بودم من دی روز نهی کننده شما پس گردیدم
امروز نهی کرده شما و بتحقیق که دوست داشتید شما بقای عمر را و نیست

مرا که حمل کنم شما را برانچه مکروه می شمارید از حرب کردن با اعدا ومن
كلام له عليه السلام بالبصرة وقد دخل على
العلاء بن زياد الحارثي يعوده وهو من اصحابه فلمّا
رأى سعة داره قال ما كنت بسعة هذه الدار
تصنع بهذه الدار في الدنيا ما انت اليها في الآخرة
كنت احوج بلى ان شئت بلغت بها الآخرة
تقري فيها الضيف وتصل فيها الرحم وتطلع منها
الحقوق مطالعها فاذا انت قد بلغت بها الآخرة
فقال له العلاء يا امير المؤمنين اشكو اليك اخي
عاصم بن زياد قال وما له قال لبس العباء وتخلّى عن الدنيا
قال عليّ به فلمّا جاء قال يا عديّ نفسه لقد استهام
بك الخبيث اما رحمت على اهلك وولدك اترى الله
احلّ لك الطيبات وهو يكره ان تأخذها
انت اهون على الله من ذلك قال يا امير المؤمنين
هذا انت في خشونة ملبسك وجشوبة مأكلك
قال ويحك اني لست كانت ان الله فرض على ائمة
الحق ان يقدّروا انفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيّغ

بالفقير

بالفقير فقره و از کلام آنحضرت که صادر شده از و در شهر بصره
که داخل شد بر علا بن زیاد حارثی که عیادت کند او را و او از اصحاب
آنحضرت بود پس چونکه دید فراخی سرای او را فرمود چه میکنی ای علا
بفراخی و گشادگی این سرا در دنیا و حال آنکه تو بسوی فراخی خانه در آخرت
هستی محتاجتر آری اگر خواهی که برسی بسبب دار بدار القرار که مهمان
کنی درآ و مهمان را و پیوند کنی در و با خویشان و برآری از او حقهای
مردمان را از مواضع طلوع و ظهور آن که حقوق شرعیه است پس آن
هنگام تو رسیده باشی بثواب دار القرار پس گفت مر او را علا که ای امیر
مومنان و متقیان شکایت کنم بسوی تو از برادر خود که عاصم بن زیاد
فرمود که چیست مر او را گفت می پوشد گلیم را و خالی شده از متاع
دنیا و نعیم آن فرمود بیارید او را بر من پس چونکه آمد فرمود ای دشمنک
نفس خود هر اینه شیفته و سرگردان کرده دل ترا ابلیس ناپاک که شیطان است
و تو چنان میکنی که این روش موافق اراده رحمن است آیا رحم نداری
ازین کردار ناپسند بر اهل و فرزند خودت که ترک حقوق شرعی کرده
روی بجبل آورده آیا گمان می بری که خدای تعالی که حلال کرده باشد
از برای تو چیزهای پاک و نیکو حال آنکه کاره باشی آن را و نخواهی
فرا گیری آن را تو خوارتری بر خدا ازین عمل گفت ای امیر مومنان

چگونه است که می بینم ترا در درشتی پوشش و غلظت خورش خود و
و حال آنکه تو قدوه و امام مائی فرمود که وای بر تو بدرستی که نیستم من چو تو
بدرستی که خدا فرض کرده بر امامان عدل و حق که اندازه کنند نفسهای
خود را بمردمان ضعیف و مانند سازند نفسهای خود را بفقیران نحیف
تا بر نشود و در جوش نیاید بر وی این درویشی او **ومن كلام**
له عليه السلام وقد سأله سائل عن احاديث البدع
من اختلاف الخبر فقال عليه السلام إن في أيدي
الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا
وعاما وخاصا ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما
وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه على عهده
حتى قام خطيبا فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ
مقعده من النار وإنما أتاك بالحديث أربعة رجال
ليس لهم خامس رجل منافق مظهر للإيمان متصنع
بالإسلام لا يتأثم ولا يتحرج يكذب على رسول الله
صلى الله عليه وآله متعمدا فلو علم الناس أنه منافق
كاذب لم يقبلوا منه ولم يصدقوا قوله ولكنهم
قالوا صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله رآه وسمع

منه ولقف عنه فيأخذون بقوله وقد أخبرك
الله عن المنافقين بما أخبرك ووصفهم بما وصفهم
به لك ثم بقوا بعده عليه السلام فتقربوا إلى
أئمة الضلالة والدعاة إلى النار بالزور والبهتان
فولوهم الأعمال وحملوهم على رقاب الناس
وأكلوا بهم الدنيا وإنما الناس مع الملوك
والدنيا إلا من عصم الله فهذا أحد الأربعة
ورجل سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا لم
يحفظه على وجهه فوهم فيه ولم يتعمد كذبا
فهو في يديه يرويه ويعمل به ويقول أنا سمعته
من رسول الله صلى الله عليه وآله فلو علم المسلمون أنه
وهم فيه لم يقبلوه منه ولو علم هو أنه كذلك
لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله
عليه وآله شيئا يأمر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم أو
سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به وهو لا يعلم فحفظ المنسوخ
ولم يحفظ الناسخ فلو يعلم أنه منسوخ لرفضه
ولو علم المسلمون إذ سمعوه أنه منسوخ لرفضوه

وَآخَرُ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ
مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفاً لِلّهِ وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللهِ وَلَمْ يَهِمْ
بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ
لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَحَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ
بِهِ وَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَعَرَفَ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ
فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ وَعَرَفَ الْمُتَشَابِهَ وَمُحْكَمَهُ
وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَالْكَلَامُ
لَهُ وَجْهَانِ فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَكَلَامٌ عَامٌّ فَيَسْمَعُهُ
مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اللهُ بِهِ وَلَا مَا عَنَى رَسُولُ اللهِ صلى الله
عليه وآله فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَيُوَجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ
بِمَعْنَاهُ وَمَا قَصَدَ بِهِ وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ وَلَيْسَ كُلُّ
أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله كَانَ يَسْأَلُهُ
وَيَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ
أَوِ الطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ صلى الله عليه وآله حَتَّى يَسْمَعُوا
وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا سَأَلْتُ عَنْهُ
وَحَفِظْتُهُ فَهَذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ وَعِلَلُهُمْ
فِي رِوَايَاتِهِمْ این کلام وارد شده از آنحضرت وقتی که پرسید

از رسایل

از و سایل از حدیثهای نو در آورده که نبود در عهد حضرت رسالت
و در آنچه در دست مردمانست از چیزهای مختلف و سخنهای گوناگون
پس فرمود که بدرستی نزد مردمانست اقوال حق و باطل و راست و دروغ
و دلیل نسخ کننده دلیل سابق و دلیل نسخ کرده شده یعنی
دلیل سابق بر لاحق و دلیلی که حکم او شامل همه اشخاص است در همه زمان
و دلیلی که حکم او مخصوص است ببعضی مردمان یا ببعضی زمان و دلیل
بی اشتباه و احتمال و دلیل محتمل شبهه که محتاج باشد در تعیین مراد
بدلیل مرجحی و دلیل نگه داشته از غلط و تغیر و اختلال که شنیده شده
باشد از رسول صلی الله علیه وآله و دلیل گمان برده شده بغلط
بی تمسک بقواعد حفظ و تحقیق که دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی
الله علیه وآله در زمان او تا آنکه برخواست آنحضرت در آن حال که خطبه
خواننده بود پس فرمود هر که دروغ گفت بر من در حالتی که عمل کننده
باشند در آن پس باید که جای گیرد نشستن خود را از آتش نیران و بدرستی
که آورد بعنصر رساند بتو حدیث رسول را صلی الله علیه وآله را چهار مرد
که نیست ایشان را پنجم که توانند نقل حدیث کرد مرد دلیست منافق
اول ۳
که ظاهر کننده ایمانست برآرنده خود بشرایع و احکام اسلام
و از گناه پرهیز نمیکند و از معصیت باز نمی ایستد دروغ می گوید بر رسول

خدا صلی الله علیه وآله درحالتی که بعد این افترا میکند پس اگر دانستندی
مردمان که آن راوی منافق است و دروغ گوی قبول نکردندی از و
و باور نداشتندی گفتار او را ولیکن گفته اند که آن راوی اصحاب رسول
خداست صلی الله علیه وآله دیده است پیغمبر را و شنیده است از او احادیث را
و فرا گرفته است از او روایت را و بار رسانیده پس فرا میگیرند گفتار او را
باین گمان و حال آنکه خبر داده ترا خدای تعالی از حال منافقان بانچه خبر
داده ترا و وصف کرده ایشان را بانچه وصف نموده ایشان را بان حیث
قال والله یعلم ان المنافقین لکاذبون پس باقی ماندند بعد
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پس تقرب جستند به پیشوایان
گمراهی و خوانندگان باتش سوزان بواسطه دروغ و بهتان پس رسید
عالمیان همچو بنی امیه و عباسیان پس ساختند ایشان را حاکمان بر گردنهای
مردمان و خوردند با ایشان دنیا را به پری دهان و بدرستی که مردمان
با پادشاهانند و با دنیا فریب دهنده جاهلان مگر مردی که نگاه داشت
خدای تعالی او را از کذب پس این منافق یکیست ازین چهار مرد که آمد
دربیان و دوم از ان چهار مرد مردیست که شنید از رسول خدا صلی الله
علیه وآله چیزی را که حفظ نکرد و فرا نگرفت بران وجهی که بود پس
گمان غلط بود دران و عمدا نگفت دروغ را پس آن خبر در دست تصرف او

او امیر

روایت میکند آن را و عمل میکند بان و میگوید که من شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه وآله پس اگر دانستندی مسلمانان که او
غلط کرده دران بگمان قبول نکردندی از و آن روایت را و اگر
دانستی آن را که همچنین است یعنی عین غلط است و محض وهم
هرآینه ترک کردی آن را بضرورت و مرد سیم از رجال اربعه
مردیست که شنیده است از رسول صلی الله علیه وآله چیزی را که
امر کرده بان پس نهی فرموده ازان و او ندانست آن نهی را
یا شنید از آنحضرت که نهی میفرموده از چیزی پس امر کرده بان بامر کردگار
و او عالم نشد بان پس یاد گرفت منسوخ کرده شده را و یاد نگرفت
نسخ کننده را پس اگر دانستی آن راوی که محفوظ او منسوخ است
نه ناسخ هرآینه ترک کردی آن را و روایت از ان نکردی و اگر
دانستندی مسلمانان وقتی که شنیدند آن چیز را از وی که آن منسوخ
ناسخ است هرآینه وامیگذاشتندی و عمل بان نمیکردندی
و یکی دیگر ازان راویان که چهارم ایشانست دروغ نگفت بر خدای
تعالی و نه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دشمن دارنده دروغ است
بجهت ترسیدن از خدای تعالی و بزرگ داشتن رسول حق جل و علا
و گمان غلط نکرد دران بلکه یاد گرفت آنچه از پیغمبر شنیدی بهمان

وجه که شنید از آنحضرت که زیاد نکرد چیزی در ان و کم نکرد از ان و یاد
گرفت نسخ کننده را پس عمل کرد بان و حفظ کرد نسخ شده را پس اجتناب
نمود از ان و شناخت خاص و عام را پس نهاد هر چیزی را از ان در جای
خود بمقتضای مقام و شناخت کلام متشابه و محکم ان را و بود که واقع
میشد از رسول خدا سخنی که اورا دو وجه بود در اقسام پس کلامی
بود مخصوص بشئی و بود و کلامی بود شامل هر شئی پس می شنید ازا
کسی که نمیشناخت که چه خواست خدای تعالی بان و چه خواست
بان رسول خدا پس حمل میکرد ان کلام را و توجیه می نمود ان را بدون
معرفتی و شناختی بمعنی ان و بانچه قصد کرده شده است بان کلام
و بانچه بیرون آمده ان کلام از جهت ان و نبودند همه اصحاب رسول
خدای تعالی که می پرسیدند از او و طلب فهم احکام میکردند
[illegible] غایتی که بودند که دوست میداشتند انکه بیاید بادیه نشینی یا نو
درآمده پس سوال کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا بشنوند
و بقدر فهم مستفید گردند و نبود که بگذشت بمن از ان مذکور چیزی
مگر که می پرسیدم ازو و حفظ میکردم ان را پس اینست وجهای که
برانند مردمان مختلف بودن ایشان و سببهای ایشان در
اختلاف روایتهای ایشان ومن خطبة له علیه السلام

وکان

وكان من اقتدار جبروته وبديع لطائف
صنعته ان جعل من ماء البحر الزاخر المتراكم
المتقاصف يبسا جامدا ثم فطر منه اطباقا ففتقها
سبع سماوات بعد ارتتاقها فاستمسكت بامره
وقامت على حده يحملها الاخضر المثعنجر والقمقام
المسخر قد ذل لامره واذعن لهيبته ووقف الجاري
منه لخشيته وجبل جلاميدها ونشوز متونها
واطوادها فارساها في مراسيها والزمها قرارتها
فمضت رؤوسها في الهواء ورست اصولها في الماء فانهد
جبالها عن سهولها واساخ قواعدها في متون اقطا[رها]
ومواضع انصابها فاشهق قلالها واطال انشازها
وجعلها للارض عمادا وارزها فيها اوتادا فسكنت
على حركتها من ان تميد باهلها او تسيخ بحملها
او تزول عن مواضعها فسبحان من امسكها بعد
موجان مياهها واجمدها بعد رطوبة اكنافها
فجعلها لخلقه مهادا وبسطها لهم فراشا فوق بحر
لجي راكد لا يجري وقائم لا يسري تكركره

الرِّيَاحُ العَوَاصِفُ وَتَمْخَضُهُ الغَمَامُ الزَّوَادِفُ اِنَّ فِي
ذَلِكَ لَعِبْرَتً لِمَنْ يَخْشَى حاصل این خطبه در صنایع عجیبه
وبدایع غریبه است جنانجه میفرماید وهست از توانایی عظمت
وبزرکواری او ونیکوییهای صنعت بدایع عجیبه او انکه کردانید از
کف اب دریای موج برارنده برهم نشسته بر سر یکدیکر روکننده
موجها بیکدیکر زمین خشک را بس ازان اورید از بخار ان اب طا
طبقهای جرخ کردان بس بکشود ان طبقها را هفت اسمان بس
از بسته شدن ان بس خشک درزدند بفرمان رب العالمین
وایستادند بر نهایت خود واز کمال تمکین بر داشت ان طبقها را اب
سبز ریزان ودریای براب که رام کرده او بهانه است تحقیق کردام
شدم امر اورا دریای بی ارام وکردن نهاد مر هیبت وجلال کبریای
اورا بنا کام وایستاد اب جاری ازان دریا بجهت ترس ملک علام
وافرید سنکها زمین را وبشتهای بلند ان را وکوههای بزرک انرا
بس ثابت کردانید ان کوهها را در جای ایستادن خود ولازم کردا
ان را در قرارکاه خود بس کذشت سرهای ان کوهها در هوا ودر شو
شد بیخهای ان کوهها در اب دریا بس بلند کردانید کوههای زمین را
از زمینهای هموار ودر بر دو استوار کردانید اصول وبنیان اورا

در بشتها

در بشتهای کنارهای زمین ودر جایهای برپای ایستادن ان
بس بالا برد سرهای ان کوهها را ودراز ساخت جایهای بلند
ان را وکردانید ان کوهها را از برای زمین ستون عالی مقدار
وثابت کردانید وباو فرو برد ان کوهها را در زمین میخهای استوار
بس ساکن شد وارام کرفت بر جنبش خود از انکه حرکت دهد اهل
خود را ویا فرو برد بار خود را یا بکردد از جایهای خود بس باکا الخدایی
که نکهداشت زمین را بس از موج واضطراب ابهای ان وخ
خشک کردانید ان را بعد از تری اطراف وجوانب ان بس
کردانید ان را برای افریده خود بستر قرارکاه ومنبسط ساخت
وبکسترانید ان را برای ایشان وخوابکاه بالای دریای ژرف
بر میاه ایستاده که روان نمیشود وبر بابی که تمیز ودهند زیر وبالا میکنند
دریا را بادهای سخت جنبنده ومی جنبانند اورا ابر ریزنده روان سیلان
شده بدرستی که در انجه کفته شده ازین عجایبات وغرایبات
هر اینه اعتبار کردنست وبند کرفتن برای کسی که بترسد از عقوبت خدا
ومن خطبة له عليه السلام اللهم ايما عبد
مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا العَادِلَةَ غَيْرَ الجَائِرَةِ وَ
المُصْلِحَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا غَيْرَ المُفْسِدَةِ فَأَبَى بَعْدَ

سمعه لها الا النكوص عن نصرتك والابطاء عن اعزاز دينك فانا نستشهدك عليه يا اكبر الشاهدين شهادة ونستشهد عليه جميع من اسكنته ارضك وسماواتك ثم انت بعد ذلك المغني عن نصره والآخذ له بذنبه اورده اند که در وقتی که اکثر اصحاب متقاعد شدند از قتال اهل شام آنحضرت دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر آورده از روی شکایت فرمود بار خدایا هر کدام بنده از بندگان تو که شنود گفتار ما را که با عدالت است و نه با جور و جفا که اصلاح کننده است در دین و دنیا نه افساد کننده و تباه سازنده پس باز ایستاد از کارهای ناروا پس از شنیدن آن مقال مگر از باز گشتن از یاری دادن تو و کاهل شدن از عزیز کردن و ارجمند گردانیدن دین بزرگوار تو پس بدرستی که ما می خواهیم از تو بر آن گذشته یاد به غفلت ای بزرگترین گواهان از روی گواهی دادن و گواهی می طلبیم بر او از همگنانی که ساکن کرده ای ایشان را در زمین خود و در آسمانهای خود پس از آن تو بعد از سر باز زدن او بی نیازی از یاری دادن او و گیرنده اوی بگناه او ومن خطبة له علیه السلام الحمد لله العلي عن شبه المخلوقين

الغالب لمقال الواصفين الظاهر بعجائب تدبيره للناظرين الباطن بجلال عزته عن فكر المتوهمين العالم بلا اكتساب ولا ازدياد ولا علم مستفاد والمقدر لجميع الامور بلا روية ولا ضمير الذي لا تغشاه الظلم ولا يستضيء بالانوار ولا يرهقه ليل ولا يجري عليه نهار ليس ادراكه بالابصار ولا علمه بالاخبار مدار این خطبه بر ذکر صفات جمال حضرت عزت عز شانه که بلند است از مانند بودن او با فریده شدگان بر راست هر گفتار وصف کنندگان آشکار است بواسطه تدبیرات عجیبه برای نظر کنندگان نهانست بسبب بزرگی عزت و ارجمندی خود از اندیشه گمان برندگان داناست بی کسب کردن دانش و بی زیاده کردن بینش و بی دانش فایده گرفته از دیگران اندازه و ایجاد نماینده همه کارها بی اندیشه کردن در آن و بی چیزی که در خاطر گیرد از اراده و عزم بر آن آنخداوندی که نمی پوشانند او را تاریکیهای و روشنی نمی جوید بنورها و در نمی یابد او را هیچ شب و جاری نمیشود بر او روز و نیست دریافتن او بدیدها و نیست دانستن او بخبرها منها في ذكر النبي صلى الله عليه وآله ارسله بالضياء وقدمه

فى الاصطفاء فرتق به المفاتق وساور به المغالب
وذلل به الصعوبة وسهل به الحزونة حتى سرح
الضلال عن يمين وشمال **وبعضى ديگر ازين خطبه در ذكر صفت**
پيغمبريست يعنى ستاد حضرت احديت پيغمبر خود را باروشنائى نبوت و
مقدم داشت او را بجهت رغبت در برگزيدن او برسالت پس بهم
بست بوجود او كارهاى گشاده پراكنده عالم را وغلبكى جست براى
جنگ بواسطه او برغلبه جوينده ورام كرد باو دشوارى طريق هدايت را
وآسان كرد باو درشتى احوال را تا آنكه رها كرد گمراهى را از جانب راست
و جب ببركت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وطرح نمود در ذيله
تفريط وافراط از قواى نفوس عالم قد **ومن خطبة له عليه السلام**
واشهد انه عدل عدل وحكم فصل واشهد ان
محمدا عبده ورسوله وسيد عباده كلما نسخ الله
الخلق فرقتين جعله فى خيرهما لم يسهم فيه عاهر
ولا ضرب فيه فاجر الا وان الله قد جعل للخير اهلا
وللحق دعائم وللطاعة عصما وان لكم عند كل
طاعة عونا من الله يقول على الالسنة ويثبت
الافئدة فيه كفاء لمكتف وشفاء لمشتف

واعلموا ان عباد الله المستحفظين علمه يصونون مصونه
ويفجرون عيونه يتواصلون بالولاية ويتلاقون
بالمحبة ويتساقون بكاس روية ويصدرون بريه
لا تشوبهم الريبة ولا تسرع فيهم الغيبة على
ذلك عقد خلقهم واخلاقهم فعليه يتحابون
وبه يتواصلون فكانوا كتفاضل البذر ينتقى
فيؤخذ منه ويلقى قد ميزه التخليص وهذبه
التمحيص فليقبل امرؤ كرامة بقبولها وليحذر
قارعة قبل حلولها ولينظر امرؤ فى قصير ايامه
وقليل مقامه فى منزل حتى يستبدل به منزلا
فليصنع لمتحوله ومعارف منتقله فطوبى لذى قلب
سليم اطاع من يهديه وتجنب من يرديه واصاب
سبيل السلامة ببصر من بصره واطاعة هاد امره
وبادر الهدى قبل ان تغلق ابوابه وتقطع اسبابه
واستفتح التوبة واماط الحوبة فقد اقيم على الطريق
وهدى نهج السبيل **اين خطبه ذكر طينت طيبه و پاكيزگى اصل**
حضرت رسالت و بيان اوصاف ايشان و گواهى ميدهم كه

خدای تعالی عادلست که عدل میکند میان اهل عالم و حاکمست که فصل میکند
حق را از باطل بین الامم و گواهی میدهم که محمد بنده ستوده اوست
و بهترین بندگان اوست در هر محلی که نقل کرد خلقان را از اصول
خودشان بواسطه تناسل بدو فرقه گردانید آنحضرت را در بهترین آن
دو فرقه حصه نگذاشت در ذات او زناکار و مباشرت نمود در اصول
او فاجری از فجار بدانکه خدای تعالی گردانید برای جنبر گردی را که
اهل ایمان اند برای حق ستونهای با شکوه را و برای فرمان برداری
پناهی را که ایشان هادی اند یا براهین قاطع و دلایل و بدرستی که مرشما را
نزد هر طاعت یاری است و مددگاری از جانب خدای تعالی که میگوید
برزبانها چون قران کریم و ثابت میگرداند دلهای مومنان را
دران یاری خدا کفایت است از برای کسی که اکتفا کننده باشد بآن
و شفاست برای شفا خواهنده از آن بدانید که بندگان خدا یاد
گیرندگان اند علم او را و راه یافتگان اند با سرار دینش نگاه میدارند
نگاه داشتنی او را و روان میکنند چشمهای معارف انباشته او را
می پیوندند بهم بواسطه قرب ایشان از جانب پروردگار و میرسند
بیکدیگر بدوستی آفریدگار و شراب میدهند یکدیگر را بجام سیرابی
که علم است و اسرار و باز میگردند با سیرابی از زلال حکمت پروردگار

بعده
کقوله علیه السلام لم یزل ینقلنی الله من اصلاب
الطاهرین الی الارحام الطاهرات
منه

و آمیخته نمیشود با ایشان شک و گمان و دمی شتابد در ایشان بدگوئی
کردن از بس مردمان برانچه مذکور شد از اوصاف بسته شده است
آفرینش و طبیعت ایشان پس بران مکارم اخلاق دوستی میکنند
بایکدیگر در میان خلقان و بان می پیوندند بهم پس هستند در میان
مردمان بمجوا فزون آمدن تخم از یکدیگر که برگزیده میشود پس فرا گرفته
میشود ازان و انداخته می شود و محقق که تمیز کرده آن تخم را پاک
کردن و خالص گردانیدن و پاکیزه کرده او را آزمودن و بمحل قبول
رسانیدن پس باید که قبول کند مرد کرامت و بزرگواری را بقبول
کردن آن نصیحتی که وارد شده در ترغیب بطاعت و باید که حذر
کند از سختی زمانه با قیامت پیش از فرود آمدن آن حالت
و باید که نظر کند مرد در روزهای کوتاه خود و ایستادن اندک
خود در جای نزول که ایام دنیاست تا بدل گیرد بان دیگر را که سرای
آخرتست پس باید که بکند عمل صالح را برای مواضع ارتحال خود و برای
مکانهای معروفه خود پس خوشحالی باد و خیر بسیار مر خداوند دل
سالم از امراض را که فرمان برد کسی را که راه می نماید او را و دور شد از کسی
که او را هلاک و تباه میسازد و رسیده براه سلامت به بینائی کسی
که بینا ساخت او را بفرمان برداری راه نمائی که فرموده بود طریق حق را

وشتافت بر راه راست پیش ازانکه بسته شود درهای او و پاره پاره
شود سببهای او و طلب کرد گشودن در توبه را و دور کرد از خود گناه
را پس استاده شد بر راه حق و راه نموده شد بمیانه راه راست

ومن دعائه کان یدعو به کثیرا علیه السلام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یُصْبِحْ لِی مَیِّتاً وَلَا سَقِیماً وَلَا مَضْرُوباً
عَلَی عُرُوقِی بِسُوءٍ وَلَا مَأْخُوذاً بِأَسْوَءِ عَمَلِی وَلَا مَقْطُوعاً
دَابِرِی وَلَا مُرْتَدّاً عَنْ دِینِی وَلَا مُنْکِراً لِرَبِّی وَلَا مُسْتَوْحِشاً
مِنْ إِیمَانِی وَلَا مُلْتَبِساً عَقْلِی وَلَا مُعَذَّباً بِعَذَابِ الْأُمَمِ
مِنْ قَبْلِی أَصْبَحْتُ عَبْداً مَمْلُوکاً ظَالِماً لِنَفْسِی لَکَ الْحُجَّةُ
عَلَیَّ وَلَا حُجَّةَ لِی عَلَیْکَ وَلَا أَسْتَطِیعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا
مَا أَعْطَیْتَنِی وَلَا أَتَّقِی إِلَّا مَا وَقَیْتَنِی اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ
أَنْ أَفْتَقِرَ فِی غِنَاکَ أَوْ أَضِلَّ فِی هُدَاکَ أَوْ أُضَامَ فِی
سُلْطَانِکَ أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَکَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ
نَفْسِی أَوَّلَ کَرِیمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ کَرَائِمِی وَأَوَّلَ
وَدِیعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِکَ عِنْدِی اللّٰهُمَّ إِنَّا
نَعُوذُ بِکَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِکَ أَوْ نُفْتَتَنَ عَنْ دِینِکَ
أَوْ تَتَابَعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَی الَّذِی جَاءَ مِنْ عِنْدِکَ

وازجمله

وازجمله دعای آنحضرتست که بسیار میخواندند آن را و مداومت می‌نمودند بر آن

شکر و سپاس مر خدای راست که در نیاورد مرا در صباح مرده و نه بیمار
و نه زده شده بر رگهای خود بواسطه بدی و نه گرفته شده به بدترین
کردار خود و نه بریده شده نسبت من بقطع فرزند و نه برگشته شده از
دین خود و نه انکار کننده پروردگار خود و نه اندوهگین گشته و رمیده
گشته از ایمان خود و شوریده شده از خرد خود و نه عذاب کرده
شده بمثل عذاب کردن امتهای که پیش از من بودند در صباح کردم
بنده مالک و ارستمکار بنفس خودم مر تراست حجت بر من و هیچ حجتی نیست
مرا بر تو توانائی ندارم آنکه بگیرم چیزی را مگر آنچه داده ای بمن از عطیات
و نمی پرهیزم از چیزی که نگاه داشته مرا بار خدایا بدرستی که پناه میگیرم
بتو از آنکه محتاج شوم بغیر تو در توانگری بخشایش تو یا گمراه کردم در راه
با سعادت تو یا مظلوم شوم از جفای ظالمی در غلبه سلطنت تو یا مقهور
گردم و حال آنکه امر مر تراست بار خدایا بگردان نفس مرا نخستین گرامی
داشته که بیرون کنی آن را از گرامی داشتهای من و اول ودیعت
نهاده که بازستانی آن را از نعمتهای با امانت گذاشتهای تو نزد من
بار خدایا پناه میگیرم بتو از آنکه برم از گفتار تو یعنی عمل ننمایم
بآن یا در فتنه انداخته شوم از دین بزرگوار تو یا بیابی درافتند

بما هواهای ما نزد و هدایتی که آمد از جانب تو **ومن خطبة له عليه**
السلام خطبها بصفين اما بعد فقد جعل الله لي عليكم
حقا بولاية امركم ولكم علي من الحق مثل الذي
عليكم والحق اوسع الاشيا في التواصف واضيقها
في التناصف لا يجري لاحد الا جري عليه ولا يجري عليه
الا جري له ولو كان لاحد ان يجري له ولا يجري
عليه لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه لقدرته
على عباده ولعدله في كل ما جرت عليه صروف
قضايه ولكنه جعل حقه على العباد ان يطيعوه
وجعل جزاهم عليه مضاعفة الثواب تفضلا منه
وتوسعا بما هو من المزيد اهله ثم جعل سبحانه من
حقوقه حقوقا افترضها لبعض الناس على بعض فجعلها
تكافي في وجوهها ويوجب بعضها بعضا ولا يستوجب
بعضها الا ببعض واعظم ما افترض سبحانه من تلك
الحقوق حق الوالي على الرعية وحق الرعية على
الوالي فريضة فرضها الله سبحانه لكل على
كل فجعلها نظاما لالفتهم وعزا لدينهم فليست

تصلح

تصلح الرعية الا بصلاح الولاة ولا تصلح الولاة
الا باستقامة الرعية فاذا ادت الرعية الى الوالي
حقه وادى الوالي اليها حقها عز الحق بينهم وقامت
مناهج الدين واعتدلت معالم العدل وجرت على
اذلالها السنن فصلح بذلك الزمان وطمع في بقاء
الدولة ويئست مطامع الاعداء واذا غلبت الرعية
واليها او اجحف الوالي برعيته اختلفت هنالك الكلمة
وظهرت معالم الجور وكثر الادغال في الدين
وتركت محاج السنن فعمل بالهوى وعطلت
الاحكام وكثرت علل النفوس فلا يستوحش لعظيم
حق عطل ولا لعظيم باطل فعل فهنالك تذل
الابرار وتعز الاشرار وتعظم تبعات الله عند
العباد فعليكم بالتناصح في ذلك وحسن التعاون
عليه فليس احد وان اشتد على رضاء الله حرصه
وطال في العمل اجتهاده ببالغ حقيقة ما الله
سبحانه اهله من الطاعة له ولكن من واجب
حقوق الله على العباد النصيحة بمبلغ جهدهم والتعاون

على اقامة الحق بينهم وليس امرؤ وان عظمت في الحق
منزلته وتقدمت في الدين فضيلته بفوق ان يعان
على ما حمله الله من حقه ولا امرؤ وان صغرته
النفوس واقتحمته العيون بدون ان يعين على ذلك ويعان
عليه اين خطبه از جمله خطبه ايست كه فرموده است آن را در صفين
پس از حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی پس بتحقیق که گردانیده
خدای تعالی برای من بر شما حقی بامارت من بر شما و مر شما راست بر من از حق
مانند حقی که مرا بر شماست و حق وسیع ترین چیزهاست در وصف کردن
با یکدیگر و تنگ ترین چیزهاست در انصاف دادن آن با همدیگر چه کلفت
گفتار کمتر و آسان تر است از مشقت کردار جاری نمیشود حق برای هیچ
یک از مردمان مگر که جاری شده بر او برای دیگران و جاری نمیشود
بر او مگر که جاری شده برای او بر دیگران و اگر باشد مر کسی را که جاری
شود حق برای او و جاری بر او هر آینه باشد آن حق خاصه که حق سبحانه را
نه خلقان او را بجهت توانائی او بر بندگان خود و بجهت عدل او در
هر چیزی که جاری شده بر آن گردشهای قضای او و لیکن او سبحانه
گردانید حق خود را بر عباد که فرمان برند او را و اخلاص اعتقاد
گردانید جزای ایشان را بر خود افزون کردن ثواب بجهة تفضل

نمودن

نمودن از جانب خود و توسع فرمودن بانچه او سبحانه و تعالی
اهل آنست از زیادتی عطیه پس از ان گردانید حق سبحانه از حقهای
خود حقی چند را که فریضه کرد آن را از برای بعضی مردمان بر بعضی
از ایشان پس گردانید آن حقوق را بجهتی که یکدیگر برابر میشوند
در وجهای آن و واجب میکرداند بعضی آن حقوق چون طاعت
بعضی دیگر را مثل هدایت و قبول نصیحت و سزاوار گردانیده
نمیشوند بعضی آن حقوق مگر ببعضی دیگر و بزرگتر آنچه فریضه کرد
حق سبحانه ازین حقهای واجب الرعایت حق والی و حاکمست
بر رعیت و حق رعیت بر والی و حاکم خود و آن حق والی بر رعیت و حق
رعیت بر والی فریضه ایست که فرض گردانید آن حق سبحانه از برای هم
بر همه پس گردانید آن حقوق را صلاح کار الفت ایشان و ارجمندی
دین ایشان پس نیست که بصلاح آید رعیت مگر بصلاح والیان
و بصلاح نمی آیند والیان مگر براست شدن حال رعیت بطاعت
و انقیاد پس چون ادا کنند و برسانند رعیت بسوی حاکم خود
آنچه حق اوست از اطاعت و ادا کند والی بسوی رعیت آنچه
حق ایشانست از رعایت عزیز و ارجمند شود حق در میان ایشان
و راست گردد راههای دین و ایمان و باعتدال آید مظان عدل

واحسان ورزان گرداند بر وجوه معالم عدالت سیرتهای
روشنهای عالمیان پس بصلاح اید زمان بسبب ان وامید
بسته شود در باقی ماندن دولت مسلمانان و مایوس و نومید
گردد مواضع طمع دشمنان پس اگر غالب شوند رعیت بر والی
خود یا تعدی کند والی بر رعیت مختلف گردد انجا گفتار و ظاهر
شود نشان جور وازار و بسیار گردد فساد در دین اسلام و
متروک شود راههای روشن پس عمل کرده شود بهوای وآرزوی
نفس و فرو گذاشته شود حکمهای خدا و بسیار شود علتهای نفسها
از شبهات پس غمگین کرده نشود و نترسند مردم بر نشان نشوند برای
حق بزرگ که معطل گردد و خراب شود و نه برای باطل بزرگ
که کرده شود پس انجا خوار شوند نیکوکاران و عزت یابند بدکاران
و بزرگ گردد عقوبتهای خدا نزد بندگان پس بر شما واجبست یکدیگر را
نصیحت کردن دران امر و نهی و نیکوکاری کردن بران پس نیست
هیچ یک از مردمان واگرچه سخت شود بر خشنودی خدای تعالی حرص او
و دراز گردد در کردار کوشش او رسیده بحقیقت انچ حضرت باری
تعالی سزاوار انست از فرمان برداری او ولیکن از حقهای خدای
تعالی لازم است بر بندگان و نصیحت کردن است بقدر طاعت ایشان

ویاری

ویاری دادن یکدیگر را بر بپای داشتن حق میان خودشان و نیست
هیچ مردی واگرچه بزرگ باشند در حق منزلت و مرتبه او و مقدم
باشند در دین اسلام فضیلت و مزیة او ببالای انکه اعانت
او کنند و مستغنی از ان که یاری او دهند بر انچه حمل کرده خدای
تعالی انرا بر او از حق خود و منت هیچ مردی واگرچه خورد شمرند
او را نفسهای مردمان و خوار و حقیر دانند او را چشمهای اعیان
بغیر انکه یاری دهد بران حق واگرچه بجز و قبول صدقه باشند از مسلمانان
یا یاری داده شود بدان بجهت فقر و احتیاج فَاَجَابَهُ رَجُلٌ
من اصحابه بکلام طویل یُکْثِرُ فِیهِ الثَّنَا عَلَیْهِ
ویذکر سمعه وطاعته له فقال علیه السلام
اِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللهِ فِی نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ
مِنْ قَلْبِهِ اَنْ یَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ كُلُّ مَا سِوَاهُ
وَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ
عَلَيْهِ وَلَطُفَ اِحْسَانُهُ اِلَيْهِ فَاِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللهِ
عَلَى اَحَدٍ اِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللهِ عَلَيْهِ عِظَمًا وَاِنَّ مِنْ
اَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ اَنْ يُظَنَّ
بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ اَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ وَ[illegible]

ان يكون جال في ظنكم اني احب الاطراء واستماع
الثناء ولست بحمد الله كذلك ولو كنت احب ان
يقال ذلك لتركته انحطاطا لله سبحانه عن تناول
ما هو احق به من العظمة والكبرياء وربما استحلى
الناس الثناء بعد البلاء فلا تثنوا علي بجميل ثناء
لاخراجي نفسي الى الله واليكم من التقية في حقوق
لم افرغ من ادائها وفرائض لا بد من امضائها فلا تكلموني
بما تكلم به الجبابرة ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند اهل
البادرة ولا تخالطوني بالمصانعة ولا تظنوا بي استثقالا
في حق قيل لي ولا التماس اعظام لنفسي فانه من استثقل
الحق ان يقال له او العدل ان يعرض عليه كان
العمل بهما اثقل عليه فلا تكفوا عن مقالة بحق او
مشورة بعدل فاني لست في نفسي بفوق ان اخطئ
ولا آمن ذلك من فعلي الا ان يكفي الله من نفسي ما هو
املك به مني فانما انا وانتم عبيد مملوكون لرب
لا رب غيره يملك منا ما لا نملك من انفسنا واخرجنا
مما كنا فيه الى ما صلحنا عليه فابدلنا بعد الضلالة

بالهدى واعطانا البصيرة بعد العمى پس جواب داد آنحضرت را
مردی از اصحاب بسخنی دراز که بسیار میکرد در آن مدحت وستایش را
بر آنحضرت ویاد میکرد شنیدن وفرمان بردن کلام او را پس آنحضرت
فرمود که بدرستی که از حق کسی که بزرگ دارد بزرگواری خدا را در
نفس خود وبلند باشد موضع آن از دل بی غل او که خورد باشد نزد
او از جهت بزرگی جمال وجلال الهی همه آنچه غیر اوست وبدرستی
که سزاوارترین کسی باشد که بهمین صفات متصف باشد کسیست
که بزرگ باشد نعمت خدا او ونیکو باشد انعام او وسبحانه بسوی او
پس بدرستی که بزرگ نشد نعمت خدا بر یکی از مردمان مگر که زیاده
کرده شده حق خدا بر او وبزرگی وبسیاری وبدرستی که از سست ترین
حالتهای والیان نزد اکثر مردمان آنست که گمان برند بایشان
دوستی فخر وناز بدین را وبنا نهاده شود کار ایشان بر کبر وگردن کشی
وبتحقیق که ناخوش دارم آنکه باشد که جولان نماید در گمان شما که
من دوست میدارم ستودن را وگوش داشتن ثنا ومدحت را
ونیستم بحمد خدا وشکر او همچنانکه گمان می برند مردمان واگر دوست
میداشتمی که گفته شود آن سخنان هر آینه ترک کردمی آن را بجهت
فرود افتادن وپست شدن از برای عظمت خدا از فرا گرفتن چیزی

که او سبحانه سزاوارتر است بآن از بزرگی و بزرگواری و بسا که شیرین
آمده است مردمان را ثنا و مدحت بعد از آزمایش خدا ایشان را در
اعطای نعمت و کرامت و رتبه امارت و حکومت پس ثنا مگویید
بر من به نیکویی ثنا بجهت آنکه عوض از من طاعت بسیار بیرون آوردم
منت نفس خود را بسوی خدا و بسوی شما از بقیه حقهای واجبم
که برداخته ام از ادای آن و فریضهای که ناچار است از گزاردن
آن پس تکلم مکنید با من بانچ تکلم کنید بان گردن کشان را و نگه
بدارید خویشتن را از من بانچ خویشتن را نگه میدارید بآن نزد خداوندان
تندی و تیز خشمی و مخالطه مکنید با من بمدارا بر سنوت و مانند آن و
گمان مبرید بمن گران شمردن من نفس خود را در حق که گفته
شود بمن و نه در خواستن من از مردمان بزرگ داشتن ایشان مرا
پس بدرستی کسی که گرامی شمرد خود را از حقی که گفته شود مرا او را یا عدلی
که عرض کرده شود بر او باشد عمل کردن بآن حق و عدل بر او گران تر پس
باز مایستید از گفتاری بحق و صواب یا از صلاح اندیشیدن بعدل و
استصواب پس بدرستی که من نیستم در نفس خود ببالای آنکه خطا کنم
و منزه از گناه باشم و ایمن نیستم آن را از کردار خود مگر آنکه کفایت
کند خدا از نفس من زیرا که او سبحانه مالک تر است بآن از من و بدرستی

کرمن

که من و شما بندگانیم مالک کرده شدگان مر پروردگار را که هیچ
پروردگاری نیست غیر آن مالک میشود از ما آن چیزی را که مالک
نمیشویم از نفسهای خود و بیرون آورد ما را از آنچ بودیم در او بچیزی که
بصلاح آورد ما را بران از اسلام پس بدل کرد ما را بعد از گمراهی براه
راست و عطا فرمود بما بینایی را بعد از کوری ومن کلام
له علیه السلام اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم
قد قطعوا رحمی واکفؤوا انائی واجمعوا علی منازعتی
حقا کنت اولی به من غیری وقالوا الا ان فی الحق
ان تاخذه وفی الحق ان تمنعه فاصبر مغموما او مت
متاسفا فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا ذاب ولا مساعد
الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة فاغضیت
علی القذی وجرعت ریقی علی الشجا وصبرت من کظم
الغیظ علی امر من العلقم وآلم للقلب من حز الشفار
وقد مضی هذا الکلام فی اثناء خطبة متقدمة
الا انی کررته هاهنا لاختلاف الروایتین
درین کلام شکایت قریش را بحضرت حق بار خدایا یاری می خواهم
از تو بر قبیله قریش پس بدرستی که ایشان قطع کردند و بریدند پیوندی

وخویشی مرا و برافکندند ظرف آب مرا و اتفاق کردند بر نزاع کردن
با من بر حقی که بودم من سزاوارتر بآن از غیر خود و گفتند ایشان
که بدرستی که در حق است آنچه بگیری تو منصب خلافت را و در حق است
که ممنوع شوی از آن پس صبر کن درین امر در حالتی که غمناک باشی یا بمیر
در حالتی که اندوه خورنده باشی پس نظر کردم پس آنگاه مرا یاری
دهنده نبود و نه بازدارنده از شر اعدای و نه یاری کننده مگر جماعتی
قلیل از اهل بیت من پس بخل کردم بایشان از مرگ و قتل پس بهم
نزدیک آوردم پلکهای چشم را بر خاشاک و جرعه جرعه فرو بردم
آب دهن را بر اندوه و شکیبائی ورزیدم از فرو خوردن خشم بر امری
که بود تلخ‌تر از درخت علقم و بدرد آرنده‌تر دل مرا از بریدن کاردهای
بزرگ تیز اعضا را و بتحقیق که گذشت این کلام در میانهای خطبهای

سید رضی فرموده که

سابقه مکرر است که مکرر گردانیدم این کلام را درین مقام از جهت
اختلاف الفاظ این دو کلام **ومنه فی ذکر السائرین الی**
البصرة لحربه فقدموا علی عمالی وخزان بیت مال
المسلمین الذی فی یدی وعلی اهل مصر کلهم فی طاعتی
وعلی بیعتی فشتتوا کلمتهم وافسدوا علی جماعتهم
ووثبوا علی شیعتی فقتلوا طائفة منهم غدرا وطائفة

عضوا علی اسیافهم فضاربوا بها حتی لقوا الله صادقین
و از جمله کلام آنحضرت است که واقع شده در حق روندگان بجانب بصره
از برای محاربه نمودن با آنحضرت و شمه ازین فصل در اوایل کتاب
سمت تحریر یافت پس پیش آمدند بر عاملان من و خزینه داران
مال مسلمانان که بود آن مال در دست من و هجوم نمودند بر اهل
شهری که همه بودند در فرمان من و در بیعت من پس پراکنده کردند
سخن موافق ایشان را و تباه ساختند بر من اتفاق ایشان را و برجستند
بر شیعهای یکجهت من پس بکشتند جماعتی را از ایشان از روی بیوفائی
و گروهی دیگر بدندان گزیدند بر شمشیرهای خود پس ملازم محاربه
شدند و قتال نمودند با دشمنان تا آنکه رسیدند برحمت خدا
در حالتی که صادقان پاک اعتقاد بودند **ومن کلام له**
علیه السلام لما مر بطلحة وعبد الرحمن بن عتاب
بن اسید وهما قتیلان یوم الجمل لقد اصبح
ابو محمد بهذا المکان غریبا اما والله لقد کنت
اکره ان تکون قریش قتلی تحت بطون الکواکب
ادرکت وتری من بنی عبد مناف وافلتتنی اعیان
بنی جمح لقد اتلعوا اعناقهم الی امر لم یکونوا

أهله فوقصوا دونه واز کلام آنحضرت است که فرمود وقتی که گذشت
بر طلحه و عبد الرحمن بن عتاب بن اسید در حالتی که هر دو کشته شده بودند
در روز جمل و بخاک مذلت افتاده هر آینه گردید ابو محمد یعنی طلحه
باین موضع غریب بحق خدا که بودم که ناخوش میداشتم اینکه باشند قریش
کشتهای افتاده در زیر شکمهای ستارگان که نباشد چیزی که بپوشاند
ایشان را و یافتم کینه خود را از فرزندان عبد مناف در ربودند
از من بزرگان بنی جمح که افراشته بودند این اعیان گردنهای
خود را بسوی کاری که نبودند ایشان اهل آن کار پس شکسته شد گردنهای
ایشان نزد این کار ومن خطبة له علیه السلام قد أحيا
عقله وأمات نفسه حتى دق جليله ولطف غليظه
وبرق له لامع كثير البرق فأبان له الطريق وسلك
به السبيل وتدافعته الأبواب إلى باب السلامة ودار الإقامة
وثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه في قرار الأمن والراحة
بما استعمل قلبه وأرضى ربه تحقیق که مومنی که سالک عارف
زنده ساخت عقل خود را و میرانید نفس اماره خود را تا آنکه باریک
شده بزرگ او که بدنست لطیف شده و نازک گشته کثیف او که قوت
قلبست بریاضت عبادت و درخشنده برای او برق بسیار که آن انوار

تجلی الهیت پس هویدا ساخت آن نور درخشنده از برای او راه هدایت را
وسلوک کرد بان لمعان در صراط مستقیم و طریق قویم و دفع کرد او را
درهای تا بدر دار سلامت و در سرای اقامت و استوار شد
پاهای او یا سکون او در آرامش امنیه در راحت و در مقر آسایش
و کرامت بسبب آنچه بکار داشت دل خود را بآن از طاعت و خوشنود
ساخت پروردگار خود را بعبادت ومن كلام له عليه السلام
بعد تلاوته ألهاكم التكاثر حتى زرتم المقابر
يا مراما ما أبعده وزورا ما أغفله وخطرا ما أفظعه
لقد استخلوا منهم أي مدكر وتناوشوهم من
مكان بعيد أفبمصارع آبائهم يفخرون أم بعديد
الهلكى يتكاثرون يرتجعون منهم أجسادا خوت
وحركات سكنت ولأن يكونوا عبرا أحق من أن يكونوا
مفتخرا ولأن يهبطوا بهم جناب ذلة أحجى من أن
يقوموا بهم مقام عزة لقد نظروا إليهم بأبصار
العشوة وضربوا منهم في غمرة جهالة ولو استنطقوا
عنهم عرصات تلك الديار الخاوية والربوع الخالية
لقالت ذهبوا في الأرض ضلالا وذهبتم في أعقابهم

جهلا تطؤون في هامهم وتستثبتون في اجسامهم
وترتعون فيما لفظوا وتسكنون فيما خربوا وانما الايام
بينكم وبينهم بواك ونوائح عليكم اولئك سلف
غايتكم وفراط مناهلكم الذين كانت لهم مقاوم
العز وحلبات الفخر ملوكا وسوقا سلكوا
في بطون البرزخ سبيلا سلطت الارض عليهم
فيه فاكلت من لحومهم وشربت من دمائهم
فاصبحوا في فجوات قبورهم جمادا لا ينمون
وضمارا لا يوجدون لا يفزعهم ورود الاهوال
ولا يحزنهم تنكر الاحوال ولا يحفلون بالرواجف
ولا ياذنون للقواصف غيبا لا ينتظرون وشهودا
لا يحضرون وانما كانوا جميعا فتشتتوا والافا
فتفرقوا وما عن طول عهدهم ولا بعد محلهم
عميت اخبارهم وصمت ديارهم ولكنهم
سقوا كاسا بدلتهم بالنطق خرسا وبالسمع صمما
وبالحركات سكونا فكانهم في ارتجال الصفة
صرعى سبات جيران لا يتانسون واحباء لا يتزاورون

بليت

بليت بينهم عرى التعارف وانقطعت منهم اسباب
الاخاء فكلهم وحيد وهم جميع وبجانب
الهجر وهم اخلاء لا يتعارفون لليل صباحا
ولا لنهار مساء اي الجديدين ظعنوا فيه كان
عليهم سرمدا شاهدوا من اخطار دارهم
افظع مما خافوا وراوا من اياتهم اعظم مما قدروا
فكلا الغايتين مدت لهم الى مباءة فاتت
مبالغ الخوف والرجاء فلو كانوا ينطقون بها
لعيوا بصفة ما شاهدوا وما عاينوا ولئن عميت
آثارهم وانقطعت اخبارهم لقد رجعت فيهم
ابصار العبر وسمعت عنهم آذان العقول وتكلموا
من غير جهات النطق فقالوا كلحت الوجوه النواضر
وخوت الاجساد النواعم ولبسنا اهدام البلى
وتكاءدنا ضيق المضجع وتوارثنا الوحشة
وتهكمت علينا الربوع الصموت فانمحت محاسن
اجسادنا وتنكرت معارف صورنا وطالت
في مساكن الوحشة اقامتنا ولم نجد من كرب

فرجا ولا من ضيق متسعا فلو مثلتهم بعقلك او
كشف عنهم محجوب الغطاء لك وقد ارتسخت اسماعهم
بالهوام فاستكت واكتحلت ابصارهم بالتراب
فخسفت وتقطعت الالسنة في افواههم بعد ذلاقتها
وهمدت القلوب في صدورهم بعد يقظتها
وعاث في كل جارحة منهم جديد بلى سمجها
وسهل طرق الآفة اليها مستسلمات فلا ايد تدفع
ولا قلوب تجزع لرايت اشجان قلوب واقذاء
عيون لهم في كل فظاعة صفة حال لا تنتقل
وغمرة لا تنجلي فكم اكلت الارض من عزيز
جسد وانيق لون كان في الدنيا غذي ترف
وربيب شرف يتعلل بالسرور في حزنه ويفزع
الى السلوة ان مصيبة نزلت به ضنا بغضارة
عيشه وشحاحة بلهوه ولعبه فبينا هو يضحك
الى الدنيا وتضحك اليه في ظل عيش غفول اذ وطي
الدهر به حسكه ونقضت الايام قواه ونظرت
اليه الحتوف من كثب فخالطه بث لا يعرفه ونجي

مستحفت

هم ما كان يجده وتولدت فيه فترات علل
آنس ما كان بصحته ففزع الى ما كان عوده
الاطباء من تسكين الحار بالقار وتحريك البارد
بالحار فلم يطفي ببارد الا ثور حرارة ولا حرك
بحار الا هيج برودة ولا اعتدال بممازج لتلك
الطبايع الا امد منها كل ذات داء حتى فتر
معلله وذهل ممرضه وتعايا اهله بصفة
دايه وخرسوا عن جواب السايلين عنه وتنازعوا
دونه شجي خبر يكتمونه فقايل هو لما به و
ممن لهم اياب عافيته ومصبر لهم على فقده
يذكرهم اسى الماضين من قبله فبينا هو كذلك
على جناح من فراق الدنيا وترك الاحبة اذا
عرض له عارض من غصصه فتحيرت نوافذ فطنته
ويبست رطوبة لسانه فكم من مهم في جوابه
عرفه فعي من رده ودعاء مولم لقلبه
سمعه فتصام عنه من كبير كان يعظمه
او صغير كان يرحمه وان للموت لغمرات

هِيَ اَقْطَعُ مِنْ اَنْ تُسْتَغْرَقَ لِصِفَةٍ اَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى
عُقُولِ اَهْلِ الدُّنْيَا آنحضرت این کلام ایراد نموده بعد از خواندن
این سوره الهیکم التکاثر ای قوم بفریاد رسید برای تعجب کردن
مطلوبی را که تفاخر است چه دور است از نظر اعتبار را ولو الابصار
وزیارت کنندگان قبور را که چه غافلند از روز شمار وکار بزرگی را
که غفلت از آخرت که چه قطیع وشنیع تر و ابرار هر آینه خالی خواسته اند
از اهل قبور وترک کرده چه پند دهنده عظیم را که آن عبرت گرفتن است
از آثار ایشان وفرو گرفته اند ایشان را از جای دور که آن تفاخر
ایشانست آیا بمواضع افتادن پدران خود می نازید یا بشمارهای
هالکان با هم معارضه میکنند بکثرت قبیله وبسیاری قبیله باز میگردانند
از ایشان جسدهای افتاده را وحرکتهای روی بسکون نهاده را هر آینه
آنکه باشد محل پند گرفتن سزاوارتر است از آنکه باشند جای تفاخر
وآنکه فرود آیند با ایشان بگوشه خواری بهتر است نزد عقلا از آنکه
بایستند با ایشان در مقام ارجمندی وبزرگواری هر آینه نظر کردند
با ایشان بدیدهای پوشیده بحجت جهل ورفتند از ایشان در سختی نادانی
وبسیاری بی عقلی واگر سخن گفتن خواهند از آن مردگان از عرصهای
آن دیار افتاده خراب واز منزلهای خالی از اصحاب هر آینه

گویند

گویند در جواب رفتند زیر زمین گم شدگان ومیراث بردید شما در خفیهای
ایشان نادانان و بحران وپای میزنید در فرقهای ایشان و
درنگ میکنید در جسدهای خاک پرور ایشان ومیچرید وبرخوردارید
یابید در آنچه انداخته اند از متاع این جهان وساکن میشوید در آنچه
خراب کرده اند آنرا وبدرستی که روزهای میان شما وایشان گریسته
بزبان حال ونوحه وزاری کنان بر شما ان گروه مردگان بپایان کار
شما اند برفتن ازین جهان وهمیشه روندگان شما اند بمواضع فرود آمدن
بات آنکسانی که بود برای ایشان مقامهای عزت ودرجهای ارجمندی وعجب
فخر وبزرگی در حالتی که پادشاهان بودند وجماعتی همیشه گیرندگان
بنا زو افتخار رفتند در شکمهای برزخ براه خود گماشته شدند زمین بر
ایشان پس خورد زمین شکمهای ایشان وآشامید از خونهای
ایشان پس گردیدند در فرجهای قبرها خود جمادی ونیست شده که او را نیست
نمیگیرند وغایبی که یافت نمیشوند تغییر ساخت ایشان را فرود آمدن
هولها وخوفها وغمگین تغیر ساخت ایشان را مکروه وناخوش شمردن
حالها وباک نمیدارند از زلزلها وجنبشهای زمین وگوش نمی دارند
بسخت جهیدن بادها غایبانند که انتظار کشیده نمیشوند وحاضرانند
ودر هیچ کروی بحضور تمر اورند وبدرستی که بودند فراهم آمده

پس پراکنده شدند از هم پس جدا شدند از یکدیگر و نه از درازی
روزگار ایشان است و نه از دوری منزل و محل قرار ایشان
که نشان شد قبرهای ایشان و کر شد دیار ایشان ولیکن
آشامیده شدند بکاسه که بدل ساخت ایشان را بگویایی گنگی را
و بشنوایی کری را و بحرکتها آرامش را پس گویا ایشان در
در آمدن این صفت بر ایشان اند خفتگان خوابند همسایه اند
که بیکدیگر خو نگرفته اند و دوستانند که مایل بیکدیگر نمیگردند
پوسید در میان ایشان پیوندهای شناخت ایشان و بریده شد
از ایشان ریسمانهای مواخات و دست برادری گرفتن پس
همه ایشان تنها اند و جدا از هم و حال آنکه فراهم آمده بیکجا و بطرف
دوری اند از هم و حال آنکه دوستان اند و مشتاق بیکدیگر نشناسند
هر شب را صباحی و هر روز را شبی هر شب و روزی که رحلت کردند
دران بسوی قبور هست بر ایشان همیشه تا روز نشور و مشاهده
کردند از خطرها و هولها و سرای خود و زشت‌تر از آنچه می‌ترسیدند
در دنیا و دیدند از نشانهای این سرا عظیم‌تر از آنچ تقدیر
کرده بودند درین سرا پس هر دو غایت که غایت مومنان و کافران
کشیده شده برای ایشان تا منزل بازگشتن پس آمد مواضع نهایت

ترس

ترس ایشان از جحیم و امید ایشان از نعیم پس اگر گویا بودندی آنچ
دیدند از احوال و اهوال آن که هر آینه در ماندندی بصفت کردن
آنچ مشاهده کردند و آنچه معاینه دیدند و بان رسیدند و اگر ناپدید شد
اثرهای ایشان و بریده شد خبرهای ایشان هر آینه بازگشت در ایشان
بصرهای عبرت گرفتن و شنید از ایشان گوشهای خردها به پذیرفتن
و سخن گفتند بی جهتهای گویایی یعنی بزبان حال پس گفتند
که بسیار شد ترش رخسارهای تازه و رعنا و خالی شدند از روح و
افتادند در خاک مذلت و خواری بدنهای نرم با طراوت و تازگی و
پوشیدیم جامهای پوسیدگی و رنجانید و گران کرد ما را تنگی خوابگاه و از
میراث گرفتیم تنهایی و بیکسی و ویران شد بر ما منزلهای خاموش
که قبور است پس محو شد و نابود گشت نیکوییهای جسدهای ما و ناشناخته
شد شناختهای صورتهای ما و دراز شد در مسکنهای تنهایی مقیم
شدن ما و نیافتیم از کثرت اندوه فرجی و گشایشی و از تنگی
خوابگاه جای فراخی و آسایشی پس اگر تمثیل کنی و تصویر نمایی ایشان را
در خرد و هوش خود یا اگر برداشته شود از ایشان پردهای پوشش از
برای تو و حال آنکه استوار شده سمعهای ایشان بجانوران زیرزمین
پس کر شدند گوشها و سرمه کشیده چشمهای ایشان بخاک پس کلو فرو رفته

تنها

و بریده شد زبانها در دهنهای ایشان بعد از تیز بودن آن زبانها
و فرو مرده دلها در سینهای ایشان بعد از پیدا بودن آنها و تباه
کرده در هر اندامی از ایشان لو بوسیدگی که قبیح و زشت ساخت
آن اندام را و آسان کرد راهها آنرا بسوی آن اجساد در حالتی
که گردان شاد کامان شدند برای آن آفتها پس نه دستهاست که بلا را
دفع کند و نه دلها که بجزع و فزع در آیند هر آینه بینی تو بعد
از تصویر و تمثیل با کشف حجاب اندوههای دلها را و خارهای
چشمهای را مر ایشان را در هر زشتی و رسوائی وصف حالی که منتقل
نشود از آن بجائی دیگر و سختی که منجلی نگردد و برطرف نشود پس بسا
که خورد زمین از بدن ارجمند و رنگ خوب خوش آینده که بود در دنیا
غذا خورنده ناز و نعمت و پرورده شرف رفعت بهانه میگرفت
و متمسک میشد بشادی در ساعت اندوه خود و پناه می برد بزوال
مکروه اگر مصیبتی نازل میشد با و بجهت بخیلی کردن بود به نیکوی زندگانی
خود و ~~پناه می برد بزوال مکروه~~ و بخل ورزیدن بلهو و بازی و مشغول
شدن با مور مجازی خود پس در میان اوقاتی که میخندید
و خوشحالی می نمود بدنیا و مبتهج و مسرور از آن و میخندید دنیا
و خوشحال بود در سایه عیش بتحیر سازنده از احوال آن سرا ناگاه روزگار

کام او را شاد و بخار سعدان و شکست روزهای و هر قوتهای او را
و رنج نمود با و مرگها نزدیکی پس آمیخت با و غمی که بنهایت سخت بود
که نمیشناخت آن را و اصلا در مخیله او نبود و اندوه پنهان که هرگز
نمی یافت آن را و متولد شد در او سستیها و شکستگیهای علتها
زندگانی در مدتی که انس گرفته بود و بچیزی که موافق بود بصحت او پس
پناه برد با یج عادت داده باشند او را طبیبان از ساکن گردانیدن
گرم بسرد و حرکت دادن سرد بگرم پس فسرده نشاند گرمی را بسردی
مگر که برانگیزد گرمی را و حرکت ندهد بگرم مگر که برانگیزد سردی را
و معتدل نشود با میخته آن مر آن طبیعتهای گرم با سرد را مگر که مدد
کند از آنها هر خداوند درد تا آنکه سست شود علت زایل کننده او
که طبیب است و غافل شود بیمار پرست و در مانده اهل او بوصف
کردن درد او و گنگ شوند از جواب پرسندگان از آن مرد و نزاع
کنند نزد او اندوه چیزی را که می پوشانیدند آن را از او بخروش
در آیند پس بعضی قایل شوند که آن اندوه بجهت چیزیست که با او است
از مرض بخطر و بعضی در آرزو اند از زنده بودن ایشان را بباز گشتن عافیت
و شفای او و در بعضی صبر فرماینده بود ایشان را بر نا یافتن او بیاد
دهد ایشان را بر دوبیهای گذشتگان از پیش او پس در اثنای زمانی

که بوده باشد آن مریض بآن حال و واقع بر بال زوال دنیا و ترک
دوستان باوفا ناگاه پدید آید او را عارضه و حادثه از غصها و اندوههای
خود پس متحیر شود فکرها که ورزنده بودند در دقایق معانی و خشک
شود تری زبان او پس بسا کسا اهتمام کننده و الحاح نماینده که عاجز
باشد از جواب دادن که او شناسد او را پس درماند از بازگردانیدن
جواب او و از خواندن بدرد آینده دل او که شنود آن را پس خود را گران
سازد و از آن از بزرگی که تعظیم کرده باشد او را با کوچکی که مهربانی
کرده باشد او را بدرستی که مرا کراست سخنهایی که آن زشت تر است
ازانکه قرار سیده شوند بهمه عمر آن بوصف کردن او یا راست شود
شرح آن سخنها بعقلهای اهل دنیا **وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ**
عِندَ تِلاوَتِهِ رِجالٌ لا تُلهِيهِم تِجارَةٌ وَلا بَيعٌ عَن
ذِكرِ اللهِ إنَّ اللهَ سُبحانَهُ جَعَلَ الذِّكرَ جِلاءً
لِلقُلُوبِ تَسمَعُ بِهِ بَعدَ الوَقرَةِ وَتُبصِرُ بِهِ بَعدَ
العَشوَةِ وَتَنقادُ بِهِ بَعدَ المُعانَدَةِ وَما بَرِحَ لِلّهِ
عَزَّت آلاؤُهُ فِي البُرهَةِ وَفِي أَزمانِ الفَتَراتِ
عِبادٌ ناجاهُم فِي فِكرِهِم وَكَلَّمَهُم فِي ذاتِ عُقُولِهِم
فَاستَصبَحُوا بِنُورِ يَقظَةٍ فِي الأَسماعِ وَالأَبصارِ وَالأَفئِدَةِ

بذكرون

يُذَكِّرُونَ بِأَيّامِ اللهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقامَهُ بِمَنزِلَةِ
الأَدِلَّةِ فِي الفَلَواتِ مَن أَخَذَ القَصدَ حَمِدُوا إِلَيهِ
طَرِيقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجاةِ وَمَن أَخَذَ يَمِيناً وَشِمالاً
ذَمُّوا إِلَيهِ الطَّرِيقَ وَحَذَّرُوهُ مِنَ الهَلَكَةِ فَكانُوا
كَذَلِكَ مَصابِيحَ تِلكَ الظُّلُماتِ وَأَدِلَّةَ تِلكَ الشُّبُهاتِ
وَإِنَّ لِلذِّكرِ لَأَهلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنيا بَدَلاً فَلَم
تَشغَلهُم تِجارَةٌ وَلا بَيعٌ عَنهُ يَقطَعُونَ بِهِ أَيّامَ
الحَياةِ وَيَهتِفُونَ بِالزَّواجِرِ عَن مَحارِمِ اللهِ فِي أَسماعِ
الغافِلِينَ وَيَأمُرُونَ بِالقِسطِ وَيَأتَمِرُونَ بِهِ وَيَنهَونَ
عَنِ المُنكَرِ وَيَتَناهَونَ عَنهُ فَكَأَنَّما قَطَعُوا الدُّنيا
إِلَى الآخِرَةِ وَهُم فِيها فَشاهَدُوا ما وَراءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّما
اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهلِ البَرزَخِ فِي طُولِ الإِقامَةِ فِيهِ
وَحَقَّقَتِ القِيامَةُ عَلَيهِم عِداتِها فَكَشَفُوا غِطاءَ
ذَلِكَ لِأَهلِ الدُّنيا حَتَّى كَأَنَّهُم يَرَونَ ما لا يَرَى
النّاسُ وَيَسمَعُونَ فَلَو مَثَّلتَهُم لِعَقلِكَ فِي مَقاوِمِهِمُ
المَحمُودَةِ وَمَجالِسِهِمُ المَشهُودَةِ وَقَد نَشَرُوا دَواوِينَ
أَعمالِهِم وَفَرَغُوا لِمُحاسَبَةِ أَنفُسِهِم عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ

وكبرت امور لها فقصروا عنها ففرطوا فيها
وحملوا ثقل اوزارهم ظهورهم فضعفوا عن
الاستقلال بها فنشجوا نشيجا وتجاوبوا نحيبا يعجون
الى ربهم من مقام ندم واعتراف لرايت اعلام
هدى ومصابيح دجى قد حفت بهم الملائكة وتنزلت
عليهم السكينة وفتحت لهم ابواب السماء واعدت
لهم مقاعد الكرامات في مقام اطلع الله عليهم
فيه فرضي سعيهم وحمد مقامهم يتنسمون بدعائه
روح التجاوز رهائن فاقة الى فضله واسارى
ذلة لعظمته جرح طول الاسى قلوبهم وطول
البكاء عيونهم لكل باب رغبة الى الله يد
قارعة يسئلون من لا تضيق لديه المنادح ولا يخيب
عليه الراغبون فحاسب نفسك لنفسك فان غيرها
من الانفس لها حسيب غيرك این کلام آنحضرت که فرموده
آن را از وجوه خواندن او آیه کریمه و معنی آیه آنست که مردانی
که مشغول نکرد ایشان را هیچ معامله سودمند و هیچ خرید و فروختنی
از یاد خدا بدرستی که حق سبحانه وتعالی کرده است مطلق ذکر را یا قرآن را

زدودن

زدودن زنگ دلها از شک و ریب میشوند دلها بسبب ذکر نصایح
و مواعظ و عبرها بعد از گرانی از ادراک آن نصایح و می‌بینند
بواسطه آن ذکر اشیای حسنه بعد از تاریک شدن دیده بصیرت
از دیدن آنها و منقاد میشوند بسبب آن بعد از ستیزه کردن و عناد
ورزیدن و همیشه مر خدای را که عزیز است و ارجمند نعمتهای او
در مدت دراز بعد از مدت دراز که آن دور از انهاست که میان
دو رسولست از رسل خدا بندگانی اند که راز گفت ایشان را
بالهام در اندیشه‌های ایشان و سخن کرد با ایشان در خردهای ایشان
پس چراغ افروختند بنور بیداری در گوشها بادراک فایدها و
در دیدها بدیدن عبرتها و در دلها بدریافتن معقولها یاد میدهند
روزهای کردگار را برای غنیمت شمردن کردار و می‌ترسانند از مقام
حق تعالی که موقف حساب است بمنزله راه نمایانند در بیابانها کسی
که گرفت راه راست را و ستایش کردند بسوی او راه راست
او را و بشارت دادند او را برسیدن او ببهشت و هر که فرا گرفت
جانب راست و چپ را که آن طریق افراط و تفریط است مذمت کردند بسوی او
و گمراهی او را و ترسانیدند او را از معذب شدن پس بودند
آن بندگان همچنین چراغهای آن ظلمتها و راه نمایان آن شبهها

وبدرستی که مر ذکر خدای تعالی را اهلیست که فرا گرفته اند ذکر آن را از
متاع و زخارف دنیا بدل آن پس مشغول نکرد ایشان را سوداگری
و خرید و فروختنی از ان ذکر قطع میکنند بذکر و میگذرانند
روزگار زندگانی را آواز میدهند بمنع کنندها و بازدارندها از حرام
کردهای خدا در گوشهای غافلان و میفرمایند مردمان را بعدل و داد
وخود فرمان می برد آن را بعوض رب اعباد و بازمیدارند مردمان را
از کار ناشایست و خود باز می ایستند از ان امر ناشایست پس گویا
بریده اند راه دنیا را و ایشان در اخرت اند پس مشاهده کرده اند انچه هست
در پس دنیا از امور عقبا پس مطلع و دیده و رسنده اند بر پوشیدهای
اهل برزخ در درازی مکث در او و درست و راست آورده قیامت
بر ایشان وعدهای خود را پس کشف کرده اند و برداشته پردهای
ان را از برای اهل دنیا تا انکه گویا می بینند چیزی که نمی بینند
مردمان این سرا و می شنوند چیزی را که نمی شنوند مردمان پس اگر
تمثیل کنی و تصور نمای صور احوال ایشان را در عقل خود در مقامهای
پسندیده ایشان و مجلسهای شایسته ایشان که مقامات عبادت و
حال انکه باز کرده اند نامهای کردارهای خود را و فارغ شده اند
و مهیا گشته برای حساب کردن نفسهای خود بر هر کاری خورد و بزرگ

که مامور گشته

که مامور گشته بان پس بازمانده اند از ان یا نهی کرده شده اند از ان پس
تقصیر کرده اند در ان و برداشته اند گرانی گناههای خود را بر پشتهای خود
پس ضعیف شده اند از ایستادن بگرانی خود بان پس باواز بلند
گریسته اند گریستنی مقرون بغصه و اندوه و جواب گفته اند یکدیگرا
جواب گفتنی شافی از جمیع وجوه و آواز برمیدارند از برای در درگاه
پروردگار از مقام پشیمانی و معترف شدنی هر آینه ببینی ایشان را
دران تمثیل و تصور نشانهای هدایت و چراغهای تاریکی
که گرد در آمده با ایشان فرشتگان و فرود آمده بر ایشان سکون و آرامش
دل و گشاده شده برای ایشان درهای آسمان و مهیا کرده شده
برای ایشان در مقامات کرامات در مقامی که مطلع است حق سبحانه
بر ایشان پس راضی و خشنود باشد از سعی ایشان و ستایش کند
مقام محمود ایشان را دران حال که میبویند بواسطه خواندن آمرزگار
نسیم روح و راحت در گذشتن از گناهان ایشان کردهای تافته اند
و احتیاج بسوی فضل آمرزگار و اسیران خوار بند برای بزرگواری
حضرت عزت ملک جبار جراحت کرده درازی اندوه دلهای ان اخیار
و ریش کرده درازی گریه دیدهای آن مردم و لفگار مرهم در رغبتی را
بسوی خدای غفار از جانب ایشان دستیب گوینده سوال میکنند

از جوادی که تنگ عیشت نزد او و با وسعت و بی بهره و نا امید نمیشوند
بدرگاه او رغبت نمایندگان پس حساب فرمای نفس خود را در دنیا از برای
نفس خود در عقبا پس بدرستی که غیر آن نفس را از نفسهای دیگر
شمار کننده ایست غیر از تو و انها حفظ انذ

ومن كلام له عليه السلام قاله عند تلاوته يا ايها الانسان
ما غرك بربك الكريم ادحض مسؤول حجة واقطع
مغتر معذرة لقد ابرح جهالة بنفسه يا ايها
الانسان ما غرك بربك وما جرأك على ذنبك
وما انسك بهلكة نفسك اما من دائك بلول
ام ليس من نومتك يقظة اما ترحم من نفسك
ما ترحم من غيرها فلربما ترى الضاحي لحر الشمس
فتظله او ترى المبتلى بالم يمض جسده فتبكي
رحمة له فما صبرك وعزك عن البكا على نفسك
وهي اعز الانفس عليك وكيف لا يوقظك
خوف بيات نقمة وقد تورطت بمعاصيه مدارج
سطواته فتداو من داء الفترة في قلبك بعزيمة
ومن كرى الغفلة في ناظرك بيقظة وكن لله مطيعا

على دائك وجلدك على مصابك

وبذكره آنسا وتمثل في حال توليك عنه اقباله
عليك يدعوك الى عفوه ويتغمدك بفضله وانت
متول عنه الى غيره فتعالى من قوي ما احلمه
وتواضعت من ضعيف فما اجراك على معصيته
وانت في كنف ستره مقيم وفي سعة فضله ولم
يهتك عنك ستره بل لم تخل من لطفه مطرف
عين من نعمة يحدثها لك او سيئة يسترها
عليك او بلية يصرفها عنك فما ظنك به لو
اطعته وايم الله لو ان هذه الصفة كانت
في متفقين في القوة متوازيين في المقدرة لكنت
اول حاكم على نفسك بذميم الاخلاق ومساوي
الاعمال وحقا اقول ما الدنيا غرتك ولكن
بها اغتررت ولقد كاشفتك العظات وآذنتك
على سواء ولهي بما تعدك من نزول البلاء بجسمك
والنقص في قوتك اصدق واوفى من ان تكذبك
او تغرك ولرب ناصح لها عندك متهم
وصادق من خبرها مكذب ولئن تعرفتها

متقلب فلم يمنعك فضله

فِي الدِّيَارِ الخَاوِيَةِ وَالرُّبُوعِ الخَالِيَةِ لَتَجِدَنَّهَا
مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ وَبَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ وَالشَّحِيحِ بِكَ وَلَنِعْمَ دَارُ مَنْ
لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَمَحَلُّ مَنْ لَمْ يُوَطِّنْهَا مَحَلًّا وَإِنَّ
السُّعَدَاءَ بِالدُّنْيَا غَدًا هُمُ الهَارِبُونَ مِنْهَا اليَوْمَ
إِذَا رَجَفَتِ الرَّاجِفَةُ وَحَقَّتْ بِجَلَائِلِهَا القِيَامَةُ
وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبَدَتُهُ
وَبِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ فَلَمْ يُجْزَ فِي عَدْلِهِ وَ
قِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقُ بَصَرٍ فِي الهَوَاءِ وَلَا هَمْسُ
قَدَمٍ فِي الأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ
دَاحِضَةٌ وَعَلَائِقِ عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ
مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَتَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ وَخُذْ مَا
يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ وَتَيَسَّرْ لِسَفَرِكَ وَشِمْ بَرْقَ
النَّجَاةِ وَارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ از کلام موعظ نظام
آن امام همام است که فرموده آن را نزد تلاوت نمودن او آیه
کریمه الآیة یعنی ای فرزند آدم چه چیز فریفت ترا به پروردگار تو
که موصوفست بصفت کرم آسان باطل ترین سوال کرده شده است

از روی برهان و بریده ترین فریفته شده از روی عذر آوردن
هر آینه سختی نشاو بنادانی بر نفس خود ای آدمی چه چیز دلیر ساخت
بر گناه خودت و چه چیز مغرور ساخت ترا به پروردگار خودت و چه چیز
انس داد ترا بهلاک کردن نفس خودت آیا نیست از درد حالت تو
تن درستی آیا نیست از خواب غفلت تو بیداری آیا رحم نمیکنی
بر نفس خود آنچه رحم میکنی بر غیر خود پس بسا می بینی بیرون آمده برای
گرما آفتاب پس بسایه میبری او را بجهت مهربانی و عدم مشقت او
یا می بینی گرفتاری را بدردی که میسوزاند بدن او را پس گریه میکنی
بجهت مرحمت بران گرفتار پس چه چیز صابر ساخت ترا بر درد والم تو و قوی
کرد ترا بر مصیبتهای دمادم تو و شکیبایی فرمود ترا بر گریه کردن نفس
خودت و حال آنکه آن نفس عزیزترین نفسهاست بر تو و چه گونه نه
بیدار میسازد ترا ترس شبخون آوردن خشم خدا و حال آنکه افتاده
بسبب معصیتها در راههای گرفتاری ها و قهر او جل و علا دوا کن از درد
سستی که در دل در آمده است بجد و جهد کردن در طاعت و از خواب
غفلت در دلهای خودت به بیداری در عبادت و باش برای خدا فرمان
برنده و بیاد او در آرام گیرنده و تصویر کن و تمثیل نمای در حالت
رو آوردن تو از خدا روی آوردن او را بر تو که می خواند ترا بالعفو

وغفران خود و قصد کرده بپوشش کناه تو باحسان وانعام خود وحال
آنکه تو روکردانند ه ازو و متوجه بغیر او پس بلند است او بسی بر
از هر ذی قوتی چه حلیم و بردبار است آن ذات شریف وپستی تو از
هر ضعیف وست وبا وجود این صفت چه دلیری تو بر معصیت کردن
باو وحال آنکه تو در پناه پوشش او اقامت کننده و در فراخی احسان
او کردنده و رونده با وجود کثرت معصیت تو باز نداشت از تو انعام
واحسان خود را وندرید از تو پرده غفران خود را بلکه خالی نشده از
تفضل واحسان او بقدر چشم زدنی در نعمتی که بر جمله او کرد آن را
برای تو پاک نا هر که می پوشاند او را بر [illegible] بلای که میکرداند آن را
از تو در دنیا پس چیست کمان بپروردکار خودت که مطیع باشی وفرمان
بردار او و تحذ اسو کند اکر این صفت که اقبال کرد کار راست بر تو و
ادبار تو از آن مدکار باشند در و کس که متفق باشند در قوت
برابر مر تو انای باشی تو اول حکم کننده بر نفس خودت باخلاق ذمیم
وعملهای بد نالبسندیده و درست و راست میکویم که هیئت دنیا که فریب
دهنده او لیکن بمتاع او تو فریفته و شیفته کشته و هر آینه انکار کرد
بتو بندها و دانا ساخت ترا براستی و هر آینه دنیا با کجه وعده میداده
ترا از فرود آمدن بلا بجسم نحیف و بنقصان در قوت تو صادق گراست

ازانکه

ازانکه دروغ کوید تو با فریب دهنده او هر آینه بسا نصیحت کننده از برای
دنیا نزد تو تهمت زده است و بسا راست کو بنده از خبر دنیا که بدروغ
داشته شده است واکر شناسی کار دنیا را در خانهای افتاده خراب
و در منزلهای خالی از اصحاب که قبور است هر آینه یابی تو دنیا را از نیکو
پند دادن تو او را بزبان حال و رسانیدن پند و عبرت تو بر وجه
کمال بمنزله یار مهربان تو و بخل نماینده بزوال تو و هر آینه دنیا خوش
سرای کیست که خوشنود نشد از روی مسکین وجه خوش محل که وطن
نساخت او را از روی محل وجای قرار و بدرستی که نیکبختان تب
دنیا فردا ایشانند کریزان از این روز دنیا چون بلرزد زمین از زلزله
و ثابت کردد قیامت بهولهای بزرگ آن و برسد بهر جایگاه عبادت
اهل آن مکان و بهر پرستیده شده بندکان او و بهر فرمان برده شده
اهل زمان او پس جزا داده نشود در عدل و راستی او در آن روز
دیدن شعاع بصری در نکرستن در هوا و نه نرم رفتن قدم در زمین
مکر بحقیقت و راستی آن یعنی هر حرکتی اکرچه چشم زدنی باشد در هوا
وقدم نهادنی باشد در زمین نرم جزا داده خواهد شد الحاصل آن باید
پس بسا حجتی در آن روز که باطل باشد و بسا علایق عذری که بریده
شده باشند و عاطل پس طلب کن از کار خود آنچه قایم شود بآن عذر تو

و ثابت شو و بآن حجت تو فر اکبر الجز باقی مرماند ترا از ثواب آن جهان
الجز با فرلمی ماند برای آن از متاع این جهان و مهیا شو بر یامت
برای سفر خود و بنگر بنظر بصیرت در برق پرستکاری از عبادت
و بار کن شتران بار کبر جستی و چالاکی را از طاعت ومن کلام
له علیه السلام والله لان ابیت علی حسک السعدان
مسهدا او اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من ان
القی الله و رسوله یوم القیامة ظالما لبعض العباد
و غاصبا لشیء من الحطام و کیف اظلم احدا لنفس
یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها
والله لقد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی
من برکم صاعا و رایت صبیانه شعث الالوان
من فقرهم کانما سودت وجوههم بالعظلم
و عاودنی مؤکدا و کرر علی القول مرددا
فاصغیت الیه سمعی فظن انی ابیعه دینی و اتبع
قیاده مفارقا طریقتی فاحمیت له حدیدة ثم
ادنیتها من جسمه لیعتبر بها فضج ضجیج ذی
دنف من المها وکاد ان یحترق من میسمها

فقلت

فقلت له ثکلتک الثواکل یا عقیل اتئن من
حدیدة احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار
سجرها جبارها لغضبه اتئن من الاذی و لا ائن
من لظی و اعجب من ذلک طارق طرقنا بملفوفة
فی وعائها و معجونة شنئتها کانما عجنت بریق حیة
او قیئها فقلت اصلة ام زکاة ام صدقة
فذلک کله محرم علینا اهل البیت فقال لا ذا و لا
ذاک و لکنها هدیة فقلت هبلتک الهبول
اعن دین الله اتیتنی لتخدعنی امختبط ام ذو جنة
ام تهجر والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت
افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة
ما فعلته وان دنیاکم عندی لاهون من ورقة
فی فم جرادة تقضمها ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة
لا تبقی نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به
نستعین درین کلام بلاغت نظام تبرئه نفس خود میکند از ظلم کردن
بر انام باین طریق قسم بذات خدا که اگر شب گذرانم بر خار سعدان
که آن خاریست سرتیز در حالتی که بیدار باشم در جمیع اوقات آن یا کشیده

شوم در علما در حالتی که دست و گردن بسته در بند کرده باشم دوست
تراست نزد من از آنکه برسم بخدا و رسول در روز جزا در حالتی که ظلم
کننده باشم بر بعضی بندگان و بزور ستاننده چیزی از متاع این
جهان و چه گونه ستم کنم بر یکی از برای نفسی که می شتابد بسوی پوسیدن
بازگشتن آن و دراز می شود در خاک فرو آمدن او قسم بخدا که
دیدم برادر خود عقیل را در حالتی که درویش بود و بی چیز تا مرتبه
که درخواست از من از گندم شما یک صاع و دیدم کودکان او را
پرنگهای گرد آلود از غایت درویشی گویا که سیاه کرده بود رخسارهای
ایشان برنگ نیل و بازگشت بمن در حالتی که تاکید کننده بود و
الحاح نماینده و مکرر ساخت بر من آن گفتار را در حالتی که تردید کننده
بود و اعادت نماینده آن پس فرو داشتم بسوی او شنوای خود را پس
گمان برد که من میفروشم باو دین و تقوی خود را و در پی میروم کشیدن
او را در حالتی که مفارقت جسته باشم از طریق صواب خود پس
گرم کردم آهنی را پس نزدیک آوردم آن را از بدن او تا عبرت گیرد
بدان پس فریاد کرد همچو ناله کردن خداوند بیماری گران از
دردی که احساس نمود و نزدیک شد که بسوزد عضو او از اثر آن
آن آهن پس گفتم مر او را گم کناد ترا ای عقیل مادرانی که گم کرده باشند

فرزندرا و بواسطه او گریان و زاری و نوحه و بیقراری آغاز کرده آیا
ناله میکنی از آهنی که گرم کرده باشد آن را آدمی برای بازی خود و
میکشی مرا بآتشی که افروخته باشد آن را خداوند قهار آن برای
غضب خود آیا تو ناله میکنی از رنج این آهن سوزان و من ناله نکنم
از تاب زبانه آتش نیران و عجیب تر از حال عقیل آنست که آینده بود
در شب که آورده بود در شب نزد ما پیچیده شده در ظرفش و سرشته
کرده شده و دشمن داشتم آن هدیه را گویا سرشته شده بود بآب دهن مار
یا از قی مار پس گفتم باو آیا این عطیه است که بآن متصل شوی بخویشی
یا زکوة است یا صدقه پس این حرام کرده شده است بر ما که اهل بیت
رسولیم پس گفت آن هدیه آرنده که نه اینست و نه آن ولیکن
هدیه ایست که آورده ام برای ملازمان بی طمع در امری پس گفتم گریان
باد برای تو چشم مردمان آیا از دین خدا آمده بمن تا فریب دهی مرا
یا خواهنده معرفی از من یا دیوانه یا بیهوده میگوئی بخدا سوگند
که اگر داده شود بمن اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست
بر آنکه عصیان ورزم از خدا در حق موری که برباییم از او پوست جوی را
نکنم این کار را و بدرستی که دنیای شما پیش من هر آینه خوارتر است
از برگی در دهان ملخی که خورد آن را چیست مر علی را با نعمتی که فنا یابد

گویند آن حلوای عسل بود که نزد آن حضرت آورد
صح

و بلذتی که بر تو بقا بران نمی‌پاید پناه می‌گیرم بخدا از غلبه خواب غفلت
و از زشتی لغزیدن و باو یاری می‌خواهم بامور دینویه ومن دعاء
عليه السلام اللهم صن وجهي باليسار ولا تبذل جاهي
بالإقتار فأسترزق طالبي رزقك وأستعطف
شرار خلقك وأبتلى بحمد من أعطاني وأفتتن بذم من
منعني وأنت من وراء ذلك كله ولي الإعطاء والمنع
إنك على كل شيء قدير و از جمله دعاهای آنحضرتست
بار خدایا نگاهدار آب رخسار مرا بتوانگری و عدم احتیاج بغیر و مده
منصب مطلوب مرا که اعانتست بر طاعت و رفع رذیله مهانتست بدرویشی
و احتیاج پس اگر داری مرا از احتیاج و بدل کنی مطلوب مرا پس طلب
رزق کنم از جویندگان روزی تو و مهربانی خواهم از بدان آفریدهٔ تو
و مبتلا شوم بستایش کسی که داده باشد بمن عطا را و در فتنه افتم بمذمت
کسی که بازداشته از من جود و عطا و حال آنکه تو از پس آن همه صاحب
عطا و بخشش و بازدارنده بندگان از آن چه قبض و بسط در ید قدرت
و بدرستی که تو بر هر چیزی از اعطا و منع توانائی ومن خطبة له
عليه السلام دار بالبلاء محفوفة وبالغدر معروفة
لا تدوم أحوالها ولا يسلم نزالها أحوال مختلفة

وتارات

والامان منها معدوم

وتارات متصرفة العيش فيها مذموم وإنما أهلها
فيها أغراض مستهدفة ترميهم بسهامها وتفنيهم
بحمامها واعلموا عباد الله إنكم وما أنتم فيه
من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم
ممن كان أطول منكم أعمارا وأعمر ديارا وأبعد
آثارا أصبحت أصواتهم هامدة ورياحهم راكدة
وأجسادهم بالية وديارهم خالية وآثارهم
عافية فاستبدلوا بالقصور المشيدة والنمارق
الممهدة الصخور والأحجار المسندة والقبور
اللاطئة الملحدة التي قد بني على الخراب فناؤها
وشيد بالتراب بناؤها فمحلها مقترب وساكنها
مغترب بين أهل محلة موحشين وأهل فراغ
متشاغلين لا يستأنسون بالأوطان ولا يتواصلون
تواصل الجيران على ما بينهم من قرب الجوار
ودنو الدار وكيف يكون بينهم تزاور وقد
طحنهم بكلكله البلى وأكلتهم الجنادل والثرى
وكأن قد صرتم إلى ما صاروا إليه وارتهنكم

ذَلِكَ الْمَضْجَعَ وَضَمَّكُمْ ذَلِكَ الْمُسْتَوْدَعَ فَكَيْفَ بِكُمْ
لَوْ تَنَاهَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ وَبُعْثِرَتِ الْقُبُورُ هُنَالِكَ
تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

درین خطبه مذمت میکند دنیا را دنیا سرایست ببلا احاطه کرده
شده و بی وفائی شهرت پیدا کرده شده دایم نمی باشد حالهای
ان عذار و بسلامت نمی مانند فرود آینده کان ان مردم خوار
حالهای گوناگونست و مرات بازگردیده و مکرر زندگانی درو
نکوهیده است و ایمنی از دنیت شده و براستی که اهل دنیا در
دنیا نشانهای اند که گردانیده شده بطرف هدف تیر ملامت اندازد
ایشان را بتیرهای خود و فانی میسازد ایشان را بمرگ خود و بدانید
ای بندگان خدا که شما و انچه هستید دران از حالات این
جهان بر راه و روش آنکسانید که گذشته اند پیش از شما از انانیکه
که بودند دراز تر از شما از روی عمرها و معمورتر از روی سرها
و دورتر از روی اثرها و نشانها که این بناها عالیه بودند گردیدند اوازهای
ایشان فسرده و بادهای غرور ایشان ساکن شده و افسرده
گشته و بدنهای ایشان پوسیده و سراهای ایشان از ایشان خالی گرده

و اثرهای ایشان نابدید شده پس بدل کردند بقصرها بلند محکم کرده
استوار و بالش کرده زرنگار لحدها و سنگها تکیه کرده بهم و بقبرهای
هموار شده بزمین و فرو رفته لحد کرده شده و شکاف گشته
شده که بنا کرده شده است بخرابی و ویرانی میان سرای آن
قبور و بخاک استوار کرده شده بنای سرای آن پس منزل آن
قبور قریبست و حال انکه ساکن آن غریبست در میان اهل محله که ترسان
اند و هراسان و در میان اهل فراغت بجهت ظاهر که مشغول اند
بهم انس نمیگیرند بان و طنها و هم نمی روند بیکدیگر چون همسایگان
همسایها برانچه میان ایشان است از قرب همسایگی و نزدیکی
سرا و چگونه باشد میان ایشان زیارت کردن یکدیگر را و حال انکه
خاک بسیجیده آرد کرد بدنهای ایشان را البته بپوسیدگی خود و
خورده ایشان را سنگها و خاکها و گویا کردید شما بانچ گردیدند
ایشان بسوی آن و بگرو گرفت شما را ان خوابگاه و بهم آورده
شما را ان امانت نهاده گاه جایگاه پس چگونه باشد حال شما
اگر گروه معذورشدگان اگر بیابان رسد شما را کارها و بیرون
آورده شوند مردهای قبرها در ان زمان بیازمایند هر تنی آن را
که از پیش فرستاده و باز گردانیده شود بسوی خدا که خداوند

ایشانست بهره ستیز و کم شود از ثنای ایشان الخ بودند که افزا میگردیدند از هر
کراهی و من دعاء له علیه السلام اللهم انک
آنس الآنسین باولیائک واحضرهم بالکفایة
للمتوکلین علیک تشاهدهم فی سرائرهم وتطلع
علیهم فی ضمائرهم وتعلم مبلغ بصائرهم فاسرارهم
لک مکشوفة وقلوبهم الیک ملهوفة ان اوحشتهم
الغربة آنسهم ذکرک وان صبت علیهم المصائب
لجأوا الی الاستجارة بک علما بان ازمة الامور بیدک
ومصادرها عن قضائک اللهم ان فههت عن مسالتی
او عمهت عن طلبتی فدلنی علی مصالحی وخذ بقلبی الی
مراشدی فلیس ذلک بنکر من هدایاتک ولا ببدع
من کفایاتک اللهم احملنی علی عفوک ولا تحملنی
علی عدلک بدرستی که مونس ترین انسانی مر دوستان خود را
و حاضر ترین ایشان کفایت کردن حاجات مر جماعتی را که اعتماد
کنندگانند بر تو مشاهده میکنی ایشان را در سریرهای دلهای
ایشان و مطلع میشوی بر ایشان در ضمیرهای ایشان و میدانی
مقدار بصیرتهای ایشان پس سرهای ایشان مر ترا منکشف و

الکلام

و انکار است و دلهای ایشان بسوی تو محزونند و بیقرار اگر بوحشت
اندازد ایشان را بیکسی مونس باشد ایشان را یاد کردن تو و اگر
ریخته شود بر ایشان مصیبتها پناه میگیرند بزنهار خواستن بتو بجهت
دانستن ایشان بانکه مهارهای کارها بید قدرت اوست و موضع
صدور آن کارها از قضای حکمت بار خدایا اگر عاجز شوم
و درمانم از خواهش خود یا متحیر گردم از طلب کردن خود پس راه
نمای مرا بر مصلحتهای من و بگیر دل مرا بسوی مواضع رشد و هدایت
خود پس نیست آن کار ناشایسته از هدایتهای تو و نه بدیع و غریب
از کفایتهای تو بار خدایا بنه بنای کار مرا بر بخشش خود و منه بنای
کار مرا بر عدل و داد خود و من کلام له علیه السلام
لله بلاد فلان فلقد قوم الاود وداوی العمد اقام
السنة وخلف الفتنة ذهب نقی الثوب قلیل العیب
اصاب خیرها وسبق شرها ادی الی الله طاعته واتقاه
بحقه رحل وترکهم فی طرق متشعبة لا یهتدی
فیها الضال ولا یستیقن المهتدی این کلام نوعی است
بحال فلان که بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم فتنه انگیختند العیز
خدا نگهدار باد شهرهای آن صحابه را که راست کردند کجی دین را و دوا کردند

مرض جهالت را بپای داشتند سنت را و باز پس انداختند فتنه و بدعت
را بر فتند بخاک در حالتی که بودند با جاه باک کم عیب در میان مردمان
رسیدند به نیکوی سنت و پیشی گرفتند ببدی آن رسانیدند بخدا
فرمان برداری او را و پرهیز نمودند از حرام او باوری حق عبادت
او رحلت کردند و واگذاشتند مردمان را در راههای متفرقه
که راه نمی یابد در ان گمراه و یقین نمیکند راه یافته بجهت کثرت تاویل

ومن كلام له عليه السلام في وصف بيعة بالخلافة

وَقَدْ تَقَدَّمَ مِثْلُهُ بِأَلْفَاظٍ مُخْتَلِفَةٍ وَبَسَطْتُمْ ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ
عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا
حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ
وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا
الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ
وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ **این کلام ارشاد فرموده در وصف
بیعت کردن مردمان باو** بخلافت و گذشت مثل این کلام بلفظهای
مختلف میفرماید گسترانیدید دست مرا پس باز داشتم دست خود را
وکشیدید آن را پس فراگرفتم و فرو گذاشتم آن را پس کوفتید یکدیگر را
و انبوهی کردید بر من مجوا انبوهی کردن شتران تشنه بر حوضهای

خود در روز فرود آمدن ایشان بآب تا آنکه بریده شد بند نعلین
و افتاد ردا از دوشها و لگدکوب شد ضعیف ناتوان و رسید
از شادی مردمان بجهت بیعت کردن مسلمانان بمن آنکه خوشحال
شدند بآن بیعت جوانان و برخاستند از زانو بسوی آن بیعت
پیران و بتکلف و مشقت افتند بجانب آن بیعت بیماران و
کشف کردند رخسار را بسوی بیعت دختران نارپستان

ومن خطبة له عليه السلام فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ
سَدَادٍ وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ
مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَيَنْجُو الْهَارِبُ
وَتُنَالُ الرَّغَائِبُ فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ وَالتَّوْبَةُ
تَنْفَعُ وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ وَالْحَالُ هَادِئَةٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ
بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمُراً نَاكِساً وَمَرَضاً حَابِساً
وَمَوْتاً خَالِساً فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمُ لَذَّاتِكُمْ وَمُكَدِّرُ
شَهَوَاتِكُمْ وَمُبَاعِدُ طِيَاتِكُمْ زَائِرٌ غَيْرُ مَحْبُوبٍ وَقِرْنٌ
غَيْرُ مَغْلُوبٍ وَوَاتِرٌ غَيْرُ مَطْلُوبٍ قَدْ أَعْلَقَتْكُمْ حَبَائِلُهُ
وَتَكَنَّفَتْكُمْ غَوَائِلُهُ وَأَقْصَدَتْكُمْ مَعَابِلُهُ وَعَظُمَتْ
فِيكُمْ سَطْوَتُهُ وَتَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عَدْوَتُهُ

وقلّت عنكم نبوته فيوشك ان تغشاكم دواجي
ظلله واحتدام علله وحنادس غمراته وغواشي
سكراته واليم ارهاقه ودجو اطباقه وجشوبة
مذاقه فكان قد اتاكم بغتة فاسكت نجيكم
وفرّق نديّكم وعفّى آثاركم وعطّل دياركم
وبعث ورّاثكم يقتسمون تراثكم بين حميم خاص
لم ينفع وقريب محزون لم يمنع وآخر شامت لم يجزع
فعليكم بالجدّ والاجتهاد والتأهب والاستعداد
والتزوّد في منزل الزاد ولا تغرّنّكم الدنيا
كما غرّت من كان قبلكم من الامم الماضية
والقرون الخالية الذين احتلبوا درّتها واصابوا
غرّتها وافنوا عدّتها واخلقوا جدّتها اصبحت مساكنهم
اجداثا واموالهم ميراثا لا يعرفون ولا يجيبون
من دعاهم فاحذروا الدنيا فانها غرّارة خدوع
معطية منوع ملبسة نزوع لا يدوم رخاؤها
ولا ينقضي عناؤها ولا يركد بلاؤها و از این خطبه

من اتاهم ولا يحفلون من بكاهم

ترغیب عباد است بر پرهیزکاری پس بدرستی که پرهیزکاری کلید

راستیت

راستیت در دین و ذخیره روز پسین و رادی از هر ملکه و رستگاری
از هر تباهی بتقوی و پرهیزکاری روا میشود حاجت طلب کننده مطالب
دنیا و نجات می‌یابد گریزنده از عقاب و رسیده میشود عطایای بسیار
پس سعی کنید در حالتی که کردار برداشته میشود بسوی کردگار و توبه
و دعا شنیده میشود و زمان حال راه نماینده است و قلمهای کرام الکاتبین
روانست و بشتابید بعملهای شایسته بر عمری که باز گرداننده است
از عمل یا مرگ که رباینده است پس بدرستی که مرگ ویران کننده
لذتهای شما است و تیره سازنده آرزوهای و دور کننده منزلهای
منویه شما زیارت کننده ایست غیر دوست داشته شده و همسریست
غیر غالب کرده شده بلکه در نهایت غلبه و کینه جوییست غیر طلب
کرده شده تحقیق در او یخت بشما دامهای او و کرد در گرفت شما را
مصیبتها و انتقامهای او و گشت شما را پیکانهای عریض دراز و بزرگ
شد در میان شما بقهر گرفتن او و پیاپی شد بر شما جور و ستم و اندکست
از شما پس در جستن او لغزش او پس نزدیکست که بپوشاند شما را تاریکیهای
سایه بانهای بلیات او و سختی گرم و تند شدن علتهای او
و تاریکیهای سختیهای او و بیهوش کنندهای و دردهای شتابان
او و تاریک شدن پوشیدن او و غلظت چشیدن او پس گویا شد مرگ

صاحب ضعف در ایام بیماری که
باز دارنده هست

که بیاید شما ناگاه پس خاموش کند سم از شما را و متفرق سازد سخن
کنندگان شما را و منیت گرداند شما را و معطل گرداند دیار شما را
و برانگیزد وارثان شما را که قسمت کنند میراث شما را در میان خویشتن و بدی
خاصی که نفع نرساند و میان خویشی غمگینی که منع کند و میان دیگری
که شادی کننده بود که جزع نماید پس بر شماست مجد بودن و کوشش
نمودن و مهیا شدن و مستعد گشتن و توشه بر داشتن در منزل توشه
پس باید که فریب ندهد شما را این سرا همچنانکه فریب داد کسانی را که بودند
پیش از شما از امتان گذشته و قرنهای پیشینه آنهایی که دوشیدند شیر
بسیار دنیا را و رسیدند بفریب و غفلت دنیا و فانی ساختند شما را که
ایام زندگیست و کهنه کردند نو او را بمرور اوقات گردید مسکنهای
ایشان و مالهای ایشان را میراث نمی شناسد کسی را که آمد بر سر گور
ایشان و باک نمیدارند کسی را که گریه کرد برای ایشان و جواب نمی
دهند کسی را که خواند ایشان را پس حذر کنید از دنیا پس بدرستی که دنیا
مزور کننده است و بغایت فریب دهنده و دهنده است بازگیرنده
و پوشاننده است بازکننده نمی یابد آسانی و خوشی آن و تیرگی اندیخ
و محنت او و ساکن نمیشود بلا و مشقت او **ومنها في صفت الزهاد**
كانوا قوما من اهل الدنيا وليسوا من اهلها فكانوا فيها

كمن ليس

كمن ليس منها عملوا فيها بما يبصرون وبادروا فيها
ما يحذرون تقلب ابدانهم بين ظهراني اهل
الآخرة يرون اهل الدنيا يعظمون موت
اجسادهم وهم اشد اعظاما لموت قلوب احيائهم
بعضی ازین خطبه در وصف زاهد است زاهدان گروهی اند از اهل
این جهان با بدان و نیستند از اهل آن پس هستند درین جهان همچو کسی
که نیست از اهل آن عمل کنند در ان بچیزی که مشاهده کردند و سبقت
کردند و بمنع آنچه ترسیدند از عذاب عقبا میگردد بدنهای ایشان
در میان اهل آن سرای می بینند اهل دنیا را که بزرگ میدارند مرگ
جسدها را و ایشان سخت ترند از روی بزرگ داشتن مرگ دلهای
زندگانی خود را **ومن خطبة له عليه السلام**
خطبها بذي قار وهو متوجه الى البصرة وذكر
الواقدي في كتاب الجمل فصدع بما امر به وبلغ
رسالة ربه فلم الله به الصدع ورتق به الفتق والف
بين ذوي الارحام بعد العداوة الواغرة
في الصدر والضغائن القادحة في القلوب
آنحضرت خوانده است این خطبه را بذی قار در حالی که متوجه بود

بصره با عساکر یاد کرده است این خطبه را واقدی در کتاب جمل پس
آشکار او هویدا گردانید نامور شد بان منبر بایدور سانید پیغام
پروردگار خود را پس بهم بر آورد بدست او راه ظاهر را و جمع فرمود
بواسطه او تفرق مردمان را والفت وسازگاری افکند
بسبب او میان خویشاوندان پس از دشمنی که بود با خشم سوزان
در سینهای ایشان وکینهای خلل از نده در درونهای ایشان ومن
کلام له علیه السلام کلم به عبد الله بن
زمعة وکان له شیعة وذلک انه قدم علیه
فی ایام خلافته وطلب منه مالا فقال علیه السلام
ان هذا المال لیس لی ولا لک وانما هو فی المسلمین
وجلب اسیافهم فان شرکتهم فی حربهم
کان لک مثل حظهم والا فجنات ایدیهم
لا تکون لغیر افواههم تکلم فرمود باین کلام با عبد الله
بن زمعه بن اسود بود از شیعیان ومنشار این تکلم باو انست
که امد بود در ایام خلافت پس طلب کرد از و مالی پس فرمود آنحضرت
و بدرستی که این مال نیست مرا و ترا و بدرستی که آن مال غنیمت مسلمانست
و کشیده شده شمشیرهای ایشانست پس اگر شریک بوده با ایشان در
محاربه

محاربه کردن باشد ترا مانند بهره و نصیب ایشان واگر شریک
نبوده با ایشان پس چیده است آن را دستهای ایشان نخواهد بود آن
مال بر غیر دهنهای ایشان ومن کلام له علیه السلام
الا وان اللسان بضعة من الانسان فلا یسعده القول
اذا امتنع ولا یمهله النطق اذا اتسع وانا لامراء الکلام
فینا تنشبت عروقه وعلینا تهدلت غصونه
واعلموا رحمکم الله انکم فی زمان القائل فیه
بالحق قلیل واللسان عن الصدق کلیل واللازم
للحق ذلیل اهله معتکفون علی العصیان مصطلحون
علی الادهان فتاهم عارم وشائبهم آثم وعالمهم
منافق وقارئهم مماذق لا یعظم صغیرهم کبیرهم
ولا یعول غنیهم فقیرهم آورده اند که روزی امام
پسر خواهر خواهر جعد بن هبیره مخزوم را فرمود که خطبه بخواند چون
بمنبر بر آمد حصر شد و نتوانست که دهن بگشاید وسخنی افاده نماید چون
آنحضرت این حال مشاهده نمود روی بمنبر بر آورد و فرمود بدانکه
زبان پاره ایست از آدمی پس یاری نمیدهد زبان را گفتار به کار که
امتناع کند آدمی آن گفتار را و مهلت نمیدهد زبان را گویائی وقتی

که اتباع پیدا کند معانی او در بیان و بلد رستی که ما امیران

کلامیم و در ما فرو رفته رگهای و بیخهای کلام و بر ما فرو هشته شده

شاخهای کلام و بدانید که رحمت کناد شما را خدا که شما واقع شده اید

در زمانی که گوینده بحق در ان اندکست و زبان از گردیدن براستی

کند است و ملازم حق خوار و بمقدار است اهل ان زمان مصمم

شده اند بر عصیان و عدوان سازکاری کننده اند بهلاک کردن و ملا

نمودن جوانان ایشان بد خوانده و پیران ایشان عاصی اند و دانایان

منافق اند و قرات کنندهای ایشان ناپاک اند تعظیم نمیکنند

کوچک ایشان بزرگ ایشان را و نفقه نمیدهد توانگر ایشان درویش

ایشان را **ومن کلام له علیه السلام** رُوِيَ الیَمانی

عَنْ اَحْمَدَ بْنِ قُتَیْبَةِ عَنْ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مَالِکِ

بْنِ دَحْیَةِ قَالَ کُنَّا عِنْدَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

فَقَالَ وَ قَدْ ذُکِرَ عِنْدَهُ اخْتِلَافُ النَّاسِ اِنَّمَا فَرَّقَ

بَیْنَهُمْ مَبَادِیُ طِیْنِهِمْ وَذَلِكَ اَنَّهُمْ کَانُوا فَلْقَةً

مِنْ سَبْخِ اَرْضٍ وَعَذْبِهَا وَحَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِهَا

فَهُمْ عَلَی حَسَبِ قُرْبِ اَرْضِهِمْ یَتَقَارَبُونَ وَعَلَی قَدْرِ

اخْتِلَافِهَا یَتَفَاوَتُونَ فَتَامُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ وَمَادُّ

الْقَامَةِ قَصِیرُ الْهِمَّةِ وَزَاکِي الْعَمَلِ قَبِیحُ الْمَنْظَرِ وَقَرِیبُ

الْقَعْرِ بَعِیدُ السَّبْرِ وَمَعْرُوفُ الضَّرِیبَةِ مُنْکَرُ الْجَلِیبَةِ

وَتَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ وَطَلِیقُ اللِّسَانِ حَدِیدُ الْجَنَانِ

روایت کرد یمانی از احمد بن قتیبه از عبد الله بن یزید از مالک بن دحیه

گفت که بودم نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس فرمود

در حالتی که مذکور شد نزد او اختلاف مردمان در خلق و خلق بدرستی

که جدائی انداخت میان مردمان مبدهای جبلت و سرشت ایشان

و این مبادی جبلت انست که ایشان بودند پاره از زمین شوره

و زمین شیرین و خاک درشت و خاک نرم پس ایشان بر حسب نزدیکی

زمین خود قرب پیدا میکنند بیکدیگر و بر مقدار اختلاف خود متفاوت

میشوند پس تمام منظر نیکو دیدار کم عقلست و کشیده قامت کوتاه همت

و پاکیزه کردار زشت منظر است و کریه دیدار و نزدیک تک بعید

قعر قامت دور دراز است ازمایش باطن او و نیکو خواهی ناخوش آ

از واجه بجو کشیده بتکلف و حیران و پریشان خاطر پراکنده عقلست

و روان زبان تیز دل است و زیرک **ومن کلام له علیه السلام**

قَالَ وَهُوَ یَلِي غُسْلَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَتَجْهِیزَهُ

بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ یَنْقَطِعْ بِمَوْتِ

غيرك من النبوة والانباء واخبار السماء خصصت
حتى صرت مسليا عمن سواك وعممت حتى صار الناس
فيك سواء ولولا انك امرت بالصبر ونهيت عن الجزع
لانفدنا عليك ماء الشؤون ولكان الداء مماطلا
والكمد محالفا وقلالك ولكنه ما لا يملك
رده ولا يستطاع دفعه بابي انت وامي واذكرنا
عند ربك واجعلنا من بالك فرمود آنحضرت این
کلام را در آن حال که مباشر غسل حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله

میرزا یدم

و تکفین و دفن او بفدای تو میکنم پدر و مادر خود را هر آینه
بریده شد بمرگ تو ای هادی عالمیان چیزی که بریده نشد بمردن غیر تو
از نبوت پیغمبران و خبرهای آسمان خاص شدی در مصیبت عظیمه خود
تا آنکه گردیدی تسلی کننده از مصیبت هر که غیر تست و عام شدی درین
مصیبت و الم تا آنکه گردیدند مردمان یکسان درین ماتم و اگر نبودی که
امر فرموده تو بشکیبائی و نهی نموده از جزع هر آینه تمام میکردیم
بر تو آب چشمی که حاصل میشود از دور نهای کاسه سر که قریب بجانب
حاجبست و هر آینه درد و غم پیوسته بودی و اندوه و الم ملازم و اینها
اندک بود بجهت تو ولیکن مرگ تو چیزیست که مالک نتوان شد

کسی بر رد و منع آن و استطاعت و قدرت ندارد و هیچکس بر دفع آن
پدر و مادر من فدای تو باد یاد کن ما را نزد پروردگار خود و در آر ما را
در دل خود ومن خطبة له عليه السلام الحمد لله الذي لا تدركه
الشواهد ولا تحويه المشاهد ولا تراه النواظر
ولا تحجبه السواتر الدال على قدمه بحدوث خلقه
وبحدوث خلقه على وجوده وباشتباههم على
ان لا شبه له الذي صدق في ميعاده وارتفع عن
ظلم عباده وقام بالقسط في خلقه وعدل عليهم
في حكمه مستشهد بحدوث الاشياء على ازليته
وبما وسمها به من العجز على قدرته وبما اضطرها
اليه من الفناء على دوامه واحد لا بعدد ودائم
لا بامد وقائم لا بعمد تتلقاه الاذهان لا بمشاعرة
وتشهد له المرائي لا بمحاضرة لم تحط به الاوهام
بل تجلى لها بها وبها امتنع منها واليها حاكمها
ليس بذي كبر امتدت به النهايات فكبرته
تجسيما ولا بذي عظم تناهت به الغايات فعظمته
تجسيدا بل كبر شانا واعظم سلطانا واشهد ان محمدا

عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُصْطَفَى وَأَمِينُهُ الْمُرْتَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ وَظُهُورِ الْفَلَجِ وَإِيضَاحِ الْمَنْهَجِ فَبَلَّغَ
الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِهَا وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا وَأَقَامَ
أَعْلَامَ الْاِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ
مَتِينَةً وَعُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً **این خطبه در صفات**
و نعوت جلال حضرت ملک متعال است سپاس و ستایش مر خدای راست
که در وهمها نمی باید اورا حواس و محیط نمیشوند باو محاضر و مجالس و نمی
بینند اورا چشمها و محجوب نمی سازد اورا پردها راه نماینده است بر قدم
وجود خود بحادث بودن خلقان خود و بحدوث خلقان بر وجود ذات
خود و بمانند بودن ایشان بیکدیگر برانکه هیچ مانند نیست اورا
آن خداوندی که صادق است در وعده گاه خود و مرتفع و دور است
از ظلم کردن بر بندگان خود و قایم است بعدل و راستی در میان
خلقان خود و عادل است بر ایشان در حکم کرد خود استشهاد کرده است
بحدوث چیزها بر ازلیت و قدمیت او و بانچه علامت کرده شده ایشان
را بان از ناتوانی و احتیاج بر توانای خود و بانچه مضطر ساخت
ایشان را بان از فانی شدن بر دوام وجود خود یکیست نه در تحت عدد
و دایم الوجود است نه بمدت و قایم و باینده است نه بسبب ستون استقبال

برکند

نکرده

و بسبب آنکه اوهام

میکنند اورا ذهنها نه بر نگذر حواس و شهادت میدهند برای
وجود او مواضع رویت نه بحاضر شدن باو در امکنه احاطه اورا و همها
بلکه هویدا شد برای اوهام مدرک جزئیات مادیه اند ممتنع شد
ادراک او از اوهام و بسوی اوهام تفویض کرد محاکمه خود را در امتناع احاطه
آن باو و سبحانه نیست خداوند مقدار بزرگ که کشیده شده باشد باو
نهایتها پس بزرگ کرده باشند نهایات اورا بجسیم گردانیدن او و نه
خداوندی جثه عظیم که متناهی شده باشد باو غایتها پس گردانیده
باشند آن غایات اورا جسد عظیم بلکه بزرگست از روی شان و مرتبت
و عظمت از روی پادشاهی و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله
بنده برگزیده اوست و امین پسندیده اوست درود فرستاد خدا
بر او و بر آل او و فرستاد اورا با حجتهای واجب و بارستگاری ظاهر
و با هویدا کردن راه پس رسانید پیغام خدا را در حالتی که ظاهر کننده آن
بود بر خلایق و حامل شد بر راه راست روشن در ان حال که راه
نماینده بود بران و برپای داشت علمهای راه یافتن را و نشانهای
روشنی را و گردانید ریسمانهای رابطهای مسلمانی را در غایت
استحکام و گرههای رابطه ایمان را بنهایت استوار **منها فی صفت**
عجیب خلق اصناف من الحیوان ولو فکروا

فى عظيم القدرة وجسيم النعمة لرجعوا الى الطريق
وخافوا عذاب الحريق ولكن القلوب عليلة
والابصار مدخولة الا ينظرون الى صغير ما خلق
كيف احكم خلقه واتقن تركيبه وفلق له السمع
والبصر وسوى له العظم والبشر انظروا الى النملة
فى صغر جثتها ولطافة هيئتها لا تكاد تنال بلحظ
البصر ولا بمستدرك الفكر كيف دبت على ارضها
وصبت على رزقها تنقل الحبة الى جحرها وتعدها
فى مستقرها تجمع فى حرها لبردها وفى وردها
لصدرها مكفولة برزقها مرزوقة بوفقها
لا يغفلها المنان ولا يحرمها الديان ولو فى الصفا
اليابس والحجر الجامس ولو فكرت فى مجارى
اكلها وفى علوها وسفلها وما فى الجوف من شراسيف
بطنها وما فى الراس من عينها واذنها لقضيت
من خلقها عجبا ولقيت من وصفها تعبا فتعالى الذى
اقامها على قوائمها وبناها على دعائمها لم
يشركه فى فطرتها فاطر ولم يعنه على خلقها

قادر ولو ضربت فى مذاهب فكرك لتبلغ غاياته
ما دلتك الدلالة الا على ان فاطر النملة هو فاطر النخلة
لدقيق تفصيل كل شىء وغامض اختلاف كل
حى وما الجليل واللطيف والثقيل والخفيف
والقوى والضعيف فى خلقه الا سواء وكذلك
السماء والهواء والرياح والماء فانظر الى الشمس
والقمر والنبات والشجر والماء والحجر واختلاف
هذا الليل والنهار وتفجر هذه البحار وكثرة
هذه الجبال وطول هذه القلال وتفرق هذه اللغات
والالسن المختلفات فالويل لمن جحد المقدر
وانكر المدبر زعموا انهم كالنبات ما لهم
زارع ولا لاختلاف صورهم صانع ولم يلجاوا
الى حجة فيما ادعوا ولا تحقيق لما اوعوا وهل
يكون بناء من غير بان او جناية من غير
جان وان شئت قلت فى الجرادة اذ خلق لها عينين
حمراوين واسرج لها حدقتين قمراوين وجعل
لها الحس السمع الخفى وفتح الفم السوى وجعل

لها الحسّ القوي ونابين بهما تقرض ومنجلين بهما
تقبض يرهبها الزرّاع في زرعهم ولا يستطيعون
ذبّها ولو اجلبوا بجمعهم حتى ترد الحرث في
نزواتها وتقضي منه شهواتها وخلقها كلّه
لا يكون اصبعاً مستدقّة فتبارك الذي
يسجد له من في السموات والارض طوعاً وكرهاً
ويعفّر له خدّاً ووجهاً ويلقي بالطاعة اليه
سلماً وضعفاً ويعطي القياد رهبة وخوفاً
فالطير مسخّرة لامره احصى عدد الريش
منها والنفس وارسى قوائمها على الندى واليبس
قدّر على اقواتها واحصى اجناسها فهذا
غراب وهذا عقاب وهذا حمام وهذا نعام
دعا كلّ طائر باسمه وكفل له برزقه

وانشأ السحاب الثقال فاهطل ديمها وعدّد
قسمها فبلّ الارض بعد جفوفها واخرج
نبتها بعد جدوبها بعضی دیگر ازین خطبه واقع شده
در وصف آفرینش عجیب و غریب از اصناف حیوانات

واکر

واگر اندیشه کردندی بندگان در قدرت عظیمه آفریدگار و نعمتهای
جسیمه پروردگار هر آینه بازگشتندی براه راست و ترسیدند
از عذاب آتش سوزان ولیکن دلها بیمارند از علت جهالت
و دیدها غیر سالم از غشاوت ظلمت آیا نظر نمیکنند بسوی
کوچک آنچه آفرید از حیوان مثل مورچه که چگونه محکم ساخت
آفرینش آن را و استوار کرد اند ترکیب آن را و شکافت
و پدید آورد از برای او شنوای و بینای را و تسویه کرد و بحد اعتدال
بیاراست برای او استخوان و پوست را نظر کنید بمورچه
که در غایت خردی جثه و نازکی و نیکوی صورت را و نزدیک
نیست که رسیده شود و دریافته گردد بنگریستن بگوشه چشم
و نه بدریافته فکرها که چگونه میرود بر زمین خود و دریخته میشود
بر روزی خود نقل میکند دانه را بسوی سوراخ خود و مهیا میسازد
آن دانه را در قرارگاه خود جمع میکند دانه را در گرمای خود از برای
بازگشتن از آن بواسطه دانه در حالتی که کفیل کرده شده است
برسانیدن روزی او و روزی داده شده است بروفق او فرو
نمیگذارد او را آن نمل را خداوند بسیار نعمت دهنده و محروم نمیگذارد
او را خداوند جزا دهنده و اگرچه باشد آن مورچه در سنگ خشک

هموار و در سنگ محکم استوار و اگر اندیشه کنی در مواضع جریان غذای
او و در بلندی و پستی عروق و اعضای او و آنچه در درون است
از ظرفهای پهلوهای او و آنچه در سر اوست از چشم و گوش او هر آینه
حکم کنی از آفرینش او بعجب و غرابت آن و هر آینه برسی از وصف
کردن آن بیخ و تعب از شرح دادن و آفرینش او پس بلند است
خداوندی که بپای داشت این مورچه را بر قایمهای او که آن دست
و پای اوست و بنا کرد او را بر ستونهای بدن او که آن عصبها و
استخوانهای اوست شریک نشد او را در آفریدن آن غله هیچ آفریننده
و یاری ندارد او را بر آفرینش او هیچ توانای و اگر سیر کنی در راههای
فکرت خود تا برسی بنهایتهای آن فکر راه نماید ترا راه نماینده
مگر آنکه آفریدگار مورچه با وجود صغر او و آفریدگار درخت بزرگ
خرماست و با وجود کبر از جهت دقت و لطافت تفصیل
هر چیز از جنبنده و غیر جنبنده و پنهانی اختلاف هر زنده و میت
بزرگ قدر و دقیق مقدار و گران و سبک و توانا و ناتوان
در آفرینش او مگر یکسان نظر بقدرت او سبحانه و بر همین
قیاس آسمان و هوا و مروج ابدان و بادهای جنبان و آب
استاده و در آن هیچ تفاوتی نیست در آن پس نظر کن بآفتاب

و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و مختلف بودن این شب
و روز و روان شدن این دریاها و بسیاری این کوهها و درازی
این سرهای کوهها و متفرق بودن این لغتهای و زبانهای
مختلف گوناگون پس وای مر آنکسانی را که انکار کردند تقدیر
کننده این اشیا را و جاحد شدند تدبیر کننده این مخلوقات
گمان بردند که ایشان مثل گیاه زمین اند که نیست مر ایشان را
بیرون آورنده و نیست مر اختلاف صورتهای ایشان را آفریننده
ملجأ نشدند بسوی حجتی و بینه در آنچه دعوی کردند و بسوی تحقیق
و یقینی از برای آنچه نگاه داشتند آیا می باشد بنای بدون بنا کننده
یا جنایتی بدون جنایت کننده و اگر خواهی گوی در ملخ آنچه در مورچه
گفتی چون آفرید از برای او دو چشم سرخ بینا و برافروخت
برای او دو حدقه روشن با ضیا و آفرید از برای او شنوای نهان
و گشود از برای او دهان معتدل مناسب و گردانید برای او هم
دریافت یاقوت و دو دندان که با آن ببرد گیاه را و دو داس که با آن
مستکبر بدرو میدارد و دمی ترسند از و زراعت کنندگان و زرد آغیب
خود و نمی توانند دفع کردن او را و اگر چه جمع شوند بجمعیات مجموعه
خود و متفق گردند در دفع آن تا آنکه بیاید ملخ زار در بر جستنها

خود و تمام کند از آن ارزوهای خود را و همه از ترس او بجنبت
مقابل انگشت باریک در مقدار پس بزرگست آن خدای که سجده
میکند او را هر که در آسمانها و زمین است باختیار و اجبار و در خاک
میمالد از برای او رخسار و روی را و می افکند فرمان برداری را
بسوی پروردگار خود در حال سلامت و حال ضعف و انکسار و مرغ را
باو مهار خود را از بهر ترس عذاب و خوف عقوبت پس مرغ رام کرده
شده است بفرمان او و شمرد و ضبط نمود شمار پرها از او و نفس
زدن او را با وجود کثرت شمار آن و استوار ساخت پایهای او را
بر تری چون مرغ بحری و بر خشکی چون مرغ بری تقدیر کرد قوتهای
مرغ را و شمرد و ضبط در آورد جنسهای او را پس این مرغ غرابست
و این حمامست و این کبوترست و این شتر مرغ خواند هر مرغ را بنام خودش
و ضامن شد برای او روزی او را و پدید آورد ابر گران بار را جا بجا
پس پیدا کرد باران را بباری را و شمرد تمامی قسمتهای آن
باران را بهر زمین بقدر حاجت پس تر ساخت زمین را پس از
خشک شدن آن و بیرون آورد گیاه آن را با نضرت و خضرت
بعد از قحط و خشک سالی آن ومن خطبة له عليه
السلام في التوحيد تجمع ما لا تجمعه خطبة

من اصول

من اصول العلم ما وحده من كيفه ولا اصاب
حقيقته من مثله ولا اياه عنى من شبهه ولا صمده
من اشار اليه وتوهمه كل معروف بنفسه
مصنوع وكل قائم في سواه معلول فاعل لا
باضطراب آلة مقدر لا بجول فكر غني لا باستفادة
لا تصحبه الاوقات ولا ترفده الادوات سبق
الاوقات كونه والعدم وجوده والابتداء ازله
بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبمضادته
بين الامور عرف ان لا ضد له وبمقارنته بين الاشياء
عرف ان لا قرين له ضاد النور بالظلمة والوضوح
بالبهمة والجمود بالبلل والحرور بالصرد مؤلف
بين متعادياتها مقارن بين متبايناتها مقرب بين
متباعداتها مفرق بين متدانياتها لا يشمل بحد
ولا يحسب بعد وانما تحد الادوات انفسها وتشير
الآلات الى نظائرها منعتها منذ القدمية وحمتها
قد الازلية وجنبتها لولا التكملة بها تجلى صانعها
للعقول وبها امتنع عن نظر العيون لا يجري عليه

السكون والحركة وكيف يجري عليه ما هو أجراه ويعود
فيه ما هو أحدثه إذاً لتفاوتت ذاته ويعود
فيه والتجزأ كنهه ولامتنع من الأزل معناه ولكان
له وراء إذ وجد له أمام ولالتمس التمام إذ لزمه
النقصان وإذاً لقامت آية المصنوع فيه ولتحول دليلاً
بعد أن كان مدلولاً عليه وخرج بسلطان الامتناع
من أن يؤثر فيه ما يؤثر في غيره الذي لا يحول ولا يزول
ولا يجوز عليه الأفول لم يلد فيكون مولوداً
ولم يولد فيصير محدوداً جل عن اتخاذ الأبناء وطهر
من ملامسة النساء لا تناله الأوهام فتقدره ولا
تتوهمه الفطن فتصوره ولا تدركه الحواس
فتحسه ولا تلمسه الأيدي فتمسه لا يتغير بحال ولا
يتبدل في الأحوال ولا تبليه الليالي والأيام ولا
يغيره الضياء والظلام لا يوصف بشيء من الأجزاء
ولا بالجوارح والأعضاء ولا بعرض من الأعراض
ولا بالغيرية والأبعاض ولا يقال له حد ولا نهاية
ولا انقطاع ولا غاية ولا أن الأشياء تحويه فتقله أو

ابداه ويحدث فيه ما هو

تهويه

تهويه أو أن شيئاً يحمله فيميله أو يعدله ليس في
الأشياء بوالج ولا عنها بخارج يخبر لا بلسان ولهوات
ويسمع لا بخروق وأدوات يقول ولا يلفظ و
يحفظ ولا يتحفظ ويريد ولا يضمر ويحب
ويرضى من غير رقة ويبغض ويغضب من غير
مشقة يقول لما أراد كونه كن فيكون
لا بصوت يقرع ولا بنداء يسمع وإنما كلامه سبحانه
فعل منه أنشأه ومثله لم يكن من قبل ذلك
كائناً ولو كان قديماً لكان إلهاً ثانياً لا يقال كان
بعد أن لم يكن فتجري عليه الصفات المحدثات ولا
يكون بينها وبينه فصل ولا له عليها فضل فيستوي الصانع
والمصنوع ويتكافأ المبتدع والبديع خلق الخلائق
على غير مثال خلا من غيره ولم يستعن على خلقها
بأحد من خلقه وأنشأ الأرض فأمسكها من غير
اشتغال وأرساها على غير قرار وأقامها بغير قوائم
ورفعها بغير دعائم وحصنها من الأود
والاعوجاج ومنعها من التهافت والانفراج أرسى

اوتادها وضرب اسدادها واستفاض عيونها وخدّ اوديتها
فلم يهن ما بناه ولا ضعف ما قوّاه هو الظاهر عليها
بسلطانه وعظمته وهو الباطن لها بعلمه ومعرفته
والعالي على كل شيء منها بجلاله وعزته لا يعجزه شيء
منها طلبه ولا يمتنع عليه فيغلبه ولا يفوته السريع
منها فيسبقه ولا يحتاج الى ذي مال فيرزقه خضعت
الاشياء له وذلت مستكينة لعظمته لا تستطيع الهرب
من سلطانه الى غيره فتمتنع من نفعه وضره ولا
كفو له فيكافيه ولا نظير له فيساويه هو المفني
لها بعد وجودها وليس فناء الدنيا بعد ابتداعها باعجب
من انشائها واختراعها وكيف ولو اجتمع جميع
حيوانها من طيرها وبهائمها وما كان من مراحها
وسائمها واصناف اسناخها واجناسها ومتبلدة
اممها واكياسها على احداث بعوضة ما قدرت
على احداثها ولا عرفت كيف السبيل الى ايجادها
ولتحيرت عقولها في علم ذلك وتاهت وعجزت
قواها وتناهت ورجعت خاسية حسيرة عارفة

حتى يصير موجودها كمفقودها

بانها

بانها مقهورة مقرة بالعجز عن انشائها
مذعنة بالضعف عن افنائها وانه يعود سبحانه
بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه كما كان
قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت
ولا مكان ولا حين ولا زمان عدمت عند ذلك
الآجال والاوقات وزالت السنون والساعات فلا
شيء الا الله الواحد القهار الذي اليه مصير جميع
الامور بلا قدرة منها كان فناؤها ولو قدرت
على الامتناع لدام بقاؤها لم يتكاءده صنع شيء منها
اذ صنعه ولم يؤده منها خلق ما براه وخلقه ولم
يكوّنها لتشديد سلطان ولا لخوف من زوال ونقصان
ولا للاستعانة بها على ندّ مكاثر ولا للاحتراز بها
من ضد مثاور ولا للازدياد بها في ملكه ولا
لمكاثرة شريك في شركه ولا لوحشة كانت
منه فاراد ان يستانس اليها ثم هو يفنيها بعد تكوينها
لا لسأم دخل عليه في تصريفها وتدبيرها ولا لراحة
واصلة اليه ولا لثقل شيء منها عليه لا يمله طول

ابتداء خلقها وبغير امتناع منها كان

بلغ

بقائها فيدعوه الى سرعة افنائها لكنه سبحانه دبّرها
بلطفه وامسكها بامره واتقنها بقدرته ثم يعيدها
بعد الفناء من غير حاجة منه اليها ولا استعانة بشيء
منها عليها ولا لانصراف من حال وحشة الى حال
استيناس ولا من حال جهل وعمى الى علم والتماس ولا
من فقر وحاجة الى غنى وكثرة ولا من ذل
وضعة الى عز وقدرة این خطبه در بیان وحدانیت الهیت
وجامع است این خطبه از اصول وقواعد چندین علم سیما علم کلام الخ جامع
آن هیئت که هیچ خطبه دیگر قابل نشد یگانگی دسبحانه کسی که اثبات
کیفیات وصفت زاید کرد او را و حقیقت و ذات او نرسید
کسی که مثل و مانند پیدا کرد او را و نه او را خواست کسی که تشبیه
کرد او را بچیزی از ممکنات و نه قصد کرد با او کسی که اشارت نمود بسوی او
و توهم کرد او را در جهتی از جهات هر شناخته شده بکنه خود پس
مخلوقست نه خالق و هر قایم بغیر خود علت درشته شده است کننده
فعلهاست نه بحرکت دادن الات اندازه کننده است نه بجولان
در آوردن اندیشه توانگر است نه بفایده گرفتن از دیگران همراه
نمیشود او را وقتها و یاری نمیدهد او را الات پیشی گرفته است

براوقات بودن او وسبقت کرده بر عدم وجود او وبر ابتدای عالم
ازلیت او و بتعطا کردن او حواس را شناخته شد که هیچ حاسه نیست
او را و بضد پیدا کردن او میان اشیا دانسته شد که هیچ ضدی نیست
آن ذات مبدع را و بقرین ساختن او میان اشیا بیکدیگر معلوم
شد که هیچ قرینی نیست او را ضد ساخت روشنی را بتاریکی بجب
استعداد او و بیاض را بسواد و خشکی و تری را بسبلان [illegible] و کرمی را
بسردی الفت اندازه است میان دشمنان آن اشیا یعنی میان
چیزها که میان یکدیگر دشمن باشند نزدیک گرداننده و جمع سازنده
میان جدا شدن آنها و نزدیک آرنده است میان دورشدهای
این اشیا جدا کننده است میان نزدیک شدهای آنها را احاطه
کرده نمیشود بنهایتی و شمار کرده نمیشود بشماری و جز این نیست که احاطه
میکنند الات نفسهای خود را چون حواس و اشارت میکنند آلتها
بنظرها و مثالهای خود بنظایر و قیاس باز درشت و مثالهای [illegible] آن
النها را کلمه منذ که موضوع است از برای ابتدای غایت از قدیم بودن
بحث وجود آغاز و منع کرد [illegible]ا لفظ قد که برای تقریب ماضیت
ازل بودن بجهة آنکه استعمال این لفظ در حوادث است که مفید نفی سبقت
ماه و سال و دور کرد سیدن آن را لفظ لولا که دالست بر امتناع کمال

نفی از جهت وجود نقصان درو مثل ما آنحسن زاید الولا که از کامل
بودن در حسن بآن الات تجلی کرد صانع و خالق اینها برای عقلهای
عقلا بآن الات ممتنع شد از نظر چشمها روان نمیشود بر ذات
حضرت عزت ساکن شدن و متحرک بودن و چه گونه جاری شود
براو و متصف گردد بآن الچیزی که او روان کرده است آن را و چگونه
را بآن متصف ساخت و چه گونه باز گردد دروا چیزی که او در ابتدا
بدید اورده و چه گونه حاصل شود در او اچه بدید اوردن آن را به
انهنگام که جاری شود بر ذات بیچون او و حرکت و سکون هر اینه
متفاوت شود ذات او بزیاده نقصان و هر اینه متجزی شود حقیقت
او بانقسام و هر اینه ممتنع شود از ازلیت معنی ازلیت حقیقت
آن هر اینه باشد او را پس چونکه یافت شود او را پیش و هر اینه طلب کند
تمام شدن را بحرکت کردن در ان زمان زیرا که لازم است متحرک را
نقصان و این هنگام هر اینه قایم شود علامت مخلوقیت در او هر اینه
بگردد دلیل بر وجود صانع او بعد از انکه بود دلیل اورده شده بر صانعیت
او بیرون رفت ذات بیچون او بتوسط غلبت امتناع او از نظر
عیون از انکه تاثیر کند در وی چیز تاثیر میکند از عزت او بجهت امکان
آن ذاتی که متغیر نمیشود از حالی بحالی و زایل نمیشود در هیچ زمانی و روا نیست

براو غایب

براو غایب شدن بعد از ظهور و لد نیاورد و زاییده نشد
تا بگردد متناهی در اطراف بلندی ذات او از گرفتن پسران و منزه
و پاکست از لمس کردن با زنان نمیرسد باو وهمها تا تقدیر اندازه
کند او را و توهم نمیکنند او را فهمهای مستقیم تا تصویر کنند او را و در
نمییابند او را حاستها تا احساس کنند او را و لمس نمیتوانند کرد او را دستها
با مساس کنند او را متغیر نمیشود بهیچ حال و متبدل نمیگردد و تبدیل
نمی پوشاند او را شبها و روزها و متغیر نمیگردانند او را روشنی و
تاریکی موصوف نمیشود بچیزی از جزءها و نه بالتها و عضوها و نه بعرضی
از عرضها و نه بغیر بودن و بعضها و گفته نمیشود او را حدی و پایان
و نه منقطع شدن بنهایت رسیدن و نه آنکه اشیا احاطه کرده اند
او را تا محکم کرده اند او را و یا نیفکنند او را یا انکه چیزی داشته باشد
او را پس میل دهد او را یا راست نگاه دارد او را و نیست در اشیا در آمده و نه
از انها بیرون شده خبر میدهد بی زبان و بی فضای دهان
و میشنود مسموعات را نه بدریدن شکل هوا و نه بالتها سمع میگوید
سخن را و نمی اندازد دهان و حفظ میکند اشیا را و یاد نمیگیرد آن را
و اراده میکند و در دل نمیدارد و دوست میدارد و خشنود میشود
بی تنگی دل و دشمن میدارد و خشم میگیرد بی رنجی که باو رسد میگوید.

هر چیزی را که می خواهد وجود او را بلفظ کن پس هر باشد و موجود میگردد
بی توقف نه باوازی که بکوید حاسه سمع را و نه بجز اندازی که شنیده
شود بسامعه و جز این نیست که کلام او سبحانه فعلست ازو که بیافرید
آن را و متمثل ساخت آن را نبود آن کلام پیش ازان زمان
موجود و اگر بودی کلام او سبحانه قدیم هر اینه می بود معبود دوم و واجب
الوجود لذاته که گفته نشدی که بود آن کلام پس از آنکه نبود موجود اگر قایم
می بود باو پس جاری کرده شده میشود بر او صفتهای محدثان و نمی
بود میان ایشان و میان آن ذات که موجب امتیاز باشد و نه مر او را
بر ایشان فضل زیادتی که بدان ممتاز شود پس برابر می شدند خالق و مخلوق
و یکسان می بودند لو آفریده شده و لو آفریننده آفرید خلقان را
بر غیر مثال و منهجی که سابق باشد بر او و صادر گشته از غیر او و یاری
نخواست بر آفریدن خلایق بهیچ یک از خلقان خود و آفرید
زمین را پس نگاه داشت آن را بقدرت کامله بی مشغول شدن او
بامری دون امری و ثابت کردانید آن را بر غیر جایگاه قرار
و بر داشت آن را بی قایمها و اصلها و بر افراشت آن را بی ستونها
و استوار کرد و نگاه داشت آن را از میل کردن از مرکز حقیقی خود
و از کج شدن ازان و منع فرمود و باز داشت آن را از افتادن

وازهم

و ازهم رفتن استوار گردانید میخهای زمین را و پدید کرد سدها یعنی کوههای
متین را در میان هر اقلیم و ریزان ساخت و پراکنده گردانید چشمهای
زمین را و برا اقطار و شکافت رودخانها را بسیلها و انقطاع پس سست
نشد چیزی که بیافرید آن را و ضعیف نشد آنچه قوی گردانید آن را
و اوست ظاهر و هویدا بر زمین بسلطنت و بزرگی خود و اوست
پنهان مر اهل زمین را بدانش و شناخت خود و اوست بلند بر هر چیزی
از زمین به بزرگی و ارجمندی خود عاجز نمیگرداند او را چیزی از
زمین و ممتنع نمیشود و باز نمی ایستد بر آن تا غالب شود آن چیز
بر او و فوت نمیشود ازو شتابنده ازو تا سبقت گیرد بر او سبحانه
و محتاج نمیشود بخداوند مال تا روزی دهد آن مالدار او را فروتنی نموده
اند همه چیز مر قدرت او را پس ذلیل شده اند در حالتی که خوار و بی مقدار اند
مر عظمت و جلال او را توانایی ندارند بگریختن از سلطنت و جبروت
او بسوی غیر او تا باز ایستد از سود او و ضرر او و هیچ همتایی
نیست مر او را تا مانند و همسر باشد او را و مثل نیست مر او را
تا مساوی باشد باو و اوست فانی کننده اشیا پس از هستی آنها
تا آنکه میگردد موجود آنها همچو معدوم آنها جز آنکه او سبحانه فرموده
که نگاه بدار اول خلق نبوده و اعاده نمی باشد مگر بعد از عدم و افنا و نیست

فنا و نیستی این دنیا بعد از آفرینش آن عجب تر از آفریدن آن اول بار
و از نو پیدا کردن آن و چه گونه عاجز او قادر بر ایجاد شئی باشد
و حال آنکه اگر جمع شوند همه حیوانات دنیا از مرغان آن و چهارپایان
و آنچ باشند از حیواناتی که در شبانگاه آورده میشوند به بستانگاه
و آنچ باشند با کره در چراگاه بر جمیع صنفهای اصول حیوان و جنسهای
ایشان و طایفهای حیوانات فهیم و صاحب عقل بر پیدا کردن
پشه توانایی نداشته باشند بر پیدا کردن آن و ندانند و نشناسند
که چه گونه است راه بسوی موجود کردن آن پشه و هر آینه حیران شود
عقلهای ایشان در دانستن آن طریق و متحیر و عاجز شود قوتهای
ایشان در آن بحر عمیق و باز ایستند و باز گردند در حالتی که خوار باشند
و ذلیل با فتور و کلال از بسیاری افکار شان با آنکه ایشان مقهور
و مغلوب اند در تحت قدرت آفریدگار اقرار کنند بعجز و ناتوانی
از آفریدن مثل آن پشه گردن نهاده بضعف و ناتوانی از فانی
کردن آن و بدرستی که حق سبحانه عود میکند پس از فانی شدن دنیا
در حالتی که تنها باشد که هیچ چیز با او نباشد همچنانکه بود در آغاز پس
از ایجاد آنها همچنین خواهد بود بعد از فنای ایشان بی وقتی و جایی
و نه هنگامی و زمانی معدوم میشود نزد آن حال اجلها و وقتها و زایل

میشود

میشود سالها و ساعتها پس هیچ چیز نخواهد بود مگر خداوند یکتای الهی
که بسوی اوست بازگشت همه کارها بی قدرت و توانایی اشیا بود
آغاز آفرینش آنها و بی امتناع از جانب آنها هست فنا و انعدام
آنها و اگر توانا بودندی بر امتناع نمودن و سرباز زدن هر آینه
دایم بودی بقای ایشان و دشوار نشد بر خدای تعالی آفریدن
چیزی از اشیا در حینی که آفرید آن را و گران نکرد او را از همها
آفریدن آنچ پدید آورد آن را و بیافرید آن را و موجود نساخت
آنها را از جهت محکم و استوار گردانیدن سلطنت و عظمت خود و نه بجهت
ترسی از زایل شدن و نقص پذیرفتن و نه برای یاری خواستن با آنها
بر اضدادی بسیار نزاع کننده با او و در غلبگی و نه برای محترز شدن
با آنها از ضد بجنگ آینده با او و نه برای خصومت و غنا و نه برای زیاد کردن
بوجود آنها در پادشاهی خود و نه برای غلبه نمودن شریک
در انبازی و نه بجهت وحشت و تنهایی که بود از جانب او پس خواست
که انس گیرد با ایجاد ایشان پس از آن او سبحانه فانی میگرداند ایشان را
بعد از آفریدن آنها نه بجهت ملالتی که داخل شده باشد بر او در تحویل
و گردش آنها و صلاح آوردن آنها و نه بجهت راحتی که رسیده
باشد با او و نه بجهت گرانی چیزی از آنها بر آن ذات ملول نسازد

و او را از بقای آنها تا بجا اند آن ملالت او را بسرعت فانی ساختن
آنها لیکن او سبحانه و تعالی تدبیر کرد آنها را بلطف و احسان خود
و نگه داشت همه را بفرمان خود و محکم و مضبوط ساخت آنها را بتوانائی
کامل خود بعد از آن اعاده کند ایشان را بوجود و کردن پس از فانی
شدن آنها نی حاجتی از و بسوی آنها و نی یاری خواستن او بچیزی
از آنها بر اعاده آنها و نه بجهت باز گشتن از حال وحشت و تنهائی
بسوی انس گرفتن با ایشان و نه از حال نادانی و بی بصیرتی بحال
دانش و خواهش از آنها و نه از درویشی و احتیاج بتوانگری و بسیاری
و نه از خواری و پستی بارجمندی و زبردستی **و من خطبة له علیه السلام**
یَذْکُرُ فیها الملاحم بابی و امی من عدة اسماؤهم
هم فی السماء معروفة و فی الارض مجهولة
الا فتوقعوا ما یکون من ادبار امورکم و انقطاع
وصلکم و استعمال صغارکم ذلک حیث
یکون ضربة السیف علی المؤمن اهون من الدرهم
من حله ذلک حیث یکون المعطی اعظم اجرا
من المعطی ذلک حیث تسکرون من غیر شراب
بل من النعمة و النعیم و تحلفون من غیر اضطرار

و تکذبون من غیر احراج ذاک اذا عضکم
البلاء کما یعض القتب غارب البعیر ما اطول هذا
العناء و ابعد هذا الرجاء ایها الناس القوا هذه الازمة
التی تحمل ظهورها الاثقال من ایدیکم و لا تصدعوا
علی سلطانکم فتذموا غب فعالکم و لا
تقتحموا ما استقبلتم من فور نار الفتنة و امیطوا
عن سننها و خلوا قصد السبیل لها فقد لعمری
یهلک فی لهبها المؤمن و یسلم فیها غیر المسلم
انما مثلی بینکم مثل السراج الظلمة یستضیء به من
ولجها فاسمعوا ایها الناس وعوا و احضروا آذان قلوبکم
تفهموا **این خطبه در ذکر حوادث و وقایعی است که بعد از آن
حضرت بظهور آمد نسبت باولاد و امجاد او ع** بدانکه پدر و مادر من
فدای کسانی باد که بعد از من بامامت منصوص باشند ایشان
از جماعتی معدوداند که نامهای ایشان در آسمان معروف و در زمین
نامعلوم است پس انتظار کشید آن چیزی را که بوقوع می آید از پشت
کردن کارهای و شما و بریدن پیوندهای شما بسبب متفق شدن ایشان
بر ایذا و اضرار شما و کار فرمودن ضعفا و ذلیلان شما را این کارها

یعنی وقوع آن فتنها و حادثها در محلی خواهد بود که باشد زدن شمشیر
برهنه بر مومن آسان تر از کسب درهم از وجه حلال آن بواسطه
صعوبت کسب حلال دران حال این حوادث و وقایع در وقتی
باشد که آنکسی که داده باشد یا و مال بزرگتر باشد از روی مزد و ثواب
بجهت فقر و کثرت عیال از دهنده مال بجهة کثرت حرام آن مصاحب
و فتن در محلی باشد که مست شوید بی آشامیدن شراب بلکه آن مستی
از کثرت نعیم باشد و سوگند خورید بدون مضطر شدن شما و آن
و دروغ گویید بدون تنگ گرفتن کار آن حوادث در وقتی باشد
که بگزد شما را بلا همچنانکه میگزد و بالان بالای کوهان شتران را همگی انجام
کار شما بمرتبه رسد که گویید از روی ملالت و پریشانی که چه دور است
این رنج و خواری و چه دور است این امیدواری باصلاح حال
ای گروه مردمان ببندید از برای این مهارها که بر درشته است پشتهای
اشتها گرانیها را از دستهای خود و متفرق و پراکنده مشوید بر حاکم
خود پس مذمت کنید نفسهای خود را در عقب فعلهای خود و نزدیک مشوید
مشوید در انچه در آورده است بشما از جوشیدن آتش فتنه و دور شوید
از طریقه آن آتش بعد ظاهر بودن از اختلاف آرای باطل ارباب
ضلال و رها کنید میانه راه را از برای آن فتنه پس هر اینه بحق زندگانی

من که هلاک میشود از زبانه آتش فتنه بلند اشتعال مومن و مسلمان
می ماند در او غیر مسلمان از اهل نفاق بدرستی که در دستان من در میان
شما و دستان چراغیست در تاریکی روشنی می جوید با و هر که در آید در آن
و اقتباس نماید از روشنی آن پس بشنوید ای مردمان این پند را
و نگهدارید در خاطر خود و حاضر سازید گوشهای دلها را تا فهم
کنید الخ نافعست و سودمند ومن خطبة له علیه السلام
فانی اوصیکم ایها الناس بتقوی الله وکثرة حمده
على آلائه الیکم ونعمائه علیکم وبلائه لدیکم
فکم خصکم بنعمة وتدارککم برحمة اعورتم
له فسترکم وتعرضتم لاخذه فامهلکم
واوصیکم بذکر الموت واقلال الغفلة عنه
وکیف غفلتکم عما لیس یغفلکم وطمعکم
فیمن لیس یمهلکم فکفى واعظا بموتى عاینتموهم
حملوا الى قبورهم غیر راکبین وانزلوا فیها
غیر نازلین کانهم لم یکونوا للدنیا عمارا وکان
الآخرة لم تزل لهم دارا اوحشوا ما کانوا یوطنون
واوطنوا ما کانوا یوحشون واشتغلوا بما فارقوا

وأطاعوا أمامه انتقلوا لا عن قبيح يستطيعون انتقالا
ولا في حسن يستطيعون ازديادا آمنوا بالدنيا فغرتهم
وأمنوا بها فصرعتهم فسابقوا رحمكم الله إلى
منازلكم التي أمرتم أن تعمروها والتي رغبتم
فيها ودعيتم إليها واستتموا نعم الله عليكم
بالصبر على طاعته والمجانبة لمعصيته فإن غدا من
اليوم قريب ما أسرع الساعات في اليوم وأسرع الأيام
في الشهر وأسرع الشهور في السنة وأسرع السنين في العمر

مدار این خطبه بر تقوی است و ترسکاری و تذکیر حضرت باری

و شبیه مردمان از غرور این جهان وصیت میکنم شما را ای مردمان
بترسید از خدا و به بسیاری ستایش کردن او بر نعمتهای او که رسیده اند
بشما بر نعمتهای پاکیزه او که واقع شده اند بر شما و بآزمایش او که نزد شما
پس بسا که خواص کرد شما را بنعمتی و دریافت شما را برحمتی و عاطفتی
آشکارا کردید شما عورت را یعنی معاصی و فساد را [illegible] او پس
بوشانید شما را لباس ستر او و قلم عفو بر جریده شما کشید و پیش
آمدید شما بانواع معاصی از برای گرفتن او شما را پس مهلت داد
شما را و وصیت میکنم شما را بیاد کردن مرگ و کم کردن غفلت

و بیخبری از آن و چه گونه همت غفلت شما از چیزی که هست که فرو گذارد
شما را و چگونه طمع شما در کسی که مهلت ندهد و هلاک سازد شما را پس
کافیست پند دهنده مردمانی که معاینه دیدند ایشان را که بر داشته شدند
بسوی قبرهای خود نبودند سوار شوندگان و فرود آورده شدند
در آن قبور بی آنکه بودند فرود آیندگان در آن گویا ایشان نبودند
از برای دنیا عمارت کنندگان اصلا و گویا سرای آخرت همیشه
بود ایشان را خانه و سرا رمیدند از چیزی که بودند وطن میگرفتند
از این سرا و وطن گرفتند چیزی را که بودند که از و وحشت می پذیرفتند
و مشغول می بودند بچیزی که از و مفارقت نمودند و ضایع ساختند
چیزی را که بسوی او منتقل شدند از فعل زشت استطاعت دارند
از روی منتقل شدن از و نه در فعل نیکو توانایی دارند از روی زیاده
ساختن انس گرفتند بدنیا پس فریب داد دنیا ایشان را و اعتماد
کردند بر دنیا تا بر زد و ما پس انداخت ایشان را بر خاک هلاک پس سبقت
ورزید ای بندگان خدا که رحمت کناد خدا بر شما بسوی منزلهای خود
که مامور شده اید بعمارت کردن آن و آن منازلی که رغبت افکنده
شدید در آنها و خوانده شدید بسوی آنها و تمام کنید نعمتهای خدا را
بر خود بشکیبایی نمودن بر طاعت و عبادت او و دور شدن از نافرمانی او

او را پس بدرستی که وزد ایام روز نزدیکست وجه شتابنده اند ساعتها
در افنای روز وجه سرعت رونده روزها در فانی ساختن ماه وجه شتابانند
ماهها در اعدام سال وجه سرعت رونده سالها در افنای عمرها **ومن خطبة**
له علیه السلام فمن الایمان ما یکون ثابتا مستقرا
فی القلوب ومنه ما یکون عواری بین القلوب والصدور
الی اجل معلوم فاذا کانت لکم برائة من احد
فقفوه حتی یحضره الموت فعند ذلک یقع حد البرائة
والهجرة قائمة علی حدها الاول ما کان لله تعالی
فی اهل الارض حاجة من مستسر الامة ومعلنها لا یقع
اسم الهجرة علی احد الا بمعرفة الحجة فی الارض فمن
عرفها واقر بها فهو مهاجر ولا یقع اسم الاستضعاف
علی من بلغته الحجة فسمعتها اذنه ووعاها قلبه
ان امرنا صعب مستصعب لا یحمله الا عبد امتحن
الله قلبه للایمان ولا یعی حدیثنا الا صدور امینة
واحلام رزینة ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی
فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض قبل ان تشغر
برجلها فتنة تطأ فی خطامها وتذهب باحلام قومها

این خطبه در بیان شدت و ضعف ایمانست یعنی بعضی از ایمانست
که می باشد ثابت و قرار گرفته در دلهای مردمان و بعضی دیگر
از ایمان آنست که باشد عاریتها میان دلها و سینها تا وقت معلوم
پس هرگاه که باشد شما را بیزاری یکی از کافران پس موقوف دارید و
بگذارید او را بحال خود تا آنکه حاضر شود او را مرگ پس نزد آن حالت
واقع شود حد بیزاری و هجرت ثابتست بر حد اول خود مادام که باشند
مر خدای را در اهل زمین حاجتی از امتی که پنهان کنند و باشند
دین خود را از اشرار و از آشکار کنندهای ایشان واقع نمیشود نام
هجرت بر یکی از مسلمانان مگر بشناختن حجت خدا در زمین که امام زمانست
پس هر که شناخت او را و اقرار کرد بامامت او پس او هجرت کننده
از ضلالت و واقع نمیشود نام ضعیف شمردن در ایمان بر کسی که رسیده
باشد باو قول امام زمان پس شنیده باشد آن قول را گوش او و نگه
داشته باشد آنرا دل او پس بدرستی که کار ما بغایت دشوار است
بر نمیدارد آن امر را مگر بنده که آزموده باشد خدای تعالی دل او را
برای ایمان و نگاه نمیدارد حدیث ما را مگر سینهای امین و خردهای [illegible]
ای جماعت مردمان بپرسید مرا از علوم و احکام ایمان پیش از آنکه
نیابید مرا درین جهان پس بدرستی که من براههای آسمان داناترم

از علم خود بر راههای زمین پیش ازانکه بر دارد پای خود را فتنه که در پا زند
مهار خود و ببرد خردها هو قوم خود را و این فتنه بنی امیه است که اطراف
عالم را پامال گردانید **ومن خطبة له عليه السلام**

الحمد لله شكرا لانعامه واستعينه على وظائف
حقوقه عزيز الجند عظيم المجد واشهد ان محمدا عبده
ورسوله دعا الى طاعته وقاهر اعداءه جهادا عن دينه
لا يثنيه عن ذلك اجتماع على تكذيبه والتماس لاطفاء
نوره فاعتصموا بتقوى الله فان لها حبلا وثيقا عروته
ومعقلا منيعا ذروته وبادروا الموت في غمراته
وامهدوا له قبل حلوله واعدوا له قبل نزوله
فان الغاية القيامة وكفى بذلك واعظا لمن عقل ومعتبرا
لمن جهل وقبل بلوغ الغاية ما تعلمون من ضيق الارما س
وشدة الابلاس وهول المطلع وروعات الفزع
واختلاف الاضلاع واستكاك الاسماع وظلمة
اللحد وخيفة الوعد وغم الضريح وردم الصفيح
فالله الله عباد الله فان الدنيا ماضية بكم على سنن
وانتم والساعة في قرن وكانها قد جاءت باشراطها

وازفت

وازفت بافراطها ووقفت بكم على صراطها وكانها
قد اشرفت بزلازلها واناخت بكلاكلها
وانصرمت الدنيا باهلها واخرجتهم من حضنها
فكانت كيوم مضى وشهر انقضى وصار جديدها
رثا وسمينها غثا في موقف ضنك المقام وامور مشتبهة
عظام ونار شديد كلبها عال لجبها ساطع لهبها
متغيظ زفيرها متاجج سعيرها بعيد خمودها
ذاك وقودها مخوف وعيدها عم قرارها مظلمة
اقطارها حامية قدورها فظيعة امورها وسيق
الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا قد امن العذاب وانقطع
العتاب وزحزحوا عن النار واطمانت بهم الدار ورضوا
المثوى والقرار الذين كانت اعمالهم في الدنيا
زاكية واعينهم باكية وكان ليلهم في دنياهم
نهارا تخشعا واستغفارا وكان نهارهم ليلا
توحشا وانقطاعا فجعل الله لهم الجنة مابا والجزاء
ثوابا وكانوا احق بها واهلها في ملك دائم ونعيم
قائم فارعوا عباد الله ما برعايته يفوز فائزكم

وباضاعته یخسر مبطلکم وبادروا آجالکم
باعمالکم فانکم مرتهنون بما اسلفتم ومدینون
بما قدمتم وکأن قد نزل بکم المخوف فلا رجعة
تنالون ولا عثرة تقالون استعملنا الله وایاکم
بطاعته وطاعة رسوله صلی الله علیه وآله وعفا عنا
وعنکم بفضل رحمته الزموا الارض واصبروا
علی البلاء ولا تحرکوا بایدیکم وسیوفکم وهوی السنتکم
ولا تستعجلوا بما لم یعجله الله لکم فانه من مات منکم
علی فراشه وهو علی معرفة حق ربه وحق رسوله واهل
بیته صلوات الله علیه وعلیهم مات شهیدا ووقع
اجره علی الله واستوجب ثواب ما نوی من صالح عمله
وقامت النیة مقام اصلاته بسیفه فان لکل شیء
مدة واجلا مراد این خطبه در ترغیب عباد است بعبادت
سپاس و ستایش میکنم خدای را از جهت شکر نعمت و اول او را
و یاری می خواهم از وی بر وظیفهای حقهای او در حالتی که غالبست لشکر او
بزرگست بزرگواری او و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست
صلی الله علیه وآله بخواند خلقان را بفرمان برداری او و قهر کرد و مخذول

ساخت دشمنان او را از روی قتال کردن و کارزار نمودن از دین
متابعت او باز نمود گردانید او را از دعوت اتفاق خلقان بر دروغ گو
گردانیدن او و طلب نمودم فرو نشاندن نور او را پس متمسک شوید
و چنگ در زنید به پرهیزکاری پس بدرستی که مر تقوی را ریسمانیست
که بغایت استوار است گوشه آن ریسمان و جای پناهیست که محکم
و پایدار است بلندی او و سبقت گیرید بر مرگ در سختیهای آن و
مهیا سازید بموجب عبادت جای او را پیش از فرود آمدن آن پس
بدرستی که پایان کار خلایق قیامتست و کافیست موت با قیامت پند
دهنده مر کسی را که عاقل باشد نه غافل و در محل عبرت کسی که جاهل باشد
و پیش از رسیدن غایت کار که قیامتست چیزیست که میدانید شما
از تنگی قبور و سختی تنگی و اندوه و از خوف موضع اطلاع و سکان
و از ترسهای فزع عقاب و بیم در رفتن استخوانهای پهلو بجهت فشردن
قبور و از کر شدن گوش شما در آنجا و تاریکی لحد گور و ترس وعده خدا
و پوشانیدن شکاف قبر و استوار کردن سنگهای بالای قبر پس بترسید
از خدای تعالی ای بندگان خدا پس بدرستی که دنیا گذرانست
بشما بر یک طریقه و شما و قیامت واقعید در یک ریسمان و گویا
که ساعت قیامت آورده است شرطهای خود را و نزدیک گردانیده

پیش رفتنهای خود را و بدانسته شما را بر صراط خود و گویا قیامت منزرف
ساخته سختیهای خود را و فزو خوابانیده سینهای خود را و منقطع
گشته و بریده شده دنیا ما اهل خود و بیرون کرده ایشان را از کنار پرورش
خود بس است همچو روزی که گذشت و بماهی که منقضی گشت و گردید
نور او کهنه و پوسیده و فربه او لاغر و داخل ساحت اهل خود را در موضع
که تنگست درو جای گرفتن و در کارهای مشتبه عظیمه و در آتشی که سخت
حریص بودن با بذا بلند است آواز بر هول آن بلند شونده است
زبانه آن خشم گیرنده است او را از منکران بر افراخته است آتش
سوزان آن دور است فرو نشستن آن فروزانست همه آتش آنجا
ترسناکست وعده آن غمگین کننده است قرارگاه آن تاریکیست
جواب آن گرمست دیگهای جوشان او و تشنیع و فضیح است کارهای
پر هول آن و رانده شوند آنانی که پرهیزکاری کردند پروردگار خود را
بسوی بهشت در حالتی که گروه گروه کرده شده باشند ایمن شده از عذاب
و بریده شده از ایشان سرزنش و دور کرده شده از آتش دوزخ
و آرام گرفته با ایشان سرای عقبا و خشنود از ماوری و قرارگاه
آنکسانی که بود کردارهای ایشان در دنیا خالص و پاکیزه از شایبه‌ها
و چشمهای ایشان گریان و بود شب ایشان در دنیای ایشان روز

اولش

روشن از جهت فروتنی نمودن و طلب مغفرت کردن و بود روز ایشان
شب بواسطه وحشت یافتن و بریدن از مردم روزگار پس گردانید
خدای تعالی بر ایشان بهشت را جای بازگشت ایشان و پاداش
عمل ایشان را ثواب بسیار و بودند ایشان سزاوار بهشت
و نعمت بیشمار و اهل بهشت در پادشاهی دایم باشند و در نعمتهای
ثابت غیر فانی پس رعایت کنید ای بندگان خدا آن چیزی را که
رعایت کردن آن فیروز کار میشود رستگار شما و بضایع ساخت
آن زیان کار میشود تباه کار شما و بشتابی کنید بر اجلهای خود بکردارهای
خود پس بدرستی که شما گرده کرده شده اید با گنج از پیش فرستاده‌ها
از اعمال و جزا داده شده اید از اعمال با گنج پیش داشتید آن را از
افعال و محصص که زود آید البته چیزی مخوف بعد از مرگ بازگشتنی
ملبث که برسید بال دنیا بسر در امدنی که عفو کرده نشوید کار دنیا باو
و مشغول گرداند شما را خدای تعالی و شما بفرمان برداری خود و
فرمان برداری بغیر خود و عفو کنا از شما و از شما بزیادتی مرحمت
ملازم نشوید و قرار گیرید در زمین و صبر کنید بر بلایا و متحرک
نسازید دستهای خود را و شمشیرهای خود را در هوا و زردی زبانهای
خود و مشتابید بچیزی که تعجیل نفرموده خدای تعالی آن را از برای شما

بدرستی که کسی که بمرد از شما بر بستر خود و حال آنکه عارف بوده باشد بحق
پروردگار خود و دانا باشد بحق پیغمبر خود و عالم باشد بحق اهل بیت
او مرده باشد در حالتی که شهید بوده و واقع شود مزد او بر خدای تعالی
و مستوجب شود بثواب آنچه نیت کرده از عمل شایسته و صبر بلیه
و قایم شود یا لستید نیت او در غزا با امام عادل در مقام برکشیدن
او شمشیر خود از نیام و بدرستی که هر چیزی را مدتیست و نهایتی و من خطبة
له علیه السلام الحمد لله الفاشي حمده والغالب جنده
والمتعالي جده احمده على نعمت التوام والائه
العظام الذي عظم حلمه فعفا وعدل في كل ما قضى
وعلم بما يمضي وما مضى مبتدع الخلائق بعلمه ومنشئهم
بحكمه بلا اقتداء ولا تعليم ولا احتذاء لمثال
صانع حكيم ولا اصابة خطاء ولا حضرة ملاء
واشهد ان محمدا عبده ورسوله ابتعثه والناس
يضربون في غمرة ويموجون في حيرة قد قادتهم
ازمة الحين واستغلقت على افئدتهم اقفال
الرين اوصيكم عباد الله بتقوى الله فانها حق الله
عليكم والموجبة على الله حقكم وان تستعينوا عليها

بالله

بالله وتستعينوا بها على الله فان التقوى في اليوم الحرز والجنة
وفي غد الطريق الى الجنة مسلكها واضح وسالكها
رابح ومستودعها حافظ لم تبرح عارضة نفسها
على الامم الماضين والغابرين لحاجتهم اليها غدا
اذا اعاد الله ما ابدى واخذ ما اعطى وسال عما
اسدى فما اقل من قبلها وحملها حق حملها اولئك
الاقلون عددا وهم اهل صفة الله سبحانه اذ
يقول وقليل من عبادي الشكور فاهطعوا باسماعكم
اليها والظوا بجدكم عليها واعتاضوها من كل
سلف خلفا ومن كل مخالف موافقا ايقظوا بها نومكم
واقطعوا بها يومكم واشعروها قلوبكم وارحضوا
بها ذنوبكم وداووا بها الاسقام وبادروا بها
الحمام واعتبروا بمن اضاعها ولا يعتبرن بكم
من اطاعها الا وصونوها وتصونوا بها وكونوا
عن الدنيا نزاها والى الاخرة ولاها ولا تضعوا
من رفعته التقوى ولا ترفعوا من رفعته الدنيا ولا
تشيموا بارقها ولا تسمعوا ناطقها ولا تجيبوا ناعقها

وَلَا تَستَضِيئُوا بِاَشرَافِهَا وَلَا تَغتَنُوا بِاَعلَاقِهَا فَاِنَّ بَرقَهَا
خَالِبٌ وَنُطقَهَا كَاذِبٌ وَاَموَالَهَا مَحرُوبَةٌ وَاَعلَاقَهَا
مَسلُوبَةٌ اَلَا وَهِيَ المُتَصَدِّيَةُ العَنُونُ وَالجَامِحَةُ الحَرُونُ
وَالمَائِنَةُ الخَؤُونُ وَالجَحُودُ الكَنُودُ وَالعَنُودُ الصَّدُودُ
وَالحَيُودُ العَوُودُ حَالُهَا انتِقَالٌ وَوَطأَتُهَا زِلزَالٌ

المَيُودُ

وَعِزُّهَا ذُلٌّ وَجِدُّهَا هَزلٌ وَعُلُوُّهَا سُفلٌ دَارُ
حَربٍ وَسَلَبٍ وَنَهبٍ وَعَطَبٍ اَهلُهَا عَلَى سَاقٍ
وَسِيَاقٍ وَلَحَاقٍ وَفِرَاقٍ قَد تَحَيَّرَت مَذَاهِبُهَا وَاَعجَزَت
مَهَارِبُهَا وَخَابَت مَطَالِبُهَا فَاَسلَمَتهُمُ المَعَاقِلُ وَ
لَفَظَتهُمُ المَنَازِلُ وَاَعيَتهُمُ المَحَاوِلُ فَمِن نَاجٍ مَعقُورٍ
وَلَحمٍ مَجزُورٍ وَشِلوٍ مَذبُوحٍ وَدَمٍ مَسفُوحٍ وَعَاضٍّ
عَلَى يَدَيهِ وَصَافِقٍ بِكَفَّيهِ وَمُرتَفِقٍ بِخَدَّيهِ وَزَارٍ
عَلَى رَأيِهِ وَرَاجِعٍ عَن عَزمِهِ وَقَد اَدبَرَتِ الحِيلَةُ
وَاَقبَلَتِ الغِيلَةُ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ هَيهَاتَ
هَيهَاتَ قَد فَاتَ مَا فَاتَ وَذَهَبَ مَا ذَهَبَ
وَمَضَتِ الدُّنيَا لِحَالِ بَالِهَا فَمَا بَكَت عَلَيهِمُ
السَّمَاءُ وَالاَرضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ

مدار این خط

مدار این خطبه بر ترغیب مردمانست بتقوی شکر و سپاس مر معبود را
که انکار است حمد و سپاس بیقیاس او و غالبست لشکر او و بزرگ
عظمت بی غایت او حمدی گویم خدا را بر نعمتهای او که متواترست و بر
عطایای او که عظیم و بیکرانست الهی خداوندی که بزرگست حلم و
بردباری او بس عفو میکند از گنهکاران و عدل بجا میآورد در هر چه
حکم کرده بآن و میداند آنچه میگذرد و آنچه گذشت از بندهها علم
بدانش شامل خود و بیرون آرنده است ایشان را از کتم عدم
بصحرای وجود بامر کامل خود بی پیروی کردن او کسی که در ایجاد نها
و بی تعلیم دادن او را غیر او و بی اندازه گرفتن مر نمونه صنعت
کار را و بی رسیدن بخطا و بی خطور کرده بتوانایی و گواهی میدهم
که محمد بنده ستوده اوست جدا و رسول برگزیده اوست برانگیخت
او را باهل عالم در حالتی که مردمان میرفتند در شدت و سختی
جهالت و بهم در می شدند در سرگردانی ضلالت محض گشته
بود ایشان را مهارهای هلاکت و بسته بود بر دلهای ایشان قفلهای
غفلت که جهالتست وصیت میکنم شما را ای بندگان خدا بپرهیزکاری
پس بدرستی که تقوی حق خداست بر شما و تقوی واجب کردانند است
بر خدای حق شما را و آنکه یاری خواهید بر تقوی از خدا و مدد جویید

تقوی می برسدن ثواب خدا پس بدرستی که تقوی درین روز دنیا
پناهست و سپر و دروازه است بهشت راه تقوی روشنست
وراه روان او بسیار نفع است و با امانت گیرنده ان نگه دارنده
نفس خودست همه تقوی عوض کننده است نفس خود را بر امتها
که گذشته اند بجهت حاجت ایشان بسوی ان وقتی که باز گردانند خدای
تعالی چیزی را که بدید اورده و بگیرد انچ داده و بعباد و بپرسد از انچ فرستاده
بعباد پس چه اندکند کسانی که قبول کردند تقوی را و بر داشتند ان را
همچنانکه حق بر داشتن انست ان جماعت متقیان کم اندازه ی تمام
وایشان اند جماعتی که موصوف او سبحانه اند و ممدوح او وقتی که میگوید
در کلام بزرگوار خود بعنی اندکند از بندگان من که شکر کنندگانند
پس بشتابید بگماشتن گوشهای خود بسوی شنیدن منافع تقوی و ملازمت
کنید بجد و جهد خود بر مواقع تقوی و عوض بستانند ان را از هر چه پیش
شده پس اینده و از هر مخالفی موافقی بیدار سازید بتقوی
خواب غفلت خود را و قطع کنید بان روز معصیت و شهوت
خود را و بشویید با آب پاک تقوی گناهان خود را و مداوا کنید
بان دردهای خود را و سبقت گیرید با و بر مرگ و عبرت گیرید با و کسی
که ضایع ساخت تقوی را و باید که عبرت نگیرند بشما انکسی که

مراد است که پیرو هوا متابعت کند تقوی
و بعد از ان مخالفت ندارد و از بس
سزاوار است که بر طریق تقوی [illegible]
و در ان میل نکند مخالفت [illegible]
تقوی [illegible]
ازان [illegible]

با طاعت تقوی پرداخت اگاه باشید و نگاه دارید تقوی را و نگاه
دارید بتقوی نفس خود را از قهر الهی و باشید از دنیا پرهیز کنندگان و
باشید بسوی اخرت شیفته شدگان و پست مسازید کسی که رو دا
او را تقوی و بلند مسازید کسی که بلند گردانند دنیا او را و در نگرید مشوید
بزخارف برق درخشنده دنیا و مشنوید بسمع قبول گوینده مدح او را
و اجابت مکنید خواننده بسوی او را بدنیا و روشنی مجویید بروشنی دنیا
و در فتنه میفتید بچیزهای نفیس دنیا پس بدرستی که برق دنیا
خالیست از باران و گفتار او دروغ و مالهای او گرفته
شده است بتمامی و نفسهای او رمیده شده بناکامی بدانید که دنیا
پیش اینده است پیش رونده و سرکشیست نافرمان و دروغگو
خیانت کننده و ستیزه کار ناسپاس و منحرف شونده است میل کننده از
حق بر گردنده است خرامنده حال او زوالست و نرم شدن او
جنبش بالا مال است و ارجمندی او خواریست و جدا و سخن بازیست
و استهزا و بلندی او پستیست سرای کشتن و تاراج مال است و ربودن
مال و غارت نمودن اصحاب اهل او و ایستادگانند برپا های دنیا و بانشستن
و بر رفتن و رحلت و بر پیوستن و جدا شدن تحصیل که متحیر و سرگردان
طریق خیر او و عاجز گردانیده است کسی را که طلب او میکند

در محلهای فرار خود و نومید است مطلوبهای او پس فرو گذاشته
و انداخته یعنی جای نداده ایشان را منزلهای او و مانده ساخته
ایشان را حیلهای او پس بعضی از اهل روزگار رستگار نیست
گزیده شد بمصایب و بعضی از قبیل گوشتیست بریده از لوامت
و تا زده عضویست و هیچ یافته از شد ابدان و خونیست ریخته و
گزنده البت کفهای دست خود را برهم و نهاده هردو دست
خود را بر رخساره خود از حسرت و عیب کننده براندیشه خود
و رجوع نماینده از عزم و قصد خود و تحقیق که گشت گرد حیلت
انگیختن و روی آورد ناگاه گشتن و نیست هنگام گریختن چه دور
پس چه دور فرح و خوشحالی در این سرای محقق که فوت شد الخ
فوت شد از اسباب سرور و رفت الخ رفت از امور و گذشت
دنیا بحال خود نه بآرزوی اهل خود پس بگریست باهل روزگار آسمان
و زمین و نبودند مهلت دادگان **ومن خطبة له عليه**
السلام ومن الناس من يسمي هذه الخطبة القاصعة
وهي تتضمن ذم ابليس على استكباره وتركه
السجود لآدم عليه السلام وانه اول من اظهر
العصبية وتبع الحمية وتحذير الناس من سلوك

بر دستهای خود از ندامت
و زننده ایست

طريقته

طريقته وهي الحمد لله الذي لبس العز والكبريا
واختارهما لنفسه دون خلقه وجعلهما حمى
وحرما على غيره واصطفاهما لجلاله وجعل اللعنة
على من نازعه فيهما من عباده ثم اختبر بذلك ملائكته
المقربين ليميز المتواضعين منهم من المستكبرين
فقال سبحانه وهو العالم بمضمرات القلوب
ومحجوبات الغيوب اني خالق بشرا من طين فاذا
سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين
فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس اعترضته
الحمية فافتخر على آدم بخلقه وتعصب عليه لاصله
فعدو الله امام المتعصبين وسلف المستكبرين الذي
وضع اساس العصبية ونازع الله رداء الجبرية
وادرع لباس التعزز وخلع قناع التذلل الا ترون
كيف صغره الله بتكبره ووضعه بترفعه فجعله
في الدنيا مدحورا واعد له في الآخرة سعيرا
ولو اراد سبحانه ان يخلق آدم من نور يخطف
الابصار ضياؤه ويبهر العقول رواؤه وطيب

ياخذ الانفاس عرفه لفعل ولو فعل لظلت
له الاعناق خاضعة ولخفت البلوى فيه على الملائكة
ولكن الله سبحانه يبتلي خلقه ببعض ما يجهلون اصله
تمييزا بالاختبار لهم ونفيا للاستكبار عنهم و
ابعادا للخيلاء منهم فاعتبروا بما كان من فعل الله
بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد
وكان قد عبد الله ستة الاف سنة لا يدرى
امن سني الدنيا ام من سني الاخرة عن كبر
ساعة واحدة فمن بعد ابليس يسلم على الله
بمثل معصيته كلا ما كان الله سبحانه ليدخل
الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملكا ان حكمه
في اهل السماء واهل الارض لواحد وما بين الله
وبين احد من خلقه هوادة في اباحة حمى حرمه
الله على العالمين فاحذروا عباد الله ان يعديكم
الله بدائه وان يستفزكم بخيله ورجله فلعمري
لقد فوق لكم سهم الوعيد واغرق لكم
بالنزع الشديد ورماكم من مكان قريب

فقال

فقال رب بما اغويتني لازينن لهم في الارض
ولاغوينهم اجمعين قذفا بغيب بعيد ورجما
بظن غير مصيب صدقه ابناء الحمية واخوان
العصبية وفرسان الكبر والجاهلية حتى اذا
انقادت له الجامحة منكم واستحكمت الطماعية
منه فيكم فنجمت الحال من السر الخفي الى
الامر الجلي استفحل سلطانه عليكم ودلف
بجنوده نحوكم فاقحموكم ولجات الذل واحلو
كم ورطات القتل واوطؤكم اثخان الجراحة
طعنا في عيونكم وحزا في حلوقكم ودقا لمناخركم
وقصدا لمقاتلكم وسوقا بخزائم القهر الى النار
المعدة لكم فاصبح اعظم في دينكم حرجا
واورى في دنياكم قدحا من الذين اصبحتم
لهم مناصبين وعليهم متالبين فاجعلوا عليه
حدكم وله جدكم فلعمر الله لقد فخر على
اصلكم ووقع في حسبكم ودفع في نسبكم واجلب
بخيله عليكم وقصد برجله سبيلكم يقتنصونكم

بِكُلِّ مَكَانٍ وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةِ ذُلٍّ وَحَلْقَةِ ضِيقٍ وَعَرْصَةِ مَوْتٍ وَجَوْلَةِ بَلَاءٍ و بعضی از مردمان نامیده اند این خطبه را قاصعه و قصع بمعنی نشخوار کردن و تصغیر و تحقیر کردن است وجه تسمیه گفته اند که آنحضرت این خطبه را بابل کوه خواند در حالتی که سوار بود بر ناقه که نشخوار میکرد و درین خطبه تصغیر و تحقیر ابلیس کرده این خطبه متضمن مذمت شیطان و سرکشی اوست در ترک سجده کردن او مر آدم علیه السلام را و ابلیس لعین نخستین کسی بود که اظهار سرکشی کرد و پیروی عزت و تکبر نمود و دیگر درین خطبه است ترسانیدن مردمان از رفتن بطریق او فرماید که شکر و سپاس مر خدای راست که پوشیده لباس عظمت و بزرگواری را و اختیار فرمود این هر دو صفت را برای ذات عالی خود نه برای خلق خود و گردانید این دو صفت را خاص از برای خود و حرام نمود بر غیر خود و برگزید این هر دو را برای بزرگی خود و گردانید لعنت و دوری رحمت را بر آنکه نزاع کرد با او درین دو صفت از بندگان او پس آزمود فرشتگانی را که مقرب درگاه او بودند تا متمیز گرداند متواضعان و فروتنان ایشان را از متکبران پس فرمود او سبحانه در حالتی که داناست بنهانیهای دلها و پوشیدهای غیبها

بدرستی که من آفریننده ام آدمی را از گل پس چون تمام کردم خلقت او را و دمیدم در قالب او چیزی از روح که مخلوق منست پس بروی در افتید برای او در حالتی که سجده کنندگان باشید پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان بهیأت مجموعی مگر ابلیس پیش آمد او را غیرت و تکبر پس فخر کرد بر آدم علیه السلام بآفرینش خود و متعصب شد بر او بجهت اصل فطرت خود پس دشمن خداست و پیشوای تعصب کنندگان و پیش رو متکبران و گردن کشان که نهاد اساس عصبیت را و نزاع کرد با خدا در ردای کبریا و پوشید لباس عزت را و برکند از خود پوشش بندگی و ذلت را آیا نمی بینید که چگونه تصغیر و تحقیر او نمود خدای تعالی بسبب گردن کشی او و پست کرد او را بواسطه تکبر و بلند پروازی او پس گردانید او را در دنیا رانده شده از رحمت و آماده ساخت برای او در آخرت آتش بر افروخته و اگر خواستی خدای تعالی آنکه بیافریند آدم علیه السلام را از نوری که برباید دیدها را روشنی آن و غالب شود بر عقلها نضارت و زیبایی آن و از چیزی خوشبو که بگیرد نفسها را رایحه او هر آینه میکرد آنچنان و اگر چنان کردی هر آینه گردیدی گردنهای بندگان او را فروتنی نماینده و هر آینه سبک بودی و آسان آزمایش و امتحان در او و بر فرشتگان ولیکن حق سبحانه و تعالی می آزماید بندگان خود را ببرخی

که مخصوص است بحضرت عزت ۳

از چیزی که بیافریده‌اند اصل آن چیز را بجهت متکبر ساختن ایشان را
بواسطهٔ از موذن و سلب نمودن کردن کشتی را از ایشان و دور کرد
کبر و تجبر را از ایشان پس اعتبار گیرید بانچه بود از فعل خدا با ابلیس شش
هزار سال نیست معلوم مردمان و منقول اند که شش هزار سال آیا
از سالهای دنیا بود یا از سالهای آخرت بر تکبر نمودن یکساعت
پس کیست که بعد از ابلیس بسلامت ماند بر خدا بمانند معصیت ابلیس
حقا که نیست خدای تعالی که در آورد در بهشت آدمی را با مری بعینه
بکبری که بیرون برد بال از بهشت فرشته را بدرستی که امر خدای تعالی
در اهل آسمان و زمین یکیست و نیست میان او و میان هیچ یک
از خلقان مصلحتی در مباح ساختن خاصه خود را که آن عزت و کبریا
حرام کرده‌اند آن را خدای تعالی بر جمیع عالمیان پس بترسید از دشمن
خدا که با شما کذارد و درد خود را بی دوامی خود را و سبکبار کرداند شما را از آن
و بیادگان خود پس سوگند بزندگانی من که بتحقیق بزه کمان نهاد برای
شما تیر وعید را که آن اغوا و اضلال است و بر کشید کمان را برای
قصد شما کشیدن سخت و انداخت بسوی شما از جای نزدیک
و گفت ای پروردگار من بسبب آنکه بی راه کردانیدی مرا هر آینه بیارایم
برای ایشان معاصی را در زمین و هر آینه گمراه کردانم همه ایشان را

مگر بندگان خالص تو انداختنی مقرون به نهایتی که بغایت دور بود
از علم او و گفتن بگمان ناصواب باور داشته‌اند شیطان را اهل حمیت
و برادران عصبیت و سواران تکبر و جاهلیت تا آنکه گردن نهاد برای او
سرکش شما و مستحکم شد طمع کردن او در شما باغوا پس آشکارا شد حال
شما در او و از سر نهان بسوی امر روشن نمایان و بزرگ شد تسلط
و استیلای او بر شما و نزدیک کردانید لشکر خود را بجانب اضلال شما
پس انداختند شما را در غارهای مذلت و فرود آوردند شما را در زمینهای
هموار و بداشتند شما را در سختی جراحت و نیزه زدن نیزه زدنی در چشمهای
شما و بریدن بریدنی که واقع شد در هلاکت حلقهای شما و کوفتن کوفتنی سوراخهای
بینی شما را و شکستن شکستنی مر کارزار کنندگان شما را و راندند بسوی
بحلقهای بینی مهار قهر بسوی آتش مهیا کرده شده برای شما پس کردید بزرگتر
در دین شما از روی جراحت کردن و بیرون آرنده‌تر آتش را از روی
آتش زدن و آتش زنه از آن کسانی که کردیدید شما از برای ایشان
آشکار کنندگان معادات و محاربه و بر ایشان جمع شوندگان بمقاتله
و مقاتله پس بگردانید برا و منع کردن خود را از فرمان او و
برای او و اجتهاد خود را در دفع او پس قسم ببقای خدای تعالی که فخر
کرد شیطان بر اصل شما و افتاد در حسب شما و طعنه کرد در نسب شما و

کشید سواران خود را بر شما و متوجه گردانید پیادگان خود را بر رهگذر
شما تا شما را صید کنند و در هر جا میزنند از شما اطراف انگشتها را
باز نمی ایستید بهیچ حیله و دفع نمیکنید نشانهٔ انبال را از روی
نفسهای خود بعزم در مذلت و خواری و حلقهٔ تنگی در عرصهٔ مرگ
وفنا و گردش بلا در دنیا **فاطفئوا ما كمن في قلوبكم
من نيران العصبية** وأحقاد الجاهلية وإنما تلك الحمية
تكون في المسلم من خطرات الشيطان ونخواته ونزغاته
ونفثاته واعتمدوا وضع التذلل على رؤوسكم
وإلقاء التعزز تحت أقدامكم وخلع التكبر من أعناقكم
واتخذوا التواضع مسلحة بينكم وبين عدوكم
إبليس وجنوده فإن له من كل أمة جنودا وأعوانا
ورجلا وفرسانا ولا تكونوا كالمتكبر على ابن أمه
من غير ما فضل جعل الله فيه سوى ما ألحقت العظمة
بنفسه من عداوة الحسد وقدحت الحمية في قلبه
من ريح الكبر الذي أعقبه الله به الندامة وألزمه
آثام القاتلين إلى يوم القيامة ألا وقد أمعنتم
في البغي وأفسدتم في الأرض مصارحة لله بالمناصبة

معظم

من نار الغضب ونفخ الشيطان في أنفه

ومبادر

ومبادرة المؤمنين بالمحاربة فالله الله في كبر
الحمية وفخر الجاهلية فإنه ملاقح الشنآن ومنافخ
الشيطان اللاتي خدع بها الأمم الماضية والقرون
الخالية حتى أعنقوا في حنادس جهالته ومهاوي
ضلالته ذللا عن سياقه سلسا في قياده أمرا
تشابهت القلوب فيه وتتابعت القرون عليه و
كبرا تضايقت الصدور به ألا فالحذر الحذر
من طاعة ساداتكم وكبرائكم الذين تكبروا عن
حسبهم وترفعوا فوق نسبهم وألقوا الهجينة على
ربهم وجاحدوا الله ما صنع بهم مكابرة لقضائه
ومغالبة لآلائه فإنهم قواعد أساس العصبية
ودعائم أركان الفتنة وسيوف اعتزاء الجاهلية
فاتقوا الله ولا تكونوا لنعمه عليكم أضدادا ولا
لفضله عندكم حسادا ولا تطيعوا الأدعياء الذين
شربتم بصفوكم كدرهم وخلطتم بصحتكم
مرضهم وأدخلتم في حقكم باطلهم وهم أساس الفسوق
وأحلاس العقوق اتخذهم إبليس مطايا ضلال وجندا

بهم يصول على الناس وتراجمة ينطق على السنتهم
استراقا لعقولكم ودخولا في عيونكم ونفثا في
اسماعكم فجعلكم مرمى نبله وموطا قدمه ومأخذ يده
فاعتبروا بما اصاب الامم المتكبرين من قبلكم
من بأس الله وصولاته ووقائعه ومثلاته واتعظوا
بمثاوي خدودهم ومصارع جنوبهم واستعيذوا
بالله من لواقح الكبر كما تستعيذونه من طوارق
الدهر فلو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص
فيه لخاصة انبيائه ولكنه سبحانه كره اليهم
التكابر ورضي لهم التواضع فالصقوا بالارض
خدودهم وعفروا في التراب وجوههم وخفضوا
اجنحتهم للمؤمنين وكانوا اقواما مستضعفين
قد اختبرهم الله بالمخمصة وابتلاهم بالمجهدة
وامتحنهم بالمخاوف ومحصهم بالمكاره فلا تعتبروا
الرضا والسخط بالمال والولد جهلا بمواقع الفتنة
والاختبار في مواضع الغنى والاقتدار فقد قال سبحانه
ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع

لهم في الخيرات بل لا يشعرون فان الله سبحانه يختبر
عباده المستكبرين في انفسهم باوليائه المستضعفين
في اعينهم مغر مباشید پس بمیرانید و فرو نشانید آنچ پنهانست
در دلهای شما از آتش سوزان عصبیه و کینهای زمان کفر و جاهلیت
و جز این نیست که حمیت جاهلیت و عصبیه باشند در مرد مسلمان از
افکندهای شیطان و بزرگی نمودنهای او و تباهی کردنهای او و
دمیدنهای وساوس او و قصد کنید نهادن فروتنی را بر سرهای خود
و انداختن بزرگی و تسلط را در زیر قدمهای خود و بر کندن گردن
کشی را از گردنهای خود و فرا گیرید فروتنی را بمثابه جماعت سلاح
و درگه نگهبانی ثغر کنند میان خود و در میان دشمن خود که ابلیس است
و لشکریان او پس بدرستی که ابلیس را از هر گروهی لشکریانست و پیادگان
و سواران و مباشید همچو تکبر کننده که قابیل است بر پسر مادر او که هابیل
است بدون فضلی و افزونی که گردانید خدای تعالی برای قابیل
درین کار غیر ازین که رسید تکبر و فخر بنفس او از دشمنی که ناشی شده
بود او را از حسد و آتش زد حمیت جاهلیت در دل او از آتش خشم
و دمید ابلیس لعین در بینی او از دیاد خودبینی که در پی در آورد او را
خدای تعالی بسبب این کار ندامت و حسرات را و لازم او گردانید گناهان

گردن‌کشندگان را تا روز قیامت بدانید که نیک در رفتید و بغاوت
مشغول شدید و در ستم و تباهی کردید در زمین و در آن حال که آشکارا
جنگ کننده بودید مر خدای را بعداوت و دشمنی و بیرون شده بودید
مر مؤمنان را بمقاتله پس بترسید از خدا در گردن کشی حمیت و نازش
جاهلیت پس بدرستی که کبر منشاء بغض است که آلستن کنندهای عداوت
و دشمنی اند و مواضع نفس زدن و دمیدن شیطان که فریب داد
شیطان بآن امتهای گذشته و قرنهای سابقه را تا آنکه دویدند بشتاب
در تاریکیهای نادانی و مواضع افتادن در گمراهی در آن حال که رام بودند
از راندن او و فرمان بودند در کشیدن او کاری را که متشابه دلها
بودند در آن و بیابی رفتند قرنهای ماضیه بران و کبری را که تنگ شد
سینها بآن آگاه باشید پس حذر نمایید از اطاعت کردن و پیروی
نمودن سادات و بزرگان خود آنانکه تکبر نمودند از حسب خود و
ترفع و بلندی جستند بر بالای نسب خود و انداختند کار زشت را
که عیب و نقص مردانست و حقارت نسب و صغارت حسب ایشان
بر پروردگار خود و منکر شدند از خدای آنچه کرد با ایشان از احسان بجهت
نبرد کردن بزرگی مر قضای او را و غلبگی جستن با دو مر نعمتهای او را پس
بدرستی که ایشان قاعدهای بنای عصبیه و حمیت جاهلیت اند و ستونهای

رکنهای

رکنهای فتنه و آشوب و شمشیرهای نسبت دادن بجاهلیت پس
بترسید از خدای تعالی و مباشید مر نعمتهای او را که برشماتت ضدها و
مر احسان او را که نزد و شماتت حاسدان و فرمان مبرید خوانندهای
که آشامید بلعین ممزوج کردید باب صافی خود آب تیره ایشان را که
نفاق و داخل ساختید در حق خود امر باطل ایشان را و ایشان بنیان
فسقها اند و پلاسهای نسبت آزردن فرا گرفت شیطان ایشان را
شتران بارکش گمراهی و لشکری که با ایشان صولت می برد بر مردمان
و مترجمانی که گویاست بزبانهای ایشان و بجهت دزدیدن او عقلهای
شما را و بجهت در آمدن در دیدهای شما و دمیدن در گوشهای شما
پس گردانید شما را جای انداختن تیر خود و محل رفتار خود و موضع
گرفتن دست خیانت پذیر خود پس عبرت گیرید با آنچه رسید بامتهای
که تکبر کنندگان بودند پیش از شما از سختی عذاب خدا و حملهای او
و قتالهای او و عقوبتهای او و پند بپذیرید بمقامهای رخسارهای ایشان
در قبور و مواضع افتادن پهلوهای ایشان و پناه گیرید بخدا از خوئی
که آلستن کنندهای کبر اند همچنانکه پناه میگیرید بخدا از حوادثی که در شب
نازل میشود در روزگار پس اگر رخصت فرمودی حق عز و علا در کبر
نمودن مر یکی از بندگان خود را هر آینه رخصت فرمودی در آن مر خواص

فتنه بهت و اهجبه به شدر سر
خود بیمار بی ابار اکره

عمران خود را ولیکن او سبحانه وتعالی مکروه وبی رغبت گردانید
بسوی ایشان تکبر وگردن کشی را وخشنود شد برای ایشان فروتنی را
پس چسبانیدند بزمین رخسارهای خود را از غایت خشوع ومالیدند
روهای خود را در خاک از فرط خضوع وپست کردند بالهای خود را برای
مومنان ومتقیان وبودند پیغمبران قومهای ضعیف شمرده که امتحان
فرمود ایشان را خدای تعالی بگرسنگی بسیار ومبتلا گردانید ایشان را
بانواع مکروهات وآزمود ایشان را بمواضع خوف وترس واختبار کرد
ایشان را بانواع مکروهات واعتبار مکنید خشنودی خدا را وخشم او را
بکثرت مال وفرزندان وفقدان وبجهت نادانی شما بمحلهای وقوع
فتنه وآزمایش در جایهای توانگران ودرویشی پس بتحقیق که فرمود حق
سبحانه وتعالی آیا می پندارند ایشان که بآنچه مدد میدهیم وزیاده
میگردانیم ایشان را بآن از مال وپسران می شتابیم برای ایشان
در نیکوییهای آن جهان بلکه نمیدانند سود از زیان پس بدرستی
که حق سبحانه وتعالی می آزماید بندگان خود را که تکبر کننده اند در نفسهای
ایشان بدوستان ضعیف شمرده خود در دیدهای ایشان ولقد
دخل موسى بن عمران ومعه اخوه هرون عليهما السلام
على فرعون وعليهما مدارع الصوف وبايديهما العصي

فشرطا له ان اسلم بقاء ملكه ودوام عزه فقال
الا تعجبون من هذين يشرطان لي دوام العز وبقاء الملك
وهما بما ترون من حال الفقر والذل فهلا القي عليهما
اساور من ذهب اعظاما للذهب وجمعه واحتقارا
للصوف ولبسه ولو اراد الله سبحانه بانبيائه حيث
بعثهم ان يفتح لهم كنوز الذهبان ومعادن العقيان
ومغارس الجنان وان يحشر معهم طير السماء ووحوش
الارضين لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحل
الانباء ولما وجب للقابلين اجور المبتلين ولا استحق
المؤمنون ثواب المحسنين ولا لزمت الاسماء معانيها
ولكن الله سبحانه جعل رسله اولي قوة في عزائمهم
وضعفة فيما ترى الاعين من حالاتهم مع قناعة
تملا القلوب والعيون غنى وخصاصة تملا الابصار
والاسماع اذى ولو كانت الانبياء اهل قوة
لا ترام وعزة لا تضام وملك تمد نحوه اعناق
الرجال لكان ذلك اهون على الخلق في الاعتبار وابعد
لهم من الاستكبار ولآمنوا عن رهبة قاهرة

لهم او رغبة مائلة بهم لكانت السيئات مشتركة
والحسنات مقتسمة ولكن الله سبحانه اراد ان
يكون الاتباع لرسله والتصديق بكتبه والخشوع
بوجهه والاستكانة لامره والاستسلام لطاعته
امورا له خاصة لا تشوبها من غيرها شائبة وكلما
كانت البلوى والاختبار اعظم كانت المثوبة
والاجزاء اجزل الا ترون ان الله سبحانه اختبر
الاولين من لدن آدم صلى الله عليه الى الآخرين
من هذا العالم باحجار لا تضر ولا تنفع ولا تبصر
ولا تسمع فجعلها بيته الحرام الذي جعله للناس
قياما ثم وضعه باوعر بقاع الارض حجرا واقل
نتائق الدنيا مدرا واضيق بطون الاودية قطرا
بين جبال خشنة ورمال دمثة وعيون وشلة و
قرى منقطعة لا يزكو بها خف ولا حافر ولا
ظلف ثم امر آدم وولده ان يثنوا اعطافهم نحوه
فصار مثابة لمنتجع اسفارهم وغاية لملقى رحالهم
تهوي اليه ثمار الافئدة من مفاوز قفار

سحيقة

ومهاوي

سحيقة ومهاوي فجاج عميقة وجزائر بحار منقطعة حتى
يهزوا مناكبهم ذللا يهللون لله حوله ويرملون
على اقدامهم شعثا غبرا له قد نبذوا السرابيل
وراء ظهورهم وشوهوا باعفاء الشعور محاسن خلقهم
ابتلاء عظيما وتمحيصا امتحانا شديدا واختبارا
مبينا وتمحيصا بليغا جعله الله تعالى سببا لرحمته
ووصلة الى جنته ولو اراد سبحانه ان يضع بيته
الحرام ومشاعره العظام بين جنات وانهار وسهل
وقرار جم الاشجار داني الثمار ملتف البنى متصل
القرى بين برة سمراء وروضة خضراء وارياف
محدقة وعراص مغدقة وزروع ناضرة وطرق
عامرة لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب
ضعف البلاء ولو كانت الاساس المحمول عليها
والاحجار المرفوع بين زمردة خضراء وياقوتة
حمراء ونور وضياء لخفف ذلك مصارعة الشك
في الصدور ولوضع مجاهدة ابليس عن القلوب
ولنفى معتلج الريب من الناس ولكن الله يختبر عباده

بِأَنْوَاعِ الشَّدَايِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَلْوَانِ الْمَجَاهِدِ وَيَبْلِيهِمْ
بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ
وَإِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً
فُتُحاً إِلَى فَضْلِهِ وَأَسْبَاباً ذُلُلاً إِلَى عَفْوِهِ میفرماید و بتحقیق که درآمد
موسی بن عمران علیه السلام درحالتی که با او بود برادر او هرون علیه السلام
بر فرعون لعین و بر ایشان بود دراعهای پشمین و بدستهای
ایشان عصای چوبین پس شرط کردند مر فرعون را که مسلمان شود
جاوید بودن پادشاهی او را و همیشه بودن ارجمندی و سلطنت
او پس گفت فرعون با قوم خود آیا تعجب نمیکنید ازان دو شخص که
شرط میکنند مر ادایم بودن عزت و رفعت و باقی ماندن پادشاهی
و حال آنکه ایشان واقع اند بانچ مر بینید از حالت درویشی و خواری
و بی اعتباری پس چرا انداخته نشد و ست برایشان دست و رنجنای
از طلا این گفتار بجهة بزرگ داشتن ایشان بود طلا و نقره را و گرد
کردن او در حقیر شمردن پشم و پوشیدن آن و اگر خواستی خدای تبارک
و تعالی به پیغمبران خود وقتی که برانگیخت ایشان را آنکه بکشاید از برای
ایشان گنجهای طلاها و ظاهر سازد بر روی خاک و کانهای زر پاک
و محلهای نشاندن درخت و آنکه جمع کند با ایشان مرغان آسمان را

وجانوران

وجانوران زمینها را هر اینه کردی پکمان و اگر کردی این چیزها را
هر اینه ساقط شدی آزمایش و باطل شدی جزا و برداشتن بلیه
در عبادت و عیب شدی پیغام و خبر وحی و هر اینه واجب نشدی
برای قبول کنندگان او و امر و نواهی مزدهای آزمایش کنندگان
و مستحق نشدندی مومنان ثواب نیکوکاران را و لازم نشدی
اسمها بمعنیهای حصه خود ولیکن حق سبحانه و تعالی گردانید
پیغمبران خود در خداوندان قوت و توانایی در عزیمتهای خود و قصدهای
خود و ضعیفان در آنچه می بیند آن را چشمها از حالتهای ایشان
با راضی شدن باندک چیزی که پر سازد دلها را و چشمها را از روی
توانگری و بی نیازی و گرسنگی که پر کردانند دیدها را و گوشها را
از روی رنج و آزار و اگر بودند پیغمبران خداوندان توانایی که آهنگ
کرده نشود یعنی بقصد کسی ضعیف نکرد و تسلطی که ستم کرده
نشود یعنی مغلوب کسی نکرد و پادشاهی که کشیده شود بجانب
آن گردنهای مردمان و سخت کرده شود بسبب قصد کردن
بسوی آن کرهای بالل مرکبان هر اینه بودی این حالت
آسان تر بر خلقان در نگریستن با ایشان و در عاقبت حال ایشان گردن
و اطاعت ایشان نمودن و دورتر برای ایشان از تکبر نمودن بر ایشان

[illegible]

و هر آینه ایمن بودندی آن شتران از ترس قهر کننده مر ایشان را
یا از رغبتی میل نماینده بایشان و بودی بدیهای خلقان غیر خالص
بحضرت عزت و آمیخته برغبت و رهبت و نیکوییهای صفت
یافت و لیکن حق سبحانه اراده فرموده که باشند پیروی کردن
بر رسولان او و گرویدن بکتابهای او و فروتنی نمودن بذات بی همتای
و متضرع و متخاشع شدن بامر او و گردن نهادن برای فرمانبرداری
کارها که خاصه از برای او باشند آمیخته نباشد از غیر آنها آمیزشی
از ریا و سمعت و هرگاه که باشد آزمایش کردن و آزمودن بزرگتر
باشد پاداش دادن آن جسیم تر و بسیارتر آیا نمی بینید بدیده بصیرت
از آنکه حق سبحانه و تعالی آزمود جماعت اول را از آدم صفی علیه
السلام تا گروه آخرین ازین عالم بسنگهای که ضرر نمی رسانند
و نفع نمی بخشند و نمی بینند و نمی شنوند پس گردانید آنها را بیت الحرام
خود آن خانه که گردانید آن را خدای تعالی برای مردمان بپای
دارنده احوال مردمان در آن جهان پس نهاد آن خانه را بدشوارترین
بقعهای زمین از روی سنگ و کمترین قطعهای مرتفع دنیا از روی
کلوخ و تنگ ترین میانهای وادیهای از روی جانب و میان کوههای
درشت و ریگهای نرم و چشمهای اندک و دیهای بریده که میان

آنها

آنها بایر است و خراب که نمو نمیکند و فربه نمیشود بآن مواضع
غیر روندهای شتر و نه مثل سم اسب و نه سم شکافته تعدادان (؟) پس امر
کرد خداوند عالم آدم و فرزندان او را آنکه میل دهند اطراف خود را
بجانب آن موضع پس گردید جای بازگشت بنی آدم از برای طلب
منافع سفرهای خودشان و نهایتی از برای انداختن بارهای گران
خود می افتد بسوی آن موضع میوه های دلهای از بیابانهای بی آب و گیاه
که دور است از منزلها و از جاههای راههای گشاده و دور از بلاد
و از جزیرهای بریده تا آنکه می جنبانند دوشهای خود را از روی تذلل
و خواری آواز بلند میکنند بتکبیر و لبیک گفتن برای حضرت باری
در حوالی آن و میدوند بر قدمهای خود ژولیده موی خاک آلود
برای رضای معبود در آن حال که انداخته اند پیرهنهای خود را در پس
پشتهای خود در احرام بیت الحرام و زشت ساخته اند بسیاری
موهای آرایش خود را در آن ایام بجهت آزمایش بزرگ و امتحان
سخت و آزمودن هویدا و آزمایش که رسنده باشد بحد انتها گردانید
حق سبحانه آن خانه را سبب رحمت و عطوفت خود و آلت وصال
بسوی بهشت خود و اگر خواستی خدای تعالی آنکه بنهد بیت الحرام محترم
خود را و مواضع عظیمه مناسک و عبادت خود در میان بوستانهای

وخرم وجویهای دلکش وزمین نرم و آرامگاه بسیار درختان نزدیک
میوهها بهم درشده بناها از کثرت عمارتها و دیهای بهم پیوسته میان
گندم مایل بسرخی و مرغزار سبز وکشت زارهای محیط بجدران وناحیهای
بسیار آب وزرعهای تازه وراههای آبادان هر آینه بودی که
تصغیر کردی رب عباد قدر جزا را بر حسب سستی بلا واگر بودی بنیانی
که نهاده شده بر او وسنگهای که برداشته شده بان بیت حرم میان
یک زمرد سبز وزیبا و یک یاقوت سرخ و نور روشنی دهنده هر آینه
تخفیف کردی آن بناها منازعت شک را در سینهها وهر آینه فرو نهادی
کوشش ابلیس را از دلها وهر آینه نفی کردی تنگی را که غالب می بود بر
یقین از مردمان ولیکن خدای تعالی می آزماید بندگان خود را بانواع
سختیها وبندگی می خواهد از ایشان برنجهای جهدها ومبتلا
می سازد ایشان را باوصاف مکروهات وبجهت بیرون بردن تکبر
از دلهای ایشان وبواسطه آرام دادن فروتنی وخواری در جانهای ایشان
وتا بگرداند آن را درهای گشاده فراخ بسوی فضل وانعام خود وسببهای
رام شده برای آمرزش خود فالله الله عباد الله فی عاجل
البغی وآجل وخامة الظلم وسوء عاقبة الکبر فانها
مصیدة ابلیس العظمی ومکیدته الکبری الذی

تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتلة فما
تکدی ابدا ولا تشوی احدا لا عالما لعلمه ولا مقلا
فی طمره وعن ذلک ما حرس الله عباده المؤمنین
بالصلوة والزکوة ومجاهدة الصیام فی الایام
المفروضات تسکینا لاطرافهم وتخشیعا لابصارهم
وتذلیلا لنفوسهم وتخفیضا لقلوبهم واذهابا
للخیلاء عنهم لما فی ذلک من تعفیر عتاق الوجوه
بالتراب تواضعا والتصاق کرائم الجوارح بالارض
تصاغرا ولحوق البطون بالمتون من الصیام تذللا
مع ما فی الزکوة من صرف ثمرات الارض وغیر
ذلک الی اهل المسکنة والفقراء انظروا
الی ما فی هذه الافعال من قمع نواجم الفخر وقدع
طوالع الکبر ولقد نظرت فما وجدت احدا
من العالمین یتعصب لشیء من هذه الاشیاء الا عن
علة تحتمل تمویه الجهلاء او حجة تلیط بعقول
السفهاء غیرکم فانکم تتعصبون لامر ما یعرف
له سبب ولا علة اما ابلیس فتعصب

على آدم لأصله وطعن عليه في خلقته فقال أنا ناري
وأنت طيني وأما الأغنياء من مترفة الأمم
فتعصبوا لآثار مواقع النعم فقالوا نحن أكثر
أموالا وأولادا وما نحن بمعذبين فإن كان
لا بد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم الخصال
ومحاسن الأفعال ومحامد الأمور التي تفاضلت
فيها المجداء والنجداء من بيوتات العرب ويعاسيب
القبائل بالأخلاق الرغيبة والأحلام العظيمة
والأخطار الجليلة والآثار المحمودة فتعصبوا
لخلال الحمد من الحفظ للجوار والوفاء بالذمام والطاعة
للبر والمعصية للكبر والأخذ بالفضل والكف
عن البغي والإعظام للقتل والإنصاف للخلق و
الكظم للغيظ واجتناب الفساد في الأرض
واحذروا ما نزل بالأمم قبلكم من المثلات
بسوء الأفعال وذميم الأعمال فتذكروا
في الخير والشر أحوالهم واحذروا أن تكونوا
أمثالهم فإذا تفكرتم في تفاوت حاليهم

فالزموا

فالزموا كل أمر لزمت العزة به حالهم وزاحت
الأعداء له عنهم ومدت العافية فيه بهم
وانقادت النعمة له معهم ووصلت الكرامة
عليه حبلهم من الاجتناب للفرقة واللزوم
للألفة والتحاض عليها والتواصي بها واجتنبوا
كل أمر كسر فقرتهم وأوهن منتهم من تضاغن
القلوب وتشاحن الصدور وتدابر النفوس وتخاذل
الأيدي پس بترسید از خدا ای بندگان خدا در ستم کردن درین
جهان و از بدی عاقبت ظلم دران جهان و از زشتی عاقبت کردن
پس بدرستی که بغی و ظلم و کبر صیدگاه بزرگتر شیطانست و کمینگاه
بزرگتر اوست که بر هم جهد بر دلهای مومنان همچو رجستن باد سموم
کشنده پس عاجز نمیشود هرگز و نقص پیدا نمیکند و خطا نمیکند
مقتل هیچ یک را نه عالم را بجهت علم او و نه درویش را جامه بوسیده
و ازین ستم و کبر نگاه میدارد خدای تعالی بندگان خود را که بصفت
ایمان متصف اند بوسیله نمازها که منافی از استکبار است و زکاتها که شکر
نعم مالیه است و بکوشش نمودن در روزه داشتن روزها در روزهای که در حرمت
است بجهت آرام دادن دستها و پایهای بندگان از عصیان

و فروتن ساختن دیدهای ایشان و آرام گردانیدن نفسهای ایشان
و ساکن گردانیدن دلهای ایشان و بیرون بردن کبر و تبختر از ایشان
برای آنکه درین مذکورست از مالیدن رخسارهای کریمه بخاک مذلت
بجهت فروتنی نمودن و از چسبانیدن اعضا بزرگوار بر زمین
بجهت حقیر شمردن و از فرا رسیدن شکمها به پشتها از دوختن روزها
بجهة رام شدن نفس سرکش با آنچه در زکوة است از صرف نمودن
میوهای زمین و غیر آن از زکوة انعام بسوی درویشان و فقیران
و مستحقان نظر کنید بسوی آنچه درین کارهاست از قهر کردن به
بزرگیهای ظاهر شده و دفع نمودن کبرهای بلند برآمده و بتحقیق
نظر کردم بدیده بصیرت پس نیافتم هیچ یک از عالمیان را که تعصب
کند و تکبر نماید این چیزی را از چیزها مگر بجهة علتی و سببی که بر میدارد
تلبیس جاهلان را و متوسل ایشان را یا بجهة برهانی که می چسبد بعقلهای
بیخردان پس بدرستی که شما که تعصب میکنید از برای امری که
معروف و مشهور نیست مر او را سببی و نسوده اثر او دست علتی
اما شیطان لعین پس تعصب کرد و تکبر نمود بر آدم علیه السلام بجهة
اصل او و طعن کرد بر او و بر آفرینش او پس گفت با آدم علیه السلام
که من از آتش حاصل شده ام و تو از گل آفریده شده و اما توانگران

کاز

که از متنعمان امتها اند پس تکبر نمودند مر اثرهای مواضع وقوع نعمتها را
پس گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان و نیستیم ما عذاب کرده
شدگان پس اگر باشند ناچار از عصبیت و تکبر پس باید که باشد تعصب
و کبر شما برای خصلتهای کریمه و فضیلتهای پسندیده و فعلهای ستوده
و کارهای حسنه که از یکدیگر افزون آمده باشند در آن امور بزرگ
و رادان و دلیران در خانه وادهای عربان و رئیسان و امیران
قبیلها بخلقهای رغبت کرده شده در آن و بحلمهای بزرگ و بقدرهای
و منزلهای بلند و اثرها و صفتها ستوده پس تعصب کنید برای خصلتهای
که باعث ستودن باشند از محافظت حق همسایگی و وفا نمودن بعهد
و پیمان و فرمان برداری کردن مر نیکوکار را و نافرمانی کردن مر اهل
استکبار را و فرا گرفتن فضل و کرم و باز ایستادن از ستم و بزرگ
داشتن کشتن مسلمان و انصاف دادن و دور کردن مر خلق را و فرو
خوردن خشم و دور شدن از تباهی در زمین و بترسید از آنچه
فرود آمد بر امتانی که پیش از شما بودند از عقوبتها بسبب بدی فعلها
و زشتی عملها پس یاد آورید در بدی و نیکی خود حال گذشتگان را
و بترسید از آنکه باشید مانند ایشان پس هرگاه که تفکر کردید در
متفاوت بود هر دو حال ایشان پس لازم شوید هر کاری را که لازم

شد از حمیدی سبب آن بکمال ایشان و دور شده اند و برطرف گشته
دشمنان از ایشان و ممدود شده رستگاری دران کار برایشان و گشوده
شده نعمت بجهت آن بایشان و پیوند داده کرامت و بزرگواری که
مر او راست برایشان رسیمان هدایت ایشان را بیان کل امر است
از دور شدن فرق اسلام و لازم شدن مر الفت اسلام را و ترغیب
کردن بران و وصیت کردن بان و اجتناب نماید و محترز شوید از هر کاری
که شکست مهره پشت ایشان را و سست کرد قوت ایشان را از کینه
جستن دلها بیکدیگر و دشمنی کردن بسینها کینه ور و پشت بر یکدیگر کردن
نفسها در افتراق و فرو گذاشتن دستها از معاونت **وتدبروا**

احوال الماضين من المؤمنين قبلكم كيف كانوا في حال

التَّمحِيصِ وَالبَلاءِ اَلَمْ يَكونُوا اَثقَلَ الخَلائِقِ اَعْبَاءً وَاَجهَدَ
العِبَادِ بَلاءً وَاَضيَقَ اَهلِ الدُّنيَا حَالاً اتَّخَذَهُمُ الفَرَاعِنَةُ
عَبِيدًا فَسَامُوهُم سُوءَ العَذَابِ وَجَرَّعُوهُمُ المُرَارَ
فَلَم تَبرَحِ الحَالُ بِهِم فِي ذُلِّ الهَلَكَةِ وَقَهرِ الغَلَبَةِ
لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امتِنَاعٍ وَلَا سَبِيلًا اِلَى دِفَاعٍ
حَتَّى اِذَا رَاَى اللّهُ جِدَّ الصَّبرِ مِنهُم عَلَى الاَذَى فِي
مَحَبَّتِهِ وَالاِحتِمَالِ لِلمَكرُوهِ مِن خَوفِهِ جَعَلَ لَهُم

مِن مَضَايِقِ البَلاءِ فَرَجًا فَاَبدَلَهُمُ العِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ
وَالاَمنَ مَكَانَ الخَوفِ فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَاَئِمَّةً
اَعلَامًا وَبَلَغَتِ الكَرَامَةُ مِنَ اللّهِ لَهُم مَا لَم تَذهَبِ
الآمَالُ اِلَيهِ بِهِم فَانظُرُوا كَيفَ كَانُوا حَيثُ كَانَتِ
الاَملَاءُ مُجتَمِعَةً وَالاَهوَاءُ مُتَّسِقَةً وَالقُلُوبُ مُعتَدِلَةً
وَالاَيدِي مُتَرَادِفَةً وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَالبَصَائِرُ
نَافِذَةً وَالعَزَائِمُ وَاحِدَةً اَلَم يَكُونُوا اَربَابًا فِي اَقطَارِ
الاَرَضِينَ وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ العَالَمِينَ فَانظُرُوا اِلَى
مَا صَارُوا اِلَيهِ فِي آخِرِ اُمُورِهِم حِينَ وَقَعَتِ الفُرقَةُ
وَتَشَتَّتَتِ الاُلفَةُ وَاختَلَفَتِ الكَلِمَةُ وَالاَفئِدَةُ
وَتَشَعَّبُوا مُختَلِفِينَ وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ قَد خَلَعَ اللّهُ
عَنهُم لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَسَلَبَهُم غَضَارَةَ نِعمَتِهِ
وَبَقِيَ قَصَصُ اَخبَارِهِم فِيكُم عِبَرًا لِلمُعتَبِرِينَ مِنكُم
وَاعتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ اِسمٰعِيلَ وَبَنِي اِسحٰقَ عَلَيهِمَا السَّلَامُ
وَبَنِي اِسرَائِيلَ فَمَا اَشَدَّ اعتِدَالَ الاَحوَالِ وَاَقرَبَ
اِشتِبَاهَ الاَمثَالِ تَاَمَّلُوا اَمرَهُم فِي حَالِ تَشَتُّتِهِم
وَتَفَرُّقِهِم لَيَالِيَ كَانَتِ الاَكَاسِرَةُ وَالقَيَاصِرَةُ

اربابا لهم یحتازونهم عن ریف الآفاق وبحر العراق
وخضرة الدنیا الی منابت الشیح ومهافی الریح ونکد
المعاش فترکوهم عالة مساکین اخوان دبر ووبر
اذل الامم واجدبهم قرارا لا یاوون الی جناح دعوة
یعتصمون بها ولا الی ظل الفة یعتمدون علی عزها
فالاحوال مضطربة والایدی مختلفة والکثرة
متفرقة فی بلاء ازل واطباق جهل من بنات موؤودة
واصنام معبودة وارحام مقطوعة وغارات مشنونة
وانظروا الی مواقع نعم الله علیهم حین بعث الیهم
وجمع علی دعوته الفتهم کیف نشرت النعمة
علیهم جناح کرامتها واسالت لهم جداول
نعیمها والتفت الملة بهم فی عوائد برکتها
فاصبحوا فی نعمتها غرقین وعن خضرة عیشها
فکهین قد تربعت الامور بهم فی ظل سلطان
قاهر وآوتهم الحال الی کنف عز غالب وتعطفت
الامور علیهم فی ذری ملک ثابت فهم حکام
علی العالمین وملوک فی اطراف الارضین

رسولا فعقد بملته طاعتهم وجمع علی دعوته

یملکون

یملکون الامور علی من کان یملکها علیهم ویمضون
الاحکام فیمن کان یمضیها فیهم لا تغمز لهم قناة
ولا تقرع لهم صفاة الا وانکم قد نفضتم ایدیکم
من حبل الطاعة وثلمتم حصن الله المضروب علیکم
باحکام الجاهلیة وان الله سبحانه قد امتن علی
جماعة هذه الامة فیما عقد بینهم من حبل هذه
الالفة التی ینتقلون فی ظلها ویاوون الی کنفها
بنعمة لا یعرف احد من المخلوقین لها قیمة لانها
ارجح من کل ثمن واجل من کل خطر تدبر و تفکر
نماید در حال گذشتگان از مومنان که پیش از شما بودند که چگونه بودند
در حال آزمایش و فتنه آیا نبودند گران ترین از خلقان از روی بارها
گران و جهد کننده ترین بندگان از روی آزمایش و امتحان و تنگ
ترین اهل این جهان از روی حال ایشان فرا گرفته بودند ایشان را
فرعونیان بندگان و غلامان پس رنج رسانیدند ایشان را بدترین
نکال وعقاب و بکلو نشرو کردند ایشان تلخیهای عذاب پس بود
همیشه حال ایشان در خواری هلاکت و در ماندن ایشان را بتسلط
و نمی یافتند حیله گری را در ممتنع شدن از ظلم کردن با ایشان

ونه راهی بسوی رفع کردن از خود عذاب را تا آنکه چون دید خدای تعالی ما
کوشش شکیبایی از ایشان بر رنج کشیدن در دوستی او و متحمل شدن
شدن ایشان مر امر مکروه شاق را البته خشیت و ترسکاری از او
کردانید برای ایشان از تنگناها بلا و محنت کشایش بدل کرد برای
ایشان عزت و ارجمندی را بجای مذلت و خواری و امنیت را
بجای خشیت و ترسکاری پس گشتند ایشان پادشاهان روزگار و
حاکمان ذوی الاقتدار و پیشوایان نشانهای نامدار و رسید
مکرمت از جانب الله برای ایشان در مدتی که نبود املها و آرزوهای
مملکت ایشان را بسوی خدا پس نظر کنید بدیده اعتبار که چگونه بود
ایشان محلی که بودند جماعتهای متفق و هواها و اندیشهها موافق
و دلها بداعتدال و دستها در عقب یکدیگر آمده در یاری دادن
و شمشیرها روی بنصرت یکدیگر شده و بصیرتها فزون شده در حجت
منتقبه از جهت رفع فتنه و عزیمتهای در مقصدها یکی شده در دفع
بلیته آیا نبودند خداوندان و مالکان در اطراف زمینها
و پادشاهان بر گردنهای عالمیان پس نظر کنید تا بچه گردیدند بسوی
آن در آخر کارهای خودشان وقتی که واقع شد جدایی و پراکنده
شد پیوستگی و مختلف شد گفتار و متفرق گشت دلها و منتشر شدند

درحالتی

درحالتی که اختلاف نمایندگان بودند و متفرق گشتند در حینی که کارزار
کنندگان بودند و محقق که برکند حضرت عزت از ایشان
تازگی و خوشی نعمت خود را و باقی گذاشت قصههای خبرهای ایشان
در میان شما از جهت آنکه عبرت باشد مر اعتبار کنندگان را از شما
پس عبرت پذیرید بحال فرزندان اسمعیل و پسران اسحق و فرزندان
یعقوب پس چه سخت است برابر شدن حالهای شما بحالهای ایشان
و چه نزدیک است مانند بودن در ستانشهای شما بآن فرق اندیشه
کنید کار ایشان را در حالت پراکندگی ایشان و متفرق شدن در
روزگاری که بودند پادشاهان فارس و پادشاهان روم خداوندان
ایشان و جمع میکردند ایشان را از کشتزار ارفاق و از دریای
عراق و سبزی دنیا بسوی مواضع رستن درمنه و جایهای وزیدن
باد که مقرون بود بانواع تعب و عنا و بامکنه سختی معیشت پس گذاشتند
ایشان را در حالتی که درویش بودند و بیچاره برادران دشواری و تنها
و خوارترین امتها بودند از روی خانه و تنگترین ایشان از روی قرارگاه
باز ببینگر دیدند بالاخره اندکی بر راه حق که چنگ در زدند بآن دنه بسوی
سایه الفتی که اعتماد کنند بر ارجمندی آن پس حالهای ایشان بر شما
بود و دستهای ایشان ناموافق بود بی سامان و بسیاری و انبوهی

جاه مکرمت و عزت را
در ربود از ایشان ۳

ایشان پراکنده در فتنه سخت و دو شور و معظلات نادانی و سخت ابلها
ان از دختران زنده در گور کردن و بتان روی بعبادت انها اورده
و خویشاوندگی بریده شده و غارتهای پراکنده کرده نهاده شد پس
نظر کنید بمواضع وقوع نعمتهای خدا بر ایشان وقتی که فرستاد
بسوی ایشان رسول را که حضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
پس منعقد ساخت بملت و دین خود فرمان برداری ایشان را و گرد
اورده بر دعوت خود اجتماع ایشان را چگونه پراکنده ساخت
و فراخ کرد ایشان نعمتی که بر ایشان بود بر بال کرامتها خود را و روان کرد
مر ایشان را رودخانهای نعمت و ناز خود در و پیچیده شد ان ملت
با ایشان در منافع برکت خود پس گردیدند در نعمت ملت غرق شدگان
و از سبزی عیش ان نعمت خوشحال بودند و شادان پس تحقیق که متمکن
شد و استوار گردید با ایشان کارهای مطلوبه در سایه سلطان غالب
و جای داد ایشان را حال ایشان بسوی پناه ارجمندی غالب و مهربانی
کردند کارها بر ایشان در بلندیهای پادشاهی استوار پس ایشان حا
حاکمانند بر عالمیان و پادشاهانند در جوانب زمینها مالک میشوند
در کارها بر کسی که بود مالک در ان کارها بر ایشان و امضا میکنند
و جاری میسازند حکمها را در کسی که جاری میساخت حکمها را در ایشان

هم کرده نمیشود برای ایشان نیزه بسبب کمال قوت ایشان و کوفته
نمیشود مر ایشان را سنگی بجهت غایت جراحت ایشان و بدانید
که بدرستی شما افشانده اید دستهای خود را از ریسمان طاعت و رخنه کرده اید
حصار خدا را که زده شده است بر شما بحکمهای جاهلیت پس بدرستی
که حق سبحانه و تعالی منت نهاده بر جماعت امت در اینچه منعقد
ساخت در میان ایشان از ریسمان این الفت ان لطفی که انتقال
میکردند در سایه ان و جای میگرفتند بسوی پناهگاه آن نعمتی از خدا
که نمیشناخت هیچ یک از افریدهای او مر آن را قیمتی و بهای زیرا که قیمت
آن الفت افزون تر است از هر بهای و بزرگتر است از هر منزلتی
و عطای واعلموا انكم صرتم بعد الهجرة اعرابا
وَبَعْدَ الْمُوَالَاتِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ
إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ تَقُولُونَ
النَّارَ وَلَا الْعَارَ كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِئُوا الْإِسْلَامَ
عَلَى وَجْهِهِ انْتِهَاكًا لِحَرِيمِهِ وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي
وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ وَأَمْنًا بَيْنَ
خَلْقِهِ وَأَنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ
الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَئِيلُ وَلَا مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ

ولا انصار ينصرونكم الا المقارعة بالسيف حتى
يحكم الله بينكم فان عندكم الامثال من باس الله
وقوارعه وايامه ووقايعه فلا تستبطئوا
وعيده جهلا باخذه وتهاونا ببطشه وياسا
من باسه فان الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي
بين ايديكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي
عن المنكر فلعن السفهاء لركوب المعاصي والحلماء
لترك التناهي الا وقد قطعتم قيد الاسلام و
عطلتم حدوده وامتم احكامه الا وقد
امرني الله بقتال اهل البغي والنكث والفساد في
الارض فاما الناكثون فقد قاتلت واما القاسطون
فقد جاهدت واما المارقة فقد دوخت واما الشيطان
الردهة فقد كفيته بصعقة سمعت لها وجبة
قلبه ورجة صدره وبقيت بقية من اهل البغي
ولئن اذن الله في الكرة عليهم لاديلن منهم
الا ما يتشذر في اطراف البلاد تشذرا انا وضعت
بكلكل العرب وكسرت نواجم قرون ربيعة

ومضر

ومضر وقد علمتم موضعي من رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم بالقرابة القريبة والمنزلة الخصيصة
وضعني في حجره وانا وليد يضمني الى صدره و
يكنفني في فراشه ويمسني جسده ويشمني
عرفه وكان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه وما وجد
لي كذبة في قول ولا خطلة في فعل ولقد قرن
الله به صلى الله عليه وآله وسلم من لدن ان كان
فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق
المكارم ومحاسن اخلاق العالم ليله ونهاره
ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثر امه
يرفع لي في كل يوم علما من اخلاقه ويامرني
بالاقتداء به ولقد كان يجاور في كل سنة
بحراء فاراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيت
واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلى الله
عليه وآله وخديجة وانا ثالثهما ارى نور الوحي
والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة
الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله

فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّیْطَانُ
قَدْ اَیِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ اِنَّکَ تَسْمَعُ مَا اَسْمَعُ وَتَرَی مَا اَرَی اِلَّا اَنَّکَ
لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَلَکِنَّکَ وَزِیرٌ وَاِنَّکَ لَعَلَی خَیْرٍ
و بدانید و بدرستی که شما کردید بعد از هجرت عربان بادیه‌نشین
و گروید بعد از دوستی گروهان مختلف بحسب نفسانیه که هیچ اثری
از اسلام مگر باسم او و نمیشناسید از ایمان مگر رسم ناتمام
آن هشیار باشید که وامید بیش حربه و ترد وکیک مشوید ننگ
و عار گوما که میخواهید اگر برگردانید اسلام را بروی آن بجهت
شکستن حرمت حریم باحترام آن و شکستن پیمان اهل اسلامی
که نهاده است آن را خدای تعالی برای شما حرمی در زمین خود و ایمنی
میان خلقان خود و بدرستی که اگر شما پناه برید بسوی غیر آن محاربه
کنند با شما کفار بعد از آن نه جبرائیل امین و نه میکائیل ذی
تمکین و نه مهاجرین و نه انصار یاری دهند شما را در دفع
اعدای شما مگر کوفتن شمشیر آبدار تا آنکه حکم کند خدا در میان
شما و بدرستی که نزد شماست در بستانها از شدت و عذاب
خدا و عقوبات کوبنده او و مدروهای نکال او و وقعهای او
پس در نشمرید بیم کردن خدا را بجهت جاهل بودن بگرفتن او و بجهت

خوار داشتن

خوار داشتن اخذ او و بعقاب و نومید شدن از شخص عذاب
او پس بدرستی که خدای تعالی لعن نکرد قرن گذشته را
که پیش از شما بودند مگر بجهت ترک ایشان امر کردن مردمان
را با مور حسنه و باز داشتن ایشان را از کارهای قبیحه پس
لعنت کرده بر بیخردان را بجهت ارتکاب معصیتها و رانده از رحمت
خود دانایان را بجهت ترک باز ایستادن از مناهی و بدانید
که بتحقیق قطع کردید و بریدید قید اسلام را و معطل ساختید
حدهای با نظام او را و میرانید بد حکمتهای او را و بدانید که امر
فرمود مرا حضرت معبود بکارزار با اهل ظلم و اهل شکستن
بیعت و اهل فساد و تباهی در زمین پس اما آن شکنندگان بیعت اند
پس مقاتله کردم با ایشان و اما اهل عدوان پس جهاد کردم با ایشان
و بیرون روندگان از دین پس بتحقیق که قهر کردم بر ایشان و اما
دیو و همه که ذو الثدیه است که رئیس خوارج نهروان است
پس بتحقیق که کفایت کرده شدم از وی با وارز بانگ که شنیدم
هران را و اضطراب دل او را و جنبانیدن سینه اغافل او را
و باقی ماند بقیه از اهل ستم و اگر دستوری دهد خدای تعالی در باز گشتن
بر ایشان هر اینه غالب شوم بر ایشان مگر آنکه متفرق شوند در

[illegible]

هراینه غالب شوم برایشان

جوانب زمین متفرق شدنی و من گفت کردم رئیسان عرب را و گفتم

شاخهای بدید آمده از قبایل ربیعه و مضر و تحقیق که شما دانسته اید

مرتبه مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخویشی نزدیکی

نزدیک و بمنزلت خاص نهاد مرا حضرت رسالت صلی الله علیه

و آله در کنار خود در حالتی که من طفل بودم و ضم فرمود مرا بسینه

بی کینه خود و در آغوش میگرفت مرا در فراش خود و می سود

بمن بدن شریعت خود را و می بوئید مرا ببوی لطف خود و بود

که می خائید چیزی را از طعام پس لقمه میداد مرا از آن طعام و نیافت

از من دروغی را در گفتار و نه گناهی را در کردار و تحقیق که گردانید

خدای تعالی به پیغمبر خود از وقتی که بود شیر باز گرفته بزرگترین

فرشته را از فرشتگان خود که می برد او را بر راه مکرمتهای و امور

محسنه خلقهای عالم در شب و روز و همراهش بودم که میرفتم در پی او

همچو در پی رفتن بچه شتر در عقب مادر خود بلند میکرد انید برای

من در هر روزی نشانه را از خلقهای نیکوی خود و میفرمود

مرا به پیروی کردن بخود و همراهش بود سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم

که مجاور می شد هر سال بکوه حرا پس میدیدم من او را و نمیدید او را

غیر از من و جمع نکرد هیچ خانه را در آن روز در اسلام یعنی در آن روز

هیچ کس مسلمان نبود غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و خدیجه کبری رضی الله عنها و من ششمین ایشان بودم میدیدم نور

وحی الهی را و می بوئیدم بوی پیغمبری را و همراهش می شنیدم آواز

اندوهناک شیطان را وقتی که فرود آمد وحی پس گفتم ای رسول

خدا چیست آن آواز اندوهگین پس فرمود که این شیطانست

نومید شد از پرستش کردن مردمان او را بدرستی که تو میشنوی آنچه

می شنوم من و می بینی آنچه می بینم من مگر آنست که تو نیستی پیغمبر و لیکن

تو وزیر منی و بدرستی که تو بر خیری و بر راه صوابی ولقد كنت

معه صلى الله عليه وآله لما أتاه الملأ من قريش

فقالوا له يا محمد صلى الله عليه وآله انك قد ادعيت

عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ

وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَأَرَيْتَنَاهُ

عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا

أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَقَالَ لَهُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَمَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى

تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ صلى الله عليه

إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللهُ ذَلِكَ بِكُمْ

أتؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم قال فإني
سأريكم ما تطلبون وإني لأعلم أنكم
لا تفيئون إلى خير وإن فيكم من يطرح في القليب
ومن يحزب الأحزاب ثم قال عليه السلام يا أيتها
الشجرة إن كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر وتعلمين
أني رسول الله فانقلعي بعروقك حتى تقفي
بين يدي بإذن الله فوالذي بعثه بالحق لانقلعت
بعروقها وجاءت ولها دوي شديد وقصف كقصف
أجنحة الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله
صلى الله عليه وآله مرفرفة وألقت بغصنها
الأعلى على رسول الله صلى الله عليه وببعض أغصانها
على منكبي وكنت عن يمينه فلما نظر القوم
إلى ذلك قالوا علوا واستكبارا فمرها فليأتك
نصفها ويبقى نصفها فأمرها بذلك فأقبل إليه
نصفها كأعجب إقبال وأشده دويا فكادت
تلتف برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا
كفرا وعتوا فمر هذا النصف فليرجع إلى نصفه

كما كان فأمره صلى الله عليه فرجع فقلت أنا
لا إله إلا الله إني أول مؤمن بك يا رسول الله صلى
الله عليه وأول من أقر بأن الشجرة فعلت
بأمر الله تصديقا لنبوتك وإجلالا لكلمتك
فقال القوم كلهم بل ساحر كذاب عجيب
السحر خفيف فيه وهل يصدقك في أمرك إلا مثل
هذا يعنوني وإني لمن قوم لا تأخذهم في الله لومة
لائم سيماهم سيما الصديقين وكلامهم
كلام الأبرار عمار الليل ومنار النهار
متمسكون بحبل القرآن يحيون سنن الله وسنن
رسوله لا يستكبرون ولا يعلون ولا يغلون
ولا يفسدون قلوبهم في الجنان وأجسادهم
في العمل و همراه بودم من با پیغمبر وقتی که آمدند با حضرت
جماعتی از قریش با متحان پس گفتند مر او را که ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بدرستی که تو دعوی کردی کار بزرگی را که دعوی نکردند
آن را پدران تو و نه هیچ یک از خانواده تو و ما سوال میکنیم
از تو کاری را اگر اجابت کردی ما را بآن کار و نمودی بما آن را دانستیم

ما که تو پیغمبر خدای فرستاده الهی و اگر نکردی آن کار را دانستیم که تو
جادو کننده دروغگوی پس فرمود انحضرت صلعم ایشان را
چه می پرسید گفتند بخوان برای ما این درخت را تا برکنده شود
با رگها و ریشهای خود و بیاید پیش تو برپا پس فرمود انحضرت صلعم
بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی توانا است پس اگر بکند خدای تعالی
آن را برای شما آیا ایمان می آرید و گواهی می دهید بحق
گفتند بلی فرمود پس بدرستی که من زود باشد که بنمایم شما را آنچه طلب
میکنید و بدرستی که من میدانم انکه شما باز نمیگردید بجانب خیر و بدرستی
که در میان شما کسیست که انداخته شود در چاه و در میان شما کسی
و اما ابو سفیان بود
هست که جمع سازد لشکرهای کفار را پس فرمود انحضرت که ای
درخت اگر هستی که ایمان داری بخدا و بروز باز پسین و میدانی که
من فرستاده خدای رب العالمین پس برکنده شو با رگها و ریشها خود
تا انکه بایستی پیش من بفرمان خدا پس بحق آن خدای که برانگیخت
او را براستی و درستی پیغمبری که برکنده شده با ریشها و رگها و آمد بسوی
انحضرت در حالتی که مر او را صدایی و ندایی سخت بود و آوازی
بود او را همچو آواز بالهای مرغان تا انکه بایستاد پیش انحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کنان و چون مرغ

مثل عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند و ابوجهل و ... و امیه ... و ... انداخته شدند در چاه

بال زنان

بال زنان و انداخت شاخهای بلندتر خود را بر پیغمبر خدا و بعضی شاخهای
خود را بر دوش من و بودم من از جانب راست انحضرت پس چون نظر
کردند آن گروه بسوی آن معجزه گفتند از روی بزرگی و گردن کشی
پس بفرما آن درخت را تا بیاید بسوی تو نیمه آن و باقی بماند
نیمه دیگر بجای خود پس امر فرمود بآن درخت باین حکم پس پیش
آمد بسوی وی نیمه او مانند عجیب ترین روی آوردنی از روی آواز
پس نزدیک شد که بچسبد به پیغمبر خدا پس گفتند از روی کفر و سرکشی
پس امر کن باین نیمه تا باز گردد بآن نیمه دیگر چنانکه بود در اصل
خود پس امر فرمود انحضرت او را پس باز گشت پس من گفتم که نیست
هیچ معبودی سزای پرستش مگر معبود بحق او بدرستی که من از اول
کسی ام که ایمان آورده ام بسوی تو یا پیغمبر عالی مقدار و اول کسی ام
که گرویدم بانکه آن درخت کرد آنچه از کرد آمدن و رفتن و باز گشتن
بفرمان باری تعالی بجهت گرویدن به پیغمبری تو و بزرگ داشتن
گفتار تو پس گفتند آن همه گروه بلکه جادو کننده ایست دروغ
گفتار عجیب و غریب جادوی او و سبکت و چابک در آن
و تصدیق نمیکنند ترا در امر پیغمبری مگر مثل این می خواستند
مرا باین گفتار و این سرزنش بود که انحضرت را میکردند و بدرستی

کر من از کروهی ام که فرا نمیکیرد ایشان را در راه خدا سرزنش کردن
هیچ سرزنش کننده که علامت آن کروه اخیار علامت صادقانست
و سخن ایشان سخن نیکوکارانست که آن امر معروفست و نهی
از منکر عمارت کنندکان شب اند بطاعت خالق و نشانه روز زند
در دعوت خلایق و چنک زنندکانند بر ریسمان متین قرآن
زنده میکنند طریقهای الهی را و راههای حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و کردن کشی نمیکنند و بلندی نمی جویند و خیانت
نمی نمایند و راه فساد نمی پویند و دلهای ایشان در بهشت برین است
و جسدهای ایشان درین جهان در عمل کردن است و مشغول بشکر یزدان

تمت کتاب الخطب بعون الملک الوهاب

بتاریخ هفتم شهر صفر ۱۰۹۹
شرح فارسی فضیلت پناه
حکیم علی اصفهانی
سمت اتمام
یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خداوند جهان و درود بر پیغمبر اخر الزمان بنده علی موسوم بحکیم
صوفی را بجهت ذلت روز معاد این سعادت دست داد که مکتوبات
با برکات حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب را که با میران شهرهای
خود و بسر بران اعدا خود نوشته و سید رضی الدین در کتاب نهج البلاغه
جمع کرده بفارسی زبان مترجم سازم تا تبصره برادران دین بلکه تذکره دوستان
روز یقین باشد و بامید ثواب روز جزا اکردم من کتاب له علیه السلام

الی اهل الکوفة عند مسیره من المدینة الی البصرة

مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اِلَی اَهْلِ الْکُوفَةِ جَبْهَةِ الْاَنْصَا
رِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّی اُخْبِرُکُمْ عَنْ اَمْرِ عُثْمَانَ حَتّٰی
یَکُونَ سَمْعُهُ کَعِیَانِهِ اِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَیْهِ فَکُنْتُ رَجُلًا

مِنَ الْمُهَاجِرِینَ اُکْثِرُ اسْتِعْتَابَهُ وَاُقِلُّ عِتَابَهُ وَکَانَ
طَلْحَةُ وَالزُّبَیْرُ اَهْوَنُ سَیْرِهِمَا فِیهِ الْوَجِیفُ وَاَرْفَقُ حِدَائِهِمَا
بِهِ الْعَنِیفُ وَکَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِیهِ فَلْتَةُ غَضَبٍ فَاُتِیحَ
لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ وَبَایَعَنِی النَّاسُ غَیْرَ مُسْتَکْرَهِینَ وَلَا
مُجْبَرِینَ بَلْ طَائِعِینَ مُخَیَّرِینَ وَاعْلَمُوا اَنَّ دَارَ الْهِجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ
بِاَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا وَجَاشَتْ جَیْشَ الْمِرْجَلِ وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ
عَلَی الْقُطْبِ فَاَسْرِعُوا اِلَی اَمِیرِکُمْ وَبَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّکُمْ
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ و این مکتوبات از جمله مکاتیب آنحضرت است که در حین نزول
در بماء العذیب مصحوب امام حسین و عمار بن یاسر فرستاده بسوی اهل کوفه نزد [فتنه]
او از شهر مدینه بشهر بصره تا حاضر شوند دلیران کوفه بقتال اصحاب جمل این
نامه ایست از بنده خدای علی که امیر مومنانست بسوی کوفیان که پیشانی
یاری دهندگان دین اند و کوهان عرب‌اند اما پس از حمد خدای و صلوات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله پس بدرستی که من خبر میدهم شما را از کار عثمان
عثمان علیهما السلام و منشاء قتل او تا باشد شنیدن آن همچو دیدن آن
بدرستی که مردمان طعن کردند بر فعل تشنیع عثمان و من بودم مردی از مهاجرت
کنندگان بسیار میکردم درخواست بازگشت او بچیزی که خشنود سازد
مسلمانان را و کم میکردانید سرزنش او را و بودند طلحه و زبیر که آسان‌ترین

سیر کردن ایشان در قتل او رفتنی بود شتاب و نرم ترین راندن ایشان

راندن سخت بود و بود از جانب عایشه رضی الله تعالی عنها در باب قتل

عثمان فارت غضبی یکبار پس تقدیر و تعیین کرده شد برای او قومی که

بکشند او را بعد از آن بیعت کردند با من مردمان در آن حال که اکراه کرده

نشدند یعنی ایشان را بزور بر آن کار نداشتند و اجبار کرده نشدند در آن

امر بلکه در حالتی بود که بطوع و رغبت و باختیار خود در آن شروع کردند و بدانکه

خانه هجرت یعنی مدینه برکنده شده با اهلش و برکندند ایشان را از آن

دیار و جوش زد مثل جوشش دیگ مسین از ماده برپای خواست فتنه و رو

آورد بر مدار دین و اسلام پس شتابید بسوی امیرتان بی اختلاط را و مبادرت

نمایید و بشتابید بغزای دشمن خود تان اگر اراده خدای تعالی بآن تعلق

گرفته باشد **ومن کتاب له علیه السلام الیهم بعد فتح البصرة**

وجزاکم الله من اهل مصر عن بیت نبیکم احسن

ما یجزی العاملین بطاعته والشاکرین لنعمته فقد

سمعتم واطعتم ودعیتم فاجبتم **این نامه دیگر** بعضی

از نامهای آنحضرت که فرستاده بسوی اهل کوفه بعد از فتح بصره و جزا

دهاد خدای تعالی شما را که از اهل شهرید از خاندان پیغمبر شما نیکوترین جزای

عمل کنندگان بفرمان برداری یزدان و بهترین جزای شکر کنندگان

مرنعمت خدای شان را پس بحقیق که شنیدید شما گفتار امیر خود را و فرمان

بردید بحسن تدبیر خود و خوانده شدید پس اجابت کردید **ومن کتاب کتبه**

علیه السلام بشریح بن الحارث قاضیه روی ان شریح

ابن الحرث قاضی امیر المؤمنین علیه السلام اشتری

علی عهده دارا بثمانین دینارا فبلغه علیه السلام

ذلک فاستدعی شریحا وقال له بلغنی انک ابتعت دارا

بثمانین دینارا وکتبت کتابا واشهدت شهودا فقال

شریح قد کان ذلک یا امیر المؤمنین قال فنظر الیه نظر مغضب

ثم قال یا شریح اما انه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک

ولا یسألک عن بینتک حتی یخرجک منها شاخصا

ویسلمک الی قبرک خالصا فانظر یا شریح لا تکون ابتعت

هذه الدار من غیر مالک او نقدت الثمن من غیر حلالک

فاذا انت قد خسرت دار الدنیا ودار الآخرة اما

انک لو کنت اتیتنی عند شرائک وما اشتریت لکتبت

لک کتابا علی هذه النسخة فلم ترغب فی شراء هذه الدار

بدرهم فما فوقه والنسخة هذه هذا ما اشتری عبد

ذلیل من عبد میت قد ازعج للرحیل اشتری منه دارا

مِن دِيارِ الغُرورِ ومِن جانِبِ الغافِلين وخِطّةِ الهالِكين وتَجمَع
هذهِ الدار حُدودٌ اربعةٌ الحَدُّ الاوّلُ يَنتَهي الى
دَواعِي الآفاتِ والحَدُّ الثاني يَنتَهي الى دَواعي المُصيبات
والحَدُّ الثالِثُ يَنتَهي الى الهَوى المُردي والحَدُّ الرّابعُ
يَنتَهي الى الشَّيطانِ المُغوي وفيهِ يُشرَعُ بابُ هذهِ الدّار
اشتَرى هذا المُغتَرُّ بالامَلِ مِن هذا المُزعَجِ بالاجَلِ هذهِ
الدّارَ بالخُروجِ مِن عِزِّ القَناعةِ والدُّخولِ في ذُلِّ الطَّلَبِ
والضَّراعةِ فما أدرَكَ هذا المُشتَري فيما اشتَرى مِن
دَرَكٍ فعَلى مُبلي أجسامِ المُلوكِ وسالِبِ نُفوسِ الجَبابِرةِ
ومُزيلِ مُلكِ الفَراعِنةِ مثلِ كِسرى وقَيصَرَ وتُبَّعٍ و
حِميَرَ ومَن جَمَعَ المالَ على المالِ فأكثَرَ ومَن بَنى فَشَيَّدَ
وزَخرَفَ ونَجَّدَ وادَّخَرَ واعتَقَدَ ونَظَرَ بِزَعمِهِ لِلوَلَدِ
إشخاصُهُم جَميعاً الى مَوقِفِ العَرضِ والحِسابِ ومَوضِعِ
الثَّوابِ والعِقابِ اذا وَقَعَ الامرُ بِفَصلِ القَضاءِ وخَسِرَ
هُنالِكَ المُبطِلونَ شَهِدَ على ذلِكَ العَقلُ اذا خَرَجَ مِن
اَسرِ الهَوى وسَلِمَ مِن عَلائِقِ الدُّنيا اين نامه انحضرت نوشت
بشریح بن حارث که قاضی انحضرت بود در کوفه گویند هفتاد وپنج سال قاضی

کوفه

کوفه بود مگر دو سال یا چهار سال که در فتنه عبد الله بن زبیر بن العوام که از
حجاج التماس کرد که قضای کوفه را از و معاف دارد و در زمان انحضرت
بواسطه مسئله بیست روز او را عزل نمود و بعد از ان نصب فرمود در روایت
امده که شریح بن حارث که قاضی امیر المومنین علیه السلام بود همچنانکه مذکور شد
خرید در عهد انحضرت خانه را بهشتاد دینار پس رسید باو این خبر پس طلبید
او را و فرمود که رسید بمن انکه تو خریده خانه را بهشتاد دینار و پس گفت
شریح صحیح که بود این چنین ای امیر مومنان را و گویید که پس نظر کرد امیر
المومنین بسوی او بنظر خشمگین بعد از ان فرمود که ای شریح بدانکه زود
باشد که بیاید بسوی تو کسی که نظر نه نماید در قباله تو و سوال نه کند از گواهان
تو مراد ملک الموت است تا انکه بیرون برد ترا ازان سرا در حالتی که باشی جنبش
باز مانده و بسپارد ترا بغیر تو در حالتی که مجرد باشی از خانه و مال پس نظر کن
ای شریح می و بر حذر باش از انکه نباشی که خریده باشی این خانه از غیر مال
خود یا نقد کرده باشی بهای ان را از غیر حلال خود پس دران حالت تو
زیان زده باشی هم در سرای دنیا و هم در سرای اخرت بدانکه اگر تو بودی
که می امدی بمن نزد خریدن تو چیزی را که خریدی ان را بهشتاد دینار هر اینه
می نوشتم برای تو قباله برین نسخه عبرت اثار که مذکور خواهد شد پس رغبت
نمیکردی در خریدن ان سرا بیک درم چه جای انچه فزون از ان باشد

یعنی ان را بهیچ چیز نمی خریدی نه بقلیل و نه بکثیر و آن شرط اینست این چیز نیست که خرید بنده خوار و بمقدار که از جای خود برانگیخته شده است بجهة رحلت از دنیا بی اعتبار و وصف مشتری بعبودیه و ذل از جهت کسر عجب و فخر نیست که عارض او شده بواسطه شرا و وصف بایع بمیت از جهت تنزیل موت بالقوه است بمنزله موت بالفعل از روی تحذیر خرید مشتری از آن بایع سرایی را از سرای فریب که باقی مانده از طرف فوت شدگان و بتقوه هلاک شدگان و احاط نموده باین سرا چهار حد که هر حدی از ان واقعست در طرف حادثات روزگار باین وجه که حد اول از ان چهار حد منتهی میشود بچیزهای که خواننده آفتها اند از زن و خادم و اتباع و اولاد که از لوازم سرا اند و حد دوم از ان چهار حد منتهی میشود باشیای که خواننده مصیبتها ی اند از موت زن و اولاد و عشایر و فوت خادم و دابه و غیر آن و حد سیوم از ان حدود اربعه منتهی میشود بسوی آرزوی که هلاک کند صاحب آن دار است و مطمح دار و متاع دنیا مکار موجب الفت تامه است باین امتعه ناپایدار و آن شهوات سبب عجب نفس است از دار القرار و حد چهارم از ان حدود منتهی میشود بسوی دیو گمراه کننده و در این حد بازکرده میشود رهگذار این سرا خرید این فریفته شده بامال از ان برکنده شده بموت این سرا بسبب بیرون آمدن از عز قناعت و در آمدن در مذلت و خواری و فروتنی را چه قناعت مستلزم اقلیه

سبب ۳

حاجت تحلقات و ان مستلزم عز قناعت و مستغنی بودن از ایشان پس زیادتی خانه بر قدر حاجت مستلزم ذل طلب و ضراعت باشد بسوی مردمان پس آنچه دریافت این مشتری در آنچه خرید از آن بایع از خسران درک و از پی رفتن آن پس بر ملک سالب است که مضطرب سازنده و شوریده کننده بدنهای پادشاهانست و تباه کننده تنهای ایشان و بر باد دهنده جانهای گردن کشان و زایل کننده پادشاهی فرعونیان مانند کسری و قیصر و تبع و حمیر و آنکه جمع کرد مال را بر بالای مال بس بسیار ساخت آن را و آنکه بنا نهاده و محکم کرد و برافراخت و زینت داد بطلا و بیاراست بساط و مانند آن و ذخیره نهاد بگمان خود برای عاقبت ولد و جمع کرد اموال را بموقف عرض افعال که حساب اعمال است و مکان ثواب نیکان و عذاب ایشانست در وقتی که واقع شود امر حکمی که جدا کننده حق باشد از باطل و زیان کار شوند آنجا تبه کاران و گواه است برین سخنان عقل عقلا و قتی که بیرون رود از بندگی آرزوی نفس و هوا و رهیده شود از آویزشهای دنیا زیرا که عقل هر گاه در چنگ هوا اسیر است و در دست نفس اماره گرفتار قبول نمیکند این سخنان موعظه آثار را و من کتاب له علیه السلام الی بعض امراء جیشه فَاِنْ عَادُوا اِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَلِكَ الَّذِی نُحِبُّ وَاِنْ تَوَافَقَتْ الْاُمُورُ بِالْقَوْمِ اِلَى الشِّقَاقِ وَالْعِصْیَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ اَطَاعَكَ

إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَغْنِ بِمَنِ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ
فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ شُهُودِهِ وَقُعُودُهُ أَغْنَى مِنْ
نُهُوضِهِ واین نامه‌ایست که نوشته بسوی لشکر امیران خود وان عثمان بن
حنیف است که در بصره عامل آن حضرت بوده ارسال این نامه وی در وقتی بود
که طلحه و زبیر با لشکر بسیار باین دیار متوجه شده بودند جماعتی از اهل بصره
بیعت آنحضرت را شکستند عثمان این صورت را بعرض رسانید آنحضرت این
نامه را بوی فرستاد که پس اگر باز گردند آن شکنندگان بیعت بسایه فرمان
برداری وارز بجنهای حرب براحت اطاعت میل کنند این چیزیست که دوست
میداریم آن را بر نجاعت و اگر تمام شود کار ایشان بان گروه بخصومت و نافرمانی
پس برخیز ای عثمان بمعاونت کسی که فرمان برد ترا بسوی حرب کسی که نافرمانی
کند بتو و یاری خواه بکسی که گردن بنهد و منقاد تو شود و از مستغنی بودن از
کسی که تاخیر نماید و باز پس ایستد از امر تو پس بدرستی که کراهیت دارنده
از حرب غایب بودن او بهتر است از حاضر بودن او و نشستن او بی یاری
کننده تر است مردمان را تعیین بالنفع تر و مفید تر است ایشان را از برخواستن
او زیرا که ظاهر خواهد ساخت اثر درد دل او و سستی از خلاف و مردم اقتدا باو
نموده و فرار خواهد نمود از قتال اهل خلاف ومن كتاب له عليه السلام
وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ

مسترعى

مُسْتَرْعًى لِمَنْ فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ وَلَا تُخَاطِرَ
إِلَّا بِوَثِيقَةٍ وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ
مِنْ خُزَّانِي حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَلَعَلِّي أَنْ لَا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ
وَالسَّلَامُ این نامه را فرستاده بسوی اشعث بن قیس واو عامل آذربیجان
بود وان از مراغه وجله است تا ساحل بحر طبرستان طرف مغرب بدرستی که عمل
تو نیست طعمه که ترا منفعت دهد لیکن در گردن تست امانتی که رعایت کنی
در او طریق دیانت را و تو خواسته شده بنگهبانی کردن برای کسی که بزرگتر
که امیر مولای تست و نیست ترا که بسر خود قیام نمایی در کار رعیت و بی اذن
والی حکم کنی در میان ایشان و نیست آنکه در خطر افکنی خود را باقدام نمودن
در امور مگر بچیزی که اعتماد کنند بران در اسلام و در هر دو دست تست
مالی از مال خدای که ارجمند است و بزرگوار و تو از خزینه داران منی تا آنکه
تسلیم کنی مال را بمن و امید است که نباشم من بدترین والیان و السلام
ومن كتاب له عليه السلام الى معوية إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ
بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ
فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا
الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ
وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ

خارج بطعن او بدعة ردوه الى ما خرج منه فان ابى
قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه الله ما تولى
ولعمري يا معوية لئن نظرت بعقلك دون هواك لتجدني
ابرأ الناس من دم عثمان ولتعلمن اني كنت في عزلة عنه
الا ان تتجنى فتجن ما بدا لك والسلام این نامه را بجانب معویه
فرستاده بمصحوب جریر بن عبد الله بجلی بدرستی که مبایعه کردند با من گروه
مسلمانان آنانی که مبایعه کرده بودند با ابی بکر و عمر و عثمان علیهما السلام بر آنچ
مبایعه کردند بران با ایشان از خلافت مردمانی که مبایعه کرده بودند با خلفاء
ثلثه از مهاجر و انصار با من مبایعه نمودند پس بنا بر این نیست حاضر را
که اختیار کند غیر کسی را که بیعت بر او واقع شده و نه غایب را که آنرا رد کند اگر
مردمان با آن بیعت نموده اند و جز این نیست که مشورت کردند در امر خلافت برای
مهاجرین است و انصار چه ایشان اهل حل و عقد اند از امت محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم پس اگر مجتمع شوند بر مردی پس او را امام نام نهند
مراد نفس نفیس خود شان است باشد آن امر برای خشنودی حضرت باری تعالی است
پس اگر بیرون رود از فرمان ایشان بیرون رونده بطعن زدن یا بدعت
نهادن دران باز گردانند او را بسوی آنچه بیرون رفته از آن پس اگر سر باز
زند کارزار کنند با او به پیروی کردن او بغیر راه مؤمنان را که آن راه متابعت

انسان است

ایشان است و بنا بر عدم متابعه واگذارد او را خدای تعالی بآنچ برگشته
بواسطه آن در آورد او را در آخرت در عذاب سخت و بهر آینه قسم
بزندگانی من ای معویه اگر نظر کنی بعقل خود نه بهوای نفس اماره خود بهر آینه
یابی مرا بریترین مردمان از سعی نمودن در خون عثمان و بهر آینه بدانی تو که من
بودم دران گوشه از آن امر و کناره جستم در نفس الامر مگر آنست که دعوی
خیانت میکنی بزور پس مپوشانی آنچ ظاهر شد بر تو از براءة من از خون
ومن كتاب له عليه السلام اما بعد فقد اتتني منك موعظة
موصلة ورسالة محبرة نمقتها بضلالك وامضيتها بسوء
رايك وكتاب امرئ ليس له بصر يهديه ولا قائد يرشده
قد دعاه الهوى فاجابه وقاده الضلال فاتبعه فهجر
لاغطا وضل خابطا این نیز مکتوب آنحضرت است که نوشته در جواب نامه
معاویه پس از حمد خدا و صلوات بر سید انبیا علیه التحیة والثنا تحقیق که آمده است
بمن از جانب تو پندی چند بهم پیوند کرده که بر چیده از سخنان مردمان دانشمند
و پیغام آراسته شده بکلمات نامربوط که زینت داده آنرا در آن کتاب
بگمراهی خود و روان ساخته آنرا ببدراهی خود و نامه مردی که آمده بمن که
نیست او را بینایی که راه نماید او را و نه کشنده که مهار او را بجانب هدایت
ارشاد کنند تحقیق که خوانده است او را آرزوهای نفس و پس اجابت کرده آن هوا را

وکشیده است او را اگر اهریس پیروی نموده ان را پس بذیان گفت در ان حال
کاواز دهنده است باوازهای مختلفه بکلمات غیر مناسبه بجستجتی که معنوم نمی
شود ازان مدعای او وگمراه شد در حالتی که خبط کننده است وحرکت نماینده
است حرکتی بی انتظام وبی آرام مانند خبط حرکت ضعیف البصر که موجب
افتادن باشد **ومن هذا الكتاب** لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُثَنَّى
فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَالْمُرَوِّي
فِيهَا مُدَاهِنٌ **این کتاب جواب نامه معویه است** که فرستاده بود بجانب آنحضرت
اما بعد اختیار کردی باین کلام میان اهل شام ومیان اهل بصره ومیان تو ومیان
ومیان طلحه وزبیر پس قسم بزندگانی من که بیعت ان کار مگر یکبار واصلا
امتیاز دران بیعت زیرا که آن یک بیعة است کرده نا کرده نمیشود ودرا ونظر
ارباب الباب واز سر گرفته نمیشود دران اختیار نمودن ان بیرون رونده ازان
طعن کننده است از روی نفاق ودر حجت جهاد با او باتفاق وابدینه
کننده در صحت ان بعد از تحقیق واستقرار ان مداهنه کننده ومدارا نماینده
از روی نفاق **ومن كتاب له عليه السلام** إِلَى جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الْبَجَلِيِّ لَمَّا أَرْسَلَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ
مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ
حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ وَإِنِ

اختار

[Marginal note, written diagonally:] ومقصود ... [illegible] ... بیعت ... اهل شام ... اهل بصره ... طلحه ... زبیر ... [illegible]

اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ وَالسَّلَامُ **این نامه است که نوشته بجانب جریر بن عبد الله البجلی** بجلی که فرستاده بود او را بسوی معویه وجواب نداده
بود او را بجواب فاصل جلی وسبب او ان بود که معویه عزم جزم کرده
بود بر مخالفت امیر المومنین وفرستاده بود کسی را بمصر باحضار عمرو عاص
پس اخلاص که از قبل عثمان والی انجا بود پس چون برسد بتو نامه من پس
حمل کن معویه را بر قطع میان مصالحه ومحاربه وفرا گیر او را بکار جزم ویقین
پس ازان مخیر ساز او را میان جنگی که بیرون کننده مردم باشد از وطن
یا آشتی که خوار کننده باشد سلطنت وشوکت او را پس اگر اختیار کند
کارزار را پس بینداز بسوی او وعید حرب را واگر اختیار نماید مصالحه را پس
بگیر بیعت او را از وی منتفت والسلام **ومن كتاب له لما ارسله الى
معويه** فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَاجْتِيَاحَ أَصْلِنَا وَهَمُّوا
بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ وَأَحْلَسُونَا
الْخَوْفَ وَاضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعْرٍ وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ
فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ وَالرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ
حُرْمَتِهِ مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ
وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خِلْوٌ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ
أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانِ أَمْنٍ وَكَانَ

[Margin:] صبر ابد[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا احمرّ البأس وأحجم
الناس قدّم أهل بيته فوقى بهم أصحابه حرّ السيوف والأسنّة
فقتل عبيدة بن الحارث يوم بدر وقتل حمزة يوم
أحد وقتل جعفر يوم مؤتة وأراد من لو شئت ذكرت
اسمه مثل الذي أرادوا من الشهادة ولكن آجالهم
عجّلت ومنيّته أُجّلت فيا عجبا للدهر إذ صرت يقرن
بي من لم يسع بقدمي ولم تكن له كسابقتي التي لا يُدلي
أحد بمثلها إلا أن يدّعي مدّع ما لا أعرفه ولا أظن الله
يعرفه والحمد لله على كل حال وأمّا ما سألت من دفع قتلة
عثمان إليك فإني نظرت في هذا الأمر فلم أره يسعني
دفعهم إليك ولا إلى غيرك ولعمري لئن لم تنزع عن
غيّك وشقاقك لتعرفنّهم عن قليل يطلبونك ولا
يكلّفونك طلبهم في برّ ولا بحر ولا جبل ولا سهل
إلا أنّه طلب يسوؤك وجدانه وزور لا يسرّك لقيانه
والسلام لأهله این نامه الخ نوشت بسوی معویه بدانکه مراد آنحضرت
بان قوم اهل قریش اند که قصد حضرت رسول صلی الله علیه وآله داشتند و
بالاخرت اخراج کردند بنی هاشم را از مکه و محبوس ساختند ایشان را در شعب

ابی طالب

ابی طالب وحرام کردند بر خود مکالمه و مبایعه و مخالطه را با ایشان و باین
مضمون صحیفه نوشته و بر در خانه کعبه آویختند که اراده کردند قوم ما
بکشتن پیغمبر ما و از بیخ بر کندن اصل عالی که بهر ما او اراده کردند بما غموم
و آلام را و کردند بما کارهای اشرار و کردارهای ناصواب و منع کردند ما را از
آب شیرین و آن کنایت است از طیب عیش و بعضی گفته اند که مراد بعذب
معنی حقیقی است که آن آب خوش است و بنوشانیدند بما لباس ترس و مضطر
و بیچاره ساختند ما را بسوی کوه درشت در شعبهای که برافروختند از برای ما
نار کارزار را پس عزم کرد خدای تعالی برای ما بر دفع کردن از اعدا از ناحیه
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بر انداختن ایشان از پس حرب آن سید بر
مومن ما بهجو ابو طالب که طلب کرد بان دفع و رمی اجر جبرئیل را و کافر ما حمایت
میکرد از اصل جلیل ما بسبب خویشی بهجو حمزه و عباس و آنکه مسلمان شد بود
از قریش غیر بنی هاشم و بنی عبد المطلب خالی بود از آنچه ما در او بودیم از
مخاوف و متاعب بسبب سوگندی او با مشرکان که مانع بود از تعرض کافران
یا بقوتی که قایم بود پس ایشان بودند از قتل بجای امنیت و رفاهیت
و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که سخت شد کارزار و باز پس
شدند مردمان پیش داشت اهل بیت خود را در معارک پس نگاه داشت بسبب تقدیم
ایشان صحابهای خود را از گرمی شمشیرها و نیزها پس کشته شد عبیده بن حارث

بن عبد المطلب در روز بدر بدست عتبه بن ربیعه و کشته شد حمزه بن عبد المطلب
در روز جنگ احد بحربه وحشی حبشی و کشته شد جعفر طیار در روز موته که دو بیت
نزدیک فلقا که قریب بشام است و خواست آنکس که اگر خواهم یاد کنم نام او را
این کنایت است از نفس نفیس خود یعنی میخواهم مثل آنچیزی که اراده
کردند آن قوم از شهادت ولیکن اجلهای ایشان شتابیده شده بود
و مرگ آنکس که مؤخر کردانیده شد یعنی اجل من مؤخر بود پس ای عجب مر روز
کارزار را وقتی که کردیدیم برحالتی که همسر میشود دشمن کسی که سعی نمیکند
در دین بگام پیش نهادن من در کارزار و نیست او را همچو من سابقه در اسلام
آنچنان سابقه که نزدیکی نمیجوید بهیچ یک از مردمان بخدا مگر آنکه دعوی
میکند دعوی کننده چیزی را از صفات کمال که نمیشناسیم آن را بهیچ حال
و گمان نمیبرم بخدای تعالی آنکه شناسد آن چیز را و شکر و سپاس خدای را
بر جمیع احوال و اما آنچه درخواستی ای معویه از دفع کردن کشندگان عثمان
بسوی تو و حکم باحضار ایشان نزد تو پس بدرستی که من نظر کردم برین کار
پس نیافتم که دست رس باشد مرا دفع کردن ایشان بسوی تو و نه بسوی
غیر تو و قسم بزندگانی من اگر باز نایستی از گمراهی و خصومت خود هر آینه
بشناسی ایشان را بسوی اندک زمانی که طلب کنند ترا و جست و جوی تو
نمایند و دریغ نمیدارند ترا در طلب خود در بیابان و نه در دریا و نه در کوه

و نه از اصل

و نه در زمین نرم و هموار بلکه در هیچ مکان مگر آنکه باشد آن طلب طلبی
باشد که غمگین کرداند ترا یافتن آن را و زیارتی باشند که شاد نکرداند ترا رسیدن

وزرا برانه

بایشان و بنا برین معنی زور را اسم جمعیت بمعنی زائرون و افراد ضمیر باعتبار
افراد لفظ است و هر تقدیر تواند بود که مصدر باشد یعنی زیارتی ملاقاتی که شاد
نکرداند ترا رسیدن بآن و درود و تحیت مر کسانی را که از اهل آن باشند از عباد

و من کتاب له علیه السلام الی معویة ایضا و کیف انت
صانع اذا انکشفت عنک جلابیب ما انت فیه من دنیا قد
تبهجت بزینتها و خدعت بلذتها دعتک فاجبتها و قادتک
فاتبعتها و امرتک فاطعتها و انه یوشک ان یقفک واقف
علی ما لا ینجیک منه فاقعس عن هذا و خذ اهبة الحساب و شمر لما
نزل بک و لا تکن الغواة عن سمعک و الا تفعل اعلمک
ما اغفلت من نفسک فانک مترف قد اخذ الشیطان منک
ماخذه و بلغ فیک امله و جری منک مجری الروح و الدم
و متی کنتم یا معویة ساسة الرعیة و ولات امر الامة بغیر
قدم سابق و لا شرف باسق و نعوذ
بالله من لزوم سوابق الشقا و احذرک ان تکون متمادیا
فی غرة الامنیة العلانیة و السریرة و قد دعوت الی الحرب

فدع الناس جانباً واخرج إليّ وأعف الفريقين من القتال ليعلم
أيّنا المرين على قلبه والمغطّى على بصره فأنا أبو حسن قاتل
جدّك وخالك وأخيك شدخاً يوم بدر وذلك السيف
بذلك القلب ألقى عدوّي ما استبدلت ديناً ولا استحدثت
نبيّاً وإنّي لعلى المنهاج الذي تركتموه طائعين ودخلتم فيه
مكرهين وزعمت أنّك جئت ثائراً بعثمان ولقد علمت
حيث وقع دم عثمان فاطلبه إن كنت طالباً فكأنّي رأيتك
تضجّ من الحرب إذا عضّتك ضجيج الجمال بالأثقال وكأنّي
بجماعتك تدعوني جزعاً من الضرب المتتابع والقضاء الواقع
ومصارع بعد مصارع إلى كتاب الله وهي كافرة جاحدة
أو مبايعة حائدة این نیز نامه ایست که فرستاده بسوی معویه و چه
گونه باشی تو ای معویه کارگذار چون باز شود از تو پردهای آنچیزی که تو در اوی
از حجب دنیای که متحیر شده و آراسته گشت بزینت و آرایش خود و فریب داد
بلذت خود خواند ترا بسوی خود پس اجابت کردی ور وی بوی آوری و کشید
ترا بخود پس پیروی کردی او را و امر کرد ترا بمعصیت پس فرمان بردی او را
و هر هر غذای که در کام تو ریخت خوردی و بدرستی که نزدیکست آنکه باز دارد
وا دارنده که خدای تعالی بانفس نفیس خود کشش باشد بر آنچ نجات ندهد ترا هیچ نجات

دهنده

دهنده پس باز ایست ازین کار و فرا گیر استعداد حساب را برای روز شمار
و دامن در میان زن یعنی مهیا و آماده شو برای آنچیزی که فرود آید بتو از حرب
با مرگ و تمکین مده گمراهان را از شنوایی خودت و اگر نکنی آنچ من میگویم
بتو از باز ایستادن از اشیای مذکور اعلام کنم ترا با نجمه غافل ساخته و
فرو گذاشته از نفس خودت که آن اصول و فروع ایمانست پس بدرستی که
تو طغیان کرده نعمتی یعنی نعمت ترا طاغی ساخته و فرا گرفته دیو سرکش از تو موضع
گرفتن خود را و شروع نموده در تو جاری شروع خود و رسیده است در تو آرزوی او
شیطان و جاری شده است از تو در محل جاری شدن روح و خون یعنی
در خون و گوشت تو در آمده و کی بوده اید شما ای معاویه سیاست کنندهای رعیت
و والیان و حاکمان کار امت که بی تقدمی سبقت گیرنده در ان کار و بی بزرگوار
بلند ارجمند آثار یعنی پیش ازین تو رتبت این امر نداشتی و شرفی و فضلی
که باعث این باشد نیز نبود پس بجهت مرتکب این امر شدی و پناه میگیریم
بخدا از لازم آمدن شقاوتهای سابقه و بدبختیها مشی گرفته و می ترسانم
ترا از آنکه باشی در نهایت بی راهی رونده بسیار بفرو رفته در فتن آرزوهای
مخالف در حالتی که مخالف باشد آشکار و نهان تو این و بتحقیق که خوانده مرا
بجنگ کردن پس بگذار مردمان را در جانبی و بیرون آی بسوی من و فرو گذار
هر دو گروه را از کارزار کردن تا دانسته شود که کدام یک از ما محل غلبه

گناه است بر دل او و پوشیده شده است پرده ظلمت بر بینایی پس من ابو الحسن
کشنده جد مادری تو ام و کشنده خال تو ام و بقتل آرنده برادر تو ام و شکستن
سر ایشان را در روز حرب بدر و آن شمشیری که سر ایشان را افکنده ام اکنون
با منست و بان دل و جگر که کارزار کرده ام با دشمن خود بدل نکرده ام دین را
بدینی دیگر و پیدا نکرده ام از سر خود پیغمبری را و بدرستی که من بر راهی ام که
ترک کرده بودید شما آن را در حالتی که مطیع بودید بان ترک و بطوع و رغبت
آن را واگذاشته بودید در آمده بودید در آن در حالتی که باکراه و اجبار شما را
داخل کردانیده بودند در آن یعنی بظاهر مسلمانان بودید و بباطن کافر و گمان
بردی که تو آمده در حالتی که طلب کننده خون عثمانی و هر آینه دانسته که کجا
واقع است خون عثمان بطلحه و زبیر و اتباع ایشان پس طلب کن خون او را از آنجا
که میدانی کن اگر هستی جویان خون او و پس گویا که می بینم ترا که فریاد کنی از خنک
دلیران وقتی که گزیده باشد ترا آن حرب چنانچه فریاد کردن شتران بسبب بار
گران و گویا من می نگرم بجماعت تو در حالتی که می خوانند مرا از جهت زاری
نمودن از ضرب پیاپی و طعن پی در پی و از حکمی که واقع شد بقتل دلیران
و از مواضع افتادن ایشان بر خاک بعد از جابجای افتادن دیگران بر غیر
و بسوی کتاب یزدان که آن قرآنست و حال آنکه آن جماعت کافری اند یا
انکار کننده ایمان یا بیعت کننده اند و عدول نماینده از آن اختیار کار بجائی رسید

که اهل

که اهل شام در مقام استغاثه در در آمده فریاد الامان الامان در گرفتند
در آن شب سی و شش هزار کس از فریقین کشته شدند و آنجناب آنحضرت
بید مبارک خود بقتل آورده بود پانصد و سه منافق بودند تا کار بجای
رسید که اهل شام شوم رو بفریاد بر آوردند و گفتند الله الله فی النعبه
الله فی الحرم و الذریه و معویه بعد از شنیدن این فریاد بر تلی بر آمده نگاه
کرد در آن معرکه دید که اسپ اهل عراق شمشیرها برق آسای خون آشام
بر فرق اهل شام فرود می آرند که چکاچک آن هر که میشنود بیخود شده می افتد
لرزه بر اعضای آن بی دین افتاد و نعره زد و عمرو عاص را طلبید و گفت
کی شد حیله تو حیث جاره ما و تو حیله انگیخته تا سیصد مصحف را بر سر نیزها کردند
و ایشان را بان خواندن تا منجر شد بان تفصیلی که سابقا سمت تحریر یافت
و باین حیله بقیه السیف جان بردند ومن وصیة وصی بها جیشا الی العدو
فَاِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ اَوْ نَزَلَ بِكُمْ عَدُوٌّ فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُ
كُمْ فِي قُبُلِ الْاَشْرَافِ سِفَاحِ الْجِبَالِ وَ اَثْنَاءِ الْاَنْهَارِ كَيْمَا
يَكُونَ لَكُمْ رِدْءً وَ دُونَكُمْ مَرَدًّا وَ لْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ
مِنْ وَجْهٍ اَوِ اثْنَيْنِ وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ
وَ مَنَاكِبِ الْهِضَابِ لِئَلَّا يَاْتِيَكُمْ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ اَوْ اَمْنٍ
وَ اعْلَمُوا اَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ وَ عُيُونُ الْمُقَدِّمَةِ

طلائعهم واياكم والتفرق فاذا نزلتم فانزلوا جميعا واذا
ارتحلتم فارتحلوا جميعا واذا غشيكم الليل فاجعلوا
الرماح كفة ولا تذوقوا النوم الا غرارا او مضمضة
اين مكتوبست از آنحضرت ووصيت نامه كه وصيت فرموده بآن در محلى كه
فرستاد لشكريان خود را بسوى دشمن باين طريق كه اى قوم پس چون فرود
آييد شما بدشمنان يا فرود آيند بشما اهل عدوان پس بايد كه باشد لشكرگاه شما
در پيش مكانهاى رفيع يا بن كوههاى منيع مواضع ميل كردن جويهاى آب
تا باشد آن مواضع شما را يارى دهنده ودفع سيول وخراب وجاى
بازگشت بعد از فرار نمودن از اضطراب وبايد كه باشد كارزار شما از يكجهت
يا دو جهت تا باشد تمكين ووقت دار زيرا كه كارزار از جهات بسيار موجب
ضعفست وپراكندگى بيشمار وبگردانيد براى خود نگهبانان در سرهاى كوهها
وتيزيهاى اطراف آن تا نيايد بشما دشمن از جاى ترس از جاى ايمنى چنانكه
فوق جناح حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم كرده در حينى كه واقع شد
در روز احد در مقابله دشمن وبدانيد آنكه پيش لشكر ديدبانهاى سپاه است وديدبانهاى
مقدمه لشكر ديده بانان ايشانند وبپرهيزيد از پراكنده شدن لشكريان
پس چون فرود آييد بهيأت مجموعى وچون باركنيد وانتقال نماييد باركنيد
ومنتقل شويد همه يكبار وچون فرو گيرد شما را شب پس بگردانيد نيزهها را

فرود آييد

گرداگرد همه

گرداگرد خود نصب كرده وبچشيد خواب را مگر خواب اندكى چون پاسبانان يا مانند
حركت اجفان مانند حركت آب در دهان مراد مضمضه ومن وصية له عليه
السلام لمعقل بن قيس الرياحى حين انفذه الى الشام فى ثلاثة آلاف
مقدمة له اتق الله الذى لا بد لك من لقائه ولا منتهى لك
ولا تقاتلن الا من قاتلك وسر البردين وغور بالناس ورفه
فى السير ولا تسر اول الليل فان الله جعله سكنا وقدره مقاما
لا ظعنا فارح فيه بدنك وروح ظهرك فاذا وقفت
حين ينبطح السحر او حين ينفجر الفجر فسر على بركة الله فاذا لقيت
العدو فقف من اصحابك وسطا ولا تدن من القوم دنو من
يريد ان ينشب الحرب ولا تباعد منهم تباعد من يهاب البأس حتى
ياتيك امرى ولا يحملنكم شنآنهم على قتالهم قبل دعائهم
والاعذار اليهم اين وصيت از جمله وصاياى آنحضرت كه فرموده از براى
معقل بن قيس رياحى وقتى كه فرستاد او را بشام در ميان سه هزار مرد
تا باشد مقدمه لشكر آنحضرت فرموده بپرهيز از خداى تعالى آن خدايى كه ناچار
ترا از رسيدن بجزاى او نيست نهايتى نيست مر ترا غير از او واين اشارتست
بملازمت تقوى وآسان ساختن جهاد بر نفس خود ومقاتله مكن مگر با كسى كه در صدد
محاربه در آيد با تو وسير كن در هر دو طرف روز كه محل خنكى هواست وكسر حدت

خو بسته

گرمای آن و در نیم روز خواب کن با مردمان بجهت استراحت از حرارت و اسان
کن کار در رفتار یعنی سلوک نرم روی اختیار کن و جانب سرعت روی را مگذار
و سیر مکن در اول شب تا نیفتی در مشقت و تعب پس بدرستی که گردانیده است
خدای تعالی شب را محل ارام و راحت و اندازه کرد آن را جای ایستادن برای
استراحت نه جای گردیدن و متحمل شدن با نواع مشقت پس راحت ده
در شب بدن خود را و راحت ده پشت مرکبهای خود را یا پشت خود را از تعب
پس چون توقف کردی در وقتی کن ببرکت و یمن خدا پس چون برسی بدشمنان
پس بایست وقفت با اصحاب خود در میان ایشان بجهت استوی طرفین در وصول
او امر تو با ایشان و نزدیک مشو بان گروه همچو نزدیک شدن کسی که خواهد که
آن که جنگ زور برد و بجنگ دور مشو از ایشان همچو دور شدن کسی که ترسد از سختی
حرب دلیران و باین امر قیام نمای تا آنکه بیاید بتو فرمان من در باب آنکه چه
مرباید کرد با دشمنان و باید که باعث نشود شما را عداوت و دشمنی ایشان
بر مقاتله کردن با ایشان پیش از خواندن ایشان و پیش از عذر آوردن بسوی
ایشان یعنی حجت گرفتن بر ایشان ومن كتاب له عليه السلام الى اميرين
من امراء جيشه وقد امّرت عليكما وعلى من في حيّزكما
مالك بن الحارث الاشتر فاسمعا له واطيعا واجعلاه درعاً
ومجنّاً فانه ممن لا يخاف وهنه ولا سقطته ولا

بطؤه

بطؤه عما الاسراع اليه احزم ولا اسراعه الى ما البطؤ عنه امثل
واز جمله نامه آنحضرت که فرستاده بمصحوب مالک بن حارث بسوی دو امیر از
امیران لشکر خود و ایشان زیاد بن نضر حارثی و شریح هانی بودند که ایشان را
امیر و مقدمه لشکر گردانیده بودند و بتحقیق که امیر ساختم بر شما و بر آنکس که در
جای شماست یعنی در ناحیه شما از مردمان دیگر مالک را که پسر حارث اشتر است
پس بشنوید سخن او را و فرمان برید او را و بگردانید او را زره و سپر و در هر حرب
پس بدرستی که مالک کسیست که ترسیده نمیشود از ضعف او و دیگر هیچ مخوف نیست
افتادن و لغزیدن او و همچنین ترسی نیست از دیر جنبیدن او در چیزی که شتافتن
بان باحتیاط اقرب است و نه از شتافتن او که دیر جنبیدن از آن اولی و انسب است
ومن وصية له عليه السلام لعسكره قبل لقاء العدو بصفين
لا تقاتلوهم حتى يبدؤوكم فانكم بحمد الله على حجة وترك
كم اياهم حتى يبدؤوكم حجة اخرى لكم عليهم فاذا كانت
الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبراً ولا تصيبوا معوراً ولا
تجهزوا على جريح ولا تهيجوا النساء باذى وان شتمن اعراضكم
وسببن امراءكم فانهن ضعيفات القوى والانفس والعقول
ان كنا لنؤمر بالكف عنهن وانهن لمشركات وان كان الرجل
ليتناول المرأة في الجاهلية بالفهر والهراوة فيعير بها وعقبه من بعده

این هم وصیتی است از جمله وصایا آن حضرت که فرموده بلشکر خود پیش از رسیدن

بدشمن در موضعی که کارزار میکنید با دشمنان دین تا ابتدا کنند ایشان بحرب

پس بدرستی که شما بحمد خدا و شکر او بر دلیلی روشنید و بر برهانی هویدا که دشمن

شما یان ایشان را تا آنکه ابتدا کنند بحرب شما حجتی و برهانی دیگر است مر شما را

بر ایشان پس هر گاه که واقع شود هزیمت بر ایشان بفرمان یزدان پس مکشید

گشت کننده اگر یزنده را و مرسانید ضرب و طعن را بکسی که عضواو نمایان باشد

و آماده برای ضرب شمشیر و سنان و مکشید مجروح افگار را و بر منگیزانید

خشم زنان ایشان برنج و آزار و اگرچه دشنام دهند عرضهای شما را بواسطه آنکه

عرض شما را بر ند و سب کنند امیران شما را پس بدرستی که زنان ضعیفانند بقوتها

و نفسها و عقلها و بدرستی که بودیم ما که مامور شویم بباز ایستادن از ایشان

در زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه ایشان

مشرکان بودند و بعلت کفر و اگر بودی مردی که میگرفت از زنی در زمان

جاهلیت سنگی را که بدان بوی خوش سایند یا عصایی که دست گیرند پس سرزنش

کرده میشد او بآن کار و نسل او بعد از و بآن کار **و کان علیه السلام اذا لقی العدو**

محاربا اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ اُفْضِیَتِ الْقُلُوْبُ وَمُدَّتِ الْاَعْنَاقُ وَشَخَصَتِ

الْاَبْصَارُ وَنُقِلَتِ الْاَقْدَامُ وَاُنْضِیَتِ الْاَبْدَانُ اَللّٰهُمَّ قَدْ صَرَّحَ

مَکْنُوْنُ الشَّنَآنِ وَجَاشَتْ مَرَاجِلُ الْاَضْغَانِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْکُوْ

الیک

اِلَیْکَ غَیْبَةَ نَبِیِّنَا وَکَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَتَشَتُّتَ اَهْوَائِنَا رَبَّنَا افْتَحْ

بَیْنَنَا وَبَیْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَیْرُ الْفَاتِحِیْنَ **و بود آن حضرت**

که میفرمود این دعا را چون میرسید بدشمن در حالتی که حرب کننده

بود با ایشان بار خدایا بسوی تو رسیده است دلها بمناجات و از غم بگسسته

و پیوسته بطاعات بطاعات کشیده شد گردنها بجانب تو بطلب حاجات

و باز مانده دیده از ترس اخذ تو بشتاب و نقل کرده شد قدمهای در عبادات

و لاغر شده بدنهای در طاعات بار خدایا بتحقیق که ظاهر شد عداوت

نهان کرده شده و جوش زد دیگهای کینها در سینه‌ها بار خدایا بدرستی که ما

شکایت میکنیم بسوی تو از اندوه غایب شدن پیغمبر ما و بسیاری دشمن

ما و از پراکندگی هواهای ما ای پروردگار ما حکم فرمای میان ما و میان گروه

ستیزه شعار ما حکم براستی بصواب یا آشکار کردن کارهای ما را ای وهاب

تا متمیز شود محق از مبطل و صواب از ناصواب و تو بهترین حکم کنندگانی

و آشکار کنندگان اموری **و کان یقول علیه السلام لاصحابه عند الحرب**

لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَیْکُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا کَرَّةٌ وَلَا جَوْلَةٌ

بَعْدَهَا حَمْلَةٌ وَاَعْطُوا السُّیُوْفَ حُقُوْقَهَا وَوَطِّئُوا لِلْجُنُوْبِ

مَصَارِعَهَا وَاذْمُرُوْا اَنْفُسَکُمْ عَلَی الطَّعْنِ الدَّعْسِیِّ وَالضَّرْبِ الطِّلَحْفِیِّ

وَاَمِیْتُوا الْاَصْوَاتَ فَاِنَّهُ اَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَالَّذِیْ فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ

النسمة ما اسلموا ولكن استسلموا واسرّوا الكفر فلمّا وجدوا
اعوانا عليه اظهروه آنحضرت سیف مود اصحاب خود را نزد محار
این مصحف را باید که سخت نباید بر شما گریختنی که بعد از آن بازگشتن باشد
یعنی باید که حیاء فرار مانع بازگشتن نباشد و نه جولانی که بعد از آن حمله آوردن
باشد و بدهید شمشیرها را حقهای آن را که آن نیک زدن است بر بدن دلیران
وجای دهید برای پهلوها مواضع افتادن آنها را و حریص گردانید نفسهای
خود را بر زدن نیزهای با نیرو زدن سخت بر خطر و بمیرانید آوازها را یعنی
آواز بلند مکنید پس بدرستی که آن راننده تر است ترس را از دل و جگر
و بحق آن خدایی که شکافت در زیر زمین دانه را و بیافرید انسان را که مسلمان
نشده اند معویه و عمرو بن عاص و مروان و اتباع ایشان ولیکن گردن نهاده اند
از روی ظاهر از جهت ترس شمشیر و پنهان داشته اند کفر را در ضمیر پس چگونه
یافتند یاری کنندگان و نصرت کنندگان بر کفر اظهار کردند آن کفر را
و نمایان ساختند ما فی الضمیر خود را ومن كتاب له عليه السلام الى معوية
جوابا عن كتاب منه وامّا طلبك الىّ الشام فانّى لم اكن لاعطيك
ما منعتك امس واما قولك انّ الحرب قد اكلت العرب
الّا حشاشات انفس بقيت الا ومن اكله الحقّ فالى الجنّة
ومن اكله الباطل فالى النار واما استواؤنا فى الحرب والرجال

فلست

فلست بامضى على الشكّ منّى على اليقين وليس اهل الشام على
الدنيا احرص من اهل العراق على الآخرة واما قولك
انا بنو عبد مناف فكذلك نحن ولكن ليس اميّة كهاشم ولا حرب
كعبد المطلب ولا ابو سفيان كابى طالب ولا المهاجر كا
لطليق ولا الصريح كاللصيق ولا المحقّ كالمبطل ولا المؤمن
كالمدغل ولبئس الخلف خلف يتبع سلفا هوى فى نار جهنّم وفى
ايدينا التى اذ لنا بها بعد فضل النبوّة التى اذللنا بها العزيز
ونعشنا بها الذليل ولمّا ادخل الله العرب فى دينه افواجا
واسلمت له هذه الامّة طوعا وكرها كنتم ممّن دخل
فى الدين امّا رغبة وامّا رهبة على حين فاز اهل السبق
بسبقهم سابقات لفضلهم وذهب المهاجرون الاوّلون
بفضلهم فلا تجعلنّ للشيطان فيك نصيبا ولا على نفسك سبيلا
این نامه است که آنحضرت بمعویه فرستاده در جواب آن نوشته بود با آنحضرت
ودر آنجا طلب شام نموده تا از جنگ متقاعد شود و آورده اند که آن درین
امر مشورت کرد بعمرو عاص عمرو بخندید و گفت ای معویه کجای تو که هنوز قرابت
علی را ندانسته معویه گفت آیا ما از عبد مناف نیستیم گفت بلی ولیکن نبوت
ایشان را بوده نه ترا اگر میخواهی بنویس آنچه دلت خواهانست و حسب و نسب

خود را نوشت و بعضی دیگر از حالات در نامه درج کرد که ترا بر من هرگز نیست
با وجود این شام را بر من گذار و نزاع و جنگ را از میان بردار و باش در
بیعت و طاعت فرمان بردار و نامه را بمردی داد از سکاسک که او را
عبد الله بن عقبه میگفتند و او را بجانب آنحضرت فرستاد و چون آن نامه
مطالعه نمود در جواب نوشت و اما طلب کردن تو بمن شام را پس بدرستی
که من نیستم که بدهم بتو امروز آنچه منع کردم از تو دی روز و اما گفتن تو که
کارزار خورد عرب را و نابود ساخت ایشان را مگر بقیه‌های جانها که مانده اند بدانکه
هر که خورد او را راستی و بر یاد فنا داد پس او توجه نموده است به بهشت و هر که
خورد او را امر باطل پس او سزاوار است بسوی آتش سوزان و اما آنچه
در نامه ثبت کرده بودی از برابری ما در کارزار و مساوی ما در مردان و اهل
و نیاز پس نیستی تو رونده‌تر بر شک از رفتن من بر یقین در طلب حق و استحقاق
خلافت و نیستند شامیان شوم روز با حرص حریص‌تر بر دنیا از اهل عراق بر آخرة
و اما گفتن تو که ما فرزندان عبد منافیم همچنانست ولیکن نیست امیه
که جد جد تو بود بمراتب همچو هاشم که جد جد من بود و همچو عبد المطلب که جد من بود
و نه ابو سفیان که پدر تو بود همچو ابو طالب که پدر من بود و نیست هجرت کننده
پیغمبر مانند رها کرده شده از بند اسیری و نیست خالص پاکیزه نسب همچو آمیخته
و چسبانیده به پدر و نه درست گفتار و درست کردار همچو مبتدع کار بدکردار است

و نه حرب که جد تو بود

و نه ایمان آرنده

و نه ایمان آرنده گردیده بحق مانند مفسد بدخلق و هر آینه بد خلفیت در عالم
خلقی که تابع میشود سلفی را افتاده در آتش جهنم نیستند و در دست ماست بعد
ازین همه فضایل و کمالات و مزیت پیغمبری که خوار گردانیدیم بسبب آن ارجمند
با مقدار را و بلند گردانیدیم بواسطه آن خوار بی مقدار را و چون در آورد خدای
تعالی عرب را در دین اسلام خود فوج فوج و گروه گروه و گردن نهادند
برای او و این امت با آنکه از روی رغبت و از روی کراهت بود بودید شما
از آنکسی که داخل شد در دین یا بجهت رغبت کردن در جاه و غنیمت و یا بجهت
ترسیدن از عقل و محاربه بر هنگامی که فیروزی یافته بودند به پیشی گرفتن
خود و بودند هجرت کنندگانی که پیش ازین زمان بودند بفضیلت
طریقه خود و چون حال تو ای معاویه اینست که شنیدی پس مگردان از برای
شیطان در ذات خود بهره بر نفس خودت راه‌های در وجه و از سر یقین بیعت
کن و متمسک بحبل ولای من شو ومن كتاب له عليه السلام
الى عبد الله ابن العباس رحمة الله وهو عامله على البصرة انّ
البصرة مهبط ابليس ومغرس الفتن فحادث اهلها بالاحسان
اليهم واحلل عقدة الخوف عن قلوبهم وقد بلغني
تنمّرك لبني تميم وغلظتك عليهم وانّ بني تميم لم يغب
لهم نجم وخطر الا طلع لهم آخر وانهم لم يسبقوا بوغم في

جَاهِلِیَّةٍ وَلاَ اِسْلاَمٍ وَاِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّةً وَقَرَابَةً خَاصَّةً
نَحْنُ مَاجُورُونَ عَلَی صِلَتِهَا وَمَاْزُورُونَ عَلَی قَطِیعَتِهَا فَارْبَعْ
یَابْنَ العَبَّاسِ رَحِمَکَ اللّٰهُ فِیمَا جَرَی عَلَی یَدِکَ وَلِسَانِکَ مِنْ
خَیْرٍ وَشَرٍّ فَاِنَّا شَرِیکَانِ فِی ذَلِکَ وَکُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّی وَلاَ
یَفِیلَنَّ رَأْیِی فِیکَ **این نامه ایست از آنحضرت** که فرستاده بسوی عبد الله
بن عباس در حالتی که عامل آنحضرت بود بر اهل بصره و در آنجا درشتی بسیار
میکرد بر بنی تمیم بجهت آنکه ایشان در روز جمل از گروه طلحه و زبیر بودند و بواسطه
این ایشان را حرب شیطان میخواند و چونکه شدت و غلظت او بر جمعی از
شیعیان چون حارث بن قدام تمیمی و غیر آن دشوار بود از این جهت حارث
شکایت او با نحضرت نوشت و وی نامه فرستاد بعبد الله باین وجه بدانکه
بصره محل فرود آمدن ابلیس است و موضع نشاندن نهال فتنهاست
پس حدیث کن با اهل بصره به نیکوی کردن با ایشان و بگشای گره ترس را
از دلهای ایشان و بتحقیق که رسید بمن بدخوی کردن تو و در خشم شدن بنی تمیم
را و درشتی نمودن تو بر ایشان و بدرستی که بنی تمیم غایب نشد ایشان را
اختری الا از اهل شرف آخر مگر که طالع شد برای ایشان اختری دیگر و بدرستی
که ایشان مسبوق نشده اند بکینه کشیدن نه در زمان جاهلیت کفر و نه در حین اسلام
بلکه همیشه ایشان را منتقمی و کینه کشی بوده و بدرستی که مر ایشان راست با ما خویشی

کده

کشیده و پیوسته و نزدیکی خاص گشته در سبب ما ثواب داده شده ایم بپیوستن
آن قرابت و گناه بر داشته شده ایم بریدن از آن سبب پس همسنگی کن در آنچه
از تو صادر میشود ای پسر عباس و جانب رفق از دست مگذار و در بعضی نسخ
ابا العباس واقع شده پس رحمت کناد ترا خدا آنچه جاری شد بر دست تو
بر زبان تو پس بدرستی که ما شریکیم در آن یعنی ولایت تو آنجا از قبیل منت
پس گویا که شریکیم با تو در آنچه سر میزند از تو و باش نزد گمان شایسته من
در حق تو یعنی نوعی کن که ظن من در حق تو نیکو بود و باید که سست نشود رای من
در شان تو **ومن کتاب له علیه السلام** اِلَی بَعْضِ عُمَّالِهِ اَمَّا بَعْدُ

شکوا منک

فَاِنَّ دَهَاقِینَ اَهْلِ بَلَدِکَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً
فَنَظَرْتُ فَلَمْ اَرَهُمْ اَهْلاً لِاَنْ یُدْنَوْا لِشِرْکِهِمْ وَلاَ اَنْ
یُقْصَوْا وَیُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّینِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ

لهم

مِنَ الشِّدَّةِ وَدَاوِلْ لَهُمْ بَیْنَ القَسْوَةِ وَالرَّاْفَةِ فَامْزُجْ لَهُمْ
بَیْنَ التَّقْرِیبِ وَالاِدْنَاءِ وَالاِبْعَادِ وَالاِقْصَاءِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَی
این نامه ایست از آنحضرت بسوی بعضی از عاملان خود پس از حمد رب العالمین
و صلوات بر سید المرسلین پس بدرستی که دهقانان اهل شهر تو شکایت
کردند از دست تو از روی درشتی و سختی دل و حقیر شمردن و جفا کردن تو
پس نظر کردم بدیده بصیرت پس ندیدم ایشان را سزاوار آنکه نزدیک گردانیده

شوند بجهت شرک آن مجوسیان آتش پرست نه آنکه دور گردانیده و جفا کرده
شوند بجهت عهد کردن آن طایفه مجوس با مومنان و چون حال برین منوال است
پس بپوش برای ایشان پرده از نرمی که آمیخته باشی آن را بطرفی از سختی و
بگردان روزگار برای ایشان میان سختدلی و مهربانی پس آمیخته کن از برای
ایشان میان نزدیک گردانیدن و بنهایت نزدیکی رسانیدن و میان
دور ساختن و بنهایت دوری پرداختن اگر خواست الهی بوده باشد
ومن کتاب له علیه السلام الی زیاد بن ابیه وهو خلیفة عبد الله
بن العباس رحمة الله علیه علی البصرة وعبد الله عامل امیر
المؤمنین علیه السلام یومئذ علیها وعلی کور الاهواز وفارس
وکرمان وانی اقسم بالله قسما صادقا لئن بلغنی انک خنت
من فیء المسلمین شیئا صغیرا او کبیرا لاشدن علیک شدة
تدعک قلیل الوفر ثقیل الظهر ضئیل الامر والسلام

علیک

بدانکه زیاد پسر سمیه ام بکره است که ابی سفیان او را پسر خود خوانده بود جهت دعوی
کرد که ازو حاصل شده ام عبید الله پسر ناجوانمرد او بود که لشکر بکربلا فرستاد
برای شهادت امام مظلوم حسین بن علی علیهما السلام و حضرت امیر این نامه
نوشت بسوی زیاد مذکور در وقتی که او خلیفه عبد الله بن عباس بود بر اهل
بصره و عبد الله که عامل امیر المومنین علیه السلام بود در آن روز بر اهل آن دیار

برناحیتها

برناحیتهای اهواز و کرمان بدرستی که سوگند میخورم بخدا سوگندی راست
واز سر یقین و اگر برسد بمن ای زیاد که تو خیانت کرده از غنیمت اهل شام
چیزی اندک یا بزرگ از آن اموال هر اینه حمله کنم بر تو حمله از روی غضب که
بگذارد ترا در حالتی که باشی اندک مال گران پشت باثقال ضلال حقیر کار در حال
والسلام ومن کتاب له علیه السلام ایضا فدع الاسراف مقتصدا
واذکر فی الیوم غدا وامسک من المال بقدر ضرورتک وقدم
الفضل لیوم حاجتک اترجو ان یؤتیک الله اجر المتواضعین
وانت عنده من المتکبرین وانت متمرغ فی النعیم تمنعه الضعیف
والارملة ان یوجب لک ثواب المتصدقین وانما المرء مجزی بما اسلف
وقادم علی ما قدم والسلام این نامه دیگر است که فرستاده بسوی زیاد مذکور
برین مضمون و منهی نمود برین طریق که ای زیاد قناعت کن در صرف اموال پس
بگذار اسراف را در آن حال که میانه رو باشی در صرف مال و یاد کن در امروز
حال فردا را که آن احوال قبر است و نشور و نگهدار از مال بمقدار ضروری خود و از
پیش فرست زیادتی را یعنی صرف کن آنچه زیاده است بر قدر ضروری بمستحقان
آن از برای روز حاجت خود که قیامت است آیا امید میداری که بدهد ترا خدای
تعالی ثواب و مزد متواضعان و حال آنکه باشی تو نزد او از متکبران و گردن کشان
طمع میکنی در ثواب خدا و حال آنکه تو باشی غلطان در نعیم این جهان و منع میکنی

میخورایدم

وتطمع

آن را از عاجز بیچاره و از زن بی شوهر و از یتیم بی پدر که از شان آنست که واجب
گردانند برای تو ثواب صدقه دهندگان را هرگاه که تصدق کنی بر ایشان و بدرستی
که مرد جزا داده شده است بانچه از پیش فرستاده و رسیده است بر آنچه تقدیم
نموده برای معاد **ومن كتاب له عليه السلام** الى عبد الله بن العباس
وكان عبد الله يقول ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صلى الله
عليه وآله كانتفاعي بهذا الكلام اما بعد فان المرء قد يسره درك
ما لم يكن ليفوته ويسوءه فوت ما لم يكن ليدركه فليكن
سرورك بما نلت من آخرتك قل بفضل الله وبرحمته فبذلك
فليفرحوا وليكن أسفك على ما فاتك منها وما نلته من دنياك
فلا تكثر به فرحا لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين وما
فاتك منها فلا تأس عليه جزعا لكيلا تأسوا على ما فاتكم
وليكن همك فيما بعد الموت **واز جمله نامه آنحضرت** بسوی عبد الله
بن عباس و بود عبد الله که میفرمود منتفع نشدم بهیچ کلامی بعد از کلام رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم مثل نفع گرفتن من ازین کلام پس از حمد الهی و درود
بر حضرت رسالت پناهی پس بدرستی که مرد شاد میکرداند او را دریافتن چیزی
که نبود که فوت شود از و بجهت وجوب وجود آن در قضای خدا و قدر او و غمناک
میکرداند او را فوت شدن چیزی که نبود که دریابد آن را بموجب تقدیر پس باید

یقول له

که

که شادی تو بچیزی باشد که دریابی از فواید آن جهان با این مضمون آیه کریمه که بفضل
و رحمت خداست و باید که باشد اندوه بر چیزی که فوت شود از تو مقاصد جاودانی
آن جهانی باشد و آنچه یافتی تو از متاع دنیای خود بسیار مگردان فرح آن
فرح و شادی را که بدرستی که خدا دوست نمیدارد شادان دنیا را و آنچه فوت
شد ترا از مال و منال دنیا پس اندوهگین مباش بر آن از روی جزع کردن و
ناشکیبائی نمودن بر فوت این چه خدا فرموده که باید ناخوش نباید آنچه فوت
میشود از شما و باید که باشد قصد در چیزی که بعد از مرگ بکار آید و بر آن رستگاری
آخرت را شاید **ومن كتاب له عليه السلام قبل موته** لما ضربه لعنه الله
على سبيل الوصية وصيتي لكم ان لا تشركوا بالله شيئا فلا
تضيعوا سنته اقيموا هذين العمودين وخلاكم
ذم انا بالامس صاحبكم واليوم عبرة لكم وغدا مفارقكم
ان ابق فانا ولي دمي وان افن فالفناء ميعادي وان اعف
فالعفو لي قربة وهو لكم حسنة فاعفوا الا تحبون ان
يغفر الله لكم والله ما فجأني من الموت وارد كرهته ولا طالع
انكرته وما كنت الا كقارب ورد وطالب وجد وما عند الله
خير للابرار وقد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب
الا ان فيه ههنا زيادة اوجبت تكريره **این کلام آنحضرتست که فرمود**

و محمد صلی الله ع

پیش از موت خود یعنی قریب برحلت ابن ملجم در وقتی که زخم زد ابن ملجم که لعنة
کند الله او را واین کلام را ایراد نموده بر طریق وصیت باین وجه که وصیت من
از برای شما آنست که شریک نسازید وانباز نگیرید بخدای تعالی هیچ چیزی را و
محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس ضایع مسازید طریقه هدایت ونما را او را وبپای
دارید این هر دو ستون او را که اصل ایمانست این کلام از ممادح ولیست
یعنی خالی باد از شما مذمت ونکوهش من دیروز بودم مصاحب شما
وامروز عبرت روزگارم برای شما وفردا مفارقت کننده از شما اگر باقی مانم
وازین ضربت جان بسلامت برم پس من ولی خون خودم اگر خواهم با قاتل
خود بجای آرم واگر فانی شوم وازین سرای فانی روی بنزهتگاه باقی آرم پس فنا
ونیستی وعده گاه منست واگر عفو کنم واز سر قصاص او درگذرم پس عفو کردن
مرا نزدیکی جستن است بخدای تعالی وعفو برای شما نیکوئیست در عقبا پس عفو کنید
ودرگذرید از خطا آیا دوست نمیدارید آنکه بیامرزد خدای تعالی گناهان را از برای
شما بخدا سوگند که ناگاه نیامد بمن از جانب مرگ که مکروه شمارم وطلوع کننده
که منکر دارم آن را زیرا که آن وارد مألوف ومحبوب منست وآن طالع مقصود
ومرغوب من ونبودم در اشتیاق بموت مگر همچو جوینده آبی که فرود آید بآب
تبصرة قارب در اصل لغت کسی را میگویند که میان او وآب یکشب باشد
وهمچو طالب طلب کننده که بیابد آنچه مطلوب اوست وآنچه نزد خداست از نعیم آن جهان

بهتر است برای نیکوکاران ومن وصية له عليه السلام فيما
يعمل في امواله وكتبها بعد منصرفه من صفين هذا ما امر به عبد
الله علي بن ابي طالب امير المؤمنين في ماله ابتغاء وجه الله
ليولجني به الجنة ويعطيني الامنة ما سبق منها وانه ليقوم
بذلك الحسن بن علي ياكل منه بالمعروف وينفق منه في المعروف
فان حدث بحسن حدث وحسين حي قام بالامر بعده واصدره
مصدره واكلي وانفاق في وان لابني فاطمة من صدقة
علي مثل الذي لبني علي واني انما جعلت القيام الى ابني فاطمة
وقربة الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتكريما لحرمته
وتشريفا لوصلته ويشترط على الذي يجعله عليه ان يترك المال
على اصوله وينفق من ثمره حيث امر له وهدي له والا يبيع
من نخيل هذه القرى ودية حتى تشكل ارضها غراسا
ومن كان من امائي اللاتي اطوف عليهن لها ولد
وهي حامل فتمسك على ولدها وهي من حظه فان مات ولدها
وهي حية فهي عتيقة قد افرج عنها الرق وحررها العتق قوله
هذه الوصية ان لا يبيع من نخلها ودية فان الودية
الفسيلة وجمعها ودي والمراد به الارض يكثر فيها غراس

ابتغاء وجه الله

او

النخل حتی یراها الناظر علی غیر تلک الصفة التی عرفها فیشکل علیه
امرها ویحسبها غیرها **واین از جمله** وصیت آنحضرت کرمی که عمل کرده شود
بان در مالهای او نوشت واین وصیت بعد از باز گشتن از جنگ صفین
این آنچیزیست که امر کرد بان بنده خدا علی ابن ابی طالب که امیر مومنانست
در مال خود بجهت طلب کردن رضای حضرت ذی الجلال وبعد از ان بطریق
التفات از غیبت بتکلم میفرماید که این وصیت کردم تا داخل سازد او سبحانه
مرا بسبب آن به بهشت وبدهد مرا امنیت وجمعیت که تحقیق که باید قیام نماید
باین امر موصوف حسین بن علی رضی الله تعالی عنه وبخورد از ان مال بوجه نیکو که
موافق شریعت غرا باشد وبنفقه بدهد وخرج نماید از ان مال در طریق حق پس
اگر حادثه شود بحسن حادثه ونازله که بهر کس روی مینماید وحال آنکه حسین زنده
باشد برخیزد بان امر بعد از حسن وباز گردانند آن امر را بجای باز گشتن آنکه
که آن تصرفی بحق است موافق شریعت ومی تواند بود که ضمیر مصدر راجع بحسن
باشد یعنی باز گرداند حسین آن امر را بجای باز گردانیدن حسن که آن فعل
حسن وعمل خیر است وبدرستی که هر دو پسر فاطمه راست یعنی حسن وحسین رضی الله
تعالی عنهما از صدقه علی یعنی از آنچه گذاشته است از پس خود مثل آنچه ای
که مر پسران علی راست از ان صدقه یعنی باید که طریق تسویه منظور دارند وراه
افراط وتفریط مسدود نمایند وبدرستی که من گردانیدم بعد از تولیت

ان

این امر را به بنی فاطمه یکی بعد از دیگری بجهت طلب کردن رضای الهی وتقرب
بحضرت رسالت پناهی وگرامی داشتن حرمت او وبزرگوار گردانیدن پیوند
باکرامت او را وشرطی میکرد ... او را متولی آن امر که بگذارد مال را بر اصلهای
خود یعنی اتفاق کند از فایده آن در جایی که مامور شده باشند باتفاق آن
وراه نموده بسوی او وآنکه نفروشند از درختهای خرمای این ده ها نهال خرد خرما را
تا مشتبه نشود زمین آن قریها از روی نشاندن آن درختها بغیر جهه کثرت
اشجار واثمار موجب عدم معرفت بحال سابق آن زمین وسبب اشتباه
آنست بغیر آن وهر که باشد از کنیزان من که میگردم بگرد ایشان بمباشرة
مرا ورا فرزندی وباشد آبستن پس باز داشته شود بر فرزند خود ومحافظت
وترتیب آن نماید ووصیت نفقه ونصب آن فرزند واگر بمیرد فرزند او وحال آنکه
که او زنده باشد پس آن حره است وآزاد محقق که گشوده شده است از رقیت
ومنفک است از بندگی وآزاد کرده است او را آزاد کردن من **ومن وصیة
له علیه السلام کان یکتبها** لمن یستعمله علی الصدقات وانما
ذکرنا منها جملا ههنا لیعلم بها یقیم عماد الحق ویشرع امثلة
العدل فی صغیر الامور وکبیرها وقلیلها وجلیلها انطلق علی
تقوی الله ولا تروعن مسلما ولا تجتازن علیه کارها ولا تأخذن
منه اکثر من حق الله فی ماله فاذا قدمت علی الحی فانزل بمائهم

این کنایه است از عدم اخراج
بیع با بیعه یا بوجه از وجوه
منه

وحده لا شریک له

من غير أن تخالط أبياتهم ثم امض إليهم بالسكينة والوقار
حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم ولا تخدج بالتحية لهم
ثم تقول عباد الله أرسلني إليكم ولي الله وخليفته لآخذ
منكم حق الله في أموالكم فهل لله في أموالكم من حق فتؤدوه
إلى وليه فإن قال قائل لا فلا تراجعه وإن أنعم لك منعم فانطلق
معه من غير أن تخيفه أو توعده أو تعسفه أو ترهقه فخذ ما
أعطاك من ذهب أو فضة فإن كانت له ماشية أو إبل فلا تدخلها
إلا بإذنه فإن أكثرها له فإذا أتيتها فلا تدخلها دخول متسلط
عليه ولا عنيف به ولا تنفرن بهيمة ولا تفزعنها ولا تسوءن
صاحبها فيها واصدع المال صدعين ثم خيره فإن اختار فلا
تعرضن لما اختاره حتى يبقى ما فيه وفاء لحق الله في ماله
فاقبض حق الله منه فإن استقالك فاقبض حق الله منه
فإن استقالك فأقله ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذي
صنعت أولاً حتى تأخذ حق الله في ماله ولا تأخذن عوداً
ولا هرمة ولا مكسورة ولا مهلوسة ولا ذات عوار
ولا تأمنن عليها إلا من تثق بدينه رافقاً بمال المسلمين حتى
يوصله إلى وليهم فيقسمه بينهم ولا توكل بها إلا ناصحاً

منعم

ماشية

ثم اصدع الباقي صدعين ثم خيره فلا تزال بذلك

شفيقا

شفيقاً وأميناً حفيظاً غير معنف ولا مجحف ولا ملغب ولا متعب
ثم احدر إلينا ما اجتمع عندك نصيره حيث أمر الله به
فإذا أخذها أمينك فأوعز إليه ألا يحول بين ناقة وبين
فصيلها ولا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها ولا يجهدنها
ركوباً وليعدل بين صواحباتها في ذلك وبينها وليرفه
على اللاغب وليستأن بالنقب والظالع وليوردها ما
تمر به من الغدر ولا يعدل بها عن نبت الأرض إلى جواد الطرق
وليروحها في الساعات وليمهلها عند النطاف والأعشاب
حتى تأتينا بإذن الله بدناً منقيات غير متعبات ولا مجهودات
ولا مجهودات لنقسمها على كتاب الله وسنته صلى الله عليه وآله
وسلم فإن ذلك أعظم لأجرك وأقرب لرشدك إن
شاء الله این وصیتست که نوشته است از برای کسی که عامل میکرد ابنداو را بعد
مستحق وبدرستی که یاد کرده ایم پاره از آن درین مقام تا دانسته شود بآنکه
وصیت که آن حضرت علیه السلام بود که بپا می داشت ستون راستی را و
وضع میکرد مثالهای عدالت را در کارهای کوچک وبزرگ وکارهای اندک
وکارهای بسیار وآن جمله امیست روانه شو بر پرهیزکاری وترسکاری خدا او حده
لا شریک له که یگانه ایست که انبازی نیست او را ومترسان مسلمانان را ناایمن

از عقوبات نیران و مگذر بر زمین مسلمانان و بوستان او و در حالتی که کراهت
دارنده باشند آن مسلمان از مرور تو بر آن و در بعض روایت سالخة ازنه
یعنی گزین مکن بهترین مال او را هرگاه که آن کاره او باشد پس چون آیی بر سر
قبیله پس فرود آی بکنار آب ایشان بی آنکه اختلاط کنی بخانهای ایشان و شتاب
ایشان پس برو بسوی ایشان با آرام و وقار دل تا آنکه بایستی در میان ایشان
پس سلام کنی بر ایشان و کم مکن در آن تحیه و درود را برای ایشان پس بگوی
که ای بندگان خدا فرستاده مرا بسوی شما ولی خدا و خلیفه برگزیده او تا بگیرم از
شما حق خدا را که در مالهای شماست از زکوة پس آیا هست مر خدا را در مالهای
شما حقی واجب تا ادا کنید و برسانید بسوی ولی خدا پس اگر در جواب گوید گوینده
که نیست خدا را نزد ما پس باز مگرد با او یعنی دوم بار آن سخن را اعاده مکن و بقول
اول اکتفا کن و اگر بلی گوید برای تو منعم بلی گوینده پس برو با آنکس از جهت اخذ
آن حق بی آنکه بترسانی او را یا سخت گیری کنی با او یا تکلیف نمایی او را بدشواری
و بگیر آنچه بدهد بتو از جنس طلا و نقره پس اگر باشند او را چهارپایان از گاو و گوسفند
یا شتر پس داخل مشو در میان آنها مگر باذن او چه بدرستی که بیشتر آن مال
از آن اوست پس چون آیی نزد آن اموال داخل مشو در آن مثل داخل شدن
گماشته شده ستم نماینده بر او و نه مثل در آمدن مرد درشت کردار و مرمان
چهارپایان را و مترسان ایشان را و بد مرسان خداوندان چهارپایان را در اخذ

وزکوة

وزکوة آن را پس قسمت کن آن مال را بدو قسم بعد از آن مخیر گردان صاحب آن را
بی اجبار پس اگر اختیار کردی از آن دو بخش را پس فرا پیش میا مر آن چیزی را
که اختیار کرده باشد آن را همیشه باش اینچنین یعنی باز قسمت کن باقی را بدو
بخش بدستور اول تا آنکه باقی ماند چیزی که در وفا کردن مر حق خدا را در مال او
پس بگیر حق خدا را از مال او پس اگر طلب کند از تو فسخ آن قسمت را
و ابطال آن را پس بگیر حق خدا را از مال او پس فسخ کن و باطل ساز قسمت
را پس بیامیز هر دو حصه را با هم پس بکن مانند آنچه کردی در اول بار تا آنکه
فرا گیری حق خدا را که مال او باشد و مگیر شتری را که در گذشته باشند از جهت
سال بر بسیار سال و نه در دست و پای شکسته و نه شل داشته شده و نه صاحب
عیب یکچشم و امین مساز بر آن قسمت مگر کسی را که اعتماد داشته باشی بدین
و دیانت او و در آن حال که باشی مهربان بمال مسلمانان تا آنکه برساند او را
بولی ایشان تا قسمت کند ولی ایشان مال را میان اصناف ثمانیه از فقرا و
و غازیان و غیر ایشان و وکیل مساز بر آن صدقه مگر نیکخواه مهربان را و امین
نگهبان را نه درشتی نماینده را و نه رانندهٔ مال ضعیف و نه رنج نهنده او و نه جفا
کننده پس فرو آور بسوی ما آنچه جمع شده نزد تو از مال خدا تا بگردانیم آن را
در جایی که فرموده حق سبحانه بصرف آن مال پس چون بگیرد آن صدقه را امین تو
پس امر کن بسوی او که حایل نشود میان شتر ماده و شتر بچه او را از شیر خوردن منع

نکند و نه دوشند شیر شتر ماده را بتمامی پس ضرور خواهد رسانید بفرزندان او و جهد
بسیار نکند با او و او را مشقت نرساند از روی سواری و باید که عدالت
رعایت نماید میان همراهان انها در سواری و میان آنها یعنی طریق عدالت
را در همه انها مرعی دارد و باید که آسان گرداند کار را بر بهایم وامانده در رفتار
و باید که در تنگ نکند دهستگی نماید شتر سوده پای و تنگ آمده از رفتار را
و باید که فرود آرد انهارا با ابگیر میکنند بان حوضهای آب تا بیاشامند
و بر نگرداند انهارا از گیاه زمین بسوی میانهای راه تا بچرند و قوت گیرند
در رفتار و باید که راحت دهد انهارا در چراگاهها یعنی فراغت اکل و شرب
نمایند و باید که مهلت دهد آن را نزد آب اندک صافی و نزد گیاهها تا آنکه
بیارد و بآنها را فربهای پاکیزه نه رنج داده و وامانده گان و نه مشقت دیدگان
تا قسمت کنیم انهارا بر نهج کتاب الله و طریقه حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم پس بدرستی که این قسمتی که حاصل شد بسبب تو بزرگتر است برای
ثواب تو و نزدیکتر است برشد و ثواب تو اگر مشیّت خدا تعلق گرفته باشد

ومن عهد له عليه السلام الى بعض عماله وقد بعثه على الصدقة
آمره بتقوى الله في سرائر امره وخفيّات عمله حيث لا شهيد
غيره ولا وكيل دونه وامره ان لا يعمل بشيء من طاعة
الله فيخالف الى غيره فيما اسرّه ومن لم يختلف سرّه وعلانيته

فعله

وفعله ومقالته فقد ادّى الامانة واخلص العبادة وامره ان لا يجبههم
ولا يعضههم ولا يرغب عنهم تفضّلاً بالامارة عليهم فانّهم
الاخوان في الدين والاعوان على استخراج الحقوق وانّ لك
في هذه الصدقة نصيباً مفروضاً وحقّاً معلوماً وشركاء
اهل مسكنة وضعفاء ذوي فاقة وانّا موفّوك حقّك فوفّهم
حقوقهم والّا فانّك من اكثر الناس خصوماً يوم القيمة وبؤساً
لمن خصمه عند الله الفقراء والمساكين والسائلون والمدفوعون
والغارمون وابن السبيل ومن استهان بالامانة ورتع في
الخيانة ولم ينزّه نفسه ودينه عنها فقد احلّ بنفسه
في الدنيا الخزي وهو في الآخرة اذلّ واخزى وانّ اعظم
الخيانة الامّة واقطع الغشّ غشّ الائمّة والسلام ورحمه

عهد نامه آنحضرت که فرستاده به بعضی از عاملان خود را در حالتی که فرستاده
بود او را بر جمع کردن صدقات مسلمانان او را به پرهیزکاری خدا در کارهای پوشیده
او و کردارهای نهان او در جایی که هیچ شاهدی و حاضری نباشد غیر او سبحانه
و هیچ نگهبانی نباشد بجز او میفرمایم او را که عمل نکند بچیزی از طاعت خدای
در آنچه ظاهر سازد پس مخالفت کند بغیر آنچیز در آنچه در نهان با آن برود یعنی
باید که نهان او با آشکارا موافق باشد در کردار و طاعت او هر کار و کسی که مخالف

نباشند نهان و آشکارا او و کردار و گفتار او پس هیچ کس که ادا کرد حق امانت را
و اخلاص بجای آورد در عبادت حضرت عزت و امر می نمایم او را آنکه متوجه نسازد
و فعل مکروه را با ایشان و نزند ایشان را بدرشتی و آزار رود و دروغ نگوید و راه تهمت
بنوید نسبت با ایشان و رغبت نکرده اند از ایشان تحت افزونی جستن بحاکم
بودن بر ایشان پس بدرستی که ایشان برادران اند در دین خدا و یاری دهندگان
بر بیرون آوردن حقهای مستحقین این التفات از غیبت بخطاب یعنی ای برادر
که ترا در دین صدقه بهره ایست فرض کرده شده و حقیست دانسته شده و ترا هست
در آن صدقه و شریکانی که درویش اند و ضعیفانی که صاحبان فقر و احتیاج اند
و بدرستی که ما داده کننده ایم حق ترا بتمام پس بتمام برسان با ایشان حقوق ایشان را
و الا پس آن زمان از بیشترین مردمانی از روی خصم در روز قیامت و از روی
سختی مر کسی را که دشمن او نزد خدا فقرائی باشند که از قوت سال عاجز بوده
باشند و مسکینانی که هیچ چیز نداشته باشند و درویشانی که در خواهند طعام را
از مردمان و رفع کرد شدگان زکوة غلامانند و قرض داران که دین را انفاق کرده
باشند در غیر عصیان و راه گذریان که منقطع باشند در سفر از اوطان و کسی که
استخفاف کند بامانت و چرا کند در مرعای خیانت و پاک نسازد نفس خود
و دین خود از رذالت خیانت پس بتحقیق که فرود آورده باشد بنفس خود
در سرای دنیا رسوایی و فضیحت را و او در سرای عقبی خوارتر و رسواتر باشند

بانواع

بانواع عقوبات و بدرستی که بزرگترین خیانت کردن این امت و زشت ترین
خیانت امامان ایشان و السلام و من عهد له علیه السلام الی محمد بن
ابی بکر رضی الله عنه لما قلده مصر فاخفض لهم جناحك و الن
لهم جانبك و ابسط وجهك و آس بینهم فی اللحظة و النظرة حتی
لا یطمع العظماء فی حیفك لهم و لا ییأس الضعفاء من عدلك
علیهم و ان الله تعالی یسائلكم معشر عباده عن الصغیرة
من اعمالكم و الكبیرة و الظاهرة و المستورة فان یعذب
و انتم اظلم و ان یعف فهو اكرم و اعلموا عباد الله ان
المتقین ذهبوا بعاجل الدنیا و آجل الآخرة فشاركوا اهل
الدنیا فی الدنیا و لا یشاركهم اهل الدنیا فی آخرتهم
سكنوا الدنیا بافضل ما سكنت و اكلوها بافضل ما اكلت
فحظوا من الدنیا بما حظی به المترفون و اخذوا منها ما اخذه
الجبابرة المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر
الرابح اصابوا لذة فی دنیاهم و تیقنوا انهم جیران الله
غدا فی آخرتهم و لا ترد لهم و لا ینقص لهم نصیب
من لذة و احذروا عباد الله الموت و قربه و اعدوا له عدته
و انه یأتی بامر عظیم و خطب جلیل بخیر لا یكون معه شر ابدا

سكنوا
دعوة

ابدا او شر لا يكون ابدا فمن اقرب الى الجنة من عاملها ومن اقرب
الى النار من عاملها وانتم طرداء الموت ان اقمتم له اخذكم
وان فررتم منه ادرككم وهو الزم لكم من ظلكم الموت
معقود بنواصيكم والدنيا تطوى خلفكم فاحذروا نارا قعرها
بعيد وحرها شديد وعذابها جديد دار ليس فيها رحمة ولا تسمع
فيها دعوة ولا تفرج فيها كربة وان استطعتم ان يشتد
خوفكم من الله وان يحسن ظنكم به فاجمعوا بينهما فان العبد
انما يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه وان احسن الناس
ظنا بالله اشدهم خوفا لله واعلم يا محمد بن ابى بكر وقد وليتك
اعظم اجنادى فى نفسى اهل مصر فانت محقوق ان تخالف على نفسك
وان تنافح عن دينك ولو لم يكن لك الا ساعة من الدهر ولا
تسخط الله برضاء احد من خلقه فان فى الله خلفا من غيره وليس
من الله خلف فى غيره وصل الصلوة لوقتها ولا تعجل وقتها
بفراغ ولا تؤخرها عن وقتها لاشتغال واعلم ان كل شىء من
عملك تبع لصلوتك فانه لا سواء امام الهدى وامام الردى
وولى النبى وعدو النبى ولقد قال لى رسول الله انى لا اخاف على امتى
مؤمنا ولا مشركا اما المؤمن فيمنعه الله بايمانه واما المشرك فيقمعه

الله

الله بشركه ولكنى اخاف الله عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول
ما تعرفون ويفعل ما تنكرون این کتاب از جملهٔ عهدنامهٔ آنحضرت
که فرستاده بسوی محمد بن ابی بکر هنگامی که در کردن او کرد ولایت شهر مصر را و او را
بناحیه آنجا فرستاد پس فرود آر برای ایشان بال خود را و نرم کن از برای ایشان
بسفرماید
جانب خود را این کنایت است از تواضع و بسط کن برای ایشان رخسار خود را و این
کنایت از بشاشت و سازگاری نمای و طریق مواسات مرعی دار و در میان
ایشان در ملاحظه و مناظره تا آنکه طمع نکنند بزرگان در منحرف شدن تو از عدالت
و بواسطه آن در وادی ظلم نیفتند و نومید نشوند ضعیفان از عدالت و دادگستری
تو بر ایشان و بدرستی که خدای تعالی سوال خواهد کرد از شما ای گروه بندگان
از عملهای کوچک شما و از کردارهای بزرگ شما و از عملهای آشکار و نهان شما پس
اگر عذاب کند شما را بر فعل قبیح شما پس شما ستمکارترید و مستحق عقوبت و اگر عفو کند
و درگذرد پس او کریمتر است از عفو و بدانید ای بندگان خدا بدرستی که پرهیزگاران
بردند نعمتهای گذشتنده و زوال پذیرنده این جهان را و نعیم آینده آن جهان را
چه پس شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان یعنی بقدر ما یحتاج نه زیاده
بی
و اسراف و شریک نشدند با ایشان اهل دنیا در آخرت ایشان و ساکن شدند
اهل آخرت در دنیا بفاضلترین و بهترین آنچه ساکن شوند و خوردند طیبات آن را
بهترین آنچه خوردند بوجه حلال پس ظفر یافتند از دنیا بآنچه ظفر یافتند بآن جبابرت

متنعمان و نعمت زندگانی کنندگان درانند و تو اگر فتند از دنیا بجز و زاد
گرفتند ان را جباران متسلط و متکبران گردن کش پس از ان باز گردیدند
از دنیا و متوجه عقبی شدند رسانیده بمقصد ارجمند و با تجارت سود مند
رسیدند بلذت ترک دنیا در دنیا خود و بیقین دانستند انکه ایشان همسایهای
خدا اند فردا در اخرت خود باز گردانیده نمیشود ایشان را دعای ایشان و کم کرده نمیشود
مر ایشان را بهره از لذت نعمت پس بترسید ای بندگان خدا از مرگ و مهیا
سازید برای آن ساز و برگ آن را و بدرستی که مرگ مرا اید با کاری بزرگ
و کاری خطرناک بسیار و هول بخیری که غمی باشد با او شری همیشه و شری که غمی
باشد با او خیری همیشه پس نزدیک بهشت کسی که عامل اوست و نزدیک
باتش است کسی که عامل اوست یعنی مصاحب مونست کسی که نسبت با آن
نیکی هرگز اگر باشید از اهل معصیت و شما ای بندگان راندگان مرگ پید اگر باشید
برای او بگیرد شما را و اگر بگریزید از و دریابد شما را و مرگ ملازم قفاست مر شما را
از سایه و شما مرگ بسته شده است بموییهای پیشانی شما پس بترسید از اتشی
که تک ان بنهایت دور است و حرارت ان در نهایت سختیست و عذاب ان نو و
تازه است و در بعض نسخ جدید غیر منقوط بجای و اقع شد یعنی عقاب ان گرز
اهنین جا عقاب ان تند و تیز است که قوله تعالی ولهم مقامع من حدید و این
دوزخ که وصف او مذکور شد سرا ایست که نیست در او رحمت و راحت شنیده

نمیشود

نمیشود در او خواندن مشتمل نجات و استراحت و برده نمیشود در او هیچ المی
و محنتی و اگر توانید که خود در ان مرتبه برسانید که محکم شود خوف و ترس شما از
جانب خدا و نیکو گردد گمان شما بان باد سبحانه و تعالی که او متعرض بانواع
رحمت و نعمت پس جمع کنید میان خوف و حسن ظن پس بدرستی که بنده
جز این نیست که می باشد نیکوی او بر پروردگار خود بمقدار ترس او بدکار
خود و بدرستی که نیکوترین مردمان از روی گمان بحضرت منان سخت ترین
ایشانست از روی ترس مر خدای را جل جلاله و بدان ای محمد بن ابی بکر که
من ولی گردانیده ام و حاکم ساختم ترا بر بزرگترین لشکریان خود در ضمیر خود
یعنی لشکریان که در دل من وقعی و عظمی دارند از روی کثرت که انها اهل
مصر اند پس تو سزاواری که مخالفت کنی بر نفس اماره خود و بعون الهی و حمی صمت
نمای در منع کنی از دین خود سایر نفسا و جمیع منا هی و اگر چه نباشد مر عمر ترا
یکساعت از روزگار و بخشم میار خدا را بخشنودی یکی از خلقان پس بدرستی
که هست در خزانه خدا عوضی که در غیر او حاصل میشود و نیست از جانب خدا
عوضی که در غیر او یافت شود مراد انست عوضی که از غیر خدا میرسد خدا نیز یافت
میشود مع شی زاید و عوضی که از خدا بتو میرسد در غیر خدا یافت نمیشود و بگذار
نماز را در وقتی که معین و مفروض شده برای آن و شتاب زدگی منمای
در وقت نماز بجهت فارغ شدن از ان و تاخیر مکن آن را از وقت مقدار خود بسبب

از جهت مشغولی بکار و بدان ای محمد که هر چیزی از عمل صالح تابع است
مر نماز ترا باین معنی که اگر نماز مقبولست عملهای دیگر نیز مقبول است بموجب
فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که اول ما یحاسب العبد الصلوة
فان تمت صلواته سهل علیه غیرها من العبادات و من نقصت
صلوته فانه یحاسب علیها و علی غیرها یعنی اول چیزی که حساب
کرده شود بنده بآن در روز حساب نماز است پس اگر تمام باشد نماز او آسان
باشد بر او غیر از سایر عبادات و هر که ناقص است نماز او پس شمار کرده شود
بر نماز و بر غیر آن یعنی دشوار میشود همه طاعات **ومنه** و از جمله عهدنامه مذکور
است این کلام پس بدرستی که نیست یکسان پیشوای راستی که مراد نفس نفیس
خودش است و پیشوای تباهی و گمراهی که مراد نفس خبیث معاویه است و آنانکه
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفاق پیشه کردند و بی نص خلافت را
بر خود مقرر ساختند و یکسان نیست دوست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بتحقیق
فرمود مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که من نمی ترسم بر امت خود بر ایمان
آرنده و نه بر شرک آرنده اما بنده مومن پس باز میدارد او را خدای
تعالی از کفر و عصیان بسبب ایمان او و بنده شرک کننده پس قهر میکند
و خوار میسازد او را حق تعالی از کفر و عصیان بسبب شرک و طغیان او
ولیکن من می ترسم بر شما از هر نفاق دارنده در دل و دانا بزبان مر گوید چیزی را

که میشناسید

که میشناسید از حق و صواب و میکنید چیزی را که منکر اند از موجب عقاب
و کتاب له علیه السلام الی معویه جواب عن کتابه من محاسن الکتب اما بعد
فقد اتانی کتابک تذکر اصطفاء الله تعالی محمدا صلی الله
علیه و آله لدینه و تأییده ایاه بمن ایده من اصحابه و لقد
خبألنا الدهر منک عجبا اذ طفقت تخبرنا ببلاء الله عندنا و
نعمته علینا فی نبینا فکنت فی ذلک کناقل التمر الی هجر او
داعی مسدده الی النضال و زعمت ان افضل الناس
فی الاسلام فلان و فلان فذکرت امرا ان تم اعتزلک
کله و ان نقص لم یلحقک ثلمه و ما انت و الفاضل و المفضول
و السایس و المسوس و ما للطلقاء و ابناء الطلقاء و التمییز
بین المهاجرین الاولین و ترتیب درجاتهم و تعریف طبقاتهم
هیهات لقد حن قدح لیس منها و طفق یحکم فیها من علیه
الحکم لها الا تربع ایها الانسان علی ظلعک و تعرف
قصور ذرعک و تتأخر حیث اخرک القدر فما علیک
غلبة المغلوب و لا لک ظفر الظافر و انک لذهاب فی التیه
رواغ عن القصد الا تری غیر مخبر لک لکن بنعمة الله احدث
ان قوما استشهدوا فی سبیل الله من المهاجرین و لکل

فضل حتى استشهد فقيل سيد الشهداء وخصه رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم بسبعين تكبيرة عند صلاته عليه أولا ترى
أن قوما قطعت أيديهم في سبيل الله ولكل فضل حتى إذا
فعل بواحدنا كما فعل بواحدهم قيل الطيار في الجنة وذو الجناحين
ولولا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذاكر
فضائل جمة تعرفها قلوب المؤمنين ولا تمجها آذان السامعين
فدع عنك من مالت به الرمية فإنا صنائع ربنا والناس بعد
صنائع لنا لم يمنعنا قديم عزنا وعادي طولنا على قومك
أن خلطناهم بأنفسنا فنكحنا وأنكحنا فعل الأكفاء ولستم
هناك وأنى يكون ذلك كذلك ومنا النبي ومنكم المكذب
ومنا أسد الله ومنكم أسد الأحلاف ومنا سيدا شباب
أهل الجنة ومنكم صبية النار ومنا خير نساء العالمين ومنكم
حمالة الحطب في كثير مما لنا وعليكم فإسلامنا قد سمع
وجاهليتنا لا تدفع وكتاب الله يجمع لنا ما شذ عنا وقوله
تعالى وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله وقوله
سبحانه إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا
النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين فنحن مرة أولى

بالقرابة

بالقرابة

وتارة أولى بالطاعة ولما احتج المهاجرون على الأنصار
يوم [السقيفة برسول الله] فلجوا عليهم فإن يكن الفلج فالحق لنا دونكم وإن يكن
بغيره فالأنصار على دعواهم وزعمت أني لكل الخلفاء
حسدت وعلى كلهم بغيت فإن يكن ذلك كذلك
فليس الجناية عليك فيكون العذر إليك وتلك شكاة
ظاهر عنك عارها [وقلت] إني كنت أقاد بأجبار كما يقاد
الجمل المخشوش حتى أبايع ولعمر الله لقد أردت أن تذم
فمدحت وأن تفضح فافتضحت وما على المسلم من غضاضة
من أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه ولا مرتابا في
يقينه وهذه حجتي إلى غيرك قصدها ولكني أطلقت لك منها بقدر
ما سنح من ذكرها ثم ذكرت ما كان من أمري وأمر عثمان
فلك أن تجاب عن هذه لرحمك منه فأينا كان أعدى له وأهدى
إلى مقاتله أمن بذل له نصرته فاستقعده واستكفه أم من استنصره
فتراخى عنه وبث المنون إليه حتى أتى قدره عليه كلا والله
حقا لقد علم الله المعوقين منكم والقائلين لإخوانهم هلم إلينا
ولا يأتون البأس إلا قليلا وما كنت لأعتذر من أني كنت
أنقم عليه أحداثا فإن كان الذنب إليه إرشادي وهدايتي

لَهُ وَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظِّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي
وَلِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ
وَمَتَى أُلْفِيَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالسُّيُوفِ
مُخَوَّفِينَ فَلَبِّثْ قَلِيلًا لَمَّا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلْ فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ
وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ سَاطِعٍ
قَتَامُهُمْ مُتَسَرْبِلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ
قَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ وَسُيُوفٌ هَاشِمِيَّةٌ قَدْ عَرَفْتَ
مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَخَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ وَمَا هِيَ
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ این نامه از جمله نامهای آنحضرتست
علیه السلام که فرستاده بجانب معویه در جواب نامه او و این از جمله نامهای
محسنة الجانبست که در نهایت فصاحت و بلاغت و براعتست پس از حمد خدا
و درود بر سید انبیا صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که آمده بمن نوشته که یاد کرده بودی
در و برگزیده خدای محمد را صلی الله علیه و آله و سلم از برای دین اسلام خود و قوت
دادن خدا او را و آنکسی که قوت داد او را از اصحاب و احباب پس بتحقیق که پنهان
کرد برای ما روزگار از طرف تو چیزی عجیب و غریب را درین وقت که ساخته

که جز مهیدی مارا باز نمایش خدا که نزد ماست از احسان و افضال او و نعمت
دادن او سبحانه بر ما در شان پیغمبر ما و نداشته که ما و زمانیم با این اخبار پس
هستی تو در اخبار این خبر همچو نقل کننده خرما بجانب هجر یا هستی تو درین اخبار
مانند کسی که باشد راست نماینده بصواب ارنده خود را بسوی تیرانداختن
با یکدیگر و گمان برده که فاضلترین مردمان در اسلام فلان و فلانست پس یاد
کرده ای معویه در شان عمر و ابا بکر علیهما السلام امری را که اگر تمام باشد بکسو
و باشد از تو آن همه فضایل را اگر ناقص بود و وقوع نداشته باشد نرسد
بتو شکست آن و نباشد بر تو ننگ و عار آن چیست ترا و نباشد یعنی چه مناسبت
ترا با الفاضل و المفضول بیان کردن فاضل و مفضول و تمیز کردن نگاهدارنده رعیت
و میان نگاهداشته شده در فروع و اصول و چه کار است مر اسیرانی را که رهاها
کرده شده اند از بند و پسران ایشان که آن اولاد رها کرده شده است یا امتیاز
نمودن میان مهاجران و وضع کردن درجها و مرتبهای ایشان را و بجای
خود و تعریف طبقات و صفتهای ایشان چه دور است این کارها هر آینه بغایت
از قمار کردنست باقی جواهر نصیبهای آن را و در است که حکم کند در امامت
و خلافت کسی که مغلوب است برو حکم کردن آیا نمی ایستی ای آدمی بر لنگی خود و بردا
بار گران را یا پس نمیروی آنجا که پس در نشست ترا قدر و مرتبه تو پس مثبت بر تو ضرر
مغلوبیه شده و نه بر آنست فایده و فیروزی یابنده و بدرستی تو رونده در بیابان

یعنی و میل کننده از میانه راه مستقیم آبائی یعنی اگر بهر کسی را که خبر دهنده بهشت
برای تو بجهت عدم قابلیت تو ولکین من بنعمت خدا سخن میگویم یعنی بجهت
شکر پروردگار با او سخن میگویم بدرستی که گروهی شهید شدند در راه خدا از جماعت
مهاجران و مر هر یک را مزیتی هست در دین تا آنکه چون شهید شد مرد شهید ما
که آن حمزه عبد المطلب است رضوان الله علیهما گفتند او را بهترین شهیدان
و خاص کرد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بهفتاد تکبیر نزد نماز کردن
او بر او آیا نمی بینی تو آنکه بریده شد گروهی دستهای ایشان در راه خدا و مر هر یکی را
فضیلتی و مزیتی در جنت و در روز جزا تا آنکه هرگاه کرده شد یکی از ما آنچنانکه
چون کرده شد یکی از ایشان گفتند که جعفر طیران کننده است در بهشت
و اگر نبودی آنکه نهی کرد حضرت پروردگار از ستودن مرد نفس خود را
در مقام افتخار هر آینه ذکر کردی ذکر کننده یعنی هر آینه ذکر میکردم فضیلتها
بسیار که می شناختند آن فضایل را دلهای مومنان و نمی انداختند آنها را گوشهای
شنوندگان بلکه بسمع اصغا قبول میکنند پس ترک کن آنرا از خود و واگذار کسی را
که میل نماید ترا از مقصد راست صیدی که انداخته شده باشد تیر بسوی آن
پس بدرستی که ما ساخته پروردگار خودیم و تربیت یافتگان باضافه کرامت
و مردمان پس از این حسنات ما اند و بریده شده کاشند باب احسان ما
باز نداشت از ما عزت قدیم ما را و انعام و مکرمت دیرینه ما را بر کرده تو و آنکه

شدیم بشما بنفسهای خود پس نکاح کردیم زنان شما را و بنکاح شما
در آوردیم زنان خود را مانند کردار همسران و نیستید شما آنجا که باشید
مثل ما و از کجا باشید مانند بودن شما و حال آنکه از ماست پیغمبری که محمد است
و از شماست دروغگو که مر کافر است ابو جهل بن هشام است و از ماست شیر خدا
و از شماست اسد احلاف و از ماست دو سید که بهترین جوانان اهل بهشت
اند و از شماست کودکانی که مستحق دوزخ اند و از ماست بهترین زنان عالمیان
که فاطمه زهرا است علیها السلام و از شماست بردارنده هیمه همچنین است حال بسیاری
از آنچه ماراست از صفات حسنه و شما راست از اوصاف رذیله پس اسلام ما است
که شنیده شد و جاهلیت ما یعنی آنچه ما را بود پیش از ظهور اسلام از فضیلت و شرافت
آبا و طهارت امهات دفع کرده نمیشود و کتاب خدا قرآن جمع میکند
برای ما آنچه رمیده شد از ما مراد کار خلافت و این گفتار الهی است جل جلاله
و عظم شانه یعنی خداوند خویشها بعضی ایشان سزاوارترند بمیراث گرفتن از
بعضی دیگر در حکم خدا و شبهه نیست که اولی الارحام حضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم علیت الامن والادمن و این تفسیر عالی نشان که حضرت رسالت پناه
است صلی الله علیه واله وسلم و آنانکه ایمان آورده اند و خدای تعالی با مومنان
و ناصر ایشان پس اقرب تابعان و اسبق مومنان و افضل ایشان اولی باشند
بنصیب و میراث پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه واله وسلم پس ما یکبار اولاییم

بجویشی آنحضرت و بار دیگر اولا بطاعت و اجابت پس اگر باشد ظفر و فیروزی
بقرب خویشی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس حق ما را باشد نه شما را زیرا که ما
اقرب هیم و نزدیکتر بآنحضرت و اگر باشد ظفر بغیر آن پس انصار بر دعوی فضیلت
خود ثابت باشند و گمان برده ای معویه که من هر همه خلیفها را حسد بردم و بر همه
ایشان جاحد بودم پس اگر باشد این دعوی فی نفس الامر همچنانکه تو میگویی
پس نیست جنایة آن بر تو و نمیرسد ترا دعوی انکار کردن تا باشد عذر آوردن
من بسوی تو در اقتدار آن بعد از آن مثل زد بابن مصرع و این کار گردنیست
که زایل است از تو عار آن زیرا که درین دعوی یا صادقی یا کاذب اگر کاذبی از تو
مسموع نیست و اگر صادقی همچنانکه زعم تست که ایشان خلیفه بودند و فتح نیست
بر تو جنایتی تا باشد عذر آوردن من بسوی تو بلکه این از فضول کلام تست
که هیچ فایده از آن بر تو مرتب نمیشود و گفته که من بودم که کشیده میشدم بجبر
همچنانکه میکشند شتر را که چوب در بینی او کرده باشند و مهار کرده تا مبایعه
نمایم و بیعت کنم بی اختیار و قسم ببقای خدای تعالی لی جبار هر اینه اراده کردی
که مذمت کنی مرا پس مدح کردی باین گفتار و خواستی که رسوا کنی مرا پس خود رسوا
شدی زیرا که بر تقدیر اکراه بیعت من پس عدم اجتماع هست نابت نشود و فتح
خلافت ایشان مدخول باشد و نا مستحکم و نیست بر مسلمان هیچ خواری و نقصانی
در آنکه باشم ستم رسیده مادام که نباشد آن ستم رسیده شک کننده در دین

خود

و شک زده نباشد در یقین خود بلکه خواری و ذلت ظلم را بود و در دنیا طعن
و لعن و در آخرت بفضیحت عقوبت و این حجت تو نیست که بسوی غیر تست
از جماعت ظلمه قصد آن حجت روشن و لیکن من رها کردم از برای تو از صورت حجت
بمقدار آنچه پیش آمد و خطور کرد از یاد کردن آن بجهت ضرورت پس ذکر کرده
بودی در آن نامه آنچه بود از کار من و کار عثمان پس مر تراست که جواب داده
شنوی ازین کلمات بجهت قرابت و خویشی تو از و پس کدامین ما دشمن تر
بودم او را و راه نماینده تر بطریق قتل او و مقاتل که سبب آن گردید مقتول
آیا کسی که بذل کرد از برای او نصرت و اعانت خود را پس طلب نمود متقاعد
شدن او و طلب باز ایستادن کرد از و یا کسی که یاری خواست از و پس
درنگ کرد و باز ایستاده روی نصرت او نیاورد و بر افکنده ساخت اسباب
مرگ را بسوی او تا آنکه آمد حکم الهی بر او و قسم بحق خدا بدرستیکه خدای تعالی
باز دارنده از شما و گویندگان مر برادران خود را که بشتابید بسوی ما و نمی آیند
بسختی مگر اندکی از آنجا و نبودم من که عذر آوردم من از آنکه بودم من که عیب
میکردم در روی بانکاری آوردم بر کارها که ناپسند بود و دور از رشد و صواب
بلکه مقرم بآن و از آن انکاری ندارم پس اگر بودی گناه بسوی او و بود راه را
و هدایت نمودن من او را پس ملامت کرده شد از کاری که هیچ گناه نیست
او را در آن کار و این مثلیست برای کسی که ظاهر شود از و بر مردمان امری که بر و

اورده اند که معویه بکار بر عثمان [illegible]
[illegible] بعد از انکه حضرت [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] او [illegible] نامه [illegible]
[illegible]

از آنجمله حضرت رسول صلعم مهروز را که موضعیست
در بازار مدینه تصدق فرموده بود بر مسلمین و
عثمان آنرا بر سبیل اقطاع بحارث بن حکم
داد که برادر مروان بود و فدک را بمروان
[illegible] و چون [illegible] فریضه را فتح کردند
خمس غنایم او را که اموال بسیار [illegible]
نیز بمروان داد از این مقوله بسیار [illegible]
الست که حضرت را [illegible] بود [illegible]

انکار کنند و حجت و عذر او را ندانند و دیگر مثل زد باین مصرع که وکلاه جهت
که فایده میگیرد تهمت را مبالغه کننده در نصیحت این مثلیست برای کسی که در نصیحت
مبالغه نماید تا که متهم شود و نخواستم مگر اصلاح او و دل را الی مقدار که توانستم
لیکن اگر نصیحت پذیر نباشد اینکس را چه گناه و نیست وجود اسباب مطالب
من مگر بحضرت الله بر او اعتماد میکنم و بسوی او روی انابت می آورم و یاد
کرده در نامه خود که نیست مرا و نه اصحاب مرا نزد تو مگر شمشیر ابرا پس
هرآینه بخنده آوردی مرا و یاران مرا از روی تعجب بعد از گریستن ایشان
بروین کی یافت شدند پسران عبد المطلب که از دشمنان واپس زنندگان
بوده باشند از جهت جبانت و بشمشیر ترسانیده شده باشند و مهربانی
پس درنگ کن اندکی تا ملحق شود بصف جنگ جمل بن بدر زود باشد که طلب
کند ترا کسیکه طلب میکنی او را و نزدیک شود بتو آنچه دوری میجوی از
و من شتابنده ام بجانب تو در لشکر عظیم بیشمار از مهاجر و انصار و تابعان
به نیکوی که سخت است انبوهی ایشان و مرتفع است غبار ایشان که پوشیده
بودند هر کس بودند در بر کنندگان پیراهن مرگ این کنایت است از زرهها
و جوشنها که در بر داشتند همچو پوشش کفن و دوست ترین ملاقات
بسوی ایشان ملاقات کردن ایشانست برحمت پروردگار خود و بتحقیق
که همراه است ایشان فرزندان و پسران خونخوار و شمشیرهای هاشمی که

الشار

الشبار تحقیق که شناختی مواضع وقوع ضربهای شمشیر و پیکانهای تیر ابرار را
در کشتن برادر تو که ان حنظله بکار است و در قتل خال تو که ولید ملید است
و در کشتن جد تو که عتبه بد کردار است و در هلاک کردن اهل تو که جفا
پیشه بودند و ستمکار و ملیست این امور از ستمکاران دور **و من کتاب**
له علیه السلام الی اهل البصره وقد كان من انتشار حبلكم
عن مدبركم
وشقاقكم لم تغبوا فعفوت عن مجرمكم ورفعت السيف
وقبلت من مقبلكم فان خطت بكم الامور المردية وسفه
الآراء الجائرة الى منابذتي وخلافي فها انا ذا قد قربت جيادي
ورحلت ركابي ولئن الجأتموني الى المسير اليكم لاوقعن بكم
وقعة لا يكون يوم الجمل اليها الا كلعقة لاعق
مع اني عارف لذي الطاعة منكم ولذي النصيحة حقه غير
فضله
متجاوز متهما الى بري ولا ناكثا الى وفي
و از نامه آنحضرت است که فرستاده بسوی اهل بصره و بتحقیق که بود
پراکنده شدن ریسمان پیمان شما و شکسته شدن عهد شما و بعض
و عداوت و نزاع و مخالفت آنچه غافل و نا اهل نیستند از آن بلکه با خبر اند
از آن انشقاق و خلاف پس درگذشتیم از گناهکار شما و برداشتیم شمشیر را
از پشت داده شما در فرار و قبول کردم توبه را از رو آورده شما طاعت

کرد کار پس اگر کام زنند شما کارهای تباه سازنده و هلاک کننده شما و بیخردی

اندیشهای باعث جور و ظلم بسوی اظهار عداوت بمن و بی لعنت کردن

بمن پس اینک نزدیک اورم اسبان کارزار خود را و بالا نهادم برشتران

سواری خود و اگر مضطرب سازید مرا بسوی رفتن بجانب شما هر اینه واقع کردا

بشما حادثه را که نباشند روز جمل نسبت بان حادثه مگر مسیح لیسیدن لیسنده

بقیه اندکی از طعام و شما ای اهل بصره مگر عداوت من در میان نسبته اید با وجود

انکه من شما سایم فرمان بردار خود را از شما بفضیلت مرتبه و منزلت او را

برای نصیحت کننده او را در حالتی که تجاوز کننده هستیم از امور حق که تهمت

زده باشم بسوی کسیر که بری باشد از معصیت و نه شکننده عهد و خا را

وس کتاب له علیه السلام الی معویه فاتق الله فیما لدیک وانظر

فی حقه الیک وارجع الی معرفته ما لا تعذر بجهالته فان للطاعة

اعلاما واضحة علیهم صلوات الله الملک لوالی وسبلا نیرة

ومحجة نهجة وغایة مطلبة تردها الاکیاس وتخالفها الانکاس

من نکب عنها جار عن الحق وخبط فی التیه وغیر الله نعمته

واحل نقمته فاخذه نفسک فقد بین الله لک سبیلک

وحیث تناهت بک امورک الی غایة خسر ومحلة کفر وان نفسک

قد اولجتک شرا واقحمتک غیا واوردتک بالمهالک و عرت

فقد اجریت

علیک

علیک المسالک واز جمله نامه انحضرتست بسوی معویه پس بترس ای معویه

در انچه نزد تست از مال مسلمانان و شهرهای ایشان و نظر کن در حق خدا که ان

طاعت و عبادت تست و باز گرد بسوی شناختن چیزی که معذور نیستی بجهالت

ان از امور و رجب و انشیای مذکوره که ان طاعت خدا و رسول است صلی الله

علیه و آله وسلم و انقیاد با میرهای پس بدرستی که مر فرمان برداری خدا را نشانها

روشن تابان از کتاب الهی و سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم

و راه های نورانی درخشان و راه راست روشن و نهایت مطلوبی که ان سعادت

باقیه اخرویست که وارد میشوند بران طرف زیرکان فطن و مخالفت

میکنند با انها ابلهان کور باطن هر که عدول کرد از ان اعلام حیران شد از نا پیمودن

راه حق و در بعضی روایت بجیم واقع شد یعنی عدول کرد از راه حق و خبط

کرد و سر در امد در بیابان گمراهی و تغییر داد خدای تعالی نعمت او را و

فرود آورد باو خشم و غضب خود را پس بترس از نفس اماره خود و حذر کن از انچه

میفرماید ترا نفس سرکش از هواهای دل کش که موجب دخول است در اتش

پس بتحقیق که بیان نمود حق تعالی و روشن کردانید از برای تو راه ترا

که موصل تست بسعادت ابدی است و هر جا که بپایان امد و منتهی شود

و بتو کارهای فاسده و بسر امد عمر تباه تو رو ان شوی بنهایت خسران

و بموضع حلول کفر و طغیان که ان اتش سوزانست و بدرستی که نفس خبیث تو

افگنده است ترا در بدی دنیا هی که آن مخالفت بطاعت خدا و رسول و امام
حق و بزور انداخت ترا در گمراهی جهالت و در بعضی نسخ او خلقک واقع شده
یعنی انداخت ترا در گل سیاه ضلالت و فرود آورد ترا در موضع هلاک
و دشوار ساخت بر تو راههای حق که آن طرق هادیه امام زمان است

ومن وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليهما السلام

كتبها اليه بحاضرين عند انصرافه من صفين من الوالد الفان
المقر للزمان المدبر العمر المستسلم للدهر الذام للدنيا الساكن
مساكن الموتى الظاعن عنها غدا الى المولود المؤمل ما لا يدرك
السالك سبيل من قد هلك بعرض الاسقام ورهينة
الايام ورمية المصائب وعبد الدنيا وتاجر الغرور وغريم
المنايا واسير الموت وحليف الهموم وقرين الاحزان ونصب
الآفات وصريع الشهوات وخليفة الاموات اما بعد فان
فيما تبينت من ادبار الدنيا عني وجموح الدهر علي
واقبال الآخرة الي ما يزعني عن ذكر من سواي والاهتمام
بما ورائي غير اني حيث تفرد بي دون هموم الناس هم
نفسي فصدفني وحرفني وصرح لي محض امري فافضى الى جد
لا يكون فيه لعب وصدق لا يشوبه كذب ووجدتك بعضي

بل وجدتك كلي حتى كان شيئا لو اصابك اصابني وكان الموت
لو اتاك اتاني فعناني من امرك ما يعنيني من امر نفسي فكتبت
اليك كتابي هذا مستظهرا به ان انا بقيت لك او فنيت
فاني اوصيك بتقوى الله از جمله وصیت الحضرت بحسن بن علی
علیهما السلام که نوشته است آن را بسوی او بموضعی که حاضر بودند انجا
اصحاب او نزد باز گشتن از جنگ صفین این وصیت از پدر است مشرف
بر فنا و اقرار کننده زمان این سرای پشت بر گرده مر عمر خود را با محنت گردن
نهاده برای روزگار جفاکار مذمت کننده دنیای بی اعتبار آرمیده در موضع
سکون مردگان کوچ کننده از آن مسکنها فردا بسوی سفر زننده امید وار بچیزی
که در نمی یابد در بین دار راه رونده برای کسی که هلاک شد در روزگار نشانه
بیماریهای بسیار و گرو در بین روزهای ناپایدار و هدف مصیبتهای بیشمار و بنده
دنیای غدار و تجارت کننده چیزی که سبب آن غرور است و غفلت و هم کار
و دام در رنجهای خونخوار و گرفتار مرگ در آخر کار و هم سوگند غمها بناچار
و همنشین اندوههای با اضطرار و بر پای کرده شده آفتهای از یمین و یسار
و افگنده شده آفتهای بی زینهار و یادگار مردگان دلفگار پس از حمد و اظهار حمد
واهب العطیات و صلوات بر سید کاینات پس بدرستی که در آنچه دانستم من
از پشت کردن دنیای بی وفای از من و سر کشیدن روزگار پر جفا بر من و رو

اوردن آفت بسوی من چیزیست که باز میدارد مرا از یاد کسی که همت غیر از من
وار همت داشتن و غمخواری نمودن من بانچ از پس فوت میشت از امور دنیویه
غیر آنکه من بحقیقی ام که منفرد است بمن بیرون غمهای مردمان غم جان من است
پس تصدیق کرد مرا اندیشه باندیه من و گردانید مرا از آرزوی نفس من و هویدا
ساخت برای من و خالص بودن کار من پس رسانید مرا بجدی و جهدی که نیست
در وبازی و براستی که مخلوط نیست با آن دروغ چه منکشف شد مرا رحلت
بدار القرار و ملازم شدن بکارهای که محقق بود توقعست در آخر کار یافتم ترا ای
فرزند دلبند بعضی از اعضای خود بلکه یافتم ترا همه خود تا غایتی که گویا
چیزی که برسد بتو رسید بمن و اگر آید بتو گویا آمده بمن پس خواست مرا از کار تو
آنچه خواست از کار نفس خودم پس نوشتم بسوی تو این نوشته خود را در ان
حال که پشت قوی باشی خواست مرا از کار تو اگر من باقی مانم برای تو یا فانی شوم بعیز
در حال حیوة و ممات من آن را عمل آری بمن بدرستی که این وصیت میکنم ترا
بپرهیزکاری أي بني ولزوم أمره وعمارة قلبك بذكره والاعتصام
بحبله وأي سبب أوثق من سبب بينك وبين الله إن أنت أخذت
به أحي قلبك بالموعظة وأمته بالزهادة وقوه باليقين
ونوره بالحكمة وذلله بذكر الموت وقرره بالفناء وبصره
فجائع الدنيا بمصائب الأيام وحذره صولة الدهر وفحش

تقلب

تقلب الليالي والأيام واعرض عليه الماضين وذكره بما
أصاب من كان قبلك من الأولين وسر في آثارهم و
ديارهم فانظر فيما فعلوا وعما انتقلوا وأين حلوا ونزلوا فإنك
تجدهم انتقلوا عن الأحبة وحلوا دار الغربة وكأنك عن قليل
صرت كأحدهم فأصلح مثواك ولا تبع آخرتك بدنياك
ودع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لا تكلف وأمسك عن طريق
إذا خفت ضلالته فإن الكف عند حيرة الضلالة خير من
ركوب الأهوال وأمر بالمعروف تكن من أهله وأنكر المنكر
بيدك ولسانك وباين من فعله بجهدك وجاهد في الله لومة لائم

بجهدک

وخض الغمرات إلى الحق حيث كان وتفقه في الدين وعود نفسك
الصبر على المكروه ونعم الخلق التصبر في الحق وألجئ نفسك في الأمور
كلها إلى إلهك فإنك تلجئها إلى كهف حريز ومانع عزيز و
أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان
وأكثر الاستخارة وتفهم وصيتي ولا تذهبن صفحا فإن خير القول

عنها

ما نفع واعلم أنه لا خير في علم لا ينفع ولا ينتفع بعلم لا يحق تعلمه
بفرما ای پسرک من باش بملازمت حکم او سبحانه و بآبادان ساختن
دل خود بیاد کردن و چنگ در زدن بریسمان که این دین اسلام است

وکدام ریسمان استوارترست از ریسمان عهدی که درمیان تست ومیان خدا
اگر هستی تو که فرا گیری آن را زنده کن دل خود را به پند و نصیحت و علم و حکمت
و بمیران دل خود را یعنی نفس امّاره به ترک لذت دنیا و قطع کن تعلقات دنیا را
از هر جهت و تقویت کردن را بنور یقین و نورانی گردان آن را بعلم و طاعت
و آرام ساز آن را بیاد کردن موت و قرار ده آن را بفانی شدن و بینا گردان
آن را بدنیای غدار و بترسان آن را از حمله آوردن روزگار و از رشتر کردن
شبها و روزهای چرخ دوار و عرض کن بر او چیزهای گذشتگان و بیاد ده او را
بآنچه رسیده بکسانی که پیش از تو بودند از پیشینیان و سیر کن در آثار و علامات
ایشان و در سراهای ایشان پس بنگر بدیده بصیرت در آنچه کردند و از آنچه انتقال
کردند و کجا فرود آمدند و کجا نزول نمودند پس بدرستی که تو بعد از این ناگاه می باشی
ایشان را که انتقال نمودند از مصاحبان و دوستان خود و فرود آمدند در سرای
غریب با محنت فراوان گویا تو از پس اندک زمانی گردیده همچو یکی از ایشان پس اصلاح
کن مآوای و مرجع خود را و مفروش آخرت خود را بدنیای خود و بگذار گفتن را در آنچه
نشناسی از امور و واگذار خطاب کردن را در آنچه متکلف و مامور نشد
و باز ایست از راهی چون ترسی از گمراهی آن پس بدرستی که باز ایستادن تو
نزد سرگردانی گمراهی بهتر است از ارتکاب نمودن اشیای مخوفه و امور
مهلکه و امر کن بکار نیکو تا باشی از اهل معروف و انکار کن کار زشت را بدست

درزبان

و زبان خود تا باشی به نیکوی موصوف و جدا شو از کسی که کار کند کار زشت را
بقدر مشقت و طاقت خود در راه خدا و سرزنش ملامت کننده و شروع
کن در سختیها می در حال توجه بسوی حق هر جا که باشد آن حق و بیاموز علم
فقه را و دانا شو باحکام دین و عادت ده نفس خود را در شکیبای بر امر
مکروه و غیر مرغوب و نیکو خلقت شکیبا بودن در سختیهای زمانه که واقع شود
در راه حق و باز گذار نفس خود را در جمیع کارها بمعبود خود پس بدرستی که تو در این
حال پناه میدهی کارهای خود را بسوی پناه استوار و بسوی بازدارنده از بد
و اخلاص ورز در خواستن مر پروردگار خود را پس بدرستی که در دست اوست بخشش
و زید و هم بیدلا فتد از دوست محروم ساختن از مقاصد و بسیار گردان خیر
خواستن را در هر کار از کردگار و در باب این وصیت مرا که پند مایت نهایت
سودمند شمرو در حالتی که رو گردانیده باشی از نصیحت و پند پس بدرستی
که بهترین گفتار آنست که نفع دهد در دار القرار و بدان ای فرزند ارجمند
که هیچ خیری نیست در علمی که نباشد سودمند و نفع گرفته نشود و علمی که
سزاوار آموختن آن بحکم آن خداوند نیست چون سحر و کهانت و بهره نمی یافت
با علم دین و ملت ای بنی انی لما رأیتنی قد بلغت سنا و رأیتنی
ازداد وهنا بادرت بوصیتی الیک وخصالا منها ان یعجل بی
اجلی دون ان افضی الیک بما فی نفسی وان انقص فی رأیی کما نقصت

فی جسمی ویسبقنی الیک غلبات الهوی وفتن الدنیا غرض موانع
ایام فتکون کالصعب النفور وانما قلب الحدث کالارض
الخالیة ما القی فیها من شیء قبلته فبادرتک بالادب قبل ان
یقسو قلبک ویشتغل لبک لتستقبل بجد رایک ما قد کفاک
اهل التجارب بغیته فتکون قد کفیت مؤونة الطلبة
وعوفیت من علاج التجربة فاتاک من ذلک ما قد کنا ناتیه
واستبان لک ما اظلم علینا منه میفرماید ای پسر من بدرستی
که من چون دیدم خود را که رسیدم بسالی که گذشته از شصت سال و دیدم خود را
که زیاده شدم از روی سستی وضعف حال شتافتم بوصیت کردن من بسوی تو
و آوردم خصلتها را ازان تا آنکه مبادا که شتاب نماید بمن اجل من پیش از آنکه بسپارم
بتو آنچه در ضمیر منست از نصایح و مواعظ او یا آنکه مبادا که نقصان پذیر شوم
در اندیشه خود همچنانکه نقصان یافته ام در تن خود بسبب ضعف قوا یا آنکه
پیشی گیرد مرا در رسانیدن نصیحت بسوی تو برخی از غلبهای هوای و فتنهای
دنیا و عرض موانع ایام است پس باشی همچو دام نشده رمنده سرکش و بدرستی
که دل کسی که نو رسیده است همچو زمین خالیست که هیچ تخم ندیده باشد آنچه
انداخته شود دران زمین از چیزی قبول کند و بپذیرد آن را پس
شتافتم بتو بتعلیم ادب در راه خدا پیش از آنکه سخت شود دل تو و مشغول

شود

شود عقل تو بامور خاطر خواه تا روی نهی بجد و جهد اندیشه خود از کار
و بار آنچه کفایت کرده اند برای تو اهل تجربه و آزمایش حاجت خود را
پس باشی تو کفایت کرده شده و بی نیاز از رنج طلب نمودن و رستگار
شده از معالجه آزمودن پس آید بتو از آن علم تجربه آنچه ما آمدیم بدو و طلب
آن نمودیم بزحمت بسیار و هویدا شد برای تو آنچه تاریک شد بر ما از آن
ای بنی انی وان لم اکن عمرت من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم
وفکرت فی اخبارهم وسرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم
بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم
واخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره ونفعه من ضرره فا
فاستخلصت لک من کل امر نخیلته وتوخیت لک جمیله
وصرفت عنک مجهوله ورایت حیث عنانی من امرک
ما یعنی الوالد الشفیق واجمعت علیه ان یکون ذلک وانت
مقبل العمر مقتبل الدهر ذو نیة سلیمة ونفس صافیة
وان ابتدئک بکتاب الله وشرائع الاسلام ط[?]فیها واحکامه
وحلاله وحرامه ان لا اجاوز ذلک الی غیره ثم اشفقت
ان یلتبس علیک ما اختلف الناس فیه من اهوائهم وارائهم
مثل الذی التبس علیهم فکان احکام ذلک علی ما کرهت

عمر

من ادبک

من تبينك احب الي من اسلامك الى امر لا آمن عليك
فيه الهلكة ورجوت ان يوفقك الله فيه لرشدك وان يهديك
لقصدك فعهدت لك وصيتي هذه [illegible]

که من اگرچه نیستم که عمر یافته باشم همچو کسانی که بودند پیش از من پس بتحقیق که نظر
کردم در عملها و کردارهای ایشان و فکر کار فرمودم در خبرهای ایشان و سیر
نمودم در اطوار و در آثار ایشان تا آنکه گردیدم در تجربه مانند یکی از ایشان
که ساختن بانچه رسیده بمن از کارهای ایشان و عمر یافته ام با اول ایشان تا آخر
ایشان پس برداشتم صاف آن دانش را از تیره آن و سود آن از ضرر آن پس
خالص و پاکیزه ساختم برای تو از هر کاری خلاصه و مغز آن کار را و طلب
کردم برای آنچه نیکو بود و مرضی کردار و باز گردانیدم از تو نادانسته و نامرضی
آن را و دیدم من بجایی که مهم بود مرا از کار تو آنچه مهم است پدر مهربان را
بر پسر زند و درست کردم عزم خود را بر آن از ادب پسندیده تو که در وقع
نشو آن و حال آنکه تو پیش آینده عمر باشی نو و پس مانده دوران خداوند
نیت سلیم از انحراف و نفس پاکیزه از کدورات و نیز دیدم که ابتدا کنم ترا
بتعلیم آموزانیدن کتاب خدا و تأویل و تفسیر و تبیین آن و تعلیم اسلام
و حکمها و حلال و حرام آن و درنگذرم از آن بتعلیم تو بسوی غیر کتاب
و احکام آن پس از آن ترسیدم آنکه پوشیده شود بر تو آنچه اختلاف کرده اند

مردمان در آن از هواهای فاسده خود و فکرهای باطل خود مانند آنچه پوشید
بر ایشان از مسایل عقلیه که مشتبه شد بشبهای عقاید بگمراهی کرد آخرت که
موجب عقوبت دنیا هی پس بود محکم کردانیدن آن علوم برهان بر آنچه
کراهت داشتی از آگاهانیدن تو بران دوستتر بسوی من از آنکه نشستن
تو بسوی کاری که ایمن نباشم در تو در آن کار از هلاک شدن بهلاکت
ابدی و امیدوارم من که توفیق دهد ترا خدای تعالی در آن امر بران راه صواب تو
و آنکه راه نماید ترا بمیانه راه خود تا سالم از گمراهی تا دور باشی از اختلاف
در اصول و فروع دین الهی و این همه برای تلقین دیگرانست و اگرچه تو از
حال ایشان آگاهی پس سفر فرمودم بسوی تو وصیت خود را که اینست واعلم

و بدانکه

یا بنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوى الله والاقتصار
على ما فرضه الله عليك والاخذ بما مضى عليه الاولون من
آبائك والصالحون من اهل بيتك فانهم لم يدعوا ان
نظروا لانفسهم كما انت ناظر وفكروا كما انت
مفكر ثم ردهم آخر ذلك الى الاخذ بما عرفوا والامساك
عما لم يكلفوا فان ابت نفسك ان تقبل ذلك دون
ان تعلم كما علموا فليكن طلبك ذلك بتفهم وتعلم
لا بتورط الشبهات وعلى الخصومات ونزاعها وابدا قبل

نظرك في ذلك بالاستعانة بالهك والرغبة اليه في توفيقك
وترك كل شائبة اولجتك في شبهة او اسلمتك الى
ضلالة فاذا ايقنت ان قد صفا قلبك فخشع وتم رايك
فاجتمع وكان همك في ذلك وانت ان لم يجتمع لك
ما تحب من نفسك وفراغ نظرك وفكرك فاعلم انك
انما تخبط العشواء وتتورط الظلماء وليس طالب الدين من
خبط او خلط والامساك عن ذلك پس میباید بدان ای پسرک
من که دوست ترین انچه فرا گیرنده بسوی من از وصیت نمودن من بتو و
پرهیزکاریست از خدا در همه حال و اقتصار کردن بر انچه فرض کرد اورا
بر تو از اعمال و افعال و بسر گرفته اند بانچه گذشته اند پسران پیشینیان
از پدران تو و صالحان اهل خاندان تو پس بدرستی که ان پدران و صالحان
ترک نکردند خود را در امور نفع دهنده در عرصه قیامت برای نفسهای
خود همچنانکه تو نظر کننده و فکر کردن را در ارتکاب امور اولی و اجتناب
از معاصی همچنانکه تو نظر کننده در ان تا پس از ان بازگردانید ایشان را ان
فکر و نظر در اخر ان تفکر گرفتن انچه شناختند و باز ایستادن از انچه تکلیف
کرده نشدند پس اگر سر باز زند نفس تو که قبول کند ان را بر دانستن انچنانکه
دانستند ایشان پس باید که باشد طلب کردن تو ان را بدریافتن و اموختن

همّا واحدا فانظر فيما فسرت لك صح

نه بافتادن

نه بافتادن در ورطهٔ شبهها و از حد در گذشتن در خصومتها و ابتدا کردن پیش از
نظر کردن تو در ان بیاری خواستن تو بران بمعبود خود و براغب شدن بسوی
ان در توفیق دادن او ترا و بواگذاشتن هر امیزشی که در برد ترا در شبهه
باطل در دین یا تسلیم کند ترا و برساند بسوی گمراهی در راه یافتن پس چون یقین
کنی تو انکه صاف شد دل تو پس خاشع گشت برای رضای خدا و تمام شد اندیشه
تو و مجتمع شد و گشت قصد تو در ان کار یک قصد پس نظر کن در انچه تفسیر کردم
برای تو ان را بنگر راست و اگر جمع نشود مر ترا انچه دوست میداری در واقع از
نفس خود و در فارغ شدن نظر و فکر تو از موانع پس بدان بدرستی که تو خبط
میکنی و بسر درمی ای همچو شتر کوری که نه بیند پیش خود را در رفتار و در افکنی در ورطه
تاریکیهای و نیست طلب کننده دین اسلام کسی که خبط کند همچو شتر کور یا بیامیزد
امور را بیکدیگر از فرط قصور و باز ایستادن از ان مانندتر است بحق و بهتر در راه
خداوند فتفهم یا بنی وصیتی واعلم ان مالك الموت هو مالك
الحيوة وان الخالق هو المميت وان المفني هو المعيد وان المبتلي
هو المعافي وان الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه
من النعماء والابتلاء والجزاء في المعاد وما شاء مما لا
تعلم فان اشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك به
فانك اول ما اخلقت جاهلا ثم علمت والله اخرجكم

خلقت ح

من بطون امهاتکم شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة
الآیه وما اکثر ما تجهل من الامر ویتحیر فیه رایک ویضل
فیه بصرک ثم تبصره فاعتصم بالذی خلقک ورزقک و
سواک ولیکن له تعبدک والیه رغبتک ومنه شفقتک

میفرماید پس در باب ای پسرک من وصیت مرا در هر باب و بدان بدرستی که خداوند
مرگ اوست که خداوند زندگی است و محقق که افریننده اوست که اعاده کننده اوست
و بدرستی که گرفتار کننده بانواع مشقت اوست که رستگاری دهنده از جمیع بلیه
و بتحقیق که دنیا نه بود که قرار گیرد و آرام بپذیرد مگر بر طریقه که گردانید دنیا را حضرت
عزت بر آن وجه از دادن نعمتها و گرفتار کردن و آزمایش و پاداش در روز باز
گردش و از آنچه خواست عیدانم پس اگر مشکل شود بر تو چیزی از آن اسرار
پس حمل کن آن را بر جهالت خود بر آن اسرار و حواله مکن آن را بسوء تدبیر
زیرا که اوست دانای نهان و آشکارا پس بدرستی که تو در اول که مخلوق شدی
نادان بودی بعد از آن دانا گشتی بتوفیق عالم الاسرار و چه بسیار بود آنچه
ندانستی از کارهای دنیوی و اخروی و حیران و سرگشته بودی در آن اندیشه تو
و گمراه بود در آن بینایی تو بعد از آن بینا گشتی بآن بعد از آن زمان پس چنگ
در زن بآن خداوندی که آفرید ترا و روزی داد ترا و تسویه و تعدیل اعضای تو کرد
و باید که باشد برای او سبحانه پرستش تو و بسوی او رغبت تو و از جانب او خشیت و ترس تو

او و از آنچه

واعلم

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبئ عن الله سبحانه کما انبا عنه
نبینا صلی الله علیه وآله وسلم فارض به رائدا والی النجاة
قائدا فانی لم آلک نصیحة وانک لن تبلغ فی النظر لنفسک وان
اجتهدت مبلغ نظری لک

میفرماید بدان ای پسرک من که هیچ
یک از نبی خبر نداده از حق سبحانه همچنانکه خبر داده از او پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم پس راضی و خوشنود باش باخبار او در حالتی که مانند
پیغام آورنده آب و گیاه است از برای کسانی که در بیابان از تشنگی و بی برگی
مشرف بهلاکت شده باشند و در حالتی که بسوی رستگاری کشنده است
سرگشتگان بادیه ضلالت را پس بدرستی که من تقصیر نکردم برای نصیحت
کردن و پند دادن را و بدرستی که تو نرسیده بنهایت در نظر کردن و اندیشه
نمودن از برای نفس خود و اگرچه جهد کنی در رسیدن نظر و اندیشه من از برای خود

واعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرایت
آثار ملکه وسلطانه ولعرفت افعاله وصفاته
ولکنه اله واحد کما وصف نفسه والهکم اله واحد لا یضاده
فی ملکه احد ولا یزول ابدا ولم یزل اول قبل الاشیاء بلا
اولیة وآخر بعد الاشیاء بلا نهایة وعظم ان یثبت
ربوبیته باحاطة قلب او بصر فاذا عرفت ذلک فافعل

كما ينبغي لمثلك أن يفعله في صغر خطره وقلة مقدرته وكثرة
عجزه وعظيم حاجته إلى ربه في طلب طاعته والخشية من عقوبته
والخوف من سخطه فإنه لم يأمرك إلا بحسن ولا ينهك إلا عن قبيح
میفرماید بدان ای پسرک من که اگر بودی پروردگار ترا شریکی هرآینه
آمدندی ترا پیغمبران او و هرآینه میدیدی آثار و علامات پادشاهی و
بزرگواری او را همچو آثار سلطنت و عظمت الهی و هرآینه می‌شناختی فعلهای
او را و صفتهای او را و چون ارسال رسل و انزال کتب و آثار و افعال از غیر او
سبحانه خبر نداد پس واجب الوجود دیگر باشد در ذات و صفات همچنانکه
پیغمبر باید ولیکن واجب الوجود خدای یکتا است همچنانکه وصف فرموده
ذات خود را در قرآن و ضد نیست در پادشاهی او و زوال پذیر نیست هرگز
و نیافت زوال در هیچ حال زیرا که واجب الوجود است آن ذات متعال لم یزل
پیش از همه چیزها بی بدایتی و آخر است بعد از همه بی نهایتی و غایتی بزرگست
و بلند از آنکه اثبات کرده شود صفات ربوبیت او بواسطه رسیدن دل و دریافتن
عقل یا ادراک قوت باصره پس چون شناختی این گفتار را پس بکن چنانکه سزاوار است
مر مثل ترا که بکند آن کار را در خوردی مقدار خود و کمی اقتدار خود و کثرت عجز
و بسیاری احتیاج خود و بزرگی حاجت خود بسوی پروردگار خود در طلب کردن فرمان
برداری و خوف از عذاب او و ترس از غضب او پس بدرستی که او سبحانه نفرموده

ترا مگر کار نیکو و نهی نکرده ترا از چیز زشت و ناروا یا بنی انی قد انبأتک
من الدنیا وحالها وزوالها عن الآخرة وما أعد لأهلها
فیها وضربت لک فیهما الأمثال لتعتبر بها وتحذو علیها
إنما مثل من خبر الدنیا کمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیب
فأموا منزلاً خصیباً وجناباً مریعاً فاحتملوا وعثاء الطریق
وفراق الصدیق وخشونة السفر وجشوبة المطعم لیأتوا سعة
دارهم ومنزل قرارهم فلیس یجدون لشیء من ذلک
ألماً ولا یرون نفقة فیه مغرماً ولا شیء أحب إلیهم
مما قربهم من منزلهم وأدناهم من محلتهم ومثل من اغتر بها
کمثل قوم کانوا بمنزل خصیب فنبا بهم إلى منزل جدیب
فلیس شیء أکره إلیهم ولا أفظع عندهم من مفارقة
ما کانوا فیه إلى ما یهجمون علیه ویصیرون إلیه
میفرماید ای پسرک من و با خبر میگردانم ترا از احوال آخرت
و آنچه آماده کرده شده برای اهل آخرت در آنجا از کثرت نعمت و لذت
قربت و بیان میکنم از برای تو در دنیا و آخرت مثلها و داستانها را تا عبرت
گیری با آنها و برابری کنی و پیروی نمای برآنها بدرستی که داستان کسی که آزمود
دنیا را بعقل کامل همچو داستان گروه مسافران است که موافق نیامد ایشان را

جای تنگ وناخوش وبی آب وگیاه پس قصد کنند ازانجا بمنزلی که منسوبست
بانواع اطعمه واشربه وسایر لذات اند پس محتمل شده اند رنج موهنان ودرد رنجه
مشقت راه را ومفارقت دوستان دلخواه ودرشتی سفر پرخطر وغلظت
طعام مکدر تا بیایند بکشادگی سرای خود وبجای قرار گرفتن خود پس درانجا
نمی یابند مرحری را ازان امور بمشقت خود دروی ونمی ازاری ونمی بینند
نفقه را که بذل کنند درانجا تاوانی ونیست چیزی که دوستر باشد بسوی ایشان
ازانچه قریب سازد ایشان را بمنزل با سعادت خودشان ونزدیک گرداند
ایشان را بمحل با کرامت خود وداستان کسی که فریب میخورند بدنیای غدار
همچو داستان جماعتیست که باشند در منزل فراخی با نعمت بسیار پس موافقت
نماید ایشان را امدن بسوی منزل قحط که مفقود باشد دران خوشی وراحت
ومملو باشد بانواع وعقوبت پس نیست چیزی مکروه تر بسوی ایشان ازان ونه
شنیع ونحس تر بسوی ایشان از مفارقت نمودن ازانچه بودند دران از انواع
نعمت بسوی انچه بناگاه رسیدند بران از اصناف نقمت ومیگردند بسوی ان
با صد محنت ومشقت یَا بُنَیَّ اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً فِیمَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ
غَیْرِکَ فَأَحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَاکْرَهْ لَهُمْ مَا تَکْرَهُ
لَهَا وَلَا تَظْلِمْ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَأَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ
أَنْ یُحْسَنَ إِلَیْکَ وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِکَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَیْرِکَ وَارْضَ

مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِکَ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ
وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ یُقَالَ لَکَ وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ
الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ فَاسْعَ فِی کَدْحِکَ وَلَا تَکُنْ خَازِناً
لِغَیْرِکَ فَإِذَا أَنْتَ هُدِیتَ لِقَصْدِکَ فَکُنْ أَخْشَعَ مَا تَکُونُ
لِرَبِّکَ وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَکَ طَرِیقاً ذَا مَسَافَةٍ بَعِیدَةٍ وَ
مَشَقَّةٍ شَدِیدَةٍ وَأَنَّهُ لَا غِنَى بِکَ فِیهِ عَنْ حُسْنِ الْارْتِیَادِ
وَقَدْرِ بَلَاغِکَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى
ظَهْرِکَ فَوْقَ طَاقَتِکَ فَیَکُونَ ثِقْلُ ذَلِکَ وَبَالًا عَلَیْکَ
وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ یَحْمِلُ لَکَ زَادَکَ إِلَى یَوْمِ
الْقِیَامَةِ فَیُوَافِیکَ بِهِ غَداً حَیْثُ تَحْتَاجُ إِلَیْهِ فَاغْتَنِمْهُ
وَحَمِّلْهُ إِیَّاهُ وَأَکْثِرْ مِنْ تَزْوِیدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَیْهِ فَلَعَلَّکَ
تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَکَ فِی حَالِ غِنَاکَ
لِیَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَکَ فِی یَوْمِ عُسْرَتِکَ وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَکَ عَقَبَةً
کَئُوداً الْمُخِفُّ فِیهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ وَالْمُبْطِئُ
عَلَیْهَا أَقْبَحُ حَالًا وَأَنَّ مَهْبِطَکَ بِهَا لَا مَحَالَةَ عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى
نَارٍ فَارْتَدْ لِنَفْسِکَ قَبْلَ نُزُولِکَ وَوَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِکَ
فَلَیْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْیَا مُنْصَرَفٌ

ای پسرک من بگردان نفس خود را ترازو در آنچه میان تست و میان غیر تو
از افعال حسنه و اعمال سیئه پس دوست دار برای غیر خود آنچه دوست میداری
برای نفس خود و مکروه شمار برای او آنچه مکروه می شماری برای خود و ستم مکن
همچنانکه دوست نمیداری که ستم رسیده شوی و نیکوئی کن با غیر خود همچنانکه
دوست میداری که نیکوئی کنند بسوی تو و زشت شمار از نفس خود آنچه
زشت می شماری از برای غیر خود و خشنود باش از آنچه برسد از جانب مردمان
بتو با آنچه خشنود میشوی مر ایشان را از صادر و آن از نفس تو و مگو آنچه نمیدانی
و اگرچه اندک باشد و مگو مر هوای نفس آنچه که دوست نداری که گفته شود
برای تو و بدان ای پسر من زنهار عجب که کردن گیتیها و خود بینیها ضد صوابها
و در استیهاست و مضر عقلهاست پس سعی کن در رنج دست خود و کوشش نمای
در کسب خود و مباش خزینه دار از برای غیر خود باین طریق که بخل ورزی در انفاق
و جمع نمائی اموال را برای او پس هرگاه که تو راه نموده شدی بسوی راه میانه
که مبراست از وصمت افراط و تفریط پس باش خاضع ترین آنچه می باشی برای
پروردگار خود و بدان بدرستی که در پیش تست راهی که خداوند مسافت دور
و دشوار سخت از اهوال قبور و نشور و بدرستی که هیچ بی نیازی نیست ترا از آن
راه از نیکوئی طلب آنچه قایم مقام طعام و شراب است و منشاء راحت و استراحت
و آن کمالات عقلیه است که معنوی ارواح است و منور نفس مطمئنه و موصل بهشت

بغایت حقیقت و درجات عالیه و از مقدار آنچه که رساننده تو باشد
بمقاصد اصلیه از توشه که تقوی است و پرهیزکاری با سبکی پشت از بار گران
عصیان پس بار مکن بر پشت خود آنچه زیاده باشد بر قدر طاقت خود که اگر متحمل
آن شوی پس باشد گرانی آن و رنج و وبال بر تو در آن جهان و چون بیابی از
اهل فقر و حاجت کسی که بردارد برای تو توشه ترا تا روز قیامت پس برساند
آن زاد را بتو فردا جائی که محتاج باشی بسوی آن پس غنیمت شمار آن را و بار
کن او را آن بار و بسیار گردان توشه دادن او را در حالتی که تو توانگر باشی
بر آن پس شاید که تو طلب کنی او را پس نیابی او را و غنیمت شمار کسی را که طلب قرض
کند از تو در حال توانگری تو تا بگرداند ادا کردن مر ترا در روزی که دشوار است تو در
روز شمار و بدان بدرستی که در پیش تست گریوه بغایت دشوار که سبک بار در آن
نیکو حال تر است از گران بار و در رفتن در گریوه از روی اقتباس فضایل
زشت حال تر است از شتابنده و هر که سبکبار تر است شتابنده تر است
و بدرستی که موضع فرود آوردن آن گریوه نزد العبور جای که بعد از نزول تو
باشد از آن گریوه ناچار که بشبهه بر بهشت یا بر دوزخ بود پس طلب کن ذخیرت
و پاسبانی و اکتساب زاد آن راه تمام از برای نفس بوسیله کسب اعمال صالحه
پیش از نازل شدن تو در آن و ترتیب ساز منزل خود را پیش از فرود آمدن تو در آن
پس نیست پس از مرگ چیزی که طلب خشنودی کنند بواسطه آن از ارتکاب افعال

حسنه تحته عدم تكليف در ان و نسبت بسوی دنیا با كسر واعلم ان الذي

بيده خزائن السموات والارض قد اذن لك في الدعاء وتكفل

لك بالاجابة وامرك ان تسأله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك

ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك ولم يلجئك الى من يشفع

لك اليه ولم يمنعك ان اسأت من التوبة ولم يعيرك بالانابة

ولم يعاجلك بالنقمة ولم يفضحك حيث الفضيحة ولم يشدد

عليك في قبول الانابة ولم يناقشك بالجريمة ولم يؤيسك

من الرحمة ولم يسد عنك باب التوبة بل جعل نزوعك عن الذنب

حسنة وحسب سيئتك واحدة وحسب حسنتك عشرا

وفتح لك باب المتاب وباب الاستعتاب فاذا ناديته سمع

نداءك واذا ناجيته علم نجواك فافضيت اليك بحاجتك

وابثثته ذات نفسك اليه همومك واستكشفته كروبك

واستعنته على امورك وسألته من خزائن رحمته ما لا

يقدر على اعطائه غيره من زيادة الاعمار وصحة الابدان

وسعة الارزاق ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه من مسألته

فمتى شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته واستمطرت

شآبيب رحمته فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان

العطية على قدر النية وربما اخرت عنك الاجابة ليكون ذلك

اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الآمل وربما سألت الشيء

فلا تؤتاه واوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنك

لما هو خير لك فلرب امر قد طلبته فيه هلاك دينك لو

اوتيته فلتكن مسألتك فيما يبقى لك جماله وينفى عنك وباله

فالمال لا يبقى لك ولا تبقى له واعلم انك انما خلقت للآخرة

لا للدنيا وللفناء لا للبقاء وللموت لا للحيوة وانك في منزل

قلعة ودار بلغة وطريق الى الآخرة وانك طريد الموت الذي

لا ينجو منه هاربه ولا يفوته طالبه ولا بد انه مدركه

فكن منه على حذر ان يدركك وانت على حال سيئة قد كنت

تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك وبين ذلك فاذا

انت قد اهلكت نفسك و بدان ای پسر كه آنكسی كه بدست قدرت

اوست خزینهای آسمانها و زمینها دستوری داد ترا در دعا كردن برای

مقاصد دنیا و آخرت و ضامن شد برای تو باجابت كردن آن آنجا كه فرموده كه

درخواهی ازو آنچه خواهی تا بدهد بتو و طلب رحمت كنی ازو تا رحمت كند ترا و نگردانید

میان تو و میان خود كسی را كه مانع باشد از وصول رحمت و مغفرت او سبحانه بتو

و وانگذاشت ترا بكسی كه شفاعت كند از برای تو بسوی او و منع نكرد فعل بد ترا

از توبه کردن و برگشتن و پشیمان شدن از آن و سرزنش نکرد ترا بباز گشتن از
گناه و رجوع کردن بدرگاه او و شتاب زدگی نکرد با تو بخشم کردن و غضب نمودن
و رسوا نکرد ترا در جای رسوایی که میان خلقانست و سخت نگرفت بر تو در قبول
کردن بازگشتن تو و مناقشه نکرد و دقت ننمود با تو بگناه کردن تو و نومید
نگردانید ترا از بخشش خود و رحمت از تو در قبول توبه و بازگشت بلکه گردانید
بیرون آمدن ترا از گناه و انابت ترا از آن الطاف نامتناهی و حساب کرد
بدی ترا یکی در جزا و عقاب و حساب نمود نکویی ترا ده مقابل آن در ثواب و گشود
برای تو در بازگشت را برضای خود و در طلب را العطای خود و در طلب کردن
خشنودی پس هرگاه که خواندی او را شنود آواز ترا و چون راز گویی با او دانست
راز ترا پس میرسی تو بسوی رحمت او بسبب نیاز خود و منتشر و آشکار میکنی
با او حاجت درون خود را و شکایت کنی بسوی او از غمهای درون و المهای
برون خود و طلب کشف میکنی از او سبحانه و اندوه های دل افگار خود را و یاری
میخواهی از او بر کارهای دشوار خود و در میخواهی از او و کارهای دشوار خود
و در میخواهی از او از خزاینهای رحمت نامتناهی او چیزی که قادر نیست بر دادن
آن از فزونی عمر و سلامتی بدنها از آفتها و فراخی روزیها پس از آن
گردانیده در دستهای تو کلیدهای عطاهای خود را بانچه دستوری داد
ترا از درخواستن آن پس هرگاه که خواستی طلب گشودن کردی درهای

نعمتها

نعمتهای او را و طلب ریزان شدن کردی از او سبحانه نرم بارانهای رحمت
و احسان او را پس باید که نومید نگرداند ترا از کرم و احسان دیری اجابت
تو پس بدرستی که عطا دادن بر مقدار قلت و کثرت نیت کس است و خلوص
عقیده و بسا که تاخیر کرده میشود از تو روان شدن دعا تو تا باشد آن تاخیر
بزرگ کننده مر مزد خواهنده را و بسیار کننده مر عطا و بخشش امیدوار را
و بسا که درخواستی چیزی را پس داده نشدی آن را و داده شدی چیزی که
بهتر بود از آن خواهش تو در دنیا یا در عقبا یا باز داشته شد از تو چیزی
از برای آنکه صرف آن بهتر بود ترا از عطیه پس بسا امری که طلب کردی آن را
از حضرت عزت که در و بود فساد دین اگر داده شدی آن مسئول بتو پس هرگاه
که بنده سوال کرد از حق سبحانه بچیزی از نفس الامر متضمن فایده است عاجلا
یا آجلا حضرت عزت اجابت میفرماید هرگاه که مطلوب خالیست از صلاح
و فساد و حواله آن برب عباد است اگر میخواهد عطا میفرماید و اگر نمی خواهد منع
میفرماید و اگر مطلوب فساد است پس اجابت ممنوعست پس باید که باشد
خواهش تو در چیزی که باقی ماند برای تو جمال نیکویی آن و نفی کرده شود از تو
وزر آن پس مال باقی نمی ماند از برای تو بجهت سرعت زوال و باقی نمی مانی تو
نیز برای مال بهیچ حال و بدان که بدرستی که جز این نیست که تو آفریده شده برای
عقبی نه برای دنیا و مخلوق شده برای فانی شدن در این جهان نه جاوید ماندن

دران وازبرای مرگ نه ازبرای زندگی درین سرا وبدرستی که تو در منزل هستی که
جان برکندن لذلت وسرایی که محل اکتفا نمودن است بقدر ضرورت ودر راه
که راجع است بعالم اخرت وبدرستی که تو مانند صید رانده شده مرگی ان مرگی که
نجات نمی یابد ازان گریزنده ان وفوت نمیکند اورا جوینده او وناچار است
که او باشد یابنده ان پس باش ترسان برحذر کردن ومحترز بودن که دریابد ترا او
حال انکه تو باشی برحالت بدکاری ومشغولی بکنا هجو که هستی تو که سخن میگوی
بانفس خود ازان فعل با بابت در استغفار وبا نفس خود وعده توبه میدهی پس
دران حال حایل میشود مرگ میان تو ومیان آن کار پس آنگاه هنگام تو هلاک
کرده باشی نفس خود را در تکاب اثم يا بني ذكر الموت وذكر ما تهجم

حيث تراه حتى يأتيك

عليه وتفضي بعد الموت اليه واجعله امامك وقد اخذت منه
حذرك وشددت له ازرك ولا ياتيك بغتة فيبهرك واياك
ان تغتر بما ترى من اخلاد اهل الدنيا اليها وتكالبهم
عليها فانى فقد نبأك الله عنها ونعت لك نفسها وكشف لك
عن مساويها فانما اهلها كلاب عاوية وسباع ضارية
يهر بعضها بعضا ويأكل عزيزها ذليلها ويقهر كبيرها
صغيرها نعم معقلة واخرى مهملة قد اضلت عقولها
وركبت مجهولها سروح عاهة بواد وعث ليس لها راع

يقيمها

يقيمها ولا مقيم يسيمها سلكت بهم الدنيا طريق العمى واخذت
بابصارهم عن منار الهدى فتاهوا في حيرتها وغرقوا في نعمتها
واتخذوها ربا فلعبت بهم ولعبوا بها ونسوا ما وراءها رويدا
يسفر الظلام كان قد وردت الاظعان يوشك من ان يسرع ان
يلحق ديعود واحلم ای پسرک من بسیار کردان از یاد کردن مرگ و یاد کرد
انچه بیکبار رسیا بی بران پس ازمرگ بسوی آن از اهوال قبور واخاویف نشور
ودیگر دان مرگ را و احوال اخرت را در پیش خود درجای که گویا می بینی آن را تا بیاید
بتو در حالتی که تو فرا گرفته باشی ازبرای پرهیز ازان و رسیدن خود را ومحکم کرده باشی
برای ان قوت خود را ونیامد بتو ناگاهان پس غالب شود برتو وترا بیخ رساند
و بترس ازانکه فریب خوری انچه می بینی وملاحظه می نمایی ازارمیدن اهل
این سرای فانی بسوی اعتفا پایدار آن ودرزجستن اینسان با یکدیگر برحطام
پس بتحقیق که خبر داد ترا خدای تعالی ازفریب دنیا ووصف فرمود برای تو
دنیا را وکشف نمود وظاهر ساخت برای تو عیبهای آن را پس بدرستی اهل دنیا
بعنیر انانی که دنیا منظور ایشانست و پس سگان فریاد کننده اند و درندگان
صیدگیر بحرات هرچه تمام تر فریاد کنند بعضی از اهل دنیا بر بعضی ومیخورد ارجمند
ایشان حقیر ایشان را وقهر میکند ومسلط میشود بزرگ ایشان برکوچک ایشان
طایفه ازایشان مانند چهار پایان بسته شده اند ونظر ایشان برحقیقت ازروی حقیقت

وافتاده اند در مراطع طبیعت که فهم نمیکنند احکام دین و ملت را و گروه
دیگر رها کرده شده اند در چراگاه شهوت بتحقیق که گمراه ساخته اند عقلهای
خود را بارتکاب معصیت و سوار شده اند در بیابان بی راه و نشان دنیا
و بر شتران حجت رفتار بی مهار بیابانی که در نهایت دشوار است و در غا
خشکی و بی آبی که زینت آن چهار پایان را شبانی که رعیت کردند ایشان را و
باز دارد از کجی و نه چرا دهند که چرانند ایشان را و پروانند ایشان را علایق دنیا
براه کور سری و بی بصیرتی که اصلا راه حق ندیدند و فرا گرفت دیدهای ایشان
را از دیدن نشانهای راه راست پس سرگردان شدند در حیرانی دنیا و غرق
گشتند در نعمت این سرا و فرا گرفتند آن را پروردگار خود و پرستش آن
توجه نمودند پس بازی کرد دنیا با ایشان و بازی کردند ایشان با متاع آن و فراموش
کردند آنچه در پس دنیاست از احوال و اهوال دار القرار مهلت ده ایشان را
تا روشن شود تاریکیها و حجب ابدان ایشان نزد موت و ظاهر شود ایشان را
امور اخرویه و اما دلیل مخوف بعد از فوت که پیدا وارد شده محملهای مسافران
از برای سفر کردن براه عقبی نزدیک شد که آدمی نشناسد برسیدن بجزای
کردار خود را در روز نشور و احتمال دارد که فقره او اخیره از برای ترغیب بنا
باشد در اسراع سیر در مراتب قرب یا بنی من ان کانت مطیته
اللیل والنهار فانه یسار به وان کان واقفا ویقطع المسافة

وان

وَإِنْ كَانَ مُقِيماً وَادِعاً وَاعْلَمْ يَقِيناً أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ وَلَنْ تَعْدُوَ
أَجَلَكَ وَأَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ فِي
الْمُكْتَسَبِ فَإِنَّهُ رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرَبٍ وَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ
وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ مِنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ
إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً وَلَا تَكُنْ
عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُوجَدُ إِلَّا بِشَرٍّ
وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ
مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ
ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قِسْمَكَ وَآخِذٌ سَهْمَكَ وَإِنَّ
الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَكْرَمُ وَأَعْظَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ
وَإِنْ كَانَ كُلٌّ مِنْهُ وَتَلَافِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ
مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ
بِشَدِّ الْوِكَاءِ وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ
غَيْرِكَ وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ
إِلَى النَّاسِ وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ وَالْمَرْءُ
أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَرُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ وَمَنْ تَفَكَّرَ
أَبْصَرَ قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ بِئْسَ

الطعام الحرام وظلم الضعيف افحش الظلم اذا كان الرفق خرقا
كان الخرق رفقا فنعم ما قيل بما كان الدواء داء وبما نصح غير الناصح
داء
وغش المستنصح بدان ای پسر که من بدرستی که هر کسی که باشد شتر سوار
او شب و روز را پس او سیر کرده شده است یعنی همیشه در سیر است و در رفتار
داگر چه باشد ایستاده درین سرای غدار و قطع میکند مسافت را و طی میکند
منازل و مراحل را اگر چه باشد اقامت کننده بانواع فراغت و بدان بعلم یقین
اگر تو نمیرسی هرگز بآرزوی خود زیرا که امال محدود است لایزال و در نمیگذری
از اجل خود و بدرستی که هستی تو در راه کسی که بود پیش از تو پس ست باش در
طلب مال و خوبی کن در انچه کسب کنی پس بتحقیق که بسا جستنی که کشنده شد بسوی
مال و نیست هر جوینده روزی داده و نه هر نیکوی کننده بوجه حلال محروم شده
از روزی و گرامی دار نفس خود را از هر نادانی و رذالتی و اگر رساند ترا بسوی
رغبتها و عطیه های بسیار پس بتحقیق که تو عوض داده نمیشوی بانچه بذل میکنی
از نفس خود را عوض زیرا که مال خسیس نمیباشد عوض نفس نفیس و مباش بنده غیر خود
بسبب طلب حاجت کردن ازو و حال آنکه گردانید ترا خدای تعالی بنده آزاد
و جهت نیکو مال که یافته نمیشود مگر بشر و ریاضت نفس و جهت نیکویی آسانی
که نرسند بآن مگر بدشواری و بپرهیز از آنکه بدوانند ترا اشتران سواری
طمع پس فرود آرند ترا در مواضع فلاکت و هلاکت و بنا هر که آن مواضع رذایل

است

است و متابع ان و اگر توانی که نوعی نمای که نباشد میان تو و میان خدا
خداوند نعمتی از مردمان پس بکن بدرستی که تو دریابنده قسمت خود هر از روزی
که در لوح محفوظ مقسوم شده و فراگیرنده نصیب خودی که برای تو مقدر کرده و بدرستیکه
اندکی که صادر شود از جانب خدای تعالی گرامی تر و بزرگتر است از بسیار
که حاصل شود از خلقان زیرا که انچه نزد دوست اوست و انچه نزد ایشانست
سر آمدنی و اگر چه اینها همه از جانب اوست و تدارک کردن و تدارک نمودن تو
چیزی را که تقصیر کرده شده باشد از سکوت تو آسان تر است از دریافتن تو
چیزی که فوت شده از کلام و نگاهداشت انچه در ظرف مضبوطست بسخت
گردانیدن بند پس ظرف دل را مسدود ساز به بند خاموشی و نگاهداشت انچه
در دستهای تست از مال دوست تر است نزد من از طلب کردن انچه در
دستهای غیر تست و تلخی نومیدی از متاع کسان بهتر است از طلب نمودن
و اظهار حاجت کردن بسوی مردمان و پیشه کاری و تنگی روزی که مقرون باشد
با عفت و پرهیزکاری بهتر است از توانگری که مقرون باشد با بزه کاری و مرد
نگهدارنده تراست مر راز نهانی خود را از سپردن بدیگری و بسا سعی نماینده
در چیزی که ضرر کند برساند باو و دور او ایل سعی ضرر آن راند اندوه طریق
هرزه و بیهوده پوید و هر که متفکر باشد و اندیشه نماید پیوسته شود با نیکوکاران
تا باشی از ایشان باش و جدا شو از بدان تا جدا باشی از ایشان بد طعامیست

حرام و ستم کردن با ناتوانان زشت ترین ستم نزد عقلا و هر گاه که باشد
نرمی بجای درشتی باشد درشتی در مقام نرمی و می شاید که معنی کلام این
باشد که هر که رفق را در جای غلظت کار فرماید لازم آید که غلظت را در مقام
رفق استعمال نماید و استعمال شی در غیر مواضع نشاید قبیح باشد دوا درد
و درد دوا و بسا که نصیحت کرد غیر نصیحت کننده و خیانت نمود آنکس که نصح خواسته
شده است از و وإیاك والاتكال علی المنی فانها بضایع النوکی والعقل
حفظ التجارب وخیر ما جربت ما وعظك بادر الفرصة قبل
ان تکون غصة لیس کل طالب یصیب ولا کل غائب یؤوب
ومن الفساد اضاعة الزاد وافساد المعاد ولکل امر عاقبة
سوف یاتیك ما قدر لك التاجر مخاطر ورب یسیر انمی
من کثیر لا خیر فی معین مهین ولا فی صدیق ظنین ساهل الدهر
ساهله ما ذل لك قعوده ولا تخاطر بشیء رجاء اکثر منه
وایاك ان تجمح بك مطیة اللجاج احمل نفسك من اخیك عند
صرمه علی الصلة وعند صدوده علی اللطف والمقاربة وعند
جموده علی البذل وعند تباعده علی الدنو وعند شدته
علی اللین وعند جرمه علی العذر حتی کانك له عبد وکانه
ذو نعمة علیك وحذر کن از اعتماد کردن بر آرزوی این جهانی بدرستیکه

آرزوی این سرا مایهای احمقانست و بخردان و عقل علی نگهداشت تجربه
نمودن است در امور بتخصیص علوم تجربی الحجة انست که اصلی عظیمت
در یابیغی و بهترین آنچه تجربه کردی آنست که پند دهد ترا بشتاب بهنگام فرصت
یافتن عمل از برای آخرت پیش از آنکه باشد از قوت آن غصه و پشیمانی و نیست
هر طلب کننده مطلوب که برسد بآنچه طلب مینماید و نیست هر غایبی که از غربت
باز آید و از جمله تباهی است ضایع ساختن توشه آخرت و موضع فساد در
روز قیامت بسبب معصیت و بدکاری را نهایتیست که آن سزاوار است
زود باشد که بیاید آنچه تقدیر گردیده است برای تو تجارت کننده خود را در خطر
و هلاکت انداخته است و بسا مال اندک که نمو زیادتی آن بیشتر باشد از مال بسیار
هیچ چیزی نیست از یاری دهنده ضعیف و نه در دست متهم سهل فراگیر روزگار را
مادام که رام باشند برای تو شتران جوان سواری و این سستی رست از برای او
یعنی مادام که زمان ملاطفت نماید دور باشد از سرکشی و آزار و در خطر
میفکن خود را بچیزی از متاع این جهان بجهت امیدواری بحصول بیشتر از آن
و حذر کن از آنکه سرکشی کند مرکب ستیزگی و جنگجوی فرمان برداری کن
نفس خود را از برادر خود نزد بریدن به پیوستن و نزد ممنوع شدن او به نیکوئی
کردن و عقد نزدیکی بستن و نزد بخل ورزیدن او ببخشیدن و نزد دور شدن
او بنزدیکی نمودن و روی با او آوردن و نزد سختی و درشتی او بنرمی کردن

ورزو گناه او بر عذر او در دل یعنی برابری کن افعال بد او را بضدان از اخلاق حسنه
تا بمرتبه که گویا تو بنده و خادم اوئی و گویا که او خداوند نعمت است بر تو وایاک
ان تضع ذلک فی غیر موضعه وان تفعله بغیر اهله لا تتخذن
عدو صدیقک صدیقا فتعادی صدیقک وامحض اخاک
النصیحة حسنة کانت او قبیحة وتجرع الغیظ فانی لم ار جرعة
احلی منها عاقبة ولا الذ مغبة ولن لمن غالظک فانه یوشک
ان یلین لک وخذ علی عدوک بالفضل فانه احلی الظفرین
فان اردت قطیعة اخیک فاستبق له من نفسک بقیة یرجع
الیها ان بدا له ذلک یوما ما ومن ظن بک خیرا فصدق
ظنه ولا تضیعن حق اخیک اتکالا علی ما بینک وبینه واعتمادا
فانه لیس لک باخ من اضعت حقه ولا یکن اهلک اشقی الخلق
ولا ترغبن فیمن زهد فیک ولا یکونن اخوک اقوی علی
قطیعتک منک علی صلته ولا یکونن علی الاساءة اقوی منک علی
الاحسان ولا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرته
ونفعک ولیس جزاء من سرک ان تسوءه واعلم یا بنی الرزق رزقان
رزق تطلبه ورزق یطلبک فان لم تاته اتاک ما اقبح
الخضوع والجفاء عند الغنی انما لک من دنیاک ما اصلحت به مثواک

وان کنت

وان کنت جازعا علی ما تفلت من یدیک فاجزع علی کل ما لم یصل
الیک استدل علی ما لم یکن بما قد کان فان الامور اشباه وحذر کن ازانکه بنهی
این خصال را در غیر موضع که ان نشایان اند و از ذال وازانکه بکنی ان را بغیر اهل
ان از ارباب ضلال فرا مگیر دشمن دوست را دوست که اگر فرا گیری او را
دوست پس دشمنی خواهی کرد با صدیق وخالص کن برای برادر خود نصیحت
وموعظه را خواه ان نصیحت در نظر او نیک باشد یا زشت وفرو خور جرعه خشم را
که نیک باشد یا زشت پس بدرستی که من ندیدم جرعه او شامیدن که شیرین تر
باشد در عاقبت و لذیذتر در پایان کردار و نرم باش مر انکسی را که غلظت
ودرشتی کند با تو پس بدرستی که انکس بواسطه نرمی تو نزدیک میشود که نرمی کند
برای تو وجود کن وبخشش نما در دشمن خود بعطا واحسان پس بدرستی که ان
عطا شیرین تر است از دو فیروزی که یکی ظفر یافتن است از دو محبوبت مردمان
ودیگری باحسان پس اگر اراده کنی بریدن را از برادر مومن خود باقی گذار
برای او از قبل خود بقیه را از احسان تا باز گردد بسوی ان بقیه اگر پیش آید
رجوع او را روزی از روزگار و هر که گمان برد بتو بر خیری را پس راست گردان گمان
او را وضایع مساز حق برادر خود را بجهت اعتماد بر انچه میان تو و میان اوست
از محبت واخوت پس بدرستی که نیست برادر تو کسی که ضایع کنی حق او را وباید که نباشد
اهل وعیال تو بدبخت ترین خلق بسبب عدم تربیت تو ایشان را ورغبت مکن در کسی

که ترک رغبت کند در تو تا متحمل محل تعب و محنت نشوی و باید که نباشد برادر تو قوی‌تر
بر بریدن تو از تو بر پیوستن با او و محبت ورزیدن تو با او و باید که نباشد برادر
مومن بر بدی کردن تو قوی‌تر از تو بر احسان نمودن و باید که بزرگ ننماید
بر تو ستم کسی که بر تو ستم کند پس بدرستی که ظلم بسعی است در مضرت خود از
عقوبت الهی و سود تو از ثواب نامتناهی که نامزد صابران و مظلومانست
و نیست پاداش کسی که شاد کرداند ترا آنکه غمگین سازی او را و بدان ای پسرک
من که مطلق روزی منحصر است بر دو قسم روزی‌ای که تو طلب میکنی او را
و میدواند آن حرص و هوا است و روزی که طلب میکند ترا و آن مقدر است پس اگر تو
نیای بسوی آن روزی بیاید بسوی تو چه زشتست فروتنی نزد احتیاج و افتقار
و چه قبیحست سخت دلی نزد توانگری و اقتدار بدرستی که آنچه نافعست ترا از
متاع دنیای تو آن مقدار است که اصلاح کنی بدان وجه اقامت خود را
در دار القرار و اگر باشی ناشکیبا بر آنچه رنج برده است و جدا شده از دو دست تو
تو از متاع دنیا پس ناشکیبا باش بر هر چیزی که نرسید بر تو از امور عقبی و
استدلال کن بر آنچه نبود بر آنچه موجود است پس بدرستی که کارها متشابه اند با یکدیگر
ولا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت في ايلامه
فان العاقل يتعظ بالآداب والبهائم لا تتعظ الا بالضراب
اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر وحسن اليقين

من ترك القصد جار والصاحب مناسب والصديق من صدق غيبه
والهوى شريك العمى رب قريب ابعد من بعيد ورب بعيد اقرب
من قريب والغريب من لم يكن له حبيب من تعدى الحق ضاق
مذهبه ومن اقتصر على قدره كان ابقى له واوثق سبب
قد اخذت به سبب بينك وبين الله سبحانه ومن لم يبالك فهو
عدوك قد يكون اليأس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا
ليس كل عورة تظهر ولا كل فرصة تصاب وربما اخطأ
البصير قصده واصاب العمى رشده واخر الشر فانك اذا شئت
تعجلته وقطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل من امن الزمان خانه ومن اعظمه
اهانه ليس كل من رمى اصاب اذا تغير السلطان تغير الزمان
سل عن الرفيق قبل الطريق وعن الجار قبل الدار اياك ان تذكر
من الكلام ما كان مضحكا ولو حكيت ذلك عن غيرك واياك
ومشاورة النساء فان رأيهن الى افن وعزمهن الى وهن واكفف
عليهن من ابصارهن بحجابك اياهن فان شدة الحجاب ابقى
عليهن ليس خروجهن باشد من ادخالك من لا يوثق به عليهن
وان استطعت ان لا يعرفن غيرك فافعل ولا تملك المرأة
من امرها ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانة

ولا تعقد بكل سبيلها ولا تطمعها ان تستقل لعثرتها و مباش از آن کس را
که سود ندهد او را نصیحت مگر وقتی که مبالغه کنی در الم رسانیدن و ایذا کردن پس
بدرستی که مرد خردمند پند میگیرد و بنوع از ادب چهارپایان پند نمیگیرند
مگر بزدن و بیفکن از خود غمهای فرود آمده را بعزیمتهای شکیبایی و نیکویی
یقین خود بحضرت الهی باین طریق که بعین الیقین بدانی که آنچ او سبحانه فعل
موافق حکمت و محض عدالت هر که ترک کرد طریق حق و راستی را جور کرده
داخل شد در راه ناراستی و بعضی بجای مهلا خوانده اند یعنی در اندر وادی
حیرت و سرگردانی صاحب و همراه در نفع رسانیدن دوستی مناسب و موافق
است و دوست خالص و محب مخلص آنست که صادق باشند در غیبت خود و از روی
نفس خبر یک گوی است در علم نسبا خویشی نزدیک که دور است از بیگانه دور
و نسبا بیگانه دور که نزدیکتر است از خویش نزدیک در ایصال نفع و دفع
شر و دور و غریب کسی است که نباشد او را دوست هر که در گذشت از حق تنگ
شد جای رفتن او و هر که اقتصار کند بر قدر مرتبه خود باشد پاینده تر مر او را
و محکم تر و سببی که گرفته توان آن را از دنیا سببی است که میان تست و میان
خدا و هر که باک ندارد از تو پس او دشمن تست و گاه هست که مر باشد نومیدی
دریافتن نجات هرگاه که باشد طمع سبب هلاکت یعنی چون طمع در امری موذی
بهلاکت پس نومیدی از آن دریافتن نجاتست و نیست هر موضعی برهنه

محارب

محارب که ظاهر باشند برای ضرب خصم مضارب از جهة امکان غالبیت آن
و مغلوبیت این و ازین قبیل است قول آنحضرت که نیست فرصت رسیده شده
بطالبان آن و بسا که خطا کرد بینای دانا در آنچه خواست و بینای نادان
براه راست خود و موخر ساز بدی را بمردمان پس بدرستی که تو هرگاه که خواهی
تعجیل میتوانی کرد آن و بریدن از نادان برابری میکند با پیوستن بعاقل خردمند
هر که امین دانست روزگار را خیانت کرد روزگار با او و هر که بزرگ شمرد آن را
خوار گردانید او را و نیست هر که تیر انداخت رسانید بنشانه هرگاه که متغیر شود
پادشاه در ثبات متغیر شود زمان بپرس از همراه پیش از سلوک در راه و سوال
کن از همسایه پیش از خریدن خانه و بپرهیز از مشورت کردن با زنان پس
بدرستی که فکر ایشان مودی میشود بضعف و نقصان و قصد ایشان راجع
میشود بسستی و عدم انفعال و باز دار زنده بر ایشان پاینده تر است بر ایشان
بدرستی که شده حجاب ابقات بر ایشان و هر غیرت بیرون رفتن زنان
سخت تر از در آوردن تو کسی را که اعتماد نمی توان کرد از مردمان بر ایشان و اگر توانی
که نشناسند غیر ترا پس بکن آنچنان و مر باید که مالک نگردانی زن را از کار خود آنچ
متجاوز باشد از قدر ضروری نفس او از متاع پس بدرستی که زن ریحانه است
یعنی محل لذت و استمتاع و نیست کارفرما در افعال و اوضاع و در مکاتب
کرامت و حرمت ایشان از نفس ایشان و آنچه دوست دارند از کسوت و مانند

بطمع مستند از ایشان را که شفاعت کنند مر غیر خود را وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ
فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ
إِلَى الرِّيَبِ وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ
بِهِ فَإِنَّهُ أَحْرَى أَلاَّ يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ
الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ
وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَالسَّلاَمُ و بپرهیز از غیرت بردن و ناموس آوردن پس بدرستی که غیرة
بردن میخواند زن تندرست را به بیماری و زن عاری از فساد را بگمان
بد کرداری و کم گردان از برای هر آدمی از خدمتکاران کار سزاوار او را پس بدرستی
که آن سزاوارتر است با آنکه وانگذارند بیکدیگر کارهای دشوار را در خدمتکاری تو
و گرامی دار خویشان خود را پس بدرستی که ایشان بال تواند که طیران میکنی
بآن و اصل تواند که بسوی آن باز میگردی در زمان افتخار بر مردمان و
دوست تواند که بآن حمله میکنی بر دشمنان تو بامانت سپردم بخدا دین و دنیای
ترا و می خواهم از حضرت عزت بهترین حکم را برای تو درین زمان بعد از آن
و در دنیا و در آخرت **ومن كتاب له عليه السلام الى معوية**
وَأَرْدَيْتَ جِيلاً مِنَ النَّاسِ كَثِيراً خَدَعْتَهُمْ بِغَيِّكَ وَأَلْقَيْتَهُمْ
فِي مَوْجِ بَحْرِكَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَتَتَلاَطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ

فَجَازُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ
وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ إِلاَّ مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ
فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ وَهَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ إِذْ
حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ وَعَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ
فِي نَفْسِكَ وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ
عَنْكَ وَالْآخِرَةَ قَرِيبَةٌ مِنْكَ وَالسَّلاَمُ این نامه را نیز فرستاد
بسوی معویه میفرماید ای معویه هلاک گردانیدی بواسطه بی راهی جماعت
بسیار را از رعایا و سپاهی فریب دادی ایشان را بگمراهی خود و انداختی ایشان را
~~بگمراهی خود و انداختی ایشان را~~ در موج دریای حیلهای خود فرو گرفته
ایشان را تاریکیهای ضلالت که راه مومنی برند بواسطه آن بحق و هدایت
و موج میزند با ایشان شبهها پس حیران شدند در بعضی واجب بحکم واقع
شده بغیر پس بگردیدند آن فریب داده شدگان از طریق هدایت خود
و باز گشتند از آن متابعت بر پشتهای خود و اعتماد کردند بر حسبهای خود از
اصل و مال مگر کسی که بازگشت از اهل بصیرتهای پس بدرستی که ایشان مفارقت
کردند از تو و مرتکب طریق حق شدند پس از پی شناختن ایشان را بباطل
و گریختند بسوی خدای تعالی از یاری دادن تو وقتی که سوار کرده بودی
ایشان را بر دابه سرکشی و بر گردانیده بودی ایشان را از راه میانه که سالم

بود از افراط و تفریط مراد و متابعت آنحضرت است بترس از خدای تعالی
ای معویه در ایخ مسکنی در نفس خود از انواع حیل و مکر و منازعت کن شیطان
در باز کشیدن خود از طغیان و عصیان پس بدرستی که دنیا بریده است
از تو در عاقبت و آخرت تو نزدیکست بتو پس بترس از عقوبت او

ومن کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکة

اَمّا بعدُ فانَّ عینی بالمغربِ کتبَ الیَّ یُعلمنی انّهُ وُجِّهَ الی الموسمِ اُناسٌ من اهلِ الشّامِ العُمیِ القلوبِ الصُّمِّ الاسماعِ الکُمهِ الابصارِ الّذین یلبسونَ الحقَّ بالباطلِ ویُطیعونَ المخلوقَ فی معصیةِ الخالقِ ویحتلبونَ الدّنیا دَرَّها بالدّینِ ویشترونَ عاجلَها بآجلِ الابرارِ المتّقینَ ولن یفوزَ بالخیرِ الّا عاملُهُ ولا یُجزی جزاءَ الشّرِّ الّا فاعلُهُ فاقِمْ علی ما فی یدیکَ قیامَ الحازمِ الصّلیبِ والنّاصحِ اللّبیبِ والتّابعِ لسلطانِهِ المطیعِ لامامِهِ وایّاکَ وما یُعتذرُ منهُ ولا تکنْ عندَ النّعماءِ بطِرًا ولا عندَ البأساءِ فشِلًا

این نامه ایست از آن حضرت که فرستاده بسوی قثم بن العباس در وقتی که او عامل آن حضرت بود بر اهل مکه پس از حمد و صلوت پس بدرستی که جاسوس من که در مغرب است نوشت بسوی من و اعلام نموده مرا که روی آورده شده اند بسوی حج مردمانی از اهل شام

یعنی معاویه غاویه و لشکریانی که کور است دلهای ایشان کر است گوشهای ایشان
کور است دیدهای بصیرت ایشان که طلب میکنند حق را بباطل و فرمان میبرند
مردمان را در نافرمانی حضرت باری و میدوشند از پستان دنیا شیر آنرا
به بهانه طلب دین و بسلطان فریب خلایق میدهند و میخرند متاع این
جهان را بسعادت آن جهان که نصیب نیکوکاران و پرهیزکاران و هرگز
فیروزی نمی یابد بخیر مگر کننده آن پس بپای در ایستا در [illegible] امور
مملکتی مگر از سوال همچو ایستادن احتیاط کننده سخت توانا و نصیحت کننده
خردمند و پیروی پادشاه خود و فرمان برنده امام خود را و حذر کن از آن چیزی
که معذرت باید گفت از آن و مباش نزد نعمتها شادان و نازان و نزد
سختیها سست و هراسان

خیر و جزا داده نمیشود بجز ابشر مکر کننده جلو (?)

ومن کتاب له علیه السلام الی محمد بن ابی بکر رضی الله عنه لمّا بلغه توجّده من عزله بالاشتر عن مصر ثمّ توفّی الاشتر فی توجّهه الی مصر قبل وصوله الیها

قد بلغنی موجدتُکَ من تسریحِ الاشترِ الی عملِکَ وانّی لم افعلْ ذلکَ استبطاءً لکَ فی الجهدِ ولا ازدیادًا لکَ فی الجدِّ ولو نزعتُ ما تحتَ یدکَ من سلطانِکَ لولّیتُکَ ما هو ایسرُ علیکَ مؤونةً واعجبُ الیکَ ولایةً انّ الرّجلَ الّذی کنتُ ولّیتُهُ امرَ مصرَ کانَ رجلًا لنا ناصحًا وعلی عدوّنا شدیدًا ناقمًا

فرحمه الله فلقد استكمل ايامه ولاقى حمامه ونحن عنه
راضون اولاه الله رضوانه وضاعف الثواب له فاصحر
لعدوك وامض على بصيرتك وشمر لحرب من حاربك
وادع الى سبيل ربك واكثر الاستعانة بالله يكفك
ما اهمك ويعنك على ما ينزل بك من البلاء ان شاء الله

این نامه ایست از آن حضرت که فرستاده بمحمد بن ابی بکر رحمه الله

و مملی که رسید بآنحضرت غمگین شدن محمد از معزولی او بسبب اشتر از شهر مصر
یعنی از معزول شدن او از مصر بسبب والی شدن اشتر بران شهر بحکم امیر
المومنین ع پس از آن وفات یافت اشتر در حین متوجه شدن او بمصر
پیش از رسیدن او بانجا آورده اند که بفرمود معویه زهر در عسل کرده باو
خورانیدند و بسبب آن وفات یافت در راه مصر اما بعد پس بتحقیق که رسید بمن
ملال یافتن تو از روان کرده شدن من اشتر را بسوی کار تو و بدرستی که من
نکردم آن کار را بجهت دیر شمردنی که مر ترا بود در کوشش نمودن و نه بسبب
زیاده شدن تو در نعمت بزرگی و توانگری و اگر برکنم آنچ در زیر دست
تست از حکومت و ایالت تو هر اینه والی سازم ترا بچیزی که آسان تر باشد
بمشقت تو از روی رنج کشیدن در و بجهت قواعد و رسوم عدالت و شگفت تر
بکند ترا از روی حکومت بدرستی که مردی که من والی ساخته بودم او را بر اهل مصر

مصر دل

...وی بود برای ما نصیحت کننده و تدبیر نماینده بر دشمنان ما سخت
عتاب کننده پس رحم کناد خدای تعالی خشنودی خود را او را پس بتحقیق
که تمام کرد روزهای بیشمار عمرهای خود را و برسید بمرگ خود و ما از و خشنودیم
عطا کناد او را خدای تعالی خشنودی خود را و دو چندان کرداناد ثواب خود را
برای او پس ظاهر شو یعنی بیرون آی برای دشمن خود و روان شو
بر بینایی خود و چالاک شو برای جنگ کسی که رو آورد بکارزار تو و بخوان
مردمان را براه پروردگار خود و بسیار گردان یاری خواستن را از خدا تا کفایت
کند ترا آنچه مهم تراست و یاری دهد ترا بر آنچ فرود آید بتو از بلا و محنت در ابتلا

ومن كتاب له عليه السلام الى عبد الله العباس رحمة الله عليه

بعد مقتل محمد بن ابي بكر بمصر اما بعد فان مصر قد افتتحت
ومحمد بن ابي بكر رحمه الله قد استشهد فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا
وعاملا كادحا وسيفا قاطعا وركنا دافعا وكنت قد حثثت
الناس على لحاقه وامرتهم بغياثه قبل الوقعة ودعوتهم
سرا وجهرا وعودا وبدءا فمنهم الآتي كارها ومنهم المعتل
كاذبا ومنهم القاعد خاذلا اسأل الله ان يجعل لي منهم
فرجا عاجلا فوالله لولا طمعي عند لقائي عدوي في الشهادة
وتوطيني نفسي على المنية لاحببت الا ابقى مع هؤلاء

يوما واحدا ولا التقي بهم ابدا اين نامه ايست انحضرت كه فرستاد
بسوى عبد الله بن عباس رضي الله بعد قتل محمد بن ابي بكر در شهر مصر از

كشته شدن محمد بن ابي بكر در شهر مصر پس از سپاس خدا و درود بر سيد انبيا
صلى الله عليه واله وسلم پس بدرستي كه شهر مصر گشوده شد بعون كردگار ومحمد
بن ابي بكر رحمت كند وى را خدا او را شهيد شد بتيغ كين اشرار پس نزد خدا
طلب اجر ميكنم درين مصيبت شهادت او واقع شد در حالتي كه او فرزند
نصيحت كننده بود وعمل كننده وشمشير برنده رنج كشنده وشمشير بران بر اهل
عدوان وطغيان وستوني دفع كننده دشمنان را او بودم من كه ترغيب
وتحريص نمودم مردمان را بر لاحق شدن بمعاونت او وامر كردم ايشان را
بفرياد رسيدن در نهان وآشكارا ودر باز گشتن وابتدا نمودن او پس
بعضى از ايشان آينده بودند در حالتي كه كراهيت داشتند از ان وبرخي از ايشان
بهانه جو بودند در حيني كه دروغ گوينده بودند وبعضي ديگر از ايشان نشسته
بودند در وقتي كه فرو گذارنده او بودند ودرمي خواهم از خداي تعالى اينكه بكرداند
از براى من از ايشان گشايش زود از غيب پس قسم بذات خدا كه اگر نبودي
طمع من نزد ملاقات كردن با دشمن در شهيد شدن ودل نهادن من نفس
خود را بر مرگ در رسيدن بعالم اخرت هر اينه دوست ميداشتم كه نمي بودم
بان طايفه يك روز ونمي رسيدم با ايشان ونمي ديدم ايشان را هرگز

من

ومن

ومن كتاب له عليه السلام الى عقيل بن ابي طالب رضي الله تعالى عنهما
في ذكر جيش انفذه الى بعض الاعداء وهو جواب كتاب كتبه
الى اخوه فسرحت اليه جيشا كثيفا من المسلمين فلما بلغه ذلك
شمر هاربا ونكص نادما فلحقوه ببعض الطريق وقد طفلت
الشمس للاياب فاقتتلوا شيئا كلا ولا فما كان الا كموقف
ساعة حتى نجا جريضا بعد ما اخذ بالمخنق ولم يبق معه
غير الرمق فلأيا بلأي ما نجا فدع عنك قريشا وتركاضهم
في الضلال وتجوالهم في الشقاق وجماحهم في التيه فانهم قد
اجمعوا على حربي كاجماعهم على حرب رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قبلي فجزت قريشا عني الجوازي فقد قطعوا رحمي
وسلبوني سلطان ابن امي واما ما سالت عنه من رايي في
القتال فان رأيي قتال المحلين حتى القى الله تعالى لا يزيدني
كثرة الناس حولي عزة ولا تفرقهم عني وحشة ولا تحسبن
ابن ابيك ولو اسلمه الناس متضرعا متخشعا ولا مقرا للضيم
واهنا ولا سلس الزمام للقائد ولا وطئ الظهر للراكب
المتقعد ولكنه كما قال اخو بني سليم فان تسأليني
كيف انت فانني صبور على ريب الزمان صليب يعز علي ان ت

بی کتابة فیتمت غادا و نیاحبیب این نامه ایست که آنحضرت فرستاده بسوی
عقیل بن ابی طالب که برادر او بود در یاد کردن لشکری از قریش که روانه ساخت
ایشان را بجانب بعضی دشمنان و این نامه جواب کتابتی است که نوشته بود بسوی
او برادر او عقیل در شکایت آن لشکر و اهمال ایشان در استیصال دشمنان و
عدم رجولت و شجاعت ایشان در محاربه خصمان چون حضرت نامه را مطالعه نمود
در جواب نوشت پس روان کردم بسوی او که بعضی دشمنان لشکری انبوه را
از مسلمانان و چون که برسیدند بدشمن آن لشکران جهت شدند در حینی که گریزان
بودند و باز گشتند در حالتی که پشیمان بودند پس رسیدند بدشمنان ایشان
در بعضی راه و در آن حال که میل کرده بود آفتاب بغروب کردن پس کارزار کردند
در زمان بغایت قصیر پس نبود آن کارزار کردن مگر بمقدار ایستادن ساعتی
تا آنکه نجات یافتند در حالتی که غمناک بودند پس آنکه گرفته شده بود از ایشان
بگلوگاه انواع آزار و باقی نمانده بود مگر بقیهٔ جان فکار پس سخت نجات یافتن
ایشان از دست دشمن بسختی متصل بسختی دیگر یعنی بسختی بسیار پس ترک کن
از خود قریش را با سخت دوانیدن در گمراهی و بدکاری و با جولان نمودن و
گردیدن ایشان در نزاع و ستیزه کاری و با سرکشی ایشان در بیابان
حیرت و سرگردانی پس بتحقیق که ایشان اتفاق کرده اند بر محاربه نمودن با من
مجوا اتفاق کردن ایشان بکارزار نمودن با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

که واقع

که واقع بود پیش از من پس جزا بدهد قریش را از من جور و ستمها که کردند با من
پس بتحقیق که قطع کردند و بریدند خویشی مرا و ربودند از من پادشاهی پسر مادر
یعنی پیغمبر را و اما آنچه سوال کردی از اندیشهٔ من در مقاتله و محاربه پس بدرستی
که رای مقاتله کردن است با جدا کنندگان حکم خدا و تا آنکه برسم ثواب او
سبحانه تعالی و زیاده نمی سازد مرا بسیاری مردمان که در گرد اگرد من اند انجمن کرد
و شوکت و نه متفرق و پراکنده شدن ایشان از من خوف و ترس را و مپندار
پسر پدر خود را و اگر چه فرو گذارند او را مردمان روزگار زاری کننده
و فروتنی نماینده و قرار دهنده و ثابت کننده مر ستم را
و نه سست شونده در الم و نه روان مهار برای کشنده ستمکار و نه پاری مال
کننده البته یعنی آرام سازنده آن برای سوار نشسته و لیکن پسر پدر تو همچنانست
که گفت برادر بنی سلیم در حسب حال خود این دو بیت را یعنی پس اگر پرسی از
من که چگونه تو پس بدرستی که من بسیار صبر کننده ام بر سختی روزگار سخت
در حالهای دشوار و دشواری آید بر من اینکه دیده شود بمن اندوه و محن
یعنی شاد گردد دشمن و غمناک گردد دوست من یعنی اظهار نکردن
من وغصه را بجهت آنست که تا سبب اعتبار نشود و شماتت اعدا و کدورت

شماتت اعدا
و کدورة احبا

ومن کتاب له علیه السلام الی معاویه فسبحان الله ما اشد لزومک للاهواء المبتدعة والحیرة

المتبعة مع تضييع الحقائق واطراح الوثائق التي هي لله طلبة
وعلى عباده حجة فاما اكثارك الحجاج في عثمان وقتلته فانك
انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك وخذلته حيث كان
النصر له والسلام این نامه ایست که فرستاده بجانب معویه غاویه ایراد لفظ سبحان
درین مقام از برای تعجب یعنی بس استحقاق تنزیه خدای راست از آنکه در حیز
باشد با فعال عجیبه شنیعه تو ای معویه با آنکه منزه است او سبحانه از آنکه فاعل
باطل قطعیه تو باشد چه سخت ملازمت تو ای معویه مر هوا را که تو پدید آمده
رخ گشوده را و سرگشتگی پیروی نموده شده را با ضایع ساختن چیزهای که
حقیقت در واقع و انداختن که موثوق و معتمد اند در شرایع که آن ها مر خدای را
مطلوب اند و موافق حکم حضرت صانع در بندگان او حجت اما بسیار گردانیدن
تو حجت آوردن را در شان عثمان بن عفان و کشندگان او پس بدرستی که تو
جز این نیست که یاری میدهی عثمان را در جایی که فایده یاری دادن مر ترا است
یعنی آن یاری را وسیله خلافت و حکومت خود ساختی و فرو گذاشتی او را
در جایی که نصرت دادن او را نافع بود و آن روز زمانی بود که او طلب نصرت
کرد از تو و تو متقاعد شدی از آن والسلام ومن کتاب له علیه السلام
اهل مصر لما ولى عليهم الاشتر من عبد الله علي امير المومنين الى القوم الذين
غضبوا لله حين عصي في ارضه وذهب بحقه فضرب الجور سرادقه

موثق

على البر والفاجر والمقيم والظاعن فلا معروف يستراح اليه
ولا منكر اليكم عبدا من عباد الله لا ينام ايام الخوف
ولا ينكل عن الاعداء ساعات الروع اشد على الفجار
من حريق النار وهو مالك بن الحارث اخو مذحج فاسمعوا
له واطيعوا امره فيما طابق الحق فانه سيف من سيوف الله
لا كليل الظبة ولا نابي الضريبة فان امركم ان تنفروا
فانفروا وان امركم ان تقيموا فاقيموا فانه لا يقدم ولا
يحجم ولا يوخر ولا يقدم الا عن امري وقد آثرتكم به على
نفسي لنصيحته لكم وشدة شكيمته على عدوكم والسلام
این نامه از آن حضرت است که فرستاده باهل مصر در حینی که والی ساخت
بر ایشان مالک اشتر را این نامه ایست از آن حضرت از جانب بنده خدا
علی بن ابی طالب که امیر مومنان و پیشوای ایشانست بسوی گروهی که
خشمگین شدند برای اعدا برای رضا خدای و فتح فرمان بردار شدند
خدای تعالی در زمین خود و برده شد حق او یعنی هنگامی که عاصی شدند
ظالمان از خدا و نافرمانی را شعار و دثار خود ساختند و حق او را غصب
کردند پس زد جور و ستم سراپرده خود را بر نیکوکار و بدکار و بر اقامت
کنندگان در دار و بر کوچ کنندگان از دیار پس هیچ امری شایسته راحت

يتناهى عنه اما بعد فقد بعثت

یافته نمیشود از روی توجه بارتکاب آن و هیچ کار ناشایسته باز ایستاده
نمیشود از روی اجتناب نمودن از آن پس از حمد خدا و صلوات بر سید انبیا صلی
الله علیه وآله وسلم پس تحقیق که فرستادم بسوی شما بنده از بندگان خدا
که نمی خوابد در روزهای ترسیدن از اهل عدوان و باز نمیگردد از دشمنان
در ساعتهای هراسیدن از ایشان سخت تر است بر فاجران از سوختن
آتش سوزان و آنکس که متصفست بآن صفت مالک حارث بن اشتر است
که برادر مذحج است پس بشنوید سخن او را و فرمان برید امر او را در آنچه موافق
و مطابق حقست پس بدرستی که مالک شمشیریست از شمشیرهای خدای قهار
کند نمیشود تیزی شمشیر او در کارزار و نه فرمان جنبت در بریدن پس اگر امر
نماید شما را که بجوب بیرون آیید پس بیرون روید و اگر فرماید شما را که اقامت
کشید در خانه خود پس اقامت نمایید پس بدرستی که او در پیش نمیشود و
واپس نمیشود و در پس نمیدارد و در پیش نمیدارد شما را مگر آن بفرمان
من و بتحقیق که اختیار کردم و برگزیدم شما را
باو بر نفس خود برای نصیحت کردن او شما را در دین و سختی آهن غایت
او بر دشمنان شما از کفار و منافقین این کتابت از شدت او بر دشمنان
دین ومن کتاب له علیه السلام الی عمرو بن العاص فانک
جعلت دینک تبعا لدنیا امرئ ظاهر غیه مهتوک ستره
یشین الکریم بمجلسه ویسفه الحلیم بخلطته فاتبعت

اثره وطلبت فضله اتباع الکلب للضرغام یلوذ الی مخالبه
وینتظر ما یلقی الیه من فضل فریسته فاذهبت دنیاک و
آخرتک ولو بالحق اخذت ادرکت ما طلبت فان یمکن
الله منک ومن ابن ابی سفیان اجزکما بما قدمتما وان تعجزا
او تبقیا فما امامکما شر لکما والسلام این نامه را ارسال فرموده
بسوی عمرو عاص در وقتی که مبالغه کرده بود با معویه بی اخلاص بطمع مصر
و بدرستی که گردانیدی تو دین خود را تابع دنیای مردی که نمایانست گمراهی او
دریده شده پرده و قباحت و قباحت او عیب میکند مرد کریم بزرگوار را در مجلس
مختلطان
مخلطان
خود و بجز دم می خواند حلیم و بردبار را با مختلطان و مصاحبان خود پس رفتی ای
عمرو در پی او بطمع دنیا و طلب کردی افزونی او را همچو پیروی کردن سگ
شیر را که پناه میبرد بچنگال صید گیر او و انتظار میکشند چیزی را که انداخته
شود بسوی او از زیادتی صید او پس بردی یعنی در باختی دنیا و آخرت
خود را باین کار و اگر بحق فرا میگرفتی مطلوب خود را در می یافتی آنچه طلب
میکردی از متاع دنیا با پایدار پس اگر تمکین دهد مرا خدا از گرفتن تو و پسر ابی سفیان
جزا دهم هر دو را بآنچه از پیش فرستاده اید آنرا بآخرت از عصیان
و اگر عاجز گردانید مرا و بقا یابید بعد از من پس آنچه در پیش شماست از عذاب
آخرت بدتر است برای شما لقوله تعالی ولعذاب الآخرة اشد

وابقى والسلام ومن كتاب له عليه السلام الى بعض عماله

اما بعد فقد بلغني عنك ان كنت فعلته اسخطت ربك

وعصيت امامك واخزيت امانتك بلغني انك جردت

الارض فاخذت ما تحت قدميك واكلت ما تحت

يديك فارفع الي حسابك واعلم ان حساب الله اعظم

من حساب الناس این نامه را ارسال فرموده بسوی بعضی از عاملان

خود

پس از حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم پس بتحقیق

که رسید بمن از جانب تو کاری اگر کرده ای آن کار را فی الواقع پس بتحقیق که بخشم

آورده پروردگار خود را و نافرمانی کرده امام و پیشوای خود را و در آن کرده را

و خوار کرده امانت خود را رسید بمن آنکه تو پوست کنده زمین را پس فرا

گرفته چیزی را که در زیر قدمهای تو بود از محصولات و دفاین زمین و خورده

چیزی را که در زیر دستهای تو بود از مالها که غیر حاصل زمین است و دفاین

پس رفع کن بسوی من حساب خود را و بدان که حساب خدای در قیامت بزرگتر است

از حساب مردمان از روی حساب ومن كتاب له عليه السلام الى

عبد الله ابن العباس اما بعد فاني كنت اشركتك في امانتي و

جعلتك شعاري وبطانتي ولم يكن في اهلي اوثق منك في

نفسي لمواساتي وموازرتي واداء الامانة الي فلما رأيت

الزمان

٣

الزمان على ابن عمك قد كلب والعدو قد حرب وامانة الناس

قد خزيت وهذه الامة فنكت وشغرت قلبت لابن عمك

ظهر المجن ففارقته مع المفارقين وخذلته مع الخاذلين

وخنته مع الخائنين فلا لابن عمك آسيت ولا الامانة

اديت وكانك لم تكن الله تريد بجهادك وكانك لم

تكن على بينة من ربك وكانك انما كنت تكيد هذه الامة

عن دنياهم وتنوي غرتهم عن فيئهم فلما امكنتك الشدة

في خيانة الامة اسرعت الكرة وعاجلت الوثبة

واختطفت ما قدرت عليه من اموالهم المصونة لاراملهم

وايتامهم اختطاف الذئب الازل دامية المعزى الكسيرة

الى الحجاز رحيب الصدر بحمله غير متأثم من اخذه كانك

متأثم

لا ابا لغيرك حدرت الى اهلك تراثك من ابيك و

امك فسبحان الله اما تؤمن بالمعاد وما تخاف نقاش الحساب

ايها المعدود كان عندنا من ذوي الالباب كيف تسيغ شرابا

وطعاما وانت تعلم انك تاكل حراما وتشرب حراما وتبتاع

الاماء وتنكح النساء من مال اليتامى والمساكين والمؤمنين

والمجاهدين الذين افاء الله عليهم هذه الاموال واحرزتهم

واحرز به

هٰذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللّٰهَ وَارْدُدْ اِلٰى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ اَمْوَالَهُمْ

فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ اَمْكَنَنِيَ اللّٰهُ مِنْكَ لَاُعْذِرَنَّ اِلَى اللّٰهِ

فِيكَ وَلَاَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِيَ الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ اَحَدًا اِلَّا دَخَلَ

النَّارَ وَوَاللّٰهِ لَوْ اَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ

مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِاِرَادَةٍ حَتّٰى

آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَاُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا وَاُقْسِمُ بِاللّٰهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي مَا اَخَذْتَ مِنْ اَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي اَتْرُكُهُ

مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضَحِّ رُوَيْدًا فَكَاَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدٰى

وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرٰى وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ اَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي

يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَيَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ الرَّجْعَةَ

هَالِكًا فِيمَا تَرَكْتَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ این نامه را نیز ارسال فرموده

ببعضی از کارکنان خودکه آن عبد الله ابن عباس بود در حینی بود این

ارسال نامه که اورا بر بصره والی کرده بود و از انجا مال بسیار برده گشته بمکه

اورد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل وعیال بسیارست آن اموال را

برین مسلم دارد و صاحب منهاج اورده که این عامل عبد الله بن عباس بود

و مثل این بحال عبد الله سزاوار است نه عبد الله و بهر تقدیر چون نامه بآن

حضرت رسید در جواب نوشت پس از حمد خدا و درود بر سید انبیا صلی الله علیه و آله

زیرین ۳

پس بدرستی که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود که آن ولایتست

بر اموال اهل اسلام و گردانیدم ترا جامهٔ زیرین بدن و آستر جامهٔ خود یعنی ملاصق

بدن خود گردانیدم و خاص ساختم ترا بخود و امور خاصهٔ خود را در کف کفایت

تو نهادم و نبود مردی در میان اهل من استوارتر و امین تر از تو در نظر من

بجهت یاری دادن تو مرا و معاونت نمودن تو مرا و رسانیدن امانت

من پس چون که دیدی روزگار را بر پسر عم خود که حریص شده در جنگ و دشمن را

که سخت شده آتش غضب و امانت مردمان را که خوار شده و عهود ایشان گشته

و این امت را که تباه گشته و پراکنده گشته برگردانیدی برای پسر عم

خود پشت سپر را و سلوک کردی با وی طریق منکر را از پسر عم خود با فحاشی

پس مفارقت کردی از پسر عم خود با مفارقت کنندگان و فرو گذاشتی

او را با فرو گذارندگان و خیانت کردی با او با خیانت کنندگان پس

نه پسر عم خود را معاونت فرمودی و نه امانت را ادا فرمودی و گویا نبودی تو

که باشی بر حجتی و یقینی از وعده و وعید پروردگار و گویا که تو بودی که کید

کردی این امت را از دنیای ایشان و قصد نمودی بفریب و غفلت ایشان

از غنیمت ایشان و مال غنیمت را از ایشان بفریب گرفتی پس چون که دست

داد ترا سخت شدن در خیانت نمودن با امت شتافتی در باز گردیدن

بسوی کید کردن و فریب دادن و تعجیل کردی در بر جستن و صید کردن

ایشان و در بود مرا آنچه قادر بودی بران از مالهای چه محفوظ ایشان که بودی
که نگاه داشته شده است برای بیوه زنان و یتیمان ایشان مانند
ربودن گرگ لاغر سرونی بز مجروح شکسته را پس بار کردی آن مال را بسوی
حجاز دران حال که بودی گشاده سینه یعنی فرحان و شادان باز میکردی
آن را دران حال که پرهیز کننده نبودی از گناهی که حاصل شده بود از
گرفتن مال ایشان و گویا که هیچ پدری نیست مر غیر ترا که ازو میراث گیر دو
آوردی بسوی اهل خود و میراث خود را که گرفته از پدر و مادر خود پس منزه است
خدا را از راضی بودن او و باین افعال قبیحه آیا ایمان نمی آری بروز بازگشتن
بخدا و نمی ترسی از عقاب روز جزا یا نمی ترسی از استقصای روز حساب
ای آنکسی که شمرده بودی نزد ما از خداوندان خرد ما آیا چه گونه میگوارد ترا شراب
و طعام را و حال آنکه تو میدانی بحق که میخوری حرام را و می آشامی حرام را و میخری
کنیزکان را و نکاح میکنی زنان را از مال یتیمان و مسکینان و از مال مؤمنان
و جهاد کنندگان آنانی که گردانید غنیمت را بر ایشان ازین مالها و استوار
گردید بسبب ایشان این شهرها از تصرف دشمنان پس بترس از خدای تعالی
و باز گردان بسوی آن جماعت مالهای ایشان را پس بدرستی که اگر نکنی این کار را
پس قدرت دهد مرا خدای تعالی از اخذ تو هر آینه عذری درست بجای
آورم بسوی خدا در باب تو و هر آینه بزنم بشمشیر خود که نزد بان هیچ

بکر

یک را مگر آنکه درآمد در آتش سوزان و قسم بذات خدا که اگر حسن و حسین کرده
باشند آنچه کردی تو نباشد مر ایشان را نزد من هیچ صلح داشتنی و نه فیروزی
و مرادیافتنی از من بخواستی تا آنکه فراگیرم حق را از ایشان و زایل گردانم
امر باطل را که ناشی شده باشد از ستم ایشان و سوگند میخورم بخدای که
پروردگار عالمیانست که شاد نمیگرداند مرا آنکه گرفته تو از مالهای ایشان
که حلال باشد مرا که بگذارم آن را میراث برای کسانی که باشند بعد از من
پس بچر این نشتر را در وقت حاجت باهستگی مراد است در صرف آن
اموال آهسته باش و بقدر ضرورت انفاق نمای و تعجیل منمای در اتلاف
و اسراف آن تا مستحقان ازان محظوظ شوند از روی سهولت و فراغت
پس گویا تو رسیدی بمرگ و مدفون شدی در زیر خاک و عرض کرده شد بر تو
عملهای تو بمحل هولناک که فریاد میکند ستمکار دران بانده خوردن بر آنچه فوت
شد ازو و آرزو میکند ضایع کننده حق کسان بباز گشتن بدنیا بجهت تدارک
آنچه ازو صادر گشت از انواع عصیان و طغیان چنانکه حق تعالی ازان
خبر میدهد در قرآن که و نیست آن ساعت زمان گریختن از عذاب و عقوبت

ومن كتاب له عليه السلام الى عمر بن ابي سلمة المخزومي

وَهُوَ عَامِلٌ عَلَى الْبَحْرَيْنِ فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ غَيْرَهُ مَكَانَهُ اسْتَعْمَلَ النُّعْمَانَ
بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ مَكَانَهُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ النُّعْمَانَ بْنَ

على جرتي ونزعت يدك بلا ذم لك ولا تثريب عليك فلقد
احسنت الولاية واديت الامانة فاقبل الي غير ظنين
ولا ملوم ولا متهم ولا ماثوم ولقد اردت المسير الى
ظلمة اهل الشام واحببت ان تشهد معي فانك ممن استظهر به
على جهاد العدو واقامة عمود الدين ان شاء الله این نامه ایست
از نامهای آنحضرت که فرستاده بسوی عمر بن ابی مسلمه بن عبد الاسد
مخزومی و او ربیب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود مادر او ام مسلمه بود
که زوجه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است و ابن عمر و عامل امیر المومنین بود بر بحرین
پس او را عزل فرمود و عامل ساخت غیر او را بجای او و در بعضی روایت واقع
شده که یعنی عامل ساخت نعمان بن عجلان ذو قی را بجای او و او از مهتران انصار
بود از بنی زریق اما بعد از حمد و ثنای پروردگار و صلوات لا متناهی بر حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم پس بدرستی که بتحقیق که والی و حاکم ساختم
نعمان بن عجلان را بر بحرین و برکندم دست ترا از ان مملکت بی مذمتی که
مر ترا باشد و بی سرزنشی که بر تو باشد پس بتحقیق که نیکو کردی حکومت را و ادا
کردی طریق امانت و دیانت را پس اقبال کن بسوی من در ان حال که نه متهم
تهمت نهاده شده در کردار و نه ملامت کرده شده در ان کار و نه تهمت زده
در کار و بار و نه گناهکار زده فریبکار و بتحقیق که خواستم رفتن خود را بسوی

ستمکار

ستمکار را از اهل شام شوم روزگار و دوست داشتم که حاضر باشی با من در ان
معرکه خونخوار بدرستی که تو از ان کسی که پشت قوی میشوم باو بر کارزار نمودن
با دشمنان تیره روزگار و بر پای داشتن قواعد و ستون دین پروردگار
ومن كتاب له عليه السلام الى مصقلة بن هبيرة الشيباني
وهو عامله الى اردشير خرة بلغني عنك امر ان
كنت فعلته فقد اسخطت الهك وعصيت امامك انك
تقسم في المسلمين الذي حازته رماحهم وخيولهم واريقت
عليه دماؤهم فيمن اعتامك من اعراب قومك فوالذي فلق
الحبة وبرء النسمة لئن كان ذلك حقا لتجدن بك علي هوانا
ولتخفن عندي ميزانا فلا تستهين بحق ربك ولا تصلح دنياك
بمحق دينك فتكون من الاخسرين اعمالا الا وان حق من
قبلك وقبلنا من المسلمين في قسمة هذا الفيء سواء يردون
عندي عليه ويصدرون عنه این نامه آنحضرت که فرستاده بسوی
مصقلة بن هبیره شیبانی و او عامل آنحضرت بود بسوی اردشیر خره میفرماید
رسید بمن از تو کاری که اگر کرده باشی آن را پس بدرستی که بخشم آورده خدای
خود را و خشمگین کرده پیشوای خود را و بدرستی که تو قسمت میکنی غنیمت مسلمانان را
که جمع کرده آن را نیزهای ایشان و اسبان ایشان و ریخته شده بر آن غنیمت

خونهای انسان در امانی که خرسند کردند و برگزیدند تر از هربان بادیه نشین
که قوم تو اند بس بحق آن خداوندی که شکافت دانه را در زیر زمین و آفرید
انسان را اگر باشد این کار درست و راست هر آینه بیابی بخود بر من خواری
و بی مقداری و هر آینه سبک شوی نزد من از روی ترازو پس استحقاق مکن
بحق پروردگار خود که آن حقوق مستحق است و بصلاح میاور دنیای خود را
بکاستن دین خود پس باشی از زیان کاران از روی کردار بدانکه حق کسی
که از قبل تست و از قبل ما از مسلمانان در قسمت نمودن این غنیمت یکسانست
یعنی همچنانکه بر من لازم است که آن حقوق را در مصرف خود صرف نمایم
بر تو نیز واجبست که همین طریقه را مرعی داری وارد میشوند آن مستحقان نزد من
بر آن غنیمت و باز میگردند از آن بجهت قسمت و اصلا اطراف در قسمت و صرف
آن اموال در غیر ایشان واقع نمیشود پس تو نیز باین طریق سلوک نمای و من

كتاب له عليه السلام الى زياد ابن ابيه وَقَدْ بَلَغَهُ مُعٰوِيَةَ
كَتَبَ اِلَيْهِ يُرِيدُ خَدِيعَتَهُ بِاسْتِلْحَاقِهِ وَقَدْ عَرَفْتُ اَنَّ مُعٰوِيَةَ
كَتَبَ اِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرْهُ
فَاِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَاْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ
يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ وَقَدْ
كَانَ مِنْ اَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

فلته

فَلْتَةٌ وَنَزْعَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَنَزْغَةٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ
لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا اِرْثٌ وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ
الْمُدَفَّعِ وَالنَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ فَلَمَّا قَرَاَ زِيَادٌ الْكِتَابَ قَالَ
شَهِدَ بِهَا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَلَمْ يَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ معوية
این نامه ایست آنحضرت که فرستاده بسوی زیاد بن ابیه در وقتی که رسید
بآنحضرت از آنکه معویه نوشته باو فرمود دانستم که معویه نوشته بتو نامه میخواهد
که بلغزاند ترا از راه صواب بگفتار ناصواب و طلب میکند که رخنه کند در تیزی
و تندی دین تو و بر با یعقیده ترا در ان باب پس حذر کن و بترس از وی پس
بدرستی که او شیطانست در می آید براه زنی مرد از پیش او و از پس او و از جانب
راست و از جانب چپ او تا برود در آید در حالت بیخبری و بر باید ادراک در حین
فرلغزیده شدن او و بتحقیق که بود از ابو سفیان در زمان عمر بن خطاب علیهما السلام
گفتاری بی اندیشه صواب از سخن نفس اماره که آن اقرار کردن زنا بود در حق خود
و گشتنی و وسوسه از گشتنها و سوسهای شیطان نسب که ثابت نمیشود
بآن گفتار و وسوسه نسبی و سزاوار نمیشود بآن میراث و هیچ کسیکه ناخوانده
در میان شراب خواران در اید برای شراب خوردن که همیشه دفع نمایند
و منع کنند او را از شراب خوردن و هیچ چیز نیست که او بجز بان
شتر و همینه جنبانست و اصلا قرار نمیگیرد و من كتاب له عليه السلام

وگشتنی

الى عثمان بن حنيف الانصاري عامله على البصرة وقد بلغه انه دعي
الى وليمة قوم من اهلها فمضى اليها اما بعد يا ابن حنيف فقد
بلغني ان رجلا من فتية اهل البصرة دعاك الى مادبة
فاسرعت اليها وكثرت عليك الجفان بثريدها فاكرعت
ثم عطفت على اللحم فاكلتما اكل يتيم قوم ونهشت عظم
نهش ضبع هرم تستطاب لك الالوان وتنقل عليك الجفان
وما ظننت انك تجيب الى طعام قوم عائلهم مجفو وغنيهم
مدعو فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه عليك
علمه فالفظه وما ايقنت بطيب وجوهه فنل منه الا وان
لكل ماموم اماما يقتدي به ويستضيء بنور علمه الا وان
امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه الا
وانكم لا تقدرون على ذلك ولكن اعينوني بعفة و
اجتهاد وسداد فوالله ما كنزت من دنياكم تبرا ولا ادخرت
من غنائمها وفرا ولا اعددت لبالي ثوبي طمرا بلى كانت
في ايدينا فدك من كل ما اظلته السماء فشحت عليها نفوس
قوم وسخت عنها نفوس آخرين ونعم الحكم الله وما اصنع
بفدك وغير فدك والنفس مظانها في غد جدث تنقطع

في ظلمته

في ظلمته آثارها وتغيب اخبارها وحفرة لو زيد في فسحتها
واوسعت يدا حافرها لاضغطها الحجر والمدر وسد فرجها
التراب المتراكم وانما هي نفسي اروضها بالتقوى لتاتي آمنة
يوم الخوف الاكبر وتثبت على جوانب المزلق ولو شئت
لاهتديت الطريق الى مصفى هذا العسل ولباب هذا القمح
ونسائج هذا القز ولكن هيهات ان يغلبني هواي ويقودني
جشعي الى تخير الاطعمة ولعل بالحجاز واليمامة من لا طمع له
في القرص ولا عهد له بالشبع او ابيت مبطانا وحولي بطون
غرثى واكباد حرى او اكون كما قال القائل وحسبك
داء ان تبيت ببطنة وحولك اكباد تحن الى القد اقنع
من نفسي ان يقال امير المؤمنين ولا اشاركهم في مكاره
الدهر او اكون اسوة لهم في جشوبة العيش فما خلقت
ليشغلني اكل الطيبات كالبهيمة المربوطة همها
علفها او المرسلة شغلها تقممها تكترش من اعلافها وتلهو
عما يراد بها او اترك سدى او اهمل عابثا او اجر حبل
الضلالة او اعتسف طريق المتاهة وكاني بقائلكم
يقول اذا كان هذا قوت ابن ابي طالب فقد قعد به الضعف

عن قتال الاقران ومنازلة الشجعان الا وان الشجرة البرية
اصلب عوداً والروائع الخضرة ارق جلوداً والنابتات العذية
اقوى وقوداً وابطأ خموداً وانا من رسول الله كالصنو من
الصنو والذراع من العضد والله لو تظاهرت العرب على قتالي
لما وليت عنها ولو امكنت الفرص من رقابها لسارعت
اليها وسأجهد في ان اطهر الارض من هذا الشخص المعكوس
والجسم المركوس حتى تخرج المدرة من بين حب الحصيد
اليك عني يا دنيا على غاربك قد انسللت من مخالبك وافلت
من حبائلك واجتنبت في مداحضك اين القوم الذين
غررتهم بمداعبك اين الامم الذين فتنتهم بزخارفك ها هم
رهائن القبور ومضامين اللحود والله لو كنت شخصاً مرئياً
وقالباً حسياً لاقمت عليك حدود الله في عباد غررتهم
بالاماني وامم القيتهم في المهاوي وملوك اسلمتهم الى التلف واوردتهم
موارد البلاء اذ لا ورد ولا صدر هيهات من وطئ دحضك
زلق ومن ركب لججك غرق ومن ازور عن حبالك وفق
والسالم منك لا يبالي ان ضاق به مناخه والدنيا عنده
كيوم حان انسلاخه اعزبي عني فوالله لا اذل لك فتستذليني

ولا

ولا اسلس لك فتقوديني وايم الله يميناً استثني فيها بمشية
الله لاروضن نفسي رياضة تهش معها الى القرص
اذا قدرت عليه مطعوماً وتقنع بالملح مادوماً ولادعن
مقلتي كعين ماء نضب معينها مستفرغة دموعها
اتمتلي السائمة من رعيها فتبرك وتشبع الربيضة من عشبها
فتربض ويأكل علي من زاده فيهجع قرت اذاً عينه اذا
اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهاملة والسائمة المرعية
طوبى لنفس ادت الى ربها فرضها وعركت بجنبها بؤسها
وهجرت في الليل غمضها حتى اذا غلب الكرى عليها افترشت
ارضها وتوسدت كفها في معشر اسهر عيونهم خوف معادهم
وتجافت عن مضاجعهم جنوبهم وهمهمت شفاههم بذكر ربهم
وتقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم فاتق الله يا ابن حنيف
ولتكفك اقراصك ليكون من النار خلاصك این نامه آنحضرت
که ارسال نموده بسوی عثمان بن حنیف انصاری که عامل بود بر اهل بصره
درحالتی که رسیده بود که عثمان خوانده شد بطعام عروسی و مهمانی کرده بود از اهل
آن شهر پس رفت بخوردن آن طعام اما پس از حمد واهب العطایا و درود بر سید البرکات
صلی الله علیه و آله و سلم ای پسر حنیف پس بتحقیق که رسید بمن که مردی از جوانان اهل بصره

خواند ترا بسوی طعام عروسی پس شتابان رفته بسوی آن طعام مکرر وارد شده بر تو
کاسهای بزرگ که مملو بود بهتر ازان پس تو دهن بران نهاده و بلذت طعام اکل آن
نموده از قبیل خوردن آب خوشگوار پس میل کرده بگوشت بریان پس خوردن آنرا
بهیچ خوردن یتیمی که بسیار آرزومند گوشت باشد و بدندان گرفته استخوان
گوشت را مانند بدندان گرفتن کفتار مر استخوان را خوش میکردند برای تو
نعمتهای رنگارنگ و طعامهای گوناگون و نقل میکردند بر تو کاسهای بزرگ
و گمان نبودم من از آنکه تو اجابت کنی بسوی طعام جماعتی که درویش ایشان جفا
یافته باشد و توانگر ایشان خوانده شده پس نظر کن بآنچه میخوری ازان ماکول
پس چیزی که مشتبه است بر تو علم آن و تردد داری در حلیت آن پس بینداز
آنرا از حیز قبول و آنچه یقین کردی بخوشی و خوبی وجههای حلیت آن پس
قبول نمای ازان بدانکه هر ماموم را پیشوا ایست که اقتدا میکند باو و در هر احوال
و روشنی می جوید بنور دانش او و در اقوال و افعال بدرستی که امام و پیشوای
شما اکتفا کرده از دنیای خود بدو جامه کهنه که آن دستار است و جامه تنپوش و
و از طعام خود بدو قرص جو از نان پخته خود بدانید بدرستی که شما قادر نیستید بر آن
نوع که من اکتفا کرده ام بآن یعنی نتوانید لیکن یاری دهید مرا بورع بباز
ایستادن از محارم و جد و جهد نمودن در پاکدامنی و پرهیزکاری نمودن
و براه راست رفتن پس قسم بذات خدا اگر گنج نهادم از دنیای شما طلایی پس هم

تخصیص اعضا بکبر است و وعده ... دلیل است بر آنکه ... بر زاهد ... پس مراعات ... [illegible]

ذخیره

و ذخیره نکردم از غنیمتهای آن مال بسیار را و مهیا نکردم و آماده نساختم برای جامه
پوسیده خود که پوشیده ام کهنه دیگر را بلی بود در دستهای ما فدک یعنی در تصرف
از هر آنچه سایه افکنده بود آنرا آسمان یعنی از جمیع امتعه دنیا همین فدک
در تصرف ما بود پس بخیلی کردند بران نفسهای گروهی از مردمان و جوانمردی
کردند ازان نفسهای دیگران یعنی بنی هاشم که طریق منازعه و محاربه را
گذاشتند و مناظره آنرا بمحکمه قیامت انداختند و جود آنرا کالعدم
انگاشتند و نیکو حکم کننده است خدای تعالی و چه میکنم بفدک و غیر فدک و حال آنکه
یقین منزل او فردا در قبر است که بریده و بریده شود در تاریکی آن اثرهای
و غایب گردد خبرهای او و جای او گودالیست که اگر زیاده کرده شود در گشادگی
آن و فراخ کند آنرا دستهای کشنده آن هر آینه بفشارد آنرا سنگ و کلوخ
و به بندد رخنههای آنرا خاک برهم نشسته بسیار و جز این نیست که همت
و مقصد من نفس منست که ریاضت دهم او را به پرهیزکاری در روز ترس بزرگتر
که آن اهوال قیامت و انواع و عذابات و عقوبت و تهیت و بجستوار
باشد بر اطراف لغزشگاه که آن طریق دوزخ است و صراط مستقیم راه جنت
و منبعیت و در عقبات و موجب قرب علاء اعلی و اگر خواهم اطعمه و اشربه
لذیذه و البسه فاخره دنیویه را هر آینه می یابم راه را بانصاف کرده شده
این عسل دنیا و مغز این گندم نان گندم و بافتها این جامه ابریشمین و لیکن

جه دوراست آن که غلبه کند مرا هوا و آرزوی نفس من و بکشند مرا حریص شدن
من بر طعام بسوی اختیار نمودن طعامها و برگزیدن آن را از برای نفس شکم
و شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که هیچ طمعی نباشد او را در قرص نان گندم
و هیچ معهود نباشد مر او را سیری در میان مردم تعجبی چونکه ممکن است که در حجاز
و یمامه کسی باشد که قدرت نداشته باشد بر یافتن نان گندم و شکم او سیر نباشد
بواسطه آن پس چگونه من سیر شوم از انواع طعامها و اختیار نمایم اصناف
خوردنیها را یا چه دوراست که خواب کنم در حالتی که باشم بزرگ شکم از بسیار خوردن
و حال آنکه باشد در گرداگرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه یا باشم همچنانکه گفته است
گوینده که مقبول است قول او و بس است ترا آرزوی درد و الم که خواب کنی
شکم پر از طعام و شراب و حال آنکه باشند در گرد تو جگرهایی که از غایت تشنگی
آرزومند باشند بقدح آبی که ساخته باشند آن را از پوست قانع شوم از نفس
خود و راضی گردم بآن بآنکه گویند مرا امیر مومنان و حال آنکه شریک نباشم
در مکروهات روزگار یا نباشم مقتدای ایشان در غلیظی و درشتی زندگانی
بانواع تعب و پریشانی پس مخلوق نشدم برای آنکه مشغول سازد مرا خوردن
طعامهای خوشبوی و همچو بهیمه بسته شده که همت و قصد آن علف خوردن او
باشد یا مانند بهیمه رها کرده شده که مشغولی او بهم روی کردن خاک روبهای خانه
باشد یا گیاههای که در میان آن باشند تفحص کند و بخورد و پر سازد شکم را

شکم

از علفها

از علفهای خود که پیدا کرده باشد و غافل باشد از آنچه خواسته باشند باو یا آفریده
نشده‌ام برای آنکه ترک کرده شوم و ضایع و معطل که اصلا مکلف نباشم یا واگذاشته
شوم بازی کننده بلهو و مشغول شوندگان و یا بکشم ریسمان گمراهی را یا براه
روم در راه حیرانی و سرگردانی گویا که من می‌نگرم بگوینده شما که میگوید
بنابر ظن غالب که هرگاه باشد این مقدار قوت پسر ابی طالب را پس نشانده
او را ضعف و سستی از مقاتله کردن با امیران و برابری کردن با دلیران آگاه باشید که
درخت بیابانی سخت‌تر است از روی چوب و درختهای خوش آینده سبز نازک
ترانند از روی پوست و گیاههای رسته بآب باران در بیابان قوی‌ترند
از روی آتش برافروختن و دیرتر است از روی فرو مردن و من از رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم در مقارنه همچو نهالم آن نهال که از یک بیخ رسته باشد
همچو ساعدم از بازو که در معاونت با یکدیگر یکی شده‌اند و قسم بذات خدا که اگر
هم پشت شوند گروه عرب بر کارزار من هرآینه رو نگردانم از ایشان و اگر
دست دهد فرصتها از گردنهای آن [illegible] هرآینه بشتاب کنم بسوی محاربه
ایشان و زود باشد که جهد کنم در جدال در آنکه پاک سازم زمین را از این شخص
بازگونه شده در دین و از این کالبد بی روح نگونسار شده تا که بمرتبه برسد
که بیرون آید کلوخ من از میان دانه نبات در دیده دور باش ای دنیا از من
بسیار پس ریسمان مهار تو بر بالای کوهان است برو هر جا که خواهی تحقیق

که بیرون آمدم از چنگال تو و رهیدم از دامهای تو و دور شدم از رفتن در
مواضع لغزش تو کجا اند گروهای که فریب دادی ایشان را بمزاح و بازی
خود تو کجا اند جماعتی که در فتنه انداختی ایشان را بارایش مجازی خود تو
اینک ایشان گروهای اند که سپرده اند ایشان را در قبرها و بجایهای اند
که در شکم لحدهای گوراند بخدا سوگند که اگر می بودی تو شخص دیده و کالبدی
محسوس در آمده هر آینه اقامت میکردم بر تو حدهای الهی را در حق بندگانی
که فریب دادی ایشان را بارزوهای جسمانی و در حق امتانی که انداختی
ایشان را در مواضع فرو افتادن طغیانی و در حق بادشاهانی که سپردی ایشان را
بسوی هلاکت و فرو آوردی ایشان را در مواضع ورود بلا و محنت
زیرا که هست آن جای فرود آمدنی و نه جای بازگشتنی چه دور است غرور آن
بلیات و مهابت از عامات و آفات کسی که پای نهاد بر جای لغزیدن تو لغزید
از جاده شریعت و هر که سوار شد بر میانهای دریای پرخطر تو غرق کردید در لجه
تلخ معصیت و هر که گوشه گرفته شد از دام تو توفیق شد در عبادت و طاعت
و رستگار راز تو باک ندارد اگر تنگ شود باو خوابگاه او و دنیا نزد آن
شخص همچو روزیست که آمد هنگام گذاشتن او دور شو از من ای دنیا پس
قسم بذات خدا که رام نمیشوم مر ترا چه اگر رام شوم بتو پس خوار سازی مرا
و فرمان بردار نمیشوم مر ترا چه اگر رام شوم پس بکشی مرا بجانب هلاک و سوگند

میخورم

میخورم بخدا سوگند آنچه که استثنا میکنم در او مشیت و اراده خدا را یعنی
مقارن میدارم آن را بکلمه ان شاء الله که هر اینه ریاضت دهم و دائم کنم
نفس خود را ریاضتی که شاد شود نفس من با آن در خشنود گردد بنان بقرصی چون
قادر شود و دست یابد بر او از روی مطعوم و ماکول و قانع شود بنمک از روی
نان خورش و هر آینه بگذارم سفیدی چشم خود را همچو چشمه آب که فرو رود
آب او در زیر زمین در آن حال که مطلوب باشد تهی شدن اشکهای او
بجهت رستگاری روز بازپسین آیا پر میشود شکم چراکننده از چریدن
خود تا بخوابد و سیر میشود گله گوسفند از گیاه خود تا بجای بخوابگاه خود نشاید و میخورد
از توشه خود پس خواب میکند و خشک باد هر دو چشم هر گاه که پیروی کند بعد
از سالهای دراز بچهارپای واگذاشته تا بچرد هر جا که خواهد و بچرنده چرانیده
شده که اسیر حرص است و هوا خوشی مر نفسی را که او اگر بسوی پروردگار فرض
خود را در اوقات و مالید بهلوی خود سختی خود را یعنی صبر کرد بر مشقت طاعات
و دوری ورزید در شب از خواب و خورش خویش تا آنکه چون غالب شد خواب
سبک بر او فرش ساخت و بالش کرد کف دست خود را در میان گروهی که بیدار
ساخته باشند چشمهای ایشان را و هم ترس روز معاد ایشان و دور گشته
باشد از خوابگاهای ایشان پهلوی ایشان برای روز شاد و با واز
خفی مترنم شده باشند بذکر پروردگار ایشان لبهای ایشان و دو شده باشد

[…]ن و اشدن منع از آسمان بسبب درازی امرزش خواستن ایشان گناهان
ایشان پس بترس از خدای تعالی ای پسر حنیف و باید که کفایت کند ترا قرصهای نان
تا باشد از آتش دوزخ خلاص شدن **ومن كتاب له عليه السلام**

الى بعض عماله اما بعد فانك ممن استظهر به على اقامة الدين
واقمع به نخوة الاثيم واسد به لهاة الثغر المخوف
فاستعن بالله على ما اهمك واخلط الشدة بضغث من اللين
وارفق ما كان الرفق ارفق واعتزم بالشدة حين لا تغني
عنك الا الشدة واخفض للرعية جناحك والن لهم جانبك
وآس بينهم في اللحظة والنظرة والاشارة والتحية حتى لا يطمع
العظماء في حيفك ولا ييأس الضعفاء من عدلك والسلام

واین نامه ارسال نموده بجانب بعضی از عاملان خود بعد از حمد خدا و
درود بر سید انبیا پس بدرستی که تو از آن کسی که پشت قوی میشوم باو برپای
داشتن دین پروردگار را و استوار میسازم بمعاونت او گلوی در بند ترس
و بیم را پس یاری میخواه بخدا کریم بر آنچه غمناک کرد ترا و بیامیز سختی را بصعف
نفسی از نرمی یا هر که میل بسوی تو آورد و نرمی کن مادام که نرمی کردن ملایم تر
باشد و ببند دل بسختی وقتی که بی نیاز نگرداند از تو مگر سختی یعنی وقتی که
سختی بسیار بتو برسد که اصلا از تو زایل نشود پس دل بنه بر سختی و شکیبائی

[…]ن و فرو دار برای رعیت بال خود را با خضوع و نرم دار برای ایشان
خود […] و […]خشوع و تسویه رعایت نمای میان ایشان در نگریستن
و نظر کردن و اشارت کردن و درود گفتن تا آنکه طمع نکنند بزرگان در میل تو
از راه صواب و در ظلم تو بوجه ناصواب و نومید نشوند ضعیفان از داد تو

ومن وصية له عليه السلام للحسن والحسين عليهما السلام
لما ضربه ابن ملجم لعنه الله اوصيكما بتقوى الله وان لا تبغيا
الدنيا وان بغتكما ولا تأسفا على شيء منها زوي عنكما
وقولا بالحق واعملا للآخرة وكونا للظالم خصما وللمظلوم
عونا اوصيكما وجميع ولدي واهلي ومن بلغه كتابي
بتقوى الله ونظم امركم وصلاح ذات بينكم فاني سمعت
جدكما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول صلاح
ذات البين افضل من عامة الصلوة والصيام الله الله في
الايتام فلا تغبوا افواههم ولا يضيعوا بحضرتكم
والله الله في جيرانكم فانهم وصية نبيكم ما زال
يوصي بهم حتى ظننا انه سيورثهم والله الله في
الصلوة فانها عمود دينكم والله الله في بيت ربكم
لا تخلوه ما بقيتم فانه ان ترك لم تناظروا والله الله

فی الجهاد باموالکم وانفسکم [والسنتکم فی سبیل الله وعلیکم] بالتواصل والتباذل وایاکم
والتدابر والتقاطع لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا
یستجاب لکم ثم قال یا بنی عبد المطلب لا الفینکم تخوضون
دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیر المؤمنین الا لا یقتلن
بی الا قاتلی انظروا اذا انا مت من ضربته [هذه فاضربوه ضربة بضربة] ولا تمثلوا بالرجل
فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ایاکم والمثلة
ولو بالکلب العقور از جمله وصیت آنحضرت است که فرموده امام حسن و امام حسین
علیهما السلام در وقتی که ضربت رسانید بوی ابن ملجم لعنت الله علیه وصیت
میکنم شما را بتقوی و پرهیزکاری خدا و باینکه طلب نکنید دنیا را و اگرچه
طلب کند دنیا شما را و اندوهناک مشوید بر چیزی از دنیا که کناره کرده
شود از شما و دست شما بان نرسد و گویا شوید بگفتار و عمل کنید برای آخرت
در بعضی روایت للاخر واقع شده یعنی کار کنید برای ثواب ابدی و باشید
ستمکار را دشمن و مر ستم رسیده را یار و معاون وصیت میکنم شما را و همه
فرزندان و اهل خود را و هر که برسد باو نوشته من بترسکاری از خدا و
بهم پیوستن و متفق شدن شما در کار خود و بصلاح اندیشیدن شما در میان
خود و معاونت و یاری دادن یکدیگر و قطع منازعات و خصومات از یکدیگر

پس بدرستی که من شنیدم از جد بزرگوار شما که رسول خداست صلی الله علیه
وآله وسلم که میگفت بصلاح اندیشیدن در میان مردمان و قطع منازعت
ایشان نمودن فاضلتر است از همه نماز و روزه و بترسید از خدا در شان
یتیمان پس باید نوبت دهنهای ایشان را از طعام و روزی یعنی
طعام ایشان را در هر وقتی از اوقات و هر ساعتی از ساعات و باید که ضایع
نشوند [illegible] آن یتیمان نزد شما و بی برگی و گرسنگی نبرند و بترسید از
خدا در حق همسایهای خود پس بدرستی که احسان در حق ایشان وصیت پیغمبر شماست
همیشه وصیت میفرمود برعایت حال ایشان تا غایتی که گمان بردم که زود باشد
که میراث دهد ایشان را و بترسید از خدا در شان قرآن باید که پیشی نگیرد شما را
بعمل کردن بقرآن غیر شما از مسلمانان و بترسید از خدا در باب نماز پس تحقیق
که نماز ستون دین شماست و بترسید از خدا در رعایت کردن خانه پروردگار
خالی مگذارید آن خانه را از اعمال مناسک و طواف مادام که هستید در دنیا پس
بدرستی که اگر متروک شود آن مطاف مراقبت کرده نشوید باعطاف ملکه
باز گرفته شود از شما الطاف و بترسید از خدا در باب کارزار با دشمنان دین
کردگار و عاصیان بسبب اموال و نفسهای و بضایع زبانهای خود
در راه خدا جل و علا و بر شماست بهم پیوستن و با یکدیگر اعطا و احسان نمودن
و بترسید از نیست کردانیدن با یکدیگر و از هم بریدن ترک بکنید فرمودن

به نیکوی و بازداشتن از بدکرداری تا والی کرده نشود بر شما بدان شما پس
دعا کنید پس مستجاب نشود برای شما بعد از ان فرمود که باید که نیابم شما را که
شروع کنید در خونهای مسلمانان شروع کردنی که گویند کشته شد امیر مومنان
یعنی بواسطه شهادت من و بطلب قصاص بخونهای مسلمانان دراز
نکنید الا ابدا انبدای مردمان انکه می باید کشته شود پس من هرگاه کشته شوم من
بنگرید هرگاه که من بمیرم ازین ضربت ابن ملجم پس بزنید او را زدنی بمثل ان
زدن و باید که عقوبت نکند بان مرد بریدن اعضای او از گوش و بینی و غیر ان
پس بدرستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت
حذر کنید از مثله کردن و اعضا بریدن واگرچه باشند ان کار سگ گزنده
که بسیار آزار باشند **ومن کتاب له علیه السلام الی معویه** فَاِنَّ البَغیَ
وَالزُّورَ یُوتِغانِ المَرءَ فی دینِهِ وَدُنیاهُ وَیُبدِیانِ خَلَلَهُ
عِندَ مَن یَعیبُهُ وَقَد عَلِمتَ اَنَّکَ غَیرُ مُدرِکٍ ما قُضِیَ فَواتُهُ وَ
قَد رامَ اَقوامٌ بِغَیرِ الحَقِّ فَتَاَوَّلوا عَلَی اللهِ فَاَکذَبَهُم فَاحذَر (امرا)
یَوماً یَغتَبِطُ فیهِ مَن اَحمَدَ عاقِبَةَ عَمَلِهِ وَیَندَمُ مَن
اَمکَنَ الشَّیطانَ مِن قِیادِهِ فَلَم یُجاذِبهُ وَقَد دَعَوتَنا اِلی
حُکمِ القُرآنِ وَلَستَ مِن اَهلِهِ وَلَسنا اِیّاکَ اَجَبنا وَلکِن
اَجَبنَا القُرآنَ اِلی حُکمِهِ **این نامه ایست از ان حضرت**

که فرستاده بسوی معویه که جزای ده او را خدای تعالی در ما و پس بدرستی
که عداوت نمودن وستم کردن بهلاک میرسانند مرد را در دین و دنیا و ظاهر
میسازند نقص او را (نزد کسی که عیب میکند او را) و تحقیق که میدانی ای معویه که تو دریابنده نیستی ان
چیزی را که قضا داده شده است فوت ان و تحقیق که طلب کردند گروهی
چند خون عثمان را بغیر حق چون اصحاب جمل پس تاویل کردند بر خدای تعالی
یعنی حمل کردند ظاهر قران را بر معنی که مراد و مرضی او سبحانه نبود در هیچ
محل و بواسطه ان طلب خون عثمان کردند و خروج کردند بر من پس بدروغ
داشت خدای تعالی قول ایشان را یعنی مذمت فرمود ایشان را بنقض عهد
که ان نقض بیعت انحضرت است حَیثُ قالَ عَزَّ اسمُهُ یَنقُضُونَ
عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ میثاقِهِ پس بترس ای معویه از روزی که تمنا کرده
شود در و یعنی مردمان تمنا کنند دران روز بحال کسی که ستوده یافته
باشند عاقبت کردار خود را و در بعضی روایت یَغتَبِطُ واقع شده یعنی
روزی که مسرور و خوشحال باشند کسی که عاقبت کار خود را محمود یابد و پشیمان
باشند در و کسی که قدرت داد شیطان را از کشیدن خودش پس با او منازعت
نکرد در کار خود و با لگام خود را باو گذاشت و تحقیق که خوانده ای معویه ما را
بسوی حکم قران در باب تحکیم و نیستی تو از اهل قران یعنی اهلیت ان نداری که
استخراج احکام نمای از ان و نیستیم ما که قول ترا اجابت کنیم ولیکن اجابت

میکنم قرآن را بسوی حکم او که او مطابق حق است و موافق واقع ومن کتاب له
علیه السلام الی معویة اما بعد فان الدنیا مشغلة عن غیرها
ولم یصب صاحبها منها شیئا الا فتحت له حرصا علیها
ولهجا بها ولن یستغنی صاحبها بما نال فیها عما لا یبلغه
منها ومن وراء ذلک فراق ما جمع ونقض ما ابرم ولو اعتبرت
بما مضی حفظت ما بقی والسلام این نامه آنحضرتست بسوی معویه حاصل

این نامه تنفیر است از جهان بذکر معایب آن پس از گفتن این حضرت عزت درود
بر حضرت کاینات صلی الله علیه وآله وسلم پس بدرستی که دنیا جای دست باز داشتن
است از غیر آن یعنی غافل شدن از آن جهان و مشغول شدن با متعلقاتیه
این جهان و نمیرسد خداوند دنیا از وی بچیزی مگر که می گشاید برای او حرص و
آرزو و حرص سخت را بمتابعت آن و هرگز مستغنی و بی نیاز نمیشود صاحب دنیا
بآنچه رسید در وی از آنچه نرسید او را از امتعه آن و از پس آن فراق و جدا شدن است
از آنچه گرد کرد و نقض و شکستن آنچه استوار کرد و اگر عبرت گیری بآنچه گذشت
حفظ کنی آنچه باقی ماند از عمر ومن کتاب له علیه السلام الی امرایه علی الجیوش
من عبد الله علی امیر المومنین الی اصحاب المسالح اما بعد فان حقا
علی الوالی ان لا تغیره من رعیته فضل ناله ولا طول
خص به وان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و

عطفا

عطفا علی اخوانه الا وان لکم عندی ان لا احتجز دونکم
سرا الا فی حرب ولا اطوی دونکم امرا الا فی حکم ولا
اخر لکم حقا عن محله ولا اقف به دون مقطعه وان
تکونوا عندی فی الحق سواء فاذا فعلت ذلک وجبت لله
علیکم النعمة ولی علیکم الطاعة ولا تنکصوا عن دعوة
ولا تفرطوا عن صلاح ان تخوضوا الغمرات الی الحق فان
انتم لم تستقیموا علی ذلک لم یکن احد اهون علی
ممن اعوج منکم ثم اعظم له العقوبة ولا یجد عندی
فیها رخصة فخذوا هذا من امرائکم واعطوهم من
انفسکم ما یصلح الله به امرکم والسلام واز کتاب
آنحضرتست که فرستاده است بر امیران لشکر خود این نامه ایست که صدور
یافته از جانب بنده خدا علی که امیر مومنانست بسوی یاران صلاح دار
برای دفع دشمنان دین پروردگار پس از سپاس کردگار و صلوات بر سید انبیا
و رسید ابرار پس بدرستی که سزاوار است بر حاکم که متغیر نگرداند او را از حال
رعیت خود زیادتی که رسیده باشد باو از فضل الهی و غایت پادشاهی و
انعام و احسان که مخصوص باشند باو و بعطوفت و لطف با متشاهر و دیگر روا
سزاوار است که زیاده گرداند او را آنچه قسمت کرده خدای برای او از نعمتهای

خود نزدیکی را به بندگان او و مهربانی را بر برادران خود و بد اندیشید بدرستی

که مر شما راست نزد من که امتناع نکنم یعنی نگاه ندارم امر پنهان را مگر در حرب

اعدا و دیگر مر شما راست نزد من انکه در نوردم بی شما کاری را مگر در حکم داد

یعنی مشورت میکنم بشما در اموری که متعلق دنیویه است نه باحکام دینیه

و یا خیر نکنم برای شما حقی را از محل خود خویش و توقف نکنم بان حق بی قطع و فصل

کردن آن در وا قع بجهت رعایت احد متخاصمین و انکه باشند نزد من در راه حق

مساوی یکدیگر پس چون کردم این کارهای مذکور را واجب شد مر خدای را

بر شما نعمتی بی کران و مرا بر شما طاعت و فرمان و انکه باز نگردید از خواندن برای

جهاد و تقصیر نکنید در سلاح عباد و انکه شروع کنید در سختیها و سختیها بسوی راه

حق و طریق رشاد پس اگر شما راست نه ایستند برای من بران امور نباشد هیچ

یک خوارتر بر من از انکس که کج شود و از شما یان از راه حق بواسطه ذمان

ذو الجلال لهٔ پس بزرگ کردانم از برای او عقوبت و نکال را و نیابد

نزد من دران عقوبت رخصتی از ان و شفاعت کسی در حق آن پس

فراگیرید این امور را از امیران خود و بدهید ایشان را از قبل نفسهای خود

آن چیزی را که اصلاح کند خدای تعالی بآن کار شما را مراد معاونت ایشانست

مرا میران خود را از هرچه موجب ترفع و غالبیت ایشانست بر اعدای

ومن كتاب له عليه السلام الى عماله على الخراج من عبد الله

عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخَرَاجِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ

مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا

كُلِّفْتُمْ بِهِ يَسِيرٌ وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللهُ

عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ

اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ

وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ وَلَا تَحْسِمُوا أَحَداً

عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ

فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا

وَلَا عَبْداً وَلَا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكَانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ

مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلٍّ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً

تَهْدِي بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ

فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ وَلَا تَدَّخِرُوا

أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ وَلَا الرَّعِيَّةَ

مَعُونَةً وَلَا دِينَ اللهِ قُوَّةً وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِهِ مَا اسْتَوْجَبَ

عَلَيْكُمْ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ

أَنْ نَشْكُرَهُ وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ

این نامه آنحضرت که ارسال فرموده بسوی کارکنان خود بر خراج اهل اسلام

و اهل ذمت این نامه از جانب بندهٔ خدا علی بن ابی طالبست که امیر مومنانست
که ارسال فرموده بسوی یارانی که جابی مال خراج اند پس از حمد خدای منان
و صلوات بر سید عالمیان پس بدرستی که کسی که نترسید از چیزی که بازگردانده
بسوی او از احوال آن جهان و از پیش نفرستاد برای نفس خود چیزی را که محافظت
کند و نگهدارد نفس او را دیده باید که آنچه مکلف شده اید اندکست و آسان
و ثواب آن عظیمست و بی پایان و اگر نبودی در آنچه نهی کرده خدای تعالی
از آن از ستم نمودن و تعدی کردن عذابی و نکالی که ترسیده میشود از آن هر آینه
بودی در ثواب اجتناب نمودن از آن چیزی که هیچ عذری نباشد در ترک
طلب آن پس عدل کار فرمایید در حق مردمان از نفسهای خود تان و صبر کنید
و شکیبائی ورزید در انجاح حاجتهای ایشان پس بدرستی که شمایان خازنان
رعیتی اید و وکیلان امتید و رسولان امامانید و حشم میارید و خجل مسازید و در
بعضی روایت بحشمتها واقع شده بجاء و سین مهملتین یعنی قطع مکنید
هیچ یکی را از حاجتی که مرغوب اوست و محبوس و ممنوع مگردانید او را
از آن چیزی مطلوب اوست و مفروشید برای مردمان در سال خراج جامه زمستان
و نه جامه تابستان و نه دابه که کار میکنند بر آن و نه بنده که باشد از خدمتکاران
و مزنید البته هیچ یک را تازیانه بجای درهم یعنی کسی را مزنید برای اخذ درهمی

و مس مکنید مال هیچکس از مردمان که نمازگذارنده باشد یا قبول اسلام و نماز عهد
کننده بر ذمه قبول نماینده از اهل کفر مگر آنکه بیابید اسبی از اهل کفر معاهد یا سلاح را
که ستم کند بسبب آن بر اهل اسلام پس بدرستی که سزاوار نیست مر مسلمان را
آنکه بگذارد آن را در دستهای دشمنان اسلام پس باشد آنچیز علت شدة
محو ایشان بر مسلمانان و پنهان مکنید از نفسهای خود نصیحت را و نه از لشکر نیکو
سیرت را و نه از رعیت حضرت را و نه از دین خدا قوت را و بذل نمایید در راه خدا
آنچه نزد ما و نزد شماست و سزاوار است بر شما آنکه شکر کنیم او را بکوشش
خود و با نکه یاری دهیم او را بآنچه رسیده قوت ما در رعایت آنچه حق است در
دنیا و هیچ قوتی نیست مگر در طاعت باری حضرت عزت و من کتاب
له علیه السلام الی امراء البلاد فی معنی الصلوة اما بعد
فصلوا بالناس الظهر حین تفیء الشمس من مربض العنز وصلوا بهم
العصر والشمس بیضاء حیة فی عضو من النهار حین
یسار فیها فرسخان وصلوا بهم المغرب حین یفطر الصائم
ویدفع الحاج وصلوا بهم العشاء حین یتواری الشفق الی ثلث
اللیل وصلوا بهم الغداة والرجل یعرف وجه صاحبه
وصلوا بهم صلاة اضعفهم ولا تکونوا فتانین واز جمله
کتاب آنحضرت که فرستاده بسوی امیران شهرهای خود در بیان

توفیق نماز پس از حمد حضرت واهب العطیات و درود بر حضرت رسالت صلی
الله علیه واله وسلم پس نماز گذارید نماز پیشین را وقتی که باز میگردد آفتاب
از قیام و روی بزوال می نهد تا بمقدار خوابگاه بزو این وقت فضیلت
نماز ظهر است و بگذارید با ایشان نماز دیگر را در آن حال که آفتاب سفید باشد
و درخشنده و زنده باشد در بارهٔ از روز در حینی که سیر کرده میشود در آن روز
یعنی مقدار دو فرسخ راه و بگذارید با ایشان نماز شام را وقتی که افطار میکند
روزه دار و باز میگردند از عرفات و بگذارید با ایشان نماز خفتن را وقتی که
پنهان میشود سرخی از جانب مغرب تا به یکی از شب و بگذارید با ایشان نماز صبح را
در حالتی که مرد بشناسد روی صاحب خود را با شراق نور و بگذارید با ایشان
نماز ضعیف ترین ایشان را یعنی نماز سبک نه دراز و مباشید در فتنه انداز نده
بدراز ساختن نماز تا باشند بر ضعیفان و پیران دشوار که طاقت نیارند و حاجت
را دست بدارند ومن عهد له علیه السلام کتبه للاشتر النخعی
رحمة الله علی مصر وعمالها حین اضطرب امر امیره علیها
محمد ابن ابی بکر رحمة الله وهو اطول عهد کتبه واجمع للمحاسن
بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما امر به عبد الله علیّ امیر المؤمنین مالك ابن الحرث
الاشتر فی عهده الیه حین ولاه مصر جبوة خراجها

وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة بلادها
امره بتقوی الله وایثار طاعته واتباع ما امر به فی کتابه
من فرائضه وسننه التی لا یسعد احد الا باتباعها
ولا یشقی الا مع جحودها واضاعتها وان ینصر الله سبحانه
بیده وقلبه ولسانه فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره
واعزاز من اعزه وامره ان یکسر نفسه عند الشهوات ویزعها
عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله
میفرماید این از جمله عهدنامه آنحضرت است که نوشت آن را از برای مالک اشتر نخعی که والی مصر
بود بر کارکنان آن بلاد هنگامی که مضطرب شد کار محمد بن ابی بکر در میان ارباب
عمارت و این نامه درازترین عهدنامهاست که نوشت آن را ابتدا میکنم بنام
خدا این آنچیزیست که امر کرد بآن بنده خدا علی علیه السلام که امیر مومنانست
و پیشوای ایشان مالک بن الحارث اشتر است در عهد خود که جاری ساخت
بسوی مالک وقتی که والی ساخت او را در مصر بجهة گرد کردن خراج آن دیار
و غزا کردن با دشمنان و صلاح آوردن مردمان آن اطراف و معمور ساختن
شهرهای آن جانب امر فرمود او را بتقوی و ترسکاری از خدا و اختیار کردن
طاعت حق جل وعلا و پیروی کردن آنچه فرمود بآن کتاب خود که قرآنست از
فرضها و سنتها که سعادت مند نمیشود هیچ یک مگر به پیروی نمودن آنها و شقی

و بدبخت نگردد مگر با نگار نمودن آن مامورات و ضایع ساختن آنها و دیگر
امر کرد او را که یاری دهد خدای را بدست و دل و زبان خود را در طاعت حضرت
جل و علا پس بتحقیق که خداوندی که بزرگست اسم او و ضامن گشت بیاری دادن
کسی که یاری دهد او را و در حمایت کسی که ارجمند گرداند او را باعزاز دوستان
او و امر کرد او را که بشکند نفس خود را بترک شهوات و باز دارد آن را از فرو
گرفتن شبهها پس بدرستی که نفس انسانی بجهة غلبه جواذب بدنی طالب بسیار فرماینده بدست
بزشتی مگر که رحم فرماید خدای و حافظ بنده خود شود بعد اعلم یا مالک انی
قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل و جور
و ان الناس ينظرون من امورك في مثل ما كنت تنظر فيه
من امور الولاة قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم
و انما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم على السن عباده
فليكن احب الذخاير اليك ذخيرة العمل الصالح فاملك
هواك و شح بنفسك عما لا يحل لك فان الشح بالنفس
الانصاف منها فيما احببت و كرهت و اشعر قلبك الرحمة
للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن عليهم سبعا
ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين
او نظير لك في الخلق يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و

و يؤتى على ايديهم في العمد و الخطا فاعطهم من عفوك و
صفحك مثل الذي تحب ان يعطيك الله من عفوه و صفحه
فانك فوقهم و والي الامر عليك فوقك و الله فوق
من ولاك و قد استكفاك امرهم و ابتلاك بهم لا تنصبن
نفسك لحرب الله فانه لا يدي لك بنقمته و لا غنى بك عن
عفوه و رحمته و لا تندمن على عفو و لا تبجحن بعقوبة
و لا تسرعن الى بادرة وجدت عنها مندوحة و لا تقولن
اني مؤمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال في القلب و منهكة (مؤمّر)
للدين و تقرب من الغير فاذا احدث لك ما انت فيه
من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله
فوقك و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك
فان ذلك يطامن اليك من طماحك و يكف عنك من
غربك و يفي اليك بما عزب عنك من عقلك اياك و مساماة (الله في عظمته)
في جبروته فان الله في عظمته و التشبه به في جبروته
فان الله يذل كل جبار و يهين كل مختال [illegible]
پس بدان ای مالک که بدرستی که من متوجه ساختم ترا بشهرهایی که روان
شده بر آنها گردشهای زمانه که پیش از تو بودند از عدل کردن و جور نمودن

وبدرستی که مردمان می نگرند از کارهای تو در مثل انچه بودی که نظر میکردی
در امور کارهای ایشان که واقع شده بود از تو و میگویند در شان تو انچه
میگفتی در شان ایشان وبدرستی که استدلال کرده میشود بر صالحان
با نچه جاری میگرداند خدا برایشان بر زبانهای بندگان خود یعنی استدلال
میتوان کرد بر صلاحیت بنده بذکر خیر او در مجالس پس باید که دوست ترین
ذخیرها بسوی تو ذخیره کردن کردار شایسته باشد پس مالک شو هوای نفس
خودرا وبخیل باش بنفس خود از انچه حلال نیست ترا که بدرستی که بخیلی بنفس انصاف
دادن است ازان در انچه دوست داشته و مکروه پنداشته و اگاه گردان
دل خودرا بمهربانی بر رعیت و دوستی نمودن بر ایشان و نیکویی کردن و مباش
برایشان جانور درنده که غنیمت شمری خوردن ایشان را پس بدرستی که ایشان
دو صنف اند یا برادر تو اند در دین و یا مانند تو اند در صورت افرینش که
پیشی میگیرد از ایشان ملاهی و معاصی و پیش می اید مر ایشان را علتها و داده
میشود ذلل و علل بر دستهای ایشان که باعث باشد بر توغل ایشان برکشتن
عمد و خطا پس بده بایشان از عفو خود و از اعراض نمودن خود از گناه
ایشان و مانند انچه دوست میداری که بدهد ترا خدا از عفو و اعراض خود از
گناهان تو و بدانکه عفو ابلغ است از صفح زیرا که صفح انست که اعراض کنی
از مجرم اما در دل باقی باشد انتقام آن پس بدرستی ای مالک تو بر بالای ایشانی و

ترفع

ترفع داری بر ایشان و والی بر تو برتر است از روی رفعت و خدا بالای
انکس است که والی ساخت ترا و خواست حق سبحانه از تو کفایت کردن ترا
در کار ایشان و ازمایش کرد ترا بسلوک نمودن تو با ایشان نصب مکن نفس
خودرا برای حرب کردن خدا با تو پس بدرستی که هیچ قوتی نیست مر ترا با قهر
او و هیچ بی نیازی نیست ترا از عفو و مهربانی او بلکه در دنیا و آخرت محتاج عفو
اویی و پشیمان مشو بر عفو کردن از کسی کار و شادان مباش بعقوبت
کردن و شتاب مکن بتیزی غضبی که یابی ازان وسعتی در نفس و مگو که من
امارت داده شده ام بر رعایا پس بواسطه آن امر کننده ام بر ایشان پس فرمان
برده میشوم در ان پس بدرستی که آن گفتار فساد داشت در دل و محل ضعف
و نقص است مر دین را و نزدیکی جستن بتغیر رعایت و چون پدید آرد
بزرگی و کبر را پس نظر کن بعظمت ملک پادشاهی خدا که بالای تست و
توانایی او از تو بر چیزی که تو آنرا نمیتوانی بر او از نفس خود پس بدرستی که
ان نظر کردن تسکین میکند بسوی تو از بلندی تو و باز میدارد از تو تیزی خود
بلندی ترا و باز میگرداند بسوی تو چیزی را که غایب شد از تو بواسطه
استکبار از خود و حذر کردن با خدا در بزرگی او و مانند کردن خود را باو در
بزرگواری پس بدرستی که خدا ذلیل میکند هر گردنکش را و اهانت مینماید هر متکبر را
باز میفرماید انصف الله وانصف الناس من نفسك ومن خاصة

خدا

کن از نبرد

أهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فإنك إن لا تفعل
تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ومن
خاصمه الله أدحض حجته وكان لله حربا حتى ينزع ويتوب
وليس شيء أدعى إلى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من إقامة على
ظلم فإن الله سميع دعوت المظلومين بالمرصاد وليكن
أحب الأمور إليك أوسطها في الحق وأعمها في العدل وأجمعها
لرضاء الرعية فإن سخط العامة يجحف برضاء الخاصة فإن
سخط الخاصة يغتفر مع رضاء العامة وليس أحد من الرعية
أثقل على الوالي مؤونة في الرخاء وأقل معونة له في البلاء و
أكره للإنصاف وأسأل بالإلحاف وأقل شكرا عند
الإعطاء وأبطأ عذرا عند المنع وأضعف صبرا عند ملمات
الدهر من أهل الخاصة وإنما عمود الدين وجماع المسلمين
والعدة للأعداء العامة من الأمة فليكن صغوك لهم
وميلك معهم وليكن أبعد رعيتك منك وأشنأهم عندك
أطلبهم لمعائب الناس فإن في الناس عيوبا الوالي أحق
من سترها فلا تكشفن عما غاب عنك منها فإنما عليك
تطهير ما ظهر لك والله يحكم على ما غاب عنك فاستر

العوره

العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك
أطلق عن الناس عقدة كل حقد واقطع عنك سبب كل
وتر وتغاب عن كل ما لا يصح لك میفرماید والانصاف ده خدا را
وانصاف ده مردم را از نفس خود و از اهل خاص خود و از انکه نزد او را و
آرزوی نفس است از رعیت تو پس بدرستی که تو اگر نکنی انچه گفتیم ستمکار
باشی و هر که ظلم کند بر بندگان خدا باشد خدا خصم او نزد بندگان خود
در قیامت و هر که مخاصمت کند خدا با او باطل سازد حجت او را و باشد خدا
دشمن تا آنکه بر کند اثم را از خود و یا توبه کند از آن و نیست چیزی
خواننده تر بسوی تغیر نعمت خدا و تعجیل خشم او از استادن بر ستمکاری
پس بدرستی که خدای تعالی شنونده دعای مظلومانست و او برای ستمکاران
بکمینگاه است بدانش و باید که دوسترین کارها نزد تو میانه انها باشند در
حق است و عام ترین آنها باشد در عدل نمودن بخلق و جمع ترین آنها مر رضای
رعیت را پس بدرستی که خشم عوام میبرد رضای خواص را و خشم خواص آمرزیده
میشود با رضای عوام و نیست هیچ یک از رعیت گران تر بر والی از روی مشقت
در زمان فراخی آن والی و کمتر از روی یاری دادن مر او را در زمان گرفتاری
و کراهت دارنده تر مر عدل او را در امور و در خواهنده بالحاح و مبالغه
و کم شکر تر نزد عطا دادن و دیر عذر آرنده تر نزد باز داشتن و ضعیف تر

از روی ناشکیبائی نزد فرود آمدهای غموم روزگار از خواص رعیت که می‌پندارند
خود را از طبقه اعلی در رفعت و مقدار و حزن این ملت که ستون دین و جمع
شدن مسلمانان و کارسازی برای دفع دشمن عوام امت اند پس باید که باشد
محبت تو مر ایشان را و میل طبیعت تو با ایشان و باید که باشد دورترین رعیت
تو از تو و دشمن‌ترین ایشان نزد تو طلب کننده‌تر ایشان باشد عیبهای
مردمان را پس بدرستی که در میان مردمان عیبهاست و حاکم سزاوارترین
کسیست از پوشانیدن آن عیوب پس کشف مکن بر آنچه غایبست از تو از برای
مردم پس بپوشان زشتی را مادام که توانی تا بپوشاند خدای تعالی از تو
آنچه دوست میداری پوشیدن آن را از رعیت خود و بگشای از مردمان گره
هر کینه را و قطع کن از خود وسیله هر انتقام مر سینه را و نادان نمای
خود را از هرچه صحیح نباشد مر ترا یعنی لایق بحال تو نباشد با وجود آنکه عالم باشی

وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ
تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ بِكَ
عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ
وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ
وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ وَإِنَّ شَرَّ
وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيراً وَمَنْ شَرِكَهُمْ

فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ وَإِخْوَانُ
الظَّلَمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ
وَنَفَاذِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ مِمَّنْ
لَمْ يُعَاوِنْ ظَالِماً عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِماً عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ
أَخَفُّ عَلَيْكَ مَؤُونَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَأَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفاً
وَأَقَلُّ لِغَيْرِكَ إِلْفاً فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ
ثُمَّ لْيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَأَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً
فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ
حَيْثُ وَقَعَ میفرماید شتاب مکن بباور داشتن قول غماز که نسبت بنده‌ای
پیش حاکم بجهت اظهار بدی پس بدرستی که غماز خیانت کننده است در کار و اگرچه
مانند باشد بناصحان و داخل مساز در مشورت خود بخیل را که باز میگرداند ترا از
فضل و احسان و وعده واده ترا بدرویشی و دیگر داخل مساز در مشاورت ترسناک
را که ضعیف سازد ترا از امرهای بزرگ و نه حریص جمع مال را چه بیاراید برای تو حرص را
بمصاحبت ستمکاری پس بدرستی که بخل و بددلی و حرص طبعهای اند پراکنده
ببدی که جامع آنهاست بدگمانی بخدا و بدرستی که بدترین وزیران تو کسیست
که بوده باشد مر بدکارانی را که پیش از تو بودند وزیر و هرکه شریک باشد ایشان را
در گناهان پس باید که نباشند کسی اهل خاص و صاحب رای تو پس بدرستی که ایشان

یاران گناهکاران اند و برادران ستمکاران و تو یابنده کسی از ایشان را که
بهترین خلقی و بدولی است برای وزارت از آن کسی که گذشت او را باشد مثل
عقلهای ایشان و مثل روان کشتی فرمان ایشان نباشد بر او مثل بارهای
گران ایشان از جور کنان ایشان و از آنکسی باشد که یاری نداده باشد
ستمکار را بر ستم او و نه گناهکار را بر گناه او ایشان سبک ترند بر تو از روی
مشقت و شده و نیکوترند مر ترا از روی یاری نمودن و مهربان ترند بر تو
از روی مهربانی کردن و کمترند از برای غیر تو از روی الفت گرفتن پس فرا گیر
ایشان را خاصه خود برای خلوتهای خود پس باید که باشد برگزیده ترین ایشان
نزد تو قایل ترین ایشان به تلخی گفتار الحق حقیقت و کمترین ایشان از روی
یاری دادن در آن چیزی که واقع شد از تو از آنچه مکروه شمرد او را خدا
برای دوستان خود در آن حال که واقع شود آن گفتار و نصیحت از دولت
مساعدت و کردار او از هوای نفس تو هر جا که واقع شود تغیر باید که آن قول
صواب و قله مساعدت در ناصواب هر جا که واقع شود از هوای نفس تو باشد
و بی رضای الهی باشد تا آن را میل گرداند وَالصَقْ بِاَهلِ الوَرَعِ وَالصِدق
ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَى اَنْ لا يُطْرُوكَ وَلا يُبَجِّحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ
فَاِنَّ كَثْرَةَ الاِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ العِزَّةِ
وَلا تَكُونَنَّ المُسِي وَالمُحْسِنُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَاِنَّ فِي

اطرا ستودن

ذلك

ذَلِكَ تَزْهِيداً لِاَهْلِ الاِحْسَانِ فِي الاِحْسَانِ وَتَدْرِيباً لِاَهْلِ

على الاساءة والزم كلا منهم

الاِسَاءَةِ مَا اَلْزَمَ نَفْسَهُ وَاعْلَمْ اَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ اَدْعَى اِلَى حُسْنِ
ظَنِّ وَالٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ اِحْسَانِهِ اِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِهِ المُؤْنَاتِ
عَنْهُمْ وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ اِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ
فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ اَمْرٌ يَجْمَعُ لَكَ بِهِ حُسْنَ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ
فَاِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ تَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلاً وَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ
حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلاؤُكَ عِنْدَهُ وَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ سَاءَ
ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلاؤُكَ عِنْدَهُ وَلا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً
عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الاُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الاُلْفَةُ وَصَلَحَتْ
عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ
السُّنَنِ فَيَكُونَ الاَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ
مِنْهَا میفرماید و چنان نشود اهل ورع پس الزام کردن ایشان را بدانکه
غلو نکنند در مدح تو و ثنا نکنند ترا بباطلی که نکرده باشی آن را پس بدرستی
که بسیاری مبالغه در مدحت پدید آرد نخوت را و نزدیک میگرداند بعجب
و باید که نباشد نیکوکار نزد تو و بدکار یکسان پس بدرستی که در آن تزهید
و بی رغبت کردن است مر اهل احسان را در احسان ایشان و خو کردن است
مر اهل بدی را در بدی ایشان و الزام کن هر یک را از ایشان بآنچ لازم

کردانید بر نفس خود یعنی مقابل ساز اساءت و احسان را مثل آن و بدانکه نیست
چیزی خواننده‌تر بحسن ظن حاکم نسبت برعیت خود از احسان نمودن بایشان
و سبک کردانیدن او مشقت را برایشان و ترک کردن اکراه خود را برایشان
برانچه نیست او را نزد ایشان یعنی ترک کردن اکراه بی موقع از ایشان
پس باید که باشد از تو دران امور بکاری که جمع شود مر ترا بآن کار حسن ظن
برعیت خودت چه نیکویی ظن قطع میکند از تو رنج دراز را و بتحقیق که
سزاوارترین کسی که برست کمان بالائین او کسیست که بدست آزمایش
او نزد تو و مشکن طریقهٔ شایسته را که عمل کرده بآن اعیان این امت
و جمع شده بسبب آن الفت درمیان جماعت و بصلاح آمده اند بران
نهج رعیت و بدید میاور روشی را که گزند رساند بچیزی از گذشتهای سنتها
و مخالف آن باشد پس باشد ثواب مر کسی را که وضع کرده آن طریقه را
و وبال تو بسبب آنچه شکستی از ان سنت واكثر مدارسة العلماء
ومنافثة الحكماء في تثبيت ما صلح عليه امر بلادك
واقامة ما استقام به الناس قبلك واعلم ان الرعية
طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض ولا غنى ببعضها عن
بعض فمنها جنود الله ومنها كتاب الخاصة والعامة
ومنها قضاة العدل ومنها عمال الانصاف والرفق

عنى

ومنها اهل الجزية والخراج من الذمة ومسلمة الناس ومنها
التجار واهل الصناعات ومنها الطبقة السفلى من ذوي
الحاجة والمسكنة وكل قد سمى الله سهمه ووضع
على حده وفريضته في كتابه او سنة نبيه صلى الله
عليه وآله عهدا منه عندنا محفوظا فالجنود باذن الله حصون
الرعية وزين الولاة وعز الدين وسبل الامن وليس تقوم
الرعية الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم
من الخراج الذي يقوون به في جهاد عدوهم ويعتمدون
عليه فيما اصلحهم ويكون من وراء حاجتهم ثم
لا قوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاة
والعمال والكتاب لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من
المنافع ويؤتمنون عليه من خواص الامور وعوامها
ولا قوام لهم جميعا الا بالتجار وذوي الصناعات
فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ويقيمون من اسواقهم
ويكفونهم من الترفق بايديهم مما لا يبلغه رفق
غيرهم ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة والمسكنة
الذين يحق رفدهم ومعونتهم وفي الله لكل سعة ولكل

متن

عَلَى الْوَالِي حَتَّى يَتَقَدَّ مَا يُصْلِحُهُ فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ
فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ جَيْبًا وَأَفْضَلَهُمْ
حِلْمًا يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ وَيَرْأَفُ
بِالضُّعَفَاءِ وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ
وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ مترجم بدان بدرستی که رعیت بر هفت طبقه اند
که صلاح نمی‌ابند بعضی از ان طبقات مگر ببعضی دیگر و در حصول مطالب
و هیچ بی نیازی نیست بعضی از ایشان را از بعضی پس بعضی از ان لشکرهای
خدا اند در کارزار و برخی دیگر نویسندگان عوام اند و خواص و طایفه دیگر
قاضیان عدل اند و جماعتی عاملان با عدل اند و بعضی دیگر از ان اهل جزیه اند
از ذمیان و مسلمانان و فرقه دیگر تاجرانند و گروهی دیگر طبقه پست ترند
از خداوندان احتیاج و بیچارگی و هر یک از ارباب استحقاق نامیده است
خدای تعالی در کتاب خود علی الاجمال ایشان را از صدقات همچو فقرا و
مساکین و عاملان زکوة و نهاده است بر مرتبه و منزلت هر یک از ان

طبقات ۲

و برانج فریضه اوست از لزوم عمل واجبه که ثبت نموده ان را در کتاب
خود و سنت پیغمبر خود و عهدی را از او که نزد ما نگه داشته شده است
چه هر یکی را از ان طبقات مقامیست از اعمال بقدر طاقت پس لشکریان
بفرمان خدا حصارهای رعیت اند و زینت حاکمان و عزت دین و راههای

المتن

امنی مسلمانان و نیست که قایم شود رعیت مگر بایشان پس هیچ نظام نیست
مر لشکر را مگر بانچه بیرون اورد خدای تعالی برای ایشان از خراجی که قوی
میشوند بان بر جهاد دشمنان خود و اعتماد میکنند بران در انچه اصلاح اورد
ایشان را و میباشد از پس حاجت ایشان یعنی حاجت موقوفست
بان پس از ان هیچ قوامی و نظامی نیست مر این دو صنف را مگر بصنف
سیم از حاکمان و عاملان زکوة بجهت آن چیزی که آن نویسندگان استوار
سازند ان را از عقدهای معاملات و مناکحات و جمع کنند ان را از منفعتهای
خود و بپای میدارند ان را از بازارها و معاملات خود و کفایت میکنند
خود را از طریق اهتمامی و نرمی بدستهای خود از انچه نمیرسد غیر ایشان
از طبقات زیرین که اهل حاجات اند پس طبقه زیرین از محتاجان انانند
که سزاوار است ایشان را نصرت و یاری ایشان و در قدرت خلافت
مر هر یکی را گنجایش و هر یکی را از رعیت بر والی حقیست بمقدار انچه اصلاح
آرد او را کار دین و دنیا مر خدای راست و مر رسول او را صلی الله علیه وآله وسلم
و مر امام را از روی احکام شرعیات انفاذ احکام اقامت حدود است
بروجه اراده و رهب عطیات و مطابقه شریعت و پاکترین ایشان را
از روی گریبان این کنایت است از امامت یعنی موصوف باشد بصفت
امامت و فاضلترین ایشان از روی حلم از انکسی که دیر خشم اید از غضب

جهات و اسس دانسته شوند
ان دو صنف بر انگیزانند حوادث
کارها و عوام ان و هیچ نظامی
مر هیچ یک را از ان طبقات نیست
مگر بتاجران و صنعتکاران در انچه
مجتمع میشوند بدان از منفعتهای خود

کردن واستراحت یا برسوی عذر بزرفتن ومهربان باشد بضعیفان
وبلندی جوید از زیردستان ومیل نکند بمطلب ایشان ورز انکسی که
برانگیزاند اورا درشتی خودش بادرشتی غیر وفشانند اورا استیجار چیزی
که اقامت آن واجبست ثم الصق بذوي الاحساب واهل
البيوتات الصالحة والسوابق الحسنة ثم اهل النجدة
والشجاعة والسخاء والسماحة فانهم جماع من الكرم
وشعب من العرف ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الوالدان
من ولدهما ولا يتفاقمن في نفسك شيء قويتهم به ولا
تحقرن لطفا تعاهدتهم به وان قل فانه داعية
لهم الى بذل النصيحة لك وحسن الظن بك ولا تدع تفقد
لطيف امورهم اتكالا على جسيمها فان لليسير من
لطفك موضعا ينتفعون به وللجسيم موقعا لا يستغنون
عنه وليكن آثر رؤوس جندك من واساهم في
معونته وافضل عليهم من جدته بما يسعهم ويسع
من وراءهم من خلوف اهليهم حتى يكون همهم هما
واحدا في جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم
عليك ولا تنصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة امورهم

وللجسيم

وقلة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم
فافسح في آمالهم وواصل في حسن الثناء عليهم وتعديد
ما ابلى ذوو البلاء منهم فان كثرة ذكرهم
بحسن فعالهم تهز الشجاع وتحرض الناكل ان شاء الله
میفرماید پس ازان حسبان شو بصاحبان نیکوییهای از مکارم واهل
خانهای شایسته وخداوندان سابقهای نیکو پس ثابت قدمان در محاربه
وجوانمردی پس بدرستی که این طوایف جامع اند از انواع بزرگواری وشاخهااند
از اصول نیکویی پس ازان جست وجوی کن از کارهای ایشان چیزی را که
جست وجو میکنند آنرا مادران وپدران از فرزندان خود وباید که
دشوار نیاید در نفس تو چیزی را که تقویت کنی ایشان را بآن وحقیر نشماری
لطفی را که تعهد کنی ایشان را بآن واگرچه اندک باشد آن ملاطفه پس بدرستی
که آن لطف خواننده است ایشان را بعطا کردن نصیحت برای تو ونیکو
گمان بتو وترک مکن تجسس کارهای خرد ایشان را بجهت اعتماد کردن کارهای
بزرگ ایشان پس بدرستی که اندک از لطف ترا موضعیست که فایده میگیرند
بآن ولطف بزرگتر ترا موقعیست که بی نیاز نمیشوند ازان ولیکن میباید
که باشد برگزیده ترین رئیسان وسرداران لشکر تو آنکس که مواسات کنند
با لشکریان در یاری دادن خود بایصال رزق بایشان وفضل کنند بر ایشان

از تو آنگه که خود کجزنی که بفراخی و آسانی برسد با ایشان و گنجایش داشته
باشند یکسانی گرانند عقب ایشان اند از پس ماندهای اهل ایشان تا آنکه
باشند عقدهای همه ایشان یک مقصد در کارزار دشمن پس بدرستی که
شفقت تو بر ایشان مهربان میسازد دلهای ایشان را بر تو از صغار
وکبار و درست نمیشود نصیحت ایشان مگر بسبب نگاهداشت بشفقت ایشان
بر روسای ایشان و بکمی گران شمردن ایشان دولتهای ایشان را و ترک
دیر شمردن مدت دولتهای ایشان را پس کشایش ده در آرزوهای
ایشان و پیوند کن با ایشان در نیکوی مدحت کردن بر عملهای ایشان
و در شمردن و اظهار کردن آنچه از مالش نموده اند از انواع هنر و شجاعت
در بلیه افکنده اند خداوندان آزمایش و هنر از ایشان پس بدرستی
که بسیار یاد کردن مر کردارهای نیک را بجنبش می آرد دلیر را بحرب و ترغیب
میکند باز کشته گریزان را بحرب اگر خواست خدا باشد

ثم اعرف لكل امرئ منهم ما أبلى ولا تضمن
بلاء امرئ إلى غيره ولا تقصرن به دون غاية بلائه
ولا يدعونك شرف امرئ إلى أن تعظم من بلائه
ما كان صغيرا ولا ضعة امرئ إلى أن تستصغر من
بلائه ما كان عظيما واردد إلى الله ورسوله ما يضلعك

من

من الخطوب ويشتبه عليك من الأمور فقد قال سبحانه
القوم أحب ارشادهم يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله
وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فإن تنازعتم
في شيء فردوه إلى الله والرسول فالرد إلى الله الأخذ بمحكم
كتابه والراد إلى الرسول الأخذ بسنته الجامعة
غير المفرقة ثم اختر للحكم بين الناس أفضل رعيتك
في نفسك ممن لا تضيق به الأمور ولا تمحكه الخصوم
ولا يتمادى في الزلة ولا يحصر من الفيء إلى الحق إذا عرفه
ولا تشرف نفسه على طمع ولا يكتفي بأدنى فهم
دون أقصاه وأوقفهم في الشبهات وآخذهم بالحجج و
أقلهم تبرما بمراجعة الخصم وأصبرهم على
تكشف الأمور وأصرمهم عند اتضاح الحكم ممن
لا يزدهيه اطراء ولا يستميله اغراء وأولئك قليل
ثم أكثر تعاهد قضائه وافسح له في البذل ما يزيح
علته وتقل معه حاجته إلى الناس وأعطه من المنزلة
لديك ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك ليأمن
بذلك اغتيال الرجال له عندك فانظر في ذلك نظرا

بلیغا فان هذا الذین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار
یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا میفرماید پس از ان ثناس
بر هر مردی از ایشان انچیزی را که ازمایش کردند والنواع مکرده بکشن
رسانیدند و در میان خود در میاور و ازمایش مردی را بسوی غیران مرد
و تقصیر مکن بمدح ان مرد نزد پایان ازمایش اورا و باید که نخوانند ترا به بزرگوار
مردی بسوی بزرگ شمردن ازمایش و هنر او انچه باشد عظیم و بزرگ و باز
گردان بسوی خدا و رسول او انچه گران اید ترا از انکارهای مشکل و مشتبه
نشود بر تو از ان کارها پس بتحقیق که حق سبحانه فرموده از برای گروهی که دوست
داشت راه نمودن ایشان را ای انکسانی که ایمان اورده اید فرمان برید
خدای را و فرستاده او را و خداوندان امر را یعنی حاکمان از شما پس اگر
نزاع کنید در چیزی و مشتبه شود انچیز بر شما پس بازگردانید ان را بخدا و رسول
او پس ردکننده ان امر مشتبه بخدا فراگیرنده است کتاب محکم او را و ردنماینده
مسایل خفیه به پیغمبر اخذ نماینده است بسنه او که جمع کننده جمیع مسایل است
و نیست متفرق سازنده زمره مردمان از یکدیگر بهمه و ان سبب اتفاق
و جمعیت الفت دا و لو الامر حافظ اند پس اختیار کن برای حکم کردن
میان مردمان بهترین رعیت خود را در نفس خود از انکس که تنگ نشود با و
کارهای زمان و غالب نشوند بر گفتار او دشمنان بلجاج و در از نکنند

در لغزیدن و درمانده نشود از بازگشتن بسوی حق چون عارف شود با ان
و دیده ور نشود نفس او بر طمع کردن و اکتفا نکند باندک فهمی بی رسیدن به
پایان فهم او و توقف کننده ترین ایشان باشد در شبهها و فراگیرنده ترین
ایشان باشد بحجتها و کمترین ایشان از روی دلتنگی بسبب بازگردیدن
خصم بسوی او در مرافعات و صابرترین ایشان باشد بر مشقت روشن
شدن کارها و قاطع ترین ایشان باشد نزد روشن شدن حکم دیگر
از انکسی باشد که متکبر نسازد او را بسیاری ستودن و مایل نگردانند او را
بر انگیختن و ترغیب نمودن ایشان این گروه موصوف باوصاف مذکوره اند
در جهان پس از ان بسیار گردان تعهد کردن بگذاردن کار او در میان
مسلمانان و گشاده کن برای او در بخشیدن چیزی را که زایل سازد عذر
او را در عاجز شدن از قیام بقضا و اندک شود با ان بذل احتیاج او
بمردمان و بده او را از ان منزلتی که بسوی تست چیزی که طمع نکند دران
غیر او از ملازمان خاصه خود تا ایمن شود بدان از ناگاه گرفتن مردمان
او را نزد تو به بهتان پس نظر کن درین کار نظری نیک رسیده با ن لمو
پس بدرستی که این دین بود گرفتار در دستهای بدکاران که عمل میکردند
در و بارزوی نفس و طلب کرده میشد باو دنیای بی اعتبار ثم انظر فی
امور عمالك فاستعملهم اختبارا و لا تولهم محاباة و اثرة

کند

فانهم جماع من شعب الجور والخيانة وتوخ منهم اهل
التجربة والحياء من اهل البيوتات الصالحة والقدم
في الاسلام المتقدمة فانهم اكرم اخلاقا واصح
اعراضا واقل في المطامع اشرافا وابلغ في عواقب الامور
نظرا ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة
لهم على استصلاح انفسهم وغنى لهم عن تناول ما
تحت ايديهم وحجة عليهم ان خالفوا امرك او ثلموا ا
مانتك ثم تفقد اعمالهم وابعث العيون من اهل الصدق
والوفاء عليهم فان تعاهدك في السر لامورهم حدوة
لهم على استعمال الامانة والرفق بالرعية وتحفظ
من الاعوان فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت
بها عليه عندك اخبار عيونك اكتفيت بذلك
شاهدا فبسطت عليه العقوبة في بدنه واخذته
بما اصاب من عمله ثم نصبته بمقام المذلة ووسمته
بالخيانة وقلدته عار التهمة وتفقد امر الخراج بما
يصلح اهله فان في صلاحه وصلاحهم صلاحا لمن
سواهم ولا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس كلهم عيال

على

على الخراج واهله پس نظر کن در کارهای کارکنان خودت پس
پس کار فرمای ایشان را از روی آزمایش و والی مساز ایشان را از روی
عطا گرفتن از ایشان و بسبب خود او را بر کاری نصب فرمودن بدون مشورت
پس بدرستی که اخذ عطا برای دادن امارت و استقلال در تعیین غیر رای
حکومت گرد آرنده است شاخهای جور و خیانت را زیرا که آن محابا و
استبداد خروج است از فضیلت عدالت و طلب کن از ایشان برای ولایت
خداوندان امتحان و تجربه را و صاحبان حیا را از اهل خانهای شایسته
و اهل رسوخ در اسلام پس بدرستی که ایشان گرامی ترند از روی خلقهای
نیکو و صحیح ترند از روی استحقاق و کمترند در مواضع طمع از روی دیده ور
شدن و رسیده ترند در عاقبتها کارها از روی نظر کردن پس وسیع کن روزیهای
ایشان را بدرستی که اسباغ ارزاق با ایشان توانائیست برای ایشان
بر نیک شدن نفسهای ایشان در اخلاق و بی نیازیست مر ایشان را
از فرا گرفتن آنچه در زیر دستهای ایشانست از اموال رعایا و حجتیست
بر ایشان اگر مخالفت کنند مر ترا و بشکنند امانت ترا پس از آن تفحص نمای
اعمال ایشان را و بفرست جاسوسان را که اهل راستی باشند بر ایشان
تا اخبار کنند ترا پس بدرستی که تعهد نمودن تو در نهانی مر کارهای ایشان را
برانگیختن است ایشان را بر کار داشتن امانت و نرمی کردن با رعیت و نگاه داشتن

امانت و نرمی کردن با رعیت و نکاه داشتن دست خود را از یاری دهندکان
پس اگر یکی از ایشان بکشاید دست خود را بخیانت که جمع کنند ان خیانت را
بر او نزد تو خبرهای دیده بانان خود باید که اکتفا کنی باین اخبار در وی
گواه پس بکستر انی بر او عقوبت خیانت را در بدن او و فرا گیری او را
با نچه رسید از کردار خودش پس از ان نصب کنی او را در جای خواری
و نشان کنی او را بخیانت و در کردن کنی او را بمنزلهٔ قلاده عار تهمت
و عدم دیانت تا باین علامت او را بشناسند و باز جوی کار خراج را
بچیزی که اصلاح ارد اهل صلاح را پس بدرستی که در صلاح خراج و صلاح
اهل خراج صلاحیت مر غیر ایشان را از ارباب احتیاج و هیچ صلاحی
مر کسانی را که غیر ایشان اند مگر بایشان زیرا که همه مردمان عیال اند بر خراج
و اهل خراج ولیکن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك
في استجلاب الخراج لكن ذلك لا يدرك الا بالعمارة ومن
طلب خراجا بغير عمارة اخرب البلاد واهلك العباد ولم
يستقم امره الا قليلا فان شكوا ثقلا او علة او انقطاع
شرب او آلة او احالة ارض اغتمرها غرق او اجحف
بها عطش خففت عنهم بما ترجو ان يصلح به امرهم ولا
يثقلن عليك شيء خففت به المؤونة عنهم فانه ذخر

يعودون به عليك في عمارة بلادك وتزيين ولايتك
مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة العدل
فيهم معتمدا فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك
لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم ورفقك
بهم فربما حدث من الامور ما اذا عولت فيه عليهم من
بعد احتملوه طيبة انفسهم به فان العمران محتمل ما حملته
وانما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها وانما يعوز اهلها
لاشراف انفس الولاة على الجمع وسوء ظنهم بالبقاء
وقلة انتفاعهم بالعبر میفرماید و باید که باشد نظر تو در عمارت زمین
فزاینده تر از نظر کردن تو در کشیدن خراج از ایشان زیرا که خراج
دریافته نمیشود مگر بعمارت زمین و هر که طلب کند خراج را بدون عمارت
خراب کرده است شهرها را و هلاک کرده بندگان خدا را و درست نکردد کار او
مگر اندکی در ان پس اگر شکایت کنند مردمان از گرانی یا از افتی یا از
شدن حصهٔ اب یا تری که زمین بان تر شود یا متغیر شدن زمین از
صلاحیت زراعت که بپوشاند او را غرق کردن سیلاب او یا هلاک کرده
ان را تشنگی باید که تخفیف کنی از ایشان ان خراجی که امیدوار باشی
که بصلاح اید بان کار ایشان و باید که گران نباشد بر تو چیزی که تخفیف

کردی بان مونت ومشقت را بر ایشان پس بدرستی که آن ذخیرها ئیست که باز
میگردانند آن را بر تو در عمارت شهرهای تو و در آرایش ولایت تو و
با وجود کشیدن تو بجانب خود نیکوی ثنای ایشان را در نشان تو و با وجود
اظهار شادی تو بشایع شدن خیر عدل تو در میان ایشان در حالتی که
اعتماد کنند افزونی قوت ایشان را در مال با نچه ذخیره نهاده نزد ایشان
از رفاهیت و آسایش دادن ایشان بسبک کردن اثقال و اعتماد کردن
ایشان با نچه عادت داده ایشان را از عدالت در نرمی کردن بایشان
پس بسا که بدید آید از کارها چیزی که چون اعتماد کنی در آن کار بر ایشان
از گردن بر دارند آن را در آن حال که خوش باشند نفسهای ایشان بان
بر داشتن پس بدرستی که مملکت آباد آن بر دارنده است چیزی را که بار
کنی آن را از بارهای گران و بدرستی که داده میشود زمین خراب از افتقار
و درویشی اهل آن زمین یعنی فقر سبب خرابی آن زمین است و بدرستی
که محتاج میشوند اهل آن زمین بجهة مشرف شدن نفسهای والیان و
جمع اسباب و بدگمانی ایشان به باقی ماندن عمل در دستهای ایشان و کمی
نفع گرفتن ایشان بعبرتها و در آن **ثُمَّ انظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ** فَوَلِّ
عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا
مَكَايِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ

لَا يُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ
مَلَأٍ وَلَا تُقَصِّرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ
عَلَيْكَ وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ • وَفِيمَا يَأْخُذُ
لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ وَلَا يَعْجِزُ
عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ
بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى
فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ
لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ لَيْسَ وَرَاءَ
ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَلَكِنِ اخْتَبِرْهُمْ
بِمَا وَلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ
أَثَرًا وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى
نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ
مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتُ
عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ
عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ **میفرماید** یعنی پس از آن تأمل کن در حال نویسندگان
خود پس متولی گردان بر کارهای خود بهترین ایشان را و خاص گردان نامهای
خود را که در می آری در آنها کیدهای خود را بدفع دشمن و امور پنهانی از رأی

فى الامور فان الجاهل بقدر نفسه

دفع فساد جامع ترین ایشان مر وجوه خلقهای شایسته از انکسی که از جلا
در نکذرانند او را نشادی پس دلیری کند بسبب ان بر تو بر مخالفت تو
بحضور کروه بزرکان و کوتاه مکرداند او را غفلت از او ردن نامهای
کارکنان تو برای تو و باز کردانیدن جوابهای ان بروجه صواب از تو
در انچه فرا کیرد از برای تو و میدهد از جانب تو و ضعیف مکرداند عقدی را
که بسته باشد ان را از برای تو بلکه استوار سازد و عاجز نشود از کشادن
انچه بسته شده باشد بر تو بلکه باید که بجل ان برو رزد و نادان نباشد بمقدار
نفس خود و بوده باشد بقدر غیر خود جاهلتر چنانکه بدیهه حاکم است در ان
پس از ان باید که نباشد اختیار کردن تو ایشان را بر فراست و برارمیدن
و اعتماد کردن تو براو و نیکوی کمان از تو پس بدرستی که مردمان می‌شناسند
خود را از برای فراستهای والیان بخوشتن اراستن و نیکوی خدمت
ایشان نشناختن بجدی که نیست غیر ان از نصیحت کردن و امانت چیزی
نکاه داشتن تا نزد والیان مختار شوند و لیکن امتحان کن ایشان را با انچه
ولی و دوست شدند مر بندکان شایسته را پیش از تو پس قصد کن مر نیکو
ترین ایشان را که بوده باشد در میان عوام از روی علامت و نشانها ترین
ایشان بحفظ امانت از وجه نیکو روشناس باشند پس بدرستی که انچه مذکور
شد راه نماینده است بر نصیحت کردن تو برای خدا و برای کسی که

والی شده کار او را و بکردان برای سرداری هر کاری از کارهای خود
سرداری را از ایشان که با ان قیام نمایند که نکند و مغلوب نکرداند او را
کاری که بزرک باشد از ان امور و براکنده نشود بر او امری که بسیار باشد
از ان و هر وقت که باشد از نویسندکان تو را عیبی که تو غافل باشی از ان
عیب الزام کرده با ان در اخرت نزد حضرت عزت ثمّ استوص بالتّجار و ذوی
الصّناعات و اوص بهم خیرًا المقیم منهم و المضطرب
بماله و المترفّق ببدنه فانّهم موادّ المنافع و اسباب المرافق
و جلّابها من المباعد و المطارح فی برّک و بحرک و سهلک و
جبلک و حیث لا یلتئم النّاس لمواضعها و لا یجترئون علیها
فانّهم سلم لا تخاف بائقته و صلح لا تخشی غائلته و
تفقّد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک و اعلم مع ذلک
انّ فی کثیر منهم ضیقًا فاحشًا و شحًّا قبیحًا و احتکارًا للمنافع
و تحکّمًا فی البیاعات و ذلک باب مضرّة للعامّة و عیب علی الولاة
فامنع من الاحتکار فانّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم
منع منه و لیکن البیع بیعًا سمحًا بموازین عدل و اسعار
لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع فمن قارف حکرة
بعد نهیک ایّاه فنکّل به و عاقب فی غیر اسراف

میفرماید پس ازان وصیت پذیر بتاجران و پیشه کاران و وصیت فرمای
بایشان امری نیکو را بکسی که مقیم است ازایشان بنفس خود و بکسی که حرکت
کننده است بمال خود در بلدان بتجارت و بکسی که کار کننده است بدستهای
خود باهستگی پس بدرستی که ایشان مادهای منفعتها اند و سببهای چیزهای
که نفع گیرند بها و باسانی دکشندگان منفعت اند از مواضع دور و از زمینهای
دور در بیابان تو و دریای تو و صحرای هموار تو و کوههای تو و جای که بهم نمی
پیوندند مردمان در جایهای ان و مرافق که مواضع نفع است و دلیری نمیکنند
برای بجهت صعوبت سفر کردن دران پس بدرستی که ایشان و کاسبان
آشتی اند و محل ایمنی که ترسیده نمیشود دشمنی ان آشتی و صلح اند که خوف پیدا
نمیشود از بدی ان صلح و جستجوی کن کارهای ایشان را بحضور خود در نواحی
شهرهای دور و نزدیک خود و بدان با وجود داشتن ان که در بسیاری ازیشان
هست تنگی مفرط و بخلی زشت و نگاهداشتن اطعمه برای منفعتها و حکومت
نمودن برای بیعهای ان یعنی بحکم هوای نفس خود فروختن و احتکار در مضرة
است از برای عوام و عیب است بر والیان پس منع کن از حبس اطعمه با وجود حاجت
مردم بان پس بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله وسلم منع فرمود ازان
و باید که باشد خرید و فروخت خریدنی و فروختنی با سماحت و جوانمردی بترازوها
که نقصان نرساند بهر دو گروه از فروشنده و خرنده پس کسی که کسب کند احتکار را

پس ازان

پس از نهی کردن تو پس عذاب کن او را بدون از حد در گذرانیدن در اندام عقوبت
ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم والمساكين
والمحتاجين والبوسى والزمنى فان في هذه الطبقة قانعا ومعترا
واحفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم واجعل لهم قسما من
بيت مالك ومن غلات صوافي الاسلام في كل بلد فان للاقصى
منهم مثل الذي للادنى وكل قد استرعيت حقه فلا
يشغلنك عنهم بطر فانك لا تعذر بتضييع التافه لاحكامك
الكثير المهم فلا تشخص همك عنهم ولا تصعر خدك
لهم وتفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون
وتحقره الرجال ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشية و
التواضع فليرفع اليك امورهم ثم اعمل فيهم بالاعذار
الى الله سبحانه يوم تلقاه فان هؤلاء من بين الرعية
احوج الى الانصاف من غيرهم وكل فاعذر الى الله
في تادية حقه اليه وتعهد اهل اليتم وذوي الرقة
في السن ممن لا حيلة له ولا ينصب للمسألة نفسه وذلك
على الولاة ثقيل والحق كله ثقيل وقد يخففه الله
على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم ووثقوا بصدق

موعود اللهم واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم
فيه شخصك وتجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذی
خلقك وتقعد عنهم جندك واعوانك من احراسك و
شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتعتع فانی سمعت
رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم يقول فی غير موطن لن
يقدس الله من القوی امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه
من القوی غير متتعتع ثم احتمل الخرق منهم والعی ونح
عنك الضيق والانف يبسط الله عليك بذلك اكناف رحمته
ويوجب لك ثواب طاعته واعط ما اعطيت هنيئا وامنع فی
اجمال واعذار میفرماید پس بترس از خدا تعالی در طبقه
زیرین از انانی که هیچ چاره نیست ایشان را در وجه معیشت
از مسکینان و سختی کشندگان و افگار شدگان پس بدرستی که درین طبقه
قانع کننده است با آنچه دهند او را و سوالی و محتاجی که پیش آینده است
بسوال و نگاه دار برای خدا مادام که نگهداشتی خدا از تو حق خود را در ایشان
و بگردان از برای ایشان نصیبی از بیت المال خود و بخشی را از آنچه ذخیره
کرده از غلها که حاصل شده باشد از زمینها غنیمت اسلام در هر شهری
پس بدرستی که دورتر ایشان راست مانند آنچه هست برای نزدیکتر و هر یک

خواهد

از مستحقان

از مستحقان خواست شده نگهبانی که محافظت حق او کنند پس باید که غافل نگرداند
ترا از ایشان از حد و درگذشتن تو در نشاط و سرور پس بدرستی که منیستی
معذور بضایع ساختن اندکی از امور برای استوار ساختن اندکی اهم
تو بسیاری از آن امور که مهم و ضروری باشد پس بردار قصد خود را
از ایشان و بازمگشای ایشان و بیک سو مبر روی خود را برای ایشان
و جست جوی کن کارهای کسی که نمیرسد بسوی تو از ایشان از آنکس که
حقیر میدارند او را دیدهای اعیان و خوار میشمارند او را مردان زمان
پس خالی ساز از برای ارباب نیاز یعنی مهیا ساز برای ایشان امین
خود را از اهل ترس و فروتنی بجهت رضای خدا بعد درست اگر دون
بسوی خدا روزی که برسی بثواب او و بدرستی که ایشان از میان رعیت
محتاج ترند بانصاف از غیر و برای هر یک پس عذر درست آور بسوی خدا
در رسانیدن حق او بی تقصیر و انتظار و تعهد کن یتیمان را و
و صاحبان رقه و تنگی معاش را و در سال یعنی پیران از آنکس که هیچ
چاره نیست او را در تحصیل مال و بر پای نمیکند از برای سوال نفس خود را
و آنچه مذکور شد بر والیان گرانست و حق همه آن گرانست بر بندگان
و تحقیق که سبک میگرداند آن ثقل را خدای تعالی بر گروههایی که طلب
کردند رستگاری را پس صبر فرمودند نفس خود را و اعتماد کردند برای راستی وعده

خدا و بگردان برای ارباب حاجات از جانب خود نصیبی را تا مهیا سازی
از برای ایشان در ان قسم نفس خود را و بنشین برای ایشان در مجلس عام
برای رضای ملک علام پس فروتنی نمای در ان مجلس برای خدا که آفرید
قدرت ترا و پس نشانی یعنی منع کنی از ایشان لشکر خود را و یاری دهندگان
از پاسبانان خود تا سخن کند گوینده ایشان که متردد نباشد و پریشان
نباشد در گفتن پس بدرستی که شنیدم من از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که میفرمود و در غیر موضع واحد بلکه در مواضع متعدده که هرگز پاک نمیشوند
گروهی که نگیرند برای شخص ضعیف که از ان امت باشد حق او را از توانائی
که حق او را باو نرساند در حالتی که متردد حال باشد پس از ان بردار
درشتی گفتار از ایشان و درماندگی را در سخن ایشان تا بخواهند
سخن عرض کنند و دور کن از خود بدگویی و بدخویی را و تکبر و درشتی را از مخلط
شدن با ایشان تا بگستراند خدا بر تو بسبب آن اطراف رحمت خود را
و واجب گرداند برای تو ثواب فرمان برداری را و بده آنچه دهی بخاطر
خویش و منع کن از منهیات در خوبی گفتار و در آوردن عذر درست
که خوب باشند **میفرماید** ثم امور من امورك لا بد لك من مباشرتها
منها اجابة عمالك بما يعيى عنه كتابك ومنها اصدار
حاجات الناس عند ورودها عليك بما تحرج به صدور اعوانك

وامض لكل يوم عمله فان لكل يوم ما فيه واجعل لنفسك
فيما بينك وبين الله افضل الاقسام تلك المواقيت واجزل
تلك الاقسام وان كانت كلها لله اذا صلحت فيها
النية وسلمت منها الرعية وليكن في خاصة ما تخلص
لله به دينك اقامة فرائضه التي هي له خاصة واعط الله
من بدنك في ليلك ونهارك ووف ما تقربت به الى الله من
ذلك كاملا غير مثلوم ولا منقوص بالغا من بدنك
ما بلغ واذا قمت في صلاتك للناس فلا تكونن منفرا ولا
مضيعا فان في الناس من به العلة وله الحاجة وقد سألت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين وجهني الى اليمن كيف
اصلي بهم فقال صل بهم كصلاة اضعفهم وكن بالمؤمنين
رحيما **میفرماید** پس از اینجا کارهاست از امور ضروری تو که ناچار است
مر ترا از آنکه قیام نمایی ببعضی از ان اجابت نمت کارکنان خود را با آنچه
درمانند از ان نویسندگان تو و بعضی دیگر از ان باز گردانیدن
حاجتهای مردمانست نزد در رسیدن آن حاجتها بر تو از آنچه تنگ شود
بدان سینهای یاری کنندگان تو و بگذران برای هر روز کاران را
بانجام خبر بدرستی که برای هر روز نیست آنچه واقع میشود در ان روز و بگردان

برای نفس خود و در انچه میان تست و میان خدا از رعایت بندگان

بهترین ان وقتها را و بزرگ ترین ان بخششها را و در ان اوقات

واگرچه همه برای رضای خداست هرگاه شایسته باشد در ان نیت و سالم

باشد از ان رعیت تو و با انکه باشد در ان وقتی که خالص کرده برای

خدا دین خود را برای درشتن فریضهای خدا الخیان فرایضی که مخصوص

است بخدا پس بده بخدا از بدن خود در شب و روز خود و تمام بده انچیزی را

که نزدیکی جوئی بدان بسوی حق در حالتی که رسیده باشد بحد کمال و بی

انکه کاسته باشد و رسیده یعنی باشد از بدن تو انچه رسد یعنی بقدر

وسع و هرگاه برخیزی در نماز خود برای مردمان پس مباش رماننده

مردمان بدراز ساختن ان و نه ضایع کننده بترک واجبات بدرستی

که مردمان را بعضی علتی و بیماری است و با او رهست حاجتی و تحقیق که

پرسیدم از رسول صلی الله علیه و اله وسلم وقتی که فرستاد مرا

بیمن که چه گونه نماز کنم با ایشان پس فرمود که نماز گذار با ایشان همچو

نماز گذاردن ضعیفترین ایشان و باش بمردم مهربان

واما بعد فلا تطولن احتجابك عن رعيتك فان احتجاب

الولاة عن الرعية شعبة من الضيق وقلة علم

بالامور والاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا

دونه فيصغر عندهم الكبير ويعظم الصغير ويقبح

الحسن ويحسن القبيح ويشاب الحق بالباطل وانما

الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور

وليست على الحق سمات يعرف بها ضروب الصدق

من الكذب وانما انت احد رجلين اما امرؤ سخت

نفسك بالبذل في الحق ففيم احتجابك من واجب

حق تعطيه او فعل كريم تسديه او مبتلى

بالمنع فما اسرع كف الناس عن مسألتك اذا ايسوا

من ذلك مع ان اكثر حاجات الناس اليك ما لا مؤونة

فيه عليك من شكاة مظلمة او طلب انصاف في معاملة

میفرماید واما پس ازین زمان که شنودی نصیحت را پس دراز مگردان

در پرده شدن خود را از رعیت چه در پرده شدن والیان از رعیت

جزویست از تنگی و بخلی و کمی دانش بکارها و نهان شدن از ایشان

قطع میکند از ایشان دانش چیزی را که در حجاب شده اند از ان پس

نزد ان پس خرد میشود نزد رعیت چیزهای بزرگ چون ظلم که ناشی شود

از مرد عظیم چه بواسطه شان او ان را حقیر میشمرند و بزرگ میشود

خرد چون گناه صغیر ضعیفان که عرف عوام ان را بزرگ شمرند بجهت

تصغیر مردمان حرمت آن ضعیفان را و زشت میشود نزد و نیکو پیش ایشان
و نیکو میشود نزد ایشان زشت و آمیخته میشود بباطل و مشتبه میشود بیکدیگر
و جز این نیست که والی آدمی است که نمیشناسد آنچه پوشیده اند از او مردمان
آنکارها پوشیده و نیست بر حق علامتها که شناخته شود بآن بر
انواع راست از دروغ اینها اشارتست بمفاسدی که لازمه احتجاب
اند و منحرف از دایره صواب و جز این نیست که تو یکی از دو مردی یا مردی
هستی که سخاوت کرده باشد نفس تو به بخشیدن و دادن در وجه حق پس در وجه
چیز است محجوب شدن تو از حق واجبی که میدهی آنرا یا از فعلی بزرگوار
که احسان میکنی آنرا بجهت رواج کرم یا مردی هستی که آزموده شده باشد
بمنعها و او مانع عطا کردن آن باشد و بواسطه آن محجوب شده باشد پس چه چیز
سریع ترست باز داشتن مردمان از سوال کردن تو چون نومید شوند از بذل
دستهای تو با آنکه بیشتر حاجتهای مردمان بسوی تو چیزیست که هیچ مشقتی
نیست در آن بر تو از شکایت کردن ستمی یا طلب عدالتی از تو با انصاف در
ثُمَّ اِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ
وَقِلَّةُ اِنْصَافٍ فَاحْسِمْ مَؤُونَةَ اُولَئِكَ بِقَطْعِ اَسْبَابِ تِلْكَ
الْاَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِاَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَخَاصَّتِكَ
قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا

من الناس

مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ اَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ
فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَاَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَ
وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ
وَخَوَاصِّكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ
مِنْهُ فَاِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ میفرماید پس از آنکه مر والی راست
مخصوصان در ایشانست برگزیدن مال غیر از برای خود و دراز دستی
کردن و کمی عدل پس قطع کن ماده آنکسان را به بریدن اسباب آن حالها
که باعث این افعال میشود و قطع مکن برای هیچکس که در گرد کنار تو اند و از
نزدیکان تو اند پاره زمینی که متصرف ایشان واگذارند و باید که در طمع نیفکند
از جانب تو در گرفتن قریه که ضرر رساند بکسی که در پهلوی آن قریه است
از مردمان در حصه آب او یا کار مشترک که بنهند مشقت او را بر غیر خود بطریق
بیگار گرفتن او پس باشد آن ویه برای ایشان نه برای تو و باشد عیب و عار
و عقوبت آن بر تو در دنیا و آخرت و الزام کن حق را بکسی که لازم شده
باشد آن حق او را از نزدیک و دور و باش در آن کار شکیبا و خواهنده
مزد و صبر از خدا در حالتی که واقع شده باشد از الزام حق از خویشان و نزدیکان تو
هر جا که واقع شده باشد و طلب کن عاقبت آن کار را بچیزی که گران باشد

برتو از ان بی پیوستی که عاقبت آن ستوده شده است در نظر مردمان باز منفرماید

وَاِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَاَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَنَحِّ عَنْكَ
ظُنُونَهُمْ بِاِصْحَارِكَ فَاِنَّ فِي ذَلِكَ اِعْذَارًا تَبْلُغُ فِيهِ
حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ
اِلَيْهِ عَدُوُّكَ لِلّٰهِ فِيهِ رِضًا فَاِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ
وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَاَمْنًا لِبِلَادِكَ وَلَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ
الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَاِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ
فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَاتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَاِنْ عَقَدْتَ
بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً اَوْ اَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَكَ
بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْاَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ
مَا اَعْطَيْتَ فَاِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللّٰهِ شَيْءٌ النَّاسُ اَشَدُّ عَلَيْهِ
اِجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوَائِهِمْ وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ
تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا
بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ
فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتِلَنَّ
عَدُوَّكَ فَاِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللّٰهِ اِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ
عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ اَمْنًا اَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيمًا

يسكنون

يَسْكُنُونَ اِلَى مَنَعَتِهِ وَيَسْتَفِيضُونَ اِلَى جِوَارِهِ فَلَا اِدْغَالَ
وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ
الْعِلَلَ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّاكِيدِ وَالتَّوْ[ثقة]
وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ اَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللّٰهِ اِلَى طَلَبِ
انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَاِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ
وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ وَاَنْ تُحِيطَ
بِكَ مِنَ اللّٰهِ فِيهِ طِلْبَةٌ لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ

یعنی اگر گمان برند رعیت بتو حیفی و انحراف در امری پس
اظهار کن برای ایشان عذر صحیح خود را و میل ده از خود و دور دار از گمانهای
ایشان باظهار عذر درست خود بی پرستی که آن اظهار ریاضی است
از تو برای نفس تو و نرمی و مهربانی برعیت تو و عذر آوردن درست
که میرسی در ان بجانب خود از راست کردانیدن ایشان برراه حق و دفع
مکن صلحی را که خواند ترا بآن دشمن تو که باشد مرخدای را در ان خشنودی بی پرستی
که در ان صلح آرامش لشکرهای تست و آسایش از غمهای تو و ایمنی مرشهرهای ترا
و لیکن حذر کن همه حذر از دشمن خود بعد از آشتی چه بدرستی که دشمن
بسا که روی بنزدیکی می آرد تا غفلت را غنیمت شمرد پس فراگیر طریق احتیاط را
و متهم ساز در ان صلح نیکوی گمان بدشمن که آن ظن و فاداری ایشانست

واگر عقد کنی میان خود و دشمن عهدی را یا بپوشانی او را از خود لباس زینهار را
پس نگاه دار عهد و زینهار خود را بوفا کردن و رعایت کن زینهار دادن را
بامانت نه بخیانت دادن و بگردان نفس خود را سپر نزد آنچه داری از عهد
و پیمان پس بدرستی که نیست از فریضهای خدا چیزی که سخت تر باشد
مردمان بران از روی اجتماع با وجود متفرق بودن آرزوهای گوناگون
و پراگندگی اندیشهای درون ایشان از تعظیم داشتن وفا بعهد و بدرستی
التزام نموده اند وفا بعهد را مشرکان در میان خود نه مسلمانان و حال آنکه
بالنسبتی که امر بعکس باشد بجهة آنکه یافته اند وبال را از عاقبتهای حذر و
بیوفائی پس بیوفائی مکن بزینهار خود و مشکن عهد خود را و فریب مده دشمن
خود را بعد از استواری پیمان پس بدرستی که دلیری نمیکند بر خدا از روی عذر
مگر نادان بدبخت و بتحقیق گردانید خدای تعالی عهد خود را ایمن و امان که
گشاده ساخت آن را در میان بندگان برحمت خود و حریمی که آرام میگیرند
بسوی آن استواری و محفوظ میکردند بالتجا کردن بآن نشر و رو میروند با بودن
بسوی همسایگی خدا و رستگاری او پس نیست هیچ تباه کردنی و نفریب
آوردنی و نفریب دادنی در عهد و مبند عهدی را که جایز باشد دران علتها
و احداث مفسدها و اعتماد مکن بر خطای گفتار و میل نمودن بحیله پس از
موکد ساختن آن و باید که نکشاند ترا تنگی امری که لازم شده باشد بر تو دران

بطلب

عهد خدای بطلب تباه ساختن آن بغیر حق پس بدرستی که شکیبائی تو بتنگی کاری
که امید واری بشی بواشدن اندوه و افزونی عاقبت آن بهتر است از بیوفائی
که ترسی از وبال آن و اگر محیط نشود بتو خدا تعالی دران عهد که استقبال نکنی دران
مطلوب در دنیای خود و نه در آخرت خود یعنی نباشد ترا جز دنیا و آخرت
و بر دو ابی الستقبل آمد یعنی نمانند ترا دران سعت مطلوبی که طلب فسخ آن
سعت کنی دران مطلوب نه در دنیا و نه در عقبا میفرماید إِيَّاكَ وَالدِّمَاءَ
وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ
لِتَبِعَةٍ وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ
الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا
تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ
بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ
بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي
فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ وَإِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَإٍ
وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ يَدُكَ بِعُقُوبَةٍ فَإِنَّ فِي
الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ
عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ
وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ

انارام

أَوْ تَقَعَ فُرْصَةُ الشَّيْطانِ فِي نَفْسِكَ لِيَمْحَقَ ما يَكُونُ مِنْ إِحْسانِ
الْمُحْسِنِ میفرماید بترس از خونهای بیرون و ریختن آن که
بر وجه حلال باشد پس بدرستی که نیست هیچ چیز خواننده‌تر مر خشم خداوند و بزرگتر
وبال ونکال را و نه سزاوارتر بزوال نعمت و بریدن مدت حیات از ریختن
خونها که بغیر حق باشد و خدای تعالی ابتدا کننده است بحکم کردن در میان
بندگان در انچه ریخته باشند از خونهای مردمان در روز قیامت پس مکن
سخت پس تقویت ملک سلطان خود را بریختن خون حرام پس بدرستی که ریختن
خون ضعیف میسازد آن حاکم را و سست میکند کار محکم او را و ملک زایل میگرداند
او را از سلطنت و نقل میکندش ازین سرا بآخرت و هیچ عذری نیست
ترا نزد خدا و نزد من در کشتن بعمد زیرا که در قتل عمد قصاص ثابت و اگر مبتلا
شوی بقتل و پیشی گیرد بر تو از حد در گذرد تازیانه تو یا دست تو بعقوبت
و سنگ کردن که منجر بقتل شود پس بدرستی که در مشت زدن و انچه بالای اوست
از دو مشت یا سه مشت جای کشتن هست پس باید که بلند نکند ترا نخوت
و استیلای پادشاهی تو از انکه برسانی باولیای کشته شده حق ایشان را
از دیت و بپرهیز از خودپسندی بنفس خود و از اعتماد کردن بعجب آرد ترا
از نفس خود و از دوستی تو بمبالغت کردن در ثنای تو پس بدرستی که آن از
استوارترین فرصتهای شیطانست در نفس تا محو کند انچه هست از نیکوی کردن

نیکوی کننده وَإِيّاكَ وَالْمَنَّ عَلى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسانِكَ أَوِ التَّزَيُّدَ
فِيما كانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ
بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسانَ وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ
الْحَقِّ وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللهِ وَالنّاسِ تَعالَى اللهُ سُبْحانَهُ
كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ إِيّاكَ وَالْعَجَلَةَ
بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوانِها أَوِ التَّساقُطَ فِيها عِنْدَ إِمْكانِها
أَوِ اللَّجاجَةَ فِيها إِذا تَنَكَّرَتْ أَوِ الْوَهْنَ عَنْها إِذا اسْتُوضِحَتْ
وَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَوْقِعَهُ وَإِيّاكَ
وَالْاِسْتِئْثارَ بِمَا النّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ وَالتَّغابِيَ عَمّا تُعْنى
بِهِ مِمّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَعَمّا
قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ
میفرماید بپرهیز از نهادن منت بر رعیت خود بسبب
احسان نمودن تو با او یا اظهار مزیت و زیادتی خود را برو در انچه یافت
شد از کردار تو یا آنکه وعده دهی ایشان را باحسان پس واپس اندازی وعده
وعده کرده خود را بسبب خلاف کردن تو در ان پس بدرستی که منت نهادن
باطل میگرداند احسان را و مزیت جستن بر غیر میبرد نور حق را و خلاف
کردن وعده واجب میگرداند دشمنی را نزد خدا و مردمان چنانچه فرموده است

حق سبحانه که ترک کرده از روی دشمنی داشتن نزد خدا آنکه گوید آنچه نکنند
و به پرهیز از شتافتن بکارها پیش از رسیدن زمان آن و افتادن و تعلل کردن
دران امور نزد دست دادن و قدرت پیدا کردن بآن یا سستی کردن در
امور هرگاه معلوم نباشد وجه تحصیل آن یا سست شدن از انواع آن چون پیش
شد وجه تحصیل آن پس بنه هر کاری را بجای خودش و در وقوع او و هر کرداری را
در محل وقوع خودش و به پرهیز از برگزیدن برای نفس خود چیزی که مردمان
دران یکسانند و بترس از تغافل ورزیدن از آنچه سزاوار است اهتمام بشان
آن از آنچه روشن شده است برای دیدهای اعیان چه بدرستی که آن چیز گرفته شده
از تو یعنی آن چیز را اجبارا از تو خواهند گرفت برای غیر تو از پس اندک زمانی
منکشف شود از تو پردهای خفای آن و باز ستانده شود آنچه از تو از برای
مظلوم میفرماید حمیة انفك وسورة حدك وسطوة
يدك وغرب لسانك واحترس من كل ذلك بكف البادرة
وتأخير السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار ولن
تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد
الى ربك والواجب عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك
من حكومة عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا
صلى الله عليه وآله وسلم او فريضة في كتاب الله فتقتدي

بما شاهدت مما عملنا به فيها وتجتهد لنفسك في اتباع
ما عهدت اليك في عهدي هذا واستوثقت به من الحجة
لنفسي عليك لكيلا تكون لك علة عند تسرع نفسك
الى هواها میفرماید زیردست خود ساختن خود را و تیزی
غضب خود را و حمله آوردن دست خود را و تیزی زبان خود را نگاهدار
از همه اینها باز گرفتن خود را از سرعت عقوبت و واپس انداختن اخذ
و گرفتن تا ساکن شود غضب تو پس مالک شوی بر اختیار و هرگز محکم نگردانی
آن تسکین غضب را در نفس خود تا ساکن شود غضب تو پس قادر شوی بر اختیار
هرگز محکم نگردانی آن تسکین را تا بسیار سازی غمهای خود را بیاد کردن بازگشت
بسوی پروردگار و واجبست بر تو آنکه یاد کنی چیزی را که گذشت مر کسی که مقدم
شد بر تو مراد نفس نفیس خود کشیده است از حکمی که با عدل باشد یا طریقه که افزونی
دارد در نیکوی بر غیر خود یا چیزی از سیر ما صلی الله علیه و آله و سلم یا امر واجب که
واقع است در کتاب خدا پس اقتدا کنی بآنچه مشاهده کردی از آنچه ما عمل کردیم بآن
و جهد کنی برای نفس خود در پیروی کردن آنچه عهد کردم بتو درین عهدنامه خود و
طلب استواری کردیم بدان از حجت گرفتن برای نفس خود بر تو تا نباشد مر ترا
بهانه نزد شتافتن نفس تو بسوی آرزوی خود ومن هذه العهد
وهو آخره وانا اسأل الله بسعة رحمته وعظيم قدرته

على اعطاء كل رغبة ان يوفقني واياك بما فيه رضاه
من الاقامة على العذر الواضح اليه والى خلقه ومن حسن
الثناء في العباد وجميل الاثر في البلاد وتمام النعمة وتضعيف
الكرامة وان يختم لي ولك بالسعادة والشهادة انا
اليه راغبون والسلام على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
میفرماید این از جملهٔ عهدنامه مذکورست وآن آخر اوست ومن میخواهم
از حضرت عزت بفراخی رحمت او و در جمیع مطالب و بزرگی توانایی او بر دادن
هر مرغوب از آنکه توفیق رفیق گرداند مرا و ترا با چیزی که خشنودی اوست از
راست ایستادن بر عذر هویدا بسوی خدا و خلقان او و از نیکوی ثنا
و ستایش در میان بندگان و از نیک در شهرها و تمامی نعمت و افزونی کرامت
و آنکه ختم کند برای من و تو بسعید گشتن و شهید شدن بدرستی که ما بسوی خدا
رغبت کننده ایم و رحمت او را جویان و سلام بر رسول خدای باد و بر اهل بیت
او علیه السلام ومن كتاب له عليه السلام الى طلحة والزبير
مع عمران ابن الحصين الخزاعي ذكره ابو جعفر الاسكافي في
كتاب المقامات في مناقب امير المؤمنين عليه الصلوات
والتحيات اما بعد فقد علمتما وان كتمتما اني لم ارد الناس
حتى ارادوني ولم ابايعهم حتى بايعوني وانكما ممن اراد

وبايعني وان العامة لم تبايعني لسلطان غاصب ولا لعرض
حاضر فان كنتما بايعتماني طائعين فارجعا وتوبا
الى الله وان كنتما بايعتماني كارهين فقد جعلتما لي عليكما
السبيل باظهاركما الطاعة واسراركما المعصية
ولعمري ما كنتما باحق المهاجرين بالتقية والكتمان
وان دفعكما هذا الامر من قبل ان تدخلا فيه
كان اوسع عليكما من خروجكما منه بعد اقراركما
به وقد زعمتما اني قتلت عثمان فبيني وبينكما من
تخلف عني وعنكما من اهل المدينة ثم يلزم كل امرئ
بقدر ما احتمل فارجعا ايها الشيخان عن رايكما فان الآن
اعظم امركما العار من قبل ان يجتمع العار والنار والسلام
این نامه ایست از نامهای آنحضرت که نوشته بسوی طلحه و زبیر مصحوب
عمران بن حصین خزاعی بجهت دفع خصومات و خداع قبیلت
از ازده ذکر کرده است این نامه را ابو جعفر اسکافی در کتاب مناقب
که تصنیف فرموده در مناقب جمیله و صفات کریمه و سمات جلیله امیر مومنان
و اسکاف روستایی بزرگست میان بصره و بهزوان مسفر باید
پس از حمد خدا و صلوات بر سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم

پس بحقیق که شما هر دو ای طلحه و زبیر دانسته اید و اگر چه پوشانیده اید آنکه من اراده
نکرده ام بیعت مردمان را تا آنکه ایشان اراده نموده اند بیعت مرا و مبایعه نکرده ام
با ایشان تا آنکه مبایعه کردند بمن و بدرستی که شما این از آن کسانید که اراده نمودید
مرا و مبایعه نمودید بمن و آنکه عام مردمان مبایعه نکردند بمن بجهت
پادشاه غصب کننده که اجبار نموده باشد ایشان را بران بیعت و بجهت
مال و منال که موجود بود نزد من پس اگر شما بودید بمن در حالتی که فرمان
بردید باختیار خود و بیعت نمودید پس بازگردید و توبه نمایید بسوی خدای
تعالی و اگر بودید که مبایعه نمودید در حالتی که کاره بودید پس بحقیق که گردانیدید بر
شما مرا بر خود حجت را بظاهر ساختن شما بان طاعت و رغبت را و پوشانیدن
شما گناه را که آن نفاق است و سوگند بزندگانی من که نیستید شما سزاوار
ترین مهاجران بتقیه کردن و پوشانیدن ما فی الضمیر خود را و دیگر میبایید
که دفع کردن شما این کار را از من پیش از آمدن شما دران کار بود گشاده تر
بر شما از بیرون رفتن شما از ان پس از اقرار شما بان کار و بتحقیق که شما
گمان برده اید که من کشتم عثمان را پس در میان من و در میان شما باشد
کسی که تخلف کرد از من و از شما از اهل مدینه پس از ان الزام کرده میشود
هر مردی از شما بقدر آنچه برداشت از گناه و از عدوان پس باز
گردید ای پیران جاهل از اندیشه باطل خود پس بدرستی که اکنون بزرگترین

[illegible]

یعنی کسی که اجنبی است از ما و شما
و اظهار رعایت جانب دارید و
نمی‌دارد و میدانید که معاونت در قتل
نکردم بلکه از جانب شما بود
منه

کار شما عار است پیش از آنکه جمع شود عار با عار و من کتاب له علیه السلام
الی معاویه اما بعد فان الله سبحانه جعل الدنیا لما بعدها
و ابتلی فیها اهلها لیعلم ایهم احسن عملاً و لسنا
للدنیا خلقنا و لا بالسعی فیها امرنا و انما وضعنا فیها لنبتلی
بها و قد ابتلانی الله بک و ابتلاک بی فجعل احدنا حجة
علی الآخر فعدوت علی طلب الدنیا بتاویل القرآن و طلبتنی
بما لم تجن یدی و لا لسانی و عصبته انت و اهل الشام و الب
عالمکم جاهلکم و قائمکم قاعدکم فاتق الله فی نفسک
و نازع الشیطان قیادک و اصرف الی الآخرة وجهک
فهی طریقنا و طریقک و احذر ان یصیبک الله بعاجل
قارعة تمس الاصل و تقطع الدابر فانی اولی لک بالله
الیة غیر فاجرة لئن جمعتنی و ایاک جوامع الاقدار
لا ازال بباحتک حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین

پس از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم
پس بدرستی که خدای تعالی گردانید دنیا را برای آنچه پس از آنست از آخرت
و مبتلا نمود در دنیا اهل دنیا را تا ظاهر و هویدا شود که کدام از ایشان بهتر است
بکردار و نیستیم ما که برای دنیا آفریده شده ایم و نه سعی کردن در طلب دنیا مامور

شده ایم و بدرستی که گذشته شده ایم درین جهان تا آزموده شویم بآن و بتحقیق
که امتحان کرد و آزمایش نمود خدای تعالی مرا بتو تا بخوانم ترا بطاعت خدا
و مبتلا ساخت ترا بمن با طاعت تو در همه کارها پس گردانید یکی از ما را
حجت بر دیگری پس دویدی ای معویه تا بسپاد کردی و از حد گذرانیدی طلب
کردن این جهان بتاویل قرآن و طلب کردی مرا از آن چیزی که جنایت نکرد
آن را دست من و نه زبان من از قتل عثمان و شریک شدن من در آن
و بستی آن را تو و اهل شام بر من و حریص گردانید دانایان شما نادانان شما را و
ایستادهای شما نشستهای شما را بمطالبه آن خون از من پس بترس از خدا در نفس خود
و منازعه کن با شیطان در کشیدن زمام تو از راه ضلالت و بگردان بجانب آخرت
روی خود را پس آخرت راه ماست و راه تو و بپرهیز از آنکه برساند بتو خدا
بکوبنده و ویران سازنده که نشانه بنده باشد بتو مس کند اصل را و ببرد
اغزان به بنیان تو و قطع کند آنچه از پس تو بماند از نسل و بنیاد و پس بدرستی
که من سوگند میخورم برای تو سوگندی که بدروغ نباشد که اگر جمع کند مرا و ترا
قدرهای جمع کننده و تقدیرات الهی که بهم رساننده و فراهم آورنده
مردمانست همچنین باشم در ساحت سرای تو تا حکم کند خدای تعالی میان ما
و او بهترین حکم کنندگانست و من کتاب له علیه السلام
لما قلّده شریح بن هانی لما جعله علی مقدّمته الی الشام

اتق الله فی کل صباح ومساء وخف علی نفسک الدنیا الغرور
ولا تأمنها علی حال واعلم انک ان لم تردع نفسک عن
کثیر مما تحب مخافة مکروه سمت بک الاهواء
الی کثیر من الضرر فکن لنفسک مانعا رادعا ولنزوتک
عن الحفیظة واقما قامعا این نامه آنحضرتست که وصیت فرمود
بآن شریح بن هانی را که قاضی بصره بود در وقتی که گردانید او را امیر پیش رو
لشکر خود که متوجه میشدند بسوی شام مضمون نامه به پرهیز از عصیان نمودن
در راه خدا در همه بامداد و شبانگاه و بترس بر نفس خود از دنیا فریبنده و در امان
و ایمن مباش از آن و بدان بدرستی که تو اگر باز نداری نفس اماره خود را از
بسیاری از آنچه دوست میداری بجهت ترس از آنچه کراهت داشته شده است
از احوال برد از رو ترا هواها و آرزوها بسوی بسیاری از ضرر پس باش بر نفس
مر نفس خود را منع نماینده و بازدارنده و مر جستن خود را نزد خشم قهر کننده
و خوار نماینده ومن کتاب له علیه السلام الی اهل الکوفة عند
مسیره الی البصرة اما بعد فانی خرجت من حیی هذا اما
ظالما واما مظلوما واما باغیا واما مبغیا علیه وانا اذکر الله
من بلغه کتابی هذا لما نفر الیّ ولینفر فان کنت
محسنا اعاننی وان کنت مسیئا استعتبنی

واین نامه ایست که نوشتاده بسوی اهل کوفه نزد رفتن آنحضرت بسوی بصره

بجنگ جمل پس از حمد پروردگار و درود بر رسول آورنده کار پس بدرستی که من بیرون
آمده ام از قبیله خود یا در حالتی که ظلم کننده ام و یا در حینی که ظلم بمن رسیده یا ستمگار
و یا آنکس ام که ستم واقع شده بر و ومن بیاد میدهم خدا را بکسی که رسید او
این نامه در حینی که بیرون آید بسوی من در یزن هیچ پس اگر باشم نیکوکار یاری
دهد مرا چون سایر انصار و اگر باشم بدکردار بگوید از من آنچه خشنود سازم
او را و راضی شود بچون کردگار ومن كتاب له عليه السلام الى
اهل الامصار يقتص فيه ما جرى بينه وبين اهل صفين وكان
بدء امرنا انا التقينا والقوم من اهل الشام والظاهر
ان ربنا واحد ونبينا واحد ودعوتنا في الاسلام واحدة
لا نستزيدهم في الايمان بالله والتصديق برسوله ولا
يستزيدوننا الامر واحد الا ما اختلفنا فيه من دم
عثمان ونحن منه براء فقلنا تعالوا نداوي ما لا يدرك
اليوم باطفاء النائرة وتسكين العامة حتى يشتد الامر
ويستجمع فنقوى على وضع الحق في مواضعه فقالوا
بل نداويه بالمكابرة فابوا حتى جنحت الحرب وركدت
ووقدت نيرانها وحمست فلما ضرستنا واياهم ووضعت

محاربها

این کلمات از ارباب کمال عارفست
یا ابرار دانش کلام در حینی بود که حقیقت
حال او بر اهل کوفه منکشف نبود و یا آنکه
خصم چنانچه در دوران ورود [illegible]
و از آنجمله بعضی [illegible]
ضلال مبین
[illegible]

مخالبها فينا وفيهم اجابوا عند ذلك الى الذي دعوناهم
اليه فاجبناهم الى ما دعوا وسارعناهم الى ما طلبوا
حتى استبانت عليهم الحجة وانقطعت منهم المعذرة
فمن تم على ذلك منهم فهو الذي انقذه الله من الهلكة
ومن لج وتمادى فهو الراكس الذي ران الله
على قلبه وصارت دائرة السوء على راسه والله اذ كسبهم
بما كسبوا این نامه ایست از آنحضرت که نوشته آن را باهل شهرهای
که در تحت تصرف او بود قصه میفرماید درین نامه و حکایت میکند آنچه جاری شده بود
میان او و میان اهل صفین و بود ابتدای کار ما آنکه رسیدیم ما با آن قوم که بودند
از اهل شام و این ظاهر است که پروردگار ما یکیست و پیغمبر ما یکیست و دعوت ما
در اسلام یکیست افزودن نمی خواستیم از ایشان در ایمان آوردن بخدا و در
گرویدن برسول حق تعالی و افزودن نمی خواستند از ما کار ما و ایشان یکیست
مگر آنچه اختلاف کردیم در آن از خون عثمان بن عفان و ما هستیم بری از خون
آن پس گفتیم بیایید تا دوا و علاج کنیم چیزی را که دریافته نمیشود امروز بنمود
نشاندن آتش عداوت جان سوز و آرام دادن عوام تا آنکه سخت شد کار
امام و گرد آمدن اهل اسلام پس قوت پیدا کنیم بر نهادن حق در جایهای
خود بر احسن نظام پس گفتند در جواب بلکه دوا میکنیم بمکابره و مخالفت پس سر

چون کرد درمیان زبان عثمان ضعیف بود
تسبیب خود را از ملامت [illegible]
[illegible]

باز زدند از این امر تا آنکه پر و بال کشود محاربه و مقاتله و استوار شد و افروخته
شد آتش آن و سخت و دشوار شد و در بعضی روایت بشین معجمه واقع شده
یعنی بر افروخته شد از روی خشم و غضب پس چون که بدندان گرفت و گزید
کارزار ما را و ایشان را و نهاد چنگالهای خود را در ما و در ایشان اجابت کردند
نزد آن حال قول ما را و شتافتند بسوی چیزی که خواندیم ما ایشان را با آن
پس اجابت کردیم ایشان را با آنچه خواندند از حکم حکمین و مسارعت کردیم با ایشان
با آنچه طلب کردند از خلاص شدن از حرب و قتل و ضرب تا آنکه هویدا شد
بر ایشان حجت ما و منقطع گشت از ایشان معذرت آوردن و دلیل جستن بر
مطالبه خون پس هر که تمام شد بر او آنچه ما گفتیم یعنی قول ما را بسمع رضا
اصغا نمود پس او آنکسیست که رهانید او را خدای تعالی از هلاک دنیا و نکال عقبی
و هر که ستیزه کرد در آن و دور کشید عناد و ضلال را پس او نگونسار است که غشاوه
و غرور و غفلت پوشانیده است خدای تعالی بر دل او و گردیده دایره بدی
بر سر آن جاهل تیره روزگار ومن کتاب له علیه السلام الی الاسود
بن قطبة صاحب جند حلوان اما بعد فان الوالی اذا اختلف
هواه منعه ذلک کثیرا من العدل فلیکن امر الناس
عندک فی الحق سواء فانه لیس فی الجور عوض من العدل
فاجتنب ما تنکر امثاله وابتذل نفسک فیما افترض الله

علیک

علیک راجیا ثوابه ومتخوفا عقابه واعلم ان الدنیا دار بلیة
لم یفرغ صاحبها فیها قط ساعة الا کانت فرغته
علیه حسرة یوم القیمة وانه لن یغنیک عن الحق شیء
ابدا ومن الحق علیک حفظ نفسک والاحتساب علی الرعیة
بجهدک فان الذی یصل الیک افضل من الذی یصل بک
این نامه ایست از آنحضرت که فرستاده بسوی اسود بن قطبه صاحب لشکر حلوان
پس از حمد خدای منان و نعت برگزیده عالمیان پس بدرستی که والی و حاکم چون
مختلف شود هوای در شهوات باز دارد او را از آن اختلاف از عدل بسیار
و انصاف بیشمار پس باید که باشد کار مردمان نزد تو در امر حق یکسان پس بدرستی
که نیست در ظلم و ستم عوضی و بدلی از عدل و انصاف پس دور شو از چیزی که انکار
میکنی امثال آن را از غیر و بذل کن نفس خود را یعنی همیشه ثابت قدم باش
در آنچه فرض کرده خدا بر تو از کارها در آن حال که امیدوار باشی ثواب آن را
و ترسان باشی عقاب و عذاب او را و بدان بدرستی که دنیا سرای ابتلا و
گرفتاریست فارغ نشد از طاعت صاحب او هرگز در یکساعت مگر که بود
فارغ شدن او بر او ندامت در روز قیامت و بدانکه بی نیاز نمیگرداند
ترا از حق چیزی هرگز و از حق است بر تو نگهبانی کردن نفس تو و حساب
کردن بر رعیت بطریق امر معروف و نهی منکر بجد و جهد خود پس بدرستی که آنچه

میرسد بتو از ثواب عمل احتساب فاضلتر است از آنچه میرسد بسبب تو برایشان
از عدل و احسان یعنی ثواب تو بر قیام امر رعیت بزرگتر است از انتفاع ایشان بتو

ومن کلام له علیه السلام الی العمال الذی یطأ علیهم الجیش
من عبد الله علی امیر المؤمنین الی من مر به الجیش من جباة الخراج
وعمال البلاد أمّا بعد فإنّی قد سیّرت جنوداً هی مارّة
بکم إن شاء الله وقد أوصیتهم بما یجب لله علیه من کفّ
الأذی وصرف الشذی وأنا أبرأ إلیکم وإلی ذمّتکم
من معرّة الجیش إلّا من جوعة المضطرّ لا یجد عنها مذهباً
إلی شبعه فنکّلوا من تناول منهم ظلماً وکفّوا أیدی
سفهائکم عن مضادّتهم والتعرّض بهم فیما استثنیناه
منهم وأنا بین أظهر الجیش فارفعوا إلیّ مظالمکم وما
عراکم ممّا یغلبکم من أمرهم ولا تطیقون دفعه
إلّا بالله وبی أغیّره بمعونة الله إن شاء الله این نامه ایست
از آنحضرت بسوی عاملان که پای میزدند کار ایشان را لشکریان یعنی
فرمان ایشان را میشنیدند و فساد میکردند این نامه از جانب بنده خدا علی
که امیر مؤمنانست بسوی کسانی که گذشت با ایشان لشکر از جمع کنندگان
خراج و عاملان شهرها پس از ستایش پروردگار و درود بر رسول محمد صلی الله

میفرماید

علم

علیه و آله و سلم پس بدرستی که من از شهر بیرون فرستادم لشکرها را که گذرندهاند
بشما اگر خواهد خدا بتحقیق که وصیت کردم ایشان را بچیزی که واجبست برای خدا بر ایشان
کردن بر آن در سفر از باز داشتن رنج و آزار و باز گردانیدن سختی و من بری‌ام
بشما و بسوی ذمت شما از معرت لشکر یعنی اضرار راضی نیستم بر آنکه معرت
رسانند لشکریان بشما مگر از گرسنگی بیچاره که نیابد از گرسنگی خود راهی بسیری خود
پس دور دارید و بترسانید کسی را که فرا گیرد از ایشان ستمی را و باز دارید دستهای
سفیهان و بیخردان خود را از دشمنی کردن با خیل و خشم ایشان و متعرض شدن
با ایشان در آنچه استثنا کردیم آن را از ایشان که آن گرسنگی مضطر است
و حال آنکه من هستم در میان آن لشکر پس رفع کنید و عرض نمائید بسوی من از
حال مظالم خود و از آنچه ظاهر شد شما را از آنچه غالب شد بر شما از کار
ناملایم خود تا آنکه در آن حال که توانا نیستید دفع کردن آن را مگر بیاری خدا و بخودی
خود تغیر میدهم آن را بیاری خدا اگر خواهد خدا ومن کتاب له علیه السلام
إلی کمیل بن زیاد النخعی وهو عامله علی هیت ینکر
علیه ترکه دفع من یجتاز به من جیش العدوّ طالباً
للغارات أمّا بعد فإنّ تضییع المرء ما ولّی وتکلّفه ما کفی
لعجز حاضر ورأی متبّر وإنّ تعاطیک الغارة علی أهل
قرقیسیا وتعطیلک مسالحک التی ولّیناک لیس لها من یمنعها

وَلَا يُرَدُّ الْجَيْشُ عَنْهَا لِرَأْيٍ شَعَاعٍ فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ
الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَلَا
مَهِيبِ الْجَانِبِ وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً
وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ وازنامه آنحضرتست
که فرستاده بسوی کمیل بن زیاد ان عامل انحضرت بود بر هیت که شهریست
از نواحی فرات که منکر بود برو نا مرضی بترک کردن و متعرض شدن او جهة
بدفع کسی که میگذشت بان بلده از لشکر دشمن که طالب غارت بود
و فنا و بس از ستایش الهی وصلوات بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله
وسلم پس بدرستی که ضایع کردن مرد چیزی را که والی ساخته شده است بران و رنج
کشیدن او بچیزی که کفایت کرده شده به آن غیر او عجزیست اماده و رایست فانی
و بدرستی که فرا گرفتن تو غارت را بر اهل قرقیسیا که جزیره ایست از جزایر شام
یعنی راضی شدن تو بر غارت آن شهر و فرو گذاشتن تو مسلاح وران را
در انجاهی که والی ساخته ایم ترا برانجا که نیست مر آنجا را کسی که بگیرد دشمنی که منع
کند آن را و نه آنکه بگرداند لشکر را ازانجا هر اینه رایست پراکنده و بی سامان
و کاریست ناتمام و تحقیق که گردیدی مثل پل که محل عبور است مر کسی را که
اراده غارت کند از دشمنان تو بر دوستان تو در آن حال که سخت نیست
دوش تو این کنایت است از عدم قوت بر دفع دشمنان و نه با هیبت جانب

میفرماید

دوال

وحوالی تو نا بترسید ازان طرف اهل عدوان و نه سد کننده رخنه را که راه دشمنست
در انجا و نه شکننده شوکت و قوت دشمن را و نه بی نیاز کرداننده از اهل شهر خود
دفع اعدا را و نه کفایت کننده از امیر خود ومن كتاب له عليه السلام
الى اهل مصر مع مالك بن الحارث الاشتر لما ولاه امارتها
أَمَّا فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا نَذِيرًا وَمُهَيْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ
الْأَمِينِ فَلَمَّا مَضَى تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللّٰهِ
مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ عَلَى بَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ
مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ
عَنِّي فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ
بِيَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ
الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ
الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ
عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمُ الَّتِي هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ
يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ
فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ الدِّينُ
وَاطْمَأَنَّ وَتَنَهْنَهَ وازنامه انحضرتست که با اهل مصر فرستاده
بمصاحبت مالک اشتر رحمة الله وقتی که والی کردانید ان را بحکومت

واطمان

الحمد لله از ستایش واهب العطیات وصلوات بر سید البریات پس درستی
که حق سبحانه تعالی برانگیخت محمد مصطفی را صلی الله علیه واله وسلم بیم کننده
مر عالمیان را وگواه ونگهبان بر پیغمبران پس چون درگذشت آنحضرت منازعت
کردند مسلمانان در کار خلافت از پس آنحضرت پس قسم بذات خدا که انداخته
نمیشد در دل من وخطور نمیکرد در خاطر من که قبیله عرب بیرون برند این خلافت را
بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم از میان اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ونه آنکه دور کننده باشند آن کار را از من پس
نگه نداشت مرا از طلب امامت ومنع نکرد مرا از مطالبت نمودن منصب خلافت
مگر زنگجه شدن مردمان برابی بکر که مبایعه مر کردند با او پس نگه داشتم دست
خود را تا آنکه دیدم بازگشتن مردمان را ومرتد شدن ایشان در زمان خلافت
او که رجوع کردند از دین اسلام می‌خواندند مردمان را بسوی ابطال دین محمد
صلی الله علیه واله وسلم پس ترسیدم که اگر یاری نکنم دین اسلام را واهل اسلام
را آنکه ببینم دران شکستگی یا ویرانی را که باشد مصیبت آن کار برمن بزرگتر
از والی بودن من بر شما آن ولایتی را که آن برخورداری روزهای اندکست
که زایل میشود از وانچه هست همچنانکه زایل میشود سراب یا همچنانکه ازهم
وا میشود ابر پس برخواستم دران حادثه‌های ارباب ارتداد تا آنکه نیست
وباطل وزایل گشت فساد وارام گرفت دین وباز ایستاد از تصرف کفار

داعی

واصحاب افتاد بنصره بدانکه در زمان خلافت ابی بکر بسیاری از عرب
برگشتند از دین ومرتد شدند واصحاب دران امر عاجز شدند چون آنحضرت
آن امر را چنان دید اصحاب را دلداری کرده بزور بازوی حیدری اهل
ارتداد را بسقر فرستاد وباز امر دین را انتظام داد ومن هذا الکتاب
إني والله لو لقيتهم واحداً وهم طلاع الأرض كلها
ما باليت ولا استوحشت وإني من ضلالهم الذي هم فيه
والهدى الذي أنا عليه لعلى بصيرة ويقين من ربي وإني
إلى لقاء الله لمشتاق وحسن ثوابه لمنتظر راج ولكنني آسى
أن يلي هذه الأمة سفهاؤها وفجارها فيتخذوا مال
الله دولاً وعباده خولاً والصالحين حرباً والفاسقين
حزباً فإن منهم الذي شرب فيكم الحرام وجلد حداً
في الإسلام وإن منهم حتى رضخت له على الإسلام الرضائخ
ظاهراً باطناً فلولا ذلك ما أكثرت تأليبكم وتأنيبكم
وجمعكم وتحريضكم ولتركتكم إذا أبيتم وونيتم
ألا ترون إلى أطرافكم قد انتقصت وإلى أمصاركم
قد افتتحت وإلى ممالككم تزوى وإلى بلادكم تغزى
انفروا رحمكم الله إلى قتال عدوكم ولا تثاقلوا

الى الارض فتقرّوا بالخسف وتبوّؤا بالذلّ وليكوننّ نصيبكم الاخسّ انّ اخا الحرب الأرِق ومن نام لم يُنَم عنه

و این نامه مذکور است اینکه بدرستی که من بحق خدا که اگر ملاقات میکردم
با ایشان در حالتی که تنها می بودم و حال آنکه ایشان پری همه زمین بودند
در کثرت باک نمیداشتم متوحش و ترسنده نمیشدم و بدرستی که من از گمراهی
ایشان که هستند در آن گرفتار و از راه راستی که هستم بر آن استوار هر آینه
بر بصیرتم و بر بینای نفس خود و بر یقینم از جانب پروردگار خود و بدرستی که
من بسوی رسیدن برحمت پروردگار مشتاقم و مر نیکوی ثواب او را
هر آینه منتظرم و امیدوار و لیکن من غمگین میشوم که والی شوند این امت را
سفیهان و بیخردان ایشان و فاجران پس فراگیرند مال خدا را دولتهای
گردیده که هر چند روز از گروهی بگروهی دیگر میرسد و بگیرند بندگان
خدا را بندگان و اسیران و صالحان را حرب کنندگان و فاسقان را
مخصوصان و گروه خود دانستگان پس بدرستی که از ایشانست کسی که آشامید
در میان شما خمر حرام و زده شده تازیانه از روی حد در اسلام و از ایشانست
کسی که مسلمان نشد تا آنکه داده شد مر او را بر اسلام عطیهای اندک
پس اگر نمی بود فساد دین بسیار نمیکردم آوردن شما را و درشتی نمودن
و سرزنش کردن مر شما را و فراهم آوردن شما را و ترغیب کردن شما را
و هر آینه ترک میکردم شما را وقتی که سرباز زدید و سست شدید در قتال
اعدا آیا نمی بینید باطراف و جوانب خود که نقصان یافته است بسوی شهرهای
خود که گشوده شده است بدست اعدا بسوی مملکتهای خود که قبض و جمع کرده
شده بسوی بلدهای خود که برانگیخته شده لشکر بجانب آن بیرون روید که رحمت
کند خدا شما را بسوی کارزار کردن با دشمنان خود و گران مسازید خود را
بسوی زمین تا قرار دهید و خشنود کنید خود را بمشقت و مذلت در میان
مسلمانان و باز گردانیده شوید بخواریها از عزت و تمکین و باشد نصیب شما
خسیس تر و بدرستی که برادر جنگ و هم نشست او کسیست که بسیار بیدارست و هر که
خواب کرد خواب نکردند از دوستشان یعنی هر که غافل شد از دشمن خود دشمن از او
غافل نیست بلکه در بند حیله و مکار است

و من کتاب له علیه السلام الی ابی موسی الاشعری وهو عامله على الكوفة وقد بلغه عنه تثبيطه الناس عن الخروج اليه لما ندبهم لحرب الجمل

من عبد الله علي امير المؤمنين الى عبد الله بن قيس اما بعد فقد بلغني
عنك قول هو لك وعليك فاذا قدم رسولي عليك فارفع ذيلك
واشدد مئزرك واخرج من جحرك واندب من معك
فان حققت فانفذ وان تفشّلت فابعد وايم الله لتؤتينّ حيث
انت ولا تُترك حتى يُخلط زبدك بخاثرك وذائبك

بحامدك وحتى تعجل عن قعدتك وتحذر من امامك كحذرك
من خلفك وما هي بالهوينا التي ترجوا ولكنها الداهية
الكبرى يركب جملها ويذل صعبها ويسهل جبلها
فاعقل عقلك واملك امرك وخذ نصيبك وحظك فان
كرهت فتنح الى غير رحب ولا في نجاة فبالحرى لتكفين
وانت نائم حتى لا يقال اين فلان والله انه لحق مع
محق وما ابالي ما صنع الملحدون این نامه ایست از آنحضرت که ارسال
نمود بسوی موسی اشعری در حالتی که آن عامل آنحضرت بود بر شهر کوفه
و رسیده بود بوی از جانب او باز داشتن و متقاعد ساختن آن منافق
مردمان را از بیرون شدن بسوی آن قدوه خلایق در حینی که خوانده
بود ایشان را برای جنگ اصحاب جمل میفرماید این نامه ایست از بنده خدا
علی که امیر مومنانست بسوی عبد الله بن قیس پس از حمد الهی و صلوات
بر سید انبیا و رسل اما بعد پس بتحقیق که رسید بمن از جانب تو گفتاری در
متقاعد ساختن مسلمانان از قیام ایشان بجنگ بصره حضرت امیر
میفرماید که آن گفتار برای تست باعتبار ظاهر دین و بر تست باعتبار
تنفیر مردمان از طاعت امیر مومنان پس چون بیاید رسول من بر تو پس بر زن
دامن خود را و سخت کن ازار خود را یعنی حسبت و چالاک شو برای شتاب نمودن

و گفتار این بود که جنگ فتنه است [illegible]

بکارزار

بکارزار و بیرون آی از سوراخ خود و برانگیز هر که را با تست پس اگر
تحقیق کنی الخ ما دادیم ازین امر در وجوب متابعت در آن پس روان
شو اگر ترسناک شوی و ضعیف شوی از معرفت این کار پس دور شو از در
این کارزار و سوگند بخدا که هر اینه آورده شوی از هر جا که باشی و واگذاشته
نشوی تا آنکه مخلوط و آمیخته شود مسکه تو بشیر غلیظ فاسد تو و گداخته تو
بنا گداخته تو و تا شتاب کرده شوی از هیات نشستن خود و بترسی
از پیش خود همچو ترسیدن تو از پس خود و نیست آن قصد معهود آسان
چنانکه امیدواری و لیکن آن سختی و بلاییست که بزرگتر از هر مصیبتی و سختی
که مرکوب ساخته شود شتر بارکش او و آرام کرده شود دوابه سرکش او و نرم
گردانیده شود کوه درشت او پس ضبط کن خود را بر ادراک صواب و مالک
شو کار خود را و بگیر نصیب و بهره خود را از طاعت پس اگر مکروه شمری این
حالت را پس دور شو از ما و توجه نما بسوی غیر گشادگی و رستگاری پس
سزاوار است که کفایت کرده شود مونت و مشقت این کار و تو
همچنین در خواب غفلت تا مرتبه که گفته نشود که کجاست فلان و التفات
نکند بسوی تو و سوگند بخدا که آن کاری که ترا با آن میخوانم حقیست که با
گوینده حقیست و باک نداریم بانچه کردند ملحدان در دین و احداث
نمودند میل کنندگان از استقامت طریق یقین ومن کتاب له علیه السلام

الی معویة عن جواب کتاب منه فانا کنا نحن وانتم
علی ما ذکرت من الالفة والجماعة ففرق بیننا
وبینکم امس انا امنا وکفرتم والیوم انا استقمنا
وفتنتم وما اسلم مسلمکم الا کرها وبعد ان کان
انف الاسلام کله لرسول الله حزبا وذکرت انی
قتلت طلحة والزبیر وشردت بعایشة ونزلت بین
المصرین وذلک امر غبت عنه فلا علیک ولا العذر فیه
الیک وذکرت انک زایری فی المهاجرین والانصار وقد
انقطعت الهجرة یوم اسر اخوک فان کان فیک عجل
فاسترفه فانی ان ازرک فذلک جدیر ان یکون الله
انما بعثنی للنقمة منک وان تزرنی فکما قال اخو بنی
اسد مستقبلین ریاح الصیف تضربهم بحاصب بین
اغوار وجلمود وعندی السیف الذی اعضضته بجدک
وخالک واخیک فی مقام واحد فانک
والله ما علمت الاغلف القلب المقارب العقل والاولی
ان یقال لک انک رقیت سلما اطلعک مطلع سوء علیک
لا لک لانک نشدت غیر ضالتک ورعیت غیر سائمتک

وطلبت امرا لست من اهله ولا فی معدنه فما ابعد
قولک من فعلک وقریب ما اشبهت من اعمام واخوال
حملتهم الشقاوة وتمنی الباطل علی الجحود بمحمد صلی الله
علیه واله وسلم فصرعوا مصارعهم حیث علمت لم یدفعوا
عظیما ولم یمنعوا حریما بوقع سیوف ما خلا منها الوغی
ولم تماشها الهوینا وقد اکثرت فی قتلة عثمان
فادخل فیما دخل فیه الناس ثم حاکم القوم الی احملک
وایاهم علی کتاب الله واما تلک التی ترید فانها خدعة
الصبی عن اللبن فی اول الفصال از جمله کتاب آنحضرت است
که فرستاده بمعویه در جواب کتابت او پس از حمد حضرت اله و درود و تحیت
بر رسول صلی الله علیه واله وسلم پس بدرستی که بودیم ما و شما بر آنچه یاد کردی از
پیوستگی و جمعیت مجموع پس جدائی انداخت میان ما و شما دی روز آنکه
ما تصدیق محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم اختیار کردیم و شما بر کفر
اصرار کردید و امروز آنکه ما مستقیم و درستیم در طریق الهی و شما در فتنه
افتادید با کجی و گمراهی و اسلام نیاورد مسلمان شما مگر بکراهت نه بطوع و رغبت
پس از آنکه بود ظهور و قوت بنی اسلام اگر آن همه بودند مر پیغمبر خدا را گروه با شکوه
و یاد کرده ای معویه در نامه که من کشتم طلحه و زبیر را و راندم عایشه را در آن هنگام

وطلبت

فرود آمدم در میان دو شهر که کوفه است و بصره باز دهام تمام و این کار است
که غایبی تو از آن پس نیست هیچ ضرری از آن امر بر تو و نیست هیچ عذری
و حجتی دران کار بسوی تو نیز و کرد کار و یاد کردی در نامه که تو زیارت
کننده منی در میان ما و انصار برای محاربه و مجادله و حال آنکه منقطع
و بریده شد هجرت روزی که اسیر شد برادر تو عجب پس اگر هست در تو شتاب
بزیارت من پس طلب کن ذات خویش را در عزمی که داری پس بدرستی که من
اگر زیارت کنم و ملاقات نمایم با تو پس آن لایق است و سزاوار بانکه خدای
تعالی برانگیخته باشد مرا برای محنت و مشقت و معصیت تو و اگر تو زیارت
کنی مرا پس حال ما و تو همچنانست که گفت برادر بنی اسد در میان داستان
خود یعنی استقبال کننده اند ازیشان بیادهای تابستان که موصوف اند
بشدت حرارت و حدت بسیار ریزنده استقبال کننده آن خود را بسنگ ریزهای
که میان زمینهای نشیب و میان سنگهای بزرگ و نزد منست شمشیری
که زدم با آن بجد و خال برادر تو در یکمقام پس او بدرستی که تو بخدا سوگند
آنچه من دانستم پوشیده دل بغلاف خلاف و شبهات باطله و هیات بدنیه
حاجب از ادراک حق کم عقلی و نادان و سزاوار انست که گفته شود مر ترا
آنکه تو بالا رفته بنردبانی که دیده ور گردانید ترا بجای آمدن بری که واقع شد بر تو
نه برای منفعتهای که برای تو باشد زیرا که طلب کرده غیر گم شده خود را و چرانیده

غیر چراگرده خود را و طلب کرده کاری را که نیستی تو اهل آن کاری را و نه داخلی
دران کار پس چه دورست گفتار تو از کردار تو و نزدیکست مانند بودن تو بعمها و
خالهای خود که حاصل شد ایشان را شقاوت ابدی و بدبختی اخروی
و آرزوی باطل که آن نصرت و عون اهل شرک و منکر شدن بمحمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم پس انداخته شدند در مواضع افتادن خود که دانسته تو در دنیا
چون روز بدر و حنین و غیر آن و در عقبا بعذاب نیران و دفع نکردند واقعه
عظیمه را که بایشان رسید و منع نکردند گرد کرده خود را بواقع شدن شمشیرهای
آبدار که خالی نبود از آن کارزار و نرسید بایشان اسانی و آهستگی و تحقیق که بسیار
گفتی و از حد بردی سخن کردن را در باب کشندگان عثمان علیه السلام پس داخل
شو در آنچه در داخل شده اند مردمان از بیعت من پس از آن محاکمه کن با آن گروه
بسوی من تا حمل کنم ترا و ایشان را بر کتاب خدا و اما آن خدعه که میخواهی که با آن
فریب میدهی تا بتثبیت حکومت تو کنم بر اهل شام پس بدرستی که آن فریب دادن
کودکست در اول باز گرفتن او از شیر و ابتدای شروع او در اغذیه که تقوی
تصلب ابدانست ومن کتاب له علیه السلام اَمّا بعدُ فقد آنَ
لَكَ اَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ الباصِرِ فِي عِيانِ الأُمُورِ فَقَدْ سَلَكْتَ
مَدارِجَ اَسْلافِكَ بِادِّعائِكَ الأباطِيلَ وَاقْتِحامِكَ غُرُورَ
المَيْنِ وَالأَكاذِيبِ وَبِانْتِحالِكَ ما قَدْ عَلا عَنْكَ وَابْت

وذلك بما اختزن دونك فرارًا من الحق وجحودًا لما هو
ألزم لك من لحمك ودمك مما قد وعاه سمعك وملئ
به صدرك فماذا بعد الحق إلا الضلال وبعد البيان إلا
اللبس فاحذر الشبهة واشتمالها على لبستها فإن الفتنة
طالما أغدفت جلابيبها وأغشت الأبصار ظلمتها وقد
أتاني كتاب منك ذو أفانين من القول ضعفت قواها عن
السلم وأساطير لم يحكها عنك علم ولا حلم أصبحت
منها كالخائض في الدهاس والخابط في الديماس وترقيت
إلى مرقبة بعيدة المرام نازحة الأعلام تقصر دونها
الأنوق ويحاذى بها العيوق وحاش لله أن تلي للمسلمين
بعدي صدرًا أو وردًا أو أجري لك على أحد منهم
عقدًا أو عهدًا فمن الآن فتدارك نفسك وانظر
لها فإنك إن فرطت حتى ينهد إليك عباد الله أرتجت
عليك الأمور ومنعت أمرًا هو منك اليوم مقبول والسلام

این نامه دیگر است که بسوی او فرستاده در جواب نامه او پس از حمد و ثنای
رب العالمین وصلوات بر سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم پس تحقیق
که اندر آن هنگام فایده کبری بنظر صاحب در دیدن امرهای عوجت تا ظاهر

گرد حق وبیرون ای از عاهت غوایت پس تحقیق که سلوک کردی در راه پیشینیان
خود بجوی کردن تو چیزهایی که باطل است و در خل شدن تو بسختی در غرور و دروغ
بسبب خواندن تو بسوی نفس خود چیزی را که بغایت بلند است از تو و ربودن تو
هر چیزی را که در خزانه نهاده شده است نزد تو از مال مسلمانان بجهة
گریختن از حق وطاعت و انکار کردن تو چیزی را که لازم تر است از گوشت
و خون تو که آن طاعت امام زمان است از آنچه نگاه داشت آن را قوت سامعه تو
و پر کرده شده سینه تو از دلایل وجوب اطاعت او و برهان لزوم متابعت او
پس چیست بعد از حق مگر گمراهی و بعد از بیان و ظهور حق مگر پوشیدگی کار از اهل
ملاهی پس بپرهیز از شبهه باطله و مشتمل شدن آن بر پوشیدگان خود پس بدرستی
که فتنه دراز کشید فرو گذاشتن او و تحقیق که آمد بمن نامه از جانب تو
که خداوند جنسهای گوناگون بود از گفتار که ضعیف است از قوتهای آن از منهج
صلح و آشتی و مقرون است بانواع درشتی و افسانهای ضایعه که حکایت
نکرد آن را از تو هیچ علمی و نه حلمی گردیده از آن سخنان پریشان هیچ فرد و زنده
در مکان نرم چون ریگستان و مانند خبط کننده در جای سخت تاریک
که موجب حیرانیست و سرگردانی و ترقی کرده بموضع بلند نگریستن که بعیداست
از مطلوب و دور است نشانهای آن که قاصر میگردد نزد آن زغن بلند پرواز
و برابر میشود با آن موقع کوکب عیوق و تنزیه مر خدای را که والی شوی بر مسلمانان

زغن مرغیست سیه مانند کرکس که
در جایگاه بلند آشیانه میسازد
مانند سر کوه و مانند آن
منه

بعد از من در باز گشتن یا فرو دادن یا جاری گردانم از برای تو بر یکی از
مسلمانان عقد بیعتی را یا عهدنامه را که از قبل من یا بعد از من خلیفه باشی
بر مردمان پس ازین زمان در باب نفس خود را و حد خود بشناس و نظر کن
برای نفس خود بسیر راستی که اگر تقصیر کنی درین کار تا اگر چیزی رسد بسوی تو
بسبب آن که حذا البتة شود بر تو کار ها و منع کرده شوی از کاری که آن از تو
امروز مقبول است و آن توبه است از معاصی و باز گشتن بطاعت الله و السلام

ومن كتاب له عليه السلام الى عبد الله بن العباس رضي الله عنهما

وقد تقدم ذكرها بخلاف هذه الرواية أما بعد فإن
العبد ليفرح بالشيء الذي لم يكن ليفوته ويحزن على
الشيء الذي لم يكن ليصيبه فلا يكن أفضل ما نلت في
نفسك من دنياك بلوغ لذة أو شفاء غيظ ولكن
إطفاء باطل أو إحياء حق وليكن سرورك
بما قدمت وأسفك على ما خلفت وهمك فيما بعد الموت
والسلام

واز نامهای آنحضرت است که نوشته بسوی عبد الله بن عباس و تحقیق
که گذشت ذکر این کتاب از روی اختلاف الفاظ و کلمات پس از حمد حضرت
ملک علام و صلوات بر سید انام علیه و آله الصلوات و السلام پس براستی
که بنده خدا هر آینه فرحان و شادان میشود بسبب رسیدن بچیزی که نبود که از وی
فوت شود مثل غنی و صحت و بقا و غیر آن و حزین و اندوهناک میگردد بر چیزی
که نبود که برسد باو و پس باید که نباشد فاضلترین آنچه یافتی آن را در نفس خود
از دنیای خود رسیدن لذتی یا شفای خشمی در کشیدن انتقامی و لیکن
باید که میرانیدن و برطرف ساختن باطل باشد یا زنده گردانیدن و رواج
دادن حقی و باید که باشد شادی تو بچیزی که از پیش فرستاده از کردار شایسته
و اندوه تو بر چیزی که گذاشته از دنیا که انفاق نکرده و صرف ننموده بر وجه
شایسته و قصد تو در چیزی که بعد از مرگ بکار آید و از برای آن تن تو از آتش نجات

ومن كتاب له عليه السلام الى قثم بن العباس وهو عامله على مكة

أما بعد فأقم للناس الحج وذكرهم بأيام الله واجلس لهم العصرين
فأفت المستفتي وعلم الجاهل وذاكر العالم ولا يكن
لك إلى الناس سفير إلا لسانك ولا حاجب إلا وجهك ولا
تحجبن ذا حاجة عن لقائك بها فإنها إن ذيدت عن أبوابك
في أول وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها فانظر إلى
ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلى من قبلك من ذوي
العيال والمجاعة مصيبا به مواضع المفاقر والخلات وما
فضل عن ذلك فاحمله إلينا لنقسمه فيمن قبلنا ومر
أهل مكة ألا يأخذوا من ساكن أجرا فإن الله سبحانه

فوت

يَعُودُ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ وَالْبَادِي
الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ وَفَّقَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابِّهِ وَالسَّلَامُ
واز نامهٔ آنحضرت که ارسال فرمود بسوی قثم بن عباس واو عامل آنحضرت بود
بر شهر مکه و والی بر اهل آن پس از حمد حضرت پروردگار و درود بر سید مختار
صلی الله علیه و آله و سلم پس بپای دار از برای مردمان حج را یاد ده مناسک
آن و بیاد آور مردمان را از روزهای خدا که عقوبت فرمود بندگان را
بسبب عصیان و طغیان ایشان و بنشین برای ایشان در بامداد و شبانگاه
پس فتوی ده طلب کننده فتوی را بر وجهی که فرمود حضرت باری و تعلیم کن
نادان را و مذاکره کن با دانا و باید که نباشد مر ترا بسوی مردمان پیغام رساننده
مگر زبان تو و نه دربانی مگر روی خندان تو و باید که محجوب نگردانی حاجتمندی را
از رسیدن او بتو بجهت حاجت پس بدرستی که آن حاجت اگر بازداشته شود از
درهای سرای تو در اول وارد شدن آن ستوده نشود آن حاجت در آنچه
بعد از آن باشد بر گذاردن آن پس نظر کن با آنچه جمع شود نزد تو از مال
خدای تعالی پس صرف کن آن را با آنکه نزد تست از صاحبان عیال و گرسنگان
پریشان حال در آن حال که رساننده باشی از آن بمواضع که جایگاه فقر است
و احتیاج و آنچه افزون آید از مال مردمان پس بیار آن را و روانه ساز بسوی ما
تا قسمت کنیم آن را در میان آنکسانی که هستند نزد ما و بفرما اهل مکه را که فرا نگیرند

ازهیچ

ازهیچ ساکن شده در سرای مزدی را و مساکن اینجا پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی
فرموده که گردانیدیم مسجد الحرام مکه را یکسان بندگان که مقیم اند در آن و برای
مسافران که آنجا نزول کنند پس عاکف مقیم بمکه است و بادی آنکه قصد
کند بسوی آن از غیر اهل مکه و توفیق رفیق گرداند خدای تعالی ما را و شما را
برای هر اشیایی که محبوب و مرضی او سبحانه است ومن کتاب له علیه السلام
الی سلمان الفارسی قبل ایام خلافته أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا
مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا
لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا لِمَا أَيْقَنْتَ
بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَكُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ
مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا اطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيحَاشٍ
أَزَالَهُ عَنْهُ إِيحَاشٌ وَالسَّلَامُ واز جمله کتاب آنحضرت که نوشته بسوی سلمان
فارسی قبل از ایام خلافت پس از حمد واهب العطیات و صلوات بر سید البریات
پس بدرستی که مثل دوستان دنیای غدار مثل دوستان مار است که نرم است
سودن آن و کشنده است زهر او پس اعراض کن و بگردان روی خود را از آنچه
بشگفت آورد ترا در دنیا از جهت کمی چیزی که همراه باشد ترا از متاع دنیا و بنه
از خود غمهای دنیا را بجهت آن چیزی که یقین کرده آن را از جدا شدن از آن
و باش در حال انس گرفتن انس گیرنده تر با آن چیزی که هستی با آن حال ترسنده تر

بودن نزد او ازین سرای بی وفا بس بدرستی که صاحب این سرا هر بار که آرام گر
دران به بهجتی و فرحی برخیزانید او را ازان سرور بسوی نقمتی که ترسانید
شده مر و مانست وسپهر بسوی خود گیر ساختن آن را دانش دادن باین سرای
زایل میکردانند او را ازان در وحشت افکندن و رمانیدن و خالی
ساختن او را ازان والسلام **ومن كتاب له عليه السلام الى الحارث**
الهمداني وتمسك بحبل القرآن واستنصحه واحل حلاله وحرم
حرامه وصدق بما سلف من الحق واعتبر بما مضى من الدنيا
بما بقي منها فان بعضها يشبه بعضا وآخرها لاحق باولها
وكلها حائل مفارق وعظم اسم الله ان لا تذكره
الا على حق واسبها واكثر ذكر الموت الا بشرط وثيق
واحذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه ويكره لعامة
المسلمين واحذر كل عمل يعمل به في السر ويستحيى
منه في العلانية واحذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه
انكره واعتذر منه ولا تجعل عرضك غرضا لنبال
القول ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفى بذلك
كذبا ولا ترد على الناس كل ما حدثوك فكفى بذلك جهلا
واكظم الغيظ وتجاوز عند القدرة واحلم عند الغضب

وما بعد الموت ولا تتمن
بالموت

واصفح

واصفح مع الدولة تكن لك العافية واستصلح كل نعمة
انعمها الله عليك ولا تضيعن نعمة من نعم الله عندك
ولير عليك اثر ما انعم الله به عليك واعلم ان افضل المؤمنين
افضلهم تقدمة من نفسه واهله وماله فانك ما تقدم
من خير يبق لك ذخره وما تؤخره يكن لغيرك خيره
واحذر صحابة من يفيل رايه وينكر عمله فان الصاحب
معتبر بصاحبه واسكن الامصار العظام فانها جماع
المسلمين واحذر منازل الغفلة والجفاء وقلة الاعوان
على طاعة الله واقصر رايك على ما يعنيك واياك ومقاعد
الاسواق فانها محاضر الشيطان ومعاريض الفتن واكثر
ان تنظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر
ولا تسافر في يوم جمعة حتى تشهد الصلوة الا فاصلا
في سبيل الله او في امر تعذر به واطع الله في جمل امورك
فان طاعة الله فاضلة على ما سواها وخادع نفسك في العبادة
وارفق بها ولا تقهرها وخذ عفوها ونشاطها الا ما كان
مكتوبا عليك من الفريضة فانه لا بد من قضائها وتعاهدها
عند محلها واياك ان ينزل بك الموت وانت آبق من ربك

في طلب الدنيا واياك ومصاحبة الفساق فان الشر بالشر
ملحق ووقّر الله واحبب احبّاءه واحذر الغضب فانه جند
عظيم من جنود ابليس والسلام
اين نامه آنحضرت است بسوی حارث همدانی
وهمدان بسکون ميم نام قبيله است از يمن ميفرمايد وچنگ در زن
بريسمان محکم قرآن تا برآرد ترا از چاه طبيعت بسوی روضه رضوان و ناصح خالص
خود ساز قرآن را وحلال دان حلال او را وحرام دان حرام او را وياد دار با نچه
گذشت از امر حق واز ان بردن مرد مطلق وعبرت گير بانچه گذشت از دنيا آن
چيزی را که باقی مانده از ين بسرای سپنج پس بدرستی که بعضی از دنيا مانند است
ببعضی ديگر در عمل و آخر آن پيوسته است باول آن وهمه دنيا زايل است
وجدا شونده با جمل و بزرگی ياد کن نام خدا را باين طريق که ياد نکنی او را
مگر بحق وبسيار گردان ياد مرگ را وآنچه پس از مرگست از اهوال واحوال قيامت
وآرزو مکن مرگ را مگر بشرط استوار که آن صرف عمر است در طاعت پروردگار
وبترس از هر کاری که خشنود باشد بآن صاحبش برای نفس خود ومکروه شمرده
برای مسلمانان که کراهت داشته باشند که آن از غير او واقع شود وحذر کن
از هر عملی که عمل کرده شود بآن در نهان وحيا کرده شده باشد از آن در
آشکارا چون معاصی وزشتی کردار وبترس از هر کرداری که چون برسيده شود
از آن صاحب او را منکر شود آن را وعذر آورد وزان کار ومگردان عرض خود را

نشانه از برای تيرهای گفتار از ملازمت وغيبت برادران وحکايت مکن
بمردمان به هر چه شنيدی آن را پس کفايت ميکند بآن آرزوی دروغ وباز
مگردان بمردمان هر آنچه سخن گويند ترا بآن پس کافيست ترا بآن آرزوی
نادانی وفرو خور خشم را وعفو کن نزد توانايی وبردبار باش نزد غضب کردن
بمردمان واعراض کن از عقوبت با وجود دولت تا باشد مر ترا در عاقبت
عافيت وصلاح اور هر نعمتی را که انعام کرد خدای تعالی بر تو وضايع مساز
نعمتی را از نعمتهای خدای تعالی که نزد تست بقلت سپاس ونعمت وبايد که ديده
شود بر تو علامت آنچه انعام فرموده خدای تعالی ترا بآن چيز که آن شکر پروردگار
وخير واحسان با مردم روزگار و بدان بدرستی که فاضلترين مردمان فاضلترين
ايشانست از روی پيش فرستادن عبادت از نفس خود واهل ومال خود پس بدرستی
که تو آنچه ميفرستی از امر خوب باقی ميماند از برای تو ذخيره آن وآنچه واپس
می اندازی می باشد از برای غير تو خير آن وحذر کن از صحبت کسی که سست باشد
انديشه او و بد باشد کردار او وجه صاحب اعتبار کرده شده است بمصاحب
خود وصحبت دار از ها بشمار است وساکن باش در شهرهای بزرگ ودر دستاق
منزل مساز پس بدرستی که شهرهای بزرگ محل اجتماع مسلمانانست وحذر کن
از جاهای غفلت و مواضع ظلم وکمی انصار که ياری نمايند بر طاعت
پروردگار و اقتصار کن انديشه خود را بر آنچه بکار آيد ترا و دور دار خود را از

مواضع نشستن در بازارهای پس بدرستی که بازارها مواضع نشستن حاضر
شدن شیطانست و مواقع و مواضع مبتلا کردن فتنهای زمان و بسیار گردان
نظر کردن خود را بسوی کسی که تو تفضیل داده شده بر او پس بدرستی که آن
نظر کردن از بابهای شکر الهیست برای نعم نامتناهی و سفر مکن در روز جمعه
تا حاضر نشوی بنماز مگر وقتی که بیرون رونده باشی در راه خدا مانند قصد جهاد
و غیر آن از عبادات برای حضرت قاضی الحاجات یا در کاری که تو معذور باشی
بآن کار و فرمان بر خدا را در همه کارهای خود پس بدرستی که طاعت خدا از تو
بهره جهة غیر اوست و فریب ده نفس خود را در عبادت پروردگار و از روی ملاطفت
و مساوات او را بعبادات در آر نه از روی مقاهره و مقاسات و رفق
و نرمی نمای و مدارا کن با آن و جهتر مکن او را بانواع ایذا و فراگیر عفو کردن
او را و سرور و شادی او را مانند اطفال بانشاط تا باشند در طاعت بافرح
و انبساط مگر آنچه نوشته شده بر تو و متحتم گشته از فریضه خدا پس بدرستی که
فریضه الهی ناچار است از قضا کردن و ادا نمودن و تعهد نمودن
آن نزد محل آن و بپرهیز از آنکه فرود آید بتو مرگ و تو باشی گریزان از طاعت
پروردگار خود بواسطه مشغول شدن در طلب متاع این جهان و دور
دار خود را از مصاحبت فاسقان پس بدرستی که بدی ببدی ملحق است و چسبانست
و تعظیم کن خدا را و دوست دار دوستان آن را و حذر کن از غضب کردن

بس

پس بدرستی که غضب لشکری بزرگست از لشکرهای شیطان و من کتاب
له علیه السلام الی سهل بن حنیف الانصاری وهو عامله علی
المدینة فی معنی قوم من اهلها لحقوا بمعویة اما بعد
فقد بلغني ان رجالا ممن قبلك يتسللون الى معوية
فلا تاسف على ما يفوتك من عددهم ويذهب عنك
من مددهم فكفى لهم غيا ولك منهم شافيا فرارهم
من الهدى والحق وايضاعهم الى العمى والجهل وانما هم
اهل الدنيا مقبلون عليها مهطعون اليها قد عرفوا
الحق وراوه وسمعوه ووعوه واعلموا ان الناس
عندنا في الحق اسوة فهربوا الى الاثرة فبعدا لهم
وسحقا انهم والله ينصروا من جور ولم يلحقوا بعدل
انا لنطمع في هذا الامر ان يذلل الله لنا صعبه ويسهل
لنا حزنه ان شاء الله والسلام عليك از جملهٔ نامهٔ آنحضرت
که ارسال فرموده بجانب سهل بن حنیف انصاری در حالتی که او عامل
آنحضرت بود بر اهل مدینه در معنی گروهی از اهل مدینه که ملحق شدند
بمعویه پس از حمد حضرت آفریدگار و صلوات بر سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم
پس بتحقیق که رسید بمن آنکه مردانی که نزد تو اند میروند یکیک بسوی معویه

پس باید که تأسف و اندوه نخوری بر آنچه فوت میشود ترا از عدد ایشان
و آنچه میرود از تو از مدد ایشان پس بس است ایشان را از روی گمراهی
و کافیست مر ترا از ایشان شفا دهنده و از غم ایشان وا رهنده
گریختن ایشان از راه راست و شتافتن ایشان بکوری و نادانی و جهالت
و بدرستی که ایشان صاحبان دنیای دنی اند رو آورنده اند بر دنیا
شتابندگانند بسوی آن بتحقیق که شناخته اند عدل را و دیده اند آن را
و شنیده اند آن را و در گوش گرفته اند آن را و دانسته اند که مردمان نزد ما در حق
برابرند و یکسانند پس گریخته اند از حق بسوی آنچه بسر خود باشند که کنند
در اخذ اموال باستقلال پس دوری باد ایشان را از رحمت حضرت پروردگار
و بدرستی که ایشان بخدا سوگند که بیرون نرفته اند بواسطه جور و فساد و بواسطه
نرفته اند بعدل و داد و بدرستی که طمع میداریم درین کار که رام گرداند
خدای تعالی مارا او دشواری آن را و آسان سازد برای ما سختی آن کار را
اگر خواهد خدای تعالی و سلام و تحیت بر تو باد از قبل رب عباد و من

كتاب له عليه السلام الى المنذر بن الجارود العبدي وقد خان

في بعض ما ولاه من أعماله أما بعد فإن صلاح أبيك
قد غرني منك فظننت أنك تتبع هديه وتسلك
سبيله فإذا أنت فيما رقي إلي عنك لا تدع لهواك انقيادا
ولا تبقي لآخرتك وتصل عشيرتك بقطيعة دينك ولئن
كان ما بلغني عنك حقا لجمل أهلك وشسع نعلك خير
منك ومن كان بصفتك فليس بأهل أن يسد به ثغر
أو ينفذ به أمر أو يعلى له قدر أو يشرك في أمانة
أو يؤمن على خيانة فأقبل إلي حين يصل إليك
كتابي هذا إن شاء الله والمنذر هذا هو الذي
قال أمير المؤمنين إنه لنظار في عطفيه مختال
في برديه تفال في شراكيه و از نامه آنحضرت که فرستاده
بسوی منذر بن جارود عبدی در حینی که خیانت کرده بود در بعضی
از آنچه والی ساخته بود او را از عملهای خود در بعضی از بلاد پس از
ستایش حضرت حق جل و علا و صلوات بر رسول مجتبی صلی الله علیه وآله وسلم
پس بدرستی که صلاح پدر تو و تقوی و ورع او فریب داد مرا از جانب تو
پس گمان بردم که تو پیروی میکنی طریقه هادیه پدر خود را و سلوک مینمای
راه و سیرت او را پس این هنگام تو در آنچه رسانیده شد بسوی من از جانب
تو که وا نمیگذاری برای هوای نفس خودت گردن نهادن را بلکه پیوسته
مطیع و منقاد نفس اماره خودی و باقی نمیگذاری برای آخرت خود ساز
و توشه عمارت میکنی دنیای خود را برای خرابی آخرت خودت و می پیوندی

میفرماید

بخویشان خود ببر بدین از دین خود اگر باشد آنچه رسید بمن از جانب تو
راست و درست هر آینه شتر اهل تو و دوال نعلین تو بهتر است از تو اگر
باشند بصفت تو پس هر نیت او قابل آنکه بسته شود باو رخنه حصاری یا رد
کرده شود و گشوده کرده شود باو کاری یا بلند کرده شود برای او مقداری و مرتبه
یا شریک کرده شود در امانتی یا امین گذاشته شود بر خیانتی پس رو بی اور
بسوی من وقتی که برسد بسوی تو این کتاب من اگر خواهد خدا تعالی و این
منذر که مذکور شده آنکسیست که فرمود در شان او امیر المومنین علیه السلام
که بدرستی که او بسیار نظر کننده است در هر دو دوش و هر دو جانب خود
بجهة تبختر و تکبر کننده است در بردین خود یعنی تازنده است بلباس و
اساس خود و باد دمنده است در بند نعلین خود یعنی افشاننده است
خاک و غبار را از شراکین همچنانکه فعل خرامندگان و خود بینان است
ومن كتاب له عليه السلام الى عبد الله عباس اما بعد فانك
لست بسابق اجلك ولا مرزوق ما ليس لك واعلم بان
الدهر يومان يوم لك ويوم عليك وان الدنيا دار دول
فما كان منها لك اتاك على ضعفك وما كان منها عليك
لم تدفعه بقوتك این مکتوبست که بعبد الله عباس فرستاده پس از
محامد پروردگار و درود و تحیت بر رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم پس بدرستی که تو

نیستی

نیستی پیشی گیرنده بر اجل خود و نه روزی داده شده چیزی که نیست
برای تو و بدان بدرستی که روزگار را دو روز است روزی از برای تو
بشادی و فرح و روزی از برای تو باندوه و ترح و بدرستی که دنیا
سرای گردش دولتهاست پس آنچه از دنیا برای تست از نعمتها می آید بتو
با وجود ضعف و سستی تو در تحصیل آن و آنچه از دنیا بر تست از نقم و فجع
منع نکنی آن را بقوت خود یعنی قادر نیستی بر منع آن ومن كتاب
له عليه السلام الى معوية اما بعد فاني على التردد في جوابك
والاستماع الى كتابك لموهن رأيي ومخطئ فراستي وانك
اذ تحاولني الامور وتراجعني السطور كالمستثقل
النائم تكذبه احلامه والمتحير القائم يبهظه مقامه
لا يدري اله ما يأتي ام عليه ولست به غير انه بك شبيه
واقسم بالله لولا بعض الاستبقاء لوصلت
اليك مني قوارع تقرع العظم وتهلس اللحم واعلم
ان الشيطان قد ثبطك عن ان تراجع احسن امورك
وتأذن لمقال نصيحتك والسلام این کتابت آنحضرت
که فرستاده بسوی معویه پس از سپاس بی قیاس حضرت عزت و صلوات
بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پس بدرستی که من بر تردد م در جواب

میفرماید

تو و گوش فرا داشتن بسوی کتاب تو هر آینه سست کننده است فکر مرا
و در خطا افکنده است فراست و زیرکی مرا و بدرستی که تو وقتی که میخواهی از
من کارها و باز میکردی باین در سطرهای همچو کسی که بسیار گران کننده
خواب خود را باشد که بدروغ میدارد او را خوابهای او مانند حیران
مانده ایستاده که گران کند او را ایستادن او بر ادراک صواب نداند که آیا
نافع است او را آنچه مرآید یا مضر است بر او و نیستی تو بان مشتغل [?]
و همچو قایم شبیه و مانند بلکه او بتو شبیه است و سوگند یاد میکنم بخدای
تعالی که اگر نمی بود بعضی از باقی گذاشتن مدت محاربه من با تو و منقضی
نشدن آن مدت هر آینه میرسید بسوی تو از جانب من کوبنده‌ها که شداید
[?] و انواع محن که میکوبند استخوان را و میبرند گوشت را بدان
و بدان بدرستی که شیطان لعین باز داشت ترا از آنکه بازگردی به نیکوترین
کارهای خود مراد او طاعت آنحضرتست و بشنوی بگوش خود گفتار نصیحت
کننده خود را و السلام من حلف کتبه علیه السلام بین الیمن و ربیعه

نقل من خط هشام بن الکلبی هذا ما اجتمع علیه اهل
الیمن حاضرها وبادیها وربیعة حاضرها وبادیها
انهم علی کتاب الله یدعون الیه ویامرون به و
یجیبون من دعا الیه وامر به لا یشترون به ثمنا ولا

بوصول

ولا یرضون به بدلا وانهم ید واحدة علی من خالف
ذلک وترکه انصار بعضهم لبعض دعوتهم واحدة
لا ینقضون عهدهم لمعتبة عاتب ولا لغضب غاضب
ولا لاستذلال قوم قوما ولا لمسبة قوم قوما
ولا لمسبة علی ذلک شاهدهم وغائبهم وحلیمهم
وجاهلهم ثم ان علیهم بذلک عهد الله ومیثاقه
ان عهد الله کان مسؤولا وکتب علی بن ابی طالب ع

این سوگندنامه آنحضرتست که واقع شده میان اهل یمن که قحطانند
و میان ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان نقل کرده شده از خط هشام
بن کلبی این سوگندنامه ایست که جمع شده اند بر او اهل یمن حاضران
و غیر حاضران و ربیعه از حاضر و غیر حاضر آن که ایشان باشند بر کتاب
خدا و خوانند مردمان را بسوی آن کتاب و امر کنند بمضمون آن و
اجابت کنند کسی را که خواند مردمان را بسوی آن کتاب و امر فرماید
باو که نخرند بان بهایی را یعنی بدل نکنند آن را بچیزی دیگر و خشنود
نشوند بان بعوض و بدرستی که ایشان یکدستند یعنی متفق اند باهم
بر هر که مخالفت کند آن را و واگذارد آن را یاری دهند [?] بعضی
از ایشان بعضی دیگر را خواندن ایشان یکیست نشکنند عهد خود را بجهت

میفرماید

عتاب و سرزنش عتاب کننده و سرزنش نماینده و نه بجهت غضب کردن
غضب کننده و نه بجهت خوار کردن گروهی گروهی دیگر را و نه بجهت دشنام
دادن قومی قومی دیگر را بر این شروط اند حاضر ایشان و غایب ایشان
و خردمند ایشان و نادان ایشان پس بدرستی که بر ایشانست با آنچه
مذکور شد عهد خدا و پیمان او و بدرستی که عهد خدا پرسیده خواهد شد در روز جزا
و نوشت این عهدنامه را علی بن ابی طالب ؏ ومن کتاب له علیه السلام
الی معویه من المدینة فی اول ما بویع له بالخلافة ذکره
الواقدی فی کتاب الجمل من عبد الله علی امیر المؤمنین
الی معویة بن ابی سفیان فقد علمت اعذاری فیکم واعراضی
عنکم حتی کان ما لا بد منه ولا دفع له والحدیث
طویل والکلام کثیر وقد ادبر من ادبر واقبل من
اقبل فبایع من قبلک واقبل الیّ فی وفد من اصحابک والسلام
این مکتوب آنحضرت که نوشته بمعویه از مدینه در اول حالی که مبایعه کرده
شد بخلافت ذکر کرده این مکتوب واقدی در کتاب خود که مسمی است
بکتاب جمل میفرماید این نامه از بنده خدا علی است که امیر مؤمنانست
بسوی معویه که پسر ابی سفیانست پس از ثنای ایزدی و نعت نبوی بدرستی
که دانستی انکار کردن عذر درست مرا در میان شما در باب نصیحت

عثمان علیه السلام و رو گردانیدن من از شما بعد از نومید شدن شما از قبول
نصیحت و عجز از نصرت تا آنکه واقع شد کاری که ناچار بود از وقوع آن و هیچ
دفع نبود مر آن را و گفتار در آن کار دراز است و سخن در آن باب
بسیار و در قتل او حکایتهاست و تحقیق که نسبت داد و کسی که نسبت داد
عذر نهاد کسی که رو نهاد پس مبایعه کن با کسی که نزد تست و آن جریر بن عبد الله
البجلی بود که رسول آنحضرت بود و بفرست ای بسوی من در میان جماعت اینکه
من از اصحاب خود والسلام ومن وصیة له علیه السلام لعبد الله
بن العباس عند استخلافه ایاه علی البصرة سع الناس
بوجهک ومجلسک وحکمک وایاک والغضب فانه طیرة
من الشیطان واعلم ان ما قربک من الله یباعدک من النار
وما باعدک من الله یقربک من النار این وصیت نامه آنحضرت
که نوشته عبد الله بن عباس را نزد خلیفه ساختن آنحضرت او را بر بصره
منبسط کننده باش بامردمان بروی خود و دیگر گشاده باش بمجلس خود
و این اشارت است از فروتنی و خوشخوئی و وسیع باش بحلم خود و این اشارت
بعدل و بر حذر باش از غضب کردن بر مردمان پس بدرستی که غضب نمودن
فال بد گرفتنی است یعنی شآمت است از جانب دیو سرکش و بدان که آنچه نزدیک
کرده اند ترا بحضرت آفریدگار و دور کرده اند ترا از آتش دار القرار آنچه

تقويم

دوركردانند از رحمت پروردگار رزودیک کرداند ترا باتش روز شمار

ومن وصية له عليه السلام لما بعثه للاحتجاج على الخوارج لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ويقولون ولكن حاججهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنها محيصا

واز وصیت آنحضرت علیه الصلوة والتحیة مر عبد الله بن عباس را در وقتی که فرستاد او را بجهة حجت آوردن بر خارجیان میفرمایند مخاصمت مکن با ایشان بقرآن پس بدرستی که قرآن بردارنده معانی زیاد است و خداوند وجهای بسیار است میگوئی تو و میگویند ایشان ولیکن حجت آر با ایشان بسنت مطهره و احادیث نبویه زیرا که سنت آنکشف است در بیان از مراد قایل آن پس احتجاج بان اظهر باشد پس بدرستی که ایشان نیافتند از سنت گریزگاهی و جای عدولی

ومن كتاب له الى ابي موسى الاشعري جوابا في امر الحكمين ذكره سعيد بن يحيى الاموي في كتاب المغازي فان الناس قد تغير كثير منهم عن كثير من حظهم فمالوا مع الدنيا ونطقوا بالهوى واني نزلت من هذا الامر منزلا معجبا اجتمع به اقوام اعجبتهم انفسهم فاني اداوي منهم قرحا اخاف ان يكون علقا وليس رجل فاعلم احرص على جماعة امة محمد صلى الله عليه وآله

والعتها

وسلم والفتها مني ابتغي بذلك حسن الثواب وكرم المآب وسافي بالذي وأيت على نفسي وان تغيرت عن صالح ما فارقتني عليه فان الشقي من حرم نفع ما اوتي من العقل والتجربة واني لاعبد ان يقول قائل بباطل وان افسد امرا قد اصلحه الله فدع ما لا تعرف فان شرار الناس طائرون اليك باقاويل السوء

این نامه آنحضرت است که فرستاده بسوی ابو موسی در جواب کتابتی که نوشته بود بان حضرت در امر حکمین ذکر کرده این نامه را سعید بن یحیی اموی در کتاب خود که موسوم است بکتاب مغازی پس بدرستی که مردمان متغیر شده اند بسیاری از ایشان از بسیاری حظ خود پس میل کرده اند بدنیا و گویا شده اند بهوا و آرزوی نفس اماره و بدرستی که من فرود آمده ام درین امر خلافت بمنزلی که عجب آرنده است ابنای روزگار را جمع شده اند در ان منزل قومی چند که بعجب آورد ایشان را نفسهای ایشان پس بدرستی که من بتحکیم دوا میکردم از ایشان ریشی را که آن فساد حال امت بان انتشار که می ترسیدم که باز گردد آن ریش بخون غلیظ که بدتر باشد از ان حالت پس بدان که نیست هیچ مردی حریص تر بر اجتماع و اتفاق امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و بر الفت ایشان از من و باین مسیطلبم نیکوئی ثواب را و بزرگواری مرجع و معاد را و زود

از نسخه ۳

باشد کرد وفا کنم بآنچه وعده کردم من بر نفس خود واگرچه متغیر شدی تو از شناسیه
آنچه مفارقت کردی از من بدرستی که بدبخت کسیست که محروم گشت از نفع
آنچ داده شد باو از عقل و تمیز و بدرستی که من ننگ میدارم از آنکه بگویم
گوینده امری باطل را و من تباه کردم بسبب آن امر باطل کاری را
که بصلاح آورده باشد آن را خدای تعالی پس بگذار آنچه نمیشناسی از مسایل
پس بدرستی که بدترین مردمان شتابنده اند بسوی تو بگفتارهای بد و سخنان
لاطایل چنانچه مخفی نیست بر هیچ عاقل زیرا که اصحاب ضلالت و رای ترا فاسد
کردند و تابع ایشان شدی بجهت ضلالت و جهالت ومن کتاب له
علیه السلام لما استخلف الی امراء الجنا اما بعد فانما هلک
من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه واخذوهم
بالباطل فاقتدوه و از نامه آنحضرت که فرستاده بسوی امیران لشکرها
وقتی که خلیفه شد بعد از حمد خدا و درود بر سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
پس بدرستی که هلاک شدند آنکسانی که بودند پیش از شما و بدرستی که ایشان
منع کردند مردمان را از راه حق پس زود خریدند حق را بمتاع بی اعتبار و فرا گرفتند
از ایشان امر باطل را قدوه و متبوع خود گردانیدند در این جهان
و لهو و سلطان معذب شدند بنیران در آن جهان باب المختار من حکم
امیر المؤمنین و مواعظه ویدخل فی ذلک المختار من اجوبة

مسایله

مسائله والکلام القصیر الخارج فی سائر اغراضه
این باب در بیان آنچه زبده و برگزیده شده است از حکمتهای عالیمقدار
از مواعظها و نصیحتها از جوابهای و مسئلها و از کلام مختصر که بیرون آمده است
از معدن جواهر و باقی غرضهای نصیحت شعار قال ع کن فی الفتنة کابن
اللبون لا ظهر فیرکب ولا ضرع فیحلب میفرماید
باش در زمان فتنه همچو شتربچه که در آمده باشد در سه سالگی نه پشتی است
او را که سواری آن کرده شود و نه پستانی که از وی شیر دوشیده شود قال ع ازری
بنفسه من استشعر الطمع ورضی بالذل من کشف عن ضره
وهانت علیه نفسه من امر علیها لسانه والبخل عار والجبن
منقصة والفقر یخرس الفطن عن حجته والمقل غریب
فی بلدته والعجز آفة والصبر شجاعة والزهد ثروة
والورع جنة ونعم القرین الرضا والعلم وراثة کریمة
والآداب حلل مجددة والفکر مرآة صافیة وصدر
العاقل صندوق سره والبشاشة حبالة المودة والاحتمال
قبر العیوب وروی انه ع قال فی العبارة عن هذا المعنی
ایضا: المسالمة خبء العیوب ومن رضی عن نفسه کثر
الساخط علیه والصدقة دواء منجح واعمال العباد فی عاجلهم

نصب أعینهم في آجلهم میفرماید حقیر داشت نفس خود را کسی که شعار ساخت
طمع را و راضی شد بذلت کسی که برداشت پرده را از بدی حال خود و ذلیل
شد بر او نفس او کسی که امیر و حاکم ساخت بر نفس خود زبان خود را یعنی
نمودن سرزنش مردمانست در روزگار و تنگی محل نقصان و کمیست
و در و بینی کند میاز و زیرکی را از حجت او و اندکی مال غریبست
از شهر خود و عاجز بودن مرد از کسب مال آفت اوست و شکیبای در
طاعت و معصیت دلیریست و زهد توانگریست و ورع که اجتنابست از شبهات
سپریست از برای باز داشتن عذاب و نیکو همنشینی است رضا دادن بقضا
و دوانا شدن باحکام شریعت پس سودمند و گرامیست و ادب شریعت مکارم
اخلاق حمیده حلهاییست تازه و نو و فکر که آلت ارتسام صور معانیست
در عقل آینه ایست صافی برای رسیدن بیقین و سینه خردمند صندوق سر اوست
و گشاده روی دام دوستیست و بردباری نهفتن شد بدیها کو رعیبهاست
در روایت کرده اند که امیر المومنین ع فرموده در بیان همین معنی این کلمه را
که مصالحه کردن نهان کردن عیبهاست و کسی که خشنود باشد از نفس خود بحقیقه
احمق و کمال بسیار باشد خشم کننده و ناخشنود شده بر او و صدقه
دادن دوا ... حاجت بارنده و عملها که مردمان که واقع میشود در عاجل
انسان که این جماعت هی الشباه الیساه فی در بین چشمهای انسان در آجل

انسان که این جماعت قال ع اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم
و یتکلم بلحم و یسمع بعظم و یتنفس من خرم میفرماید
تعجب کنید مر این انسان را که می بیند به پیه و سخن میشنود بگوشت و میگوید
بگوشت و می شنود باستخوان و نفس میزند از شکاف بینی قال ع اذا اقبلت
الدنیا علی قوم اعارتهم محاسن غیرهم و اذا ادبرت عنهم
وسلبتهم محاسن انفسهم میفرماید چون رو نهاد دنیا بر گروهی عاریت
داد با ایشان نیکوییها دیگران را و چون پشت بر گرداند از ایشان ربود
از ایشان نیکوییهای نفس ایشان را قال ع خالطوا الناس مخالطة
ان متم معها بکوا علیکم وان غبتم حنوا الیکم
میفرماید اختلاط کنید با مردمان بخیتی اگر بمیرید بگریند بر شما و اگر زنده
باشید آرزومند شوند بسوی شما قال ع اذا اقدرت علی عدوک
فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه میفرماید چون قادر
شوی بر ضرر رسانیدن بدشمن خود پس بگردان عفو خود را از و در گذشتن
از گناه او شکرانه مر قدرت یافتن تو بر اخذ او قال ع اعجز الناس
من عجز عن اکتساب الاخوان واعجز منه من ضیع من ظفر
به منهم میفرماید که عاجزترین مردمان کسیست که عاجز باشند از دل
بدست آوردن برادران و عاجزتر از این کس کسیست که ضایع کرد و در گذاشت

کسی را که فیروزی یافت باو و او را مصاحب خود گرفت قال ع فی الذین اعتزلوا عن
القتال معه خذلوا الحق ولم ینصروا الباطل میفرماید در شان
کسی که گوشه گرفتند از کارزار نمودن فروگذاشتند راه حق را و تکاسل
نمودند در ان و یاری ننمودند کار باطل را قال ع اذا وصلت الیکم
اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر میفرماید چون
رسید بشما طرفهای نعم الهی پس مرمانید پایان آن نعمتها را و از خود مملو
منمایید طرف اخر آن را بکمی شکرگذاری قال ع من ضیعه الاقرب
اتیح له الابعد میفرماید کسی که ضایع سازد او را منفعت و معونت
نرساند باو نزدیکتر از اهل و اقوام تقدیر کرده شده برای معونت او دورتر
بجهت عنایت ملک علام قال ع ما کل مفتون یعاتب میفرماید
نیست هر فتنه انگیخته شده معصیت که فایده دهد او را عتاب قال ع تذل
الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی التدبیر وسئل عن
قول النبی صلی الله علیه وآله غیروا الشیب ولا تشبهوا بالیهود
فقال انما قال ع ذلک والدین قل فاما الان وقد اتسع نطاقه
وضرب بجرانه فامرؤ وما اختار میفرماید ذلیل و رام اند کارها
برای مقدارها تا انکه می باشد موت و هلاک مقتضی مقدار در انچه گمان می برد
ادمی ان را تدبیر صالح بسبب جهل او و بسبب قدر نعم ما قبل از قضا سنجیں

صغر افزود

صغر افزود روغن بادام خشکی می نمود ~~تدبیر صالح بسبب جهل او~~ برسیده
شدند انحضرت از قول پیغمبر یعنی تغییر دهید پیری را بخضاب و مانند مشوید
یهود پس در ترک خضاب تا کافران در میدان محاربه نبینند شما را
در سن قوت و شباب پس انحضرت فرمود در جای که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم فرمود این کار طیب را در ان وقت که اصحاب دین اندک
بودند از روی عدد پس اما درین زمان که وسیع است و منبسط لباس دین
و زده است سینه خود را بر زمین در ثبات و تمکین پس مرد مقرون است
بچیزی که اختیار نماید آن را بعد از مبالغه از مذهبیان قال علیه السلام
من جری فی عنان امله عثر باجله میفرماید هر که رود در عنان
آرزوی خود و بدست آورد لجام آن را ناگاه بسر در اید با اجل خود قال ع
اقیلوا ذوی المروات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر
الا وید الله بیده یرفعه میفرماید عفو کنید و در گذرید از لغزشهای
مروتها زلت و سر در آمدنهای انسان را پس نمی لغزد و از ایشان لغزنده
و برو در آمده مگر که ید توفیق عنایت خدای تعالی بدست او دست برسد او را
و او را از ان ورطه نجات میدهد قال ع قرنت الهیبة بالخیبة
والحیاء بالحرمان والفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا
فرص الخیر میفرماید که مقرون شده است و پیوسته گشته است ترس کار

بتومبدی و ملازمت شرمندگی بجرومی و فرصت طاعت و عبادت
میگذرد چون گذشتن ابر در سرعت پس مبادرت نمایید بفرصتهای
خیرات قال ع لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ
وَإِنْ طَالَ السُّرَى مفرماید که ما را حقیست لازم و مستحکم که آن امر خلافت
پس اگر داده شدیم بآن حق فبها و اگر ندادند حق ما را سوار می شویم بر کفلهای
شتران و اگرچه دراز باشد شب رفتن قال ع مَنْ أَبْطَأَ بِهِ
عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ وَمِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ
إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ مفرماید هر که
کاهل سازد او را کردار او و تیز رو نگرداند او را نیکو بهای او و از کفارهای
گناهان عظیم است فریاد رسی بیچاره مظلوم و غم وا بردن از اندوهگین
مغموم قال ع يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ
عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ مفرماید ای فرزند آدم
هر گاه که ببینی که پروردگار تو پاکست ز عیب و دمادم میدهد بر تو نعمتها
خود را و تو نافرمانی میکنی در اوامر او پس بترس از او و دور شو از گناه
قال ع مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ
صَفَحَاتِ وَجْهِهِ در دل نگرفت هیچ کس چیزی را مگر که ظاهر شد
گفتارهای زبان او و در صفحهای روی او قال ع إِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ

بِكَ وَأَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ مفرماید برو در خود را مادام
که بسر برود ترا تعبی باید که مرد مریض یاری طبیعت خود کند بر دفع
بیماری بحرکات بدنی تا ماده روی بتحلیل آورد و چون تواند بود که معنی
بدین هیچ باشد که پنهان مرض و اخفای او نکوتر و فاضلتر زهد پنهان
داشتن است قال ع إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ فَمَا
أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى وَقَالَ الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى
كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ مفرماید هر گاه که باشی تو از مطلوب در پشت
گردانیدن و بمقصود رسیدن و مرگ بسوی تو روی نهادن پس چه
بیک نشابانست اجزای که پیوسته میشود بعنا از قطع منازل عمر
وطی مراحل آن و حذر کن همچنانکه حق حذر است از معاصی و اجتناب
نما از ملاهی پس قسم بذات خدای که بهر آینه ساخته او سبحانه و پوشانیده شده
در نظر تو عقوبت را تا آنکه گویا آمرزیده پس بر حذر باش از گرفتن او و ترا فجاة
وقال عليه السلام قَدْ سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ
عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ
وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ
وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ
الشَّهَوَاتِ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ

وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ
سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى
تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ
وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ
وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ
فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ
شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزَهْرَةِ الْحُكْمِ
وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ وَمَنْ عَلِمَ
غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ
فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا واز کلام معجز نظام آن امام
همام است در وقتی که سوال کرده شد از ماهیت ایمان پس فرمود که
ایمان کامل قایم است بر چهار ستون اول بر شکیبایی نمودن که آن از
لوازم عفت است و دوم بر یقینی که آن حکمت است و سیوم بر عدل که ناشی است
از فضیلت حکمت و عفت و شجاعت و چهارم بر جهاد که آن ملکه ایست از برای
اقدام نمودن بر اموری که مقاومت و مدافعت آن واجب است و لازم آن
شجاعت است پس شکیبایی که یکی ازان چهار صفت بر چهار شعبه است که هر یکی
ازان ملازم عفت است اول صبر بر آرزومندی است بجنت و نعیم و دوم صبر است

بر ترسیدن

ترسیدن از جحیم و سیوم صبر بر ترک دنیا و شهوات است و چهارم صبر بر چشم
داشتن مرگ که شکننده لذات است پس هر که مشتاق شد بهشت را میل شد
از آرزوها و بیرون رفت از لذتها و هر که ترسید از آتش دوزخ دوری گزید
از چیزهای محرمه و هر که زهد ورزید و رغبت نکرد بمتاع دنیا سبک یافت
مصیبتها را در زمان بلیات و هر که چشم داشت مرگ را و انتظار آن
کشید شتاب نمود در خیرات و یقین که از جمله چهار دعایم است بر چهار
اغصانست بر بینا کردن زیرکی و بر تفسیر قرآن و بر پند گرفتن عبرت
و بر ملاحظه نمودن طریقه و روش پیشینیان پس هر که بینا گردید در فطنت
و زیرکی خود مستبین و هویدا شد برای او حکمت علمی و عملی و هر که هویدا
شد او را حکمت و خبرت شناسا شد بعبرت و هر که شناخت عبرت
گرفتن را پس گویا که بوده است در میان پیشینیان و عدل که از اوصاف
اربعه مذکورست مشتمل است بر چهار غصن بر فهم غوص کننده و فرو رفتن
در دریای دانش و بر طراوت و تازگی حکمتهای صادره از عدالت و
بر استواری و بردباری پس هر که فهم کرد دانا شد بنهایت دانش و هر که
دانا شد بفرو رفتن در قعر بحر علم پس گردید از مواضع الجور حکم و حکمت
و هر که حلم ورزید تقصیر نکرد در امور سهل و شدید خود و زیست
در میان مردمان در حالتی که ستوده شده مردمانست والجهاد علی

[illegible] شعب على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق
في المواطن وشنان الفاسقين فمن امر بالمعروف شد
ظهور المؤمنين ومن نهى عن المنكر ارغم انوف المنافقين
ومن صدق في المواطن قضا ما عليه ومن شني الفاسقين
وغضب لله غضب الله له وارضاه يوم القيامة والكفر
على اربع دعائم على التعمق والتنازع والزيغ والشقاق
فمن تعمق لم ينب الى الحق ومن كثر نزاعه بالجهل
دام عماه عن الحق ومن زاغ ساءت عنده الحسنة و
حسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة ومن شاق
وعرت عليه طرقه واعضل عليه امره وضاق مخرجه
والشك على اربع شعب على التماري والهول والتردد و
الاستسلام فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله ومن هاله
ما بين يديه نكص على عقبيه ومن تردد في الريب و
طئته سنابك الشياطين ومن استسلم لهلكة
الدنيا والاخرة هلك فيهما وجهاد که یکی از ان ستونهاست
بر چهار شعبه است بر فرمودن نیکوئی و باز داشتن از فعل زشت
و راستی در جمیع مکان و دشمنی با فاسقان پس هر که امر نمود بمعروف سخت ساخت

پشتهای مومنان را و هر که باز داشت فعل منکر و ناشایست را در خاک
مذلت مالید بینیهای منافقان را و هر که راست بود در جاهای کارزار
وانچه برو واجب بود و هر که دشمن ساخت فاسقان را و غضب کرد
بر ایشان از برای رضای رحمن خشم کرد حضرت حق جل و علا بر ایشان از برای
او و راضی و خشنود ساخت حق سبحانه او را در روز قیامت و کفر نیز
قایم است بر چهار دعایم و اصل ان جهل است بصنایع علم برو در شدن
و افراط ورزیدن در طلب حق و بی راه رفتن در او و در نزاع کردن بالکد
و مکابره نمودن و در کج شدن که آن رذیله تفریط است از فضیلت
علم و بر خلاف ورزیدن و طریقه اعتساف مرعی داشتن و آن از رذیله
افراط است از فضیلت شجاعت پس کسی که تعمق ورزید بجور باز نگشت
بحق و نشد با اهل حق ملحق و کسی که بسیار شد نزاع و خصومت او بسبب
جهالت و نادانی دایم شد کوری او از اصل هر مطلب حق و هر که میل
کرد از راه راست بد نمود نزد او نیکی و خیرخواهی و نیک نمود نزد او
بدی و تباهی و مست شد بمستی گمراهی و کسی که خلاف ورزید با صاحب
حق و دانش و دشوار ساخت بر او راههای امور بینش او و سخت و دشوار
گردید بر او کار او و تنگ شد بر او جاهای بیرون رفتن او از امور
بجهت عدم علم و بردباری و شک که تردد ذهن است در احا[illegible]

تقبیض نیز منشعب است بر چهار شعبه بر جدال کردن بر انچه حقست و بر خوف
در اقدام نمودن بر امور و متردد کشتن و منتقل شدن از بعضی جزئیات
شک ببعضی دیگر و بر گردن نهادن و برای تباهی هر که کاری بر کسی
که کرد انید جدال اعادت خود صبح نکرد شب ظلمانی را و کسی که ترسانید
او را انچه در پیش اوست از احوال باز گشت بر پاشنه های پای خود باستعجال
و هر که تردد کرد در شک کردن بکثرت انتقال پامال کردند و بیازردند او را
سمهای دیوان سرکش و هر کسی که منقاد شد و گردن نهاد مر تباهی دنیا و
اخرت را هلاک شد در دنیا بانواع شدت و در اخرت باوصاف عقوبت
قال ع فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ وَ قَالَ كُنْ
سَمِحًا وَ لَا تَكُنْ مُبَذِّرًا وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَ لَا تَكُنْ مُقَتِّرًا
و فرموده است حضرت ولایت پناه که کننده خیر و نیکویی بهتر است
از ان نیکویی و کننده شر و بدی بدتر است از ان بدی زیرا که علت
افضل و اقوی است از معلول و نیز فرموده انحضرت که باش جوانمرد
در بخشندگی و مباش اسراف کننده و باش اندازه نگهدارنده و انفاق
نماینده بر عیال بمقداری که باید یعنی بر وجه اعتدال و مباش تقصیر کننده در
انفاق قال ع اَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى وَ قَالَ مَنْ اَسْرَعَ اِلَى
النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ میفرماید شرف غنی

توانگری

توانگری ترک ارزوهاست و نیز میفرماید کسی که بشتابد بسوی مردمان بچیزی
که مکروه شمرند و کاره آن باشند گویند در حق او چیزی را که ندانسته بود بسبب
غالب شدن قوت غضبیت بر عقول انسان نزد تصور مکروه قال علیه السلام
مَنْ اَطَالَ الْاَمَلَ اَسَاءَ الْعَمَلَ وَ قَالَ وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ
اِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ الْاَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا وَ اشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ
مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ اُمَرَاءَنَا فَقَالَ
وَ اللهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا اُمَرَاؤُكُمْ وَ اِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ بِهِ عَلَى
اَنْفُسِكُمْ وَ تَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ وَ مَا اَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا
الْعِقَابُ وَ اَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْاَمَانُ مِنَ النَّارِ میفرماید
کسی که دراز کرد امید آرزوی خود را بد ساخت عمل خود را و فرموده انحضرت
در حالتی که رسیدند باو نزد رفتن او بجانب شام دهقانان بلده انبار
که ان در حوالی شام است پس پیاده شدند برای تعظیم و توقیر انجناب
و دویدند بنده وار در پیش رکاب ان عالی انتساب فرمود جهت این
کاری که کردید شما ان را درین حال پس گفتند این خوییست و روشی از ما
که تعظیم میکنیم بان امیران خود را پس فرمود انحضرت بخدا سوگند
که فایده نمیگیرند باین کار امیران شما و محنت مر اندازید و مشقت
حاصل میکنید در اخرت خودتان بجهت تعظیم غیر خدا و چه زیان کاریست

مشفقتی که باشند در پس آن عقاب و عذاب و چه سود و ندامت آسایشی که باشد

بآن ایمنی از آتش دوزخ در روز حساب **و من وصیت له لابنه الحسن**

يا بنيّ احفظ عنّي أربعاً وأربعاً لا يضرّك ما عملت معهنّ

إنّ أغنى الغنى العقل وأكبر الفقر الحمق وأوحش الوحشة

العجب وأكرم الحسب حسن الخلق يا بنيّ إيّاك ومصادقة

الأحمق فإنّه يريد أن ينفعك فيضرّك وإيّاك ومصادقة

البخيل فإنّه يقعد عنك أحوج ما تكون إليه وإيّاك

ومصادقة الفاجر فإنّه يبيعك بالتافه وإيّاك ومصادقة

الكذّاب فإنّه كالسراب يقرّب عليك البعيد ويبعّد

عليك القريب **از وصیت آن حضرت است که فرموده مر پسر خود امام حسن را**

ای پسرک من نگاه دار از من چهار گفتار را در فضایل و چهار دیگر را در باب

اجتناب ارباب رذایل که ضرر نرساند بتو آنچه کنی مصاحبت آنها اختیار

تکرار اربعا در مکان ثانیا بجهة آنست که اربع اول از باب کسب فضایل خلقیه

و اربع ثانیه از باب معامله نمودن با خلقان یا آنکه اولی از باب اثباتست

و ثانیه از باب نفی پس بینهما تباعد باشد میفرماید بدرستی که بهترین انواع

توانگری خرد است و بزرگترین انواع درویشی حماقتست و گرامی ترین

حسبی و شرفی بحسب عرف خوی نیکست و وحشتناک ترین وحشتی عجبست

خوش

و خود بینی ای پسرک من بپرهیز از دوستی نمودن با احمق و بی خرد پس بدرستی

که احمق می خواهد که نفع رساند پس ضرر می رساند بتو و بپرهیز از دوستی

کردن با بخیل پس بدرستی که او باز می ایستد از دوستی نمودن با تو و نه بر خیزد بیاری

دادن تو در محتاج ترین چیزی که باشی تو محتاج بسوی او و بپرهیز از دوستی

نمودن با بدکار پس بحقیق که او بفروشد مرتبه ترا بچیزی اندک و بی اعتبار

بواسطه بد نامی و بدکاری و اجتناب کن از صحبت ورزیدن با دروغگوی

پس بدرستی که او بجهت سرابیست نزدیک کرداند بر تو دوری را و دور کردن از تو

نزدیک را **و قال عليه السلام** لا قربة بالنوافل إذا أضرّت بالفرائض

وقال لسان العاقل وراء قلبه وقلب الأحمق وراء لسانه

وهذا من المعاني العجيبة الشريفة والمراد به أنّ العاقل

لا يطلق لسانه إلّا بعد مشاورة الرويّة ومؤامرة

الفكرة والأحمق تسبق حذفات لسانه وفلتات

كلامه مراجعة فكره ومماخضة رأيه فكأنّ لسان

العاقل تابع لقلبه وكأنّ قلب الأحمق تابع للسانه

وقد روي عنه عليه السلام هذا المعنى بلفظ آخر وهو

قوله قلب الأحمق في فيه ولسان العاقل في قلبه

ومعناهما واحد **و فرمود آن حضرت که هیچ نزدیکی جستن [illegible]**

سید رضی میفرماید ۲

خدا با فعال سنی و وقتی که ضرر رساند با فعال ردیی و نیز میفرماید زبان
خردمند در پس دل اوست و دل احمق و نجرد در پس زبان اوست یعنی
این الفاظ لطیفه از معنیهای عجیبه شریفه و بدیعه لطیفه است و مراد باین
کلام است که عاقل روان نمیسازد زبان خود را مگر بعد از مشورت نمودن
باندیشه خود و صلاح دیدن خود و بی عقل سبقت میکرداند رفتنهای زبان
خود را بر بیهاو و گفتارهای سخنان او که بی تفکر و تامل از و بفعل آمده باشد
بر باز گردیدن و بخاطر فکرت بینه او و بر متحرک شدن ضمیر بر اندیشه
او پس گویا زبان خردمند تابع دل اوست و گویا دل نادان پیروی زبان
اوست و تحقیق که روایت کرده شده است از آنحضرت ازین معنی بلفظ
دیگر بعبارتی غیر ازین عبارت یعنی دل احمق در زبان اوست و زبان
عاقل در دل اوست و معنی این عبارت و عبارت اول بالمآل یکیست فی نظر عقل

وقال علیه السلام لِبَعْضِ اَصْحَابِهِ فِي عِلَّةٍ اعْتَلَّهَا جَعَلَ اللّٰهُ
مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ فَاِنَّ الْمَرَضَ لَا اَجْرَ
فِيهِ وَلَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَيَحُتُّهَا حَتَّ الْاَوْرَاقِ
وَاِنَّمَا الْاَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلِ بِالْاَيْدِي وَالْاَقْدَامِ
وَاِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ وَاَقُولُ صَدَقَ ع اِنَّ الْمَرَضَ لَا اَجْرَ فِيهِ لِاَنَّهُ

من

مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ بِهِ الْعِوَضُ لِاَنَّ الْعِوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ
فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللّٰهِ بِالْعَبْدِ مِنَ الْآلَامِ وَالْاَمْرَاضِ وَمَا
يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ وَالْاَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ
فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَهُ كَمَا يَقْتَضِيهِ
عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ و فرموده آنحضرت ع مر یکی از
اصحاب خود را در مرضی که بیمار شده آنکس بان این قول را گرداند حق سبحانه
و تعالی آنچه واقع شده از بیماری تو انداختن گناهان تو باعتبار کسر قوت
شهوی و غضبی که مبداء ذنوب اند پس بدرستی که بیماری نیست هیچ مزدی
در ان ولیکن میرافکند گناهان و کردارهای بد را و می تراشد ان سیئات را
همچو تراشیدن برگهای درخت و بدرستی که مزد در گفتار بزبانست
و در کردار بدستها و قدمها و تحقیق که حق سبحانه و تعالی داخل میکرداند بواسطه
قدر راستی و درستی در اعتقاد و سریرت نیک و حسن طویه هر که می خواهد از بندگان
بهشت عنبر سرشت و سید رضی فرموده میگویم من که راست فرموده است
آنحضرت ع که بیماری هیچ مزدی نیست در او زیرا که مزد از قبل آنچیزیست
که سزاوار میشوند بران بر عوض از حضرت عزت شانه زیرا که عوض مستحقست
و سزاوار بر آنچه واقع است برابر در فعل خدای تعالی به بنده از المها و
مرضهای که عارض میشوند و آنچه جاری میشود در جای آن از اصناف هموم

و ثواب و مزد و مستحق میشوند و سزاوار میگردند بر آنچه واقع است در برابر
کردار بنده پس میان عوض و اجر فرقی بسیار است و تحقیق که بیان فرموده
این فرق را آنحضرت چنانچه اقتضا کرده آن را دانش او که سوراخ کننده
حقایق امور است و فکر او رسنده است بصواب وقال علیه السلام
فی ذکر خباب بن الارت یرحم الله خبابا فقد اسلم
راغبا وهاجر طائعا وعاش مجاهدا طوبى لمن ذكر المعاد
وعمل للحساب وقنع بالكفاف ورضي عن الله وفرموده است
حضرت ولایت مآب ع در یاد کردن اوصاف حمیده رحم کناد خدای تعالی
خباب بن ارت را پس بدرستی که اسلام آورد در حالتی که رغبت کننده بود
و هجرت اختیار نمود از وطن مالوف خود بملازمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم در حینی که فرمان برنده بود و زندگانی کرد در حالتی
که کوشش نماینده بود در جهاد خوشا کسی که یاد کرد معاد و مرجع خود را و
عمل نیکو کرد از برای روز حساب و قناعت کرد بمقدار رزقی که منع نمود
او را از سوال و راضی شد و خشنود از حضرت رب الارباب وقال ع
لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على ان يبغضني
ما ابغضني ولو صببت الدنيا بجماتها على المنافق على
ان يحبني ما احبني وذلك لانه قضي فانقضى على لسان

النبی

النبي الامي عليه السلام انه قال لا يبغضك مؤمن ولا
يحبك منافق وفرموده آنحضرت ع اگر بزنم بر اصل بینی مومن
بشمشیر خود که اینست برانکه دشمن دارد مرا بعداوت مرا نگیرد و دشمن ندارد مرا
واگر بریزم دنیا را با همه اموال بر منافق دررنده برانکه دوست دارد مرا
دوست ندارد مرا و آن رسوخ محبت من و ثبات عداوت منافق بجهت
آنست که قضا تعلق گرفته بدان و حکم الهی جاری شده است بر آن
پس گذشته بر زبان پیغمبر نانوسینده آنکه دشمن ندارد ترا منافق شقی زیراکه
ناپاک زاده است وقال ع سيئة تسوءك خير عند الله من حسنة
تعجبك میفرماید بدی که اندوه رساند بهتر است نزد خدای تعالی از نیکوی
که عجب آرد ترا وقال علیه السلام قدر الرجل على قدر همته
وصدقه على قدر مروته وشجاعته على قدر انفته
وعفته على قدر غيرته میفرماید قدر و منزلت مرد بمقدار
همت اوست و راستی مرد بقدر مروت اوست و شجاعت مرد بقدر حمیت او
و پاکدامنی مرد بقدر غیرت او وقال ع الظفر بالحزم والحزم
باجالة الرای والرای بتحصين الاسرار
احذروا صولة الكريم اذا جاع واللئيم اذا شبع
میفرماید فیروزی یافتن باسباب مطالب دنیوی و اخروی باحتیاط

است و هشیاری با حال فکرت و فکر شایسته باستوار کردن سرهاست
و حذر کنید از حمله بردن شریف النفس وقتی که گرسنه شود و حذر کنید
از حمله بردن ناکس چون سیر شود قال ع قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ
تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ میفرماید که دلهای مردمان رمنده است
بحسب فطرت پس کسی که بدست آورد بالفت آن دلها را رو آورند باو
بمودت و نصرت قال ع عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ
وَقَالَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ میفرماید
عیب تو پوشیده شده است مادام که یاری می کند ترا نیکوی بخت و نیز
میگوید سزاوارترین مردمان بعفو کردن قادرترین ایشانست بعقوبت
نمودن قال ع السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ
فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ میفرماید سخاوت آنست که باشد در ابتدای
سوال مردمان پس اما آن سخا که باشد از سوال سایلان و خضوع فقیر آن
پس آن از شرمندگیست و ننگ شنیدن از الحاح ایشان و مذمت مردمان
قال ع لَا غِنَاءَ كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ
كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ میفرماید نیست
هیچ توانگری چو خرد و نیست هیچ درویشی مانند جهل
و نیست هیچ میراثی چو ادب و نیست هیچ یاری دهنده چو مشورت کردن

قال ع الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَصَبْرٌ عَلَى مَا تُحِبُّ
میفرماید صبر دو صبر است اول صبر نمودن بر آنچه مکروه میشماری
آن را از حوادث روزگار و دوم شکیبایی نمودنست از آنچه دوست
میداری آن را از مشتهیات قال ع الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ
وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ وَقَالَ الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ
وَيُرْوَى هَذَا عَنِ الرَّسُولِ ص میفرماید توانگری در غربت
وطنست و درویشی در وطن غربتست و نیز میگوید قناعت که تسلیست
در اسباب معاش مالیست که فانی نمیشود قال ع الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ
وَقَالَ مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ میفرماید مال ماده شهوتست
و هر که بترساند ترا در امری از روی یاری همچو کسیست که بشارت دهد ترا
برستگاری قال ع اللِّسَانُ سَبُعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ وَقَالَ
الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ اللَّسْبَةِ میفرماید زبان ددیست
درنده اگر باز گذاشته شود بجودش بی تفکر و تدبیر بگزد و گزندگی بدتر
از هر گزنده و نیز میگوید زن گزنده است با نیش و آزار که سیرت
گزندگان بجنبه لذت مباشرتی که ناقص ماده حیوتست قال علیه السلم
الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ وَقَالَ أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ
يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ میفرماید شفاعت خواه بال طالبست

واهل جهان مانند کاروانند که می برند ایشان را و حال آنکه ایشان هستند در
خواب گران قال عم فَقْدُ الأَحِبَّةِ غُرْبَةٌ وَقَالَ فَوْتُ الحَاجَةِ
أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِهَا بِحَاجَةٍ مفسر باید نایافتن دوستان
غریبی است و نیز میگوید فوت کردن حاجت آسان تر است از طلب
نمودن آن بغیر اهلش موجب زیادتی سوال است از انسان قال علیه السلام
لَا تَسْتَحْيِ مِنْ إِعْطَاءِ القَلِيلِ فَإِنَّ الحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ
وَقَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلْ كَيْفَ كُنْتَ مفسر باید حیا مکن
از اندک دادن پس بدرستی که نومیدی کمتر است از آن یعنی حقارت
آن بیشتر است نزد اهل اعتبار و نیز میگوید هرگاه که واقع نشود آنچه خواهی
پس باید که باک نداشته بهر کیفیتی که باشی و در بعضی نسخ بر اصل خود
واقع شد قال عم لَا تَرَى الجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا وَقَالَ
إِذَا تَمَّ العَقْلُ نَقَصَ الكَلَامُ مفسر باید نمی بینی نادان را مگر بسبب
جهالت از حد در گذرنده است یا تقصیر کننده و این هر دو طرف
عدولند از عدالت و نیز میگوید چون تمام شد خرد مرد نقصان
یافت کلام قال عم الدَّهْرُ يُخْلِقُ الأَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الآمَالَ
وَيُقَرِّبُ المَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الأُمْنِيَّةَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصِبَ وَمَنْ فَاتَهُ
تَعِبَ مفسر باید روزگار کهنه گرداند بدنها را و تازه و نو می سازد آرزوها را

ونزدیک

ونزدیک میگرداند آرزو مرگ را هر کسی که فیروزی یافت بآنچه مراد او بود
از متاع دنیا رنجور شد بجهت کدورت و غبار در حراست و طلب زیادتی و کسی
که فوت کرد متاع دنیا رنج و زحمت کشید بر نیافتن آنچه با ان محتاج بود
عدم مراد بفقر و فاقه مبتلا شد قال عم مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ
إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ بِأَقْوَالِهِ
وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ
وَمُؤَدِّبِهِمْ مفسر باید کسی که نصب نمود نفس خود را برای مردمان
امام و پیشوای پس واجبست بر او که ابتدا کند بتعلیم دادن و از مودن
نفس خود را پیش از تعلیم دادن غیر خود را و باید که باشد ادب ساختن
و تعلیم دادن او غیر خود را بسیرت فعل جمیل پیش از آنکه ادب کردن بزبان
خود بود و آموزاننده نفس خود و ادب کننده آن سزاوارتر است
بتعظیم و تکریم از آموزاننده مردمان و ادب کننده ایشان
قال عم نَفَسُ المَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ مفسر باید نفس زدن
مرد گامهای اوست بسوی اجل خود وقال علیه السلام كُلُّ مَعْدُودٍ
مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ إِنَّ الأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ
اعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا وَمِنْ خَبَرِ طَرَائِقِ ضُمِّنَتْ

الضبابی عند دخوله الی معویة مسئلة عن امیر المؤمنین
قال فاشهد لقد رایته فی بعض مواقفه وقد ارخی
اللیل سدوله وهو قائم فی محرابه قابض علی لحیته یتململ
تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول یا دنیا
الیک عنی ارجعی عنی الیک ابی تعرضت ام الیّ تشوقت
لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک
قد طلقتک ثلثا لا رجعة فیها فعمرک قصیر وخطرک
یسیر واملک حقیر آه من قلة الزاد وطول الطریق
وبعد السفر وعظیم المورد میفرماید بر شمرده شده که کرامت
بسر اینده است و به چشم دانسته شده که مرگست اینده است و به درستی
که چون کارها پوشیده شود اعتبار کرده میشود آخر آن باول آن و این کلام
از خبر ضرار بن ضمره ضبابی است از حال امیر المومنین علیه السلام و امام
المتقین علیه صلوات الله رب العالمین نزد داخل شدن او بسوی معویة
و پرسیدن معویه از و حالت امیر المومنین را صلوات الله علیه گواهی میدهم
که دیدم او را در بعضی از وقوف در حالتی که فرو گذاشته بوده شب
پردهای خود را و این کنایت از شدت ظلمت و تاریکی او بعضی دیدم
حضرت را در شب تار وقتی که ایستاده در محراب عبادت خود بدست گرفته

محاسن

محاسن خود را از بسیاری الام و اندوه می جنبید و می بود آرام مانند بی آرام بود
مار گزیده و گریه میکرد مانند گریه کردن غم رسیده و میفرمود ای دنیا البته رجوع کن
بسوی خود و بخود مشغول باش آیا بسبب فریب دادن من پیش می آیی و خود را
عرض من میکنی یا بسوی من آرزومندی مینمای و طلب من بر میخیزی نزدیک
میاد بمن وقت فریفتن و غرور تو بسیار دور است این طمع تو من فریب
ده غیر مرا از غافلان مغرور هیچ حاجتی نیست مرا در متاع بی ثبات تو تحقیق
که طلاق دادم ترا سه طلاق که هیچ رجوعی نیست مرا در طلاق تو پس عمر تو
کوتاه است و قدر بزرگی تو اندکست امید تو خوار آه از کمی توشه در راه و درازی
راه و دوری سفر و قرارگاه و بزرگی جای فرود آمدن ومن کلام له علیه السلام
للشامی الذی قال له کان مسیرنا الی الشام بقضاء الله
وقدر بعد کلام طویل هذا مختاره والذی فلق الحبة
وبرا النسمة ما وطینا موطئا ولا هبطنا وادیا الا المقتضا
قدر ایها الشیخ لقد اعظم الله اجرکم فی مسیرکم وانتم
سائرون وفی منصرفکم وانتم منصرفون ولم یکونوا فی شیء
من حالاتکم مکرهین والیها مضطرین ویحک لعلک ولو کان
ذلک کذلک لبطل الثواب والعقاب وسقط الوعد و
الوعید ان الله سبحانه امر عباده تخییرا ونهاهم

جبر و اختیار

تحذیراً وکلّف یسیراً ولم یکلّف عسیراً واعطی علی القلیل
کثیراً ولم یعص مغلوباً ولم یطع مکرهاً ولم یرسل الانبیاء
لعباده لعباً ولم ینزل الکتب للعباد عبثاً ولا خلق
السموات والارض وما بینهما باطلاً ذلک ظن الذین کفروا
فویل للذین کفروا من النار و از جمله کلام آنحضرت است که فرموده نزد
رفتن او بطرف شام مرد شامی را وقتی که پرسید از آن حضرت آیا هست رفتن ما
بطرف شام بقضا خدای تعالی بعد از کلام دراز که این کلام برگزیده شده است
از آن یعنی بحق آن خدای که بشکافت دانه را در زیر زمین برهم و آفریدی
آدم را از کتم عدم که بالا نزدیم در هیچ موضع قدم و فرو نیامدیم بهیچ
وادی مگر بقضا و قدر پروردگار عالم و آدم شامی بعد از استماع این کلام
گفت نمی بینم برای خود مزدی درین سفر پرخطر زیرا که ثواب مترتب
بر امور اختیاریست نه بر امور اجباریه آنحضرت فرموده خاموش باش
ای پیر بانگ بر همانا بزرگ و بسیار گردانیده خدای تعالی مزد شما را در رفتن
شام دران حال که سیر کننده بودید و در بازگشتن شما در وقتی که باز گردنده
بودید و نبودید در هیچ چیز از حالات خود باکراه و اجبار داشته شدگان
و بجانب اضطرار مجبور شدگان مرد شامی گفت چگونه چنین باشد و حال
آنکه قضا ما را راند بسوی آن امور حضرت فرموده که ویحک این کلاییست

که در وقت ترحم گویند همچنانکه ویل کلمه ایست که در وقت عذاب گویند
یعنی خدا بر تو رحم کناد ازین نوع سخنان و ترا بیامرزاد شاید که گمان
برده باشی قضای که لازم است و قدری که واجبست و اگر باشد قضا
و قدر بهمان معنی که تو اراده کردی هر آینه باطل باشد ثواب و عقاب
و در و رد القرار و ساقط گردد وعده ابرار و وعید اشرار که ان ثواب
و عقاب بدرستی که حق سبحانه و تعالی امر فرموده بندگان خود را از روی
اختیار دادن و مخیر ساختن و نهی نمود ایشان را از روی ترسانیدن
یعنی تکلیف نمود حق سبحانه بندگان را بکار آسان باختیار و تکلیف
نکرد بکار دشوار باجبار و داد بر اندکی از کردار ثواب بسیار و عاصی کرده
نشد یعنی بنده عاصی نشد در حالتی که مجبور بوده باشد بی اختیار و فرمان داده
کرده شده نشد یعنی بنده فرمان او نبرد در وقتی که مکره بوده باشد
و مضطر و نفرستاد پیغمبران را بجانب خلقان از روی بازی و فرو نفرستاد
کتابها را برای بندگان بدون فایده و امر مجازی و نیافرید آسمانها
و زمینها را و آنچه در میان آنهاست بیهوده و لاطائل این گمان فاسد
و باطل گمان آنهاست که کافر اند و بی دین پس وای برایشان را که کافر
شدند از آتش دوزخ در روز دین وقال ع خذ الحکمة انّی کانت
فانّ الحکمة تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره

حتى تخرج فتسكن الى صواحبها في صدر المؤمن میفرماید فراکیر

حکمت را اکر ان کلامیست مطابق واقع از هر کجا باشد از موافق و منافق

بس بدرستی که علم حکمت می باشد در سینه منافق بس می اید و میرود در سینه

او و قرار نمیکیرد بجهت عدم صلاحیت موضع ان و در بعضی نسخ فتلجلج

یعنی بس میجهد و اضطراب میکند در سینه منافق تا انکه بیرون می اید بس ارام

میکیرد و بسوی صاحبان خود در سینه مومن موافق وقال ع في مثل ذلك

الحكمة ضالة المؤمن فخذ الحكمة ولو من اهل النفاق

میفرماید انحضرت در مثل این کفتار حکمت کم شده مومنست در آفاق

بس فراکیر حکمت را اکرچه باشد ماخذ ان از اهل نفاق وقال ع قيمة

كل امرئ ما يحسنه وهذه الكلمة التي لا تصاب لها

قيمة ولا توزن بها حكمة ولا تقرن اليها كلمة

میفرماید قیمت هر مردی و مرتبه هر شخصی نزد مردمان چیزیست که نکو

میداند ان را یعنی این کلامیست که رسانیده نمیشود مر او را لعل قیمتی و سنجیده

نمیشود بمقابل ان حکمتی و قرین کرده نمیشود باو در مثل این کلمه نصیحتی چه

مفهومست که از علوم و صناعات مباحه هر که علم او بیشتر است قیمت

او و افزونست و اکر عقل و علم نبودی انسان مثل بهایم می بود وقال ع او

صيكم بخمس لو ضربتم اليها آباط الابل لكانت

لذلك اهلا لا يرجون احد منكم الا ربه ولا يخافن الا

ذنبه ولا يستحيين احد اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا

اعلم ولا يستحيين احد لم يعلم الشئ ان يتعلمه وبالصبر

فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد لا خير في جسد

لا راس معه ولا في ايمان لا صبر معه فرمود که وصیت

میکنم شما را به پنج کلمه حکمت اثار که اکر بزنید بسبب طلب ان کفتار بغلهای

شتران را یا شکمهای پای خود هر اینه باشند ان کلمات بان کار سزاوار

و ان کلمات بابرکات اینست باید که امیدوار نباشید مکر به پروردکار خود و نه

ترسید مکر از کناه و کردار بد خود و شرم نکند هیچ یک چون پرسیده شوند

از انچه نداند از انکه کوید که نمیدانم و حیا نکند هیچکس چون نداند چیزی را

از انکه بیاموزد ان را و دیکر وصیت میکنم شما را بشکیبایی نمودن در کارها

بس بدرستی که صبر از ایمان همچو سرست از بدن هیچ خیری نیست در بدنی

که نباشد سر با ان و نه در ایمان که نباشد صبر با ان وقال ع لرجل افرط

في الثناء عليه وكان له متهما انا دون ما تقول وفوق

ما في نفسك فرمود بمردی که افراط مینمود در ثنا کردن باو و حال

انکه بود مر انحضرت را تهمت نهنده من زیر انم که تو میکوئی و بالای انم

که در نفس پنهان داری وقال ع بقية السيف ابقى عددا واكثر

ولذا ومن ترك قول لا ادري اصيبت مقاتله ورأي الشيخ احب
الي من جلد الغلام وروي من مشهد الغلام میفرماید اگر
باقی مانده است از ضرب شمشیر باقی مانده تر است از روی عدد و بیشتر است
از روی ولد و کسی که ترک کند گفتار نمیدانم را و نادانسته بجواب دادن
بکشتنگاه رسیده شود بجانب او موضع قتل او و فرمود که اندیشه پیر دانا
دوست تر است بسوی من از جلادت نوجوانان توانا و در بعضی روایت
آمده که رای پیر دانا دوست تر است نزد من از حضور جوانان وقاله
عجبت لمن يقنط ومعه الاستغفار وحكى عنه ابو جعفر
انه قال كان في الارض امانان من عذاب الله تعالى
فقد رفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به اما
الامان الذي رفع فهو رسول الله صلى الله عليه وآله واما الامان
الباقي فالاستغفار قال الله عز وجل وما كان الله
ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون
وهذا من محاسن الاستخراج میفرماید عجب دارم مر کسی را
که نومید شود از رحمت الهی و حال آنکه با او باشد استغفار نمودن و حکایت
کرده از امیر المومنین ابوجعفر ع که فرمود آنحضرت که بود در زمین دو امان
از عذاب خدا پس برداشته شد یکی از آن هر دو و در میان پس نزد شماست

آن

آن یکی دیگر پس چنگ در زنید بآن امان اما آن امانی که برداشته شده پس
آن پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و آله و اما امان که باقی مانده است پس آن آمرزش
خواستن است از گناهان و فرمود خدای که غالبست بر عالمیان نیست
خدای تعالی که عذاب کند خلقان را و حال آنکه تو باشی در میان ایشان زیرا که
هستی رحمت عالمیان و نیست خدای غفار عذاب کننده اهل روزگار
و حال آنکه کنند ایشان آمرزش خواهی گناهان را و سید رضی الدین میفرماید
که این گفتار از نیکوییهای استخراج اسرار است وقاله من اصلح ما بينه
وبين الله اصلح الله ما بينه وبين الناس ومن اصلح امر آخرته
اصلح الله امر دنياه ومن كان له من نفسه واعظ كان له
عليه من الله حافظ وقال الفقيه كل الفقيه من لم يقنط
الناس من رحمة الله ولم يؤيسهم من روح الله ولم يؤمنهم
من مكر الله میفرماید کسی که بصلاح آرد آنچه میان اوست و میان خداوند
یزدان به پرهیزکاری بصلاح آرد خدای آنچه میان اوست و میان مردمان
و کسی که بصلاح آرد کار آخرت خود را باصلاح آورد خدای تعالی کار
دنیای او را و هر که باشد مر او را از قبل نفس خود واعظی باشد بر او از خدا
نگهبانی و نیز میگوید دانای پرهیزکار که باشد در علم دین کامل کسیست که نومید
نمیگرداند مردمان را از رحمت خدا و مأیوس نسازد ایشان را از روح و راحت

حق جل وعلا وایمن نگردند ایشان را از مکر خدا واخذ وباد دانش او تا دلیر
نشوند در گناه قال ع اوضع العلم ما وقف على اللسان وارفعه
ما ظهر في الجوارح والاركان وقال ع ان هذه القلوب
تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكمة
میفرماید پست ترین دانش وزبون ترین بخش آنست که بایستد بر زبان
وموجود نشود بعمل وبلندترین دانش آنست که آثار او در اعضا و ارکان
بندگان باشد یعنی مقرون باشد بعمل و براستی که این دلها ملال میگیرند
وسیر میشوند همچنانکه ملال میگیرند وسیر میشوند بدنها از یک طعام پس طلب کنید
وبجویید برای دلها لطایف حکمت نفیس وغریب همچو کان حکمت مستحسن
قال ع لا يقولن احدكم اللهم اني اعوذ بك من الفتنة لانه
ليس احد الا وهو مشتمل على فتنة ولكن من استعاذ
فليستعذ من مضلات الفتن فان الله سبحانه يقول واعلموا
انما اموالكم واولادكم فتنة ومعنى ذلك انه
سبحانه يختبرهم بالاموال والاولاد ليتبين الساخط
لرزقه والراضي بقسمه وان كان سبحانه اعلم بهم من
انفسهم ولكن لتظهر الافعال التي بها يستحق الثواب
والعقاب لان بعضهم يحب الذكور ويكره الاناث وبعضهم

يحب

يحب تثمير المال ويكره انثلام الحال وهذا من غريب ما سمع
منه في التفسير وسئل ع عن الخير ما هو فقال ليس الخير
ان يكثر مالك وولدك ولكن الخير ان يكثر علمك وان
يعظم حلمك وان تباهي الناس بعبادة ربك فان احسنت
حمدت الله وان اسأت استغفرت الله ولا خير في الدنيا
الا لرجلين رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة
ورجل يسارع في الخيرات ولا يقل عمل مع التقوى وكيف
يقل ما يتقبل فرمود که باید که نگوید یکی از شما یعنی استعاذت نکند
بحق تعالی باین عوذه یعنی بار خدایا براستی که من پناه میگیرم بتو از فتنه
زمان زیراکه نیست هیچ یک از شما مگر که او مشتملست بر فتنه ومحیطست
بر بلیت که موجب اصابت حق باشد ووضع نفی در موضع آن بر طریق ولیکن
کسی که پناه گیرد بخدا پس باید که پناه گیرد از فتنهای گمراه کننده وهلاک
سازنده پس براستی که حق سبحانه وتعالی میفرماید درین کلام معجز نظام یعنی
بدانید که مالهای شما وفرزندان فتنه است در دنیا ومعنی این کلام
عالی مقام آنست که حق سبحانه وتعالی مر آزماید یعنی معامله آزمایش کننده میکند
با بندگان در مالها وفرزندان ایشان تا ظاهر شود خشم کننده روزی
خود را وراضی شونده بقسمت روزی خود واگرچه هست حق سبحانه وتعالی

و نامرتبا نشان از نفسهای ایشان ولیکن تا ظاهر شود و اشکار گردد فعلها
و کردارها که بسبب آن مستحق میشوند بثواب و عقاب زیرا که از بعضی مردمان
دوست میدارند پسران را و مکروه میشمارند دختران را و جماعتی دیگر از ایشان
دوست میدارند بسیار گردانیدن مال را و مکروه می شمارند رخنه شدن
و بر ایشان گشتن آن یعنی این تقدیر از غریب الخبر نیست که شنیده شد از آنحضرت
در تفسیر و تبیان این آیه کبریا که سوال کرده شد از آنحضرت ع از خیر که آن
چیست و چه چیز است پس فرمود که نیست خیر آنکه بسیار شود مال تو و فرزند تو
ولیکن خیر آنست که بسیار گردد علم و دانش تو و بزرگ شود و بسیار حلم تو و آنکه
فخر کنی و نازش نمای بمردم روزگار به پرستش پروردگار خود پس اگر نیکوی
کنی در افعال و اقوال حمد گوی و ستایش نمای خدای را و اگر بد کنی و مرتکب
عصیان شوی آمرزش خواهی از حضرت باری تعالی و هیچ چیز نیست در دنیا
مگر دو مرد را مردی که گناه کرد گناهی چند پس تلافی نمود آن را بتوبه و باز
بخداوند و مردی که بشتافت در خیرات و مبرات و پیشی گرفت در حسنات
و اندک نیست هیچ عملی و کرداری با تقوی و پرهیزکاری و چه گونه اندک باشد
چیزی که مقبول افتد نزد حضرت باری وقال علیه السلام انّ
اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به ثمّ تلا علیه
السلام انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتّبعوه وهذا النّبی

الآیة

الآیة ثمّ قال انّ ولیّ محمّدٍ من اطاع الله وان بعدت لحمته
وانّ عدوّ محمّدٍ من عصی الله وان قربت قرابته وقد سمع رجلا
من الحروریّة یتهجّد ویقرء فقال نوم علی یقین خیر
من صلوة فی شکّ فرمود آنحضرت بدرستی که سزاوارترین
مردمان به پیغمبران دانا ترین ایشانست بانچه آورده اند آن را از نزد یزدان
پس از آن خواند از قرآن این آیه را که پس سزاوارترین مردمان با براهیم
علی نبینا علیه السلام هر اینه آنانند که پیروی نمایند آن را بانچه بیاورد از احکام
الهی و دیگر پیروی کنند این پیغمبر را مراد محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی را
که بگروی ایمان آورده و عالم شدند بانچه نازل شده از امر و نواهی بعد از آن
فرمود که بدرستی دوست محمد کسیست که فرمان برد خدا را و اگرچه دور باشد
خویشی و خویشاوندی او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چو سلمان
و مقداد و ابوذر و بلال و بدرستی که دشمن محمد کیست که فرمان نبرد خدا را و اگرچه
نزدیک باشد خویشی وی بوی نزد او برسالت پناه ابولهب و ابوجهل و بدرستی
که آنحضرت شنید از مردی که از حروریه بود و بیداری میکشید و قرائت قرآن
میکرد پس گفت یعنی خواب شخصی که بیقین باشد بامام در جواب اطاعت
او و اقتدا نمودن باو و در سایر احکام بهتر است از نماز گزاردن
در شک باو امام قال علیه السلام اعقلوا الخبر اذا سمعتموه

عقلَ رعايةٍ لا عقلَ روايةٍ فإنّ رواةَ العلمِ كثيرٌ ورعاتَه
قليلٌ وقال وقد سمع رجلاً يقول إنّا لله وإنّا إليه راجعون
فقال عم إنّ قولنا إنّا لله اقرارٌ على أنفسنا بالملك وقولنا
إنّا إليه راجعون اقرارٌ على أنفسنا بالهُلْك وقال عم وقد
مدحه قومٌ في وجهه فقال عم اللهمّ إنّك أعلمُ بي من
نفسي وأنا أعلمُ بنفسي منهم اللهمّ اجعلنا خيراً ممّا
يظنّون واغفر لنا ما لا يعلمون ميفرمايد دريابيد خبر را
چون بشنويد آن را بدريافتن رعايت كه آن تدبر است و فهم معنى آن
نه معطلى بدريافتن روايت كه مجرد نقل لفظ باشد بدون تدبر معنى پس
بدرستى كه راويان علم بسيارند و رعايت كنندگان آن كم و شنيد آنحضرت
از مردى كه ميگفت پس بدرستى كه ما همه از آن خدايم و در سلسله بندگى او
در بنديم و ما بسوى او باز گردندگانيم پس فرمود زدين مقال كه بدرستى
كه گفتار ما كه انا لله است اعتراف است بر نفسهاى خود بپادشاهى الهى و قول ما
كه انا اليه راجعون است اقرار است بر نفسهاى خود بهلاكت تباهى و مدح كردند
و مى ستودند آنحضرت را جماعتى در روى او يعنى در مواجهه او در ستايش
ميكردند پس فرمود بارخدايا تو داناترى بمن از نفس من و من داناترم
بنفس خود از ايشان بارخدايا بگردان ما را بهتر از آنچه گمان مى برند

بيامرز

بيامرز از براى ما آنچه نميدانند ايشان از ترك اولى قال عليه السلام
لا يستقيم قضاءُ الحوائج إلّا بثلاثٍ باستصغارِها
لتعظمَ وباستكتامِها لتظهرَ وبتعجيلِها لتهنأَ وقال عم يأتي
على الناس زمانٌ لا يقرّب فيه إلّا الماحلُ ولا يظرف
فيه إلّا الفاجرُ ولا يضعف فيه إلّا المنصفُ يعدّون
الصدقةَ فيه غرماً وصلةَ الرحمِ منّاً والعبادةَ استطالةً
على الناس فعند ذلك يكون السلطانُ بمشورةِ الإماءِ
وإمارةِ الصبيانِ وتدبيرِ الخصيانِ ورُئي عليه إزارٌ خَلِقٌ
مرقوعٌ فقيل له في ذلك فقال يخشع له القلبُ وتذلّ به
النفسُ ويقتدي به المؤمنون إنّ الدنيا والآخرةَ عدوّان
متفاوتان وسبيلان مختلفان فمن أحبّ الدنيا وتولّاها
أبغض الآخرةَ وعاداها وهما بمنزلةِ المشرقِ والمغربِ
وماشٍ بينهما كلّما قرب من واحدٍ بعد من الآخر وهما
بعدُ ضرّتان وعن نوفٍ البكالي قال رأيتُ أمير المؤمنين
ذات ليلةٍ وقد خرج من فراشه فنظر إلى النجوم فقال
يا نوفُ أراقدٌ أنت أم رامقٌ فقلتُ بل رامقٌ يا أمير
فقال يا نوفُ طوبى للزاهدين في الدنيا والراغبين في الآخرة

المؤمنين

اولئك قوم اتخذوا الارض بساطا وترابها فراشا وماءها
طيبا والقرآن شعارا والدعاء دثارا ثم قرضوا الدنيا
قرضا على منهاج المسيح ان داود ع في مثل هذه الساعة
من الليل فقال انها ساعة لا يدعو فيها عبد الا استجيب
له الا ان يكون عشارا او عريفا او شرطيا او
صاحب عرطبة وهي الطنبور او صاحب كوبة
وهي الطبل وقد قيل ايضا ان العرطبة الطبل والكوبة الطنبور

و فرمود راست نمیشود گذاردن حاجتها محتاجان بر قانون عدالت
مگر بسه خصلت بکوچک شمردن آن حاجتها بان زا می آید تا عظیم داشته
شود آن چیز یعنی عظمت پیدا کند و مشهور شود در نظر اهل روزگار و به پنهان داشتن
آن حاجت آن دانست بر دوری از ریا و سمعه تا ظاهر کرده شود یعنی تا حق
سبحانه آن را ظاهر گرداند و بشتاب زدگی نمودن در حاجتهای ایشان
تا گوارنده شود آن حاجتها بر ایشان بدون شائبه تکدر و قال می آید بر مردمان
روزگاری که مقرب نباشد در آن اول هیچکس نزد مردمان مگر مکار غماز و سخن
چین مردمان و زیرک خوانده شود در آن زمان نزد سلطان زمان یعنی
هیچکس را زیرک نگویند مگر گناهکار کاذب و ضعیف خوانده نشود در آن
یعنی ضعیف نگویند هیچکس را مگر انصاف دهنده و داد نماینده شمرده شود صدقه را

دران

دران زمان تاوان و بپوشش بخویشان را منت نهادن بر ایشان و عبادت
خدا را کردن کشتی کردن و خود را بزرگ شمردن بان مردمان پس بود آن
اوان باشند سلطان زمان و پادشاه مردمان بمشورت پرستاران
و امیری کودکان و صلاح اندیشیدن خصی کشیدگان و خواجه سرایان
و نامردان و دیدند بر آنحضرت ازاری کهنه که پاره چند بر دوخته بود پس
گفتند مر او را درین صورت پس در جواب فرمود خشوع می ورزد و فروتنی
میکند از ان دل کبر پیشه و رام میشود بان نفس اماره و پیروی میکنند بان
مومنان نالبسته و بدرستی که دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و مختلف
اند و دو راه اند مختلف و مخالف پس هر که دوست داشت دنیا را و دوستی
ورزید با او دشمن داشت آخرت را و طریقه دشمنی داشت بان و این
دنیا و آخرت نزد هوشمند ابن طالب بمثابه مشرق و مغرب است و رونده
در میان این هر دو هر بار که نزدیک شود بیکی از ان دو میگردد دور از دیگر
و این دنیا و آخرت دو هوو اند یعنی مثل دو زن اند در حباله یک شوهر
که وجود یک مضرت آن دیگر است و منقول است از نوف بکالی گفت که
دیدم امیر المومنین را علیه السلام در میان شبی از شبها که بیرون
می آمد از خوابگاه خود پس نظر نمود بستارگان پس فرمود که ای نوف
آیا در خوابی یا در بیداری ای پس گفتم که در خواب نیستم بلکه بیدارم ای امیر مومنان

پس گفت ای انوف خوشحالی باد مر زاهدان را در دنیای پر مشقت و مر رغبت
نمایندگان در آخرت ایشان جماعتی اند از اولیاء الله که فرا گرفته اند
زمین را بساط و خاک او را جامه خواب و آب آن را شربت خوشبو و قرآن را
جامه که ملاصق بدنست و دعا را جامه که بر بالا جامه‌ها پوشند پس بریدند
دنیا را و قطع نمودند آن را بریدنی از روی رضا بطریقه حضرت عیسی ع
ای انوف بدرستی داود پیغمبر ع قیام مینمود بدعا و عبادت در مثل این
ساعات از شب و آن آخر شب بود پس فرمود که بدرستی که این ساعت
ساعتیست که دعا نکند در وی هیچ بنده مگر که مستجاب شود برای او آن دعا
مگر آنکه باشند ده یک ستان از کاروانیان یا باشند شتاب کننده قوم بر ستم
کننده یا عوانی که یاری کننده ظالمانست یا باشند خداوند عرطبه و عرطبه
طنبورست یا باشند خداوند کوبه و کوبه دهلست که آلت فجور است
و بعضی گفته که عرطبه دهلست و کوبه طنبور و قال علیه السلام
إِنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ
حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا
وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدَعْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا
میفرماید بدرستی که خدا فرض کرده است بر شما فریضه چند که آن اصول
خمسه است و فروع واجبه پس ضایع مسازید آن را و تعیین فرموده برای شما

حدها از احکام شرعیات پس درمگذرید از آن حدود و باز داشته شما را
از چیزی چند که آن سایر منهیاتست پس مدرید و مشکنید حرمت آنها را
تا نگردید موجب بلیات و خاموش شد از برای شما از چیزی چند و بیان
ننمود آنها را و ترک نفرمود آن را از روی فراموشی پس رنج مکشید در تعلم
آن مثل بحث از کنه واجب از قضا و قدر و تحقیق نمودن روح و غیر ذلک
قال علیه السلام لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ
دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ وَرُبَّ عَالِمٍ قَدْ
قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ فرمود ترک نمیکنند مردمان
چیزی را از کار دین خودشان برای طلب صلاح دنیای خود مگر که میگشاید
خدای تعالی برای ایشان چیزی را که ضرر رساننده تر بود از آن و بسا
دانای که کشته او را نادانی او و علم او که با او بود نفع نرسانید او را قال
لَقَدْ عُلِّقَ بِنِيَاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ
وَذَلِكَ الْقَلْبُ وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا
فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ
الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ
الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ
وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ

العزّة وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع وإن أفاد مالاً أطغاه
الغنى وإن عضّته الفاقة شغله البلاء وإن جهده الجوع
قعد به الضعف وإن أفرط به الشبع كظّته البطنة
فكلّ تقصير به مضرّ وكلّ إفراط له مفسد
میفرماید هر اینه آویخته است از رگ درون آدم که مشابه و مخصص
گوشت پاره و آن پاره گوشت عجیب‌ترین چیزیست در وی و آن دل است و مر اورا
حاصلست سرمایها از حکمت و ضدهای چند از خلاف حکمت پس اگر بدید آید
اورا امید خوار سازد اورا طمع و اگر هیجان کند با وطمع هلاک سازد اورا
حرص و بهره دو سرا و اگر دست اورا نومیدی بکشد اورا اندوه خوردن
بر مافات و اگر عارض شود اورا غضب و خشم سخت شود با وخشم و شدّة
غیظ و اگر یاری کند اورا خشنودی در کاری فراموش کند نگهداشتن
و ترک غفلت خود را و اگر غالب شود اورا ترس در حیث غفلت مشغول
سازد اورا ترسیدن و مشغول شدن بحذر و اگر فراخ شود مر اورا ایمنی
رباید اورا فریب و غرور و اگر برسد اورا مصیبتی و بلیتی رسوا کند
اورا بی قراری و اگر زاید گرداند مالی طاغی سازد اورا توانگری و اگر
بگزد اورا درویشی مشغول گرداند اورا بلا و محنت و اگر گرسنگی دهد در
تعب اندازد اورا و اگر سنگی بنشاند اورا سستی و ناتوانی و اگر از حد بگذرد

اورا اسیری

اورا اسیری و پرخوری در تعب و رنج اندازد اورا پری طعام پس هر تقصیری
و تفریطی ازین امور سابقه اورا ضرر رساننده است و هر افراطی از حد
در گذشتنی ازان اورا تباه کننده است و حد اعتدال در جمیع امور مستحسن است
قال نحن النمرقة الوسطى بها يلحق التالي وإليها يرجع الغالي
وقال لا يقيم أمر الله تعالى إلا من لا يصانع ولا يضارع
ولا يتّبع المطامع میفرماید نمرقه در اصل لغت بالشیست
که تکیه کنند بر او از هر دو جانب و او در میانه باشد و مراد اینجا اعتدال است
یعنی ما که اهل بیت رسولیم بر حد اعتدال ایم با ما لاحق میشود تالی که عبارت
از مفرط مقصر مثل جماعتی که تفضیل غیر معصوم بر ایشان کنند و بسوی آن
باز میگردد غالی که کنایت است از مفرط متعصب مانند جماعتی که غلو دارند مرتبه
که ایشان را از حد بشریت بیرون می برند و با لوهیت میرسانند و فرمود
آنحضرت بپای نمیدارد امر خدای تعالی را مگر کسی که مدارا و مداهنه نکند و ذلت
و ضراعت پیشه نکند با غیر خود و در پی نرود بجاهای طمع وقال علیه السلام
وقد توفي سهيل بن حنيف الأنصاري بالكوفة بعد مرجعه
معه من صفين وكان من أحبّ الناس إليه لو أحبّني
جبل لتهافت ومعنى ذلك أن المحنة تغلظ عليه فتسرع
المصائب إليه ولا يفعل ذلك إلا بالأتقياء والمصطفين

الاخيار للابرار وهذا مثل قوله ع من احبنا اهل البيت

فليستعد للفقر جلبابا وقد يؤول ذلك على معنى آخر

ليس هذا موضع ذكره ميفرمايد در حالتي كه وفات كرده بود

سهيل بن حنيف انصاري رحمه الله در كوفه بعد از باز كشتن او با آنحضرت

از صفين و بود از دوسترين مردمان بسوي امير المؤمنين عليه السلام

ميفرمايد اگر دوست دارد مرا كوه بلند كوه هر اينه بيفتد پاره پاره از محنت

و اندوه و معني اين مقال بي مثال آنست كه محبت و دوستي غليظ و سخت گردد

بر او يعني بنهايت مرتبه رسد پس نشتابد مصيبتها و دوم بسوي آن و كروه

نميشود آن كار يعني نمي رسد بمصايب و نوايب بواسطه محبت اسد الله

الغالب مگر پرهيزكاران نيكوكار و برگزيدگان نيكوكار و اين كفته مثل

قول آنحضرت است هر كه دوست دارد ما را كه اهل بيتيم پس بايد كه مهيا سازد از

براي فقر و انكسار پرده استوار و تحقيق كه تاويل كرده شده است اين كلام

در اخبار بر معني ديگر كه نيست اين مقام جاي ياد كردن آن وقال ع لا

مال اعود من العقل ولا وحدة اوحش من العجب ولا

عقل كالتدبير ولا كرم كالتقوى ولا قرين كحسن الخلق

ولا ميراث كالادب ولا قائد كالتوفيق ولا تجارة

كالعمل الصالح ولا ربح كالثواب ولا ورع كالوقوف

عند

عند الشبهة ولا زهد كالزهد في الحرام ولا علم كالتفكر

ولا عبادة كاداء الفرائض ولا ايمان كالحياء والصبر

ولا حسب كالتواضع ولا شرف كالعلم ولا عز كالحلم

ولا مظاهرة اوثق من مشاورة ميفرمايد نيست هيچ

مالي پرفايده تر از خرد و نيست هيچ تنهايي ترسناك تر از عجب و نيست هيچ عقلي

همچو تدبير و هيچ كرمي نيست همچو پرهيزكاري و نيست هيچ همنشيني

همچو نيكويي خوي و نيست هيچ ميراثي همچو ادب و نيست هيچ كشنده بخير همچو

توفيق الهي و هيچ تجارتي نيست مانند كردار پسنديده و هيچ سودي نيست

مثل ثواب و هيچ ورعي نيست همچو باز ايستادن نزد شبهه و هيچ زهدي نيست

همچو زهد در حرام و هيچ علمي نيست همچو تفكر كردن در آلاي الهي و هيچ عبادتي نيست

همچو ادا كردن فريضها و هيچ ايماني نيست مانند ايماني كه كمال پيدا كرده با

بحيا و شكيبايي و هيچ كرامتي و زادي نيست مثل فروتني نمودن با بندگان

خدا و هيچ شرفي نيست همچو دانش و نيست هيچ عزت و ارجمندي همچو بردباري

و هيچ پشتيباني نيست استوارتر از مشورت كردن با اهل فن وقال ع

اذا استولى الصلاح على الزمان واهله ثم اساء رجل

الظن برجل لم تظهر منه خزية فقد ظلم واذا استولى الفساد

على الزمان واهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر ميفرمايد

جون مستولی شود صلاح وغالب گردد نیکو حالی بر روزگار ومردمان آن روزگار
پس ازان بدگمان کند مردی گمان خودرا بمردی که ظاهر نباشد ازو فضیحتی
پس بتحقیق که ظالم باشد وستمکار در ان وهرگاه که مستولی گردد فساد وتباهی
بر زمان واهل زمان پس نیکو گرداند مردی گمان را بمردی دران اوان
پس انداخته باشد خودرا در فریب وغفلت بسبب ان گمان وقیل له ع
كيف تجدك يا امير المؤمنين فقال كيف تكون حال من
يفنى ببقائه ويسقم بصحته ويؤتى من مأمنه وگفتند
مر آنحضرت را چگونه می یابی خودرا یعنی چه حال داری یا امیر مومنان
پس در جواب فرمود چگونه باشد حال کسی که در معرض فنا در می آید ببقای خود
و بیمار میشود بصحت اعضای اجزای خود و می آرند او را یعنی بادر اخل میگردانند
از مامن خود که دنیاست از انواع مکاره و فتن و بلا وقال ع كم من
مستدرج بالاحسان اليه ومغرور بالستر عليه ومفتون
بحسن القول فيه وما ابتلى الله احدا بمثل الاملاء
له ومفسر باید بسا کسی که درجه نزدیک گردانیده شده بعقوبت و مرتبه
مرتبه قرب پیدا کرده بغرور وغفلت بسبب انعام نمودن او سبحانه بان و بسا
و بسا فریب داده شده بسبب پوشیده شدن عذر و مخفی بودن آن را او
و بسیار در فتنه انداخته شده بسبب حسن گفتار مردمان در حق او و مبتلا و گرفتار

نشر

نساخت خدای تعالی هیچ یک را مانند مهلت دادن او در روزگار دراز
کلام عالیمقام چنان معلوم شد که ابتلا و امتحان خدای تعالی بعباد بر چهار
وجه است اول احسان نمودن بسوی عبد بظهور نعم دوم ستر معصیت بر او
سیوم حسن قول بر او و ثنای خلق بر او چهارم امهال و تاخیر مدت او وقال ع
هلك في رجلان محب غال ومبغض قال حضرت فرمود که هلاک شدند در شان
من دو مرد دوستی که غلو کننده باشد در محبت من بحیثیتی که اعتقاد در الوهیت
یا نبوت کند در حق من و دشمنی که مبالغه کننده باشد در حق من وقال ع
اضاعة الفرصة غصة مفسر باید ضایع ساختن فرصت در طاعت
حضرت عزت موجب غصه و اندوه است در آخرت وقال عليه السلام
مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها والسم الناقع في جوفها
يهوي اليها الغر الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل وقد
سئل عليه السلام عن قريش فقال اما بنو مخزوم فريحانة
قريش تحب حديث رجالهم والنكاح في نسائهم واما
بنو عبد شمس فابعدها رأيا وامنعها لما وراء ظهورها
واما نحن فابذل لما في ايدينا واسمح عند الموت بنفوسنا
وهم اكثر وامكر وانكر ونحن افصح وانصح واصبح
مفسر باید مثل دنیای غدار مثل مار است که نرم است مس کردن و سودن آن

دشمن

از بیرون و زهر کار کرات در اندرون آن میل میکند بسوی آنچه ظاهر
از ان از لذت و لذت آن فریفته شده نادان و حذر مینماید از ان خداوند
خرد و مرد بیدار بمعرفت باطن آن و پرسیده شد از آنحضرت ع از قریش
پس فرمود که اما فرزندان مخزوم که بطنی اند از قریش پس بنت خوشبوی
قریش اند دوست میداری رای آنکسی که قابل خطابی باشد سخن مردان
ایشان را بسبب شیرین زبانی و وقوع نکاح را در زنان ایشان بواسطه
تزین و تصنع آن زنان و اما فرزندان عبد شمس بن عبد مناف
پس دورترین قریش اند از روی اندیشه و منع کننده ترین ایشان اند مر آنچه
بدستهای خود را و اما ما که فرزندان هاشمیم پس بذل کننده تر و بخشنده تریم
مر آنچیزی که در دستهای ماست و جوانمردتر و دلیرتریم نزد رسیدن مرگ
بدادن جانهای خود و بنو مخزوم و بنو عبد شمس بیشتر اند از روی حیله و غدر
و مکارتر اند یا انکارتر و ما فصیح تریم در گفتار و ناصح تر بنفس خود از روی گو
از روی رخسار **وقال ع** شتان بين عملين عمل تذهب لذته
وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤونته ويبقى اجره وقد
تبع جنازة فسمع رجلا يضحك فقال كان الموت فيها على
غيرنا كتب وكان الحق فيها على غيرنا وجب وكان الذي نرى
من الاموات سفر عما قليل الينا راجعون نبوئهم اجداثهم

ونأكل تراثهم قد نسينا كل واعظة ورمينا بكل جائحة
طوبى لمن ذل في نفسه وطاب كسبه وصلحت سريرته وحسنت
خليقته وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من لسانه
وعزل عن الناس شره ووسعته السنة ولم ينسب الى البدعة
ومن الناس من ينسب هذا الكلام الى رسول الله صلى الله عليه وآله
مترجم گوید چه دور است میان دو کردار کرداری که برود لذت آن و بماند آنچه
تابع است از تبعات اخرویه و کرداری که برود رنج و گرانی آن و باقی ماند ثواب
و مزد آن و وقتی میرفت آنحضرت در پی جنازه پس شنید که مردی خنده میکرد
پس فرمود آنحضرت گویا مرگ در دار دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویا حق که گذشت
از وجوب نزول موت در دنیا بر غیر ما واجب گشته و گویا آنچه می بینیم از مردگان
مسافرانی اند که از پس اندک زمانی بسوی ما باز گردند که ما فرود می آریم ایشان را
و میخوریم میراث ایشان را پس حضور ایشان گویا ما خواهیم بود جاودان بعد
از ایشان درین جهان و حقیقت که فراموش کردیم کل واعظه و هر پند دهنده را
با هر نفس پند گوینده از هلاکت خود و انداخته شدیم به آفت مهلکه و داهیه مستاصله
خوشی مر آنکسی راست که رام و شکستگی نمود در نفس خود و پاک گشت یعنی حلال
گشت کسب دست او و صلاح آمد ستر درون او و نیکو شد کردار بیرون او
و نفقه کرد افزونی را از مال خود و نگاه داشت افزونی را از زبان خود و جدا کرد

ازمردمان بدی افعال خود را و کفتی بیش داده او راست ومنسوب نشد به بدعت که ان راه
شیطنت است وطریقه ضلالت که سید قدس سره میفرماید وبعضی ازمردمان گسست
که نسبت میدهد این کلام عالیمقام را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
قال عم غیرة الرجل ایمان وغیرة المرأة کفر مترجم
غیرت مرد ایمانست وغیرت زن کفراست قال عم لانسبن الاسلام
نسبة لا ینسبها احد قبلی الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الیقین
والیقین هو التصدیق والتصدیق هو الاقرار والاقرار
هو الاداء والاداء هو العمل مترجم هر اینه نسبت میدهم اسلام را
نسبت دادنی که نسبت نکرده آن را هیچ یک پیش از من از قرون ماضیه مراد اسلام تسلیم
نفس است وتسلیم یقین است ویقین تصدیق است وتصدیق اقرار است واقرار
ادای الجزیست که باو اقرار کرده وادای او عمل است برای حضرت عزت قال عم
عجبت من البخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب ویفوته
الغنی الذی ایاه طلب فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب
فی الآخرة حساب الاغنیاء مترجم عجب دارم هر بخیل را که میخواهد
تعجیل در درویشی را که او از ان میگریزد وفوت میشود او را توانگری که او را طلب
میکند پس زندگانی میکند درین جهان مانند زیستن فقیران وحساب کرده
میشود در ان جهان مثل حساب توانگران قال عم وعجبت

للمتکبر

للمتکبر الذی کان بالامس نطفة ویکون غدا جیفة
وعجبت لمن شک فی الله وهو یری خلق الله وعجبت لمن
نسی الموت وهو یری من یموت وعجبت لمن انکر
النشأة الآخرة وهو یری النشأة الاولی وعجبت
لعامر دار الفناء وتارک دار البقاء مترجم عجب دارم هر تکبر
کننده گردنکش را که بود دی روزی نطفه بی مقدار وخواهد بود فردا جیفه
مردار وعجب دارم هر کسی را که شک کند در وجود وخدائیت معبود بسزا وحال انکه
می بیند آفرینش او را وعجب دارم هر کسی را که فراموش کند مردن را وحال انکه می بیند
هر کسی را که می میرد وعجب دارم هر کسی را که انکار کند آفریدن دوم را که آن معاد است
وحال آنکه می بیند آفریدن اول را که وجود است بنطفه وعجب دارم هر عمارت
کننده سرای فنا را وترک کنند عمارت سرای بقای را قال عم من قصر
فی العمل ابتلی بالهم ولا حاجة لله فیمن لیس لله فی نفسه وماله
نصیب مترجم هر که تقصیر کند در کار برای آفریدگار گرفتار شود بغم واندوه روزگار
وهیچ حاجتی نیست مر خدای را در آنکسی که نیست مر خدای را در نفس او ومال او حظی بهره
قال عم توقوا البرد فی اوله وتلقوه فی آخره فانه یفعل فی الابدان
کفعله فی الاشجار اوله یحرق وآخره یورق مترجم
نگه دارید خود را از سرما در اول آن وپیش باز روید سرما را در آخر آن یعنی

بدرستی که سرما تأثیر میکند در بدنها همچو تأثیر کردن او در درختها اولش میسوزاند
و برگ ازان میریزاند و آخرش برگ می رویاند و نشو و نما پیدا میرساند

قال علیه السلام عِظَمُ الخالقِ عندكَ يُصغّرُ المخلوقَ في عينِكَ

مفرماید بزرگی آفریدگار نزد تو خرد میگرداند مخلوق را در دیده تو

قال علیه السلام وقد رجع من صفّين فأشرف على القبور بظاهر الكوفة
يا أهلَ الديارِ الموحشةِ والمحالِّ المقفرةِ والقبورِ المظلمةِ يا أهلَ
التربةِ يا أهلَ الغربةِ يا أهلَ الوحدةِ يا أهلَ الوحشةِ أنتم
لنا فرطٌ سابقٌ ونحن لكم تبعٌ لاحقٌ أمّا الدورُ فقد سُكنت
وأمّا الأزواجُ فقد نُكحت وأمّا الأموالُ فقد قُسمت هذا
خبرُ ما عندنا فما خبرُ ما عندكم ثمّ التفت إلى أصحابه فقال
أما لو أُذن لهم في الكلام لأخبروكم خيرُ الزادِ التقوى

وفرموده آنحضرت این موعظه را در وقتی که بازگشت از صفین پس مطلع گشت
و دید و در رسید بر قبرهایی که واقع بودند بظاهر کوفه ای اهل خانه های وحشتناک
و مواضع خالی شده ساکنان خاک و قبرهای تاریک و هولناک ای اهل خاک
ای اهل غربت دور شده از محلات ای اهل تنهایی و بیکسی ای اهل وحشت
در رستگی شما مارا پیش رو هستید سبقت گیرنده برای تهیه جای و مهیا ساختن
مقام و ما هم شما را پیرویم در عقب در آینده لیکن اما خانهای شما را پس مسکن کرده شد

و اما زنان شما را پس بنکاح در آورده اند و اما مالهای شما را پس قسمت نموده اند
اینست اخبار نزد ما پس چیست خبر آنچه نزد شماست پس التفات فرمود
و نظر کرد بجانب صحابهای خود پس گفت اما اگر دستوری داده
میشدند ایشان در سخن کردن هر آینه خبر میدادند شما را که بدرستی بهترین
توشه درین سفر پرخطر تقوی مسرت ازاست

وقال علیه السلام وقد سمع رجلاً يذمّ الدنيا أيّها الذامّ للدنيا المغترّ بغرورها
المنخدع بأباطيلها أتغترّ بالدنيا ثمّ تذمّها أنت المتجرّم
عليها أم هي المتجرّمة عليك متى استهوتك أم متى غرّتك
أبمصارع آبائك من البلى أم بمضاجع أمّهاتك تحت
الثرى كم علّلت بكفّيك وكم مرّضت بيديك تبتغي لهم
الشفاء وتستوصف لهم الأطبّاء لم ينفع أحدَهم إشفاقُك
ولم تسعف فيه بطلبتك وكم تدفع عنه بقوّتك قد مثّلت
لك به الدنيا نفسك وبمصرعه مصرعك إنّ الدنيا دار صدق
لمن صدقها ودار عافية لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزوّد
منها ودار موعظة لمن اتّعظ بها مسجد أحبّاء الله ومصلّى
ملائكة الله ومهبط وحي الله ومتجر أولياء الله اكتسبوا فيها
الرحمة وربحوا فيها الجنّة فمن ذا يذمّها وقد آذنت ببينها

وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا فَمَثَّلَتْ لَهُمْ بِبَلَائِهَا
الْبَلَاءَ وَشَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ و
وَابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ تَرْغِيباً وَتَرْهِيباً وَتَخْوِيفاً وَتَحْذِيراً
فَذَمَّهَا رِجَالٌ غَدَاةَ النَّدَامَةِ وَحَمِدَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَكَّرَتْهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا وَحَدَّثَتْهُمْ
فَصَدَّقُوا وَوَعَظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا وفرمود آنحضرت وقتی که شنید
از مردی که مذمت و نکوهش میکرد دنیا را ای آنکسی که مذمت کننده دنیا
که فریفته شده بفریب دنیا و الخداع بافته با باطل نفس و هواها فریفته
منسوبی بدنیا پس مذمت کنی آن را آیا تو جرم نهنده بر دنیا و اثبات کننده
گناه بر او یا او جنایت نهنده است بر تو در ارتکاب معصیت از کجا گشته
و حیران کرد ترا یا از کجا فریب داد ترا بمصارع خود آیا استوار ساخت ترا آن بمواضع
افتادن پدران تحت از پوسیدگی و ریزه ریزه شدن یا بجاهای خواب
مادران در زیر خاک استفهام بر سبیل تهکم است چند علت زایل کردی
بکفهای خود و چند بیمارداری کردی بدستهای خود ایشان را طلب میکردی
واز برای ایشان شفا و دوا را و میخواستی صفت دوا را برای ایشان از
طبیبان فایده نداد و هیچ یک ایشان را مهربانی تو با وجود حاجت برآورده
نشدی در باره آنکس گریزی که جویان او بودی از حیوة او دفع نکردی

از مرض و علل را بتوانایی خود که صرف او نمودی بتحقیق که تصویر و تشبیه کرد
این دنیای غدار مر ترا بهر یک ازین مذکورات و تشبیه کرد بمواضع هلاک
او جای هلاکت ترا بدرستی که دنیا سرای راستیست نه بگی فها راستی برای کسی
که تصدیق کرد او را و سرای عافیت و ایمنی از عذاب خدا برای کسی
که فهم کرد از او و دریافت و سرای توانگریست برای کسی که توشه طاعت
گرفت از آن و سرای موعظت و نصیحت برای کسی که پند پذیر باشد
باو دنیا مسجد دوستان خداست و جای نماز فرشتگان خداست و مهبط
فرود آمدن وحی خداست و جای تجارت محبان حق تعالی است که کسب نمودند
در او رحمت خدا و مثوبات عقبا و سود کرده اند در او بهشت عنبر سرشت را
پس کیست آنکه مذمت میکند آن سرا را و حال آنکه اعلام کرده خلایق را بافراق
و زوال خود و خبر مرگ داده نفس خود را و اهل خود را پس تصویر کرده برای
ایشان و تشبیه نموده ببلیت و گرفتاری خود گرفتاری آن جهان را و آرزومند
ساخت ایشان را بسرور و خوشحالی خود بخوشی و شادی آنجهان چه هرچه این
عالم است صورت عالم غیب است شبانگاه کرد بعافیت و رستگاری و بامداد
کرد بمصیبت و گرفتاری بجهت راغب گردانیدن مردمانرا بآن جهان
و ترسانیدن از اهل این جهان و نکال آنجهان و در خوف انداختن از
بطش آن و محترز ساختن از عواقب آن پس مذمت کردند دنیا را مردانی

اندر

جهند در بامداد ندامت و حسرت که وقت عذابست و عقوبت و مجازات
کردند و ستایش نمودند دنیا را مردانی دیگر در روز قیامت نزد و مثوبت
بیا داد و ایشان را دنیا از مواعظ و عبر پس یاد کردند و قبول نمودند و خبر داد
ایشان را از تغیر خود پس تصدیق نمودند آن و پند داد ایشان را پس
پند گرفتند آن و کسب و سرمایه آخرت کردند قال ع إنّ الله ملكاً
ينادي كلّ يوم لدوا للموت واجمعوا للفناء وابنوا للخراب
میفرماید بدرستی که خدای را هست فرشته که ندا میکند در هر روزی که
بزایید از برای مردن و جمع کنید اموال و اسباب دنیا را از برای فانی شدن
و بنا کنید از برای خراب کنتن وقال ع الدنيا دار ممرّ إلى
دار مقرّ والناس فيها رجلان رجل باع نفسه فأعتقها

[illegible]

میفرماید دنیا سرای گذشتگاهست برای دار القرار و مردمان در دنیا
دو صنف مردند که رو بشقاوت و سعادت آورده اند اول مردیست که فروخت
نفس خود را بمتاع دنیا پس هلاک کرد نفس خود را در عقبا و دوم مردیست
که خرید نفس خود را در عقبا بزهد و تقوی در دنیا و بانفاق در راه خدا
پس آزاد کرد نفس خود را از عذاب روز جزا وقال ع لا يكون الصديق
صديقاً حتى يحفظ أخاه في ثلاث في نكبته وغيبته
ووفاته میفرماید نمی باشد دوست دوست حقیقی تا آنکه نگهدارد

کسی را

کسی را که برادر اوست در سه وقت از اوقات اول در حال شدت و محنت او
و دوم در حال غایب بودن و سیوم در وقت وفات او که البته نیکی نماید
بحقوق و رحب وقال ع من أعطي أربعاً لم يحرم أربعاً من أعطي
الدعاء لم يحرم الإجابة ومن أعطي التوبة لم يحرم القبول
ومن أعطي الاستغفار لم يحرم المغفرة ومن أعطي الشكر
لم يحرم الزيادة وتصديق ذلك في قول الله سبحانه وقال الله
تعالى في الدعاء ادعوني أستجب لكم وقال في الاستغفار ومن
يعمل سوءاً أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً
رحيماً وقال في الشكر لئن شكرتم لأزيدنكم وقال في التوبة
إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون
من قريب فأولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليماً حكيماً
میفرماید کسی را که داده شد چهار چیز محروم نشد از چهار چیز کسی که داده شد
دعا و موفق شد بآن محروم نشد از روا کردن و مستجاب شدن آن و کسی
که داده شد توبه و انابتی باخلاص محروم نشد از قبول توبه و دخول او در
زمره خواص و کسی که داده شد استغفار آمرزش خواستن در گاه و بیگاه
محروم نشد از آمرزیدن گناه و کسی که داده شد شکر نعمتهای فراوان
محروم نشد از زیاده کردن بر آن و مصداق آنچه گفته شد از مذکورات

واقع است در گفتار حق سبحانه و تعالی فرموده است او سبحانه تعالی در دعا در
کتاب بزرگوار خود بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را و فرموده است در حق استغفار
هر که کند بدی را که از ان ضرر بغیر رسد یا ظلم کند بر نفس خود پس از ان
امرزش خواهد از خدای تعالی یابد خدا را امرزنده گناهان و فرموده در امر
شکر اگر شکر کنید هر اینه زیاده کردم برای شما نعمت پس کسان را
و فرموده است در شان توبه هر استی که قبول توبه بر خدای تعالی وعده
که خلف دران متصور نیست مر کسانی راست که میکنند بدی را بنادانی
بعقوبت آن پس از ان توبه میکنند از نزدیکی که پیش از حضور موت
پس انجماعت که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کردن و توبه می پذیرد
خدای تعالی برایشان و هست خدای تعالی دانا بتوبه تایبان و حکم کننده
با نکه تایب را عقوبت نباشد وقال ع الصلوة قربان کل تقی
والحج جهاد کل ضعیف ولکل شیء زکوة وزکوة البدن
الصیام وجهاد المرأة حسن التبعل معنی انکه نماز انچیزیست
که بان تقرب و نزدیکی جوید برحمت خدا هر پرهیزکاری و حج گذاردن
غزا کردن هر ضعیف و مر هر چیزی را زکوتیست و زکوة بدن روزه
داشتن است و غزای زن نیکوی معاشرتست با شوهر وقال ع
استنزلوا الرزق بالصدقة ومن ایقن بالخلف جاد بالعطیة

وقال تنزل المعونة علی قدر المؤنة معنی انکه طلب کنید
فرود امدن روزی را یعنی مستعد شوید از برای نزول روزی بتصدق دادن
و کسی که یقین کرد بعوض باز دادن جوانمردی کرد بعطا دادن و فرمود
مر انکه معونت و یاری بر قدر احتیاج وقال ع ما عال امرؤ اقتصد وقال
قلة العیال احد الیسارین والتودد نصف العقل والهم نصف
الهرم معنی انکه دشواری روزی نشد درویش نگشت مردی که در
نفقه دادن حد وسط نگاه داشت و کمی اهل و عیال یکی از دو توانگریست
دوستی کردن و حسن معاشرت نمودن با مردمان نصف تصرف عقل علیست
در تدبیر کار معاش و نیمه دیگر قهر و غلبه است بر ایشان و غم و اندوه نصف
پیریست وقال ع ینزل الصبر علی قدر المصیبة ومن ضرب
یده علی فخذه عند المصیبة حبط اجره کم من صائم لیس
له من صیامه الا الظماء وکم من قائم لیس له من قیامه
الا العناء حبذا نوم الاکیاس وافطارهم معنی انکه
فرود امد صبر از حضرت عزت بر اندازه مصیبت و کسی که بزند دست
خود را بر ران خود در مصیبت باطل میشود مثوبت او و بسیار روزه داری
که نیست او را از روزه داشتن خود مگر تشنگی و بسا ایستاده در شب از برای
عبادت که نیست او را از برخواستن خود مگر رنج و بیداری و چه نیکست

خوب زیرکان و عاقلان وجه نیکت روزه گشودن عاقلان وقال علیه
سوسوا ایمانکم بالصدقة وحصنوا اموالکم بالزکوة
وادفعوا امواج البلاء بالدعاء میفرماید ملک خود گردانید
ایمان خود را بصدقه دادن و استوار سازید مالهای خود را از شایبه
حرام و از نظر قطاع الطریق بزکوة دادن و دفع کنید موجهای دریای
بلا را بدعا کردن بدرگاه حق جل و علا کلام له علیه السلام لکمیل
بن زیاد النخعی قال کمیل بن زیاد اخذ بیدی امیر المومنین
علی بن ابی طالب علیه السلام فاخرجنی الی الجبان فلما
اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل بن زیاد ان هذه
القلوب اوعیة فخیرها اوعاها فاحفظ عنی ما اقول
لک الناس ثلاثة فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة
وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم
یستضیئوا بنور العلم ولم یلجأوا الی رکن وثیق یا کمیل
العلم خیر لک من المال والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو
علی الانفاق وصنیع المال یزول بزواله یا کمیل بن زیاد
معرفة العلم دین یدان به یکسب الانسان الطاعة فی
حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته والعلم

العلم یحرسک و انت
تحرس المال

حاکم والمال محکوم علیه یا کمیل بن زیاد هلک خزان
المال وهم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة ها ان ههنا
لعلما جما واشار علیه السلام الی صدره لو اصبت له حملة
بلی اصیب لقنا غیر مامون علیه مستعملا آلة الدین للدنیا
ومستظهرا بنعم الله علی عباده وبحججه علی اولیائه او
منقادا لحملة الحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک
فی قلبه لاول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوما
باللذات سلس القیاد للشهوات او مغرما بالجمع والاد
خار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب شیء شبها بهما الانعام
السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی
لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا
مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبیناته وکم ذا واین اولئک
اولئک والله الاقلون عددا والاعظمون قدرا یحفظ
الله بهم حججه وبیناته حتی یودعوها نظراءهم
ویزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی
حقیقة البصیرة وباشروا روح الیقین واستلانوا

مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَأَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ
وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى
أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آهِ آهِ شَوْقاً
إِلَى رُؤْيَتِهِمْ انْصَرِفْ إِذَا شِئْتَ این کلام از حضرت مر کمیل بن
زیاد نخعی را گفت کمیل بن زیاد نخعی که گرفت دست مرا حضرت امیر المؤمنین
پس بیرون برد مرا بصحرا پس چون بصحرا رفت نفس کشید مانند نفس کشیدن
حسرت خورده اند و هنگام بعد از آن فرمود که ای کمیل بن زیاد نخعی بدرستی
که این دلها ظرفهاست برای ادراک اشیا پس بهترین دلها یادکننده ترین
آنهاست از روی حکمت و موعظت پس نگاه دار و یاد گیر از من آنچه میگویم از برای تو
مردمان سه فرقه اند پس فرقه اول عالم ربانیست و قسم دوم تعلیم گیرنده است
بر سبیل رستگاری و قسم سیوم مگسی چند اند ضعیف و حقیر پیروان هر آواز
کننده را براه باطل میل کننده اند با هر بادی طلب روشنی نکرده اند
بنور آتش و پناه نبرده اند بسوی اصل استوار ای کمیل علم بهتر است
از مال علم نگه میدارد ترا از وبال و تو نگه میداری مال را از کسی که کمین
کند از وبال و علم ناقص میگرداند او را نفقه و علم زیاده میشود بر نفقه
و احسان نمودن مال زایل میشود بزوال مال ای کمیل بن زیاد شناختن
دینی است که دین دار میشوند باو بعلم کسب میکند آدمی طاعت را در زندگی

خود و حاصل میکند سخن پسندیده را پس فانی شدن او و علم حکم کننده است
و مال حکم کرده شده است بر او ای کمیل بن زیاد هلاک شدند یعنی البته
متحیر بهلاکت دنیا و عقبا میشوند خزینه جمع کنندگان مالها و حال آنکه ایشان
زندگانی اند پریشان حال و مشوش البال و عالمیان باقی اند مادام که باقیست
روزگار ذاتهای ایشان نایابست و صورتهای ایشان در دلها موجود است
آگاه باش بدرستی که اینجا علمیست بسیار و اشارت فرمود درین گفتار بسینه
پاکیزه خود بعد از آن فرمود که اگر رسیدم از برای تعلیم آن علم بحاملان
طریق حق پس میرسانیدم آن علم را در دل ایشان بلی میرسیم بکسی که سریع الفهم است
غیر امین شده بر او بکار درآورنده است آلت دین را از برای این جهان فانی
قوی کننده است و غلبگی جوینده بنعمتهای یزدان بر بندگان او و بحجتهای او
براهین او بر دوستان و برگزیدگان او یا میرسیم بقبول کننده قول حق
بدون حجت و برهان و در بعضی نسخ او منقاد است یعنی ملاقات میکنیم
بفرمان بردار مر بردار بندگان حق را که هیچ بصیرتی نیست او را در اطراف
و جوانب او بسبب عدم ادراک برهان و حجت برافروخته میشود آتش شک
در دل او مر اول منزل آمده از شبهه آنکه نه این مقلد مذکور و نه آن سریع الفهم
مذکور از حاملان علم اند یا میرسم بکسی که حریص است باستیفای لذت دنیویه
و اسانت کشیدن او از برای آرزوی نفس خسیس او یا حریص گردانیده

شده است بجمع کردن مال و ذخیره نهان در زیر زمین این هر دو کس
نیستند از رعایت کنندگان دین متین در چیزی که نزدیکترین چیزها
از روی مشابهت مانند بودن باین هر دو چهارپایان چرا کننده اند در صحرا
همچنانکه مذکور شد از یافت شدن حاملان پسندیده وجود بردارندگان
نکوهیده می میرد علم و منسوخ و مندرس میشود بمرگ بردارندگان نیکو سرشت
پاکیزه طینت او این کلمه اللهم درین مقام نازل منزل کلمه استثنا است
و خالی نمیشود در زمین بهیچ زمان از کسی که قیام نماینده باشد از برای
خدا ببرهانی ساطع یا آشکارا میشود و مشهور و معروف و وقتی که متمکن نباشد
از اظهار علم و عمل یا ترسان مستور بجهت کثرت اعدا و قلت احبا مانند
حجت منتظر تا باطل نشود حجتهای خداوند و بعضی از لفظ کم ذا این استبطاء
مر ظهور صاحب الزمان را و استطالت مدت غیبت او و طول شدن و عکس
گشتن از امتداد دولت ظلم یعنی چند باشد امتداد دولت ظالم و کی
منقضی شود مدت غیبت قایم و کجا اند آنانی که امامان دین اند آن گروه بحسب عدد
کمتر اند از روی شمار و بزرگترند از روی مرتبه و مزیت نگاه میدارد
خدای تعالی حجتها و برهانهای روشن خود را بوجود با جود ایشان تا آنکه
بامانت می سپارند حجج و بینات الهی را بنظیران بی مثال خود و میرویانند حجج را
در دلهای امثال خود هجوم کرد و یکبار نازل شد علم بر ایشان بر حقیقت

بنای وجود ذی جود و رفته شد در راحت معاش و نرم شمردند آنچه استصعاب
نموده بودند و دشوار گرفته بودند آن را مستعمان و انس گرفتند بچیزی که رمیدند
از آن جاهلان و نادانان و همراه شدند دنیا را به بدنهای روحهای ایشان
آویخته است بمحل اعلی آن جماعت خلیفهای خدااند و خوانندگان
مردمانند بسوی دین او آه آه یعنی دردا بجهت آرزومندی بدیدار آن ارباب
یقین بعد از آن فرمود مر کمیل بن زیاد را که ای کمیل بازگرد از اینجا زمانی
یا وقتی دیگر هرگاه که خواهی وقال علیه السلام المَرءُ مَخبُوءٌ تَحتَ لِسانِهِ وقالَ
هَلَكَ امرُءٌ لَم يَعرِف قَدرَهُ میفرماید مرد پنهانست در زیر زبان
خود و هلاک شد مردی که نشناخت مقدار و مرتبه خود را قال علیه السلام لِرَجُلٍ
سَأَلَهُ أَن يَعِظَهُ لا تَكُن مِمَّن يَرجُو الآخِرَةَ بِغَيرِ العَمَلِ
وَيُرَجِّي التَّوبَةَ بِطُولِ الأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنيا بِقَولِ الزّاهِدِينَ
وَيَعمَلُ فِيها بِعَمَلِ الرّاغِبِينَ إِن أُعطِيَ مِنها لَم يَشبَع وَإِن مُنِعَ
مِنها لَم يَقنَع يَعجِزُ عَن شُكرِ ما أُوتِيَ وَيَبتَغِي الزِّيادَةَ
فِيما بَقِيَ يَنهى وَلا يَنتَهِي وَيَأمُرُ بِما لا يَأتِي يُحِبُّ الصّالِحِينَ
وَلا يَعمَلُ عَمَلَهُم وَيُبغِضُ المُذنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُم
يَكرَهُ المَوتَ لِكَثرَةِ ذُنُوبِهِ وَيُقِيمُ عَلى ما يَكرَهُ المَوتَ
لَهُ إِن سَقِمَ ظَلَّ نادِماً وَإِن صَحَّ أَمِنَ لاهِياً يُعجَبُ بِنَفسِهِ

إذا عوفي ويقنط إذا ابتلي إن أصابه بلاء دعا مضطرا و
إن ناله رخاء أعرض مغترا تغلبه نفسه على ما يظن ولا
يغلبها على ما يستيقن يخاف على غيره بأدنى من ذنبه
ويرجو لنفسه بأكثر من عمله إن استغنى بطر وفتن
وإن افتقر قنط ووهن يقصر إذا عمل ويبالغ إذا سأل إن
عرضت له شهوة أسلف المعصية وسوف التوبة
وإن عرته محنة انفرج عن شرائط الملة يصف
العبرة ولا يعتبر ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ فهو بالقو
ل مدل ومن العمل مقل ينافس فيما يفنى ويسامح فيما يبقى يرى
الغنم مغرما والغرم مغنما يخشى الموت ولا يبادر الفوت
يستعظم من معصية غيره ما يستقل أكثر منه من نفسه
ويستكثر من طاعته ما يحقره من طاعة غيره فهو على
الناس طاعن ولنفسه مداهن اللهو مع الأغنياء أحب
إليه من الذكر مع الفقراء يحكم على غيره لنفسه ولا
يحكم عليها لغيره يرشد غيره ويغوي نفسه فهو يطاع
ويعصي ويستوفي ولا يوفي ويخشى الخلق في غير ربه
ولا يخشى ربه في خلقه قال ولو لم يكن في هذه

الكتاب

هذه الكتاب إلا هذا الكلام لكفى به موعظة ناجعة وحكمة
بالغة وبصيرة لمبصر وعبرة لناظر مفكر و فرمود آنحضرت
مردی را که درخواست نمود از او آنکه پند دهد او را و نصیحت فرماید مباش
از جمله آنکسی که امید داشته باشد ثواب آخرت را بدون عمل شایسته و تاخیر
کند توبه و انابت را بدرازی آرزو و امید طول عمر گوید در دنیا بگفتار
زاهدان و تارکان دنیا و عمل کند در او بکردار راغبان و مایلان این جهان
اگر داده شود از متاع آن سیر نشود از آن و اگر منع کرده شود از آن قناعت
نکند عاجز شود از شکر گذاری آنچه داده شده باشد از عطا و طلب میکند
زیادتی را در آنچه باقی مانده باشد باز دارد مردمان را از کار بد و خود باز نه ایستد
از آنچه نهی فرماید امر کند بندگانی را بآنچه ایشان بآن نیاید دوست دارد
صالحان و شایستگان را و نکند کار ایشان را و دشمن دارد گناهکاران را
و حال آنکه او یکی از ایشان باشد مکروه شمرد مرگ را از جهت بسیاری گناهان
خود و پابسته بر آنچه مکروه می شمارد مرگ را برای آن اگر بیمار شود بگردد
پشیمان و اگر صحت شود یابد ایمن شود در حالتی که بازی کننده باشد عجب
کند بنفس خود چون عافیت داده شود و از بیماری و صحت یابد از آن و نومید
شود چون مبتلا شود اگر برسد باو بلا و محنت دعا کند و اظهار نیاز کند
بدرگاه بی نیاز در حالتی که بیچاره باشد و اگر برسد باو فراغت و آسانی اعراض

کند و رو بگرداند در چیزی که زیب خورده باشد از متاع قلیل غالب شود او را
نفس اماره بر آنچه گمان دارد از مطالب اینجهان و غالب نشود بر نفس خود
بر آنچه یقین میداند از موت و عقوبت الهی میترسد بر غیر خود بکبیره از گناه
او و امید داری دارد بر نفس خود به بیشتر از عمل خود اگر مستغنی شود و توانگر
گردد و سخت فرحناک شود و شادمان و در فتنه در افتد و اگر درویش گردد
نومید شود و سستی گراید تقصیر کند هرگاه که بعمل کردن در آید و مبالغه و
الحاح نماید چون زبان بسؤال بگشاید و اگر عارض شود و پیش آید او را هوای
نفسی پیش دارد معصیت را و باز پس اندازد توبه و انابت را و اگر برسد
آید او را محنتی و بلیتی وا شود از شرطهای ملت وصف کند عبرت را و
خود عبرت نگیرد و مبالغه کند در پند دادن و خود پند نپذیرد پس او بگفتار
خود متفخر است و از کردار مقل است رغبت کند در آنچه فانیست و مسامحه
کند و سهل فراگیرد در آنچه باقیست پندارد مأخذ غنیمت را که آن حقوق واجب
موصوله نیست جای تاوان و پندارد محل غرامت را که آن معاصی و طغیانست
جای غنیمت فراوان ترسد از مرگ و اهوال آن نزد دلتنگ آید و سبقت
نگیرد بر فوت اعمال صالحه و افعال حسنه عظیم شمرد از معصیت غیر خود آنچه
اندک شمرد و بیشتر از آن از نفس خود و بسیار شمرد از طاعت دیگر
خود آنچه حقیر و اندک داند آن را از طاعت و عبادت غیر خود پس آن شخص که

یعنی بیرون رود از
فضیلت صبر منه

موصوف باین صفاتست بر مردمان طعن زننده است و برای نفس خود
نرمی و مدارا نماینده بیهوده گفتن با توانگران دوست تر است بسوی او
از ذکر خدا کردن با خدا حکم میکند بر غیر خود در امور که همه از برای حظ و
و فراغت نفس خود و حکم نمیکند بر نفس بی خیر خود از برای غیر حق خود براه راست
مینماید غیر خود را بخیر و گمراه میسازد نفس خود را در شر پس فرمان بردار میشود
در ارشاد و خود عصیان می کند و مرتکب مناهی میشود و تمام می ستاند
و تمام نمیدهد و می ترسد از پروردگار خود در کار مخلوق او و سید
رضی فرموده و اگر نمی بود درین کتاب مگر این کلام معجزت انجام هر آینه
کافی بودی آن آرزوی بنده فایده دهنده در قلوب انام و آرزوی حکمت
رسنده بسر حد تمام و آرزوی بینای مرشد رابیده یقین و برای
عبرت گرفتن نظر کننده فکر نماینده درین کلام مبین وقال علیه السلام
لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ وَلِكُلِّ مُقْبِلٍ
إِدْبَارٌ فَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ میفرماید هر مردی را از مردمان
در آن جهان عاقبتی است شیرین که دخول است در خلد برین یا عاقبت
تلخ که آن داخل شدن است در دوزخ که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
و هر رو نهاده را نشیب داده میشود و آنچه نشیب داد و برگشت گویا
هرگز نبوده وقال علیه السلام لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ

وقال الرضي بفعل قوم كالداخل فيه معهم وعلى كل
داخل في باطل اثمان اثم العمل به واثم الرضا به
ما اختلفت دعوتان الا كانت احديهما ضلالة
میفرماید معدوم نمی سازد و ملک نمی سازد صبر کننده فیروزی را
بمطلوب مقدور و اگرچه دراز باشد با و زمان سنین و شهور وخشنود
شونده بکار گروهی از خیر و شر همچو در اینده است در باطل و گناه
حاصل است گناه عمل کردن بان کار و گناه خشنودی او بان که عمل
قلبیست و مختلف نشدند در خواندن بطریق الهی مگر که بود یکی از ان دو
گمراهی وقال عم ما شككت في الحق مذ اريته وما كذبت
ولا كذبت وما ضللت ولا ضل بي وللظالم البادي
غدا بكفه عضة والرحيل وشيك من ابدى صفحته
للحق هلك عند جهلة الناس میفرماید شک نکردم در حق
که اصول و فروع شریعت است از ان زمان که نموده شدم بان و
دروغ نگفتم اصلا و بدروغ نسبت نکردند مرا قطعی و گمراه نشدم بهیچ یک از
فتن و گمراه نشد بسبب من و ستم کننده را که ابتدا نماینده باشد
بستم خود بکف او گزیدنیست از ندامت و کوچ کردن ازین منزل پر وحشت
نزدیکست نه دور و هرکه انکار کرد رخسار خود را برای اظهار حق در روزگار

هلاک

هلاک شد نزد مردمان نادان وقال عم عاتب اخاك بالاحسان
اليه واردد شره بالانعام عليه من وضع نفسه مواضع
التهمة فلا يلومن من اساء به الظن ومن ملك استأثر
میفرماید عتاب و ملامت کن برادر خود را بکار بد به نیکویی کردن
بسوی او و باز گردان شر او را بنعمت دادن برو یعنی بجای عتاب
قولی و فعلی احسان نمای با او انعام فرمای در حق او زیرا که احسان
و انعام انفع است در میل دادن بسوی خود و دفع شر او نمودن از خود
و کسی که بنهد نفس خود را یعنی بنشیند در جایهای تهمت پس باید که ملامت
و سرزنش نکند کسی را که بد کند با او گمان خود را و هرکه پادشاه شد در کارها
و قدرت پیدا کرد بر انها برگزید ان را از برای نفس خود وقال عليه السلم
ومن استبد برأيه هلك ومن شاور الرجال شاركها
في عقولها من كتم سره كانت الخيرة بيده و
الفقر الموت الاكبر من قضى حق من لا يقضي حقه
فقد عبده لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق لا
يعاب المرء بتأخير حقه انما يعاب من اخذ ما ليس له
الاعجاب يمنع من الازدياد میفرماید هرکه متفرد شد
بفکر خود بسر حد هلاکت رسید و هرکه مشورت نماید با مردمان شریک

شود بایشان در عقلهای ایشان و هر که پنهان کرد سر خود در اختیار باشد
اختیار افشای آن و کتمان بدست او و درویشی و احتیاج مرگیست که بزرگتر
از انواع مرگها و هر که گذارد حق کسی را از یاران که نگذارد آن کس حق او را
پس بتحقیق که بندگی نمود او را و هیچ طاعتی نیست مر مخلوق را که آن واقع
شود و مرد بواپس انداختن حق خود در دین و غیر آن جز این نیست که عیب

در معصیت خالق
و عیب کرده نمیشود

کرده میشود کسی که فرا گرفت چیزی را که نبود مر او را و خود پسندی منع
میکند از زیاده کردن هنر وقال ع الامر قریب والاصطحاب
قلیل وقد اضاء الصبح لذی عینین وترك الذنب اهون
من طلب التوبة وکم من اکلة منعت من اکلات
والناس اعداء ما جهلوا من الله الا استقبل وجوه
الآراء عرف مواقع الخطاء من احد سنان الغضب قوی
علی قتل اشداء الباطل واذا هبت امرا فقع فیه فان
شدة توقیه اعظم مما تخاف منه میفرماید امر خدا
که موت و فنا نزدیک است باهل دنیا و صحبت داشتن با یکدیگر اندکست
درین سرا و بتحقیق که روشن شد صبح برای صاحب دو چشم ترک گناه
آسان تر است از طلب توبه کردن و رجوع بدرگاه اله نمودن و بسیا یکبار
خوردن که مانع باشد از خوردنها بسیار و مردمان دشمنان چیزی اند

که جاهل

که جاهل اند بدان و کسی که استقبال نمود طریق اندیشها را شناخت موضع
وقوع خطا را و کسی که تیز سازد نیزه غضب را برای رضای خدا توانا شود
بر کشتن جماعتی که سخت ترین ظالمانند و چون ترسی از کاری پس واقع
شو در آن کار بدرستی که سختی حذر کردن و خود را نگاه داشتن از آن
بزرگتر است از آنچه میترسی از آن وقال ع آلة الریاسة سعة
الصدر وازجر المسیء بثواب المحسن واحصد الشر من صدر غیرك
بقلعه من صدرك واللجاجة تسل الرأی میفرماید آلت سروری
فراخی سینه است زجر کن و نمای بدکار را بپاداش نیکوکار و درو قطع
کن بدی را از سینه غیرت خودت بکندن آن از سینه خودت و ستیزه فرا
میگیرد و می برد اندیشه خوبرا وقال ع الطمع رق مؤبد وثمرة
التفریط الندامة وثمرة الحزم السلامة ومن لم ینجه
الصبر اهلکه الجزع واعجبا اتکون الخلافة بالصحابة
ولا تکون بالصحابة والقرابة فان کنت بالشوری
ملکت امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب وان کنت
بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولی بالنبی واقرب میفرماید
طمع بندگیست پاینده و فایده تقصیر کردن اضاعت حزم است پشیمانیست
و حسرت و فایده احتیاط و هوشیاری سالم بودن است از ندامت

وکسی که نجات ندارد و او را شکیبائی بهلاکت عقبی انداخت او را فریع دنیا
وتعجب کنید ای مردمان آیا باشد جانشینی پیغمبر بصحابه یعنی بمجرد صحبت
ونباشد آن خلافت مقترن بصحبت و قرابت و روایت کرده اند که
مر آنحضرت را شعریست یعنی پس اگر بودی تو که بمشورت کردن مالک شدی
برکارهای مردمان پس چگونه مالک شدی باین کار بر خطر و حال آنکه مشورت
مشورت کنندگان غایب بودند و اگر هستی که بقرابت غالب شده بحجت
او بودن برکسیکه خصمی ایشان درین امر پس غیر تو سزاوارتر است به پیغمبر
ونزدیکتر است بحقیقتی که منزلة النفس پیغمبر باشد قال ع انّما المرء
في الدنيا غرضٌ تنتضل فيه المنايا ونَهْبٌ تبادره
المصائب ومع كلّ جرعة شرق وفي كلّ أكلة غصص
ولا ينال العبد نعمة إلّا بفراق أخرى ولا يستقبل يوما
من عمره إلّا بفراق آخر من أجله فنحن أعوان المنون
وأنفسنا نصب الحتوف فمن أين نرجو البقاء وهذا الليل
والنهار لم يرفعا من شيء شرفا إلّا أسرعا الكرّة
في هدم ما بنيا وتفريق ما جمعا میفرماید آنحضرت که جز این
نیست که مرد در دنیا نشانه ایست که تیر می اندازد در ان مرگها و غارتیست
که می شتابند بان مصیبتها و المها و با هر آشامیدنی شکسته شدنست

در حلق

در حلق و در هر خوردنی غصه‌هاست در گلو گرفتنها و نمی رسد بنده بنعمتی مگر
بجدا شدن از دیگر نعمتی و پیش نمی آید روزی از عمر مقدر او مگر بفراق
روزی دیگر از اجل مقدر او پس ما یاری دهندگان مرگیم و نفسهای ما نشانه
مرگهاست پس از کجا امید میداریم بقا و دوام استمرار را و حال آنکه این
شب و روز بر نداشتند از چیزی بلندی را مگر که شتاب تاختند در باز
گشتن در خراب کردن آنچه بنا کردند و پراکنده کردن آنچه
گرد کردند و گذاشتند وقال عليه السلام لا خير في الصمت عن الحكم
كما أنّه لا خير في القول بالجهل ويا ابن آدم ما كسبت
فوق قوتك فأنت خازن لغيرك میفرماید هیچ خیری نیست
در خاموشی از حکم کردن بر وفق دانش و حکمت ربانی چنانکه هیچ خیری
نیست در گفتار بجهل و نادانی و ای پسر ادم آنچه اندوختی از درهم و دینار
زیاده از قوت خودت در دنیای ناپایدار پس تو در ان خزینه داری
برای غیر خودت از حادثه یاد دارت وقال ع إنّ للقلوب شهوة
وإقبالا وإدبارا فأتوها من قبل شهوتها وإقبالها فإنّ
القلب إذا أكره عمي وكان عليه السلام يقول متى
أشفي غيظي إذا غضبت أحين أعجز عن الانتقام فيقال
لي لو صبرت أم حين أقدر عليه فيقال لي لو غفرت میفرماید

بدرستی که مردلهارا آرزو و منیت باعمال ورد بفرح مالامال و نشت دادن نفرت
وملال پس بیاید بسوی آن دلها از جانب آرزو و اقبال نه از طرف وکلال
پس تحقیق که دل چون بستم واکراه بر کاری داشته شد میکرد دکور و بد حال می بود
با الحضرت که میفرمود چه گونه صحیح کردانم غیظ خود را وارادهٔ خشم نمایم چون
در غضب ام آیا وقتی که عاجز شوم از انتقام و کینه کشیدن با وجود غیظ
پس گویند بمن اگر صبر میفرمودی و شکیبائی میل میفرمودی اولی می بود
از روی صواب یا وقتی که قادر باشم از انتقام پس گویند مرا اگر عفو میفرمودی
و بغفران می شتافتی بهتر می بود از برای ثواب **وقال علیه السلام**
قَدْ مَرَّ بِقَذَرٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ وَرُوِيَ
أَنَّهُ هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ بِالْأَمْسِ وَلَمْ يَذْهَبْ مِنْ
مَالِكَ مَا وَعَظَكَ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ
فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ **میفرماید** الحضرت چه وقتی
که گذر کرد به پلیدی که در مزبله بود این الخبر نیست که بخل کردند بان بخیلان
تنگ حوصله و روایت کرده اند که الحضرت فرمود یعنی این آنست که
بودید که رغبت میفرمودید شما در وی بشوق تمام و نرفت از مال تو
آنچه پند داد ترا بعبرت گرفتن با حوال سریع الزوال یعنی رفته شمار
آنچه رفت از مال تو بر طریق امتحان وابتلای خدا از جهت وجود منفعت

او دبقا

او و بقای ثمرهٔ او که موعظه است و عبرت و بدرستی که این دلهای آدمیان
ملال و کلال میگیرد چنانکه بدنها که ملال می یابند پس طلب کن از برای خوشحالی
آن دلها حکمتهای خوش آینده باطراوت و کلمات مستحسنه تا بنشاط
تا از دوام ملال و قید کلال خلاص شوند **وقال علیه** لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ
لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ وَفِي صِفَةِ
الْغَوْغَاءِ هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا وَإِذَا افْتَرَقُوا نَفَعُوا
فَقِيلَ قَدْ عَلِمْنَا مَضَرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنْفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ
فَقَالَ يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهَنِ إِلَى مِهَنِهِمْ فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ
بِهِمْ كَرُجُوعِ الْبَنَّاءِ إِلَى بِنَائِهِ وَالنَّسَّاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ وَالْخَبَّازِ
إِلَى مَخْبَزِهِ **وفرمود الحضرت** وقتی که شنید گفتار خوارجیان را
یعنی هیچ حکمی نیست مگر خدا را این سخن حق است که می خواهند بان باطل را
و فرمود آن امام تمام علیه الصلوة والسلام در صفت غوغای عوام انسان
آنانند که چون گرد آیند غلبه نمایند و چون متفرق شوند شناخته نشوند
و بعضی گفته اند که روایت نه آنچنانست که مذکور شد بلکه آنست که الحضرت
فرمود یعنی ایشان چون کسانی اند که چون اجتماع نمایند گزند رسانند
و چون پراکنده شوند منفعت کرایند پس گفتند با الحضرت تحقیق که میدانیم
مضرت جمع شدن ایشان را پس چیست منفعت پراکندگی ایشان در جواب

ادبار بد

فرمود باز کردند اصحاب خدمتها بخدمتهای خود مراد صناعت وحرفت

ایشان است یعنی فایده میگیرند مردمان از ایشان بسبب رجوع بنا بساختن خود وباز کشتن

بافنده بموضع خود ونان پزنده بجای نان پختن خود وقال علیه السلام

وقد اتی بجان ومعه غوغا فقال لا مرحبا بوجوه لا تری

الا عند کل سوء وان مع کل انسان ملکین موکلین یحفظانه

فاذا جاء القدر خلیا بینه وبینه وان الاجل جنة حصینة

وقال له طلحة والزبیر نبایعک علی انا شرکاؤک

فی هذا الامر فقال لا ولکنکما شریکان فی القوة

والاستعانة وعونان علی العجز والاود فرمود

وتحقیق که اورده شد نزد انحضرت جنایت کننده در حالتی که با او بود غوغا

عوام پس فرمود که شاد کی وخوشی مبادر رویهای را که دیده نمیشود بهیات

اجتماع مگر نزد کار زشت وبدرستی که با هر ادمی دو فرشته است که نگاه

میدارند او را تا نهایت اجل پس چون بیاید قدر خالی کنند میان

ان انسان ومیان اجل مقرر وبدرستی که اجل مقدر سپریست استوار که

مانع او نمیتوانند شد پس صاحب اقتدار تا حین نزول امر او بکار رفت

مرا او را طلحه وزبیر مبایعه میکنیم بتو براین شرط که ما شریکان تو باشیم درین

کار خلافت پس در جواب فرمود چنین نیست که شما میگوئید که شریکان

خلافت باشیم ولیکن شما هر دو شریکان هستید در توانائی ویاری خواستن

ویاران هم اید بر نا توانی وکج باختن وقال ع ایها الناس اتقوا الله

الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم وبادروا الموت الذی ان

هربتم ادرککم وان اقمتم اخذکم وان نسیتموه ذکرکم

وقال لا یزهدنک فی المعروف من لا یشکره لک فقد

یشکرک علیه من لا یستمتع بشیء منه وقد تدرک شکر

الشاکر اکثر مما اضاع الکافر والله یحب المحسنین

وقال کل وعاء یضیق بما جعل فیه الا وعاء العلم فانه

یتسع به میفرماید ای گروه مردمان بترسید از خدا ان خدای که اگر

گفتید شنید واگر در دل گرفتید دانست وبکوشید واسید وسبقت کنید

بطاعت بمرگی که اگر گریزید از ان دریابد شما را اگر ایستید واگر فراموش

کنید او را یاد اورد شما را وباید که بی رغبت نکرداند ترا در احسان انکسی

که شکر نگوید ان را برای تو وحق نعمت تو بجای نیاورد پس شکر گوید ترا بر

احسان وجزا امید بود بران کسی که تمتع نیافته بچیزی از ان وگاه

درمی یابی از شکر شکر گوینده بیشتر از انکه ضایع کرد ان را ان کافر نعمت

وخدای دوست میدارد احسان کنندگان را وهر ظرفی تنگ میشود

بانچه نهاده شود دران مگر ظرف علم که دلست پس بدرستی که ان کشاده است

با گجد را وجای دهند وقال ع اول عوض الحليم من حلمه ان الناس
انصاره على الجاهل وقال ان لم تكن حليما فتحلم فانه قل من
تشبه بقوم الا اوشك ان يكون منهم من حاسب نفسه
ومن غفل عنها خسر ومن خاف امن ومن اعتبر ابصر ومن
ابصر فهم ومن فهم علم میفرماید اول عوضی که حاصل میشود
حلیم و بردبار را بسبب حلم او آنست که مردمان یاری کنندگان اویند بر نادان
زیرا که حلم مهر می افزاید و دل با و گراید و اگر نباشی بردبار بس بتکلف خود را
بردباری نمای بدرستی که اندکست که کسی مانند سازد خود را بگروهی بجهت
صفات مگر که نزدیک باین شود که باشد از ایشان و هر که حساب و شمار کرد با نفس
خود بر عمل صالح کردن سود یابد و کسی که غافل شود از نفس خود و فرو گذارد
او را بسر خود زیان کاری نماید و کسی که بترسد از خداوند احد با یمنی رسد
و هر که اعتبار گیرد از حوادث زمان بینا گردد و هر که بینا شود بدیده بصیرت
فهم کند و هر که فهم کند او را دانا کردد وقال ع لتعطفن الدنیا
علینا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها وتلا عقیب
ذلك ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض
ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين وقال اتقوا الله تقية
من شمر تجريدا وجد تشميرا واكمش في مهل وبادر عن وجل

ونظر

ونظر في كرة الموئل وعاقبة المصدر ومغبة المرجع
میفرماید هر اینه میل کند و مهربانی نماید دنیا بر ما بعد از سرکشی کردن
در میدان بان بسبو میل کردن ناقه بدخوی که گزنده و دشنه دهد با بدندان
تا شیر برای ولد او بماند بجهت بسیاری ضعف او بر فرزند خود و خواند آنحضرت
در عقب این کلام الهی این آیه کریمه را و می خواهیم که منت نهیم بر آنانی که ضعیف
شمرده اند در زمین و بگردانیم ایشان را وارثان ملک و جای نشینان
پیغمبران و بپرهیزید و بترسید از خدا مانند پرهیزیدن کسی که جهت استاد
در طاعت رب عباد و در حالت مجرد ساختن خود را از علایق دنیا و جهد کرد
و جد ورزید برای زاد معاد و در حالت جستی و چالاکی از خوف روز قیامت و سرعت
نمود در طاعت معبود در زمان مهلت که آن ایام عمر است و مبادرت
کزید و پیشی کرفت بعبادت بجهت خشیه حضرت عزت و فکر کرد در رجوع کردن
بملجا و مال و در عاقبت بازگشتن بسوی ذی الجلال و در پایان مرجع مثنوی
و غایت مشتهای خود وقال علیه السلام الجود حارس الاعراض
والحلم فدام السفيه والعفو زكوة الظفر والسلو عوضك
ممن غدر والاستشارة عين الهداية وقد خاطر من
استغنى برأيه والصبر يناضل الحدثان والجزع من اعوان
الزمان واشرف الغنى ترك المنى وكم من عقل اسير

عِنْدَ هَوَى اَمِيْرٍ وَمِنَ التَّوْفِيْقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ وَالْمَوَدَّةِ
قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُوْلًا عطا و بخشش نگهبان عرضها
از ستم جهلا و بردباری آلت صاف کردن سفیه است بتنابه کدورت
سفاهت و درگذشتن از گناه زکوة پیروزیست براعدا و خشم و اندوه
بخوردن نادان و خرسند شدن عوض است از آنکسی که عذر کرد و جفا
نمود و طلب مشورت ذات هدایت و راه راست زیرا که آن طلب
اصلح ارادت در امور بس مستلزم هدایت باشد و تحقیق که مشرف بر هلاک
شد کسی که بی نیاز باشد از غیر رای و اندیشه خود و شکیبای بنبرد میکند
بهتر با حوادث روزگار و جزع کردن و نزع نمودن در مصایب دوران
از یاری دهندگان زمانست در مهیا ساختن هرم و فنا و بزرگوار ترین
توانگری ترک آرزو هاست و بسا عقلی که اسیر است و گرفتار نزد هوائی که امیر
کننده است بدی کردار و از توفیق الهی است نگهداشتن تجربه و
محبت و دوستی خویشی است فایده گرفته و البته ایمن مدار ملول شده را
در اسرار وَقَالَ عَ عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ اَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ
وَقَالَ اَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَاِلَّا لَمْ تَرْضَ اَبَدًا وَقَالَ مَنْ لَانَ
عُوْدُهُ كَثُفَتْ اَغْصَانُهُ وَقَالَ الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ
میفرماید عجب و خود پسندی مرد بنفس خود یکی از حاسدان عقل او ست

و خشم پوش بر خار و اگر نه خشنود نخواهی بود هرگز و کسی که نرم باشد چوب
درخت او بسطبر باشد شاخهای او و مخالفت کردن و منازعت نمودن با یکدیگر
ویران سازد اندیشه را وَقَالَ عَ مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ وَقَالَ فِيْ تَقَلُّبِ
الْاَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ وَقَالَ حَسَدُ الصَّدِيْقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ
میفرماید کسی که رسید بجاه یا مال گردن کشی کرد در اغلب احوال و در گردش
حالها چون انتقال از بلندی بپستی و از اقبال بادبار و از غنی بفقر و بالعکس
معلوم میشود گوهرهای نیک و بد مردان و حسود بودن دوست از بیماری دوستی
اوست قَالَ عَ اَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُوْلِ تَحْتَ بُرُوْقِ الْاَطْمَاعِ
وَقَالَ لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثِّقَةِ بِالظَّنِّ وَقَالَ بِئْسَ الزَّادُ
اِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ وَقَالَ مِنْ اَشْرَفِ اَفْعَالِ الْكَرِيْمِ
غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ وَقَالَ مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ
عَيْبَهُ میفرماید بیشتر مواضع افتادن خردها و لغزیدن آن در
زیر برقهای مواقع طمع است و نیست از عدالت حکم کردن بلکه محض ظلمت
بر کسی که امین است و معتمد بمجرد گمان بد بصفات رذیله زیرا که علم بوثاقت
او ارجح است و اصل در هر کسی آنست که او ثقه باشد مادام که خلاف
آن بظهور نرسد پس سوء ظن بردن حال معصیت باشد و بیرون از دایره
عدالت کقوله تعالی ان بعض الظن اثم و بد توشه ایست از برای سفر

یعنی هرکس حسن خلق بسیار کند بسیار دوست ... الفت نمایند و بدین وسیله جاه و قدرت او زیاده گردد

اخرت ستم کردن بر بندگان و زشت‌ترین کارهای کریم غفلت و بیخبری
اوست یعنی تغافل ورزیدن و خود را غافل نمودن از آنچ در اند از قبایح
مردم لئیم و هر که بپوشاند حیا جامه خود را او نه بپسند مردمان عیب و عار او را
و قال ع بكثرة الصمت تكون الهيبة وبالنصفة يكثر
الواصلون وبالإفضال تعظم الأقدار وبالتواضع يتم
النعمة وباحتمال المؤن يجب السؤدد وبالسيرة العادلة
يقهر المناوي وبالحلم عن السفيه يكثر الأنصار عليه
وقال العجب لغفلة الحساد عن سلامة الأجساد میفرماید
و بسیاری خاموشی یافت میشود مهابت و خشیه و بداد کردن و عدل کار
فرمودن بسیار میشوند پیوستگان و بجود و احسان بزرگ میشود قدرها و بفروتنی
تمام میشود نعمت حضرت ایشان و به برداشتن مونتها در رنجها و مقصدی
داشتن آن واجب میشود مهتری و بروش راست مقهور میگردد
دشمنی و بردباری که صادر شود از سفیه بیکبار بسیار میگردد یاری دهندگان
براو و نیز میگوید عجبست مر غافل شدن برندگان از سلامتی جسدها

حسد

وقال عليه السلام الطامع في وثاق الذل وقد سئل عن
الإيمان فقال الإيمان معرفة بالقلب وإقرار باللسان
وعمل بالأركان وقال من أصبح على الدنيا حزينا

دستخط کر فقد

فقد أصبح لقضاء الله ساخطا وقال من أصبح يشكو مصيبة
نزلت به فقد أصبح يشكو ربه ومن أتى غنيا فتواضع
له لغناه ذهب ثلثا دينه میفرماید طمع کننده بمال و جاه کسی
در بند خواری است و پرسیده شد آنحضرت از حقیقت ایمان پس در جواب
فرمود یعنی ایمان کامل شناخت دل است و اقرار کردن بزبان
بموافقت جنان و کردار بدست و بابروی شریعت غرا و نیز میگوید کسی
که گردید بر فوت متاع دنیا حزین پس بتحقیق که گردید مر قضا و حکم خدا را
خشمگین و نیز میگوید کسی که گردید بجانب که شکایت نماید از مصیبتی و بلیتی
که فرود آید آن مصیبت باو پس بتحقیق که گردید بمرتبه که شکایت نماید از
پروردگار خود و کسی که آید بنزد توانگری پس فروتنی نمود او را از جهت
غنی و توانگری او برفت چهار دانگ دین او در آن کار و قال عليه السلام
من قرأ القرآن فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات
الله هزوا وقال من لهج قلبه بحب الدنيا التاط منها
بثلاث هم لا يغبه وحرص لا يتركه وأمل
لا يدركه وقال كفى بالقناعة ملكا وبحسن الخلق نعيما
میفرماید کسی که خواند قرآن را پس بعد از موت داخل شد در آتش
نیران پس او از آنکسی که خواهد بود که فراگیرد آیتهای خدا را مسخره و افسوس

و کسی که مولع و حریص باشد دل او بدوستی دنیای غدار ملتصق شود و بچسبد
دل او از حب دنیا به کار اندوهی که نباید روزی دون روزی و حرصی
که فرو نگذارد او را و امید و رزی که در دنیا بدان را در عاقبت و نیز می
گوید کافیست قناعت از روی پادشاهی این سرا و بنده هست نیکو خوی
از روی ناز و نعمت وسئل عن قوله تعالی فلنحیینه حیوة
طیبة فقال هی القناعة وقال تمادکوا الذی قد اقبل
علیه الرزق فانه اخلق للغنی واجدر باقبال
الحظ وقال فی قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل [illegible]
وقال من یعطیه بالید القصیرة الطویلة ومعنی ذلک
ان ما ینفعه المرء من ماله فی سبیل الخیر والبر وان کان
یسیرا فان الله تعالی یجعل الجزاء علیه عظیما والیدان
ههنا عن النعمتین ففرق بین نعمة العبد ونعمة الرب
فجعل هذه قصیرة وتلک طویلة لان نعم الله سبحانه
ابدا تضعف علی نعم المخلوقین اضعافا کثیرة اذ
نعم الله اصل النعم فکل نعمة الیها ترجع ومنها
تنزع و پرسیده شد آنحضرت از حیوة طیبه که واقع شده در
قول حضرت عزت عز شانه وعظم برهانه یعنی هر اینه زندگانی دهیم

بنده معامله را در دنیا بزندگی خوش پس حضرت در جواب فرمود یعنی خوش
طیبه حلاوت قناعت و نیز میگوید شریک شوید آنکسی را که روی
نیاورده بر آورده پس بدرستی که مشارکت با آنکس سزاوارتر است
مر توانگری را و لایق تر است بر روی آوردن بهره و نصیب و نیز میگوید
آنحضرت در تفسیر عدل و احسان که واقع شده در قول حضرت ملک
منان یعنی بدرستی که حق سبحانه امر فرماید عباد را بالعدل و احسان عدل
انصاف دادن و تسویه رعایت کردن در امور و حبه و نیز میگوید کسی
که بدهد بدست کوتاه داده شود بدست دراز یعنی این کلام خجسته نظام
آنست که آنچه نفقه میکند مرد از مال و متاع خود در راههای خیر و نیکوی که
قربت است و اگرچه حقیر و اندک باشد پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی میگرداند
جزا و مزد بر آن بزرگ و بسیار و ید قصیره و ید طویله که درین کلام مذکور است
عبارت از دو نعمت صغیر و عظیم پس فرق فرمود آن شریف الوجود میان
نعمت بنده و نعمت پروردگار عطا دهنده پس گردانید آن نعمت عبد را
کوتاه و این نعمت خداوند را دراز زیرا که نعمتهای حق سبحانه و تعالی
همیشه افزونی و زیادتی دارد بر نعمتهای خلایق بزیادتیهای بسیار
و بیشمار زیرا که هست نعمتهای آفریدگار اصل همه نعمتها پس هر نعمتی
که هست در دنیا بسوی نعمتهای نامتناهی الهی رجوع می نماید و از و انتزاع می یابد

وقال علیه السلام لابنه الحسن لَا تَدْعُوَنَّ إِلَى مُبَارَزَةٍ وَإِنْ دُعِيتَ
إِلَيْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ الدَّاعِيَ بَاغٍ وَالْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ میفرماید
مخوان البته مردم را بسوی مبارزت و بیرون آمدن بمحاربه و اگر خوانده
شوی بسوی مبارزت پس اجابت کن بطریق مبادرت پس بدرستی
که خواننده بسوی محاربه ستمکارست و ستمکار افتاده است درهم جنگ
وقال علیه السلام خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ
الزَّهْوُ وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً
لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا
وَمَالَ بَعْلِهَا وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهُ وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي
يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ
فَعَلْتُ يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ
فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ
میفرماید بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلتهای مردانست
و آن کبرست و گردن کشی و ترس و بددلی و امساک و بخیلی پس هرگاه
که زن متکبره باشد تمکین ندهد از نفس خود یعنی تن در ندهد بهیچ حال نزد
[illegible] اجنبی و هرگاه که باشد بخیل نگاه دارد مال خود و مال شوهر خود را

و هرگا

که باشند ترسان جدا نشود از هر چه پیش آید او را از نتایج تسویلات
شیطان و گفتند مر آنحضرت را که وصف کن از برای ما خردمند را
پس در جواب فرمود که عاقل آنکسیست که بنهد هر چیزی را در جایهای خود
و گفتند پس بنمای برای ما جاهل را پس فرمود حقا که کردم آن
وصف را بر وجهی که معلوم شد بطریق مقابله در وصف عاقل اراده فرمود
باین کلام عالیمقام آنکه جاهل آنکسیست که ننهد هر چیزی را در مواضع خود
پس باشد ترک کردن صفت جاهل صفت و علامت او زیرا که هست
جاهل بخلاف وصف عاقل وقال علیه السلام وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ
فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ وَقَالَ إِنَّ قَوْمًا
عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا
اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ
شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وفرمود آنحضرت
قسم بمعبود یکتا که هر آینه این دنیای شما خوارترست در هر دو چشم
من از استخوانهای بی گوشت خوک که باشد در دست صاحب جذام
و نیز میفرمود بدرستی گروهی که پرستیدند خدا را بجهت رغبت ثواب
پس این عبادت تاجرانست و بدرستی قومی که عبادت خدا کردند از جهت
ترس پس آن عبادت بندگانست و بدرستی که طایفه که پرستش نمودند

خدارا بواسطه شکر نعمت بس آن عبادت ازاد کانست از رقبه رغبت

ورهبت وخاصانند برای حضرت عزت وقال ع المرئة شر کلها

وشر ما فیها انه لا بد منها وقال ع من اطاع التوانی

ضیع الحقوق وقال من اطاع الواشی ضیع الصدیق

وقال الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها هذه الکلمة

النبی صلی الله علیه واله ولا عجب ان یشتبه الکلمات

لان مستقاهما من قلب ومفرغهما من ذنوب مصرماید

زن بلاست همه موضع او وبدتر انچه دروست انست که هیچ چاره

نیست ازاو ونیز میکوید هر که فرمان بردستی کردن را در امور ضایع

سازد حقهای الهی را ونیز میکوید کسی که فرمان برد سخن سخن چین را دوستان

را ضایع بکرداند دوست با وثوق را ونیز میکوید سنک مغصوب در سرای

درکرو است برخراب شدن ان سرا این کلام از حضرت رسول الله

صلی الله علیه وسلم سید رضی میفرماید وهیچ عجبی نیست که بهم مشتبه شوند این دو کلام

زیرا که جای آب کشیدن انها از یک جاه است ومحل ریختن ان از یک

دلو وشاهد این مضمون قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله

وسلم که انا وعلی من نور واحد وقال ع یوم المظلوم علی

الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم وقال اتق الله

لبعض

بعض التقی وان قل واجعل بینک وبین الله سترا وان رق

مصرماید روز مظلوم که روز جزای ظالم است درعقاب بر ظالم که روز

اخذ حق مظلوم است در دنیا سخت تر ودشوار تر است از روز ظالم

که ستم کند بر مظلوم ستم رسیده ونیز میکوید بپرهیز از خدای تعالی

ببعضی تقوی واگرچه اندک باشد وبکردان میان خود ومیان خدا

پرده که ان حفظ حدود است واگرچه باشد ان پرده رقیق وتنک

وقال اذا ازدحم الجواب خفی الصواب وقال ان الله

تبارک وتعالی فی کل نعمة حق فمن اداه زاده منها

ومن قصر حقا عنه خاطر بزوال نعمته وقال ع اذا کثرت

المقدرة قلت الشهوة مصرماید هرگاه انبوه شود و

بسیار کردد جواب مسئله وحاده پنهان کرد وصواب ان ونیز میکوید

بدرستی که مر خداوند را که بسیار خیر است وبلند مرتبه در هر نعمتی حقیست

کران شکر نعمت پس هر که ادا کرد ورسانید او حق خود را زیاده

ساخت برای او از ان نعمت کقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم وهر که

تقصیر کرد از شکر کذاری ان در خطر افکند او را ومشقت بزایل

شدن نعمت او از او وبانواع بلیه وعقوبت لقوله تعالی لئن کفرتم

ان عذابی لشدید ونیز میکوید هر گاه که بسیار شود توانایی اندک

کرد و از زوی وقال ع اِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ
بِمَرْدُودٍ وَقَالَ ع الْكَرَمُ عَطْفٌ مِنَ الرَّحِمِ وَقَالَ ع
مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ وَقَالَ ع أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ
مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ وَقَالَ ع عَرَفْتُ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ
بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ میفرماید حذر کنید از رمیدن
نعمتها بسبب عدم شکر ایشان بس نیست هر رمیده باز گردانیده شده
بموضع وکرم مهربان تر است بر منعم علیه از ذی رحم بر رحم خود زیرا که
عطوفت کریم طبیعت و عطوفت خویش گاه هست که بتکلف است بدون
میل طبع و نیز میگوید کسی که گمان برد بتو نیکوی را بس راست کردان
گمان او را یعنی بکن در حق او آنچه بتو گمان برده از نیکوی و غیر چیز
و نیز میگوید بهترین عملها و کردارها آنست که با کراه و اجبار بداری
نفس خود را بران و نیز میگوید شناختم حق سبحانه وتعالی را و علم
بذات او پیدا کردم بباطل کردن عزیمتها و قصدها و گشادن عقدهای
که بسته شده در خاطرها وقال علیه السلام مَرَارَةُ الدُّنْيَا
حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ
میفرماید تلخی دنیا بکارهای دشوار که مرضی کردگار است شیرینی
آخرتست بلذت سعادت ثواب پایدار و شیرینی دنیا بی اعتبار

از خوبی یعنی کریم بسبب کرم مهربان تر هست بو منعم علیه

باستیفا

باستیفای لذات و شهوات تلخی آخرتست بانواع عقوبات بیشمار
وقال علیه السلام فَرَضَ اللّٰهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشِّرْكِ
وَالصَّلَوٰةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَوٰةَ تَسْبِيبًا لِلرِّزْقِ
وَالْقِيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ
وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً
لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ
مَنْمَاةً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ
إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ
وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَابًا لِلْعِفَّةِ وَتَرْكَ الزِّنَا تَحْصِينًا
لِلنَّسَبِ وَتَرْكَ اللِّوَاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ وَالشَّهَادَاتِ
اسْتِظْهَارًا عَلَى الْمُجَاحَدَاتِ وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفًا
لِلصِّدْقِ وَالسَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَاوِفِ وَالْإِمَامَةَ
نِظَامًا لِلْأُمَّةِ وَالطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ میفرماید
فرض ساخت و واجب گردانید خدای تعالی ایمان را که تصدیق است
بوحدانیت او جهت پاک کردن دلها از شرک و طغیان و فرض گردانید
نماز را که لازم او تواضع و فروتنی است برای پاک ساختن از گردن کشی
و واجب ساخت زکوة اموال را بسبب ساختن از برای روزی

مستحقان و روزه را بجهت آزمایش اخلاص مردمان و حج را بجهت
قوت دادن از برای دین مبین و جهاد کردن با کفار بجهت عزت
و ارجمندی اسلام و فرمودن را به نیکویی بجهت مصلحت عوام
الناس و باز داشتن را از کارهای ناشایسته بجهت منع نمودن سفیهان
از معاصی و آثام و پیوستن بخویشان را با انعام و احسان برای موضع
رویدن و زیاده شدن عدد ایشان و قصاص را که معاوضه قتل
و جراحت بجهت نگاه داشتن خونهای مسلمانان و بپای داشتن
حدود را بجهت بزرگ داشتن مواضع حرمت معبود و ترک آشامیدن
خمر را بجهت استوار ساختن خرد و دور شدن از دزدی را برای واجب
گردانیدن پرهیزکاری بر بندگان و ترک زنا را برای نگاه داشتن
نسبت از اشتباه مردمان و ترک لواطه را بجهت بسیار ساختن نسل آدمیان
و گواهیها را برای یاری ساختن و طلب ظهور حق نمودن بر انکار کردنها
از حقوق عباد و ترک دروغ را برای بزرگوار گردانیدن راستی در مصالح
معاد و معاش و اسلام را بجهت ایمنی از مواضع خوف و بیم و امانت را برای
بهم بستگی امت و طاعت و فرمان برداری امام بجهت تعظیم و تکریم امامت
باکرامت وكان ع يقول أَحْلِفُوا الظَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ
بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا

عُوجِلَ وَإِذَا حَلَفَ بِاللهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ لِأَنَّهُ
قَدْ وَحَّدَ اللهَ سُبْحَانَهُ و بود آنحضرت که میفرمود سوگند دهید
ستمکار را چون خواهید سوگند خوردن او را در انکار ستظلم باین
طریق که او بری است از حول خدا و از قوت و توانای بی‌همتای که ظالم
چون سوگند خورد بخدای این نوع سوگند در حالتی که دروغگو باشد
در آن شتابنده شود در عقوبت و چون سوگند خورد باین وجه که سوگند
میخورم بخدای که نیست هیچ معبودی بسزا مگر او شتابیده نشود در عقوبت
از جهت آنکه آن دلالت بیگانگی یاد کرده خدا تبارک و تعالی را بس
بواسطه شرافت و یمن توحید ما جل منشود و نه معاجل وقال عليه السلام
يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْثِرُ أَنْ
يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ وَقَالَ الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ
صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ وَقَالَ ع
صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ میفرماید ای فرزند آدم
باش وصی نفس خود مادام که در حیات باشی و عمل کن در مال خود آنچه
اختیار میکنی که عمل میکنند از پس تو در مال تو یعنی صرف کن مال خود را
در مواضع شرعی و نیز میگوید افراط غضب و تیزخشمی که لازم او
خروج قوت غضبیه است از طاعت عقل نوعیست از دیوانگی زیرا که

صاحب او پشیمان میشود وبعد از زمان آرمید کی بس اگر پشیمان نشود
از این کار بس دیوانگی قویست وا ستوا و نیز میگویم صحت بدن و شتاب
از کمی حسدرست وقال لکمیل زیاد النخعی یا كُمَيْلُ مُرْ أَهْلَكَ
أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ
نَائِمٌ فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ
قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا فَإِذَا
نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى
يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ وفرمود انحضرت مرکمیل
بن زیاد را امر کن اهل خود را انکه شتاب کنند در کسب اخلاق کریمه
وبروند در شب در حاجت کسی که درخوابست بس قسم بذات کسی که رسید
شنوایی او بهمه اوازها که نیست هیچ یکی که بسپارد دلی غیر سروری
ودرمی دبرسان برو شادی وخوشحالی مگر که بیافریند خدای تعالی برای
او از ان سرور لطفی را بس چون فرود آید باو حادثه واقعه روان
شود ان لطف بسوی آن حادثه همچو اب در فرود شدن ان بزمین نشیب
تا انکه بیرون اندازد ان را از انکس همچنانکه میراننند شتر غریب را با ضطراب
وقال ع إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ میفرماید بس
هرگاه درویش شوید ومحتاج گردید بس تجارت کنید با خدای تعالی بحبّة

دادن

زیرا که لازم حسد است افراط اهتمام ... وان متوجه بودن ... واستعداد ان ... وهلاك بدن است
صح

دادن وقال ع الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ میفرماید
وفا کردن باهل بی وفایی بیوفاییست نزد حضرت باری زیرا که وضع
شیی است در غیر موضع ان کقوله تعالی وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً
فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ در روایت واقع شده که این ایت
نازل شده در یهودیان بنی قینقاع که میان ایشان ودر میان پیغمبر اخر الزمان
عهدی بود وایشان عزم کردند بر نقض ان حق سبحانه اخبار نمودند
پیغمبر خود را بان وامر فرمود او را بمحاربه ایشان بجهت مجازات نقض
عهد ایشان بس از ینجا معلوم شد که وفا نمودن باهل غدر غدر است
بعهد خداوند با ایشان در حین غدر ایشان وفاست بعهد خدا
قال علیه السلام لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ
فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَاشِيًا حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ
وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا
تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ إِنْ
كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا وَإِنِّي
الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنَّنِي الْمَقُودُ وَهُمُ
الْقَادَةُ أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمُ الْوَزَعَةُ فَلَمَّا قَالَ هَذَا
الْقَوْلَ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي [illegible]

الخُطَبِ تَقَدَّمَ اِلَیْهِ رَجُلَانِ مِنْ اَصْحَابِهِ فَقَالَ اَحَدُهُمَا
اِنِّی لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِی وَاَخِی فَمُرْنَا بِاَمْرِكَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ
نَنْقَدْ لَهُ فَقَالَ وَاَیْنَ تَقَعَانِ مِمَّا اُرِیدُ وَقِیلَ اِنَّ الْحَرْثَ
بْنَ حُوطٍ اَتَاهُ فَقَالَ اَتُرَانِی اَظُنُّ اَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا
عَلَی ضَلَالَةٍ فَقَالَ یَا حَارِثُ اِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ
تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ اِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ اَهْلَهُ
وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ اَتَاهُ فَقَالَ الْحَرْثُ
فَاِنِّی اَعْتَزِلُ مَعَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ سَعْدًا وَابْنَ عُمَرَ لَمْ یَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ یَخْذُلَا
الْبَاطِلَ وَقَالَ صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْاَسَدِ
یُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ فرمود آنحضرت
وقتی که رسید بآن قدوه اخیار خبر غارت کردن اصحاب معاویه
نابکار بر اهل انبار پس بیرون فرمود بنفس نفیس خود در حالتی که پیاده
میرفت تا آمد بنخیله پس دریافتند او را مردمان وگفتند ای امیر مؤمنان
کفایت کنیم برای تو کار ایشان را پس فرمود آنحضرت قسم بذات خدا
که کفایت نمیکنید برای من کارهای نفسانی خود را پس چگونه کفایت
کنید از برای من غیر خود را اگر بودند رعیتها پیش از من که شکایت

یعنی درد من از عصیان شما نشسته
از تعب من از عداوت ایشان جدا
عصیان شما نمودمن
بیشتر از ایشان

میکردند از حیف وستم راعیان وحاکمان پس بدرستی که من امروز برا
شکایت میکنم از انحراف ومیل رعیت خود گویا من کشیده شده ام
وتابع وایشان کشنده ومتبوع یا منم بازداشته شده در میان
لشکر واز اختیار ممنوع وایشانند پیش روان لشکر بجهت اصلاح
وتقدیم وتاخیر لشکریان پس چون که فرمود این گفتار را در کلام
دراز که ما ذکر کردیم برگزیده آن را در جمله خطبهای آنحضرت پیش آمدند
بسوی آنحضرت دو مرد از اصحاب او پس گفت یکی از آن دو مرد بدرستی
که من مالک نیستم مگر نفس خود را وبرادر خود را پس امر کن با امری که خواهی
ای امیر مومنان تا روان شویم برای آن پس حضرت فرمود وکجا واقع
میشوید از آنچه میخواهم از این مردمان یعنی از شما دو کس چه آید وشما
چه عقده گشائید وگفته اند بدرستی وتحقیق که حارث بن حوط آمد بنزد
آنحضرت پس از تقاعد واعتزال او از محاربه اصحاب جمل پس گفت که آیا
می بینی مرا که گمان می برم آنکه اصحاب جمل یعنی لشکریان عایشه رضی الله عنها
بودند بر گمراهی وتباهی پس فرمود آنحضرت که ای حارث بدرستی که تو
نظر کردی بزیر خود که شبهه اصحاب جمل است ونظر نکردی ببالای
خود که آن حقیقت که با ولی خداست بفرموده خدای عز وجل و
حال آنکه حق بالای باطل است وبدرستی که تو نشناختی باطل را تا بشناسی

کسی را کہ آمد سوی باطل پس گفت حارث پس پنداشتی کہ من گوشہ گرفتم
درین امر خطیر با سعد بن مالک کہ سعد بن ابی وقاص است و عبد اللہ بن عمر
پس گفت آنحضرت پنداشتی کہ سعد وقاص و عبد اللہ یاری نہ نمودند حق را
در ہیچ حال و فرو نگذاشتند باطل را در حالی از احوال و ما بعد الحق الا الضلال
و مصاحب پادشاہ مانند کسیست کہ سوار است بر شیر حسد می برند بر منزلت
او و او دانا تر است بمصیبت بمنزلت خود از خوف خطر و ہلاکت

وقال عم إحسنوا في عقب غيركم تحفظوا في عقبكم

وقال عم إن كلام الحكماء إذا كان صوابا كان دواء وإذا
كان خطاء كان داء معنی بار نیکوی کنید در عقب و نسل
دیگران تا آنکہ داشتہ شوید در نسل خود و نیز می گوید بدرستی کہ سخن حکیمان
و دانایان چون باشد درست و راست باشد دوا و شفا امراض و اسقام
جہالت و ہرگاہ کہ باشد نادرست و ناراست باشد درد ضلالت و اضلال

وقال عم أحبب حبيبك هونا ما عسى أن يكون بغيضك
يوما ما وابغض بغيضك هونا ما عسى أن يكون حبيبك يوما ما معنی بار دوست دار دوست خود را
دوست داشتنی بنرمی و مدارا یعنی او را بر جمیع اسرار خود مطلع مگردان
شاید آنکہ بگردد دشمن تو در روزی از روزہا و افشای آن نمودہ ایذا

رساند

رساند ترا و دشمنی کن با دشمن خود دشمنی برفق و آسانی یعنی ہر فحش
و ناسزا کہ باشد با و مگو شاید کہ او بگردد دوست تو در روزی از روزہا

وروی انہ ذکر عند عمر بن الخطاب علیہ السلام

في أيامه حلي الكعبة وكثرته فقال قوم لو أخذته
فجهزت به جيوش المسلمين كان أعظم للأجر وما تصنع
الكعبة بالحلي فهم عمر بذلك وسأل أمير المؤمنين
عنه فقال عليه السلام إن القرآن أنزل على النبي صلى
الله عليه وآله والأموال أربعة أموال المسلمين فقسمها
بين الورثة في الفرائض والفيء فقسمه على مستحقيه
والخمس فوضعه الله حيث وضعه والصدقات فجعلها
الله حيث جعلها وكان حلي الكعبة فيها يومئذ
فتركه الله على حاله ولم يتركه نسيانا ولم يخف
عليه مكانا فأقره حيث أقره الله ورسوله فقال له
عمر لولاك لافتضحنا وترك الحلي بحاله و روایت واقع
شدہ کہ یاد کردند نزد عمر بن خطاب علیہ السلام در روزہای خلافت
او زیور کعبہ را و بسیاری آن پس گفتند گروہی کہ اگر فرا گیری آن حلی را
پس سازگی بآن لشکرہا مسلمانان را باشد بزرگتر از برای اجر و ثواب

حدیث نقضت علی مع عمر

وجه میکند کعبه بزر و زیور پس قصد کرد بان زیور و پرسید از خدا
از امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب ع پس انحضرت فرمود
براستی که قران فرو فرستاده شد بر حضرت رسالت صلی الله علیه واله
وحال انکه مالها در او بچهار نوع مذکور هست یکی مالهای مسلمانان پس
قسمت فرمود ان را میان ورثهان در فریضهای ایشان و دوم
غنیمت و دار الحرب پس تقسیم نمود ان را بر مستحقان ان و سیوم خمس
پس فرمود انحضرت معبود انجا که تعین نمود و چهارم صدقات و زکوت
پس گردانیده ان را خدای تعالی انجا که مقرر نمود ان را یعنی در میانه
اصناف ثمانیه و بود زیور کعبه در کعبه دران روز پس واگذاشت
ان را خدای تعالی بر حال خود همچنانکه بود و فا ترک نکرد و وا نگذاشت آن را
از روی فراموشی و پوشیده نشد بر او از روی مواضع یعنی علم داشت
بان موضع پس ثابت کرد ان را انجا که ثابت گردانیده است خدای
تعالی و فرستاده او پس گفت عمر اگر نمی بودی تو رسوا می شدیم پس واگذاشت
ان زیور را بحال خود در انجا و روی انه ع دُفِعَ اِلَيْهِ رَجُلَانِ
سَرَقَا مِنْ مَالِ اللهِ اَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللهِ وَالْآخَرُ مِنْ
عُرُوضِ النَّاسِ فَقَالَ ع اَمَّا هٰذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللهِ وَلَا حَدَّ
عَلَيْهِ مَالُ اللهِ اَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَاَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ

الْحَدُّ فَقَطَعَ يَدَهُ وَقَالَ ع لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هٰذِهِ
الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ اَشْيَاءَ وَقَالَ ع اِعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا اَنَّ
اللهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَاِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَاشْتَدَّتْ
طَلِبَتُهُ وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ اَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ
الْحَكِيمِ وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقِلَّتِهِ اَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ
لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَالْعَارِفُ لِهٰذَا الْعَامِلُ بِهِ اَعْظَمُ
النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ وَالتَّارِكُ لَهُ فِيهِ اَعْظَمُ النَّاسِ
شُغُلًا فِي مَضَرَّتِهِ وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمٰى
وَرُبَّ مُبْتَلًى مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبَلْوٰى فَزِدْ اَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ
فِي شُكْرِكَ وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهٰى رِزْقِكَ
و مرویست از انحضرت رفع کرده شده بسوی او یعنی بعرض او رسانیدند
که دو مرد دزدی کردند از مال خدای تعالی یعنی از بیت المال یکی از ان
دو مرد بنده ایست که خریده شده از مال خدا که بیت المال است و ان مرد دیگر
از عوام الناس است پس حضرت فرمود که اما این مرد که بنده است از بیت المال
پس او از مال خداست و هیچ حدی نیست بر او شرعا مال خدا را خورده است
بعضی از ان بعضی دیگر را و اما ان مرد دیگر که از عوام الناس است پس بر او
حد زدن پس برید دست او را بمقتضای شریعت غرا و فرمود انحضرت

حیلته و بیّن ٢

النّاس ٢

که اگر راست شود قدمهای من ازین مواضع لغزیدان همانا تغیر دهم چیزی

چند را و بدانید بعلم یقین آنکه خدای تعالی بگردانید از برای بنده

واگرچه بزرگ باشد چاره سازی او بمقصود وسخت باشد حیله وجهای

او بمطلوب وقوی باشد مکر اندیشی او در امر مرغوب پیش از آنک

نامزد کرده شد از برای او در لوح محفوظ که صاحب ذکر محکم متقن است

ونیست حایلی ومانعی میان بنده در ناتوانی او وکمی چاره سازی او در

طلب روزی ومیان آنکه برسد باو آنچه نامزد شده از برای او در لوح

محفوظ وشناسنده این سخن بزرگوار وعمل کننده بران بزرگترین مردمانست

از روی آسایش در نفع وسهو وترک کننده آن امر نهان که شک

کننده باشد دران بزرگترین مردمان از روی مشغولی وگرفتاری در ضرر

ومشقت وزیان زندگی وبسا که نعمت داده شده است بر او نزدیک

گردانیده شده خشم خداست بر سبیل تدریج وبسا گرفتار شده بر بلیت

ومحنت نیکویی کرده شده است برای او بواسطه بلیه وگرفتاری پس زیاده

گردان ای شنونده این سخنان در شکر کردن خود بر نعمت یزدان وکوتاه

کن از شتاب زندگی خود در تحصیل متاع این جهان وتوقف کن وبایست نزد

پایان روزی خود یعنی مباش زیاده جوینده بسیار پوینده

وقال علیه السلام لا تجعلوا علمكم جهلا ويقينكم شكا

یعنی بواسطه کثرت نعمت هر چند عطا کند ... عطا کرده داده شود وآن عطا را ... منفصل نگرداند تا آنکه فجاءة بعقوبت ... معاقب شود

واذا علمتم فاعملوا واذا تيقنتم فاقدموا وقال ان الطمع

مورد غير مصدر وضامن غير وفي وربما شرق شارب

الماء قبل ريه وكلما عظم قدر الشيء المتنافس فيه

عظمت الرزية بفقده والاماني تعمي اعين البصائر

والحظ ياتي من لا ياتيه میفرماید مگردانید علم خود را بجهل

ونادانی ویقینی را که دارید باخرت شک وبدگمانی پس چون عالم شدید

پس عمل کنید وچون یقین حاصل کردید پس اقدام کنید بطاعت و

بدرستی که طمع فرود آرنده است بخواری ونیست بازگردانده از ذلت

وطمع ضامن طامع است ونیست وفا کننده بعهد خود وبسا که گلوگرفته

شد آشامنده آب پیش از سیراب شدن او وهر بار که بزرگ شود مقدار

چیزی که رغبت کرده شده است در او عظیم شود مصیبت آن نزد یافتن

آن وآرزوهای نفس کور میسازد چشمها را از دراک نصیب وبهره مقرر

می آید کسی که نیاید بسوی آن وقال عم اللهم اني اعوذ بك

ان تحسن في لامعة العيون علانيتي وتقبح فيما ابطن

لك سريرتي محافظا على رياء الناس من نفسي بجميع

ما انت مطلع عليه مني فابدي للناس حسن ظاهري

وافضي اليك بسوء عملي تقربا الى عبادك وتباعدا

مِنْ مَرْضَاتِكَ و فرمود آنحضرت که بار خدایا پناه میگیرم بتو از آنک
نیکو نماید در چشمهای روشن آشکار من و زشت باشد در آنچه در اندرون میدارم
برای تو پوشیده من در حالتی که محافظت کنند باشم بر ریای مردمان
از نفس خود محافظت ریا نمایم برای غرض خود بجمیع آنچه تو مطلع بران از من
پس ظاهر سازم برای مردمان نیکوی ظاهر خود را و برسم بسوی تو بعیدی
کردار خود بجهت نزدیکی جستن بسوی بندگان و دور شدن از محل رضا و
خشنودی تو وقال عم لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبَّرِ لَيْلَةٍ
دَهْمَاءَ تَكْشِرُ عَنْ يَوْمٍ أَغَرَّ مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا
وقال عم قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ
إِذَا أَضَرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا تَذَكَّرْ
بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعِدَّ لَيْسَ الرُّؤْيَةُ مَعَ الْأَبْصَارِ قَدْ تَكْذِبُ
الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغِرَّةِ تَجَاهَلَكُمْ مُرْدَادٌ
سَوْفَ قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ كُلُّ مُعَاجَلٍ
يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ
مصراع سوگند بحق کسی که شب را نگاه کردیم از توفیق او در بقایای
شب سیاه که ظاهر میشود و لایح میگردد آن سیاهی از روز روشن

که بنود

که نبود چنین و چنین استعاره فرمود لفظ کشر را که آن تبسمی است که ظاهر
میشود بآن انسان از برای استعارت شب از صور زندگی که داریم
باشیم برا و امید وار تر است از روی منفعت از بسیاری که ملالت
و اندوه باشند هرگاه که ضرر رسانند نمازهای سنتی بنمازهای فریضه
پس ترک کنید آن نوافل یاد کنید دوری سفر آن سر را اماده سازید زاد
تقوی را نیست رویت بصیرت که بینای عقل و آگاهی دلست با دیدنهای
چشم ظاهر پس تحقیق که دروغ میگویند چشمها بحال اهل خود چنانک
از دور کوچک می بینند از نزدیک بزرگ و خیانت نمیکند خرد با کسی
که طلب نصیحت کند از و میان شما و میان موعظه پرده ایست از فریب
و غفلت و نادان شما زیاده کننده گناه است با خبر کننده توبه است
و علم دین عذر بهانه جوینده گان را شتابیده شده بعمل و میخواهد مهلت
نمودن بجهت فرط تقصیر و هر وعده داده بان بهانه می جوید با جنین
قال عم مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ طُوبَى لَهُ إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ
يَوْمَ سُوءٍ وقال عم قَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ
فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ وَسِرُّ اللهِ فَلَا
تَتَكَلَّفُوهُ وقال عم إِذَا أَرْذَلَ اللهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ
الْعِلْمَ مصراع ناگفته شد مرمان چیزی را که این کلمه که یعنی خوار می

وخوشحالی از برای اوست مگر که پنهان کرد از برای او روزگار غدار
روز بد را و تحقیق که پرسیده شد آنحضرت از سر قدر پس فرمود یعنی قدر را
هست ظلمت ناک پس مروید بآن راه تا گمراه نشوید و دریاییست بی پایان
پس در میایید در وی تا در ضلالت غرق نشوید و سریست از اسرار خدا
پس خود را در رنج میندازید بدانستن آن چون رذیل و پست سازد
خدای تعالی بنده را در میان خلقان منع کند و حرام سازد بر او علم
احکام ایمان را وقال فی صفة اخیه كان لي فيما مضى
أخٌ في الله يعظمه في عيني صغر الدنيا في عينه وكان
خارجاً من سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد ولا
يكثر اذا وجد وكان اكثر دهره صامتاً فان
قال بذّ القائلين ونقع غليل السائلين وكان ضعيفاً
مستضعفاً فان جاء الجد فهو ليث غاد وصلّ واد
لا يدلي بحجة يأتي قاضياً وكان لا يلوم احداً فيما
يجد العذر في مثله حتى يسمع اعتذاره وكان
لا يشكو وجعاً الا عند برئه وكان يفعل ما يقول
ولا يقول ما لا يفعل وكان ان غلب على الكلام لم
يغلب على السكوت وكان على ما يسمع احرص منه

مدح حضرت علی

على ان يتكلم وكان اذا بدهه امران نظر ايهما اقرب
الى الهوى فخالفه فعليكم بهذه الاخلاق فالزموها
وتنافسوا فيها فان لم تستطيعوها فاعلموا ان اخذ
القليل خير من ترك الكثير وفرمود آنحضرت که بود مرا در زمان
سابق برادری گویند وآن ابوذر غفاری بود و بود که بزرگ میگردانید
او را در چشم من خردی دنیا در چشم روشن بین او و بود بیرون آمده
از سلطنت و غلبگی شکم خود پس آرزو نمیکرد چیزی را که نمی یافت
و بسیار بکار نمیداشت چون می یافت و بود در بیشتر اوقات خود
خاموش پس اگر در آمدی بگفتار غالب شدی بر گویندگان روزگار و
فرو نشاندی تشنگی سوال کنندگان را بزلال علم و بود خوار و بمقدار
وضعیف شمرده شده از تواضع بسیار پس اگر در آمدی وقت کوشش
در کارزار پس او شیری بود دشت بنده و اژدهای بیابان بود فرو نگذاشت
هیچ حجتی و برهانی تا بیاید بمجلس قاضی و بود که ملامت نمیکرد هیچ یکی را بآنچه
می یافت عذر او در مثل او تا آنکه میشنید عذر آوردن او را و بود
که شکایت نمیکرد از هیچ دردی مگر نزد خوش شدن آن درد و بود
که میکرد آنچه میگفت و نمیگفت آنچه نمیکرد و بود که اگر مغلوب میشدی
بر کلام مغلوب نمیشد بر خاموشی و بود بر شنیدن حریص تر از آن که بگوید

شدن و بود که چون ناگاه رسیدی باو دو کار نظر کردی که کدام ازان
نزدیکتر است بهوای نفس مکار پس مخالفت کن بان پس بر شماست
که متصف شوید بان خلقهای پسندیده پس بایستید بران و رغبت
کنید دران و اگر نتوانید که متصف شوید بان پس بدانید انکه فرا گرفت
اندکی ازان بهتر است از فرو گذاشتن بسیاری ازان وقال عم
تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه وخذ من
الدنیا ما اتاک وتول عما تولی عنک فان انت لم تفعل فاجمل
في الطلب وقال عم المنية ولا الدنية والتقلل ولا التوسل
ومن لم يعط قاعدا لم يعط قائما والدهر يومان يوم
لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك
فاصبر میفرماید سخن کنید تا شناخته شوید چه مرد پنهانست
در زیر زبان خود و فرا گیر از دنیا انچه امد بتو بی تعب و برگرد از انچه
گردانید از تو پس اگر نکنی انچه گفته شد پس بوجه جمیل باش در طلب
و فرموده اختیار کن مرگ را و اختیار مکن خواری را چه موت ارجح است
نزد کرام از تحمل متوسل شدن بجانب ادنی و کسی که داده نشد [illegible]
روزگار دو روز است روزی برای تست و روزی بر تست پس چون
برای تو باشد از حد در مگذر در شادی و چون بر تو باشد صبر کن چه

و لازم نشود بقوة اندک ولازم نشود ۳

سبب

سبب اجر جزیل است وقال عم ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء
طلبا لما عند الله واحسن منه تيه الفقراء على الاغنياء
اتكالا على الله میفرماید چه نیکست تواضع توانگران بر فقرا
بجهت طلب نعمت های او سبحانه و نیکوتر است تکبر فقیران بر توانگران
بجهت اعتماد کردن بر خدای تعالی وقال عم وقد عزى الاشعث
بن قيس عن ابن له يا اشعث ان تحزن على ابنك فقد
استحقت ذلك منك الرحم وان تصبر ففي الله من كل مصيبة
خلف يا اشعث ان صبرت جرى عليك القدر وانت ماجور
وان جزعت جرى عليك وانت مازور ابنك سرك
وهو بلاء وفتنة وحزنك وهو ثواب ورحمة
و فرموده انحضرت وقتی که بر صبر ترغیب مینمود اشعث را از وفات پسری
که رو داده بود ای اشعث اگر اندوهناک شوی استحقاق داری بان خویشی را
و اگر صبر کنی پس در رحمت خدا ثابتست در هر مصیبتی عوضی یا اشعث
اگر صبر کنی جاری میشود بر تو تقدیر و حال انکه تو با مزد باشی و اگر جزع
کنی روان شود بر تو تقدیر در حالتی که با وزر باشی پسر تو شاد کرد ترا
وان بلا و فتنه بود ترا و اندوهناک کردانید ترا و حال انکه ان ثوابست
و رحمت کقوله تعالی انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب قال عم

إنَّ أولياءَ الله هم الذين نظروا إلى باطن الدنيا إذا
نظر الناس إلى ظاهرها واشتغلوا بآجلها إذا اشتغل
الناس بعاجلها فأماتوا منها ما خشوا أن يميتهم وتركوا
منها ما علموا أنه سيتركهم ورأوا استكثار غيرهم
منها استقلالا ودركهم لها فوتا أعداء لما سالم
الناس وسلم ما عادى الناس بهم علم الكتاب وبه علموا
وبهم قام الكتاب وبه قاموا لا يرجون مرجوا فوق ما
يرجون ولا مخوفا فوق ما يخافون میفرماید بدرستی که دوستان
خدا آنانند که نظر کردند بحقیقت دنیا در وقتی که نظر کردند مردم بظاهر
او و مشغول شدند بعاقبت آن وقتی که مشغول شدند مردم بمتاع زود
گذرنده آن پس میرانیدند از دنیا چیزی را که ترسیدند که بمیراند
ایشان را و ترک کردند از دنیا چیزی را که میدانستند که ترک میکند ایشان را
و دیدند بدیده بصیرت بسیار ساختن غیر خود را از آن متاع اندک خواستن
چیزی که سزاوار است طلب آن و دیدند دریافتن خود را از آن متاع
و زوال آن را ایشان دشمنان چیزی اند که صلح کردند با آن مردمان از
متاع دنیا و صلح کنندگان با چیزی که دشمنی کردند مردمان با ایشان از
امید عقبی بسبب ایشان دانسته شد قرآن و بقرآن دانسته شدند

چند امید داشته شده را بالای آنچه امید میدارند از خدا و نمی بینند
ترسیده را بالای آنچه می ترسند از عقاب جل و علا وقال علیه السلم
الزهد کلمة بین کلمتین من القرآن لکیلا تأسوا علی
ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم ومن لم یأس علی الماضی
ولم یفرح بالآتی فقد أخذ الزهد بطرفیه میفرماید
همه زهد در میان دو کلمه قرآنست که فرموده اند و هکین متاسف بر آنچه فوت
شد از شما و شاد نگردید بآنچه داخل شد بشما و کسی که اندوهگین نشد بر گذشته
و شاد نگشت بآینده پس بحقیقت که فرا گرفت زهد را بهر دو طرف قال ع
اُخبر تَقلِه یعنی آزمایش کن مرد را تا دشمن داری ایشان را و بعضی
نسبت این کلام بغیر میدهند و نقل میکنند که مامون گفت که اگر نه حضرت
علی ع فرموده که اخبر تقله لقلت اقله تخبر یعنی دشمن دار مرد را
تا آزمایش کنی نیک و بد ایشان را وقال ع العین وکاء السه
یعنی چشم بیدار بند دبر است از خروج ریح و بعضی از نبی صلی الله علیه و آله
نقل میکنند که شخصی را در مجلس او بجهت غلبه خواب بادی از وی جدا شد
جمعی خندیدند حضرت فرمود العین وکاء السه وقال علیه السلم
الغیبة جهد العاجز یعنی غیبت کردن توانائی عاجز است
از انتقام قال ع ما أنقض النوم لعزائم الیوم ولیس بلد

باحق بك من بلد خير البلاد ما حملك يعني جو بران ساخت
جواب عز بمیتهای روز را و منت شهری سزاوارتر بتو از شهر دیگر
و بهترین شهرها آنست که بردارد مؤنت ترا وقال ع قيل له بأي
شيء غلبت الأقران فقال ما لقيت أحدا إلا أعانني
على نفسه میفرماید که قصد با وی کرد که بکدام چیز غالب شدی بر همسران
فرمود نرسیدم بهیچ یک از اقران مگر که یاری داد مرا بر نفس خود
سید رضی گوید که این اشارت بهیبت او در دلهای ایشان قال علیه السلام
أشد الذنوب عند الله ما استهان به صاحبه قال ع
من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره ومن
رضي برزق الله لم يحزن على ما فاته ومن سل سيف
البغي قتل به ومن كابد الأمور عطب ومن اقتحم
اللجج غرق يعني سخت ترین گناهان نزد خدای تعالی آنست که خوار
دارد آن را صاحب وی میفرماید کسی که نظر کرد در عیب نفس خود دست
باز داشت از عیب غیر خود و هر که خشنود برزق دادن خدا اندوهگین
نشد بر آنچه فوت شد از وی و هر که کشید شمشیر ستم را کشته شد بآن شمشیر
و هر که رنج کشید در کارهای دشوار مستعد هلاکت شد و کسی که بزور در
دریا انداخت خود را غرق شد وقال ع ومن دخل في مداخل السوء اتهم

ومن كثر كلامه كثر خطاؤه ومن كثر خطاؤه قل حياؤه
ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه
ومن مات قلبه دخل النار میفرماید هر که داخل شد در مواضع
بدی تهمت زده شد و هر که بسیار شد سخن کردن او بسیار شد خطای او
در گفتار و هر که بسیار شد خطای او اندک باشد حیای او و کسی که اندک
باشد حیای او اندک باشد پرهیزکاری او و کسی که اندک شد ورع او
بمیرد دل او و هر که بمیرد دل او داخل شود در دوزخ قال علیه السلام
ومن نظر في عيوب الناس فأنكرها ثم رضيها لنفسه
فذاك الأحمق بعينه والقناعة مال لا ينفد ومن أكثر
ذكر الموت رضي من الدنيا باليسير ومن علم أن كلامه
من عمله قل كلامه إلا فيما يعنيه میفرماید هر که نظر کند
در عیبهای مردم و منکر شد آن پس راضی شد بآن بنفس خود پس آن کس
احمق است و قناعت مالیست که فانی نمیشود و هر که بسیار کردانید یاد مرگ را
خشنود شد از متاع دنیا باندک و کسی که دانست که کلام او از جمله کردار او ست
اندک خواهد بود گفتار او مگر در آنچه ضرور باشد وقال له بعض اليهود
ما دفنتم نبيكم حتى اختلفتم فيه فقال ع إنما اختلفنا عنه
لا فيه ولكنكم ما جفت أرجلكم من البحر حتى قلتم

لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم
تجهلون یعنی گفت باو بعضی از جهودان که دفن نکرده بود پیغمبر خود را
تا انکار داری با اختلاف او و دید قبر موسی که ما اختلاف کردیم از وی نه در وی لیکن
شما را خشک نشد پاها تا آنکه گفتید بگردان از برای ما خدایان چنانکه
مر ایشان راست پس موسی گفت بدرستی که شما گروهید جاهل وقال علیه السلم
ان الله تعالى فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما
جاع فقیر الا بما منع غنی والله سائلهم عن ذلك وقال ع
الاستغناء عن العذر اعز من الصدق میفرماید بدرستی که خدای
تعالی فرض کرده است در مالهای توانگران قوتهای فقیران را که آن زکوة
پس گرسنه نشد هیچ فقیری مگر بسبب آنکه منع کرد و را توانگر و خدای تعالی
سوال کننده ایشانست در محشر و میفرماید مراد اینست که ترک عذر غیرت
نفس بیشتر است از عذر آوردن و اگرچه صاحب او صادق باشد
زیرا که صاحب اعتذار را لاحق میشود مذلت پس از تابع شدن
عذر او در افواه وقال ع المؤمن بشره فی وجهه وحزنه
فی قلبه اوسع شیء صدرا واذل شیء نفسا یکره الرفعة
ویشنأ السمعة طویل غمه بعید همه کثیر
صمته مشغول وقته شکور صبور مغمور بفکرته

ضنین بخلته سهل الخلیقة نفسه اصلب من الصلد وهو
اذل من العبد یعنی مومن شادی او در رخسار او نمایانست و اندوه
او در دل او پنهانست یعنی چهره او افروخته و دل او سوخته است و اوسع
ترین چیزهاست از روی سینه و خوارترین چیزهاست از روی نفس و متواضع
کراهت دارد از سربلندی و دشمن دارد خودفروشی و ریا را و دراز است
اندوه او و دور است همت او بسیار است خاموشی او مشغولست وقت او
بسیار شکر است و صبور غرق شده است به بحر اندیشه خود بخیلست بیاد کردن
حاجت خود سهلست خوی او نرم است طبیعت او نفس او سخت تر است
از سنگ از روی عقیده و شجاعت و او خوارتر است از بنده درم خریده
قال ع لو رای العبد الاجل ومصیره لابغض الامل وغروره
ولکل امرء فی ماله شریکان الوارث والحوادث
وقال ع العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ینفع المسموع
اذا لم یکن المطبوع میفرماید اگر ببیند بنده اجل خود را
و جای سیر خود را هرآینه دشمن دارد آرزو را و فریب او را و هر مردی را
در مال او دو شریکست یکی میراث برنده و دیگر حادثهای روزگار میفرماید
جنس علم منحصر است بر دو نوع یکی مطبوع که طبیعت عقل دروی کافیست
و آن اثبات واجب صفات او باشد و دوم مسموع و آن شرعیاتست

وسود نمیدهد مسموع وقتی که نباشد علم مطبوع چه علوم نقلیه فرع علوم عقلیه است

وبعضی گفته اند که مراد بمطبوع علوم ضروریه و مسموع نظریه است قال علیه السلام

صَوَابُ الرَّأيِ بِالدُّوَلِ وَيُذْهَبُ بِذَهَابِهَا وَقَالَ ع العَفَافُ

زِينَةُ الفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الغِنَى وَيَوْمُ العَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ

أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الجَوْرِ عَلَى المَظْلُومِ يعنی پرهیزکاری از ناشایست

اندیشه صواب وابسته است بدولتها و میرود برفتن او و نیز میگوید پرهیزکاری

آرایش درویشیست و شکر آرایش توانگری و روز عدل کردگار سخت تراست

از روز ستم کردن بر ستم رسیده وقال ع مَا وَجْهُكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ

السُّؤَالُ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ وَالثَّنَاءُ بِأَكْثَرَ مِنَ الاسْتِحْقَاقِ

مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الاسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ یعنی آبروی تو که حیات

یا عرق یا بجا بسته شده است بر روی تو میچکاند آن را سوال پس بنگر که نزد که

میچکانی آن را و ثنا گفتن بیشتر از استحقاق تملق بسیار است در مدح و کوتاه

کردن ثنا از استحقاق درماندن در بیانست یا حسد بردن قال ع لجابر

بن عبد الله الانصاری یَا جَابِرُ قِوَامُ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ

عِلْمَهُ وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَجَوَادٌ لَا يَبْخَلُ بِمَعْرُوفِهِ وَفَقِيرٌ

لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ فَإِذَا ضَيَّعَ العَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الجَاهِلُ

أَنْ يَتَعَلَّمَ وَإِذَا بَخِلَ الغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ

یا جابر

يَا جَابِرُ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَمَنْ قَامَ لِلّٰهِ

فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالفَنَاءِ یعنی فرموده آن حضرت

مر جابر انصاری را که ای جابر بنا دنیا و صلاح آن بچهار کس است اول عالمی که بکار

دارد علم خود را دوم جاهلی ننگ نداشته باشد از آموختن و سیم بخشنده که بخل نکند

باحسان خود چهارم درویشی که نفروشد آخرت خود را بدنیای خود پس هرگاه که

ضایع سازد عالم علم خود را و عمل بآن نکند ننگ دارد جاهل از فرا گرفتن او و از و

هرگاه بخل کند توانگر بفروشد فقیر آخرت خود را بدنیا ای جابر کسی که بسیار

باشد نعمتهای خدا بر مردمان باو پس هر که قیام نماید برضای خدا در آن نعمتها

بگیرد که در حیثیت پیش رود آن نعمتها بدوام و بقا و هر که قیام ننماید برای رضای

خدا در آن نعمتها بگیرد و در حیثیت پیش عارض آرد آنها را بزوال و فنا

قال ع البُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي العُيُوبِ یعنی بخیلی کردن جمع آمده بدیها

زیرا که آن مستلزم جهل است بموضع بذل مال و مقتضی فقر است و خروج عفت

و مستلزم جبن است بجهت آنکه بخیل بمال خود ابخل است بنفس خود و مقتضی ظلمت

و این رذایل اربع جامع همه اند چون کذب و حرص و حسد و دناءت و غدر

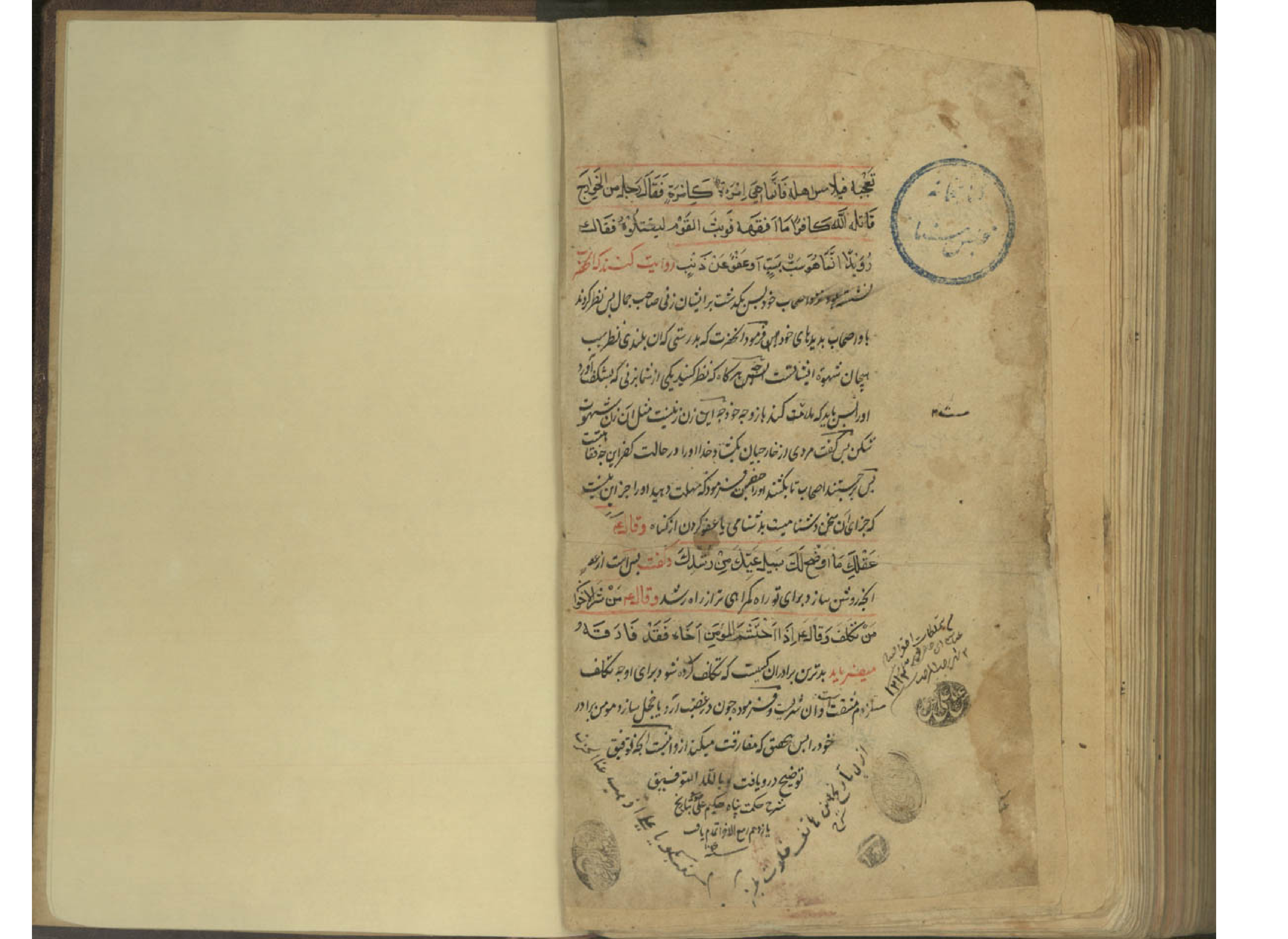
وغیره روی انه علیه السلام كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ

امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا القَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الفُحُولِ

طَوَامِحُ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ

للدوام والبقاء ومن لم یقم لله فیها بما یجب عرضها

و بسیار شد حاجتها



تعجبه فليلامس اهله فانما هي امرأة كامرأته فقال رجل من الخوارج
قاتله الله كافرا ما افقهه فوثب القوم ليقتلوه فقال
رويدا انما هو سب بسب او عفو عن ذنب روایت کنند که آنحضرت
نشسته بود در میان اصحاب خود پس بگذشت بر ایشان زنی صاحب جمال پس نظر کردند
باو اصحاب بدیدهای خود پس فرمود آنحضرت که بدرستی که این بلندی نظر سبب
هیجان شهوة ایشانست پس هرگاه که نظر کند یکی از شما بزنی که بشگفت آورد
او را پس باید که ملامست کند با زوجه خود چه این زن نیست مثل آن زن در شهوت
شکستن پس گفت مردی از خارجیان بکشد خدا او را در حالت کفر این چه دانا هست
پس برجستند اصحاب تا بکشند او را پس فرمود که مهلت دهید او را جز این نیست
که جزای آن سخن دشنامیست بدشنامی یا عفو کردن از گناه وقال عليه السلام
كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك گفت بس است از عقل
آنچه روشن سازد برای تو راه گمراهی ترا از راه رشد وقال عليه السلام شر الاخوان
من تكلف له وقال عليه السلام اذا احتشم المؤمن اخاه فقد فارقه و
میفرماید بدترین برادران کسیست که تکلف کرده شود برای او چه تکلف
مستلزم مشقت است و آن شریست و فرمود چون در غضب آرد یا خجل سازد مؤمن برادر
خود را پس بتحقیق که مفارقت میکند از وی تمت الجزو بتوفیق

توضیح در یافت و بالله التوفیق
شرح حکمت پناه حکیم علی بتاریخ
یازدهم ربیع الاخر تمام یافت

